

فهرست مطالب

[مقدّمه مؤلّف رحمه‌الله 11](#_Toc471119729)

[بخش اوّل: مناقب پیامبر اکرم حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم 63](#_Toc471119730)

[پایان بخش 137](#_Toc471119731)

[در فضیلت سادات گرامی و علویان 162](#_Toc471119732)

[بخش دوَم: مناقب امیر مؤمنان علی بن ابی طالب عليه‌السلام 189](#_Toc471119733)

[پایان بخش 366](#_Toc471119734)

[بخش سوّم: مناقب حضرت فاطمه زهراء عليها‌السلام 407](#_Toc471119735)

[بخش چهارم: احادیث مشترک امام حسن و ویژه امام حسین عليهما‌السلام 435](#_Toc471119736)

[مناقب ویژه امام حسن مجتبی عليه‌السلام 451](#_Toc471119737)

[بخش پنجم: مناقب حضرت اباعبدالله الحسین عليه‌السلام 483](#_Toc471119738)

[پایان بخش 512](#_Toc471119739)

[بخش ششم: مناقب حضرت امام زین العابدین عليه‌السلام 527](#_Toc471119740)

[بخش هفتم: مناقب امام محمّد باقر عليه‌السلام 557](#_Toc471119741)

[بخش هشتم: مناقب امام جعفر صادق عليه‌السلام 583](#_Toc471119742)

[پایان بخش 622](#_Toc471119743)

[بخش نهم: مناقب حضرت امام کاظم عليه‌السلام 631](#_Toc471119744)

[پایان بخش 665](#_Toc471119745)

[بخش دهم: مناقب حضرت علیّ بن موسی الرضا عليه‌السلام 669](#_Toc471119746)

[پایان بخش 701](#_Toc471119747)

[بخش یازدهم: مناقب حضرت امام جواد عليه‌السلام 703](#_Toc471119748)

[بخش دوازدهم: مناقب حضرت امام هادی عليه‌السلام 723](#_Toc471119749)

[پایان بخش 749](#_Toc471119750)

[بخش سیزدهم: در مناقب امام حسن عسکری عليه‌السلام 753](#_Toc471119751)

[پایان بخش سیزدهم: 771](#_Toc471119752)

[بخش چهاردهم: مناقب حضرت حجّه بن الحسن المهدی عليهم‌السلام 777](#_Toc471119753)

[پایان بخش 833](#_Toc471119754)

[فهرست موضوعی کتاب 849](#_Toc471119755)

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام می فرمایند:

علم الأنبیاء فی علمهم، وسرّ الاوصیاء فی سرّهم، وعزّ الاولیاء فی عزّهم، کالقطره فی البحر، والذرّه فی القفر.

علم و دانش همه پیامبران در برابر علم و دانش اهل بیت عليهم‌السلام، و سرّ همه اوصیا در برابر سرّشان و اقتدار همه اولیا در برابر اقتدار آنها، همانند قطره ای در دریا و ذرّه ای در بیابان وسیع است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کتاب لو تأمّله ضریر |  | لعاد کریمتاه بلا إرتیاب |
| ولو قد مرّ حامله بقبر |  | لصار المیّت حیّاَ فی التراب |

کتابی که در پیش رو دارید اگر نابینایی در آن بیندیشد، بدون تردید بینایی چشمان خود را باز خواهد یافت.

و اگر کسی با آن از کنار قبری عبور نماید، مرده ای که در خاک آرمیده، زنده خواهد شد.

تقریظاتی که دانشمندان محترم برای این کتاب ارسال فرموده اند:

علّامه فاضل، داماد بزرگوارم، حجّت الإسلام جناب آقای میرزا محمّدتقی مصدرالاُمور «متین» این دو بیت زیبا را به زبان فارسی تقدیم نموده اند، ما نیز ازاحساسات فراوان و بزرگوارانه ایشان تشکّر و سپاسگزاری می نماییم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لطف تو به هر ذرّه که شامل گردد |  | خورشیدصفت به چرخ نایل گردد |
| گر (قطره)ای از بحر مناقب بچشد |  | بی شبهه هم او بحر فضایل گردد |

یکی از شعرای شایسته و دوستدار اهل بیت عليهم‌السلام با اشعار غرّای خود در تمجید کتاب، ما را مورد لطف و محبّت خود قرار داد. آری، این همه لطف ومحبّت حاکی از فهم فراوان و عواطف و احساسات گرانبها و لطف و احسان آنهاست؛ علاّمه بزرگوار، شاعر بزرگ شیخ عبدالمنعم فرطوسی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کتاب محکم الآیات أضحی |  | ل«أحمد» معجزاً فأبان قدره |
| جری «مستنبط» الأحکام فیه |  | بحار مناقب من فیض «قطره» |
| ونقب عن أحادیث صحاح |  | رواها فی مناقب خیر عتره |

کتابی با نشانه و آیات استوار، آشکار گردید؛ از «احمد» که همانند اعجاز است وارزش آن روشن گشت.

«مستنبطِ» احکام، در آن دریای مناقب و فضایل را از فیض کتاب «قطره»اش جاری ساخته است.

این اثر گرانسنگ کاوشی از احادیث صحیحی است که آنها را در مناقب و فضایل بهترین عترت، بیان نموده است.

علّامه فاضل، شاعر بزرگ، شیخ احمد دجیلی گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| مولای إنّی إلی عرفانک العذب |  | ظام ومالی سواک الیوم من أرب |
| هب لی ولو «قطره» ممّا تجود به |  | فعل اطفی بها قلبی من اللهب |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فمنه «یستنبط» العرفان حیث به |  | فیض من العلم والإیمان والأدب |
| فدیت عرفانک العذب الشهی أباً |  | فداه فی موقف العرفان کلّ أبی |

مولای من! من تشنه عرفان زلال و گوارای توأم، امروز دیگر نیازی به غیر تو ندارم.

قطره ای از آن برای من سخاوتمندانه لطف کن؛ که شاید به وسیله آن، شعله سوزان دلم را خاموش نمایم.

آری، از آن، عرفان و شناخت استنباط می شود، زیرا به وسیله آن جوششی از دانش،ایمان و ادب است.

پدرم فدای عرفان زلال و گوارا و مرغوب تو که در مقام چنین عرفانی هر پدری فدای آن باد.

استاد شاعر محمود بستانی نیز اشعار فوق را به صورت زیبایی تضمین کرده و عنایت نموده که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (مولای إنّی إلی عرفانک العذب) |  | صاد کجدب الثری یهفو إلی السحب |
| ینبوع فضلک إن یروی الظماء فأنا |  | (ظام ومالی سواک الیوم من أرب) |
| (هب لی ولو «قطره» ممّا تجود به) |  | روافد الخیر من سلسالک الذهبی |
| یا «أحمد» الخلق سلسل لی عصارته |  | (فعل اطفی بها قلبی من اللهب) |
| (فمنه «یستنبط» العرفان حیث به) |  | من المعارف ما یروی التعطّش بی |
| قل للعطاشی رووا منه فإنّ به |  | (فیض من العلم والإیمان والأدب) |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| (فدیت عرفانک العذب الشهی أباً) |  | وعزه اتبناها مدی الحقب |
| إن افتدیه واستجلی أباه فقد |  | (فداه فی موقف العرفان کلّ أبی) |

(مولای من! من تشنه عرفان زلال و گوارای توأم) و در صید آنم همانند زمین خشک و تشنه ای که در آرزوی ابر بارانی است.

چشمه فضل و دانش تو اگر تشنه ای را سیراب می کند، همانا من، (امروز تشنه ام ونیازی به غیر تو ندارم).

(قطره ای از آن بر من سخاوتمندانه لطف کن)؛ که عطا خیری است از زنجیرهای طلای تو.

ای احمد و ستوده مردم! چکیده آن را برای من بریز (که شاید به وسیله آن شعله سوزان دلم را خاموش نمایم).

(آری، از آن، عرفان و شناخت استنباط می شود هر کجا باشد( از معارفی که تشنگی مرا سیراب کند.

بر تشنگان بگو که از آن چشمه سیراب گردید، چرا که در آن؛ (جوششی از دانش،ایمان و ادب است).

(پدرم فدای عرفان زلال و گوارای مرغوب تو)؛ که این عزّتی از سالیان و مدّت زمان درازی است.

اگر فدای آن گردم و پدرش جلوه گر شود؛ به راستی که (در مقام چنین عرفانی هرپدری فدای آن باد).

## مقدّمه مؤلّف رحمه‌الله

حمد و سپاس خدایی را سزاست که اولیای خودش را به ما شناسانید، کسانی که هر کس آنها را بشناسد در واقع خدای را شناخته است، و کسی که از شناخت آنها باز ماند در حقیقت از شناخت خدا بازمانده است و کسی که به دامن آنان چنگ بزند در واقع به دامن پروردگار چنگ زده است و هر که از آنها دوری نموده و دست بردارد در واقع از خدای متعال دوری گزیده و دست برداشته است.

و درود و سلام بی پایان بر اشرف پیامبران حضرت محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و برخاندان برگزیده او، و بر همه دوستان آنها و دوستداران دوستان آنها باد و نفرین و لعنت همیشگی بر دشمنان آنها از پیشینیان تا پایان تاریخ باد.

اینک کمترین خدمتگزار اهل دانش، احمد بن رضی الدین مستنبط - که به حرم امن امیر مؤمنان علی عليه‌السلام پناه آورده - گوید: پس از پایان تألیف نخستین جلد کتاب «القطره» به روایات زیبای زیادی از مناقب و فضایل اهل بیت عليهم‌السلام برخورد نمودم؛ برخی از دوستانم از اهل علم درخواست کردند که این روایات را نیز به رشته تحریر درآورده و به عنوان جلد دوّم همان کتاب قرار دهم.

من به درخواست آنها پاسخ مثبت داده و همانند جلد اوّل این کتاب را نیز درچهارده بخش از مناقب و حکایات زیبایی که در فضایل خاندان عصمت عليهم‌السلام بوده، تنظیم نمودم، گر چه قلم را یارای تحریر و بیان را توان گزارش و تقریرفضایل بیکران آنان نیست.

در هر صورت، با استعانت از خدای متعال و چنگ زدن به دامن لطف مولا وامام منتظر - که درود خداوند بر او و نیاکان پاکش باد - این اثر را شروع نمودم،که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای دل؛ فضایل اسداللَّه طاعت است |  | مدح علیّ و آل، شنیدن عبادت است |
| بودن به ذکر حیدر کرّار یک نفس |  | حقّا که در مقابل صدسال طاعت است |

در احادیث پانزدگانه ای که حسن بن زکردان فارسی رحمه‌الله نقل کرده، آمده است:حسن بن زکردان گوید: از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ما من عبد یرشد عبداً ویدلّه علی معرفه أهل بیتی إلّا بعث اللَّه إلیه ملکاً یوم خروجه من القبر، یحمله علی جناحه حتّی یقف فی الموقف، ثمّ ینادی مناد: من کان یعرف هذا فلیأته.

قال: فیجتمع إلیه معارفه، ثمّ یقول عزّوجلّ: اکسوا کلّ واحد من حلل الفردوس وتوّجوه من تیجان الجنّه.

هیچ بنده ای نیست که بنده ای را به سوی شناخت اهل بیت من ارشاد و راهنمایی کند جز آن که خدای متعال فرشته ای به سوی او در آن روزی که از قبرش خارج می شود، می فرستد؛ فرشته او را بر روی بال خود حمل می کند تا این که در توقّفگاه محشر می ایستد، آنگاه هاتفی ندا می کند: هر که این بنده را می شناسد، بیاید.

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: همه آنهایی که او را می شناسند جمع می شوند، آنگاه خدای متعال می فرماید: به هر کدام از اینان از لباسهای فاخر بهشتی بپوشانید و برسرشان تاج کرامت بهشتی بگذارید.

سپس رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یا بنیّ؛ حرّض الناس علی حبّ أهل بیتنا.

فرزندم! مردم را بر مهر و محبّت خاندان ما تشویق و ترغیب نما.

در کتاب «تفسیر فرات» می نویسد: جعفر بن محمّد فزاری با سند خود از امام صادق عليه‌السلام نقل می کند که حضرتش در تفسیر آیه شریفه (وَإِذَا الْمَوْءُودَهُ سُئِلَتْ) (1)؛«در آن هنگام که از موءوده سئوال شود» یعنی مودّت ما، (بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ) (2)؛ «به کدامین گناه کشته شده است؟»، فرمود:

ذلک حقّنا الواجب علی الناس، وحبّنا الواجب علی الخلق، قتلوا مودّتنا.

منظور از این آیه، همان حقّ لازم ما بر مردم است، و همان محبّت واجب شده ما برمخلوقات است، آنان مودّت و محبّت ما را کشته و از بین بردند. (3)

و در کتاب «مجموع الرائق» آمده است: زهری از جدّش نقل می کند که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من نشر علماً فله مثل أجر من عمل به. (4)

کسی که علم و دانشی را پخش نماید پاداش کسی دارد که به آن علم و دانش عمل کند.

در حدیث زیبای دیگری می خوانیم که حضرتش می فرماید:

وخیر الناس بعدنا من ذاکر بأمرنا. (5)

بهترین مردم پس از ما، کسانی هستند که امر (و ولایت) ما را گفت و گو می نمایند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره تکویر، آیه 8 و 9.

2- سوره تکویر، آیه 8 و 9.

3- تفسیر فرات: 542 ح 6، بحار الأنوار: 256/23 ح 12.

4- المجموع الرائق من ازهار الحدائق: 401/2 ح 25.

5- امالی طوسی: 224 ح 40 مجلس8، بحار الأنوار: 200/1 ح 8 و 354/74 ح 31، بشاره المصطفی: 110.

در کتاب «عدّه الداعی» می نویسد: امام باقرعليه‌السلام فرمود:

إنّ ذکرنا من ذکراللَّه، وذکر عدوّنا من ذکر الشیطان. (1)

همانا یاد ما، یاد خداست و یاد دشمنان ما، یاد شیطان است.

امام صادق عليه‌السلام در حدیث زیبایی به یکی از یارانش فرمود:

اکتب وبثّ علمک فی إخوانک، فإن متّ فورّث کتبک بنیک، فإنّه یأتی علی الناس زمان هرج لایأنسون فیه إلّا بکتبهم. (2)

دانش خودت را بنویس و در میان برادرانت پخش کن، و به هنگام مرگ کتابهای خود را برای فرزندانت به ارث بگذار، چرا که زمانی بر این مردم فرا خواهد رسیدکه آشوب و فتنه همه جا را فرا خواهد گرفت و مردم فقط با کتابهایشان مأنوس خواهند شد (یعنی امامشان در پس پرده غیبت خواهد ماند و فقط از طریق کتابهای پیشینیان هدایت خواهند یافت).

باز در حدیث دیگری از امام حسن عسکری عليه‌السلام می خوانیم که حضرتش فرمود:

من أحبّنا بقلبه، ونصرنا بیده ولسانه، فهو معنا فی الغرفه الّتی نحن فیها. (3)

کسی که ما خاندان را با قلبش دوست بدارد و با دست و زبانش یاری نماید، او درروز قیامت در غرفه ای که ما هستیم قرار خواهد گرفت.

و در کتاب شریف «امالی» می نویسد: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

المؤمن إذا مات وترک ورقه واحده علیها علم، تکون تلک الورقه ستراً فیما بینه وبین النار، وأعطاه اللَّه تبارک وتعالی بکلّ حرف مکتوب علیها مدینه فی الجنّه، أوسع من الدنیا سبع مرّات.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عدّه الداعی: 241، بحار الأنوار: 468/75 ح 20.

2- کشف المحجّه: 35، بحار الأنوار: 150/2 ح 27.

3- امالی شیخ مفید: 33 ح 8، بحار الأنوار: 101/27 ح 64.

هنگامی که مؤمن از دنیا می رود و پس از خود ورقه ای از دانش بر جای می گذارد،این ورقه، حایلی مابین او و آتش می گردد، خدای متعال به هر حرفی از حروفی که بر آن نوشته، شهری در بهشت به او عطا می کند که وسعت آن، هفت برابر دنیااست. (1)

اکنون خدای را سپاسگزارم که مرا برای نیل به این نعمت والا و احسان بزرگ موفّق نمود، و این نیست جز از فیوضات همسایگی و مجاورت مرقد مطهّررادمردِ بخشنده، آقا و مولای ما، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام که درود و سلام خدا بر او وبر فرزندان و دوستانش باد.

دسته ای از روایات در اسرار اهل بیت عليهم‌السلام

اشاره

اینک پیش از آغاز بحث، مقدّمه زیبایی را که شامل دسته ای از اخباری که در اسرار اهل بیت عليهم‌السلام است، بیان می نماییم:

673/1. در کتاب «تفسیر فرات» می نویسد: زیاد بن منذر گوید: از امام باقرعليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

نحن شجره أصلها رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفرعها علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام وأغصانها فاطمه بنت النبیّ عليهما‌السلام وثمرتها الحسن والحسین عليهما‌السلام.

ما درختی هستیم که ریشه اش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، تنه اش علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام، شاخه هایش فاطمه، دختر پیامبرعليهما‌السلام و میوه اش حسن و حسین عليهما‌السلام است.

آن شجره نبوّت، خانه رحمت، کلید حکمت، معدن علم و دانش، جایگاه رسالت،محلّ آمد و رفت فرشتگان، موضع سرّ خدا و ودیعه او، و امانتی است که برآسمان ها و زمین و کوه ها عرضه شد، حرم خدای اکبر، و بیت عتیق خدا و پیمان او هستیم.

علم مرگ و میرها، بلاها، پیش آمدها، وصیّتها و فصل خطاب، زادگاه اسلام ونژاد عرب نزد ماست.

امامان معصوم عليهم‌السلام انوار درخشان در پیرامون عرش خدا بودند، خدای متعال دستور داد تا تسبیح نمایند، اهل آسمانها از تسبیح آنها به تسبیح مشغول شدند،آنان در پیشگاه خدای متعال صف زدگان و تسبیح کنندگان هستند، کسی که به پیمان آنها وفا نماید در واقع به پیمان خداوند وفا نموده است، و کسی که عارف به حقّ آنان باشد در واقع عارف به حق خداست، آنان عترت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند، و کسی که منکر حقّ ایشان باشد در واقع منکر حق خداست.

هم ولاه أمراللَّه وخزنه وحی اللَّه وورثه کتاب اللَّه، وهم المصطفون باسم اللَّه والاُمناء علی وحی اللَّه.

آنان فرمانروایان امر خدا و گنجینه های وحی پروردگار و وارث کتاب خدا هستند،آنان برگزیدگان به امر خدا و امینان بر وحی او هستند.

آنان خاندان نبوّت و مرکز رسالت و مأنوسان به حرکات پر و بال فرشتگان هستند، کسانی که جبرئیل به فرمان پروردگار جلیل، آنان را با خبرِ تنزیل وبرهان و دلیل تغذیه نموده است.

هؤلاء أهل البیت أکرمهم اللَّه بشرفه، و شرّفهم بکرامته، وأعزّهم بالهدی وثبّتهم بالوحی، وجعلهم أئمّه هداه، ونوراً فی الظلم للنجاه، واختصّهم لدینه وفضّلهم بعلمه، وآتاهم ما لم یؤت أحداً من العالمین.

آنان اهل بیت پیامبرند که خداوند متعال به شرافت خویش آنها را گرامی داشته و باکرامت و لطف خویش مفتخر و بزرگشان داشته و با هدایت عزیزشان کرده و به وسیله وحی استوارشان نموده و آنها را پیشوایان هدایت برای راهنمایی و نور درخشان در تاریکی ها برای نجات قرار داده است، آنها را به دین خود مخصوص گردانیده و با علم خویش برتری داده و آنچه به احدی از جهانیان نداده به آنهابخشیده است.

آنها را پایه دین و جایگاه ودیعه نهادن اسرار پنهان و امینان وحی، و برگزیدگان ازآفریدگان و گواهان بر مردم قرار داده و آنان را برگزیده و انتخاب کرده واختصاص داده و امتیاز بخشیده و برتری داده و خشنود گردیده و گزینش نموده وبر گذشتگان بهاء داده است.

آنان را نور جهان، و تکیه گاه مردم، راهنمایان مردم بر روی صراط قرار داده، چراکه آنان امامان هدایت، داعیان به سوی تقوا و کلمه اعلای حق تعالی و حجّت عظمای الهی هستند.

هم النجاه والزلفی، هم الخیره الکرام، هم القضاه الحکّام، هم النجوم الأعلام، هم الصراط المستقیم، هم السبیل الأقوم، الراغب عنهم مارق،والمقصّر عنهم زاهق، واللازم لهم لاحق.

آنان نجات بخش اند که دارای قرب و منزلت هستند، آنان برگزیدگان گرامی وباشخصیّت، داوران فرمان روا، ستارگان درخشان، صراط مستقیم، شاهراه استوارهستند که هر کس از آنها رو برگرداند گمراه می شود و آنکه در حقّ آنها کوتاهی کندبدبخت می شود و آنکه از آنها پیروی کند به هدف می رسد.

آنان نور خدا در دلهای مؤمنان و دریای گوارا برای تشنگان هستند، هر که به آنهاپناه ببرد ایمن می شود و آنان برای کسی که به آنان چنگ بزند

محلّ ایمنی وآرامش هستند، آنان دعوت کنندگان به سوی خدا و فرمانبردار اویند، ومجریان دستور پروردگار و حکم کنندگان به فرمان او هستند.

خداوند متعال پیامبرش را در میان آنها مبعوث کرد، و فرشتگان خدا به سوی آنهافرود می آیند، و به پیامبری که از آنان است آرامش و سکینه پروردگار نازل گردیده، و روح الأمین بر آنها نزول می کند، و این به جهت لطف و عنایتی است که خدای متعال بر آنها دارد که این امتیاز را بر آنان بخشیده و آن را بر آنان اختصاص داده است، به آنان تقوا داده و با حکمت تقویتشان نموده است. آنان شاخه های پاک و ریشه های مبارکند، قرارگاه رحمت حق، و گنجینه های علم و دانش و وارثان حلم و شکیبایی، و صاحبان تقوا و عقل و خرد، نور و روشنایی،وارثان پیامبران، و باقی مانده از اوصیا هستند که از خاندان آنها کسی است که یادش دلنشین و نامش مبارک می باشد؛ یعنی حضرت محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وپیامبر برگزیده و اُمّی.

و از آن خاندان است فرمانروایی که (همچون ستاره) می درخشید و همچون شیر ژیان می غرّید؛ یعنی حضرت حمزه فرزند عبدالمطلب عليهما‌السلام.

و از آن خاندان است کسی که در سال خشکسالی «رماده» (1) تشنگان را سیراب کرد؛ یعنی عبّاس بن عبدالمطلب، عموی رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و همزاد پدرش.

و از آن خاندان است جعفر بن ابی طالب عليهما‌السلام «ذوالجناحین»؛ کسی که به دو قبله نماز خواند و دو هجرت کرد و دو بیعت نمود، او از شجره مبارکی است که دارای روانی روشن و برهانی آشکار است. و از آن خاندان است دوست و برادر حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که پیام رسان از طرف او، صاحب برهان، تأویل و تفسیر محکم است، امیر و سرپرست مؤمنان وجانشین پیامبر پروردگار جهانیان؛ یعنی علیّ بن ابی طالب که درودهای پاک وتهنیت های والای خدا بر او باد.

آری، اینان کسانی هستند که خداوند متعال مودّت و ولایت آنها را بر هر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رماده: خشکسالی که در زمان خلافت غاصبانه عمر پدید آمد، و موجب هلاکت انسان های زیاد و تلف شدن سرمایه های فراوانی شد.

مرد وزن مسلمان واجب نموده و در کتاب محکم خود (قرآن) به پیامبرش خطاب فرموده که:

(قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْلَهُ فیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ) (1).

«بگو: من هیچ پاداشی برای رسالتم از شما درخواست نمی نمایم جز دوستی ومحبّت بر خاندان و نزدیکانم، و هر کس کار نیکی انجام دهد بر او نیکی می افزاییم چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است».

در این هنگام امام باقرعليه‌السلام فرمود:

«إقتراف الحسنه» حبّنا أهل البیت.

منظور از «اقتراف حسنه»؛ «کار نیک»، محبّت ما خاندان است. (2)

674/2. در تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام صلوات اللَّه علیه در ذیل فرمایش خدای متعال که می فرماید: (وَبِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً) (3)؛ «و به پدر و مادر نیکی کنید»، آمده است:

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أفضل والدیکم وأحقّهما لشکرکم محمّد وعلیّ عليهما‌السلام.

بهترین و سزاوارترین پدر و مادر شما به سپاسگزاری؛ همانا محمّد و علی عليهما‌السلام هستند.

حضرت علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام فرمود: از پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

أنا وعلیّ أبوا هذه الاُمّه، ولحقّنا علیهم أعظم من حقّ أبوی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شوری، آیه 23.

2- تفسیر فرات: 395 ح 11، بحار الأنوار: 244/23 ح 16 و 250/26 ح 22، الیقین فی امره أمیر المؤمنین عليه‌السلام: 98 باب121.

3- سوره بقره، آیه 83.

ولادتهم، فإنّا ننقذهم إن أطاعونا من النار إلی دارالقرار، ونلحقهم من العبودیّه بخیارالأحرار.

من و علی دو پدر این امّت هستیم، همانا حقّ ما بر مردم بزرگتر و بیشتر از حقّ پدر ومادر نژادی آنهاست، چرا که اگر آنان از ما پیروی کنند آنها را از جهنّم نجات داده وبه سوی بهشت می بریم و از بندگی رهایی داده و به بهترین آزادگان ملحق می سازیم.

حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام فرمود:

أبوا هذه الاُمّه محمّد و علیّ عليهما‌السلام یقیمان أودهم وینقذانهم من العذاب الدائم إن أطاعوهما، ویبیحانهم النعیم الدائم إن وافقوهما.

محمّد و علی عليهما‌السلام دو پدر این امّت هستند که اگر از آنان اطاعت کنند آنها را ازکژی ها و انحرافات بازداشته و از عذاب همیشگی رهایی می بخشند و اگر پیرو آنها باشند نعمت همیشگی را به آنان ارزانی می دارند.

امام حسن عليه‌السلام فرمود:

محمّد وعلیّ عليهما‌السلام أبوا هذه الاُمّه، فطوبی لمن کان بحقّهما عارفاً، ولهمافی کلّ أحواله مطیعاً، یجعله اللَّه من أفضل سکّان جنانه ویسعده بکراماته ورضوانه.

محمّد و علی عليهما‌السلام دو پدر این امّت هستند، خوشا به حال کسی که به حقّ آنها عارف باشد، و در همه حالات زندگی از ایشان اطاعت کند که در این صورت خدای متعال از بهترین ساکنان بهشتش قرار داده و با کرامات و رضوانش به سعادت قرین می سازد.

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

من عرف حقّ أبویه الأفضلین محمّد و علیّ عليهما‌السلام وأطاعهما حقّ طاعته قیل له: تبحبح فی أیّ الجنان شئت.

کسی که حقّ دو پدر برتر خود؛ محمّد و علی عليهما‌السلام را بشناسد و حقیقتاً به

تمام وکمال از آنان اطاعت کند، روز قیامت به او خطاب می شود: هر کجای بهشت را که دوست داری ساکن شو!

امام سجّادعليه‌السلام فرمود:

إن کان الأبوان إنّما عظم حقّهما علی أولادهما لإحسانهما إلیهم، فإحسان محمّد وعلیّ عليهما‌السلام إلی هذه الاُمّه أجلّ وأعظم، فهما بأن یکونا أبویهم أحقّ.

اگر حقّ پدر و مادر بر فرزند زیاد است به خاطر نیکی و احسانی است که به فرزندان خود می نمایند، بنابراین، احسان و نیکی محمّد و علی عليهما‌السلام بر این امّت بیشتر وبزرگتر است، پس سزاوارترند که آن دو بزرگوار دو پدر ایشان باشند.

امام باقرعليه‌السلام فرمود:

من أراد أن یعلم کیف قدره عنداللَّه، فلینظر کیف قدر أبویه الأفضلین عنده محمّد وعلیّ عليهما‌السلام.

هر کس می خواهد بداند که چقدر در نزد خدا مقام و منزلت دارد پس بنگرد که دوپدر برتر او محمّد و علی عليهما‌السلام چه اندازه در نزد او احترام و مقام دارند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من رعی حقّ أبویه الأفضلین محمّد وعلیّ عليهما‌السلام لم یضرّه ما أضاع من حقّ أبوی نفسه وسائر عباداللَّه، فإنّهما یرضیانهم بسعیهما.

کسی که حقّ دو پدر برتر خود؛ محمّد و علی عليهما‌السلام را مراعات کند، اگر حقّ پدر ومادر خود و سایر بندگان خدا را ضایع کرده؛ ضرر و زیانی به او نخواهد بخشید،زیرا محمّد و علی عليهما‌السلام با کوشش خود آنها را خشنود و راضی خواهند کرد.

امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

یعظم ثواب الصلاه علی قدر تعظیم المصلّی علی أبویه الأفضلین

محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علیّ عليه‌السلام.

ثواب نماز به اندازه تعظیم و احترام نمازگزار نسبت به دو پدر برتر خود؛ محمّد وعلی عليهما‌السلام بیشتر می شود.

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

أما یکره أحدکم أن ینفی عن أبیه واُمّه الّذین ولّداه؟ قالوا: بلی واللَّه.قال: فلیجتهد أن لاینفی عن أبیه واُمّه الّذین هما أبواه الأفضل من أبوی نفسه.

آیا کسی را که از پدر و مادر نژادی خودش دور نمایند ناراحت نمی شود؟ گفتند:چرا سوگند به خدا!

فرمود: پس سعی کنید شما را از پدر و مادری که از پدر و مادر نژادی شما برترهستند، دور ننمایند.

امام جواد عليه‌السلام در آن هنگام که شخصی در حضور حضرتش گفت: من محمّد وعلی عليهما‌السلام را چنان دوست می دارم که اگر مرا قطعه قطعه یا ریزه ریزه کنند دست ازمحبّت آنها برنمی دارم، فرمود:

لاجرم أنّ محمّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعلیّاً عليه‌السلام معطیاک من أنفسهما ما تعطیهما أنت من نفسک، إنّهما لیستدعیان لک فی یوم فصل القضاء ما لایفی ما بذلته لهما بجزء من مائه ألف جزء {من ذلک}.

بدون تردید محمّد و علی عليهما‌السلام آن مقدار پاداش به تو می دهند که در راه آنها از خود محبّت نشان داده ای، آنان در روز قیامت آن قدر برای تو درخواست می نمایند که آنچه را تو برای آنان بذل نموده ای یکصد هزارم آن را وفا نکند.

امام هادی عليه‌السلام فرمود:

من لم یکن والدا دینه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعلیّ عليه‌السلام أکرم علیه من والدی نسبه،فلیس من اللَّه فی حلّ ولا حرام ولا قلیل ولا کثیر.

کسی که دو پدر دینی او یعنی محمّد و علی عليهما‌السلام در نزد او گرامی تر از پدر و

مادر نژادی او نباشند در واقع از دین خدا - نه از حلالش و نه از حرامش و نه کم و نه زیاد -بهره ای نبرده است.

امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود:

من آثر طاعه أبوی دینه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعلیّ عليه‌السلام علی طاعه أبوی نسبه،قال اللَّه عزّوجلّ له: لأوثرنّک کما آثرتنی ولاُشرّفنّک بحضره أبوی دینک،کما شرّفت نفسک بإیثار حبّهما علی حُبّ أبوی نسبک.

کسی که اطاعت دو پدر دینی خود محمّد و علی عليهما‌السلام را مقدّم بر اطاعت پدر و مادرنژادی خود نماید خدای متعال به او فرماید: هر آینه تو را مقدّم می دارم و به توارزش می دهم چنانکه تو مرا مقدّم داشتی و به تو در حضور دو پدر دینی تو شرافت و شخصیّت می دهم، چنان که تو خود را با ترجیح دادن محبّت آنها بر پدر و مادر نژادیت شخصیّت و شرافت دادی. (1)

675/3. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد:

حنّان بن سدیر گوید: امام باقرعليه‌السلام فرمود:

إنّ اللَّه عجن طینتنا وطینه شیعتنا، فخلطنا بهم وخلطهم بنا، فمن کان فی خلقه شی ء من طینتا حنّ إلینا فأنتم واللَّه منّا.

خدای متعال طینت ما و طینت شیعیان ما را عجین نمود، آنگاه سرشت ما را با سرشت آنان و سرشت آنان را با سرشت ما مخلوط نمود. پس کسی که مقداری ازسرشت ما در سرشت او آمیخته، به سوی ما شوق و اشتیاق دارد. سوگند به خدا! شما از ما هستید. (2)

و در روایت دیگری آمده است:

و سلمان خیر من لقمان.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر امام عسکری عليه‌السلام: 333 - 329، بحار الأنوار: 259/23 ح 8 و 8/36 ح 11.

2- بصائرالدرجات: 16 ح 8، بحار الأنوار: 11/25 ح 17.

و سلمان از لقمان بهتر است. (1)

676/4. عالم جلیل القدر شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «کمال الدین» می نویسد:

ابو حمزه گوید: از امام سجّاد عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

إنّ اللَّه عزّوجلّ خلق محمّداً وعلیّاً والأئمّه الأحد عشر عليهم‌السلام من نور عظمته أرواحاً فی ضیاء نوره، یعبدونه قبل خلق الخلق یسبّحون اللَّه عزّوجلّ ویقدّسونه، وهم الأئمّه الهادیه من آل محمّد صلوات اللَّه علیهم أجمعین.

همانا خدای متعال محمّد و علی و یازده امام معصوم عليهم‌السلام را از نور عظمت خویش آفرید که به صورت ارواحی در روشنی نورش پیش از آفرینش مخلوقات او را عبادت می کردند و به تسبیح و تقدیس او مشغول بودند، و آنان امامان هدایتگر ازآل محمّد - که درود خداوند بر همه آنان باد - هستند. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این عبارت آخرین جمله از یک حدیث زیبایی از امام صادق عليه‌السلام است، به نظر می رسد که در نقل این حدیث بخش های نخستین آن حذف گردیده است، اینک برای نورانیّت دل های دوستداران اهل بیت عليهم‌السلام ترجمه همه حدیث را نقل می نماییم: فضل بن عیسی هاشمی گوید: به همراه پدرم عیسی به محضر باصفای امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدیم، پدرم عیسی به حضرتش عرض کرد: آیا این حدیث که «سلمان از ما اهل بیت است» از سخنان رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؟

حضرت فرمود: آری. عرض کرد: یعنی از فرزندان حضرت عبدالمطلب عليه‌السلام است؟ فرمود: از ما اهل بیت است. عرض کرد: یعنی از فرزندان حضرت ابوطالب عليه‌السلام؟

فرمود: از ما اهل بیت است. عرض کرد: من متوجّه منظور شما نمی شوم.

فرمود: ای عیسی! بشناس که او از ما اهل بیت است. آنگاه حضرتش با دست مبارکش به سینه شریفش اشاره نمود و فرمود: منظور از این که «از ما اهل بیت است» نه چنان که در ذهن تو متصوّر است، بلکه خداوند متعال طینت و سرشت ما را ازاعلی علیّیین آفرید و طینت و سرشت شیعیان ما را از بخش پایینی آن آفرید، پس آنان از ما هستند. و سرشت دشمنان ما را از سجّین آفرید و سرشت پیروان آنها را از پایین تر از سرشت آنان آفرید. پیروان دشمنان ما، از دشمنان ما هستند ومقام سلمان از مقام لقمان بهتر و والاتر است.

رجوع شود به «بحار الأنوار: 331/22 ح 42 و 12/25 ح 22». «مترجم»

2- کمال الدین: 318/1 ح 1، بحار الأنوار: 15/25 ح 28، منتخب الأثر: 40 ح 73. این حدیث شریف را ثقه الإسلام کلینی رحمه‌الله در کتاب کافی: 530/1 ح 6 (با اندکی تفاوت) نقل نموده است.

677/5. جابر بن عبداللَّه در ذیل تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید: (کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّهٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ) (1)؛ «شما بهترین اُمّتی بودید که به نفع انسان ها آفریده شدید که امر به معروف می کنید»، گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

نخستین چیزی که خدای متعال آفرید نور من بود، که آن را از نور خود پدید آورد و از جلال عظمت خویش جدا کرد.پس نور من، شروع به طواف قدرت الهی نمود تا اینکه در طول هشتاد هزار سال به جلال عظمت الهی رسید، آنگاه برای تعظیم خدا به سجده افتاد و از آن، نور علی عليه‌السلام جدا گردید، پس نور من محیط بر عظمت الهی ونور علی عليه‌السلام محیط برقدرت او بود.

آنگاه خدای متعال عرش، لوح، خورشید نور، روز، نور دیدگان، عقل، معرفت وچشم های مردم و گوشها و دلهای آنان را از نور من آفرید، و نور من از نور او (خدای سبحان) جدا گردیده است.

پس ماییم اوّلین، آخرین، سابقین، و ماییم تسبیح کنندگان و ماییم شفاعت کنندگان، ما کلمه خدا هستیم، و ما خاصّان و برگزیدگان اوییم، ما دوستان خداییم، و ما وجه اللَّه، جنب اللَّه و یمین اللَّه هستیم. ما امینان خداییم، ما خزانه داران وحی او و ما پرده داران و حاجبان غیب او هستیم، ما معدن تنزیلیم، و معنای تأویل نزد ماست و جبرئیل در خانه های مافرود می آید، و ما محلّ آمد و شد امر خدا و نهایت غیب او هستیم. ما جایگاه قدس خدا، چراغ های حکمت، کلیدهای رحمت، سرچشمه های نعمت،باعث شرافت مردم و بزرگانِ پیشوایان امّت هستیم.

ما نوامیس عصر، دانشمندان دهر، سروران مردم، سیاستمداران جهان،کفایت کنندگان، فرمانداران، حامیان و ساقیان و راعیان و راههای نجات مردم هستیم.

ما راه و سرچشمه سلسبیل و راه پایدار و مستقیم هستیم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 110.

من آمن بنا آمن باللَّه، ومن ردّ علینا ردّ علی اللَّه، ومن شکّ فینا شکّ فی اللَّه ومن عرفنا عرف اللَّه، ومن تولّی عنّا تولّی عن اللَّه، ومن أطاعنا أطاع اللَّه.

کسی که به ما ایمان بیاورد به خدا ایمان آورده و کسی که ما را رد کند، خدای را رد کرده است، کسی که در مورد ما تردید کند به خدا تردید نموده است، کسی که ما را بشناسد خدا را شناخته و کسی که از ما رویگردان باشد از خدا رویگردان شده است، کسی که از ما اطاعت کند از خدا اطاعت کرده است.

ونحن الوسیله إلی اللَّه، والوصله إلی رضوان اللَّه، ولنا العصمه والخلافهوالهدایه، وفینا النبوّه والولایه والإمامه، ونحن معدن الحکمه وباب الرحمه وشجره العصمه ونحن کلمه التقوی والمثل الأعلی، والحجّهالعظمی، والعروه الوثقی الّتی من تمسّک بها نجا.

ما وسیله به سوی خدا و رساننده به رضوان او هستیم. عصمت، خلافت و هدایت از آن ماست، نبوّت، ولایت و امامت در میان ماست.

ما معدن حکمت، باب رحمت، شجره عصمت هستیم، کلمه تقوا و مثل اعلا،حجّت کبری و عروه الوثقی - که هر کس به آن چنگ زند نجات یابد - ما هستیم. (1)

678/6. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: محمّد بن مروان گوید:

از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

هنگامی که خداوند متعال اراده کند تا امام را بیافریند قطره ای از آبی که تحت عرش است بر زمین فرود می آورد، و این روی درختی واقع می شود، و پدربزرگوار آن امام، از میوه آن درخت می خورد، آنگاه با همسرش نزدیکی می نماید و خدای متعال امام را خلق می کند.

او در رحم مادرش صدا می شنود و زمانی که متولّد می شود استوانه ای از نور برای او بلند می شود و او اعمال بندگان را می بیند، آنگاه که رشد کند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 22/25 ح 38، به نقل از ریاض الجنان: (مخطوط)، علاّمه برسی رحمه‌الله نیز این حدیث را در مشارق: 39 (بااندکی تفاوت) نقل کرده است.

و جوانی خوش قد و قامت گردد، بر زانوی چپ او این آیه شریفه نوشته می شود: (وَتَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ) (1)؛

«و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حدّ کمال و تمام رسید؛ هیچ کس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده داناست». (2)

679/7. باز در همان کتاب می خوانیم: ابوبصیر گوید:

در خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم در سالی که فرزندش موسی عليه‌السلام متولّد شد، هنگامی که در منزل ابواء (3) فرود آمدیم، حضرت برای ما و اصحابش صبحانه مفصّل و گوارائی تهیّه فرمود، در آن اثنا که ما مشغول خوردن بودیم ناگاه قاصدی از طرف حمیده، همسر امام صادق عليه‌السلام آمد و گفت: حمیده می گوید که درد زایمان من شروع شده و شما به من دستور فرمودید که نسبت به این فرزندت پیش از شما اقدامی ننمایم.

امام صادق عليه‌السلام برخاست و با خوشحالی و سرور رفت، چیزی نگذشت که حضرتش در حالی که آستینش را بالا زده و خندان بود برگشت.

گفتیم: خداوند شما را خندان و چشمانتان را روشن نماید! همسرتان حمیده چه کرد؟ فرمود:

خداوند برای من پسری عطا فرمود که او بهترین مخلوقات خداوند است، حمیده از او مطلبی به من گفت که من به آن مطلب از او داناتر بودم.

عرض کردم: قربات گردم؛ حمیده از آن مولود چه گفت؟

فرمود: او گفت: وقتی آن مولود متولّد شد، دستهایش را بر زمین نهاد و سر به آسمان بلند کرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انعام، آیه 115.

2- بصائر الدرجات: 431 ح 1، بحار الأنوار: 38/25 ح 5.

3- ابواء: روستایی از توابع مدینه است و میان آن و جحفه از طرف مدینه، 23 میل (مسافتی به مقدار یک چشم رس، درحدود 1600 متر) فاصله است و مرقد آمنه عليها‌السلام مادر پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز در آنجا واقع است.

من به او گفتم: این عمل نشانه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نشانه وصیّ و جانشین بعد از اوست.

عرض کردم: قربانت گردم؛ این عمل چگونه علامت امام است؟

فرمود: در آن شبی که نطفه جدّم بسته شد، شخصی نزد پدرش - که خوابیده بود- آمد، او با خود کاسه ای برای پدرش آورده بود که در آن شربتی رقیق تر از آب،سفیدتر از شیر، نرمتر از کره، شیرین تر از عسل و خنک تر از برف بود که آن را به او آشامانید و دستور نزدیکی داد، او با خوشحالی و سرور برخاست و با همسرش نزدیکی کرد و نطفه جدّم بسته شد.

و شبی که نطفه پدرم بسته شد، همان شخصی که نزد جدّم آمده بود حضور پیداکرد و همان شربت را به او آشامانید و دستور نزدیکی داد و جدّم با همسرش نزدیکی کرد و نطفه پدرم بسته شد.

و شبی که نطفه من بسته شد شخصی نزد پدرم آمد و به او آنچه به آنها خورانیده بود نیز خورانید و دستور نزدیکی داد و پدرم با خوشحالی برخاست و با همسرش نزدیکی کرد و نطفه من بسته شد.

و شبی که نطفه این فرزندم بسته شد، شخصی نزد من آمد و آنچه به آنها خورانیده بود به من نیز خورانید و همان دستور را به من نیز داد و با خوشحالی وسرور با آن که می دانستم خدا به من چه عطا می نماید برخاستم و با همسرم نزدیکی کردم و نطفه فرزندم بسته شد.

همانا نطفه امام از شربتی است که به تو خبر دادم، هنگامی که آن، چهل شب دررحم مادرش قرار گیرد خداوند برای او ستونی از نور در رحم مادرش نصب می نماید و با آن به اندازه دید چشمش می نگرد، پس زمانی که چهار ماهه شد فرشته ای بنام «حیوان» می آید و بر بازوی راستش می نویسد:

(وَتَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ) (1)؛ «و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حدّ کمال و تمام رسید؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انعام، آیه 115.

هیچ کس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده داناست».

و چون از مادرش متولّد می شود، دستهایش را بر زمین می گذارد و سرش را به آسمان بلند می کند، موقعی که دستش را بر زمین می گذارد در واقع همه علوم و دانشهایی که خداوند از آسمان به زمین می فرستد او دریافت می نماید، وقتی سرش را به آسمان بلند می کند از درون عرش ندا دهنده ای از جانب پروردگارعزّت از افق اعلا او را به نام خود و نام پدرش صدا می زند و می گوید:

یافلان! أثبت ثبّتک اللَّه، فلعظیم ما خلقک أنت صفوتی من خلقی،وموضع سرّی وعیبه علمی، لک ولمن تولاّک أوجبت رحمتی، وأسکنت جنّتی وأحللت جواری. ثمّ وعزّتی لاُصلینّ من عاداک أشدّ عذابی، وإن أوسعت علیهم من سعه رزقی.

ای فلانی! ثابت و استوار باش، خدا تو را ثابت بدارد، سوگند به عظمت آنچه تو راآفریدم! تو برگزیده از میان خلقم، و محلّ راز و صندوق علم و دانش من هستی،برای تو و هر که از تو پیروی کند رحمتم را واجب نمودم، و در بهشتم ساکن کردم ودر جوار خودم قرار دادم.

به عزّتم سوگند! هر که با تو دشمنی کند با عذاب سخت خود او را بسوزانم، گرچه آنها را از روزی واسعه ام بهره مند سازم.

زمانی که صدای منادی پایان پذیرد، امام این آیه را در پاسخ او می خواند:

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ وَالْمَلائِکَهُ...) (1)؛ «خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان نیز...».

چون چنین گوید، خداوند، علم اوّل و علم آخر را به او عطا می فرماید، و او را مستوجب ملاقات روح در شب قدر می نماید.

عرض کردم: قربانت گردم؛ آیا روح همان جبرئیل نیست؟

فرمود: جبرئیل از جنس فرشتگان است و روح آفریده ای است که بزرگتر ازفرشتگان، مگر نه این است که خدای متعال می فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 18.

(تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحُ) (1)؛ «فرشتگان و روح فرود می آیند». (2)

680/8. باز در همان منبع از کتاب شریف «برهان» نقل کرده که:

عدّه ای از اصحاب ما روایت کرده اند که حضرتش فرمود:

لاتتکلّموا فی الإمام، فإنّ الإمام یسمع الکلام وهو جنین فی بطن اُمّه.

در مورد مقام و منزلت امام صحبت نکنید (3)، چرا که امام کسی است که در رحم مادرش - که جنین است - می شنود.

چون مادرش او را بزاید فرشته ای در میان دو چشمش این آیه را می نویسد: (وَتَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَعَدْلاً لامُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ) (4)؛

«و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حدّ کمال وتمام رسید؛ هیچ کس نمی تواندکلمات او را دگرگون سازد و او شنونده داناست».

و چون قیام به امر الهی کند برای او از هر شهری ستونی از نور بلند می شود تا به وسیله آن نظاره گر اعمال بندگان باشد. (5)

و در روایت یونس بن ظبیان پس از تفسیر این آیه، آمده است:

فإذا خرج إلی الأرض اُوتی الحکمه وزیّن بالعلم والوقار، واُلبس الهیبه،وجعل له مصباح من نور فعرف به الضمیر، ویری به أعمال العباد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قدر، آیه 4.

2- بصائر الدرجات: 440 ح 4، بحار الأنوار: 42/25 ح 17، تفسیر برهان: 549/1 ح1. نظیر این روایت را ثقه الإسلام کلینی رحمه‌الله نیز در کافی: 385/1 ح1 نقل کرده است.

3- علّامه مجلسی رحمه‌الله در توضیح این حدیث شریف گوید: منظور از این که «در این مورد صحبت نکنید» یعنی در مورد نصب امام و تعیین آن با آرا و نظریّات خود سخن نگویید، یا این که در توصیف امام سخن نگویید، چرا که مقام و منزلت امام بسی شگفت و فراتر از عقول شماست.

4- سوره أنعام، آیه 115.

5- بصائر الدرجات: 435 ح1، تفسیر برهان: 550/1 ح5، بحار الأنوار: 45/25 ح 21.

هنگامی که امام از شکم مادرش فرود می آید؛ حکمت به او عطا می شود و با علم ووقار مزیّن می گردد و لباس هیبت بر اندام ملکوتیش پوشانیده، و برای او چراغی ازنور قرار داده می شود که با آن ضمیر انسانها را شناخته و به اعمال بندگان می نگرد. (1)

681/9. در کتاب شریف «کافی» آمده است:

محمّد بن اسماعیل بن بزیع گوید: از امام ابی جعفرعليه‌السلام در مورد امامت سئوال نمودم و گفتم: آیا ممکن است امام کمتر از هفت سال داشته باشد؟ فرمود:

آری، کمتر از پنج سال هم می شود.

مؤلّف رحمه‌الله گوید: این حدیث، اشاره به امام قائم ارواحنا فداه دارد، زیرا بنا بر اکثر روایات آن حضرت به هنگام امامت چند ماه، یا یک سال و چند ماه کمتر از پنج سال داشتند. (2)

682/10. در کتاب های «معانی الأخبار»، «خصال» و «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» آمده است:

حسن بن فضّال از پدرش نقل می کند که امام رضاعليه‌السلام فرمود:

للإمام علامات، یکون أعلم الناس وأحکم الناس وأتقی الناس وأحلم الناس وأشجع الناس وأسخی الناس وأعبد الناس، ویولد مختوناً ویکون مطهّراً، ویری من خلفه کما یری من بین یدیه، ولایکون له ظلّ.

امام عليه‌السلام دارای نشانه هائی است (که عبارتند از): او داناترین، داورترین، پرهیزکارترین، بردبارترین، شجاع ترین، سخاوتمندترین، عابدترین مردم است.به صورت ختنه شده پا به دنیا می گذارد و پاک و مطهّر است، همان طور که از پیش روی ببیند از پشت سر نیز، سایه ندارد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 432 ح4، تفسیر برهان: 551/1 ح 10، بحار الأنوار: 39/25 ح8.

2- الکافی: 384/1 ح5، بحار الأنوار: 103/25 ح6.

هنگامی که از مادرش متولّد شده و به زمین فرود می آید دو کف دست خود برزمین می نهد، و صدای خویش را به شهادتین «لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه» بلند می کند.

محتلم نمی شود، چشمش به خواب می رود ولی قلبش بیدار است، محدَّث است (یعنی صدای فرشتگان را می شنود)، زره رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اندازه اندام زیبای اوست، ادرار و مدفوعش دیده نمی شود، زیرا خداوند زمین را مأمور کرده که آنچه از او خارج شود ببلعد.

بوی بدن امام عليه‌السلام از بوی مشک پاکیزه تر و خوشبوتر است، اختیار او بر جان مردم از خودشان سزاوارتر است، نسبت به مردم از پدر و مادرشان دلسوزتر ومهربانتر است.

او در مقابل خدای متعال از همه مردم متواضع تر است و از همه مردم به آنچه مأمور است عامل تر می باشد، و از آنچه نهی شده از همه مردم بیشتر خودداری می نماید.

دعای او مستجاب است تا جایی که اگر دعا کند سنگی بشکافد دو نیم خواهدشد.

نزد او اسلحه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وشمشیرش ذوالفقار است، نزد او صحیفه ای است که اسامی شیعیان آنان تا روز رستاخیز در آن نوشته شده است، و صحیفه ای است که اسامی دشمنانشان تا روز قیامت نوشته شده است.

وتکون عنده الجامعه وهی صحیفه طولها سبعون ذراعاً، فیها جمیع مایحتاج إلیه ولد آدم.

نزد امام عليه‌السلام «جامعه» است و آن نوشته ای است به طول هفتاد ذراع، که تمام مایحتاج انسانها در آن موجود است.

و نزد امام عليه‌السلام است جفر اکبر و اصغر - که پوست بز و پوست گوسفندی است - که در آن دو تمام علوم حتّی جریمه یک خراش و مجازات زدن یک تازیانه و نصف آن یا یک سوّم آن، در آن نوشته شده است.

و مصحف فاطمه عليها‌السلام نیز نزد امام عليه‌السلام است. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانی الأخبار: 101 ح4، الخصال: 527/2 ح1، عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 169/1 ح1، الإحتجاج: 437، بحار الأنوار:116/25 ح1.

683/11. در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید قدس‌سره و کتاب «بصائر الدرجات» آمده است:

ابان بن تغلب گوید: در محضر باسعادت امام صادق عليه‌السلام شرف حضور داشتم که شخصی از علمای یمن وارد شد، امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ای یمنی! آیا در میان شما علما و دانشمندانی هستند؟ گفت: آری.

حضرت فرمود: دانش علمای شما تا کجا می رسد؟

گفت: در یک شب مسافت یک ماه راه را (1) طی می کند، و از پرنده فال می گیرد واز آثار و علایم پی زنی می کند.

حضرت فرمود: پس عالم و دانشمند مدینه از عالم شما داناترست.

گفت: دانش عالم شما به کجا منتهی می شود؟ حضرت فرمود:

إنّه یسیر فی ]کلّ[ صباح واحد مسیره سنه کالشمس إذا اُمرت، إنّها الیوم غیر مأموره، ولکن إذا اُمرت تقطع إثنی عشر شمساً، وإثنی عشر قمراً،وإثنی عشر مشرقاً، وإثنی عشر مغرباً، وإثنی عشر برّاً، وإثنی عشربحراً، وإثنی عشر عالماً.

او هر بامداد مسافت یک سال راه را طی می کند، مانند خورشید اگر مأموریّت پیداکند، همانا امروز بیش از آن مأموریّت ندارد، اگر مأموریّت پیدا کند، مسافت دوازده خورشید، دوازده ماه، دوازده مشرق، دوازده مغرب، دوازده خشکی،دوازده دریا و دوازده جهان را طی می کند.

راوی گوید: چیزی در دست یمنی نماند و ندانست چه بگوید، به همین جهت، امام صادق عليه‌السلام سخن خود را ادامه ندادند. (2)

684/12 در کتاب «البصائر» می نویسد: علیّ بن جعفر گوید: از امام کاظم عليه‌السلام شنیدم که فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در «بصائر» و «بحار الأنوار» آمده: در یک شب مسافت دو ماه راه.

2- الإختصاص: 312 (با اندکی تفاوت)، بصائر الدرجات: 401 ح 14، بحار الأنوار: 342/57 ح 32 و 227/58 ح9.

لو اُذن لنا لأخبرنا بفضلنا.

اگر به ما اجازه داده شود مردم را از فضایل خودمان آگاه می نماییم.

گفتم: آیا علم و دانش شما نیز شامل آن فضایل است؟

فرمود: العلم أیسر من ذلک؛ علم کمترین فضایل ماست. (1)

685/13. باز در همان کتاب آمده است: عبداللَّه بن بکر (2) ارجانی - در یک حدیث مفصّلی - از امام صادق عليه‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

یابن بکر! إنّ قلوبنا غیر قلوب الناس، إنّا مصفّون مصطفون، نری مالایری الناس، ونسمع ما لایسمعون، وإنّ الملائکه تنزل علینا فی رحالنا وتقلّب علی فرشنا وتشهد ]طعامنا[ وتحضر موتانا.

ای فرزند بکر! دل های ما غیر از دل های مردم است، ما پاک و برگزیده هستیم،چیزهایی را می بینیم که مردم نمی بینند، و چیزهایی را می شنویم که مردم نمی شوند، همانا فرشتگان به منازل ما فرود می آیند و روی فرشایمان قدم می گذارند و شاهد سفره ما هستند و در (تشییع جنازه) مردگان ما حاضر می شوند.

آنان از اخباری که هنوز اتّفاق نیفتاده ما را آگاه می سازند و با ما نماز می خوانند وبرای ما دعا می کنند، و بالهای خود را (برای تبرّک) به ما می مالند، و بچّه های مارا روی بالهایشان حرکت می دهند، و مانع رسیدن جنبندگان و آزار آنها به ما می شوند، و روییدنی های زمین را در فصل خودش به ما می رسانند، آب هرزمینی را برای ما می آورند که در ظرفهای ما وجود دارد.

هر روز هیچ ساعت و هیچ وقت نمازی نیست جز آن که آنها ما را مطّلع می نمایند، شبی نیست که بر ما بگذرد مگر این که اخبار هر سرزمین را با اتّفاقات آن برای ما می آورند، اخبار جنّ، اخبار اهل هوا از فرشتگان، هر پادشاهی که در زمین می میرد و کسی که جانشین او می شود و چگونگی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 512 ح 27، بحار الأنوار: 371/25 ح 21، مختصر البصائر: 68.

2- در نسخه ای «بکیر» آمده است.

رفتار او با پیشینیان،خبر همه را می آورند، اخبار شش زمین تا زمین هفتم به ما می رسد.

عرض کردم: قربانت گردم، انتهای این کوه کجاست؟

فرمود: انتهای این کوه تا زمین ششم است، و جهنّم در یکی از وادیهای آن تعداد قرار دارد، در آن وادی نگهبانانی هستند که تعداد آنها از ستارگان آسمانها وقطرات باران و آنچه در دریاها و زمین است بیشتر است، که هر فرشته به کاری گماشته شده و از آن سرپیچی نمی کند.

عرض کردم: آیا همه این اخبار را به محضر همه شما می آورند؟

فرمود: نه، این اخبار به صاحب این امر (یعنی امام زمان عليه‌السلام) می رسد، علم وقدرت ما آن اندازه است که مردم توان حمل آن و توان قضاوت در آن را ندارند،ولی ما در آن موارد حکم می کنیم، کسی که حکم ما را نپذیرد فرشتگان او را برقول ما مجبور می کنند و دستور می دهند به کسانی که نگهبان او هستند او را مجبور و وادار به قول ما نمایند، اگر از جنّیان مخالف یا کافر باشد او را به بندمی کشند، و آن قدر شکنجه می دهند تا حکم ما را بپذیرد.

عرض کردم: قربانت گردم، آیا امام، مابین مشرق و مغرب را می بیند؟

فرمود: ای فرزند بکر! پس چگونه می تواند حجّت و امام برای مشرق و مغرب باشد، در حالی که آنها را نبیند و در میان آنها فرمانروائی نکند؟ چگونه حجّت وامام است بر مردمی که از چشم او پنهانند و قدرتی بر آنها ندارد و آنان بر اوقدرت ندارند؟ و چگونه احکام الهی را به مردم می رساند و گواه بر مردم است درصورتی که آنها را نمی بیند؟

و چگونه حجّت و امام بر آنهاست در حالی که از نظر او پنهان هستند و میان او وآنها حایل و مانعی است؟ که مأموریّت را از جانب خدا در حقّ آنها انجام دهد،حال آنکه خدای می فرماید: (وَما أَرْسَلْناکَ إِلّا کافَّهً لِلنَّاسِ) (1)؛

«ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم».

یعنی ما تو را بر همه کسانی که روی کره زمین هستند، فرستادیم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره سبأ، آیه 28.

والحجّه من بعد النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یقوم مقامه، وهو الدلیل علی ما تشاجرت فیه الاُمّه، والآخذ بحقوق الناس، والقیام بأمراللَّه والمنصف لبعضهم من بعض.

و حجّت و امام پس از پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جانشین و قائم مقام اوست، او راهنما برای حلّ اختلافاتی است که میان مردم واقع می شود، و مدافع حقوق مردم است، و به امرخدا قیام کننده و داد بعضی را از دیگری می گیرد.

پس اگر در میان مردم کسی نباشد که گفتارش میان مردم نافذ باشد تا گفتار خدارا اجرا کند که خداوند می فرماید: (سَنُریهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ) (1)؛

«به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم»،

پس کدام آیه و نشانه ای در آفاق جز ماست که خداوند به اهل زمین نشان داده؟

و در مورد دیگر فرموده: (ما نُریهِمْ مِنْ آیَهٍ إِلّا هِیَ أَکْبَرُ مِنْ اُخْتِها) (2)؛

«ما هیچ آیه ای به آنان نشان نمی دادیم مگر این که از دیگری بزرگتر بود».

پس کدام آیه از ما بزرگتر است؟!

سوگند به خدا! همانا بنی هاشم و قریش از آنچه خداوند به ما عطا فرموده آگاه وباخبرند، ولی حسادت آنها را هلاک نمود همان طور که شیطان را هلاک کرد.

آنان در مواقعی که ناچارند و بر جان خود می ترسند نزد ما می آیند و از مامی پرسند و ما بر آنها توضیح می دهیم و راه حلّی نشان می دهیم، آنگاه می گویند: گواهی می دهیم که شما اهل علم هستید. سپس بیرون می روند و درنزد دیگران می گویند: ما کسی را که گمراه تر از پیروان آنها باشند و حرف آنها رابپذیرند، ندیدیم!!

عرض کردم: قربانت گردم، مرا از امام حسین عليه‌السلام آگاه ساز، اگر قبر آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فصّلت، آیه 53.

2- سوره زخرف، آیه 48.

حضرت را بشکافند چیزی در قبر آن می یابند؟ فرمود:

ای پسر بکر! چه پرسش های بزرگی می نمایی؟ امام حسین عليه‌السلام به همراه پدر،مادر، و برادرش امام حسن عليه‌السلام در جایگاه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند، زندگی می کنند همان گونه آن حضرت زندگی می کند و روزی می خورند همان طوری که آن حضرت روزی می خورد، اگر در آن ایّام نبش قبر می شد البتّه در آنجا پیدا می شد ولی امروز او در نزد پروردگارش زنده است و محلّ سپاهیانش را نظاره گر است و او به عرش الهی نگاه می کند چه زمانی دستور حمل آن به او داده می شود. او در طرف راست عرش الهی است و می گوید: پروردگارا! آنچه به من وعده داده ای وفا کن! او به زوّار خود نگاه می کند و به اسم و اسم پدرانشان و درجات و مقامات آنها نزدخدا از شما نسبت به فرزند و خانه هایتان آگاه تر است. او کسانی را که به او گریه می کنند می بیند و از روی مهر و محبّت برای آنها طلب آمرزش می کند، و از پدر گرامی اش می خواهد تا برای ایشان استغفار کند ومی فرماید: لو تعلم أیّها الباکی! مااُعدّ لک لفرحت أکثرممّا جزعت.

ای گریه کننده! اگر بدانی خداوند چه چیزی برای تو فراهم آورده شادیت از گریه ات بیشتر می شود.

و هر کدام از فرشتگان آسمان که صدای گریه او را می شنوند و آنانی که در حرم امام حسین عليه‌السلام هستند بر آن گریه کنندگان از روی محبّت استغفار می نمایند و وی بدون گناه از آن مکان مقدّس برمی گردد. (1)

686/14. در کتاب «بحار الأنوار» آمده است: اسود بن سعید گوید:

من در محضر امام باقرعليه‌السلام بودم که حضرتش بدون آن که من چیزی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کامل الزیارات: 541 ضمن ح 2، الإختصاص: 340 (بخشی از حدیث)، بحار الأنوار: 374/25 ضمن ح 24. این حدیث در کتاب های تأویل الآیات: 884/2 ح 12، مدینه المعاجز: 142/6 ح 340، و تفسیر برهان: 148/4 ح1 به نقل از کامل الزیارات نقل شده است. باز علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 300/27 ح4 و 292/44 ح 35 بخشی ازحدیث را از کامل الزیارات نقل نموده است. گفتنی است که بخشی از این حدیث در ج 550/1 ح 381 همین کتاب نقل شده است.

بپرسم، ابتدا به سخن نمود و فرمود:

نحن حجّهاللَّه، ونحن باب اللَّه، ونحن لسان اللَّه ونحن وجه اللَّه، ونحن عین اللَّه فی خلقه، ونحن ولاه أمراللَّه فی عباده.

ما حجّت خدا، باب خدا، زبان (گویای) خدا، وجه خدا و چشم خدا در میان مردم هستیم، ما والیان امر خدا در میان بندگان او هستیم.

آنگاه فرمود: ای اسود بن سعید! همانا میان ما و هر سرزمینی نخی همانند نخ بنّا است، هرگاه در مورد امری مأمور شویم این نخ را می کشیم و مرکز زمین با بازارها و خانه هایش در نزد ما حاضر می گردند تا این که امر خدای متعال را در آن اجرا نماییم. (1)

687/15. باز در همان منبع می نویسد: مفضّل گوید: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

لو اُذن لنا أن نعلم الناس حالنا عنداللَّه ومنزلتنا منه لما احتملتم.

اگر به ما اجازه داده شود که مردم را از مقام و منزلت خود نزد خدا آگاه کنیم، تاب وتوان آن را ندارید.

پرسید: آیا نظر شما در مورد علم و دانش است؟ فرمود:

العلم أیسر من ذلک، إنّ الإمام وکر لإراده اللَّه عزّوجلّ، لایشاء إلّا من یشاء اللَّه.

علم کمترین مرتبه آن است، همانا امام عليه‌السلام آشیانه اراده خدای متعال است،نمی خواهد جز آن را که خدا بخواهد. (2)

688/16. در کتاب «امالی» می نویسد:

ابو حمزه گوید: از امام همام جعفرصادق عليه‌السلام (در مورد چگونگی علومشان) شنیدم که می فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المحتضر: 127، بحار الأنوار: 384/25 ح 40. این حدیث را شیخ مفید رحمه‌الله در الإختصاص: 318 از فرمایش امام عليه‌السلام: «یا أسود بن سعید» نقل کرده، شیخ صفّار رحمه‌الله نیز در بصائر الدرجات: 61 ح1 تا فرمایش امام عليه‌السلام: «یا أسود بن سعید» نقل کرده است.

2- المحتضر: 128، بحار الأنوار: 385/25 ح 41. این حدیث در ج 549/1 ح 379 همین کتاب نقل شده و نظیر این حدیث در همین مجلّد ح684 بیان گردید.

همانا بعضی از ما (امامان) به دلش خطور می شود، و برخی در خواب به او(اخباری) داده می شود، و برخی از ما نیز صدا را مانند صدای زنجیری که در میان تشت بزنند می شنود، و به برخی از ما صورتی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل می آید.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

منّا من ینکت فی قلبه، ومنّا من یقذف فی قلبه، ومنّا من یخاطب.

بعضی از ما به دلش خطور می شود و برخی از ما در دلش الهام می شود، و برخی از ما با او صحبت می کنند. (1)

689/17. در کتاب «إرشاد» و «إحتجاج» می نویسد: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

علمنا غابر و مزبور، ونکت فی القلوب، ونقر فی الأسماع، وإنّ عندناالجفر الأحمر والجفر الأبیض ومصحف فاطمه عليها‌السلام، وعندنا الجامعه، فیها جمیع ما یحتاج إلیه الناس.

دانش ما غابر، مزبور، خطور به قلب و خوردن به گوش است، همانا جفر احمر،جفر سفید و مصحف فاطمه عليها‌السلام نزد ماست، و همچنین جامعه - که در آن تمام نیازمندی های مردم است - نزد ماست.

از تفسیر این کلام امام عليه‌السلام پرسیدند. حضرت فرمود:

غابر یعنی علم به آنچه پدید می آید. مزبور یعنی علم به آنچه قبلاً بوده و پدیدآمده است. خطور به قلب عبارت از همان الهام است. به گوش خوردن، همان شنیدن صدای فرشتگان است که سخن آنها را می شنویم ولی خودشان رانمی بینیم.

جفر احمر، ظرفی است که در آن اسلحه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و از آن خارج نمی شود تا آنکه قائم ما اهل بیت قیام نماید.

جفر سفید، ظرفی است که در آن تورات موسی، انجیل عیسی، زبور داوود وکتاب های آسمانی قدیم است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی طوسی: 407 ح 63 مجلس 14، بحار الأنوار: 19/26 ح3. این حدیث ادامه دارد.

مصحف فاطمه عليها‌السلام، شامل وقایعی است که رخ می دهد و در آن اسامی کسانی که تا روز قیامت حکومت می کنند، آمده است.

وأمّا الجامعه: فهو کتاب طوله سبعون ذراعاً، إملاء رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من فلق فیه وخطّ علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام بیمینه، فیها واللَّه، جمیع ما تحتاج إلیه الناس إلی یوم القیامه، حتّی أنّ فیه أرش الخدش، والجلده ونصف الجلده.

جامعه، عبارت از کتابی است به طول هفتاد ذراع، که پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از زبان مبارکش املاء فرموده و علی عليه‌السلام با دست مبارکش نوشته است، به خدا سوگند! درآن، تمام مایحتاج مردم تا روز قیامت وجود دارد، حتّی جریمه خراش، و تازیانه ونصف آن آمده است. (1)

690/18. در کتاب «اختصاص» آمده است:

محمّد بن مسلم گوید: امام باقرعليه‌السلام فرمود:

إنّ رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أنال فی الناس وأنال، وعندنا عری العلم وأبواب الحکم ومعاقل العلم وضیاء الأمر وأواخیه؛ فمن عرفنا نفعته معرفته،وقبل منه عمله ومن لم یعرفنا لم ینفعه اللَّه بمعرفه ما علم، ولم یقبل منه عمله.

همانا رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مردم را از علوم زیادی برخوردار و بهره مند نمود، (و از هرجهت که پرسش می شد پاسخ می فرمود) و در نزد ما علوم خالص و صحیح است ودرهای حکمت و گنجینه های علم و روشنائی امر و محکم گاه آن است که نمی گذارد علوم از بین رفته و متشتّت گردد.

پس هر که ما را بشناسد معرفت و شناسایی او برایش سودمند است، و عملش پذیرفته می شود و هر که ما را نشناسد علمی که دارد نفعی برایش نخواهد داشت وعملش پذیرفته نخواهد شد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإحتجاج: 134/2، الإرشاد: 274، بحار الأنوار: 18/26 ح1.

2- الإختصاص: 303، بحار الأنوار: 32/26 ح 47.

691/19. در کتاب «بصائر الدرجات» آمده است: حسن بن عبّاس بن جریش ازامام جواد عليه‌السلام نقل کرده که حضرتش فرمود:

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

إنّا أنزلناه نور کهیئه العین علی رأس النبیّ والأوصیاء، لایرید أحد منّا علم أمر من أمر الأرض، أو أمر من أمر السماء إلی الحجب الّتی بین اللَّه وبین العرش إلّا رفع طرفه إلی ذلک النور، فرأی تفسیر الّذی أراد فیه مکتوباً.

منظور از «إنّا انزلناه» نوری است به صورت خورشید بالای سر پیامبر و اوصیا است، احدی از ما دانستن چیزی از مسایل زمینی یا آسمانی تا حجابهایی که میان خدا و عرش اوست را اراده نمی کند جز آنکه نگاهی به سوی این نور می کند و آنچه که می خواهد به صورت نوشته شده، می بیند. (1)

مؤلّف رحمه‌الله گوید: شاید مراد از «عین» در اینجا خورشید باشد و احتمال دارد به معنای دیدبان یا جاسوس باشد.

692/20. باز در همان کتاب آمده است:

علیّ بن اسماعیل ازرق گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

إنّ اللَّه أحکم وأکرم وأجلّ وأعظم وأعدل من أن یحتجّ بحجّه ثمّ یغیّب عنه شیئاً من اُمورهم.

خدای متعال حکیم تر، کریم تر، بزرگوارتر، بزرگتر و عادلتر از آن است که بر بندگان خود حجّتی قرار دهد، آنگاه از او امور مردم را پنهان نماید. (2)

693/21. باز در همان منبع آمده است:

ابو ربیع شامی گوید: خدمت امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: حدیثی از عمرو بن حمق (3) شنیده ام.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 442 ح5، بحار الأنوار: 135/26 ح 11.

2- بصائر الدرجات: 123 ح1، بحار الأنوار: 138/26 ح5.

3- در مصدر آمده: عمرو بن اسحاق.

حضرت فرمود: بگو (چه حدیثی است؟).

عرض کردم: عمرو محضر امیرمؤمنان علی عليه‌السلام شرفیاب می شود و در چهره آن حضرت آثار زردی مشاهده می کند، می پرسد: این زردی از چیست؟ آن حضرت اظهار درد و ناراحتی می نماید.

آنگاه علی عليه‌السلام به او می فرماید:

إنّا لنفرح لفرحکم، ونحزن لحزنکم، ونمرض لمرضکم، وندعو لکم،وتدعون فنؤمّن.

ما با شادی شما شادمان می گردیم و با حزن شما محزون، با بیماری شما بیمارمی شویم و برای شما دعا می کنیم و شما دعا می کنید ما آمین می گوییم (1).

عمرو گوید: آنچه فرمودی فهمیدم؛ ولی چگونه ما دعا می کنیم شما آمین می گویید؟ فرمود:

برای ما فرق نمی کند و برابر است کسی که حضور داشته باشد یا این که غایب باشد (دعای او را می شنویم).

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: عمرو راست گفته است. (2)

694/22. در «إرشاد القلوب» می نویسد:

شیخ مفیدرحمه‌الله در یک حدیث مرفوعه ازحضرت سلمان فارسی رضوان اللَّه علیه نقل می کند که گوید:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

یا سلمان! الویل کلّ الویل لمن لایعرفنا حقّ معرفتنا وأنکر فضلنا.

ای سلمان! بدبختی و تمام بدبختی بر کسی که حقّ معرفت ما را نشناسد، و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- محقّق گوید: این حدیث شریف سخن مولایمان علی عليه‌السلام به رمیله را تأیید می کند، آنجا که فرمود: ای رمیله! هر مؤمنی بیمار می شود ما نیز به واسطه بیماری او بیمار می شویم و هر مؤمنی محزون می گردد ما نیز به سبب حزن او محزون می گردیم، وقتی دعا می کند ما برای دعای وی آمین می گوییم. «بحار الأنوار: 154/26 ح 42».

2- بصائر الدرجات: 260 ح2، بحار الأنوار: 140/26 ح 12.

منکرفضل ما باشد.

ای سلمان! کدامیک افضلند: حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یا سلیمان بن داوود عليه‌السلام؟

سلمان گفت: بلکه حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم افضل است.

علی عليه‌السلام فرمود: ای سلمان! پس چگونه آصف بن برخیا که علمی از کتاب نزد او بود توانست تخت بلقیس را در یک چشم بهم زدن از فارس به سبأ بیاورد؛ ولی من چندین برابر او نتوانم انجام دهم در حالی که نزد من (علوم) هزار کتاب است.

خدای متعال بر شیث بن آدم عليه‌السلام پنجاه صحیفه، و بر ادریس پیامبر سی صحیفه،و بر ابراهیم خلیل عليه‌السلام بیست صحیفه فرستاد، و (خداوند) تورات، انجیل، زبور وفرقان را فرستاد.

عرض کردم: راست می فرمایید مولای من! فرمود:

یا سلمان! إنّ الشاکّ فی اُمورنا وعلومنا کالمستهزئ فی معرفتناوحقوقنا، وقد فرض اللَّه ولایتنا فی کتابه فی غیر موضع، وبیّن ما أوجب العمل به وهو ]غیر[ مکشوف.

ای سلمان! کسی که در امور و علوم ما تردید نماید مانند کسی است که معرفت وحقوق ما را مسخره می کند، حقیقتاً خداوند ولایت ما را در چند مورد از قرآن واجب نموده و آنچه باید عمل شود آشکارا بیان و این مطلب را روشن کرده است.

این حدیث شریف را کراجکی رحمه‌الله نیز در «کنز جامع الفوائد» نقل کرده است. (1)

695/23. در «امالی صدوق قدس‌سره» آمده است: ابو بصیر گوید:

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

یا أبا بصیر! نحن شجره العلم، ونحن أهل بیت النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وفی دارنا مهبط جبرئیل، ونحن خزّان علم اللَّه، ونحن معادن وحی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- إرشاد القلوب: 314/2، بحار الأنوار: 221/26 ح 47، تأویل الآیات: 240/1 ح 24.

اللَّه، من تبعنا نجی، ومن تخلّف عنها هلک، حقّاً علی اللَّه عزّوجلّ.

ای ابو بصیر! ما درخت علم و دانش هستیم، ما اهل بیت پیامبریم، جبرئیل در خانه ما فرود می آید، ما گنجینه های علم خدا هستیم، ما معادن وحی الهی هستیم، کسی که از ما پیروی نماید نجات می یابد و کسی که از ما تخلّف کند به هلاکت می رسد، وخداوند این امر را بر خود لازم نموده است. (1)

696/24. شیخ صدوق رحمه‌الله در دو کتاب «توحید» و «معانی الأخبار» خویش می نویسد:

محمّد بن مسلم گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

خداوند متعال را آفریده هایی است که آنها را از نور و رحمت خود برای رحمتش آفریده است، آنان چشم بینای خدا، گوش شنوای او و زبان گویای او در میان مردم به اجازه خدا هستند، آنان امینان او بر آنچه نازل شده - از عذر، ترساندن وحجّت و دلیل - هستند.

خداوند به واسطه آنها گناهان را می بخشد، و به وسیله آنها ستم دفع می شود، وبه برکت آنها رحمت الهی نازل می گردد، و به واسطه آنها مرده زنده و زنده می میرد، و به وسیله آنها مردم آزمایش می شوند و به واسطه آنها در میان مردم حکم و قضای خود را اجرا می نماید.

عرض کردم: قربانت گردم، اینان چه کسانی هستند؟

فرمود: آنان اوصیا و جانشینان (پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) هستند. (2)

697/25. در «بصائر الدرجات» می نویسد:

اسود بن سعید گوید: من در محضر امام باقرعليه‌السلام بودم که حضرتش بدون آن که از آن بزرگوار سئوال شود، ابتدا به سخن نمود و فرمود:

ما حجّت خدا، باب خدا، زبان (گویای) خدا، و وجه خدا و چشم خدا در میان مردم هستیم، ما والیان امر خدا در میان بندگان او هستیم. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی صدوق: 383 ح 15 مجلس 50، بحار الأنوار: 240/26 ح1.

2- التوحید: 167 ح1، معانی الأخبار: 14 ح 10، بحار الأنوار: 240/26 ح 2.

3- بصائر الدرجات: 61 ح1، بحار الأنوار: 246/26 ح 13. این روایت در ح 686 همین مجلّد نیز آمده است.

698/26. و نیز در همان کتاب آمده است:

عبدالرحمان بن کثیر گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

نحن ولاه أمراللَّه، وخزنه علم اللَّه، وعیبه وحی اللَّه، وأهل دین اللَّه،وعلینا نزل کتاب اللَّه، وبنا عبد اللَّه، ولولانا ما عرف اللَّه، ونحن ورثه نبیّ اللَّه وعترته.

ما فرمانروایان امر خدا، گنجینه های علم او، صندوق وحی، و اهل دین خدا هستیم،کتاب خدا بر ما فرود آمده و به وسیله ما خداوند مورد پرستش قرار گرفت و اگر مانبودیم خدا شناخته نمی شد، ما وارث پیامبر خدا و عترت او هستیم. (1)

مؤلّف رحمه‌الله گوید: اینکه می فرماید: «به وسیله ما خداوند مورد پرستش قرارگرفت» یعنی ما راه عبادت و پرستش را به مردم آموختیم. یا این که، ما در حدّامکان خود، حقّ عبادت خدا را انجام دادیم.

یا اینکه به سبب ولایت ما خداوند عبادت شده، زیرا که ولایت ما ازبزرگترین عبادات است. یا این که صحّت عبادات در گرو ولایت ماست، چرا که بزرگترین شرایط صحّت عبادات، ولایت ماست.

و این که می فرماید: «اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد» یعنی غیر از ماکسی خدا را نشناخته، یا ما خدا را به مردم معرّفی نمودیم، یا این که به وسیله جلالت، علم و فضل ما مردم جلالت، قدر و شأن و عظمت خدا را شناختند. (2)

699/27. در کتاب «بحار الأنوار» آمده است:

محمّد بن سنان گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

ما جنب خدا و مقرّبان درگاه او، برگزیده او، انتخاب شده او، نگهبان و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 61 ح3، بحار الأنوار: 106/26 ح9.

2- این توضیح از علّامه مجلسی رحمه‌الله در ذیل حدیث شریف است، رجوع شود به «بحارالأنوار: 247/26 ح 14».

امانت دار مواریث پیامبران هستیم، ما امینان خدا، و وجه او و نشانه هدایت و عروه الوثقی هستیم.

خداوند (امور را) به وسیله ما آغاز نموده و به وسیله ما پایان خواهد داد، ما اوّلین و آخرین هستیم، ما بهترینان روزگار و نوامیس زمان و عصر هستیم، ما سروران بندگان و سیاستمداران جهانیان بوده و راه استوار و صراط مستقیم هستیم. ما علّت هستی و حجّت معبود هستیم، خداوند عمل کسی را که جاهل به حقّ ماست نمی پذیرد.

ما چراغدان نبوّت، و چراغ های رسالت، نور انوار و کلمه جبّار هستیم، ما همان پرچم حقّی هستیم که هر کس پیرو آن باشد نجات یافته و کسی که از آن تخلّف ورزد گمراه می گردد.

ما پیشوایان دین و رهبر سفیدرویان هستیم. ما معدن نبوّت، محلّ و موضع رسالت هستیم. فرشتگان به سوی ما رفت و آمد می نمایند، و ما چراغ نورانی برای کسی که در پی نور است و راه هدایت برای کسی که به دنبال هدایت است، می باشیم. ما رهبران و راهنمایان به سوی بهشت بوده و همان پل ها و گذرگاه ها به سوی هدایت مردم بوده و دارای درجات بزرگ و والا هستیم.

باران به واسطه ما می بارد، رحمت به وسیله ما فرود می آید، عذاب و نقمت به واسطه ما دفع می شود.

فمن سمع هذا الهدی فلیتفقّد فی قلبه حبّنا، فإن وجد فیه البغض لنا والإنکار لفضلنا فقد ضلّ عن سواء السبیل، لأنّا حجّه المعبود وترجمان وحیه وعیبه علمه، ومیزان قسطه.

هر کس این هدایت را شنید در دلش در جستجوی محبّت ما باشد، اگر در آن دشمنی ما و انکار فضایل ما را بیابد از راه راست منحرف و گمراه شده، زیرا که ما حجّت معبود، ترجمان وحی، خزینه دار علم و میزان قسط و دادگری خدا هستیم.

و ما شاخه های درخت زیتون، پرورش دهندگان پاکانِ گرامی هستیم، ما چراغ همان چراغدانی هستیم که در آن نور بر نور قرار گرفته است. ما

همان برگزیده از کلمه پایدار هستیم که تا قیامت باقی خواهد ماند که برای آن، درعالم ذر پیمان و ولایت گرفته شده است. (1)

700/28. در کتاب «قصص الأنبیاء» آمده است:

جابر جعفی گوید: از امام باقر صلوات اللَّه علیه پرسیدم: آیا تعبیر خواب دانیال عليه‌السلام صحیح است؟فرمود:

آری، به او وحی می شد، و او پیامبر بود. او از جمله کسانی بود که خداوند تعبیرخواب ها را به او آموخته بود، او صدّیق و حکیم بود. سوگند به خدا! او معتقد به محبّت ما اهل بیت بود.

جابر از روی تعجّب پرسید: به محبّت شما اهل بیت؟

حضرت فرمود: إی واللَّه! وما من نبیّ ولاملک إلّا وکان یدین بمحبّتنا.

آری، سوگند به خدا! هیچ پیامبر و فرشته ای نیست مگر این که معتقد به محبّت ماست. (2)

701/29. در کتاب «إختصاص» آمده است:

مفضّل بن عمر گوید: پیشوای ششم امام صادق عليه‌السلام به من فرمود:

خداوند متعال در فرمان روایی و ملک یکتاست. پس خود را به بندگانش شناسایی نمود، آنگاه امر خویش را بر آنان واگذار کرده و بهشت را بر آنان ارزانی نمود،خداوند هر که از جنّ و انس را بخواهد دلش را پاک نماید ولایت ما را به اوشناسایی می کند و هر که را بخواهد دلش را فاسد کند از معرفت ما ممانعتش می نماید.

آنگاه فرمود: یا مفضّل! واللَّه، ما استوجب آدم أن یخلقه اللَّه بیده وینفخ فیه من روحه إلّا بولایه علیّ عليه‌السلام وما کلّم اللَّه موسی تکلیماً إلّا بولایه علیّ عليه‌السلام ولا أقام اللَّه عیسی بن مریم آیه للعالمین إلّا بالخضوع لعلیّ عليه‌السلام.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مشارق الأنوار: 50، بحار الأنوار: 259/26 ح 36.

2- قصص الأنبیاء: 229 ح 272، بحار الأنوار: 371/14 ح 10 و 284/26 ح 41.

ای مفضل! سوگند به خدا! حضرت آدم عليه‌السلام سزاوار آفرینش به دست خداوند ودمیدن روح خویش در او نشد جز به سبب ولایت علی عليه‌السلام. خداوند با حضرت موسی سخن نگفت مگر به سبب ولایت علی عليه‌السلام و خداوند حضرت عیسی را آیت و نشانه برای جهانیان قرار نداد جز به واسطه فروتنی و خضوعی که نسبت به علی عليه‌السلام داشت.

سپس فرمود: أجمل الأمر، ما استأهل خلق من اللَّه النظر إلیه إلاّ بالعبودیّه لنا.

کوتاهتر بگویم: هیچ آفریده ای شایستگی توجّه از سوی خداوند را پیدا نکرد جز به واسطه بندگی برای ما. (1)

702/30. در کتاب «بحار الأنوار» به نقل از «مشارق الأنوار» آمده است:

جابر گوید:امام صادق عليه‌السلام فرمود:

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود: ای علی! تو همانی که خداوند به وسیله تو در آن هنگامی که خلایق را در ابتدای آفرینش به صورت اشباح آفرید، بر خلایق احتجاج نمود و فرمود:

(أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی) (2)؛

«آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا (تو پروردگار ما هستی)».

فرمود: و محمّد پیامبر شماست؟ گفتند: چرا.

فرمود: علی عليه‌السلام امام شماست؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فأبی الخلائق جمیعاً عن ولایتک والإقرار بفضلک،وعتوا عنها إستکباراً إلّا قلیلاً منهم، وهم أصحاب الیمین وهم أقلّ القلیل.

همه خلایق از ولایت و اقرار به فضل تو سرباز زده و سخت تکبّر ورزیدند جزگروه اندکی که آنها اصحاب یمین هستند و آنها اندک افرادی هستند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإختصاص: 244، بحار الأنوار: 294/26 ح 56، نظیر این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در ج: 96/40 از سلیم نقل کرده. و گفتنی است که این روایت در ج 550/1 ح 382 همین کتاب نقل شد.

2- سوره اعراف، آیه 172.

همانا در آسمان چهارم فرشته ای است که در تسبیح خود گوید:

«سبحان من دلّ هذا الخلق القلیل من هذا العالم الکثیر علی هذا الفضل الجلیل».

«پاک و منزّه است خداوندی که این گروه اندک را از این جهان پهناور بر این فضل بزرگ راهنمایی فرمود». (1)

703/31. کراجکی قدس‌سره گوید:

روایت شده است که پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أنا أکرم عند اللَّه من أن یدعنی فی الأرض أکثر من ثلاث.

من نزد خدا گرامی تر از آنم که (پس از قبض روح) بیش از سه روز روی زمین نگاهم بدارد.

و در نزد ما، ائمه عليهم‌السلام نیز همین حکم را دارند.

پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لو مات نبیّ بالمشرق ومات وصیّه بالمغرب لجمع اللَّه بینهما.

اگر پیامبری در شرق زمین بمیرد و وصیّ او در غرب زمین بمیرد خداوند بین آن دو را جمع می نماید. (2)

گفتنی است که علّامه مجلسی رحمه‌الله این روایت را در ذیل حدیث مفصّلی برای توضیح آن نقل کرده است.

704/32. در کتاب «القائم» فضل بن شاذان رحمه‌الله آمده است:

جابر بن عبداللَّه گوید: روزی در مسجد مدینه گرداگرد وجود نازنین رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را گرفته و به دور وجودش حلقه زده بودیم، یکی از اصحاب صحبت از بهشت به میان آورد.

ابودجانه گفت: ای رسول خدا! از شما شنیدم که فرمودید: بهشت بر پیامبران و سایر امّتها حرام است تا این که شما وارد شوید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مشارق الأنوار: 17 و 18، بحار الأنوار: 294/26 ح 57. نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمه‌الله در امالی خود: 232 ح4 مجلس9 نقل کرده است.

2- کنز الفوائد: 140/2، بحار الأنوار: 303/26 298/18 و 131/100.

حضرت فرمود:

ای ابودجانه! آیا نمی دانی که خداوند متعال پرچمی از نور و عمودی از نور داردکه آن دو را، دو هزار سال پیش از آفرینش آسمانها آفریده است، بر روی آن پرچم نوشته شده:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، آل محمّد خیر البریّه».

«معبودی جز خدا نیست، محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیامبر خداست، آل محمّدعليهم‌السلام بهترین مخلوقاتند».

صاحب این پرچم علی عليه‌السلام می باشد که پیشاپیش مردم است.

علی عليه‌السلام فرمود: الحمد للَّه الّذی هدانا بک وشرّفک وشرّفنا بک.

حمد و سپاس خدایی را که ما را به وسیله تو هدایت فرمود و تو را شریف نموده وما را به وسیله تو شریف نمود.

پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: أما علمت أنّ من أحبّنا وانتحل محبّتنا أسکنه اللَّه معنا.

آیا نمی دانی کسی که ما را دوست بدارد و محبّت ما را بپذیرد خداوند او را در بهشت با ما ساکن می نماید؟!

آنگاه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این آیه را تلاوت فرمود: (فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِرٍ) (1)؛ «در جایگاه صدق و راستی، در پیشگاه مالک مقتدر». (2)

705/33. در کتاب «قرب الإسناد» آمده است:

بزنطی گوید: امام رضاعليه‌السلام (این حدیث را) به من نوشت:

امام باقرعليه‌السلام فرموده است:

من سرّه أن لایکون بینه وبین اللَّه حجاب حتّی ینظر إلی اللَّه وینظر اللَّه إلیه فلیتولّ آل محمّد، ویبرء من عدوّهم، ویأتمّ بالإمام منهم، فإنّه إذاکان کذلک نظر اللَّه إلیه، ونظر إلی اللَّه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قمر، آیه 55.

2- المحتضر: 97، بحار الأنوار: 129/27 ح 120. این حدیث را علّامه استرآبادی در «تأویل الآیات: 6292 ح2» (بااندکی تفاوت) نقل کرده است.

هر کس دوست دارد که میان او و خدا حجابی نباشد تا خدا را ببیند و خدا نیز او رانظر کند، پس آل محمّدعليهم‌السلام را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید، و پیرو امامی از این خاندان باشد، زیرا که اگر چنین نماید خدا را می بیند و خداوند نیز او رامی بیند. (1)

706/34. در کتاب «امالی» ابن شیخ طوسی قدس‌سره آمده است:

حسین بن مصعب گوید:از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

من أحبّنا للَّه وأحبّ محبّنا لا لغرض دنیا یصیبها منه، وعادی عدوّنا لا لإحنه کانت بینه وبینه، ثمّ جاء یوم القیامه وعلیه من الذنوب مثل رمل عالج وزبد البحر غفر اللَّه تعالی له.

کسی که به خاطر خدا ما را دوست بدارد و دوست ما را نیز دوست بدارد نه به جهت غرض مادّی و دنیوی که به آن برسد، و دشمن ما را دشمن بدارد نه به جهت کینه واختلافی که بین او و دشمن ماست، و با این کیفیّت وارد قیامت شود در حالی که گناهانی به اندازه ریگ بیابان و کف دریا دارد؛ خداوند گناهان او را می آمرزد. (2)

707/35. شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «امالی» می نویسد:

ابن عبّاس گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من سرّه أن یجمع اللَّه له الخیر کلّه فلیوال علیّاً بعدی ولیوال أولیاءه ولیعاد أعداءه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- قرب الإسناد: 351 ضمن ح 1260، بحار الأنوار: 81/23 ح 17،

علّامه مجلسی رحمه‌الله در ذیل این حدیث می گوید: منظور از این گونه دیدن؛ دیدن رحمت و کرامت خداست، یا منظور دیدن اولیای اوست، یا منظور رسیدن به نهایت معرفت است با توجّه به قابلیّت و توانایی هر فرد.

وی این حدیث را در ج 51/27 ح2 نیز نقل کرده و در ذیل آن گوید: نگاه به سوی خدا، کنایه از پرستیدن به نهایت معرفت با توجّه به توانایی و قابلیّت اوست. و نظر خدا به بنده، کنایه از نهایت لطف و رحمت خداست. وی تمام حدیث را در ج 265/49 ح8 آورده است.

2- امالی طوسی: 156 ح 11 مجلس 6، بحار الأنوار: 54/27 ح7، این روایت را طبری رحمه‌الله نیز در «بشاره المصطفی: 90» نقل نموده و علّامه مجلسی رحمه‌الله نیز به نقل از طبری در «ج: 106/27 ح 77» آورده، دیلمی رحمه‌الله نیز در «إرشاد القلوب:77/2» نقل کرده است.

کسی که دوست دارد خداوند متعال همه خیرات را برای او جمع کند، پس علی عليه‌السلام را پس از من دوست بدارد و نیز دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن بدارد. (1)

708/36. در کتاب «خصال» شیخ صدوق رحمه‌الله ضمن حدیث مفصّلی از علی عليه‌السلام نقل شده که حضرتش فرمود:

من تمسّک بنا لحق، ومن سلک غیر طریقتنا غرق، لمحبّینا أفواج من رحمه اللَّه ولمبغضینا أفواج من غضب اللَّه.

کسی که به ما چنگ بزند به ما ملحق می گردد، و کسی که غیر از راه ما را بپیماید غرق می شود. برای دوستان ما فوج هایی از رحمت خدا و برای دشمنان ما فوج هایی از خشم و غضب خداست. (2)

باز حضرتش فرمود:

من أحبّنا بقلبه، وأعاننا بلسانه، وقاتل معنا أعداءَنا بیده، فهو معنا فی الجنّه فی درجتنا، ومن أحبّنا بقلبه، وأعاننا بلسانه، ولم یقاتل معنا أعداءنا، فهو أسفل من ذلک بدرجه ومن أحبّنا بقلبه ولم یعن علینا بلسانه ولا بیده فهو فی الجنّه.

کسی که ما را با دلش دوست بدارد و با زبانش یاری نموده و با دستان خود با دشمنان ما جنگ کند، او در بهشت در درجه و مرتبه ماست. و کسی که ما را با قلبش دوست بدارد، و با زبانش یاری نموده ولی با دشمنان ما جنگ نکند، او یک درجه از او پایین تر است. و کسی که ما را با قلبش دوست بدارد ولی با زبان و دستش علیه ما دشمنی نکند او نیز در بهشت است.

و کسی که ما را با دلش دشمن بدارد و با زبان و دستش بر علیه ما اقدام نماید اوبه همراه دشمنان ما در دوزخ است، و کسی که ما را با قلبش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی صدوق: 560 ح7 مجلس 72، بشاره المصطفی: 150 و 196. این حدیث در ج 349/1 ح 236 همین کتاب بامنابع و مآخذش گذشت.

2- الخصال: 627/2.

دشمن بدارد و بازبانش بر علیه ما اقدام کند او در دوزخ است و کسی که با قلبش ما را دشمنی نموده ولی با زبان و دستش علیه ما کاری نکند باز هم در دوزخ جای دارد. (1)

علی عليه‌السلام فرمود:

أنا یعسوب المؤمنین، والمال یعسوب الظلمه. واللَّه! لایحبّنی إلّا مؤمن،ولایبغضنی إلّا منافق. (2)

من پیشوای مؤمنان و مال و ثروت پیشوای ستمگران است، سوگند به خدا! دوست نمی دارد مرا جز مؤمن، و دشمن نمی دارد مرا جز منافق.

709/37. در کتاب «محاسن» آمده است:

حفص دهّان گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

إنّ فوق کلّ عباده عباده، وحبّنا أهل البیت أفضل عباده.

همانا فوق هر عبادتی، عبادت دیگری است و محبّت ما خاندان بهترین و برترین عبادت است. (3)

و در روایت دیگری آمده است:

حبّ علیّ عليه‌السلام سیّد الأعمال. (4)

مهر و دوستی علی عليه‌السلام سرور همه اعمال است.

710/38. باز در همان کتاب آمده است: ابی کلده گوید: امام باقرعليه‌السلام فرمود:

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

الروح والراحه والرحمه والنصره والیسر والیسار والرضاوالرضوان والفرج والمخرج والظهور والتمکین والغنم والمحبّه من

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخصال: 629/2 و 633.

2- الخصال: 629/2 و 633.

3- المحاسن: 113 ح 67.

4- در حدیث دیگری آمده که پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مهر و دوستی من و علیّ بن ابی طالب سرور همه اعمال است. رجوع شود به «بحار الأنوار: 54/40 ضمن ح 89».

اللَّه ومن رسوله لمن والی علیّاً عليه‌السلام وائتمّ به.

آسودگی، راحتی، رحمت، یاری، آسایش، دارایی، رضا، رضوان، گشایش،خروج از مشکلات، غلبه، استقرار، بهره مندی و محبّت، همه و همه از ناحیه خداو پیامبر او برای کسی است که ولایت علی عليه‌السلام را پذیرفته و از او پیروی نماید. (1)

و در روایت دیگری آمده است: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

لکلّ شی ء أساس، وأساس الإسلام حبّنا أهل البیت. (2)

برای هر چیزی پایه و اساسی است و اساس اسلام محبّت ما اهل بیت است.

711/39. در کتاب «بحار الأنوار» از کتاب «الشفاء والجلاء» نقل کرده است:

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

کما لاینفع مع الشرک شی ء فلا یضرّ مع الإیمان شی ء. (3)

همچنان که با وجود شرک هیچ عمل (خوبی) سودی ندارد همان طور، با وجود ایمان، هیچ عمل (بدی) ضرری ندارد.

712/40. در کتاب «منهج التحقیق إلی سواء الطریق» آمده است:

جابر انصاری گوید:از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

خداوند متعال، من، علی، فاطمه، حسن و حسین عليهم‌السلام را از یک نور آفرید، آن نور را فشرد و از آن شیعیان ما خارج شدند، آنگاه ما (خدای را) تسبیح گفتیم آنها نیز تسبیح گفتند، ما (خدای را) تقدیس کردیم آنها نیز تقدیس نمودند، ما (پروردگار را) تهلیل نمودیم آنها نیز تهلیل نمودند، ما (باری تعالی را) تمجیدنمودیم آنها نیز تمجید نمودند، ما خدا را به یگانگی خواندیم آنها نیز به یگانگی خواندند.

سپس خداوند، آسمانها، زمین و فرشتگان را آفرید، صد سال گذشت در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المحاسن: 107 ح 37.

2- المحاسن: 113 ح 66.

3- بحار الأنوار: 132/27 ح 126 و 66/67 ح 20، به نقل از «المؤمن والتمحیص: 36 ح 79».

حالی که فرشتگان نه تسبیحی و نه تقدیسی می شناختند. پس ما خدای را تسبیح نمودیم و شیعیان ما پس از ما تسبیح نمودند و فرشتگان نیز تسبیح نمودند وهمین طور در مورد تقدیس، تهلیل و تمجید پروردگار.

پس ما خدا را به یکتائی می پرستیدیم هنگامی که یکتاپرستی نبود، و بر خداوند سزاوار است که همچنانکه ما و شیعیان ما را امتیاز داده همان طور، ما و شیعیان ما را در اعلی علیّین جای دهد.

إنّ اللَّه اصطفانا واصطفی شیعتنا من قبل أن نکون أجساماً فدعانا فأجبناه،فغفر لنا ولشیعتنا من قبل أن نستغفر اللَّه عزّوجلّ.

خداوند ما و شیعیان ما را برگزید پیش از آن که ما در قالب جسم باشیم، پس ما راخواند و ما پاسخ دادیم. و ما و شیعیان ما را پیش از آنکه استغفار کنیم، آمرزید. (1)

713/41. در کتاب «معانی الأخبار» می نویسد:

عمرو بن جمیع گوید: با تعدادی از یاران امام صادق عليه‌السلام در محضر باصفایش حضور داشتم، از آن حضرت شنیدم که فرمود:

إنّ رحم الأئمّه عليهم‌السلام من آل محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لتتعلّق بالعرش یوم القیامه، وتتعلّق بها أرحام المؤمنین تقول: یا ربّ! صل من وصلنا، واقطع من قطعنا.

همانا رحم ائمّه از آل محمّدعليهم‌السلام در روز قیامت به عرش الهی می چسبد و ارحام مؤمنان نیز به آنها می چسبند، و می گوید: خدایا! پیوند ده با کسی که به ما پیوند نموده، و قطع کن با کسی که از ما قطع کرده است.

فرمود: خداوند متعال می فرماید: أنا الرحمان وأنت الرحم، شققت إسمک من إسمی، فمن وصلک وصلته، ومن قطعک قطعته.

من خدای رحمان هستم و تو رحم، اسم تو را از اسم خودم جدا کردم، پس کسی که با تو بپیوندد من به او می پیوندم، کسی که تو را قطع کند من از او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المحتضر: 112، بحار الأنوار: 131/27 ح 122، جامع الأخبار: 10، بحار الأنوار: 343/26 ح 16، علّامه مجلسی رحمه‌الله این حدیث را در ج: 80/37 ح 49 نیز از «کشف الغمّه» نقل کرده است.

قطع می نمایم.

و به همین جهت است که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: رحم؛ شاخه های بهم آمیخته ای از طرف پروردگار متعال است. (1)

714/42. طبرسی رحمه‌الله در کتاب «إحتجاج» می نویسد: شیخ بزرگوار ابی عمرو عمری رحمه‌الله (2) می گوید: ابن ابی غانم قزوینی و گروهی از شیعیان در مورد جانشین امام حسن عسکری عليه‌السلام گفت و گو و مشاجره نمودند، ابن ابی غانم عقیده داشت که امام حسن عسکری عليه‌السلام رحلت نمود در حالی که فرزندی نداشت. آنان در این مورد نامه ای نوشته و به ناحیه مقدّسه ارسال کردند که در آن نامه این موضوع را عنوان نموده بودند.

حضرت امام زمان صلّی اللَّه علیه وعلی آبائه پاسخ نامه را با خطّ شریفشان چنین مرقوم فرمودند:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

خدای متعال ما و شما را از گمراهی و فتنه ها حفظ نماید، و به ما و شما روح یقین عنایت کرده، و از سوء عاقبت باز دارد. به من خبر رسیده که گروهی از شما دردین تردید نموده و در مورد صاحبان امر خودشان به شکّ و تردید و حیرت افتاده اند.

این موضوع ما را به خاطر شما - نه به خاطر خودمان - غمگین نمود، و در مورد شما - نه در مورد خودمان - ناراحت شدیم، زیرا که خدای متعال با ماست و ما به غیر او نیازی نداریم. از طرفی حق با ماست، پس کسی که از اطاعت ما سرپیچی کند ما را به وحشت نمی اندازد، و ما ساخته و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانی الأخبار: 287 ح1، بحار الأنوار: 265/23 ح11.

2- ابو عَمْرو عمری که همان عثمان بن سعید عَمری است، نخستین نایب از نایبان چهار گانه است. شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب «الغیبه: 214» می نویسد: سفراء ممدوحی که در زمان غیبت بودند، نخستین فردی که از آنها از جانب دو امام همام یعنی امام هادی و امام حسن عسکری عليهما‌السلام نیابت داشت؛ شیخ معتمد و مورد اطمینان ابوعمرو عثمان بن سعید عَمْری رحمه‌الله بود.

پرداخته پروردگار خودمان هستیم، و مردم ساخته و پرداخته ما هستند.

ای مردم! چرا در شکّ و تردید هستید و در حال حیرت بسر می برید؟ آیا نشنیده اید که خدای متعال می فرماید:

(یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ واُولی الأَمْرِ مِنْکُمْ) (1)؟

«ای کسانی که ایمان آورده اید از خداوند اطاعت کنید و همچنین از رسول وصاحبان امر خودتان اطاعت نموده و فرمان ببرید».

آیا نمی دانید آنچه را که در اخبار گذشتگان نسبت به آنچه واقع شده و خواهد شددر مورد امامان پیشین و باقیمانده آنان آمده است؟

آیا ندیده اید که چگونه خدای متعال برای شما از زمان حضرت آدم عليه‌السلام تا زمان امام حسن عسکری عليه‌السلام پناهگاه هایی قرار داده که به آنها پناه برده و علایمی مقرّر فرموده تا به وسیله آنها هدایت یابید؟ بطوری که هر گاه یکی از آن علایم پنهان شد علامت دیگری ظاهر گردید و هر موقع ستاره ای غروب کرد ستاره دیگری طلوع نمود؟!

پس در آن هنگام که امام حسن عسکری عليه‌السلام وفات نمود، آیا گمان کردید که خدای متعال دین خودش را باطل کرد و واسطه میان خود و مخلوقاتش را قطع نمود؟

هرگز چنین نبوده، و تا روز قیامت چنین نخواهد شد و خداوند امر خود را - اگر چه عدّه ای آن را نخواهند - آشکار خواهد ساخت.

امام حسن عسکری عليه‌السلام سعادتمند رحلت نمود، و پا به پای پدران بزرگوارش و بر راه آنها از دست مردم رفت، سفارش و علم او نزد ماست، و این امر از آنِ جانشین و قائم مقام اوست، و در این مورد، جز ستمگران گنهکار با ما منازعه نمی کند، و جز کافر منکر، کسی ادّعای همچون منصبی نمی نماید. و اگر مراعات مغلوب شدن امر خدا و فاش شدن سرّ او نبود، چنان حق ما برای شما آشکار می گردید که عقل و خردهای شما از آن حیران گشته و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء، آیه 59.

تردیدتان زایل می شد، لیکن آنچه خدای خواسته، خواهد شد و برای هر زمانی، نوشته ای (درلوح محفوظ) است.

بنابراین، شما هم تقوای خدا پیشه کنید و تسلیم ما شوید، و امور را به ما ارجاع دهید، پس همچنان که همه خوبیها از ناحیه ما صادر می شود ایراد را نیز ما می گیریم و اموری که از شما پنهان شد برای کشف آنها اصرار نورزید و به چپ و راست میل نکنید، مقصد خود را با محبّت و از طریق راه روشن و آشکار به سوی ما قرار دهید. من حقیقتاً به شما نصیحت نمودم و خداوند گواه بر من و شماست.

اگر اصلاح شما را دوست نداشتیم ورحمت وشفقت ما به شما نبود، از گفت و گوی با شما پرهیز می نمودیم، زیرا که خدای متعال ما را با همین امر امتحان نموده که با ستمگر منازعه کنیم، ستمگری که سرکش،گمراه، پیرو گمراهی خود،مخالف پروردگارخود، مدّعی چیزی که برای او نیست، منکر حق کسی که خداوندطاعتش را بر او لازم نموده و ستمگر غاصب است.

وفی ابنه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لی اُسوه حسنه، وسیردی الجاهل رداءه عمله وسیعلم الکافر لمن عقبی الدار، عصمنا اللَّه وإیّاکم من المهالک والأسواء والآفات والعاهات کلّها برحمته، فإنّه ولیُّ ذلک والقادر علی ما یشاء،وکان لنا ولکم ولیّاً وحافظاً.

و اسوه و الگوی نیکوی من دختر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد، و به زودی نادانان شکست پستی عمل خودشان را خواهند دید، و به زودی کفّار خواهند فهمید که سعادت همیشگی از آنِ کیست.

خداوند ما و شما را از همه جهالت ها، بدی ها، آفات و عاهات، با رحمت خودش محفوظ بدارد، که او ولیّ این اُمور بوده و بر آنچه بخواهد تواناست، و او ولیّ ونگهبان ما و شماست.

سلام بر همه اوصیا، اولیا، مؤمنان و رحمت و برکات خداوند بر آنان باد و درود وسلام خدا بر محمّد و آل او عليهم‌السلام باد. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإحتجاج: 278/2 و 279، الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 285 ح 245، بحار الأنوار:178/53 ح9، إلزام الناصب: 438/1،الأنوار المضیئه: 118.

715/43. (مناسب این مقام) حدیث شریفی است که:

در بخش هفتم از فضایل امام باقر عليه‌السلام حدیث شماره هفتم آمده است، رجوع شود به آن بخش که در آن حدیث مقام و منزلت والای امام عليه‌السلام ذکر گردیده. (1)

716/44. در ذیل تفسیر آیه شریفه (وَلَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانی وَالْقُرْآنَ الْعَظیمَ) (2) «ما به تو سبع از مثانی (سوره حمد) و قرآن عظیم عنایت نمودیم»؛ از سوره بن کلیب آمده است که وی گوید: امام باقرعليه‌السلام فرمود:

نحن المثانی الّتی أعطاها اللَّه نبیّنا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ونحن وجه اللَّه نتقلّب فی الأرض بین أظهرکم، عرفنا من عرفنا فأمامه الیقین، ومن جهلنا فأمامه السعیر.

ما همان مثانی (3) هستیم که خداوند به پیامبرمان بخشید، ما همان وجه خدا در روی زمین هستیم که میان شما رفت و آمد می نماییم، کسی که ما را شناخته پس به سوی یقین (بهشت) در حرکت است و کسی که ما را نشناخته به سوی آتش سوزان(دوزخ) در حرکت است. (4)

سماعه نیز از امام ابوالحسن عليه‌السلام در تفسیر آیه مذکور نقل می کند که حضرتش فرمود:

لم یعط الأنبیاء إلّا محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وهم السبعه الأئمّه الّذین یدور علیهم الفلک، والقرآن العظیم محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به حدیث 1004 از جلد دوم ترجمه القطره.

2- سوره حجر، آیه 87.

3- شیخ صدوق رحمه‌الله در توضیح معنای «مثانی» می گوید: یعنی ما همان افرادی هستیم که پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما را قرین با قرآن نموده و سفارش نمود که مردم به قرآن و به ما چنگ بزنند و به امّت خویش خبر داد که ما تا کنار حوض از هم جدانخواهیم شد. در توضیح دیگری گفته شده: منظور از «سبع مثانی» پیامبر، امامان معصوم و حضرت فاطمه عليهم‌السلام هستند وآنان چهارده معصوم هستند که هفت و هفت می باشند که می فرماید: المثانی، یعنی هر یکی از آن هفتگانه، دوتاست.

4- تفسیر قمی: 377/1، بحار الأنوار: 114/24 ح1، تفسیر عیّاشی: 249/2 ح36، بحار الأنوار: 116/24 ح3، التوحید:150 ح6.

خداوند بجز به حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به احدی از پیامبران عطا نفرموده، و آنان ائمّه هفتگانه (1) هستند کسانی که فلک به دور وجود آنها می چرخد، و منظور از «قرآن العظیم» حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (2)

مؤلّف رحمه‌الله گوید: این که آنها را هفت نفر بدانیم به خاطر این است که اسامی تکراری را یک بار بشماریم که در این صورت عبارتند از: علی، حسن، حسین،محمّد، جعفر، موسی، و مهدی صلوات اللَّه علیهم اجمعین.

و احتمال دارد اعتبار عدد هفت به جهت شمارش نام مبارک حضرت فاطمه صلوات اللَّه علیها با آنها باشد و این یا به جهت تغلیب است - یعنی غلبه اسامی رجال -یا این که کلمه «ائمّه» را به معنای عمومی آن اتّخاذ کنیم که عبارت از رهبر وحجّت باشد، و از طرفی اسم مبارک حضرت مهدی ارواحنا فداه را مطابق اسم مبارک جدّش حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بشماریم.

717/45. معاویه بن عمّار گوید:

امام صادق عليه‌السلام در مورد تفسیر آیه شریفه که می فرماید: (وَللَّهِِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها) (3)؛ «و برای خداوند نامهای نیک است، خدا را به آن نامها بخوانید»، فرمود:

نحن واللَّه! الأسماء الحسنی الّتی لایقبل اللَّه من العباد عملاً إلّا بمعرفتنا.

سوگند به خدا! ما همان اسمای حسنای (4) خدا هستیم اسمایی که خداوند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله نیز در توضیح این حدیث شریف می گوید: شاید پیشوایان معصوم عليهم‌السلام به اعتبار اسامی شریفشان هفت تا هستند، چرا که اسامی آنان هفت است، گر چه اسم برخی از آنان تکرار شود. یا این که نشر اکثر علوم از طریق هفت نفر از آنان بوده. به همین جهت، خداوند از میان آنان، به این تعداد اختصاص داده است.

2- تفسیر عیّاشی: 251/2 ح 41، بحار الأنوار: 117/24 ح9، تفسیر برهان: 354/2 ح 12.

3- سوره أعراف آیه 180.

4- علّامه فیض کاشانی در کتاب «وافی» می نویسد: همان گونه که نام، دلیل و گواه بر فرد نامیده شده است و علامت ونشانه ای برای شناخت اوست، همچنین ائمه عليهم‌السلام دلیل و راهنما به سوی خدا هستند، مردم را به سوی خداوند سبحان راهنما بوده و آنان، نشانه صفات نیکو و افعال و آثار خداوند هستند.

عملی را از بندگان جز به شناخت ما نمی پذیرد. (1)

عیّاشی رحمه‌الله و نیز شیخ مفید قدس‌سره در کتاب «إختصاص» از امام رضا عليه‌السلام نقل کرده اند که حضرتش فرمود:

إذا نزلت بکم شدّه فاستعینوا بنا علی اللَّه عزّوجلّ.

هنگامی که در سختی و شدّتی قرار گرفتید به وسیله ما از خداوند متعال استعانت وکمک بجویید. که خدای می فرماید: (وَللَّهِِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها)؛

«و برای خداوند نام های نیک است، خدا را به آن نام ها بخوانید».

امام رضا عليه‌السلام اضافه نمود: امام صادق عليه‌السلام فرمود: سوگند به خدا! ما همان اسمای حسنای خدا هستیم که او عملی را از احدی جز به شناخت ما نمی پذیرد. (2)

طبرسی رحمه‌الله نیز در تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید: (لَهُ الْأَسْماءُالْحُسْنی یُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّمواتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ) (3)؛ «برای او نامهای نیک است، آنچه در آسمانها و زمین است او را تسبح می نماید و او عزیز و حکیم است»، روایتی از ابن عبّاس نقل کرده که گوید: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

اسم اعظم خدا در شش آیه از آخر سوره حشر است. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 143/1 ح4، الوافی: 491/1 ح1، تفسیر برهان: 52/2 ح2، تأویل الآیات: 189/1 ح36. در ذیل حدیث آمده است: از پیشوایان معصوم (صلوات اللَّه علیهم) نقل شده: هیچ کس خداوند را با نام یکی از این بزرگواران دعا نمی کند، جز آن که خداوند دعایش را مستجاب می نماید.

2- تفسیر عیّاشی: 42/2 ح 119، بحار الأنوار: 5/94 ح7، تفسیر برهان: 52/2 ح3. این حدیث را شیخ مفیدقدس‌سره در إختصاص: 246 (به صورت مختصر) نقل کرده، و در «تفسیر برهان: 52/2 ح4» نیز از او روایت شده است.

3- سوره حشر، آیه 24.

4- مجمع البیان: 38/6. این حدیث را علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار: 224/93» از «مهج الدعوات: 395» نقل کرده است.

## بخش اوّل: مناقب پیامبر اکرم حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

قطره ای از دریای مناقب پیامبر اکرم حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

718/1. در کتاب «مناقب دیلمی» آمده است: عمر بن قمیت لیثی (1) گوید: از پدرم - که از صاحبان علم بود - شنیدم که می گفت:

هنگامی که ولادت آمنه، دختر وهب، مادر گرامی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرا رسید درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان فرود آمدند و فرشته ای در زمین نماند جز آنکه در موقع ولادت او حاضر گشت، آنان گرداگرد وجود نازنین او را فرا گرفتند.

موقعی که آمنه، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زایمان نمود دنیا را نوری فرا گرفت، فرشتگان در آسمان یکدیگر را به آن بشارت می گفتند، و همه بتها بر رو واژگون شدند، و او می گفت: وای بر قریش! امین، راستگو و هدایت گر بر آنها آمد. و کسی از منظور او چیزی نفهمید.

از طرفی، از خانه خدا صدایی شنیده شد که (گوینده ای) می گفت: همینک نورم بر من بازگشت، همینک زوّار من می آیند، و همینک از پلیدی ها پاک گردیدند.

آنگاه مردم شاهد سه شبانه روز زلزله بودند، و این اوّلین نشانه ای بود که قریش در هنگام ولادت پیامبر گرامی اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشاهده نمودند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ظاهراً در ضبط اسم این راوی اشتباهی رخ داده و به نظر می رسد اسم صحیح او: عمرو بن عوف لیثی است که از اصحاب امیر مؤمنان علی عليه‌السلام بود. مراجعه شود به کتاب «معجم رجال الحدیث: 121/13».

719/2 در همان کتاب آمده: ابن عبّاس گوید: از پدرم در مورد ولادت پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می گفت:

هنگامی که عبداللَّه متولّد شد، در چهره او نوری دیدیم که مانند نور آفتاب می درخشید.

پدرم عبدالمطلب گفت: این نوزاد دارای شأن و مقامی بزرگ است، در خواب دیدم گویا از بینی او پرنده ای سفید به پرواز درآمد و به سمت مشرق و مغرب پرواز کرد، آنگاه بازگشت و در بام کعبه قرار گرفت، همه قریش به جهت کرنش او به سجده افتادند، در این میان که مردم در عظمت و بزرگی او فکر می کردند ناگاه آن پرنده تبدیل به نوری گشته و میان آسمان و زمین قرار گرفت، آنگاه نورش میان مشرق و مغرب را فرا گرفت.

نخستین کسی که وارد این نور گردید نوجوانی از فرزندان ابوطالب عليه‌السلام بنام علی عليه‌السلام بود، او را دیدم که با آن نور اوج می گیرد و نورش افزایش پیدا می کند. آنگاه مردم را دیدم که به دنبال این نور هستند.

از خواب بیدار شدم، از کاهنی از طایفه بنی مخزوم از تعبیر این خواب پرسیدم.

گفت: ای عبّاس! اگر راست گفته باشی، هر آینه از او (عبداللَّه) فرزندی به عمل خواهد آمد که مردم شرق و غرب زمین پیرو او خواهند شد و پسر عمویش در این پیروی سبقت را از همگان خواهد ربود. (1)

720/3. در یک حدیث مشهور که از وجود نازنین پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده، آمده که حضرتش فرمود:

أوّل ما خلق اللَّه نوری، ثمّ فتق منه نور علیّ عليه‌السلام. فلم نزل نتردّد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کمال الدین: 175/1 ح 33، امالی صدوق: 335 ح 2 مجلس 45، بحار الأنوار: 256/15 ح 8، روضه الواعظین: 64، الخرائج: 1067/3 ح 4. این حدیث را ابن شهراشوب رحمه‌الله در «مناقب: 23/1» به صورت اختصار نقل کرده است.

فی النور حتّی وصلنا حجاب العظمه فی ثمانین ألف ألف سنه، ثمّ خلق الخلائق من نورنا، فنحن صنائع اللَّه والخلق بعد لنا صنائع.

نخستین آفریده ای که خدای متعال آفرید نور من بود، سپس از نور من، نور علی عليه‌السلام را جدا ساخت. ما همواره در میان انوار در رفت و آمد بودیم تا این که پس از هشتاد هزار هزار سال به حجاب عظمت الهی رسیدیم، آنگاه خدای متعال موجودات دیگر را از نور ما آفرید. بنابراین ما آفریده و ساخته و پرداخته خدا هستیم و موجودات پس از ما، ساخته و پرداخته ما هستند. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: اینکه می فرماید: «مخلوقات پس از ما، ساخته و پرداخته ما هستند» منظور این است که علّت غایی و نهایی آفرینش موجودات آنها (اهل بیت عليهم‌السلام) هستند.

گواه بر این امر، روایت زیبای است که خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی خویش حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید:

«لولاک لما خلقت الأفلاک».

«اگر تو نبودی افلاک را به وجود نمی آوردم». (2)

721/4. در کتاب «عدّه الداعی» می نویسد: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

فقر و تنگدستی چنان بر یکی از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چیره شد که زندگی به سختی می گذرانید.

همسرش گفت: اگر نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بروی و وضع زندگانی خود را به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این حدیث در کتابهای حدیثی یافت نشد، شاید مراد از شهرت آن، بخش اوّل حدیث است که در احادیث زیادی نقل شده است. گفتنی است که بخش اخیر حدیث در «نهج البلاغه» چنین آمده است: «فإنّا صنائع ربّنا والنّاس بعد صنائع لنا» که علّامه مجلسی در «بحار الأنوار: 58/33 ضمن ح 8» از «نهج البلاغه» نقل کرده است. و در توقیع شریف از صاحب الأمر (ارواحنا فداه) نیز آمده که حضرتش فرمودند: «نحن صنائع ربّنا، والخلق بعد صنائعنا». این حدیث در ص 57 ضمن ح 714 از همین مجلّد، نقل گردید.

2- احتمال دارد که بگوییم: منظور این است که خدای متعال انوار آنان را با مباشرت خویش آفریده، ولی موجودات دیگر را به سبب و وسیله آنان. بنابراین، مردم همواره نیازمند آنان هستند و آنان از مردم بی نیازند، چرا که آنان به واسطه خدای متعال، از غیر او بی نیاز هستند.

آن حضرت توضیح دهی، آن حضرت کمک مالی می نمایند.

او با همین فکر به خدمت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرّف شد، ولی پیش از آنکه حاجت خود را ابراز کند، این عبارت زیبا را از حضرتش شنید که:

من سألنا أعطیناه، ومن استغنی أعطاه اللَّه.

«هر کس از ما کمکی بخواهد ما به او عطا می نماییم، ولی اگر کسی بی نیازی ورزد، خدای متعال به او عطا خواهد کرد».

پیش خود گفت: منظور پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از این عبارت، جز من نیستم، پس به خانه خود برگشته و جریان را برای همسرش بازگو نمود، همسرش گفت: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز (همانند ما) بشر است (شاید متوجه نشده)! بار دیگر برو و صریحاً حاجت خود را بیان کن.

آن شخص بار دیگر به خدمت حضرتش شرفیاب شد، هنگامی که چشمان مبارک رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او افتاد، باز فرمود: «هر کس از ما کمکی بخواهد ما به او عطا می نماییم، ولی اگر کسی بی نیازی ورزد، خدای متعال به او عطا خواهد کرد».

این دفعه بدون ابراز حاجتی برگشت، ولی چون فقر خیلی فشار می آورد برای سوّمین بار نیز نزد حضرتش مشرّف شده و همان پاسخ را شنید. از این سخن دلنشین پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قوّت قلب گرفت و برگشت تا خود، به سراغ کاری برود، پس تیشه ای را عاریه کرد، آنگاه به سوی کوهی به راه افتاد و بالا رفت و هیزم هایی را چید و جمع کرد و به سوی شهر آمد، آنها را به نیم مدّ از آرد فروخت. فردای آن روز نیز به جمع آوری هیزم رفت و هیزم بیشتری جمع کرد و فروخت، او همچنان کار می کرد و هیزم جمع می نمود تا آن که خودش تیشه ای خرید، باز به کار مشغول شد و سرمایه جمع کرد تا اینکه دو بچّه شتر و غلامی خرید و روزهای دیگر به این کار ادامه داد تا صاحب سرمایه زیادی شده و زندگیش رو به راه شد.

روزی خدمت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شد و جریان آمدنش را نزد آن حضرت و شنیدن آن سخن زیبا را به حضرتش رساند.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من به تو گفتم: »هر کس از ما کمکی بخواهد ما

به او عطا می نماییم، ولی اگر کسی بی نیازی ورزد، خدای متعال به او عطا خواهد کرد». (1)

722/5. باز در همان کتاب آمده: سلمان فارسی رضوان اللَّه علیه گوید: از محمّد مصطفی پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

خدای متعال می فرماید: ای بندگان من! مگر نه این است که اگر کسی از شما حوایج بزرگی داشته باشد به او مرحمت نمی کنید جز آنکه محبوبترین فرد در نزد شما را به سوی شما واسطه نماید، شما به واسطه کرامت و شفاعت او حاجتش را بر می آورید؟!

ألا فاعلموا، أنّ أکرم الخلق علیَّ وأفضلهم لدیَّ محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وأخوه علیّ عليه‌السلام ومن بعده الأئمّه الّذین هم الوسائل إلیَّ.

آگاه باشید و بدانید! همانا گرامی ترین مردم و برترین آنها نزد من؛ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، برادرش علی عليه‌السلام و امامان بعد از او هستند، کسانی که وسیله رسیدن به سوی من هستند.

آگاه باشید! هر که حاجتی دارد و می خواهد برآورده شود یا مشکل سختی دامنگیرش شده و ضرری سختی به او خورده می خواهد ضررش برطرف گردد اگر در این موارد مرا به محمّد و خاندان پاک و پاکیزه او دعا کند حاجت او را به بهترین وجهی که عزیزترین کس او برآورده کند، برآورده می نمایم.

در این هنگام، گروهی از مشرکان و منافقان در حالی که سلمان را به باد تمسخر گرفته بودند گفتند: ای اباعبداللَّه! چرا از خدا نمی خواهی به شفاعت آنها تو را ثروتمندترین مردم مدینه قرار دهد؟

سلمان گفت: من از خداوند متعال، بزرگتر، سودمندتر و بهتر از همه ملک دنیا را خواستم. من به وسیله آن بزرگواران - که درود خدا بر آنان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عدّه الداعی: 90، الکافی:139/2 ح 7، بحار الأنوار: 14/103 ح 66 و 177/73 ح 19. علّامه مجلسی رحمه‌الله این حدیث را در «ج: 108/75 ح 11» از «فقه الرضا عليه‌السلام» نقل کرده است.

باد خواستم که خداوند بر من زبانی که گویای حمد و ثنای خداست، و دلی که بر نعمتهای او سپاسگزار است، و بدنی که در برابر بلاها و سختیهای بزرگ صابر و شکیبا باشد، عنایت فرماید، خدای متعال نیز به درخواست من پاسخ داد و عنایت نمود، و این خواسته من، صد هزار هزار مرتبه از ملک دنیا با همه امکانات و خیراتش بهتر است. (1)

723/6. باز در همان کتاب آمده: جابر گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

فرشته ای از فرشتگان، از خداوند متعال درخواست نمود که اجازه شنیدن سخنان بندگان را به او عنایت فرماید. خدای متعال نیز خواسته او را عطا فرمود.

این فرشته تا روز قیامت ایستاده و هر مؤمنی که می گوید:

«صلّی اللَّه علی محمّد وأهل بیته وسلّم»؛ «درود و سلام خداوند بر محمّد و اهل بیت او عليهم‌السلام باد»، این ملگ می گوید: و سلام بر تو.

آنگاه فرشته پیغام آن مؤمن را به سوی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می برد و می گوید: ای رسول خدا! فلانی برای شما سلام فرستاد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز می فرماید: سلام بر او. (2)

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام (در ضمن سخنانی) می فرماید:

اُعطی السمع أربعه: النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم والجنّه، والنار، والحور العین، فإذا فرغ العبد من صلاته فلیصلّ علی النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ویسأل اللَّه الجنّه ویستجیر باللَّه من النار، ویسأله أن یزوّجه من الحور العین.

اجازه شنیدن (اصوات بندگان) به چهار گروه عطا شده: پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، بهشت، دوزخ و حورالعین.

بنابراین، وقتی بنده ای نمازش را به پایان رسانید بایستی بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عدّه الداعی: 151، بحار الأنوار: 22/94 ح 20، علّامه مجلسی رحمه‌الله این حدیث را نیز در ج: 369/22 ح9، از تفسیر امام عسکری عليه‌السلام: 68 ح 35 نقل کرده است.

2- امالی طوسی: 678 ح 16 مجلس 37، بحار الأنوار: 181/100 ح 2.

درود بفرستد و از خداوند بهشت را درخواست نماید، و به سوی او از دوزخ پناه برد و از او بخواهد که با حورالعین تزویج نماید؛

زیرا که هر کس بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود بفرستد، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را می شنود و دعا و درخواستش بالا می رود.

و کسی که از خدا بهشت را درخواست کند، بهشت گوید: پروردگارا! آنچه بنده ات می خواهد بده! و کسی که از دوزخ به خدا پناه ببرد، دوزخ گوید: پروردگارا! بنده ات را از آنچه به تو پناه می آورد، پناه ده!

و کسی که از خدا حورالعین بخواهد، آنها می گویند: پروردگارا! آنچه بنده تو می خواهد، عطا کن. (1)

724/7. در «تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام» (2) آمده است:

اسماعیل جعفی گوید: من در مسجد الحرام نشسته بودم، امام باقر عليه‌السلام نیز در گوشه ای از مسجد شرف حضور داشت، حضرت سر مبارکش را بالا گرفت و یک بار به آسمان و بار دیگر به کعبه نگریست، آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

(سُبْحانَ الَّذی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصی) (3).

«پاک و منزّه است خدایی که بنده خود (حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد الأقصی برد».

حضرت آن را سه مرتبه تکرار نموده، آنگاه رو به من کرد و فرمود:

ای عراقی! مردم عراق در مورد این آیه شریفه چه نظری دارند؟

عرض کردم: آنها می گویند: پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شبانه از مسجدالحرام به طرف

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخصال: 630/2 ضمن حدیث أربعمائه، بحار الأنوار: 108/10 ضمن ح 19/86 1 ح 17، و 50/94 ح 14. نظیر این حدیث را شیخ صدوق رحمه‌الله در »خصال: 202/1 ح 17» نقل کرده است.

2- ظاهراً اشتباهی رخ داده، چرا که این حدیث، در تفسیر قمی نقل شده است.

3- سوره إسراء، آیه 1.

بیت المقدّس سیر کرد.

حضرت فرمود: چنین نیست که آنها می گویند، ولیکن از «این» به «آن» سیر کرد - و با دست مبارکش به سوی آسمان اشاره کردند (1) - و فرمود: ما بین آن دو حرم است.

امام باقر عليه‌السلام در ادامه سخن زیبای خودشان فرمود:

هنگامی که در این سیر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سدره المنتهی رسید جبرئیل به جای خود ماند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای جبرئیل! آیا در همچو موضعی مرا تنها می گذاری؟ جبرئیل گفت:

تقدّم أمامک، فواللَّه لقد بلغت مبلغاً لم یبلغه خلق من خلق اللَّه قبلک.

شما به پیش روید، به خدا سوگند! همانا شما به مکان و مقامی رسیده ای که هیچ آفریده ای از آفریدگان خدا پیش از شما به آن مقام نرسیده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در این هنگام من با دیده دل، نور پروردگارم را دیدم و میان من و حضرت حق «سبحه»؛ منزّه بودن او از مکان و رؤیت، حائل و مانع شد.

راوی گوید: عرض کردم: فدایت گردم، سبحه یعنی چه؟

امام باقر عليه‌السلام با صورت مبارکش به طرف زمین و با دست مبارکش به سوی آسمان اشاره کرده و می فرمود:

جلال ربّی، جلال ربّی، جلال ربّی.

شکوه و جلال پروردگارم؛ شکوه و جلال پروردگارم؛ شکوه و جلال پروردگارم.

آنگاه حضرتش سخن خود را چنین ادامه داد: حضرت حق به پیامبرش فرمود: یا محمّد!

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید: عرض کردم: لبیّک ای پروردگار من!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در پاورقی «بحار الأنوار» می نویسد: منظور حضرت از این کلام این است که: سیر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منحصر به این مورد نبوده، بلکه سیر آن حضرت از سوی زمین به سوی آسمان بوده، بنابراین، نخست سیر آن حضرت به سوی مسجد الأقصی و از آنجا به سوی آسمان بوده است.

فرمود: فرشتگان در ملأ اعلی در مورد چه چیزی مجادله و مرافعه می کردند؟

عرض کردم: پاک و منزّه است پروردگار! من جز آنچه به من آموختی نمی دانم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید: خدای متعال دست قدرت خویش را میان سینه من قرار داد و من خنکی و سردی آن را میان دو کتف خود احساس کردم.

حضرت می فرماید: در این حال، هیچ موضوع از گذشته و مربوط به آینده از من پرسیده نشد جز آنکه همه اینها را دانستم.

خطاب آمد: ای محمّد! فرشتگان در ملأ اعلی در مورد چه چیزی مجادله و مرافعه می کردند؟ عرض کردم: در مورد درجات، کفّارات و حسنات.

فرمود: ای محمّد! پیامبری تو پایان پذیرفته، خوراک تو (از دنیا) تمام گشته، وصیّ و جانشین تو کیست؟

عرض کردم: پروردگارا! من آفریده های تو را امتحان نمودم و در میان آنها کسی مطیع تر از علی عليه‌السلام پیدا نکردم.

فرمود: ای محمّد! برای من نیز او چنین است.

عرض کردم: پروردگار! من آفریده های تو را آزمودم و در میان آنها کسی که محبّت او نسبت به من شدیدتر از علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام باشد نیافتم.

فرمود: و لی یا محمّد، فبشّره بأنّه رایه الهدی، وإمام أولیائی، ونور لمن أطاعنی، والکلمه الباقیه الّتی ألزمتها المتّقین، من أحبّه فقد أحبّنی، ومن أبغضه فقد أبغضنی، مع ما أنّی أخصّه بما لم أخصّ به أحداً.

ای محمّد! او برای من نیز چنین است، پس به او مژده بده که او پرچم هدایت و امام اولیای من است، او نوری است برای کسانی که از من اطاعت می کنند، او کلمه باقی مانده ای است که پرهیزکاران آن را بر خود لازم می دانند، کسی که او را دوست بدارد مرا دوست داشته، و کسی که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، با این حال ویژگی خاصّی بر او قائلم که

کسی را به آن مخصوص ننموده ام.

عرض کردم: پروردگار من! (منظور) برادرم، همراهم، وزیر و وارثم است؟

فرمود: این امری است که در گذشته، مشیّت من به آن تعلّق گرفته، او مبتلا می شود و مردم به او مبتلا می شوند با این حال من به او چهار چیز بخشیده ام، بخشیده ام، بخشیده ام، بخشیده ام.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این بفرمود و دست مبارک خود را بست و آن را باز نکرد. (1)

توضیح: منظور از «مسجد الأقصی» همان «بیت المأمور» است، چرا که آن، دورترین مساجد است.

اینکه حضرت می فرماید: «نور پروردگارم را دیدم» یعنی با چشم دل عظمت و بزرگی حق تعالی را مشاهده نمودم.

و منظور از «سبحه» منزّه و مقدّس بودن حق تعالی است.

و گذاشتن دست، کنایه از نهایت لطف و رحمت حق تعالی، و افاضه علوم و معارف بر سینه شریف اوست.

و خنکی و سردی، کنایه از راحتی، سرور و خوشحالی است.

بنابراین، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محلّ نهادن دست رحمت حضرت حق تعالی است و از رحمت است و رحمت از اوست همچنان که پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمایند: «حسین منّی وأنا من حسین ». (2)

حسین از من است و من از حسینم.

او از دست رحمت تغذیه کرده، و در دامن رحمت پرورش یافت و از زبان رحمت شیر خورده است، گوشت و خون او از رحمت روییده و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر قمی:243/2، بحار الأنوار: 372/18 ح 79، تفسیر برهان: 63/4 ح 4. نظیر این روایت را طبری رحمه‌الله در «نوادر المعجزات: 66 ح 31» نقل کرده است.

2- بحار الأنوار: 261/43 ح 1.

پوستش در میان دو چشم رحمت و ریحانه رحمت بوده. او در سینه رحمت می نشست و مرکبش شانه رحمت بود و بر پشت رحمت حرکت می کرد و مسیرش با راه رفتن رحمت بود.

او معدن خاصّ برای رحمت، محل تجمّع اسباب رحمت، گرد هم آوردنده وسایل رحمت و سرچشمه چشمه های رحمت بود.

او مدخل واردین بر رحمت، چشمه گوارای رحمت، محل کاشت باغ های رحمت، ظاهر کننده میوه های رحمت، محل رویش شاخه های رحمت، حرکت دهنده مواد رحمت و ابرهای سرازیرکننده رحمت بود.

انسانها به سبب او در موضع عفو و رحمت قرار گرفته و وارد دائره گسترده رحمت می گردند، و با رحمت بر او لزومیّت رحمتِ گسترده محقّق می گردد، چرا که او رحمت موصوله و رحمت مرحومه است.

725/8. در کتاب «جعفریّات و أشعثیّات» در باب «فضل هدیه» می نویسد: حضرت علی عليه‌السلام فرمود:

روزی هدیه ای به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند و این در حالی بود که عدّه ای در نزد آن حضرت حضور داشتند، به همین جهت حضرت فرمود: شما نیز در این هدیه شریک هستید. (1)

726/9. عماد الدین طبری رحمه‌الله در کتاب «بشاره المصطفی» می نویسد:

امام رئوف علیّ بن موسی الرضا عليه‌السلام، از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام، از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نقل فرموده که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یا علیّ! إذا کان یوم القیامه أخذت بحجزه اللَّه عزّوجلّ، وأخذت أنت بحجزتی وأخذ ولدک بحجزتک، وأخذ شیعه ولدک بحجزتهم، فتری أین یؤمر بنا؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الجعفریّات: 153.

ای علی! به هنگام رستاخیز، من دامان لطف پروردگار را خواهم گرفت، تو نیز دامان من، و فرزندان تو دامان تو، و شیعیان فرزندانت دامان آنها را خواهند گرفت، آیا فکر می کنی ما را به کجا دستور می دهند برویم؟ (1)

727/10. در همان کتاب آمده است: ابوذر غفاری رحمه‌الله گوید:

روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دیدم که دست مبارکشان را به شانه علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام زده و فرمود:

یا علیّ! من أحبّنا فهو العربی، ومن أبغضنا فهو العلج، شیعتنا أهل البیوتات والمعادن والشرف، ومن کان مولده صحیحاً، وما علی ملّه ابراهیم عليه‌السلام إلّا نحن وشیعتنا، وسائر الناس منها برآء، وإنّ للَّه ملائکه یهدمون سیّئات شیعتنا کما یهدم القوم البنیان.

ای علی! هر که ما را دوست بدارد، او منسوب به عرب است، و هر که ما را دشمن بدارد او بی دین است. شیعیان ما از خانواده و قبیله های صحیح النسب و شریف و آنان که از طریق مشروع متولّد شده اند، هستند، و کسی جز ما و شیعیان ما بر دین ابراهیم عليه‌السلام نبوده، و سایر مردم از آن دور هستند. همانا خداوند را فرشتگانی است که گناهان شیعیان ما را - همانند ویران کردن مردم ساختمان هایشان - ویران و نابود می کنند. (2)

728/11. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: سعید بن مسیّب گوید:

شبی در دوران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باران بارید، بامدادان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود:

برخیز باهم به منطقه عقیق برویم و به زیبایی آب در گودال های زمین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشاره المصطفی: 136، بحار الأنوار: 134/68 ح 69 و 104 ح 17، صحیفه الرضا عليه‌السلام: 92 ح 25، المناقب: 296 ح 289. نظیر این روایت را شیخ صدوق رحمه‌الله در التوحید: 165 ح2 و معانی الأخبار: 14 ح 9 نقل کرده، و خوارزمی نیز در «مقتل الحسین عليه‌السلام: 106» آورده است.

2- بشاره المصطفی: 102، امالی طوسی: 190 ح 24 مجلس 7، امالی مفید: 169 ح 4، بحار الأنوار: 23/68 ح 41، فضائل الشیعه: 53 ح 9، کشف الغمّه: 390/1.

بنگریم.

علی عليه‌السلام می فرماید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دستان من تکیه کرده و حرکت کردیم، هنگامی که به منطقه عقیق رسیدیم نظاره گر صفای آب در گودالهای زمین بودیم.

علی عليه‌السلام فرمود: ای رسول خدا! اگر مرا از شب بر این سفر باخبر می نمودید برای شما سفره ای از غذا تهیّه می کردم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای علی! کسی که ما را به اینجا آورده (خود تدارک دیده و) ما را ضایع نخواهد کرد. در این هنگام که ایستاده بودیم ناگاه ابری را با رعد و برق بالای سرمان احساس کردیم که بر ما سایه افکند، نزدیک ما گردید تا در برابر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سفره ای گسترانید، در آن سفره، انارهایی بود که تا به حال دیدگان همچون انارهایی ندیده بودند، هر اناری سه پوسته داشت؛ پوسته ای از لؤلؤ، پوسته ای از نقره و پوسته ای از طلا.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به من کرده و فرمود: ای علی! بگو: بسم اللَّه و میل کن، این سفره از سفره تو پاکیزه تر و خوشمزه تر است.

ما از انارها را برداشته و آن را شکستیم، دانه های آن سه رنگ بود: دانه ای مانند یاقوت قرمز، دانه ای مانند لؤلؤ سفید و دانه ای مانند زمرّد سبز، طعمش خیلی لذیذ بود، هنگامی که از آن میل کردم به یاد فاطمه همسرم، حسن و حسین عليهم‌السلام دو فرزندم افتادم، سه انار برای آنها برداشتم و در آستین خود قرار دادم، سپس سفره برداشته شد.

آنگاه به سوی خانه به راه افتادیم، در میان راه دو نفر از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ملاقات نمودیم، یکی از آنها گفت: از کجا می آیی ای رسول خدا!

حضرت فرمود: از منطقه عقیق.

گفت: اگر به ما خبر داده بودید سفره ای برای شما تهیّه می دیدیم تا غذا میل بفرمایید.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: کسی که ما را به آنجا برد (خود تدارک دیده و ما را) ضایع نکرده است.

دیگری گفت: ای اباالحسن! از شما بوی پاکیزه ای می شنوم، آیا آنجا نزد شما طعامی بود؟!

دست به آستینم بردم تا اناری به او بدهم، ولی دیدم چیزی نیست، و از این جریان غمگین شدم.

هنگامی که از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خداحافظی کردم و ایشان به منزلشان تشریف بردند، و من به در فاطمه عليها‌السلام نزدیک شدم صدای خشخشی از آستینم شنیدم، نگاه کردم دیدم انارها در آستینم هستند، وارد منزل شدم، یکی از انارها را به همسرم فاطمه عليها‌السلام و دو تای دیگر را به فرزندانم حسن و حسین عليهما‌السلام دادم.

سپس حضور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شدم، وقتی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا دید فرمود: جریان را تو می گویی یا من بگویم؟

عرض کردم: ای رسول خدا! شما بفرمایید، چرا که بیان شما شفای جگر سوخته است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنچه اتّفاق افتاده بود بیان فرمود.

عرض کردم: ای رسول خدا! گویا شما با من بودید. (1)

729/12. و در همان کتاب آمده است: حنش بن معتمر گوید:

علی عليه‌السلام فرمود:

روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا خواست و برای اصلاح مردم یمن به آن سامان رهسپار فرمود.

عرض کردم: ای رسول خدا! آنان جمعیّت فراوان و دارای سنّ و سالی هستند، در حالی که من نوجوانی بیش نیستم (چگونه این مأموریّت را انجام دهم؟).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: یا علی! هنگامی که به بلندی گردنه روستای «افیق» (2) رسیدی با صدای بلند بگو:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 58 ح 29.

2- افیق؛ روستایی میان حوران و غور است، این روستا دارای گردنه ای است که به غور اردن سرازیر می شود.

یا شجر یا مدر یا ثری، محمّد رسول اللَّه یقرؤکم السلام.

ای درختان! ای کلوخ! ای زمین! محمّد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شما سلام می رساند.

علی عليه‌السلام می فرماید: من به سوی یمن به راه افتادم، هنگامی که به بلندی گردنه «افیق» رسیدم رو به سوی مردم یمن کردم، ناگاه دیدم همه مردم یمن در حالی که مسلّح بوده و نیزه ها به دست گرفته بودند که سر نیزه هایشان می درخشید و تیر و کمان به کمر بسته و شمشیر از غلاف بیرون کشیده به سوی من می آمدند، با صدای بلند فریاد زدم: ای درختان! ای کلوخ! ای زمین! محمّد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شما سلام می رساند.

در این هنگام درختان و کلوخ ها و زمین یکصدا فریاد زدند:

وعلی محمّد رسول اللَّه السلام وعلیک السلام.

بر محمّد، رسول خدا و بر تو سلام باد.

وقتی آن مردم این صدا را شنیدند مضطرب و آشفته گشته و پاهایشان لرزید و سلاح از دستشان افتاد، آنان به سرعت خودشان را به من رسانیدند، من میان آنان صلح داده و بازگشتم. (1)

730/13. باز در همان کتاب می نویسد: ابن عمر گوید:

گروهی نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده و به دروغ بر علیه شخصی شهادت دادند که وی شتری را دزدیده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور اجرای حکم سرقت و قطع انگشتان دزد را صادر فرمود، متّهم آماده اجرای حکم شد در حالی که دعای زیر را می خواند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 68 ح 50، بصائر الدرجات: 503 ح 7، مختصر البصائر: 14، الخرائج: 492/2 ح 6، امالی صدوق: 293 ح 1 مجلس 40، روضه الواعظین: 116، قصص الأنبیاء: 285 ح 380، المناقب: 327/2 و 328. این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 371/17 ح 23 از امالی و بصائر الدرجات و خرائج، و در ج 362/21 ح 6 از بصائر الدرجات، و در ج 252/41 ح 11 از مختصر بصائر الدرجات نقل کرده است.

«اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّی لایَبْقی مِنَ الصَّلاهِ شَیْ ء، وَبارِکْ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّی لایَبْقی مِنَ الْبَرَکاتِ شَیْ ء، وَارْحَمْ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّی لایَبْقی مِنَ الرَّحْمَهِ شَیْ ء، وَسَلِّمْ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حَتَّی لایَبْقی مِنَ التَّسْلیمِ شَیْ ء». (1)

خداوندا! همه درودها را بر محمّد و آل محمّد بفرست به گونه ای که از درود چیزی نماند.

خداوندا! همه برکات را بر محمّد و آل محمّد ارزانی فرما؛ به گونه ای که از برکات چیزی نماند.

خداوندا! همه رحمتها را بر محمّد و آل محمّد عطا فرما؛ به گونه ای که از رحمت چیزی نماند.

خداوندا! همه سلام ها را بر محمّد و آل محمّد بفرست؛ به گونه ای که از سلام چیزی نماند.

راوی گوید: در این هنگام شتر به سخن درآمد و گفت: ای رسول خدا! آن مرد مرا سرقت نکرده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد تا او را برگردانند. وقتی آمد به او فرمود:

ای مرد! لحظه ای پیش چه می خواندی؟

گفت: این دعا را خواندم: «اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد...».

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: همچنان که نگاه می کردم دیدم که کوچه های مدینه مملوّ از فرشتگان خداست و آن قدر زیاد بودند که می خواستند میان من و تو حایل شوند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این دعای شریف را علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار: 67/90» به دو کیفیّت نقل کرده که برای استفاده از آن، هر دو نقل را بیان می نماییم:

الف ) «اللهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد حتّی لاتبقی صلاه، اللهمّ وبارک علی محمّد وآل محمّد حتّی لاتبقی برکه، اللهمّ وسلّم علی محمّد وآل محمّد حتّی لایبقی سلام، اللهمّ وارحم محمّداً وآل محمّد حتّی لاتبقی رحمه».

ب) «اللهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد حتّی لایبقی من صلواتک شی ء، وارحم محمّداً وآل محمّد حتّی لایبقی من رحمتک شی ء، وبارک علی محمّد وآل محمّد حتّی لایبقی من برکاتک شی ء، وسلّم علی محمّد وآل محمّد حتّی لایبقی من سلامک شی ء».

آنان این صلوات و دعای تو را نزد خودشان نگه می دارند و در کنار حوض در روز قیامت به من تحویل می دهند، در آن روز، چهره تو از برف سفیدتر و نورانی تر خواهد بود. (1)

731/14. باز در همان کتاب شریف می خوانیم: یزید بن ابی حبیب گوید:

روزی زنی در حالی که کودکی یک ماهه در بغلش بود نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و بر حضرتش چهره درهم کشید. پسربچّه ای که در بغلش بود گفت: سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای محمّد بن عبداللَّه!

راوی گوید: مادرش از این سخن فرزندش ناراحت شد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به آن کودک کرده و فرمود:

تو از کجا فهمیدی من رسول خدا و محمّد بن عبداللَّه هستم!

کودک گفت: پروردگار جهانیان و روح الأمین، جبرئیل به من فهمانید، همینک جبرئیل بالای سر شماست و به شما نگاه می کند. جبرئیل گفت:

هذا تصدیق لک بالنبوّه، ودلاله لنبوّتک کی یؤمن بک بقیّه قومک.

عمل این کودک تصدیق نبوّت توست، و این راهنمایی برای نبوّت توست تا سایر افراد قبیله ات نیز به تو ایمان بیاورند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به آن کودک کرد و فرمود: پسرک! نامت چیست؟

کودک گفت: مرا عبدالعزّی نامیده اند، ولی من به آن کافر هستم، ای رسول خدا! شما برای من اسم انتخاب کنید! رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: تو عبداللَّه هستی.

کودک گفت: ای رسول خدا! از خدای متعال بخواه مرا در بهشت از خادمان تو قرار دهد.

جبرئیل گفت: از خدای بخواه آنچه خواسته، عطا کند.

آن کودک گفت: سعید و خوشبخت کسی است که به تو ایمان بیاورد و شقی و بدبخت کسی است که تو را تکذیب کند، آنگاه آن کودک نعره ای زد و از دنیا رفت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 74 ح 58.

مادر کودک رو به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کرد و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، من تا همین الآن که نشانه ای از نشانه های نبوّت تو را ندیده بودم، تکذیبت می کردم (ولی همینک که شاهد آن بودم) گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و تو رسول خدا هستی، ای تأسف و حسرت از آنچه از دست داده ام.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن زن فرمود:

أبشری، فوالّذی ألهمک الإیمان، إنّی لأنظر إلی حنوطک وکفنک مع الملائکه.

مژده باد تو را! سوگند به آنکه ایمان را به تو الهام نمود، من می بینم که حنوط تو و کفنت را فرشتگان به همراه دارند.

طولی نکشید تا اینکه آن زن نیز نعره ای زد و روح از بدنش جدا شد. پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آن مادر و کودک (سعادتمند) نماز خوانده و باهم به خاک سپردند. (1)

732/15. باز در همان کتاب می نویسد: علی عليه‌السلام می فرماید:

روزی ابوجهل گفت: من محمّد را می کشم گرچه در مقابل خون او، فرزندان عبدالمطلب مرا بکشند. اطرافیان ابوجهل گفتند: اگر به چنین عملی اقدام کنی به مردمان مکّه خدمت خوبی انجام داده ای که همیشه تو را یاد خواهند کرد.

ابوجهل گفت: او در کنار کعبه زیاد سجده می کند، هرگاه کنار کعبه آمده و سجده کند با سنگی سر او را خواهم شکست.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد مسجدالحرام شد و هفت مرتبه دور کعبه طواف نمود، آنگاه شروع به نماز کرد و نماز طولانی گزارد، و سر به سجده معبود گذاشت و آن را طول داد.

ابوجهل سنگی برداشته و از سمت سر مبارک حضرتش آمد، هنگامی که به حضرتش نزدیک شد ناگاه متوجّه شد که حیوان قوی جثّه ای در حالی که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 82 ح 66. این روایت را ابن شهراشوب رحمه‌الله در «المناقب: 101/1» و علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار: 390/17 ح 1» (با اندکی تفاوت) نقل کرده اند.

دهانش را باز کرده از طرف پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به طرف او حمله ور است، وقتی ابوجهل این صحنه را دید ترسید و دستش لرزید و سنگ از دستش روی پایش افتاد و آن را شکست.

ابوجهل با رنگ پریده، دگرگون و خون آلود در حالی که عرق از چهراش سرازیر بود به نزد دوستانش برگشت.

یارانش گفتند: ما هرگز تو را مثل امروز وحشت زده ندیده ایم، چه شده؟

ابوجهل گفت: وای بر شما! عذر مرا بپذیرید، هنگامی که می خواستم با سنگ او را بزنم، حیوان قوی جثّه ای با دهان باز به سوی من حمله کرد که می خواست مرا ببلعد، از ترس دستم لرزید و سنگ افتاد و پایم را شکست. (1)

733/16. باز در همان کتاب آمده است: هند، دختر جون گوید: هنگامی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خیمه اُمّ معبد اجلال نزول فرمود، برای نماز وضو ساخت، در آنجا گیاه خشکیده ای بود، حضرت مقداری از آب دهان مبارکشان را به آن گیاه انداختند، در حال سبز شد و گل سفید و درخشان داد و برگهایش رویید و میوه خوبی داد.

ما از آن گیاه تبرّک می جستیم و به وسیله آن بیمارانی را مداوا می کردیم، زمانی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت زیبایی و طراوتش را از دست داد. و در آن هنگام که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به شهادت رسید دیگر میوه نداد.

مدّت زیادی گذشت. روزی بامدادان متوجّه شدیم که از ساقه اش خون تازه می جوشد و برگ هایش پژمرده شده که قطراتی مانند آبِ گوشت از آن می چکد، فهمیدیم که حادثه ای بزرگ رخ داده است، ما آن شب با غم و اندوه و ترس که در انتظار خبر وحشتناکی بودیم، خوابیدیم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 110 ح 104، علّامه مجلسی رحمه‌الله این حدیث را در «بحار الأنوار: 285/17» ضمن حدیث مفصّلی نقل کرده است.

هنگامی که تاریکی شب ما را فرا گرفت از زیر آن گیاه صدای ناله و گریه و صدای افتادن چیزی و ضجّه و هیاهویی شنیدیم، صدایی با حالت گریان می گفت:

یابن النبیّ! یابن الوصیّ! ویابن البتول! ویا بقیّه الساده الأکرمین!

«ای فرزند پیامبر! ای فرزند وصیّ پیامبر! ای فرزند (زهرای) بتول! و ای باقی مانده از سادات گرامی!»

آنگاه همهمه و صدا زیاد شد، و ما بیشتر سخنان آنان را نمی فهمیدیم، دیری نگذشت که خبر شهادت امام حسین عليه‌السلام رسید و آن گیاه خشکید و اثری از آن باقی نماند. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: زمخشری این حدیث را با اندک تفاوتی در باب هشتم کتاب «ربیع الأبرار» نقل کرده آنگاه می گوید: جای شگفتی است که چرا قصّه این گیاه همانند قصّه گوسفند - که از قصّه های معروف است - مشهور نگشته است؟ (2)

ابن شهراشوب قدس‌سره نیز این حدیث را با تفاوتی اندک از کتاب «امالی» حاکم نیشابوری - که از بزرگان علمای اهل سنّت است - نقل نموده است. (3)

نویسنده رحمه‌الله گوید: جای شگفتی نیست که چرا این قصّه مشهور نشده، چرا که این قصّه، بیانگر یکی از مناقب امیر مؤمنان و امام حسین عليهما‌السلام است. ما این حدیث را در جلد دوّم کتاب خودمان «دلائل الحق» از «ربیع الأبرار» نقل کرده ایم.

734/17. در کتاب «صحیفه الرضا صلوات اللَّه علیه» با سلسله سند آمده است:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 111 ح 107.

2- ربیع الأبرار: 285/1، کشف الغمّه: 24/1.

3- المناقب: 122/1، بحار الأنوار: 41/18.

فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمّد! همانا پروردگارت به تو سلام می رساند و می فرماید: اگر می خواهی، صحرای مکّه را برای تو طلا قرار دهم؟

راوی گوید: حضرت سر مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده و فرمود:

یا ربّ! أشبع یوماً فأحمدک وأجوع یوماً فأسألک.

پروردگارا! می خواهم روزی سیر باشم، تو را حمد و سپاس گویم، و روزی گرسنه باشم تا از تو درخواست نمایم. (1)

735/18. محدّث بحرانی نقل می کند: ابوحمزه گوید:

شخصی از امام باقر عليه‌السلام پرسید: چرا جمعه، جمعه نامیده شد؟

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

إنّ اللَّه عزّوجلّ جمع فیها خلقه لولایه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ووصیّه فی المیثاق، فسمّاه یوم الجمعه، لجمعه خلقه فیه.

خداوند متعال در روز عهد و پیمان، مخلوقاتش را در روز جمعه برای ولایت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وصیّ و جانشین او گردهم آورد و آن روز را به جهت اجتماع مخلوقاتش جمعه نامید. (2)

736/19. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: علی عليه‌السلام می فرماید:

قبیله ذُریح در عید رسمی خودشان گردهم آمده بودند، ناگاه گاوی به آن اجتماع آمده و فریاد زد: یا آل ذریح! أمر نجیح، مع رجل یصیح، بصوت فصیح فجاء ب«لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه»، عجّلوا ب«لا إله إلّا اللَّه» تدخلوا الجنّه.

ای آل ذریح! شما را از امری که موجب نجات و سعادت است آگاه می نمایم که مردی با صدای فصیح فریاد می زند: «معبودی جز خدا نیست و محمّد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صحیفه الرضا عليه‌السلام: 116 ح 76، عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 29/2 ح 36، بحار الأنوار: 220/16 ح 12.

2- الکافی: 415/3 ح 7، تفسیر برهان: 334/4 ح7، وسائل الشیعه: 64/5 ح7. این روایت را شیخ طوسی رحمه‌الله در «التهذیب: 3/3 ح4» و فتّال نیشابوری رحمه‌الله نیز در «روضه الواعظین: 331» نقل کرده اند.

پیامبر خداست« بشتابید برای گفتن «لا إله إلّا اللَّه» تا وارد بهشت شوید.

علی عليه‌السلام می فرماید: سوگند به خدا! ما متوجّه آل ذریح نشدیم جز آن که آنان همگی به سوی پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده و اسلام آوردند.

این حدیث به صورت مفصّل تری نیز روایت شده است.

و در روایت دیگری آمده: آنان گاوی را برای کشتن حاضر کردند و آن گاو چنین گفت. (1)

البتّه این حدیث را احمد بن حنبل نیز در مسند خودش نقل کرده است.

همچنین شیخ صدوق قدس‌سره با سلسله سند خودش از عبدالرحمان بن کثیر نقل می کند که گوید: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

طایفه بنی سالم انصاری در نخلستان خودشان گاوی داشتند، روزی آن گاو فریاد زد: ای ذریح! شما را به عملی که موجب نجات و سعادت شما می شود راهنمایی می کنم، فریاد زننده ای با صدای فصیح به زبان عربی فریاد می زند که:

«لا إله إلّا اللَّه ربّ العالمین، ومحمّد رسول اللَّه سیّد النبیّین، وعلیّ وصیّه سیّد الوصیّین».

«معبودی جز خدای نیست که پروردگار جهانیان است و محمّد، پیامبر خدا سرور و آقای پیامبران است و علی وصیّ او، سرور و آقای اوصیاست». (2)

همچنین ثقه الإسلام کلینی رحمه‌الله در کتاب شریف «روضه کافی» از امام صادق عليه‌السلام روایت کرده که حضرتش فرمود:

در خارج یمن درّه ای به نام «برهوت» است، از آن درّه جز مارهای سیاه و جغد عبور نمی کند. در آن درّه چاهی است که به آن «بلهوت» گویند که ارواح مشرکان را هر صبح و شام به آنجا می برند و از آب صدید؛ (چرک

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 75 ح 59، بحار الأنوار: 408/17 ح 33 (با اختصار).

2- قصص الأنبیاء: 287، بحار الأنوار: 398/17 ح11، بصائر الدرجات: 351 ح 13، بحار الأنوار: 266/27 ذیل ح 14، مختصر بصائر الدرجات: 16، الإختصاص: 289.

زخم) به آنها می خورانند، پشت آن درّه، مردمی زندگی می کنند که آنها را «ذریح» می نامند.

هنگامی که خدای متعال حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به پیامبری برانگیخت، گوساله ای در میان آنها در حالی که دم خود را بر زمین می کوبید به آواز فصیح گفت: ای آل ذریح! مردی در تهامه آمده و مردم را به گواهی دادن به وحدانیّت خدا دعوت می کند.

مردم گفتند: خداوند این گوساله را برای کار مهمّی گویا نموده است.

آن گوساله برای بار دوّم، در میان آنها این ندا را داد، آنان تصمیم گرفتند یک کشتی بسازند، و آن را ساختند، هفت نفر از آنها در آن کشتی سوار شدند، و آنچه خداوند در دل آنها انداخت آذوقه در آن بار کردند، آنگاه بادبان کشتی را بلند کرده و در دریا روان ساختند، کشتی همچنان حرکت کرد تا آنها را در جدّه فرود آورد، آنها نزد پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمدند.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آنان فرمود: شما همان اهل ذریح هستید که گوساله در میان شما فریاد زد؟ گفتند: آری.

آنها گفتند: ای رسول خدا! دین و کتاب را به ما عرضه کن.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دین، کتاب، سنن، فرائض و احکام را - همان طور که از جانب خدای متعال آمده بود - به آنان عرضه نمود و مردی از بنی هاشم را بر آنها امیر ساخت و به همراه آنان فرستاد و تا این ساعت در میان آنها اختلافی رخ نداده است. (1)

737/20. محمّد بن ابی الفوارس در کتاب «اربعین» خود می نویسد: اُمّ سلمه رضی اللَّه عنها گوید: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

ما من قوم یذکرون فضل محمّد وآل محمّد عليهم‌السلام إلّا هبطت ملائکه من السماء تخبرهم وتحدّثهم.

هر گروهی که فضایل محمّد و آل محمّد عليهم‌السلام را بازگو می کنند، فرشتگانی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 261/8 ح 375، بحار الأنوار: 393/17 ح 4.

از آسمان به سوی آنها فرود آمده و آنها را باخبر نموده و با آنها سخن می گویند.

هنگامی که آنان به سوی آسمان عروج می کنند فرشتگان دیگر گویند: از شما بوی خوشی به ما مشام ما می رسد که خوشبوتر و پاکیزه تر از آن استشمام ننموده ایم!

فرشتگان پاسخ می دهند: إنّا کنّا عند قوم یذکرون فضل محمّد وآل محمّد عليهم‌السلام فعبق بنا من ریحهم.

ما در میان گروهی بودیم که فضایل محمّد و آل محمّد عليهم‌السلام را بازگو می نمودند، از بوی خوش آنان معطّر شدیم.

فرشتگان دیگر گویند: ما را به سوی آنان فرود آورید!

می گویند: آنها متفرّق شده اند.

می گویند: ما را به آن مکانی که بودند فرود آورید تا از آن تبرّک جوییم. (1)

738/21. باز در همان کتاب آمده است: زید بن عوام و ابی امامه گویند:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

حبّی عمود میزان العالم، إذا کان یوم القیامه حبّی بمیزان العالم، وحبّ علیّ عليه‌السلام کفّتاه، وحبّ الحسن والحسین عليهما‌السلام خیوطه، وحبّ فاطمه عليها‌السلام علاقته، یوزن به محبّه المحبّ والمبغض لی ولأهل بیتی.

محبّت من، عمود ترازوی جهان است، هنگامی که روز قیامت فرا رسد؛ محبّت من وسیله سنجش اهل عالم است و محبّت علی عليه‌السلام دو کفّه آن است، و محبّت حسن و حسین عليهما‌السلام بندهای ترازو است، و محبّت فاطمه عليها‌السلام قسمت اتّصال دهنده دو کفّه آن است، به وسیله آن ترازو، مهر و محبّت دوستان و بغضِ دشمنان نسبت به من و اهل بیتم سنجیده می شود.

آنگاه این آیه را قرائت فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اربعین ابی الفوارس: 48 (مخطوط)، ینابیع المودّه: 246 (ط اسلامبول)، إحقاق الحق: 502/9 و 522/18، مودّه القربی: 38 (ط لاهور)، روضه: 151 ح 57، بحار الأنوار: 199/38 ح7، تفسیر برهان: 333/4 ح2.

(فَأَمّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازینُهُ (6) فَهُوَ فی عیشَهٍ راضِیَهٍ (7) وَأَمّا مَنْ خَفَّتْ مَوازینُهُ (8) فَاُمُّهُ هاوِیَهٌ) (1).

«پس کسی که (در آن روز) ترازوهای اعمالش سنگین است (6) او در یک زندگی خشنود کننده خواهد بود (7) ولی کسی که ترازوهای اعمالش سبک است (8) جایگاه او دوزخ خواهد بود». (2)

739/22. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد:

زنی به نام اُمّ مسلم - یا اُمّ اسلم - روزی به خانه اُمّ سلمه، همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و جویای پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شد.

اُمّ سلمه گفت: پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیرون رفته است به زودی می آید.

آن زن منتظر نشست تا اینکه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تشریف آورد، آنگاه رو به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کرد و گفت: پدر و مادرم فدای شما ای رسول خدا! من در کتابهای (آسمانی) خوانده ام که هر پیامبری را جانشینی باید، چرا که موسی عليه‌السلام هم در هنگام حیات و زندگیش و هم پس از مرگش جانشینی داشت و همچنین عیسی عليه‌السلام، پس جانشین شما کیست ای رسول خدا!

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یا اُمّ أسلم! وصییّ فی حیاتی وبعد مماتی واحد.

ای اُمّ اسلم! وصیّ و جانشین من در زمان زندگی و پس از مرگم یک نفر است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره القارعه، آیه 9 - 6.

2- این حدیث در اکثر نسخه ها چنین نقل شده: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : فرمود: من ترازوی دانشم، و علی عليه‌السلام دو کفّه آن و حسن و حسین عليهما‌السلام بندهای آن ترازو و فاطمه عليها‌السلام قسمت اتصال دهنده دو کفّه آن، و امامان پس از من، عمود آن ترازو هستند، که اعمال دوستان ما و بغض دشمنان ما به وسیله آن، سنجیده می شود. مراجعه شود به: القربی: 34 (ط لاهور)، احقاق الحق: 79/13 256/9 و 417/18 80، مقتل خوارزمی: 107 (ط الغری)، ذیل اللئالی سیوطی: 60، ینابیع المودّه: 236 و 245، أرجح المطالب: 312 (ط لاهور)، مفتاح النجا: 16 (مخطوط)، جامع الأخبار: 210 فصل 141. این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 139/23 ح 87 از کتاب فردوس، و در ص 106 ح 6 از تأویل الآیات: 105/1 ح 10 نقل کرده است.

آنگاه با دست مبارکش چند دانه سنگریزه برداشته و آنها را همانند آرد (نرم) نمود، سپس خمیر کرده و مهر مبارکش را به آن زد، آنگاه فرمود:

یا اُمّ أسلم! من فعل بعدی مثل فعلی فهو وصیّی فی حیاتی وبعد مماتی.

ای اُمّ اسلم! هر کس که پس از من چنین نماید او جانشین من در زمان حیات و پس از مرگ من است.

اُمّ اسلم از نزد پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خارج و به حضور امیر مؤمنان علی عليه‌السلام شرفیاب شد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! تو وصیّ و جانشین رسول خدایی؟ فرمود:

آری ای اُمّ اسلم! آنگاه چند سنگریزه برداشت و مانند آرد نمود و خمیر کرده و مهر مبارکش را به آن زد و فرمود:

ای اُمّ اسلم! هر که چنین نماید او جانشین من است.

اُمّ اسلم به حضور امام حسن عليه‌السلام - که نوجوانی بود - آمد و گفت: آقای من! شما جانشین پدر بزرگوارت هستی؟

فرمود: آری ای اُمّ اسلم! آنگاه چند سنگریزه برداشت و مانند جدّ و پدر بزرگوارش آنها را عجین ساخت و مهر خود را به آن زد.

سپس آن زن به حضور امام حسین عليه‌السلام - که کودکی بیش نبود - آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! شما جانشین برادرت هستی؟

فرمود: آری ای اُمّ اسلم! آنگاه مانند برادرش امام حسن عليه‌السلام عمل کرد و همان کار را انجام داد.

آن زن سعادتمند پس از شهادت امام حسین عليه‌السلام هنگامی که امام سجّاد عليه‌السلام از کربلا بازمی گشت با حضرتش دیدار کرد و پرسید: تو جانشین پدر بزرگوارت هستی؟

فرمود: آری، سپس کار آن بزرگواران را انجام داد. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 562 ضمن ح 1، الوافی: 145/2 ح5. نظیر این روایت را ثقه الإسلام کلینی رحمه‌الله در کافی: 355/1 ح 15 آورده است.

740/23. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: عدّه ای از راویان حدیث از امام صادق عليه‌السلام نقل کرده اند که حضرتش فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اصحاب خویش فرمود:

حیاتی خیر لکم ومماتی خیر لکم.

زندگی و مرگ من برای شما خیر است.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! اینکه زندگی شما برای ما خیر است فهمیدیم، امّا وفات و مرگ شما چگونه برای ما خیر است؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أمّا حیاتی فإنّ اللَّه یقول: (وَما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فیهِمْ وَما کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ) (1)، وأمّا وفاتی فتعرض علیَّ أعمالکم فأستغفر لکم.

زندگیم برای شما خیر است، زیرا که خدای متعال می فرماید: «تا تو ای (پیامبر) در میان آنان هستی خداوند آنها را عذاب نخواهد کرد و همچنین تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی نماید».

و اینکه مرگ و وفاتم برای شما خیر است، زیرا که اعمال شما بر من عرضه می شود و من برای شما طلب آمرزش می نمایم. (2)

عالم بزرگوار سیّد نعمت اللَّه جزایری قدس‌سره این حدیث شریف را در کتاب «انوار نعمانیّه» نقل کرده و اضافه نموده است: اینکه (رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید: ) «مرگ و وفاتم برای شما خیر است» یعنی اعمال شما هر روز پنجشنبه و جمعه بر من عرضه می شود و من برای شما طلب آمرزش می نمایم و از خدا می خواهم که از گناهان شما بگذرد.

باز در همان کتاب می نویسد: راوی گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره أنفال، آیه 33.

2- بصائر الدرجات: 444 ح7، بحار الأنوار: 349/23 ح54.

ما لکم تسؤون رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ؟

چرا شما پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را اندوهگین می نمایید؟

مردی عرض کرد: چگونه ما او را اندوهگین می نماییم؟

فرمود: أما تعلمون أنّ أعمالکم تعرض علیه؟ فإذا رأی فیها معصیه ساءه ذلک، فلا تسؤوا رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وسرّوه.

آیا نمی دانید که اعمال شما بر آن حضرت عرضه می شود؟ اگر گناهی در آن ببیند ناراحت و اندوهگین می شود، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را با اعمالتان اندوهگین نسازید، بلکه آن حضرت را خوشحال و مسرور نمایید. (1)

741/24. در کتاب «قصص الأنبیاء» می نویسد: ابن عبّاس رضی الله عنه گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

هنگامی که خدای متعال حضرت آدم عليه‌السلام را آفرید او را در پیشگاه خود نگه داشت. حضرت آدم عليه‌السلام عطسه ای نمود، خداوند به او ملهم فرمود که خدای را حمد و ستایش نماید، (حضرت آدم عليه‌السلام پس از عطسه خدای را حمد و ستایش نمود).

پس خداوند فرمود: ای آدم! تو مرا حمد و ستایش نمودی، به عزّت و جلالم سوگند! اگر نبودند دو نفر از بندگانم که می خواهم در آخرالزمان بیافرینم تو را خلق نمی کردم.

حضرت آدم عليه‌السلام گفت: پروردگارا! تو را به مقام و منزلت آنان در نزد خودت سوگند می دهم! اسم آنها چیست؟ خدای متعال فرمود: ای آدم! نگاه کن به جانب عرش.

حضرت آدم عليه‌السلام نگاهی کرد و دو سطر از نور دید: در سطر اوّل نوشته شده بود:

«لا إله إلّا اللَّه، محمّد نبیّ الرحمه، وعلیّ مفتاح الجنّه».

معبودی جز خدای نیست، محمّد پیامبر رحمت و علی کلید بهشت است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 445 ح8 و 426 ح 17، الکافی: 219/1 ح3، امالی مفید: 196 ح 29، بحار الأنوار: 131/17 ح551/22 5 ح349/23 6 ح 360/73 55 ح 85.

در سطر دوّم نوشته شده بود:

«آلیت علی نفسی أن أرحم من والاهما، واُعذّب من عاداهما».

با خودم سوگند یاد کرده ام که هر کس آن دو شخصیّت را دوست داشته باشد به او رحم کنم، و هر که با آن دو، دشمنی کند او را عذاب و شکنجه نمایم. (1)

742/25. محدّث بزرگوار سیّد نعمه اللَّه جزایری رحمه‌الله در کتاب «انوار نعمانیّه» می نویسد: در روایات آمده است:

هنگامی که حضرت آدم عليه‌السلام به حضرت حوّا نگاه کرد گفت: پروردگارا! او را به ازدواج من درآور.

خدای متعال فرمود: ای آدم! مهریّه اش را بیاور.

حضرت آدم گفت: خدایا! نمی دانم (مهریّه چیست؟)

خدای متعال فرمود: یا آدم! صلّ علی محمّد وآل محمّد عشر مرّات.

ای آدم! ده مرتبه بر محمّد و آل محمّد صلوات بفرست.

حضرت آدم انجام داد و خداوند متعال حوّا را به او تزویج نمود.

وقتی مهرّیه حضرت حوّا، صلوات بر محمّد و آل محمّد عليهم‌السلام باشد چرا مهریّه حورالعین چنین نباشد؟! (2)

743/26. باز سیّد بزرگوار قدس‌سره در همان کتاب می نویسد: همچنین در روایات آمده است:

خدای متعال فرشتگانی آفریده که در روی زمین در گردش هستند، آنان هدفی جز رساندن صلوات ها بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که در اطراف زمین بر آن حضرت می فرستند، ندارند. آنان به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می گویند: ای رسول خدا! فلانی بر تو درود و سلام فرستاد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید: بر فلانی درود و سلام باد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- قصص الأنبیاء: 52 ح 27، بحار الأنوار: 114/11 ح 39 و 6/27 ح 12.

2- الأنوار النعمانیّه: 132/1.

و همچنین زیارات زائران را به آن حضرت می رسانند، چنان که زیارات زیارت کنندگان، و درود درودفرستان، و سلام سلام گویان را بر امامان معصومین عليهم‌السلام نیز می رسانند. (1)

744/27. مسعودی قدس‌سره در کتاب «إثبات الوصیّه» می نویسد: از عالم عليه‌السلام روایت شده که فرمود: موقعی که خدای متعال اراده فرمود که آقای ما حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را (در عالم دنیا) ظاهر نماید قطره ای از زیر عرش فرو فرستاد و آن را به میوه ای از میوه های زمین رساند، پدرش (عبداللَّه) آن میوه را خورد.

هنگامی که عبداللَّه با آمنه نزدیکی نمود، آن قطره در آن موضعی که خدا او را در آن موضع آفریده بود جایگزین شد، و مدّت چهل روز از آن گذشت صدای او از بطن مادرش شنیده می شد. وقتی مدّت چهار ماه از آن گذشت بر بازوی راست او این آیه نوشته شد:

(وَتَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَعَدْلاً لامُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَهُوَ السَّمیعُ الْعَلیمُ) (2)؛

«و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حدّ کمال و تمام رسید؛ هیچ کس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده داناست».

هنگامی که به امر خدا ظاهر گشت در هر شهری برای او ستونی از نور برپا شد که به وسیله آن نور به اعمال بندگان نظر می کند. (3)

745/28. باز در همان کتاب می نویسد: روایت شده است که: خدای متعال دانش همه آنچه را که بوده و تا روز قیامت خواهد بود به پیامبر خودش تعلیم نمود، آنگاه امر دین و احکام را به او واگذار کرد و فرمود: (وَما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (4).

«آنچه را رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای شما آورده بگیرید و از آنچه نهی نموده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأنوار النعمانیّه: 132/1.

2- سوره أنعام، آیه 115.

3- إثبات الوصیّه: 109.

4- سوره حشر، آیه 7.

خودداری کنید».

همچنین در مورد آن حضرت فرمود:

(وَما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی (3) إِنْ هُوَ إِلّا وَحْیٌ یُوحی ) (1).

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید × آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او فرود آمده نیست».

و نیز درباره پیامبرش فرمود: (مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ) (2)؛

«کسی که از رسول خدا اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است».

آنگاه خدای متعال پیامبرش را چنان توصیف نمود که احدی از پیامبران و مخلوقاتش را چنین توصیف نکرده بود که به آن حضرت فرمود: (وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ) (3)؛

«و همانا تو دارای اخلاق عظیم و برجسته ای هستی». (4)

746/29. باز در همان کتاب آمده است: روایت شده:

از جمله موضوعاتی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن حال - موقع وصیّت - به علی عليه‌السلام فرمود این بود که: إذا أنا متُّ فغسّلنی وکفّنی وحنّطنی، ثمّ أجلسنی فسل عمّا بدا لک واکتب.

هنگامی که من مُردم، مرا غسل داده و کفن نموده و حنوط می کنی، آنگاه مرا می نشانی و از آنچه که برای تو آشکار گشته می پرسی و می نویسی. (5)

747/30. باز در همان کتاب آمده است: روایت شده که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

اُعطیت ما اُعطی النبیّون والمرسلون جمیعاً، واُعطیت خمسه لم یعطها أحد: نصرت بالرعب، وجعل لی ظهر الأرض مساجد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نجم، آیه 3 و 4.

2- سوره نساء، آیه 80.

3- سوره قلم، آیه 4.

4- إثبات الوصیّه: 120 و 122.

5- إثبات الوصیّه: 120 و 122.

وطهوراً، واُعطیت جوامع الکلم، وفضّلت بالغنیمه، واُعطیت الشفاعه فی اُمّتی.

آنچه به همه انبیاء و رسولان عطا شده بر من نیز عطا شده است، ولی پنج نعمت بر من عطا شده که به احدی عطا نشده است:

1- من به وسیله ترسی (که خداوند در دل دشمنان انداخت) پیروز شدم.

2- روی زمین به جهت من محلّ سجده و پاک کننده قرار داده شده است.

3- جمع کننده کلمه ها (یعنی یکی کردن امّتها و ادیان) به من عطا شده است.

4- من به وسیله غنیمت فضیلت داده شده ام.

5- مقام شفاعت اُمّتم به من عطا شده است.

آری! خدای متعال آنچه به پیامبران - از معجزات، آیات و علامات - عطا کرده بود به آن حضرت نیز عطا نمود، و آن حضرت را با مقاماتی که به احدی نداده بود، برتری داد. آنگاه خدای متعال این آیه را بر او فرو فرستاد:

(وَأَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ). (1)

«و خویشاوندان نزدیکت را بترسان».

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پس از نزول این آیه، بزرگان و رؤسای بنی هاشم را که در آن زمان چهل نفر بودند جمع کرد. به علی عليه‌السلام دستور داد تا ران گوسفندی را برای آنان پخت و یک صاع از گندم را بر آنان نان کرد.

آنگاه ده نفر از آنان خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده و غذا خورده و خارج می شدند تا اینکه ده نفر ده نفر همه آمدند و غذا می خوردند و آب می نوشیدند و سیر می شدند، و این در حالی بود که در میان آنها افرادی بودند در یک وعده یک گوسفند را با یک مشک آب می خوردند!! (2)

748/31. باز در همان کتاب آمده است: روایت شده که:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شعراء، آیه 214.

2- إثبات الوصیّه: 115.

همانا اسم اعظم خدا، هفتاد و سه حرف است، خدای متعال یک حرف از آن را به آصف بن برخیا عطا نمود، که آن عمل را در مورد تخت بلقیس انجام داد.

و به حضرت عیسی عليه‌السلام دو حرف از آن عطا نمود که به وسیله آن دو حرف، کارهایی انجام داد که خدا آنها را حکایت کرده است.

و به حضرت موسی عليه‌السلام چهار حرف از آن عطا نمود.

و به حضرت ابراهیم عليه‌السلام هشت حرف از آن عطا نمود.

و به حضرت نوح عليه‌السلام پانزده حرف از آن عطا نمود.

و به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هفتاد و دو حرف از آن عطا نمود.

خدای متعال یک حرف را برای خود انتخاب نمود.

بنابراین، خداوند متعال آنچه به پیامبران یاد داده بود و آنچه یاد نداده بود به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تعلیم نمود.... (1)

749/32. در کتاب «بحار الأنوار» می نویسد: واقدی می گوید: هنگامی که چهار روز از تولّد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذشت سواد بن قارب نزد عبدالمطلب آمد. حضرت عبدالمطلب کنار درب بیت اللَّه الحرام نشسته بود، اطراف او را قریش و بنی هاشم گرفته بودند.

سواد بن قارب نزدیک آمد و گفت: ای اباالحارث! بدان، من شنیده ام که برای عبداللَّه پسری متولّد شده، و در مورد او کارهای شگفت انگیزی نقل می نمایند، می خواهم لحظاتی به چهره او نگاه کنم. البتّه سواد بن قارب شخص با نفوذی بود و به سخن او ارزش قائل می شدند، و او مردی راستگو بود.

عبدالمطلب برخاست و به همراه سواد بن قارب به خانه آمنه عليها‌السلام آمدند. وارد خانه شدند، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در گهواره اش خوابیده بود، هنگامی که می خواستند وارد اتاق شوند، عبدالمطلب گفت: یا سواد!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- إثبات الوصیّه: 120.

ساکت باش تا از خواب بیدار شود. او نیز ساکت شد.

آنها آرام آرام وارد اتاق شدند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که در گهواره اش خوابیده بود، سواد نگاهی به اندام آن حضرت کرد، در او هیبت و هیئت پیامبران بود، چون روپوش از جمال مبارکش برداشت نوری از چهره مبارکش جهید و سقف اتاق را شکافت، و به کرانه آسمان رسید، حضرت عبدالمطلب و سواد از شدّت نور آستینهای خودشان را جلو صورتشان گرفتند.

در این موقع بود که سواد خود را به روی پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انداخت و به عبدالمطلب گفت: تو را گواه می گیرم که من به این کودک و آنچه از طرف خدایش می آورد، ایمان آوردم.

آنگاه بر گونه های پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوسه زد و هر دو از اتاق خارج شدند، سواد به منزلش بازگشت و عبدالمطلب خوشحال و مسرور گردید.

واقدی گوید: پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یک ماهه شد، وقتی کسی به او نگاه می کرد خیال می کرد که او بچّه یک ساله است، و این به جهت وقار، توانایی جسمی و بهره کامل هوش و فهمش بود، از گهواره او صدای تسبیح، تحمید و ثنای خدای متعال را می شنیدند. (1)

750/33. در کتاب «المناقب» می نویسد: ابن عبّاس گوید:

حضرت ابوطالب عليه‌السلام به برادرش گفت: ای عبّاس! برای تو از محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بگویم، من همواره کنار او بودم، ساعتی از شب و روز از او جدا نمی شدم، چون به کسی اطمینان نداشتم تا اینکه او را در رختخواب خودم خواباندم. به او گفتم که لباسهای (بیرونی اش) را بکند و با من بخوابد، از این سخن من ناراحت شد و این را در چهره او احساس کردم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الفضائل ابن شاذان: 23، بحار الأنوار: 293/15.

رو به من کرد و گفت:

یا عمّاه! اصرف بوجهک عنّی حتّی أخلع ثیابی وأدخل فراشی.

عموجان! صورت از من برگردان تا لباسهایم را بکنم، و وارد رختخواب شوم.

گفتم: چرا؟ گفت: لاینبغی لأحد أن ینظر إلی جسدی.

چون سزاوار نیست کسی به بدن من نگاه کند.

من از سخن او در شگفت شدم، و صورت برگرداندم تا وارد رختخواب شد، من هم وارد رختخواب شدم متوجّه شدم که میان من و او لباسی است. سوگند به خدا! من آن را نگذاشته بودم، وقتی دست زدم دیدم لباس نرمی است. آنگاه که بوییدم (معطّر بود) گویا در مشک فرو رفته بود، بامدادان وقتی از خواب بیدار شدم دیدم لباس مفقود شده است.

و رفتار او با من و رفتار من با او بدین گونه بود، اوقات زیادی می دیدم که در رختخوابش نیست، وقتی به دنبالش می رفتم، از رختخواب جوابم می گفت: عموجان! من اینجا هستم برگرد.

(صاحب مناقب می نویسد: ) پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد چشمه زمزم می شد و از آن آب می نوشید و چه بسا حضرت ابوطالب عليه‌السلام به آن حضرت غذا تعارف می کرد و آن حضرت می فرمود: نمی خواهم، من سیر هستم.

هنگامی که حضرت ابوطالب عليه‌السلام می خواست با فرزندانش صبحانه یا شام بخورد می فرمود: منتظر باشید تا پسرم حاضر شود.

پس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می آمد و با آنها غذا میل می فرمود و غذا همچنان باقی می ماند. (1)

751/34. شیخ رضی الدین، برادر بزرگوار علاّمه حلّی قدس‌سره در کتاب «العدد» می نویسد: حلیمه سعدیّه گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 36/1، بحار الأنوار: 335/15 ح4.

در قبیله بنی سعد درخت خشکیده ای بود که هرگز میوه نمی داد، روزی در حالی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در بغلم بود کنار آن درخت فرود آمدیم، هنوز از آنجا برنخاسته بودیم که درخت به برکت آن حضرت سبز شد و میوه داد.

من جایی سراغ ندارم که با آن حضرت نشسته باشم جز آنکه به برکت وجود آن حضرت حاصل خیز شده.

روزی آن حضرت را به خانه زنی از طایفه بنی سعد بنام اُمّ مسکین بردم. او حال خوشی نداشت (و ناتوان و ضعیف بود)، وقتی وارد خانه اش شدیم ناگاه توانش را بدست آورده و حالش خوب شد، او هر روز می آمد و سر مبارک حضرتش را می بوسید.

حلیمه گوید: من هرگز در حال خواب به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگاه نکردم جز آنکه دیدم دیدگان مبارکش باز است، گویی می خندد، و هرگز سرما و گرما به آن حضرت آزار نمی رسانید.

حلیمه می آفزاید: (در آن مدّتی که حضرتش نزد من بود) من چیزی را آرزو نکردم جز آنکه فردایش به آن دست یافتم.

روزی گرگی، بچّه بزی را که از من بود گرفت، من از این جهت خیلی ناراحت شدم، ناگاه متوجّه شدم که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سر مبارکش را به سوی آسمان بلند کرد، من چیزی نفهمیدم جز اینکه دیدم گرگ، بچّه بز را بر پشتش سوار کرده و برمی گرداند، در حالی که کوچکترین زخمی به آن نرسانده بود.

حلیمه گوید: هرگز او را در میان آفتاب بیرون نبردم جز آنکه ابری بر او سایه می افکند. و در موقع باران، ابری مانع ریزش باران به آن حضرت می شد.

حلیمه گوید: پیوسته نوری از خیمه من میان آسمان و زمین امتداد

داشت. مردم از سرما و گرما در آزار بودند، ولی از آن موقع که آن حضرت نزد من بود هیچ سرما و گرمایی مرا آزار نرسانید.

روزی تصمیم گرفتم سر مبارکش را بشویم، وقتی آمدم دیدم خودش سرش را شسته و روغن و عطر زده است.

من هرگز برای او لباس نشستم، هر موقع می خواستم بشویم پیش از من شسته می شد و لباس نو برای او آماده می شد.

حلیمه گوید: هر وقت پستانهایم را جهت شیر بیرون می آوردم نغمه ای را برای او می شنیدم و هرگز نیاشامید جز آنکه چیزی می خواند، و من از این امر در شگفت بودم تا این که زبان به سخن باز کرد، دیدم وقتی غذا میل می کند می گوید: «بسم اللَّه ربّ محمّد» «بنام خدا، پروردگار محمّد» و وقتی از خوردن و آشامیدن فارغ می شد می گفت: «الحمد للَّه ربّ محمّد» «سپاس خدای را، پروردگار محمّد». (1)

752/35. در کتاب «بحار الأنوار» می نویسد: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در کنار سنگی با مردی قرار وعده ملاقات گذاشت و فرمود: من در اینجا هستم تا تو بیایی. آفتاب به شدّت می تابید و گرمایش اذیّتش می کرد، یارانش گفتند: ای رسول خدا! اگر به سایه بروید از آزار گرمای آفتاب در امان خواهد بود. فرمود:

وعدته إلی هاهنا، وإن لم یجی ء کان منه المحشر.

من با او اینجا را وعده گذاشته ام، و اگر نیامد، همین جا خواهم ماند. (2)

753/36. عایشه گوید: (روزی به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) عرض کردم: ای رسول خدا! وقتی از بیت الخلاء بیرون آمدید به دنبال شما رفتم و چیزی ندیدم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- العدد القویّه: 122 ح 29 - 24، بحار الأنوار: 341/15 ح 12.

2- بحار الأنوار: 239/16 ضمن ح 35، به نقل از مکارم الأخلاق: 24. علّامه مجلسی رحمه‌الله این حدیث را در ج: 95/75 ح 13 از علل الشرائع: 78/1 ح4 نقل کرده است.

جز آنکه آنجا بوی مشک یافتم.

حضرت فرمود:

یا عائشه! إنّا معشر الأنبیاء ینبت أجسادنا علی أرواح أهل الجنّه، فما خرج منّا من شی ء إلّا ابتلعته الأرض.

ای عایشه! همانا ما پیامبران پیکرهایمان مانند ارواح بهشتیان آفریده شده، هر چه از ما خارج شود زمین آن را فرو می برد. (1)

754/37. در کتاب «روضه الواعظین» می نویسد: عیص بن قاسم گوید:

به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: حدیثی از پدر بزرگوارتان عليه‌السلام روایت شده که فرمود:

«پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هرگز از نان گندم سیر نخورد».

آیا این حدیث صحیح است؟ فرمود:

لا، ما أکل رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خبز برّ قطّ، ولاشبع من خبز شعیر قطّ.

نه! رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هرگز نان گندم نخورد و از نان جو هم سیر نشد. (2)

755/38. در کتاب «المناقب» در حدیث نوح عليه‌السلام آمده:

برای حضرت نوح عليه‌السلام کشتی بر روی آب حرکت کرد و آن بر کافر و مؤمن حرکت می کند، ولی برای حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سنگ بر روی آب حرکت کرد و این در کنار برکه ای بود که پشت آن تپّه بزرگی بود.

عکرمه بن ابی جهل گفت: ای محمّد! اگر تو به راستی پیامبری، دعا کن تا سنگی از سنگهای این تپّه حرکت کرده و بیاید و در آب فرو رود تا از آن عبور کنیم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 239/16 ضمن ح 35 (به نقل از مکارم الأخلاق: 24) و ص 178. این روایت را ابن شهراشوب نیز در المناقب: 125/1 (با اندکی تفاوت) نقل کرده است.

2- روضه الواعظین: 456، بحار الأنوار: 71/70 ح20، و ج: 243/16 و 275/66 ح5 به نقل از «مکارم الأخلاق: 28» و ج: 216/16 ح4 به نقل از «امالی صدوق: 398 ح7 مجلس 52».

حضرت سنگ را خواند، و آن بر روی آب آمد تا اینکه در برابر حضرتش قرار گرفت، آنگاه دستور برگشت دادند، و همچنان که آمده بود بازگشت.... (1)

756/39. راوندی قدس‌سره در کتاب «خرائج» می نویسد: برای هر عضوی از اعضای پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم معجزه ای بود:

معجزه سر مبارکش این بود که ابری بر آن سایه می آفکند.

معجزه چشمان مبارکش این بود که: آن حضرت از پشت سر چنان می دید که از رو به رو می دید.

معجزه گوش های مبارکش این بود که: صداها را در خواب چنان می شنید که در بیداری می شنید.

معجزه زبان مبارکش این بود که: به سوسماری فرمود: من کیستم؟ گفت: تو رسول خدا هستی.

معجزه دستان مبارکش این بود که: از میان انگشتان مبارکش آب بیرون آورد.

معجزه پاهای مبارکش این بود که: جابر چاهی داشت که آبش تلخ بود، از این امر به حضرتش شکوه نمود، حضرت پاهایش را در تشتی شسته و دستور داد تا آبش را در آن چاه بریزند، وقتی آب تشت را به آن چاه ریختند، آبش شیرین و گوارا شد.

معجزه عورتش این بود که: آن حضرت ختنه شده متولّد شد.

معجزه بدن مبارکش این بود که: هرگز سایه اش بر زمین نیفتاد، زیرا که آن حضرت نور بود و نور همانند چراغ سایه ندارد.

معجزه پشت مبارکش این بود که: مهر نبوّت در پشت حضرتش بود و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 214/1، بحار الأنوار: 403/16 ضمن ح1.

بر دو کتف آن حضرت نوشته شده بود: «لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه». (1)

757/40. در کتاب «تفسیر عیّاشی» آمده: سعید بن جبیر گوید:

در کعبه سیصد و شصت بت بود که هر قبیله از قبایل عرب یک یا دو بت داشتند. هنگامی که آیه شریفه (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ... الْعَزیزُ الْحَکیمُ) (2) نازل شد، همه بتهایی که در کعبه بود به سجده افتادند. (3)

758/41. در کتاب «خرائج» می نویسد: عمّار بن یاسر گوید: من در برخی از سفرهای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به همراه آن حضرت بودم. روزی در صحرایی فرود آمدیم، درختان کمی در آن صحرا بود، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دو درخت کوچک نگاه کرد و فرمود: یا عمّار! صر إلی الشجرتین فقل لهما: یأمر کما رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أن تلتقیا حتّی یقعد تحتکما.

ای عمّار! برو کنار این دو درخت و بگو: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به شما دستور می دهد که کنار هم قرار بگیرید تا در زیر شما بنشیند.

عمّار گوید: من آمدم و گفتم.

آن دو درخت چنان بهم چسبیدند که مانند یک درخت شدند و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و پشت آنها قضای حاجت کرد. هنگامی که خواست بیرون آید، فرمود: هر کدام جای خودتان برگردید، و آنها برگشتند. (4)

759/42. عالم بزرگوار، قطب راوندی قدس‌سره در کتاب «قصص الأنبیاء» می نویسد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 507/2 ح 20، بحار الأنوار: 299/17 ح 10. این حدیث را راوندی در «قصص الأنبیاء: 314» نیز نقل کرده است.

2- سوره آل عمران، آیه 18: «خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند در حالی که خداوند قیام به عدالت دارد، معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است».

3- تفسیر عیّاشی: 166/1 ح20، بحار الأنوار: 366/17 ح 12، تفسیر برهان: 273/1 ح 4.

4- الخرائج: 155/1 ح 243، بحار الأنوار: 364/17 ح 3.

ابن عبّاس گوید: روزی عربی نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت: به چه دلیلی بپذیرم که تو رسول خدا هستی؟

حضرت فرمود:

أرأیت إن دعوت هذا العذق من هذه النخله فأتانی، أتشهد أنّی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ؟

اگر ببینی که من شاخه ای از این درخت خرما را بخوانم و آن هم بیاید، آیا گواهی می دهی که من پیامبر خدا هستم؟

گفت: آری.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شاخه را خواستند، شاخه از درخت جدا شد و بر زمین افتاد، آن شاخه می جهید و به طرف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می آمد تا این که در برابر حضرتش قرار گرفت، حضرت فرمود: برگرد، آن شاخه به جایگاهش برگشت.

وقتی آن عرب این معجزه را دید گفت: گواهی می دهم که تو پیامبر خدا هستی و به آن حضرت ایمان آورد.

مرد عامری از محضر حضرتش مرخص شده و به سوی خاندان خود رفت و گفت: ای خاندان عامر بن صعصه! سوگند به خدا! هرگز او را در چیزی تکذیب نخواهم کرد.

در میان بنی هاشم مردی بنام رکانه بود، او کافر و از جسورترین مردم بود، وی گلّه گوسفندی داشت که در صحرای اِضَم (1) می چرانید.

روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راهش به آن وادی افتاد، رکانه حضرتش را ملاقات کرد و گفت: اگر میان من و تو نسبت فامیلی نبود هر آینه پیش از سخن گفتن تو را می کشتم، آیا تو خدایان ما را دشنام می دهی؟ اینک خدای خودت را بخوان تا تو را از دست من رها کند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نام صحرایی میان مکّه و یمامه است.

آنگاه گفت: با من کشتی بگیر، اگر تو پیروز شدی ده رأس از گوسفندانم مال تو باشد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را گرفت و بر زمین زد و بر سینه اش نشست.

رکانه گفت: تو چنین نکردی، این خدای تو بود که چنین زمینم زد. آنگاه رکانه گفت: دوباره کشتی بگیر، اگر تو پیروز شدی ده رأس دیگر از گوسفندانم را انتخاب کن.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای مرتبه دوّم با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد، باز گفت: خدای تو بر زمینم زد، دوباره کشتی بگیر، اگر پیروز شدی، ده رأس دیگر از گوسفندانم مال تو باشد.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای سوّمین بار با او کشتی گرفت و بر زمینش زد.

رکانه گفت: لات و عزّی سرافکنده گشتند، سی رأس از گوسفندانم را انتخاب کن. حضرت فرمود:

من از تو گوسفند نمی خواهم، ای رکانه! تو را به اسلام دعوت می نمایم، وای از جان رکانه! آیا به سوی آتش می رود؟ اگر تو امروز اسلام بیاوری از آتش در ایمن خواهی بود.

رکانه گفت: هرگز (ایمان نمی آورم)، جز آنکه آیه و معجزه ای برای من نشان دهی.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

آیا خدا را بر خود گواه می گیری که اگر همینک خدای خودم را بخوانم و معجزه ای برای تو نشان دهم، آیا به آنچه دعوت کردم پاسخ مثبت خواهی داد؟

گفت: آری.

در آن نزدیکی درخت میوه داری بود، حضرت رو به آن کرد و فرمود:

به اذن خدا به سوی من بیا!

درخت دو نیمه شد، یک نیمه آن با شاخه هایش آمد و در برابر حضرتش قرار گرفت.

رکانه گفت: امر عظیم و بزرگی به من نشان دادی، اکنون به آن دستور بده تا برگردد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود:

آیا خدا را گواه می گیری که اگر من از خدایم خواستم آن برگردد و برگشت به آنچه دعوت کردم پاسخ مثبت دهی؟

گفت: آری.

حضرت دستور فرمود و نیمه درخت برگشت و به نیمه اوّلش چسبید.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: آیا اسلام می آوری؟

رکانه گفت: من دوست ندارم که زنان مدینه گویند: من به خاطر ترسی که از تو در دلم افتاد به تو ایمان آوردم، ولی تو گوسفندانت را انتخاب کن.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من نیازی به گوسفندان تو ندارم جایی که تو از پذیرش اسلام سرباز می زنی. (1)

نظیر این روایت را عالم بزرگوار، ابن شهراشوب رحمه‌الله نیز در کتاب «مناقب» نقل کرده و اضافه می کند: در روایتی آمده:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شاخه ای از درختی را به سوی خود خواند و آن شاخه پیوسته می آمد و سجده می کرد تا این که در کنار حضرتش قرار گرفت و سخن گفت. (2)

760/43. در کتاب «کافی» آمده: نهدی از امام صادق عليه‌السلام روایت کرده که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- قصص الأنبیاء: 297 ح 370، بحار الأنوار: 368/17 ح17. بخش نخست این حدیث را راوندی رحمه‌الله در «الخرائج: 503/2 ح 14» نیز نقل کرده است.

2- المناقب: 129/1.

حضرتش فرمود:

کان رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یمصّ النوی بفیه ویغرسه فیطلع من ساعته.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دانه را با آب دهان مبارکش می مکید و می کاشت و در همان ساعت می رویید و سبز می گشت. (1)

761/44. واقدی در تفسیر آیه شریفه (إِذْ هَمَّ قَوْمٌ...) (2)؛ «در آن هنگام که جمعی از دشمنان می خواستند دست به سوی شما دراز کنند...»، گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به جنگ گروهی از قبیله های بنی ذبیان و محارب در منطقه «ذی امر» رفت. آنان به بالای کوه پناه بردند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مکانی که آنها را می دیدند اردو زدند.

حضرت برای قضای حاجت از اردوگاه خارج شدند، ناگاه باران بارید، و لباس حضرت خیش شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لباسش را بر درختی پهن نمود تا خشگ گردد و خود زیر درخت استراحت فرمود، و اعراب این منظره را می دیدند.

بزرگ آنان «دعثور بن حارث» پیش آمد و با شمشیر عریان بالای سر حضرتش ایستاد و گفت: ای محمّد! امروز چه کسی از تو دفاع می کند؟

فرمود: خدا. جبرئیل بر سینه دعثور زد و شمشیر از دستش افتاد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شمشیر را برداشته و بالای سرش ایستاد و فرمود: من یمنعک منّی الیوم؟

امروز چه کسی از تو دفاع می کند؟

گفت: هیچ کس، و من گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و محمّد پیامبر خداست، آنگاه این آیه نازل شد. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 74/5 ح2، بحار الأنوار: 388/17 ح 56 و 58/41 ح8، وسائل الشیعه: 22/12 ح2.

2- سوره مائده، آیه 11.

3- مجمع البیان: 169/3، بحار الأنوار: 47/18. نظیر این روایت را ابن شهراشوب رحمه‌الله در «المناقب: 70/1» به صورت اختصار بیان کرده است.

762/45. در کتاب «مناقب» و «خرائج» آمده: روایت شده:

ابوجهل در پی فرصتی بود که غفلتاً به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حمله نماید، روزی دید که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حال سجده است، سنگی برداشت تا به حضرتش پرتاب نماید، خداوند سنگ را به کف دستش چسبانید.

وقتی ابوجهل فهمید چاره ای جز توسل به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ندارد از حضرتش خواست تا دعا کند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دعا کرد و دستش آزاد شد و سنگ را به دور انداخت. (1)

763/46. در کتاب «امالی صدوق قدس‌سره» آمده است: سهیل بن غزوان گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

زنی از جنّیان به نام عفراء خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می رسید و به سخنان حضرتش گوش می داد و آنها را به شایستگان از جنّیان نقل می کرد و آنان به دست او ایمان می آوردند.

مدّتی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را ندید و حالش را از جبرئیل پرسید، جبرئیل پاسخ داد: او به زیارت خواهری که به خاطر خدا دوستش می دارد رفته است. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

طوبی للمتحابّین فی اللَّه، إنّ اللَّه تبارک وتعالی خلق فی الجنّه عموداً من یاقوته حمراء علیه سبعون ألف قصر، فی کلّ قصر سبعون ألف غرفه، خلقها اللَّه عزّوجلّ للمتحابّین والمتزاورین فی اللَّه.

خوشا به حال آنان که به خاطر خدا همدیگر را دوست می دارند. همانا خدای متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که بر آن هفتاد هزار قصر و در هر قصر هفتاد هزار غرفه است، خداوند آن را برای کسانی که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشته و به خاطر خدا زیارت هم می روند، آفریده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 24/1 ح3، المناقب: 78/1 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 56/18 ح 10.

تا این که روزی عفراء آمد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای عفراء! کجا بودی؟

گفت: به زیارت خواهرم رفته بودم.

فرمود: خوشا به حال آنان که به خاطر خدا همدیگر را دوست داشته و به زیارت همدیگر می روند. آنگاه فرمود: ای عفراء! چه چیزی دیدی؟

گفت: چیزهای شگفت انگیز فراوانی دیدم.

فرمود: شگفت انگیزترین آنها کدام بود؟

عرض کرد: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم، او دستانش را به سوی آسمان بلند کرده و می گفت: إلهی إذا بررت قسمک وأدخلتنی نار جهنّم فأسألک بحقّ محمّد وعلیّ وفاطمه والحسن والحسین عليهما‌السلام إلّا خلّصتنی منها وحشرتنی معهم.

خدایا! هنگامی که به سوگندت وفا کرده و مرا وارد دوزخ نمایی تو را به حقّ محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین عليهم‌السلام سوگند خواهم داد که مرا از آن رهایی داده و با آنان محشور نمایی.

من گفتم: ای حارث! این اسامی که با آنها دعا می کنی کیانند؟

گفت: این اسامی را هفت هزار سال پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند در ساق عرش دیده ام. پس فهمیدم که آنان گرامی ترین آفریدگان نزد خدای متعال هستند، لذا من به حقّ آنان درخواست می نمایم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: واللَّه! لو أقسم أهل الأرض بهذه الأسماء لأجابهم.

سوگند به خدا! اگر همه ساکنان زمین خدا را به این اسامی قسم دهند، هر آینه خداوند آنها را پاسخ خواهد داد. (1)

764/47. در کتاب «مناقب» می نویسد: هنگامی که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با لشکر خود برای جنگ به سوی حنین حرکت می کردند، ناگاه طلایه داران لشکر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخصال: 638/2 ح 13، بحار الأنوار: 83/18 ح13/27 1 ح80/63 1 ح353/74 35 ح25 و 21/94 ح 15، کشف الغمّه: 465/1.

بازگشته و پرچمها از حرکت باز ایستاد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ای گروه! چه شده است؟

گفتند: اژدهای بزرگی پیدا شده که مانند کوه، راه را بر ما بسته و امکان عبور از مسیر نیست.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حرکت کرد تا بر بالای سر او قرار گرفت، اژدها سرش را بالا گرفت و صدا زد: سلام بر تو ای رسول خدا! من «هیثم بن طاح بن ابلیس» هستم، من به تو ایمان آورده ام و به همراه ده هزار نفر از خاندانم به سوی تو آمده ام تا تو را در این جنگ یاری نماییم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

انعزل عنّا وسر بأهلک عن أیماننا.

از ما فاصله بگیر، و با خانواده ات از سمت راست حرکت کنید.

او نیز اطاعت کرده و مسلمانان به راه خود ادامه دادند. (1)

765/48. در کتاب «قصص الأنبیاء» می نویسد: ابو هریره گوید:

روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودند که علی عليه‌السلام با گروهی خدمت حضرتش شرفیاب شدند، وقتی حضرت آنها را دیدند تبسّم کرده و فرمودند:

آمدید تا در مورد چیزی از من بپرسید، اگر می خواهید از آنچه می خواهید آگاهتان کنم و اگر می خواهید خودتان بپرسید.

گفتند: آری، شما خبر بدهید ای رسول خدا! حضرت فرمود:

جئتم تسألونی عن الصنایع لمن تحقَّ، فلا ینبغی أن یصنع إلّا لذی حسب أو دین، وجئتم تسألونی عن جهاد المرأه، فإنّ جهاد المرأه حسن التبعّل لزوجها.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 100/1، بحار الأنوار: 90/18 ح 10.

وجئتم تسألونی عن الأرزاق من أین؟ أبی اللَّه أن یرزق عبده إلّا من حیث لایعلم، فإنّ العبد إذا لم یعلم وجه رزقه کثر دعاؤه.

شما آمدید بپرسید که عطایا و کرامت سزاوار کیست؟

پاسخش این که عطیّه و کرامت سزاوار کسی جز صاحب حسب بزرگی یا دین نیست.

آمدید بپرسید: جهاد زن چگونه است؟

پاسخش این که همانا جهاد زن خوب شوهرداری از شوهرش می باشد.

آمدید بپرسید: روزی ها از کجا هستند؟

پاسخش این که خدا ابا دارد بنده اش را روزی بدهد جز از آنجایی که نمی داند، چرا که وقتی بنده نداند روزی اش از کجا می رسد دعایش زیادتر می گردد. (1)

766/49. در کتاب شریف «کافی» می نویسد: محمّد بن قیس گوید:

امام باقر عليه‌السلام در مکّه به گروهی از مردم سخن می گفتند، شنیدم که حضرت می فرمود:

روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز صبح را خواند، پس از نماز، تا طلوع خورشید در مسجد نشست و اصحابش گرد وجود حضرتش حلقه زدند، سپس اصحاب یکی یکی برخاسته و رفتند، تنها دو نفر انصاری و ثقفی ماندند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن دو فرمود: می دانم که شما حاجتی دارید، می خواهید پیش از پرسش شما، من حاجت شما را بگویم و اگر نه خود بپرسید.

گفتند: آری، پیش از آنکه ما بپرسیم شما بفرمایید. زیرا که این برای کسی که بصیرت ندارد روشن تر و از شک و تردید دورتر و برای ایمان استوارتر است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: تو ای برادر ثقفی! آمدی تا از وضو و نمازت بپرسی، که چه ثوابی برای تو در این امر است؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- قصص الأنبیاء: 293 ح 392، بحار الأنوار: 106/18 ح4.

أمّا وضوؤک فإنّک إذا وضعت یدک فی إنائک ثمّ قلت: بسم اللَّه تناثرت منها ما اکتسبت من الذنوب. فإذا غسلت وجهک تناثرت الذنوب الّتی اکتسبتها عیناک بنظرها وفوک، فإذا غسلت ذراعک تناثرت الذنوب عن یمینک وشمالک، فإذا مسحت رأسک وقدمیک تناثرت الذنوب الّتی مشیت إلیها علی قدمیک، فهذا لک فی وضوئک.

امّا وضوی تو و پاداش آن: وقتی دست خود را به ظرف آب نهادی، سپس گفتی: «بسم اللَّه»؛ همه گناهانی که با آن مرتکب شده ای می ریزد.

وقتی صورتت را شستی، گناهانی که با چشمها و دهانت انجام داده ای می ریزد. وقتی ذراع (1) را شستی گناهان از طرف راست و چپت می ریزد. وقتی بر سر و پاهایت مسح کشیدی، گناهانی که توسّط پاهایت انجام داده ای و به سوی آن رفته ای، می ریزد، پس این پاداش خیر تو از وضوی توست. (2)

767/50. عالم بزرگوار، شیخ صدوق قدس‌سره در دو کتاب «علل الشرایع» و «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» حدیث مفصّلی را نقل می کند که خلاصه آن چنین است:

شبی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در یک چشم بهم زدن از منزلش به مسجدالأقصی سیر نمود، پس از آن جبرئیل بپا خواست و انگشت سبّابه دست راستش را در گوش راستش گذاشته و دو تا دو تا اذان گفت، سپس دو تا دو تا اقامه گفت، و در آخر اقامه گفت: «قد قامت الصلاه، قد قامت الصلاه».

در این هنگام نوری از آسمان جهید، و به سبب آن قبور پیامبران گشوده شد، و آنان از هر ناحیه و جهتی آمده و به دعوت جبرئیل لبیّک گفتند، پس چهار هزار و چهار صد و چهارده پیامبر آمدند و صف کشیدند، و شک نداشتم که جبرئیل بر ما مقدّم خواهد شد، وقتی صفها آراسته و منظّم شدند جبرئیل از بازوی من گرفت، و به من گفت: ای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- از ابتدای مِرفق تا سر انگشتان را ذراع گویند.

2- الکافی: 71/3 ح7، بحار الأنوار: 128/18 ح37، وسائل الشیعه: 276/1 ح 12.

محمّد! جلو بایست و با برادرانت نماز بخوان، چرا که خاتم از مختوم سزاوارتر است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز خواند و در سمت راستش، حضرت ابراهیم عليه‌السلام در حالی که دو جامه سبز بر تن داشت و دو فرشته در سمت راستش و دو فرشته در سمت چپش بودند، ایستاده بود و در سمت چپ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، علی عليه‌السلام در حالی که دو جامه سفید بر تن داشت با چهار فرشته ایستاده بود.

وقتی نماز به پایان رسید پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بپا خواست و بسوی ابراهیم عليه‌السلام آمد و ابراهیم عليه‌السلام نیز به سوی آن حضرت و باهم مصافحه نمودند و ابراهیم عليه‌السلام دست راست آن حضرت را با دو دست خود گرفت و گفت:

آفرین بر پیامبر شایسته، فرزند فرد شایسته و برانگیخته شده شایسته در زمان شایسته.

آنگاه به سوی علی عليه‌السلام آمده و با آن حضرت نیز مصافحه کرده و دست راست آن حضرت را با دو دست خود گرفت و گفت:

آفرین بر فرزند شایسته، و جانشین پیامبر شایسته یا اباالحسن!

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به ابراهیم عليه‌السلام کرد و فرمود:

او را ابا الحسن کنیه دادی در حالی که هنوز فرزندی ندارد؟

فرمود: کذلک وجدته فی صحفی، وعلم غیب ربّی باسمه علیّ عليه‌السلام وکنیته بأبی الحسن والحسین، ووصیّ خاتم أنبیاء ربّی.

در صحف خودم چنین یافتم و در علم غیب پروردگارم اسمش علی و کنیه اش ابی الحسن والحسین است و جانشین خاتم پیامبران پروردگارم می باشد. (1)

مؤلّف رحمه‌الله گوید: سیّد بزرگوار ابن طاووس قدس‌سره می فرماید: شاید این سیر معراجی غیر از معراج مشهور باشد، چرا که روایات درباره اوصاف

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سعد السعود: 100، بحار الأنوار: 317/18 ح 32، تأویل الآیات: 267/1 ح1، مستدرک الوسائل: 43/4 ح6.

معراج و سیر آن حضرت متفاوت است. (1)

از این روایت شریف استفاده می شود که پس از نماز واجب، مصافحه مستحبّ است.

768/51. شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «توحید» می نویسد: بزنطی از امام رضا عليه‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

لمّا اُسری بی إلی السماء بلغ بی جبرئیل مکاناً لم یطأه جبرئیل قطّ، فکشف لی فأرانی اللَّه عزّوجلّ من نور عظمته ما أحبَّ.

هنگامی که در معراج به آسمانها سیر داده شدم جبرئیل مرا به مکانی برد که هرگز خود به آن مکان و مقام پا نگذاشته بود.

در آن مقام، پرده ها برای من کنار زده شد، پس خداوند از نور عظمت خویش آن مقدار که دوست داشت، نشانم داد. (2)

769/52. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: یونس بن ابو الفضل گوید:

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ما من لیله جمعه إلّا ولأولیاء اللَّه فیها سرور.

هیچ شب جمعه ای نیست جز آنکه برای اولیای خدا در آن شب سروری است.

عرض کردم: قربانت گردم، چگونه؟

فرمود: در شب جمعه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم عليهم‌السلام به عرش الهی می آیند و من نیز به عرش الهی می روم، و از آنجا برنمی گردم جز با علم و دانشی که بهره دارد، و اگر چنین نباشد آنچه در نزد ماست تمام می شود. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- محقّق گوید: سخنان سیّد رحمه‌الله در این رابطه ادامه دارد، برای اطّلاع از آن به مصدر رجوع شود.

2- التوحید: 108 ح4، بحار الأنوار: 38/4 ح 15 و 369/18 ح 74، الکافی: 98/1 ح 8، الوافی: 378/1 ح1.

3- بصائر الدرجات: 131 ح 5، بحار الأنوار: 552/22 ح9 و 90/26 ح9.

770/53. در کتاب «کافی» می نویسد: جعفر بن مثنی خطیب گوید:

من در مدینه بودم، زمانی بود که سقف مسجدی که طرف بالای مرقد مطهّر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داشت فرو ریخته بود، کارگرها بالا می رفتند و پایین می آمدند، من با گروهی در آنجا بودم به رفقای خودم گفتم: کدامیک از شما وعده دارد که خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شود؟

مهران بن ابی نصر گفت: من. اسماعیل بن عمّار صیرفی گفت: من نیز (وعده دارم خدمت حضرتش شرفیاب شوم).

ما به آن دو نفر گفتیم: از امام صادق عليه‌السلام بپرسید: آیا بالا رفتن بطوری که بر قبر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرف گردیم برای ما جایز است؟

چون فردا شد، آن دو نفر را ملاقات نموده و همگی گردهم آمدیم، اسماعیل گفت: آنچه گفته بودید از امام عليه‌السلام پرسیدم، حضرت فرمود:

ما اُحبّ لأحد منهم أن یعلو فوقه ولا آمنه أن یری شیئاً یذهب منه بصره، أو یراه قائماً یصلّی، أو یراه مع بعض أزواجه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

من دوست ندارم هیچ کدام از آنها بالای قبر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برود و او را ایمن نمی دهم از اینکه چیزی ببیند و بینایی چشمش را از دست بدهد، یا حضرت را در حال نماز ببیند یا به همراه برخی از همسرانش مشاهده کند. (1)

771/54. در کتاب «امالی» شیخ ابی علی بن شیخ طوسی قدس‌سره آمده:

ابی الجارود گوید: نخستین مرتبه ای که مرقد پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (2) را از قسمت بالای سر و پایین پا حفر کردند، مشک خوشبوئی خارج شد که شکّی در آن نبود. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 452/1 ح1، بحار الأنوار: 552/22 ح10.

2- در کتاب «امالی طوسی» چاپ قدیم و جدید، مرقد امام حسین عليه‌السلام است.

3- امالی طوسی: 324 (ط قدیم) و 317 ح 90 (ط جدید)، بحار الأنوار: 553/22 ح12 و 191 ح 1.

772/55. در کتاب «کافی» می نویسد: معاویه بن وهب گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

سال 41 هجری بود که معاویه عازم سفر حجّ شد، در این هنگام نجّاری را با وسایل و آلات به مدینه فرستاده و به والی مدینه دستور داد که منبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را کنده و هم اندازه منبر او در شام نمایند.

وقتی برخاستند تا منبر را بکَنند کسوف شده و زمین لرزید پس خودداری کردند، و این جریان را طیّ نامه ای به معاویه نوشتند.

معاویه نوشت که بر این امر تصمیم گرفته و بایستی عملی شود. آنها نیز انجام دادند. پس منبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در همان مدخلی است که دیدی. (1)

773/56. در کتاب «تفسیر امام حسن عسکری» عليه‌السلام آمده:

روزی ثوبان، غلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بپا خاست و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! قیامت کی برپا می شود؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: برای قیامت چه چیزی آماده کرده ای که از آن می پرسی؟

گفت: ای رسول خدا! من عمل زیادی برای قیامت آماده نکرده ام جز آنکه خدا و پیامبرش را دوست می دارم. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چقدر پیامبر خدا را دوست می داری؟

گفت: سوگند به کسی که تو را به حق به پیامبری برانگیخته! محبّت تو در قلب من به اندازه ای است که اگر مرا با شمشیر قطعه قطعه کنند، و با ارّه ببرند، و با قیچی ریزه ریزه نمایند و با آتش بسوزانند و با آسیاب سنگی نرم کنند برای من بهتر و آسانتر است از اینکه در دل من نسبت به شما یا نسبت به یکی از اهل بیت و اصحابت خیانت و کینه و یا دشمنی بیابم.

و محبوبترین شخص نزد من، بعد از شما کسی است که شما او را بیشتر دوست می دارید، و دشمن ترین شخص نزد من کسی است که شما را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 554/4 ح2، بحار الأنوار: 553/22 ح13.

دوست نمی دارد و نسبت به شما یا یکی از اصحابت دشمنی می ورزد.

ای رسول خدا! این اندازه علاقه و محبّت من به شما و علاقه ام به دوستانت و دشمنی من با دشمنانت، یا دشمن یکی از دوستانت است، اگر این مقدار از محبّت و علاقه از من پذیرفته شود سعادتمند هستم، و اگر عمل دیگری غیر از این از من خواسته شود، من عملی ندارم که بتوانم بر آن اعتماد کنم و جز آن عملی ندارم که آن را به حساب آورم، همه شما و اصحابت را دوست می دارم، گرچه توانایی انجام اعمال آنها را ندارم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: أبشر، فإنّ المرء یوم القیامه مع من أحبّه.

به تو مژده می دهم، زیرا که به راستی در روز قیامت هر انسانی با آن که او را دوست می دارد محشور می شود.

ای ثوبان! اگر گناهان تو به اندازه ای باشد که میان زمین تا عرش الهی را پر کند با این موالات و دوستی که داری تمام آنها سریعتر از رفتن سایه از روی سنگ صاف وقتی خورشید بر آن بتابد و رفتن نور خورشید از روی همین سنگ به هنگام غروب آفتاب، از بین می رود. (1)

774/57. در کتاب «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» به سه سلسله سند (2) از امام رضا عليه‌السلام نقل شده که حضرتش از پدران گرامش عليهم‌السلام روایت فرموده که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمود:

إنّ موسی سأل ربّه عزّوجلّ فقال: یا ربّ! اجعلنی من اُمّه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . فأوحی اللَّه تعالی إلیه: یا موسی! إنّک لاتصل إلی ذلک.

همانا حضرت موسی عليه‌السلام از پروردگارش درخواست نمود و گفت: پروردگارا! مرا از اُمّت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار بده.

خدای متعال به او وحی فرمود: ای موسی! تو به این مقام نایل نمی شوی.

(نویسنده رحمه‌الله گوید: ) نظیر این روایت در کتاب «صحیفه الرضا صلوات اللَّه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر امام عسکری عليه‌السلام: 370 ح 259، بحار الأنوار: 100/27 ح 61.

2- برای توضیح بیشتر در مورد اسناد روایت به «بحار الأنوار: 51/1» مراجعه شود.

علیه وآله» نیز نقل شده است. (1)

775/58. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: یکی از اصحاب از امام صادق عليه‌السلام نقل کرده که حضرتش فرمود: هنگامی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت فرمود، جبرئیل با فرشتگان و روح - همانهایی که در شب قدر فرود می آیند - فرود آمدند.

امام صادق عليه‌السلام می فرماید: در این هنگام دیدگان امیرالمؤمنین عليه‌السلام گشوده شد، پس آنها را دید که در بالاترین ناحیه آسمان تا زمین به همراه او پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را غسل می دهند، و با او بر آن حضرت نماز می خوانند و برایش قبر حفر می کنند.

سوگند به خدا! جز آنها برای آن حضرت کسی قبر حفر نکرد، وقتی می خواستند آن حضرت را در قبر بگذارند، آنها به همراه کسی که فرود آمد پایین رفته و آن حضرت را در قبر نهادند.

در این هنگام پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سخن گفت و گوش امیرالمؤمنین عليه‌السلام باز شد پس شنید که فرشتگان را نسبت به علی عليه‌السلام سفارش می کند و علی عليه‌السلام گریست و شنید که فرشتگان در جواب پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفتند: (برای یاری او) از هیچ کوششی فروگذاری نخواهیم کرد، همانا او پس از تو صاحب ماست، جز اینکه او پس از این، ما را با چشم نخواهد دید.

هنگامی که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به شهادت رسید، امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام همین جریان را مشاهده کردند، و پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را نیز دیدند که به فرشتگان کمک می کرد در همان کارهایی که آنان نسبت به پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انجام داده بودند.

وقتی امام حسن عليه‌السلام به شهادت رسید، امام حسین عليه‌السلام نیز شاهد همان جریان ها بود، و پیامبر و علی عليهما‌السلام را دید که فرشتگان را یاری می نمایند.

وقتی امام حسین عليه‌السلام به شهادت رسید، امام سجّاد عليه‌السلام شاهد همه این جریان ها بوده و پیامبر و علی و حسن عليهم‌السلام را دید که فرشتگان را یاری

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 31/2 ح 47، صحیفه الرضا عليه‌السلام: 29، بحار الأنوار: 344/13 ح 354/16 27 ح 39 و 268/26 ح3.

می نمایند.

وقتی امام سجّاد عليه‌السلام به شهادت رسید، امام باقر عليه‌السلام شاهد همین جریان ها بوده و پیامبر، علی، حسن و حسین عليهم‌السلام را دید که فرشتگان را یاری می نمایند.

وقتی امام باقر عليه‌السلام به شهادت رسید، امام صادق عليه‌السلام همین جریان ها را دید و مشاهده کرد که پیامبر، علی، امام حسن و امام حسین و امام سجّاد عليهم‌السلام فرشتگان را یاری می نمایند.

وقتی امام صادق عليه‌السلام به شهادت رسید، امام کاظم عليه‌السلام همین جریان ها را مشاهده فرمود و این واقعه ها تا آخرین نفر از ما خاندان جاری است. (1)

776/59. در کتاب «الأربعین عن الأربعین» می نویسد: ابو هریره گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

خداوند متعال در آسمان چهارم، چهار صد هزار و در آسمان پنجم سیصد هزار، و در آسمان ششم دویست هزار فرشته آفریده است.

وخلق فی السماء السابعه ملکاً رأسه تحت العرش ورجلاه تحت الثری، وملائکه اُخر لیس لهم طعام ولاشراب إلّا الصلاه علی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعلی أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام والإستغفار لمحبّیه وشیعته وموالیه.

در آسمان هفتم فرشته ای آفریده که سرش زیر عرش و پاهایش زیر زمین است و فرشتگان دیگری آفریده که غذا و نوشیدنی آنها فقط صلوات بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و طلب مغفرت بر دوستان، شیعیان و موالیان آن حضرت است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 225 ح 17، بحار الأنوار: 513/22 ح 13، و289/27 ح 3. علّامه مجلسی رحمه‌الله در ذیل این حدیث شریف گوید: شاید فراز آخر روایت از سخنان راوی است، یا از امام عليه‌السلام است با توجّه به این که در آینده چنین خواهد شد، یا این که امکان دارد اصل روایت از امام صادق عليه‌السلام نباشد و نسخه برداران اشتباهاً به آن حضرت نسبت داده باشند.

2- الأربعین: 43 ح 18. نظیر این روایت را ابن شاذان رحمه‌الله نیز در «مائه منقبه: 163 منقبت 88» نقل کرده که در «بحار الأنوار: 349/26 ح 22» نیز آمده است.

777/60. در کتاب «عدّه الداعی» می نویسد: سلمان فارسی رضوان اللَّه تعالی علیه گوید: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

خدای متعال می فرماید: ای بندگان من! مگر نه این است اگر کسی به سوی شما حوایج بزرگی داشته باشد به او مرحمت نمی کنید جز آنکه محبوبترین فرد در نزد شما را به سوی شما واسطه نماید، شما به واسطه کرامت و شفاعت او حاجتش را برمی آورید؟!

آگاه باشید و بدانید! همانا گرامی ترین مردم و برترین آنها نزد من؛ محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، برادرش علی عليه‌السلام و امامان بعد از او هستند، کسانی که وسیله رسیدن به سوی من هستند.

ألا فلیدعنی من همّته حاجه یرید نفعها أودهته داهیه یرید کشف ضررها بمحمّد وآله الطیّبین الطاهرین أقضها له أحسن ما یقضیها من تستشفعون بأعزّ الخلق علیه.

آگاه باشید! هر که حاجتی دارد و می خواهد برآورده شود یا مشکل سختی دامنگیرش شده و ضرر سختی به او خورده می خواهد ضررش برطرف گردد باید در این موارد مرا به محمّد و خاندان پاک و پاکیزه او بخواند، تا حاجت او را به بهترین وجهی که عزیزترین کس او برآورده کند، برآورده نمایم.

در این هنگام، گروهی از مشرکان و منافقان در حالی که سلمان را به باد تمسخر گرفته بودند گفتند: ای اباعبداللَّه! چرا از خدا نمی خواهی به شفاعت آنها تو را ثروتمندترین مردم مدینه قرار دهد؟

سلمان گفت: من از خداوند متعال، بزرگتر، سودمندتر و بهتر از همه ملک دنیا را خواستم. من به وسیله آن بزرگواران - که درود خدا بر آنان باد خواستم که خداوند به من زبانی که گویای حمد و ثنای خداست، و دلی که بر نعمتهای او سپاسگزار است، و بدنی که در برابر بلاها و سختیهای بزرگ صابر و شکیبا باشد، عنایت فرماید، خدای متعال نیز به درخواست من پاسخ مثبت داد و خواسته مرا عنایت نمود، و آن مقام، صد

هزار هزار مرتبه از ملک دنیا با همه امکانات و خیراتش بهتر است. (1)

778/61. باز در همان کتاب آمده: جابر گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

فرشته ای از فرشتگان، از خداوند متعال درخواست نمود که اجازه شنیدن سخنان بندگان را به او عنایت فرماید. خدای متعال نیز خواسته او را عطا فرمود.

این فرشته تا روز قیامت ایستاده و هر مؤمنی که می گوید: «صلّی اللَّه علی محمّد وأهل بیته وسلّم»؛ «درود و سلام خداوند بر محمّد و اهل بیت او عليهم‌السلام باد»، این فرشته می گوید: و سلام بر تو.

آنگاه فرشته پیغام آن مؤمن را به سوی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می برد و می گوید: ای رسول خدا! فلانی برای شما سلام فرستاد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز می فرماید: سلام بر او. (2)

779/62. سیّد بزرگوار، محدّث متبحّر سیّد نعمت اللَّه جزایری در کتاب «انوار نعمانیّه» می نویسد: ابو سعید در کتاب «الوفا لشرف المصطفی» از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: أکثروا علیَّ الصلاه؛ برای من زیاد صلوات بفرستید.

عرض کردم: آیا پس از آنکه از ما جدا شدید صلوات به شما می رسد؟

فرمود: آری! ای علی! خدای متعال فرشته ای بنام «صلصائیل» را به قبر من موکّل نموده، او به شکل خروسی است که تاجش زیر عرش خدای رحمان و پاهای او در زیر زمین هفتم است، او سه بال دارد که هرگاه باز کند یکی در مشرق، دیگری در مغرب و سوّمی بر زمین من منتشر می شود. هنگامی که بنده ای گوید: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عدّه الداعی: 151. این روایت در ص 69 ح 722 همین مجلّد گذشت.

2- بحار الأنوار: 181/100 ح 2. این روایت در ص 70 ضمن ح 723 همین مجلّد گذشت.

عَلی إِبْراهیمَ وَآلِ إِبْراهیمَ إِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ».

«خداوندا! بر محمّد و خاندان او درود فرست، چنان که بر ابراهیم و خاندان او درود فرستاده، برکت داده و ترحّم نموده ای، زیرا که تو سرآغاز هر فصل پسندیده و منشأ هر گونه کرم و جود هستی».

آن فرشته این صلوات را همانند دانه چیدن پرنده از زمین برمی دارد، آنگاه بالش را روی قبر من می گستراند و می گوید: ای محمّد! فلانی فرزند فلانی، برای تو درود و سلام فرستاد.

پس این صلوات در کتیبه ای از نور با مُشک خوشبویی نوشته می شود و برای او بیست هزار حسنه نوشته می شود و بیست هزار گناه از نامه اعمالش پاک می گردد و برای او (در بهشت) بیست هزار درخت کاشته می شود. (1)

780/63. شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «خصال» می نویسد: انس بن مالک گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

لکلّ نبیّ دعوه قد دعا بها وقد سأل سؤلاً وقد أخبأت دعوتی لشفاعتی لاُمّتی یوم القیامه.

برای هر پیامبری دعای مخصوصی وجود داشت که با آن دعا کرده و خدا را می خواند و حاجت خود را درخواست می کرده است؛ ولی من دعایم را برای شفاعت اُمّتم در روز رستاخیز ذخیره کرده ام. (2)

781/64. شیخ ابی علیّ بن شیخ طوسی قدس‌سره در کتاب «امالی» می نویسد: محمّد ابن ابراهیم بن کثیر گوید:

ابو نؤاس حسن بن هانی در حال احتضار بود که با عدّه ای به عیادتش رفتیم، عیسی بن موسی هاشمی به او گفت: ای ابو علی! امروز تو در واپسین روز دنیا و نخستین روز آخرت قرار گرفته ای و میان تو و خداوند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأنوار النعمانیّه: 132/1.

2- الخصال: 29/1 ح 103، بحار الأنوار: 34/8 ح1.

متعال گناهان و جرایمی است، به سوی خدا توبه کن.

ابو نؤاس گفت: مرا بنشانید.

هنگامی که نشست، گفت: آیا تو مرا از خدای متعال می ترسانی؟ به راستی که حمّاد بن سلمه به من گفت: ثابت بنانی از انس بن مالک روایت کرده که انس گوید: پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

لکلّ نبیّ شفاعه، وأنا خبّأت شفاعتی لأهل الکبائر من اُمّتی یوم القیامه.

برای هر پیامبری شفاعتی است، من شفاعتم را در روز قیامت برای کسانی از اُمّتم که مرتکب گناهان کبیره شده باشند ذخیره کرده ام.

آیا تو چنان گمان می کنی که من جزء آنها نباشم؟ (1)

782/65. شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» می نویسد:

داود بن سلیمان از امام رضا عليه‌السلام و آن حضرت نیز از پدران گرامش عليهم‌السلام از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

إذا کان یوم القیامه ولّینا حساب شیعتنا، فمن کانت مظلمته فیما بینه وبین اللَّه عزّوجلّ حکمنا فیها فأجابنا، ومن کانت مظلمته فیما بینه وبین الناس استوهبناها فوهبت لنا، ومن کانت مظلمته فیما بینه وبیننا کنّا أحقّ من عفا وصفح.

روز رستاخیز، حسابرسی شیعیانمان به ما واگذار می شود، پس هر که میان او و خدایش گناهی باشد ما در مورد آن داوری می نماییم، و هر چه ما داوری کنیم آن پذیرفته می شود.

و هر که میان او و مردم گناهی باشد، از مردم طلب عفو و بخشش می نماییم و او را به خاطر ما می بخشند، و هر که میان خودش و ما گناهی داشته باشد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی طوسی: 380 ح 66 مجلس 13، بحار الأنوار: 40/8 ح 21 و 238/49 ح 8، مستدرک الوسائل: 365/11 ح6.

ما از همه بر عفو و بخشش سزاوارتریم که از او عفو کرده و ببخشیم. (1)

مؤلّف رحمه‌الله گوید: مورد عفو و شفاعت در این روایت شریف، شیعیانی هستند که قاصرند یعنی به رشد عقلانی نرسیده اند و نفهمیده اند، نه کسانی که مقصّرند و از روی عمد به حقوق، عِرض و ناموس مردم تجاوز کرده باشند.

بدیهی است که این گروه شامل روایت مذکور نمی شوند و گرنه لازمه اش این است که اجازه داده باشند انسان در انجام کارهای زشت، گناهان و ایجاد هرج و مرج آزاد باشد، این هم از نظر عقلی قبیح است.

783/66. در کتاب «بحار الأنوار» می نویسد: ابوالحسن بکری، استاد شهید ثانی رحمه‌الله در کتاب «الأنوار» می نویسد: از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام روایت شده که حضرتش فرمود:

خداوند متعال بود و چیزی با او نبود، پس نخستین چیزی را که آفرید نور حبیبش محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، و این امر چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش آب، عرش، کرسی، آسمانها، زمین، لوح، قلم، بهشت، دوزخ، فرشتگان، حضرت آدم و حوّا بود.

هنگامی که خداوند متعال نور پاک پیامبر ما محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را آفرید، آن نور پاک هزار سال در پیشگاه خداوند احدیّت تسبیح الهی می گفت و حمد و ستایش خدا را می نمود.

خداوند متعال نیز به او نظر رحمت می کرد و می فرمود:

یا عبدی! أنت المراد والمرید، وأنت خیرتی من خلقی، وعزّتی وجلالی لولاک ما خلقت الأفلاک، من أحبّک أحببته، ومن أبغضک أبغضته.

ای بنده من! تو مراد و مرید من هستی، تویی برگزیده من از میان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 58/2 ح 213، بحار الأنوار: 40/8 ح 24 و 98/68 ح 1، تفسیر برهان: 455/4 ح3.

آفریدگانم، سوگند به عزّت و جلالم! اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم، هر که تو را دوست بدارد من او را دوست می دارم و هر که با تو دشمنی ورزد با او دشمنی می نمایم.

در این هنگام، نور پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درخشید و شعاع و پرتوش بالا کشید، خداوند متعال از آن نور، دوازده حجاب آفرید.

حجاب نخست؛ حجاب قدرت، سپس حجاب عظمت، سپس حجاب عزّت، سپس حجاب هیبت، سپس حجاب جبروت، سپس حجاب رحمت، سپس حجاب نبوّت، سپس حجاب کبریاء، سپس حجاب منزلت، سپس حجاب رفعت، سپس حجاب سعادت، سپس حجاب شفاعت و کرامت.

آنگاه خدای متعال دستور داد تا نور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد حجاب قدرت شود، نور حضرتش وارد شد در حالی که می گفت: «سبحان العلیّ الأعلی»؛ «پاک و منزّه است خدای بلندمرتبه» و دوازده هزار سال در آنجا ماند.

سپس خدای متعال دستور داد تا وارد حجاب عظمت گردد، نور حضرتش در حالی که می گفت: «سبحان عالم السرّ وأخفی»؛ «پاک و منزّه است خدای آگاه از راز و نهان» وارد آن حجاب گردید و یازده هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب عزّت شد در حالی که می گفت: «سبحان الملک المنّان»؛ «پاک و منزّه است پادشاه بخشنده» و ده هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب هیبت شد در حالی که می گفت: «سبحان من هو غنیّ لایفتقر»؛ «پاک و منزّه است خدای بی نیازی که هرگز نیازمند نگردد» و نه هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب جبروت شد در حالی که می گفت: «سبحان الکریم الأکرم»؛ «پاک و منزّه است خدای کریم و بزرگوار» و هشت هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب رحمت شد در حالی که می گفت: «سبحان ربّ العرش العظیم»؛ «پاک و منزّه است پروردگار عرش عظیم» و هفت هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب نبوّت شد در حالی که می گفت: «سبحان ربّک ربّ العزّه عمّا یصفون»؛ «پاک و منزّه است پروردگار تو - پروردگار عزّت - از آنچه وصف کنندگان وصف نمایند» و شش هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب کبریایی شد در حالی که می گفت: «سبحان العظیم الأعظم»؛ «پاک و منزّه است خدای عظیم و بزرگ تر» و پنج هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب منزلت شد در حالی که می گفت: «سبحان العلیم الکریم»؛ «پاک و منزّه است خدای دانا و کریم» و چهار هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب رفعت شد در حالی که می گفت: «سبحان ذی الملک والملکوت»؛ «پاک و منزّه است خدایی که صاحب ملک و ملکوت است» و سه هزار سال در آنجا ماند.

آنگاه وارد حجاب سعادت شد در حالی که می گفت: «سبحان من یزیل الأشیاء ولایزول»؛ «پاک و منزّه است خدایی که همه چیز را از بین می برد بی آنکه خودش زایل گردد» و دو هزار سال در آنجا ماند. آنگاه وارد حجاب شفاعت شد در حالی که می گفت: «سبحان اللَّه العظیم وبحمده، سبحان اللَّه العظیم»؛ «پاک و منزّه است خدای بزرگ و به حمد و ستایش او گویا هستیم، پاک ومنزه است خدای عظیم» و هزار سال در آنجا ماند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام می فرماید:

آنگاه خدای متعال از نور حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیست دریای نور آفرید، که در هر دریا، علومی بود که جز خدای متعال هیچ کس از آن آگاهی ندارد.

سپس خدای متعال به نور حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: وارد دریای عزّت شو، پس وارد شد. آنگاه فرمود: وارد دریای صبر شو، پس وارد شد.

آنگاه فرمود: وارد دریای خضوع شو، سپس وارد دریای تواضع، سپس

وارد دریای رضایت و خشنودی، سپس دریای وفا، سپس دریای حلم و بردباری، سپس دریای تقوا و پاکدامنی، سپس دریای ترس و خشیت (الهی)، سپس دریای توبه و انابه، سپس دریای عمل، سپس دریای مزید و فزونی، سپس دریای هدایت، سپس دریای صیانت، سپس دریای حیا، تا سرانجام وارد بیست دریا گردید.

هنگامی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آخرین دریا بیرون آمد، خدای متعال فرمود: ای حبیب من! و ای سرور پیامبرانم! و ای نخستین آفریدهایم! و ای آخرین پیامبرانم! تو شفیع روز محشر هستی.

در این موقع، نور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سجده افتاد، وقتی برخاست قطراتی به تعداد یک صد و بیست و چهار هزار از بدن مبارکش بر زمین چکید؛ خدای متعال از هر قطره از نور حضرتش پیامبری آفرید.

هنگامی که خلقت انوار کامل گردیدند، آنان گرد نور حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم طواف می نمودند، همان گونه که حاجیان دور خانه خدا در مسجدالحرام طواف می کنند، آنان خدای را تسبیح نموده و به حمد و ستایش حضرت باری تعالی مشغول شده و می گفتند:

سبحان من هو عالم لایجهل، سبحان من هو حلیم لایعجل، سبحان من هو غنیّ لایفتقر.

پاک و منزه است آن که داناست و هرگز نادانی ندارد، پاک و منزه است آن که بردبار است و هرگز شتاب ندارد، پاک و منزه است آن که بی نیاز است و هرگز نیاز ندارد.

در این هنگام، خدای متعال آنها را مورد خطاب قرار داده و فرمود: آیا می شناسید من کیستم؟

نور مقدّس حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از انوار دیگر پیشی گرفته و گفت:

«أنت اللَّه الّذی لا إله إلّا أنت، وحدک لاشریک لک، ربّ الأرباب وملک الملوک».

«تویی خدایی که معبودی جز تو نیست، یگانه ای که شریک نداری، پروردگار ارباب و پادشاه ملوکی».

در این هنگام از جانب حضرت حق ندا آمد: تو برگزیده من، حبیب من و بهترین مخلوقاتم هستی، اُمّت تو بهترین اُمّت از میان مردمان است.

آنگاه خدای متعال از نور حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گوهری آفرید و آن را به دو بخش تقسیم نمود. پس با دیده هیبت به بخش نخست نگریست و آن، آب گوارای شیرین گشت و با دیده شفقت و مهربانی به بخش دوّم نگریست و از آن، عرش را آفرید، و آن بر روی آب استوار شد، و از نور عرش، کرسی را آفرید و از نور کرسی، لوح را آفرید و از نور لوح، قلم را آفرید و به قلم فرمود: توحید و یگانگی مرا بنویس.

قلم از این کلام خدای متعال هزار سال بیهوش گشت، چون به هوش آمد فرمود: بنویس.

عرض کرد: پروردگارا! چه بنویسم؟ فرمود: «لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه».

«معبودی جز خدا نیست، محمّد، پیامبر خداست».

همینکه قلم نام مبارک حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را شنید به سجده افتاد و گفت:

«سبحان الواحد القهّار سبحان العظیم الأعظم».

«پاک و منزه است آن که یگانه و قهّار است، پاک و منزه است آن که عظیم و بزرگتر است».

سپس سر از سجده برداشت و نوشت: «لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه».

آنگاه گفت: پروردگارا! محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه کسی است که نامش را به نامت و یادش را به یادت قرین کرده ای؟ خدای متعال فرمود: یا قلم! فلولاه ما خلقتک، ولا خلقت خلقی إلاّ لأجله، فهو بشیر ونذیر وسراج منیر، وشفیع وحبیب.

ای قلم! اگر او نبود تو را نمی آفریدم، و مخلوقاتم را نیافریدم جز به خاطر او، او مژده دهنده، ترساننده، چراغ درخشان، شفیع و حبیب است.

در این موقع بود که قلم از شیرینی یاد محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شکفته گردید و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا!

خدای متعال فرمود: و سلام و رحمت و برکات من بر تو باد.

و به همین جهت، سلام سنّت و پاسخ آن واجب گردید.

آنگاه خدای متعال فرمود: قضا و قدر مرا و آنچه من تا روز قیامت می آفرینم، بنویس.

سپس خدای متعال فرشتگانی را آفرید که بر محمّد و آل محمّد عليهم‌السلام تا روز قیامت صلوات فرستاده و برای اُمّتش طلب آمرزش نمایند.

آنگاه خدای متعال، از نور حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهشت را آفرید و آن را با چهار چیز تزیین نمود: 1 - تعظیم 2 - جلالت 3 - سخاوت 4 - امانت.

و آن را برای اولیا و اطاعت کنندگانش قرار داد، سپس به باقی مانده آن گوهر با دیده هیبت نگریست. تا آخر حدیث....

نویسنده رحمه‌الله گوید: این روایت مفصّل و طولانی است و ما در اینجا به اندازه نیاز آوردیم. (1)

784/67. در کتاب شریف «کافی» می نویسد: احمد بن علی گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

همانا خدای متعال بود و هیچ پدیده ای نبود، سپس پدیده و مکان را آفرید، و نور الأنوار را آفرید که همه نورها از آن نور گرفت، و از نور خود که همه نورها از آن نور یافته در آن (نور الأنوار) جاری نمود.

وهو النور الّذی خلق منه محمّداً وعلیّاً عليهما‌السلام فلم یزالا نورین أوَّلین، إذ لاشی ء کوّن قبلهما.

فلم یزالا یجریان طاهرین مطهّرین فی الأصلاب الطاهره، حتّی افترقا فی أطهر طاهرین، فی عبداللَّه وأبی طالب عليهما‌السلام.

و آن همان نوری است که محمّد و علی عليهما‌السلام را از آن آفرید. پس محمّد و علی عليهما‌السلام پیوسته دو نور نخستین بودند، زیرا پیش از آنها چیزی به وجود نیامده بود.

و آن دو بزرگوار، همواره پاک و پاکیزه در صلبهای پاک بودند تا اینکه در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 28/15 ح 48 و 198/57 ح 145.

پاکترین آنها یعنی در صلب عبداللَّه و ابوطالب عليهما‌السلام از هم جدا گشتند. (1)

مؤلّف رحمه‌الله گوید: این که می فرماید: «در آن زمان، که هیچ پدیده ای نبود» یعنی چیزی از ممکنات خلق نشده بوده، گویا «کان» - همانند قیل و قال - مصدر به معنی «کائن» است.

و شاید مراد از «نور الأنوار» نخستین، همان نور پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد، زیرا که اوست که ارواح خلایق را با علوم، کمالات، هدایات و معارف نورانی و روشن نمود، بلکه هموست که سبب پیدایش موجودات و علّت غایی آنهاست.

و این که می فرماید: «در آن جاری نمود» یعنی: در «نور الأنوار».

و منظور از این که می فرماید: «از نور خود، که همه نورها از آن نور یافته» یعنی: از نور ذات خدای سبحان که از افاضات و هدایای اوست که همه انوار حتّی نور الأنوار مزبور نیز از آن نور یافته است، و منظور از این که می فرماید: «از آن نور» همان «نور الأنوار نخستین» است.

و منظور از این که می فرماید: «زیرا پیش از آنها چیزی به وجود نیامده بود» یعنی پیش از نور آنها، همان هایی که از آن آفریده شدند. یا این که این نور نخست از ذوات ارواح آفرید، و منظور از «پاک و پاکیزه» بودن آنها در زمان خودشان است.

785/68. در روایتی آمده:

لمّا خلق اللَّه محمّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سراجاً منیراً أشرق نوره حتّی ملأ العمق الأکبر یعنی به عالم الإمکان.

هنگامی که خدای متعال حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به صورت چراغی روشن آفرید، نورش تابید تا این که نورش عالم امکان را فرا گرفت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 441/1 ح 9، بحار الأنوار: 196/57 ح 143.

« شعر »

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقد کان مجلی الذات نور محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم |  | علیه سلام اللَّه فی کلّ لحظه |
| وقد فتق اللَّه المهیمن نوره |  | لیظهر کلّ اسم وکلّ حقیقه |
| ومجلی صفات اللَّه روح محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم |  | وکان به أرواح کلّ البریّه |

به راستی جلوه دهنده ذات، نور حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است که در هر لحظه سلام خدا بر او باد. و به راستی خداوند متعالِ مهیمن (شاهد و نگهبان) نور آن حضرت را شکافت تا این که هر اسم و هر حقیقت را از آن آشکار نماید. و جلوه دهنده صفات خداوند، روح حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و روح همه موجودات از روح اوست.

786/69. امام حسن عسکری عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هذِهِ الْقَرْیَهَ فَکُلُوا مِنْها حَیْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّهٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطایاکُمْ وَسَنَزیدُ الْمُحْسِنینَ) (1)؛ «و (به یاد آورید) زمانی را که گفتیم در این شهر وارد شوید، و از نعمتهای فراوان آن از هر جا که می خواهید بخورید؛ و از در (معبد بیت المقدّس) با خضوع و خشوع وارد شوید و بگویید: (خداوندا!) گناهان ما را بریز! تا گناهان شما را ببخشیم و به زودی به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد»، می فرمود: خدای متعال می فرماید: ای بنی اسرائیل! به خاطر آورید «إذ قلنا» لأسلافکم، «در آن هنگام که به نیاکان شما گفتیم: «ادخلوا هذه القریه» «وارد قریه «أریحا» - که از شهرهای شام است - شوید، و این در آن زمانی بود که می خواستند از صحرای «تیه» خارج شوند، «فکلوا منها» «پس بخورید از نعمتهای فراوان آن قریه»، «حیث شئتم رغداً»؛ «هر جا که بخواهید بدون زحمت»، «وادخلوا الباب سجّداً»؛ »و با خضوع و خشوع وارد در قریه شوید. خداوند متعال بر درِ قریه، تمثال مبارک حضرت محمّد و علی عليهما‌السلام را زد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره، آیه 58.

و دستور داد تا برای خداوند به احترام این تمثال سجده کنند، و بیعت را بر خودشان تجدید کنند و تازه نمایند و به یاد موالات آن دو بزرگوار باشند، و تا بیاد آورند آن عهد و پیمانی را که از آنها برای آن دو بزرگوار گرفته شده است. «وقولوا حطّه»؛ یعنی بگویید:

إنّ سجودنا للَّه تعالی تعظیماً لمثال محمّد وعلی عليهما‌السلام واعتقادنا لولایتهما حطّه لذنوبنا ومحو لسیّئآتنا.

همانا سجده ما برای خداوند به خاطر تعظیم به تمثال محمّد و علی عليهما‌السلام است و اعتقاد ما به ولایت آنهاست که باعث ریزش گناهان ما و از بین رفتن آنهاست.

خداوند متعال فرمود: «نغفر لکم خطایاکم»؛ «ما با این کار، گناهان گذشته شما را می آمرزیم» و آثار گناهان گذشته شما را از بین می بریم، «وسنزید المحسنین»؛ «و به زودی به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد» یعنی کسی که از شما، گناهانی را که مخالفین ولایت انجام می دهند مرتکب نشود و بر پیمانی که - نسبت به ولایت - با خدا بسته ثابت و استوار بماند، ما به چنین افرادی به خاطر این عمل، درجات و پاداشهای زیادی می دهیم و این است معنای گفتار خدای متعال که می فرماید: «وسنزید المحسنین»؛ «و به زودی به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد». (1)

787/70. در کتاب «تفسیر فرات» می نویسد: احمد بن عتاب گوید:

امام باقر عليه‌السلام از پدر بزرگوارش نقل می کند که حضرتش فرمود:

ما بعث اللَّه نبیّاً إلّا أعطاه من العلم بعضه، ما خلا النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فإنّه أعطاه من العلم کلّه.

خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود جز آنکه بخشی از علم را به او داد، بجز پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که به او تمام علم را عطا نمود.

و فرمود: (تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ) (2)؛ «بیانگر همه چیز».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام: 259 ح 127، تأویل الآیات: 62/1 ح 39، بحار الأنوار: 183/13 ضمن ح 19، تفسیر برهان: 102/1 بخش نخست ح1.

2- سوره نحل، آیه 89.

و (در مورد دیگران) فرمود: (وَکَتَبْنا لَهُ فی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ) (1)؛ «و برای او در الواح از هر چیزی نوشتیم». و فرمود: (الَّذی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ) (2)؛ «کسی که دانشی از کتاب داشت». و نفرمود: «کسی که دارای علم کتاب است»، بلکه فرمود: «کسی که در نزد او بخشی از علم کتاب است»؛ ولی در مورد حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا) (3)؛

«سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خودمان به ارث دادیم».

و این بیان مربوط به همه علوم است، و ما همان خانواده برگزیده هستیم که در این آیه می فرماید. و پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز در تقاضای خود از خدا می فرمود: (رَبِّ زِدْنی عِلْماً) (4)؛ «پروردگارا! دانش مرا افزون کن».

فهی الزیاده الّتی عندنا من العلم الّذی لم یکن عند أحدٍ من الأنبیاء والأوصیاء ولا ذرّیّه الأنبیاء غیرنا، فهذا العلم علمنا المنایا والبلایا وفصل الخطاب.

و این همان افزایش است که در نزد ماست، و علمی است که در اختیار هیچ یک از اوصیای پیامبران و نه در ذریّه آنان جز ما، نبوده است. و این علم، همان علم و دانش ما از بلاها، مرگ و میرها و فصل الخطاب (جدا کردن حقّ و باطل) است. (5)

788/71. در کتاب شریف «کافی» می نویسد: شخصی از امام باقر عليه‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: هنگامی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رحلت فرمود، آل محمّد عليهم‌السلام از شدّت ناراحتی درازترین شب را گذرانیدند، و از فشار ناراحتی و غم و اندوه، آسمانی که بالای سرشان بود و زمینی که آنها را بر دوش می کشید،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف، آیه 145.

2- سوره نمل، آیه 40.

3- سوره فاطر، آیه 32.

4- سوره طه، آیه 114.

5- تفسیر فرات: 145 ح 11، بحار الأنوار: 64/26 ح 147، تفسیر برهان: 36/2 ح1.

فراموش نمودند. زیرا که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزدیکان و بیگانگان را در راه خدا بی نظیر ساخته بود.

در این میان که آنان در چنان حال بودند، ناگاه شخصی بر آنها وارد شد که او را نمی دیدند ولی سخنش را می شنیدند، او می گفت: درود و رحمت و برکات خداوند متعال بر شما خانواده باد، همانا با وجود خدای متعال، هر مصیبتی را بردباری و هر هلاکت و جدایی را رهایی و هر از دست رفته ای قابل جبران است، (و این آیه را تلاوت نمود که: )

(کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ وَإِنَّما تُوَفَّوْنَ اُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَاُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فازَ وَمَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلّا مَتاعُ الْغُرُورِ) (1)؛

«هر کسی مرگ را می چشد و شما در روز قیامت پاداش خود را به طور کامل خواهید گرفت، پس آنان که از آتش دور شده و وارد بهشت شوند به راستی رستگار شده اند و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست».

به راستی که خدای متعال شما را برگزید، برتری داد، پاک نمود، خانواده پیامبرش قرار داد، علم خود را به شما سپرد، کتاب خودش را به شما به ارث گذاشت، شما را صندوق علم خویش و عصای عزّتش قرار داد و از نور خودش برای شما مَثَل زد.

شما را از لغزش حفظ نموده و از فتنه ها ایمن ساخت، پس شما با تسلیت خدا، دلداری و تسلیت یابید، چرا که خدای متعال، رحمتش را از شما باز نگرفته و نعمتش را از شما زایل ننموده است.

فأنتم أهل اللَّه عزّوجلّ الّذین بهم تمّت النعمه، واجتمعت الفرقه، وائتلفت الکلمه، وأنتم أولیاؤه، فمن تولّاکم فاز، ومن ظلم حقّکم زهق، مودّتکم من اللَّه واجبه فی کتابه علی عباده المؤمنین،

پس شما اهل خدای متعال هستید، کسانی که به برکت شما نعمت کامل گشته و پراکندگی به تجمّع تبدیل شده، و اتّحاد کلمه پیدا شده، و شما اولیای خدا هستید، هر که شما را دوست بدارد کامیاب شده و هر که در حقّ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 185.

شما ستم روا دارد هلاک می شود. دوستی شما از جانب خدای متعال در قرآنش بر بندگان مؤمنش فرض و واجب گشته است.

علاوه بر اینها، خداوند هر موقع بخواهد به یاری شما قادر و تواناست. پس شما هم بر سرانجام کارها صابر و شکیبا باشید، زیرا که پایان و سرانجام کارها به سوی خداست.

به راستی خداوند شما را از پیامبرش به عنوان امانت پذیرفته، و به اولیای مؤمن خودش در روی زمین سپرده است. هر که امانت داری کند خداوند پاداش صدق و راستی و درستی او را می دهد.

فأنتم الأمانه المستودعه، ولکم المودّه الواجبه، والطاعه المفروضه، وقد قبض رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقد أکمل لکم الدین، وبیّن لکم سبیل المخرج، فلم یترک لجاهل حجّه، فمن جهل أو تجاهل أو أنکر أو نسی أو تناسی فعلی اللَّه حسابه، واللَّه من وراء حوائجکم، واستودعکم اللَّه، والسلام علیکم.

پس شما همان امانت سپرده شده هستید، و دوستی شما بر مردم واجب شده و اطاعت شما بر آنها لازم گشته است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درگذشت در حالی که دین را برای شما کامل نمود، و راه نجات را بر شما آشکار و بیان کرد، و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت.

بنابراین، اگر کسی نادان بماند یا خود را به نادانی بزند، یا انکار کند، یا فراموش نماید، یا خود را به فراموشی بزند، حسابش با خدای متعال است، و خداوند به دنبال حوائج شماست، شما را به خدا می سپارم و درود بر شما باد.

راوی گوید: از امام باقر عليه‌السلام پرسیدم: این تسلیت از جانب چه کسی بر آنها آمده بود؟ حضرت فرمود: از ناحیه خدای تبارک و تعالی. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: مناسب است با این زیارت، آقا و اماممان، امیر مؤمنان و ائمّه طاهرین عليهم‌السلام در روز بیست و هشتم صفر، از این مصیبت، تسلیت گفته شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 445/1 ح 19، بحار الأنوار: 537/22 ح 39.

## پایان بخش

در پایان این بخش دو مطلب را یادآور می شویم:

1 - قصیده همزیّه

سروده شرف الدین ابو عبد اللَّه محمّد سعید دلاصی (بوصیری)

البتّه ما از بخش پایانی این قصیده ابیاتی چند را به جهت طولانی شدن، حذف نمودیم.

این قصیده زیبا که در مدح پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سروده شده، چنین است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کیف ترقی رقیّک الأنبیاء |  | یا سماء ما طاولتها سماء |
| لم یساووک فی علاک وقد حا |  | ل سنا منک دونهم وسناء |
| إنّما مثلوا صفاتک للنا |  | س کما مثل النجوم الماء |
| أنت مصباح کلّ فضل فما یص |  | در إلّا عن ضوئک الأضواء |
| لک ذات العلوم من عالم الغی |  | ب ومنها لآدم الأسماء |
| لم تزل فی ضمائر الکون تختا |  | ر لک الاُمّهات والآباء |
| مامضت فتره من الرسل إلّا |  | بشّرت قومها بک الأنبیاء |
| تتباهی بک العصور وتسموا |  | بک علیاء بعدها علیاء |
| وبدا للوجود منک کریم |  | من کریم آباؤه کرماء |
| نسب تحسب العلا بحلاه |  | قلدتها نجومها الجوزاء |
| حبّذا عقد سؤدد وفخار |  | أنت فیه الیتیمه العصماء |
| ومحیا کالشمس منک مضی ء |  | أسفرت عنه لیله غرّاء |
| لیله المولد الّذی کان للدی |  | ن سرور بیومه وازدهاء |
| وتوالت بشری الهواتف أن قد |  | ولد المصطفی وحقّ الهناء |
| وتداعی ایوان کسری ولولا |  | آیه منک ما تداعی البناء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وغدا کلّ بیت نار وفیه |  | کربه من خمودها وبلاء |
| وعیون للفرس غارت فهل کا |  | ن لنیرانهم بها إطفاء |
| مولد کان منه فی طالع الکف |  | ر وبال علیهمو ووباء |
| فهنیئاً به لآمنه الفض |  | ل الّذی شرّفت به حوّاء |
| من لحوّاء إنّها حملت أحمد |  | أو أ نّها به نفساء |
| یوم نالت بوضعه ابنه وهب |  | من فخار مالم تنله النساء |
| وأتت قومها بأفضل ممّا |  | حملت قبل مریم العذراء |
| شمتته الأملاک إذ وضعته |  | وشفتنا بقولها الشفاء |
| رافعاً رأسه وفی ذلک الرف |  | ع إلی کلّ سؤدد إیماء |
| رافعاً طرفه السماء ومرمی |  | عین من شأنه العلوّ العلاء |
| وتدلت زهر النجوم إلیه |  | فأضاءَت بضوئها الأرجاء |
| وتراءت قصور قیصر بالرو |  | م یراها من داره البطحاء |
| وبدت فی رضاعه معجزات |  | لیس فیها عن العیون خفاء |
| إذ أبته لیتمه مرضعات |  | قلن مافی الیتیم عنّا غناء |
| فأتته من آل سعد فتاه |  | قد أبتها لفقرها الرضعاء |
| أرضعته لبانها فسقتها |  | وبنیها ألبانهنّ الشاء |
| أصبحت شوّلاً عجافاً وأمست |  | مابها شائل ولا عجفاء |
| أخصب العیش عندها بعد محل |  | إذ غدا للنبیّ منها غذاء |
| یالها منّه لقد ضوعف الأج |  | ر علیها من جنسها والجزاء |
| وإذا سخّر الإله اُناساً |  | لسعید فإنّهم سعداء |
| حبّه أنبتت سنابل والعص |  | ف لدیه یستشرف الضعفاء |
| وأتت جدّه وقد فصلته |  | ولها من فصاله البرحاء |
| إذ أحاطت به ملائکه اللَّه |  | فظنّت بأنّهم قرناء |
| ورأی وجدها به ومن الوج |  | د لهیب تصلی به الأحشاء |
| فارقته کرهاً وکان لدیها |  | ثاویاً لایملّ منه الثواء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شقّ عن قلبه وأخرج منه |  | مضغه عند غسله سوداء |
| ختمته یمنی الأمین وقد أو |  | دع مالم یدع له أبناء |
| صان أسراره الختام فلا الفض |  | ض ملمّ به ولا الإفضاء |
| ألف النسک والعباده والخل |  | وه طفلاً وهکذا النجباء |
| وإذا حلّت الهدایه قلباً |  | نشطت للعباده الأعضاء |
| بعث اللَّه عند مبعثه الشه |  | ب حراساً وضاق عنه الفضاء |
| تطرد الجنّ عن مقاعد للسم |  | ع کما یطرد الذئاب الرعاء |
| فمحت آیه الکهانه آیا |  | ت من الوحی مالهن انمحاء |
| ورأته خدیجه والتقی وال |  | زهد فیه سجیّه والحیاء |
| وأتاها أنّ الغمامه والسر |  | ح أظلّته منهما أفیاء |
| فدعته إلی الزواج وما أح |  | سن ما یبلغ المنی الأذکیاء |
| وأتاه فی بیتها جبرئیل |  | ولذی اللب فی الاُمور ارتیاء |
| فأماطت عنها الخُمُر لتدری |  | أهوی الوحی أم هو الإغماء |
| فاختفی عند کشفها الرأس جبری |  | ل فما عاد أو اعید الغطاء |
| فاستبانت خدیجه أنّه الکن |  | ز الّذی حاولته والکیمیاء |
| ثمّ قام النبیّ یدعو إلی اللَّه |  | وفی الکفر نجده واباء |
| اُمماً اُشربت قلوبهم الکف |  | ر فداء الضلال فیهم عیاء |
| ورأینا آیاته فاهتدینا |  | وإذا الحقّ جاء زال المراء |
| ربّ إنّ الهدی هداک وآیا |  | تک نور تهدی بها من تشاء |
| کم رأینا مالیس یعقل قد أل |  | هم ما لیس یفهم العقلاء |
| إذ أبی الفیل ما أتی صاحب الفی |  | ل ولم ینفع الحجا والذکاء |
| والجمادات أفصحت بالّذی أخ |  | رس عنه لأحمد الفصحاء |
| ویح قوم جفوا نبیّاً بأرض |  | ألفته ضبابها والظباء |
| وسلوه وحنَّ جذع إلیه |  | وقلوه وودّه الغرباء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أخرجوه منها وآواه غار |  | وحمته حمامه ورقاء |
| وکفته بنسجها عنکبوت |  | ما کفته الحمامه الحصداء |
| فاختفی منهم علی قرب مرآ |  | ه ومن شدّه الظهور الخفاء |
| ونحا المصطفی المدینه فاشتا |  | قت إلیه من مکّه الانحاء |
| وتغنّت بمدحه الجنّ حتّی |  | طرب الإنس منه ذاک الغناء |
| فاقتفی أثره سراقه فاسته |  | وته فی الأرض صافن جرداء |
| ثمّ ناداه بعد ما سیمت الخسف |  | وقد ینجد الغریق النداء |
| فطوی الأرض سائراً والسماوا |  | ت العلی فوقها له إسراء |
| فصف اللیله الّتی کان للمخ |  | تار فیها علی البراق استواء |
| وترقی به إلی قاب قوسی |  | ن وتلک السیاده القعساء |
| رتب تسقط الأمانی حسری |  | دونها ماوراءهنّ وراء |
| ثمّ وافی یحدّث الناس شکراً |  | إذ أتته من ربّه النعماء |
| وتحدّی فارتاب کلّ مریب |  | أو یبقی مع السیول الغثاء |
| وهو یدعو إلی الإله وإن شق |  | علیه کفر به وازدراء |
| ویدلّ الوری علی اللَّه بالتو |  | حید وهو المحجّه البیضاء |
| فبما رحمه من اللَّه لانت |  | صخره من ابائهم صماء |
| واستجابت له بنصر وفتح |  | بعد ذاک الخضراء والغبراء |
| وأطاعت لأمره العرب العر |  | باء والجاهلیّه الجهلاء |
| وتوالت للمصطفی الآیه الکب |  | ری علیهم والغاره الشعواء |
| وإذا ما تلا کتاباً من اللَّه |  | تلته کتیبه خضراء |
| وکفاه المستهزئین وکم ساء |  | نبیّاً من قومه استهزاء |
| ورماهم بدعوه من فناء ال |  | بیت فیها للظالمین فناء |
| خمسه کلّهم اُصیبوا بداء |  | والردی من جنوده الادواء |
| فدهی الأسود بن مطلب أ |  | ی عمی میّت به الأحیاء |
| ودَهی الأسود بن عبد یغوث |  | أن سقاه کأس الردی استسقاء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وأصاب الولید خدشه سهم |  | قصرت عنها الحیّه الرقطاء |
| وقضت شوکه علی مهجه العا |  | ص فللّه النقعه الشرکاء |
| وعلی الحرث القیوح وقد سا |  | ل بها رأسه وساء الوعاء |
| خمسه طهرت بقطعهم الأر |  | ض فکفّ الأذی بهم شلاّء |
| فدیت خمسه الصحیفه بالخم |  | سه إن کان للکرام فداء |
| فتیه بیّتوا علی فعل خیر |  | حمد الصبح أمرهم والمساء |
| یا لأمرأتاه بعد هشام |  | زمعه أنّه الفتی الأتاء |
| وزهیر والمطعم بن عدی |  | وأبوالبختری من حیث شاء |
| نقضوا مبرم الصحیفه إذ شد |  | دت علیه من العدا الأنداء |
| أذکرتنا بأکلها أکل منسا |  | ه سلیمان الأرضه الخرساء |
| وبها أخبر النبیّ وکم أخ |  | رج خبأ له الغیوب خباء |
| لاتخل جانب النبیّ مضاما |  | حین مسّته منهم الأسواء |
| کلّ أمر ناب النبیّین فالشدّ |  | ه فیه محموده والرخاء |
| لو یمسّ النظار هون من النا |  | ر لما اختیر للنضار الصلاء |
| کم یدعن نبیّه کفّها اللَّه |  | وفی الخلق کثره واجتراء |
| إذ دعا وحده العباد وأمست |  | منه فی کلّ مقله أقذاء |
| همّ قوم بقتله فأبی السیف |  | وفاء وفاءت الصفواء |
| وأبوجهل إذ رأی عنق الفح |  | ل إلیه کأنّه العنقاء |
| واقتضاه النبیّ دین الاراش |  | ی وقد ساء بیعه والشراء |
| ورأی المصطفی أتاه بما لم |  | ینج منه دون الوفاء النجاء |
| هو ما قد رآه من قبل لکن |  | ما علی مثله یعدّ الخطاء |
| وأعدت حمّاله الحطب الفه |  | ر وجاءت کأنّها الورقاء |
| یوم جاءت غضبی تقول أفی مثلی |  | من أحمد یقال الهجاء |
| وتولّت وما رأته ومن أین |  | تری الشمس مقله عمیاء |
| ثمّ سمّت له الیهودیّه الشا |  | ه وکم سام الشقوه الأشقیاء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فأذاع الذراع ما فیه من شرّ |  | بنطق إخفاؤه ابداء |
| وبخلق من النبیّ کریم |  | لم تقاصص بجرحها العجماء |
| منّ فضلاً علی هوازن إذ کا |  | ن له قبل ذاک فیهم رباء |
| وأتی السبی فیه أخت رضاع |  | وضع الکفر قدرها والسباء |
| فحباها برّاً توهّمت النا |  | س به إنّما السباء هداء |
| بسط المصطفی لها من رداء |  | أیّ فضل حواه ذاک الرداء |
| وغدت فیه وهی سیّده النس |  | وه والسیّدات فیه إماء |
| فتنزّه فی ذاته ومعانی |  | ه استماعاً أن عزّ منها اجتلاء |
| واملاء السمع من محاسن یملی |  | ها علیک الإنشاد والإنشاء |
| کلّ وصف له ابتدأت به استو |  | عب خیر الصفات منه ابتداء |
| سیّدٌ ضحکه التبسّم والمش |  | ی الهوینا ونومه الاغفاء |
| ما سوی خلقه النسیم ولا غی |  | ر محیاه الروضه الغناء |
| رحمه کلّه وحزم وعزم |  | ووقار وعصمه وحیاء |
| لاتحل البأساء منه عری الصب |  | ر ولاتستخفّه السرّاء |
| کرمت نفسه فما یخطر السو |  | ء علی قلبه ولا الفحشاء |
| عظمت نعمه الإله علیه |  | فاستقلّت لذکره العظماء |
| جهلت قومه علیه فأغضی |  | وأخو الحلم دأبه الإغضاء |
| وسع العالمین علماً وحلماً |  | فهو بحر لم تعیه الاعیاء |
| مستقل دنیاک أن ینسب الإم |  | ساک منها إلیه والإعطاء |
| شمس فضل تحقّق الظنّ فیه |  | أنّه الشمس رفعه والضیاء |
| فإذا ما ضحا محا نوره الظلّ |  | وقد أثبت الظلال الضحاء |
| فکان الغمامه استودعته |  | من أظلّت من ظلّه الدفقاء |
| خفیت عنده الفضائل وانجا |  | بت به عن عقولنا الأهواء |
| أمع الصبح للنجوم تجل |  | أم مع الشمس للظلام بقاء |
| معجز القول والفعال کریم ال |  | خلق والخلق مقسط معطاء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لاتقس بالنبیّ فی الفضل خلقاً |  | فهو البحر والأنام أضاء |
| کلّ فضل فی العالمین فمن فض |  | ل النبیّ استعارت الفضلاء |
| شقّ عن صدره وشقّ له البد |  | رو من شرط کلّ شرط جزاء |
| ورمی بالحصی فأقصد جیشا |  | ما العصا عنده وما الإلقاء |
| ودعا للأنام إذ دهمتهم |  | سنه من محولها شهباء |
| فاستهلّت بالغیث سبعه أیّا |  | م علیهم سحابه وطفاء |
| تتحرّی مواضع الرعی والسق |  | ی وحیث العطاش توهی السقاء |
| وأتی الناس یشتکون أذاها |  | ورخاء یؤذی الأنام غلاء |
| فدعا فانجلی الغمام فقل فی |  | وصف غیث اقلاعه استسقاء |
| ثمّ أثری الثری وقرّت عیون |  | بقراها وأحییت أحیاء |
| فتری الأرض غبه کسماء |  | أشرقت من نجومها الظلماء |
| تخجل الدرّ والیواقیت من نو |  | ر رباها البیضاء والحمراء |
| لیته خصّنی برؤیه وجه |  | زال عن کلّ من رآه الشقاء |
| مسفر یلتقی الکتیبه بسا |  | ما إذا أسهم الوجوه اللقاء |
| جعلت مسجداً له الأرض فاهتزّت |  | به للصلاه منها حراء |
| مظهر شبحه الجبین علی البر |  | ء کما أظهر الهلال البراء |
| ستر الحسن منه بالحسن فأعجب |  | بجمال له الجمال وقاء |
| فهو کالزهر لاح من سجف الآکام |  | والعود شقّ عنه اللحاء |
| کادها أن یغشی العیون سنی منه |  | لسرّفیه حکته ذکاء |
| صانه الحسن والسکینه أن تظه |  | هر فیه آثارها البأساء |
| وتخال الوجوه أن قابلته |  | ألبستها ألوانها الحرباء |
| فإذا شمت بشره ونداه |  | إذ هلتک الأنوار والانواء |
| أو بتقبیل راحه کان للَّه |  | وباللَّه أخذها والعطاء |
| تتّقی بأسها الملوک وتحظی |  | بالغنی من نوالها الفقراء |
| لاتسل سیل جودها إنّما یک |  | فیک من وکف سحبها الانداء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درّت الشاه حین مرّت علیها |  | فلها ثروه بها ونماء |
| نبع الماء أثمر النخل فی عام |  | بها سبّحت بها الحصباء |
| أحیت المرملین من موت جهد |  | أعوز القوم فیه زاد وماء |
| فتغذّی بالصاع ألف جیاع |  | وتروی بالصاع ألف ظماء |
| ووفی قدر بیضه من نضار |  | دین سلمان حین حان الوفاء |
| کان یدعی قنا فاعتق لما |  | أینعت من نخیله الاقناء |
| أفلا تعذرون سلمان لما |  | أن عرته من ذکره العرواء |
| أزالت بلمسها کلّ داء |  | أکبرته أطبّه واساء |
| وعیون مرت بها وهی رمد |  | فارتها مالم تر الزرقاء |
| وأعادت علی قتاده عیناً |  | فهی حتّی مماته النجلاء |
| أو بلثم التراب من قدم لا |  | نت حیاء من مشیها الصفواء |
| موطی ء الأخمص الّذی منه للقل |  | ب إذا مضجعی اقض وطاء |
| وخطی المسجد الحرام بممشا |  | ها ولم ینس خطوه إیلیاء |
| ورمت إذ رمی بها ظلم اللی |  | ل إلی اللَّه خوفه والرجاء |
| دمیت فی الوغی لتکسب طیباً |  | ما أراقت من الدم الشهداء |
| فهی قطب المحراب والحرب کم دا |  | رت علیها فی طاعه أرخاء |
| وأراه لو لم یسکن بها قب |  | ل حراء ماجت بها الدأماء |
| عجباً للکفّار زادوا ضلالاً |  | بالّذی فیه للعقول اهتداء |
| والّذی یسألون منه کتابا |  | منزل قد أتاهموا وارتقاء |
| أو لم یکفهم من اللَّه ذکر |  | فیه للناس رحمه وشفاء |
| أعجز الإنس آیه منه والج |  | نّ فهلاّ تأتی به البلغاء |
| کلّ یوم تهدی إلی سامعیه |  | معجزات من لفظه القرّاء |
| تتحلّی به المسامع والأف |  | واه فهو الحلیّ والحلواء |
| رق لفظاً وراق معنی فجأت |  | بحلاها وحلیّها الخنساء |
| وأرتنا فیه غوامض فضل |  | رقه من زلالها وصفاء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنّما تجتلی الوجوه إذا ما |  | جلیت عن مراتها الأصداء |
| سور منه أشبهت صوراً منا |  | ومثل النظائر النظراء |
| والأقاویل عندهم کالتماثی |  | ل فلا یوهمنّک الخطباء |
| کم أبانت آیاته من علوم |  | عن حروف أبان عنها الهجاء |
| فهی کالحبّ والنوی أعجب الز |  | رّاع منه سنابل وزکاء |
| فأطالوا به التردّد والر |  | یب فقالوا سحر وقالوا افتراء |
| وإذا البیّنات لم تغن شیئاً |  | فالتماس الهدی بهنّ عناء |
| وإذا ضلّت العقول علی عل |  | م فماذا تقوله النصحاء |
| قوم عیسی عاملتمو قوم موسی |  | بالّذی عاملتکم الحنفاء |

چگونه پیامبران می توانند به مقام و منزلت والای تو برسند؛ ای آسمانی که هیچ آسمانی نتوانست به اوج والای تو برسد؟

آنان نه فقط نتوانستند به مقام و منزلت تو برسند؛ بلکه میان مقام والای تو و آنان فاصله و ارتفاع زیادی است.

آنان انعکاسی از صفات تو در میان مردم بودند، همان گونه که آب منعکس کننده صورت ستارگان است.

(ای رسول خدا!) تو چراغ پرفروز هر فضیلت و برتری هستی؛ روشنایی وجود ندارد جز از پرتو انوار درخشان تو.

تو دارای جوهر و ذات دانش ها از عالم غیب هستی، حال آن که بهره حضرت آدم عليه‌السلام از آن، تنها اسامی آنان بود.

برای تو همواره در حقیقت هستی مادران و پدران (پاکیزه) برگزیده می شد.

از دوران پیامبری پیامبران زمانی نمی گذشت جز آن که مژده آمدن تو را برای اُمّت خود نوید می دادند.

عصرها و زمانها به وجود تو افتخار نموده و به منزلت والای تو مدارج تکاملی خود را طی می کنند.

جهان هستی از تو آغاز شد که تو خود از پدران بزرگوار و اصیل، پا به جهان هستی گذاشتی.

نسب و نژاد برتر تو چنان است که گمان می رود که ستارگان در وسط

آسمان، ستاره «جوزاء» (1) را احاطه کرده اند.

آفرین بر تو! که تو در میان گردن بندِ سروری و افتخار همانند یک گوهر بی مانند هستی.

چهره درخشان تو همانند آفتاب عالمتاب چنان تابید که با آمدن تو شبِ تاریک روشن گردید.

شب میلاد تو شبی بود که روزش برای دین با سرور و شکوفایی آغاز شد.

در آن شب، نوید دهندگان پیوسته نوید دادند که: هان! محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دیده به جهان گشود و سزاوار است که تبریک و تهنیت گفته شود.

در آن شب، کنگره های ایوان کسری شکست که اگر جز معجزه و نشانه ای از تولّد تو بود آن بنای باشکوه نمی شکست.

در آن شب، آتشِ آتشکده ها خاموش گشت و آنها روز خود را به خاطر خاموشی آتش، با بلا و گرفتاری آغاز نمودند.

شبی که آبِ چشمه های پارسیان فرو رفت، به راستی آیا آتش آنان با آن آب خاموش گردید؟

میلادی که از آن در طالع و سرنوشت کفر، خواری و بیچارگی و نابودی رقم خورد.

پس گوارا باد برای آمنه عليها‌السلام به خاطر این ولادت فضیلتی که مایه عزّت و شرف او بر حضرت حوّاء عليها‌السلام گردید.

حواء عليها‌السلام کدام فرزندی را به وجود آورد؟ در حالی که آمنه عليها‌السلام احمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در رحم خود حمل کرد و او را به دنیا آورد؟

آری، و آن روزی بود که دخت بزرگوار «وهب» با متولّد کردن او به افتخاری دست یافت که هیچ زنی به آن دست نیافت.

او برای قوم خود فرزندی را آورد که از فرزند مریم عزرا - که پیش از او آورده بود بهتر بود.

وقتی آن مولود مبارک را زایید فرشتگان بر او تبریک گفته و ما نیز به سخن آنان بهبود یافتیم.

آن مولود مبارک به هنگام ولادت سرش را بالا گرفت و این اشاره به سر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جوزاء: ستاره ای که گفته می شود در وسط آسمان قرار می گیرد. «مترجم»

بلندی، و مجد و عظمت او بر هر بزرگی بود.

دیدگانش به سوی آسمان بود و به اطراف می نگریست و این نشانه شأن و منزلت والای اوست.

پرتو ستارگان به استقبال او آمد و بدین گونه از نور او همه جا روشن و نورانی گشت.

تا جایی که کاخ های قیصر روم دیده شد و آن که خانه اش در سرزمین «بطحاء» بود آنها را دید.

در شیر دادن او معجزه و شگفتی هایی ظاهر گشت که این معجزه ها از دیده کسی پنهان نیست.

در آن هنگام که زنان شیر ده به خاطر یتیم بودنش از پذیرش او سرباز زده و گفتند: از یتیم بهره ای به ما نمی رسد.

تا آن که «بانویی» از خاندان «سعد» پا پیش گذاشت در حالی که به جهت فقرش کسی به او بچّه شیرخوارش را نمی داد.

او این کودک مبارک را شیر داد و به برکت او خود و فرزندانش نیز از شیر گوسفندان سیراب شدند.

بامدادان از فقر و گرسنگی شکمش به کمرش چسبیده بود؛ ولی شامگاهان وقتی آن کودک مبارک را تحویل گرفت گرسنگی و فقر از خانه او رخت بربست.

آن هنگام که پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از او شیر خورد؛ زندگی او با برکت و پر نعمت گردید.

چقدر خوشایند است نعمت بزرگی که بر آن، اجر و پاداشِ مضاعف داده شد.

زمانی که خداوند افرادی را برای خدمت به فرد سعید و خوشبختی می گمارد؛ پس آنان همه خوشبخت می گردند.

آری، این دانه ای است که خوشه های زیادی از آن می روید و از برگ های آن ناتوانان به شرف می رسند.

حلیمه سعدیّه او را از شیر باز گرفت و نزد جدّ بزرگوارش آورد، او از شیر گرفتن او نیز حکایاتی داشت.

چرا که در آن هنگام فرشتگان خدا دور آن کودک مبارک را گرفته بودند به گونه ای که حلیمه خیال کرد آنها قرین و همراه او هستند.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شادمانی او را حس کرد که از شادمانی او آتشی بر افروخته شد که وجود اورا گرم کرد.

حلیمه با ناخشنودی و کراهت از آن کودک زیبا جدا شد، چرا که وقتی در کنارش بود از بودن او خسته و ملول نمی شد.

هنگام شستن او (جبرئیل) قلبش را شکافت و از آن تکّه گوشتی سیاه بیرون آورد.

آنگاه جبرئیل امین پس از آن که چیزی در آن نهاد - که در دل هیچ انسانی ننهاده بود - بر آن مهر زد.

و به وسیله آن مهر، اسرار نهفته را حفظ کرد که دیگر به هیچ عنوان شکسته نخواهد شد.

به همین جهت، از همان دوران کودکی با عبادت و خلوت با خدا اُنس گرفت که سرشت نجیبان و برگزیدگان چنین است.

و هر گاه هدایت در دلی قرار گیرد، اعضای بدن برای عبادت و پرستش فعّال می گردد.

خداوند متعال در آن هنگام که او را برای پیامبری بر انگیخت؛ شهاب هایی را برای نگهبانی او فرستاد و اطراف او را احاطه کرد.

تا آنان، جنّیان را از استراق سمع و تجسس باز داشته و آنها را همانند راندن چوپان گرگان را، از گلّه برانند.

بنابراین، آیات و نشانه های وحی که زوال پذیر نیستند نشانه های کهانت را از بین برد.

خدیجه عليها‌السلام در حالی او را دید و با او دیدار کرد که او مزیّن به صفات برجسته پرهیزکاری، زهد و حیاء بود.

هنگامی که او به دیدار خدیجه عليها‌السلام رفت ابری بر او سایه افکنده بود و از حرارت خورشید او را مصون می نمود.

و احادیثی که بیانگر بر انگیخته شدن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود که وقت وفای آن رسیده است.

خدیجه عليها‌السلام به او پیشنهاد ازدواج داد، و چه زیباست که باهوشان چنین به آرزو می رسند.

در خانه خدیجه عليها‌السلام بود که جبرئیل به دیدار حضرتش آمد، و به راستی برای خردمند در این اُمور جای تفکّر و اندیشه است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که در حال دریافت وحی الهی بود و پوشش برخود انداخته بود، خدیجه عليها‌السلام پوشش از چهره مبارکش برداشت، تا بداند که آیا او دریافت وحی می کند یا در حال بی هوشی است؟

در این هنگام که می خواست پوشش از صورت حضرتش بردارد جبرئیل از دیده اش پنهان گشت و دیده نشد تا این که پوشش روی حضرتش انداخت.

بنابراین، حضرت خدیجه عليها‌السلام فهمید که او همان گنج و همان کیمیایی است که به دنبالش بود.

آنگاه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و مردم را به سوی خدا فرا خواند و این در حالی بود که ملّت کفر قوی بوده و به شدّت او را رد می کرد.

آنان اُمّتی بودند که دلهایشان آکنده از کفر بود و بیماری گمراهی ریشه در وجود آنها دوانده بود.

و ما نشانه ها و معجزات او را به چشم خودمان دیدیم و به راه حق هدایت شدیم، و هنگامی که حقّ فرا رسد جدل، نزاع و مراء از بین می رود.

پروردگارا! به راستی که هدایت، همان هدایت توست و آیات و نشانه های تو نوری است که به وسیله آن، هر که را بخواهی هدایت می نمایی.

چقدر دیده شده که افراد غیر عاقل به چیزی ملهم شده و فهمیده اند که خردمندان از فهم آن ناتوان بوده و نفهمیده اند.

در آن هنگام که صاحبان فیل به تخریب خانه خدا آمدند، فیل امتناع ورزید؛ در حالی که صاحب فیل نفهمید و هوش و ذکاوتش سودی به او نرسانید.

و جمادات و اشیای بی جان با فصاحت، زبان به سخن گشودند و سخنی برای پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفتند که بهترین فصیحان از بیان آن عاجز بودند.

وای بر حال قومی که بر پیامبری در سرزمینی که سوسمارها و آهوان آنجا با او انس داشتند، بر او ستم نمودند.

آنان او راندند و تحمّل فراقش را داشتند؛ در حالی که تنه درخت تاب

فراقش را نداشت، آنان او را از خودشان دور نمودند؛ در حالی که مهر و محبّت او بر دل غریبه ها نشست.

او را از سرزمین خودش بیرون نمودند، او به غاری پناه برد و کبوتری نقره فام از او حمایت نمود.

عنکبوتی نیز با تارهای خود از او محافظت نمود، محافظتی که کبوتر، توانایی آن را نداشت.

پس او از دیده آنان پنهان گشت در حالی که در نزدیک دید آنان بود، که از شدّت ظهور در خفا و پنهانی بسر می برد.

و بدین وسیله حضرت محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتی به مدینه نزدیک شد شهر مکّه در اشتیاق او گشت.

جنّیان در مدیحه سرایی او آواز سر دادند؛ به گونه ای که انسانها از آواز آنان به وجد و سرور آمدند.

«سراقه» ردّ پای آن حضرت را یافت؛ ولی سرزمین بی آب و علف او را در خود فرو برد.

آنگاه که زمین او را می بلعید، او همانند افراد غرق شده آن حضرت را برای نجات خویش خواند.

پس از آن، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سرزمین را با سرعت طی کرد و او دارای سیر آسمانهای والایی است که بالای زمینند.

پس توصیف کن شبی را که پیامبر برگزیده صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر «براق» سوار شد.

و با آن اوج گرفت و به «قاب قوسین» رسید که این قلّه سیادت و بزرگی بود.

و این مقاماتی بود که آرزوها به آن نمی رسند و چنین آرزوها با حسرت و اندوه بر صاحبش باز می گردد.

آنگاه پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر زمین برگشت و به شکرانه این، مردم را در جریان نعمتهایی که پروردگارش به او ارزانی کرده بود، قرار داد.

این معجزه را ارائه داد و باقاطعیّت بیان نمود، پس تردید ناباوران همچون کف و چرک بر روی آب، آشکار گشت.

او مردم را به سوی خدا فرا می خواند، گرچه اهل کفر بر او سخت گرفته و او را تحقیر می نمودند.

او مردم را با توحید به سوی خداوند راهنمایی می فرمود که همین راه روشنی برای رساندن مردم به سوی خداست.

و در اثر رحمت و نرمی که از خداوند داشت، صخره های سخت در برابرش نرم شد.

پس از آن بود که زمین تیره و آسمان آبی دعوت او را پذیرفته و او را یاری کرده و پیروزی را بر او به ارمغان آورد.

و بدین وسیله عرب اصیل و جاهلیّت آکنده از جهل و نادانی از فرمان او اطاعت کرد.

و پیوسته آیات بزرگ الهی بر محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرود می آمد، به گونه ای که همه جا را فرا گرفت.

هنگامی که آیات الهی را از کتاب می خواند، گروهی از فرشتگان از آن حضرت حمایت می نمودند.

و او را از شرّ مسخره کنندگان باز می داشتند و چه بسیار قومی بودند که پیامبر خودشان را مسخره می کردند.

پیامبر در آستانه خانه خدا بر آنان نفرین نمود تا ستمگران نابود گردند.

آن پنج نفر (کافری که حضرتش را مورد آزار قرار می دادند) همگی توسّط لشکر بیماری زا به بیماری و مرگ مبتلا شدند.

پس «اسود بن مطلب» مبتلا به مصیبتی شد که اگر آن مصیبت بر همه خلق وارد می شد، همه را از بین می برد.

مصیبت «اسود بن عبد یغوث» چنان درد آور بود که جرعه جرعه جام مرگ را بر او می نوشانید.

«ولید» مورد هدف تیری قرار گرفت که اگر به مار چابکی اصابت می کرد آن را از پا در می آورد.

و خاری بر پیشانی «عاص» نشست که خدا می داند به چه حال افتاد.

و بر سر «حرث» شمشیرهای برّانی سرازیر شد؛ به گونه ای که سر از بدنش جدا کردند.

و بدین وسیله زمین از شرّ آنان پاک گشته و از آزار دستان شل آنان جلوگیری شد.

پنج نفر چنین در برابر پنج صحیفه فدا شدند، اگر بتوان برای افراد کریم چنان مقابله ای نمود.

جوانمردانی که برای انجام کار خیر، شب را تا صبح بیدار ماندند به گونه ای که بامداد و شامگاه از کار آنان سپاسگزاری نمود.

چه کار مهمّی بود که «زمعه» بعد از «هشام» انجام داد به راستی که او جوانمردی فعّال بود.

همچنین «زهیر» و «مطعم بن عدی» و «ابوالبختری» می خواستند چه کاری انجام دهند؟

آری، آنان صحیفه ای را که دشمنان در آن سرسختانه پیمان بسته بودند، بهم زدند.

با خورده شدن آن صحیفه به یاد خورده شدن عصای حضرت سلیمان عليه‌السلام توسّط موریانه بی زبان، افتادیم.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از طریق وحی از این امر خبر داد و چه بسیار اتّفاقات غیبی که آن حضرت از آنان خبر داده است.

گمان مبر که جانب پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ستمی بود در آن هنگام که اسائه ادبی از ناحیه آنان به حضرتش می رسید.

هر چه بر سر پیامبران آمده - چه سختی و چه آسایش و رفاه - همه خوب و پسندیده است.

چرا که اگر به خاطر آتش، آسیبی به طلا می رسد؛ هرگز آن را در آتش قرار نمی دادند.

چه بسیار افرادی بودند که در پی آزار پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند؛ ولی خداوند آنان را باز داشت و چنین افرادی از مردم بسیار بودند که جرأت چنین کاری را داشتند.

در آن هنگام که به تنهایی بندگان را به سوی حق دعوت می نمود و از این دعوت آشکار خاری در چشمان مردم فرو رفت.

تا جایی که گروهی تصمیم گرفتند آن حضرت را بکشند؛ ولی شمشیر امتناع نمود و صفا و آرامش دوباره باز گشت.

هنگامی که ابوجهل می خواست آن حضرت را بیازارد؛ ناگاه شتر غول

پیکری را دید که قصد بلعیدن او را داشت.

ابوجهل در خرید و فروش بر سر مردی کلاه گذاشته بود و دین او را نمی داد که پیامبر دین او را تقاضا کرد.

وقتی دید پیامبر به خاطر آن آمده، ناگزیر شد و چاره ای برای نجات جز پرداخت نداشت.

البتّه ابوجهل پیش از این، چندین بار از آن حضرت معجزه هایی دیده بود، ولی بر همچون فردی چنین کاری، خطا شمرده نمی شود.

و از جمله آزار دهندگان «حمّاله الحطب» بود که سنگهایی آماده کرده و همچون گرگ ماده ای به سراغ پیامبر آمد.

روزی (که سوره «تبّت» در حق او فرود آمده بود) با خشم نزد پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد و گفت: آیا به همچو منی، احمد هجو می نماید؟

هر چه گشت پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را ندید، چگونه چشم نابینا آفتاب را ببیند؟

آنگاه که زن یهودی حضرتش را با گوشت گوسفندی مسموم کرد، چه شقاوت هایی از اشقیا به حضرتش رسید؟

پس دست گوسفند (به اذن خدا) لب به سخن گشود و پنهان کاری او را افشا نمود.

و از آنجایی که پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارای خلق کریمی بود به زبان بسته قصاص تعلّق نگرفت.

در جنگ «هوازن» بر آنان فضیلتی بخشید؛ چرا که پیش از آن، در میان آنان تربیت شده ای بود.

وقتی اسیران را آوردند در میان آنان خواهر رضاعی داشت که کافران ارزش او را پایین آورده و او را اسیر نموده بودند.

وقتی او نزد حضرت آمد، حضرت چنان به او نیکی کرد که مردم خیال کردند او را برای حضرتش هدیه آورده اند.

آری، محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیراهن خود را برای او پهن کرد، که این بالاترین برتری برای آن زن بود.

وقتی او در روی این پیراهن نشست، خانم زنان شد در حالی بانوان در برابرش کنیز شدند.

آری، با گوش دادن به اوصاف ذات آن حضرت و معانی آن، روحت را شاد گردان که احاطه به کنه اش سخت است.

و گوش خود را از محاسن صفات آن حضرت - که به صورت نثر و شعر گفته می شود - پر کن.

چرا که هر صفت خوب از او آغاز شده و همه صفات خوب او را احاطه کرده و از او آغاز شده است.

او آقای بزرگواری است که خنده اش تبسّم و لبخند، راه رفتنش با وقار و آرامی و خوابش چرت زدن است.

خلق و خوی او همانند نسیم سحری است و زندگی او همانند باغ پربار است.

همه وجودش مهر و رحمت، حزم و عزم، جدّیت و وقار و عصمت و حیاء بود.

صبر و شکیبایی او را سختی زندگی از بین نمی برد و رفاه و آسایش آن، او را سبک نمی کرد.

او چنان بزرگوار و کریم است که هرگز بدی و زشتی در دل پاکش خطور نمی کند.

خداوند متعال آنقدر نعمت بزرگ برای او ارزانی داشت که بزرگان در برابر او کوچک و حقیر گشتند.

قوم او با حضرتش به نادانی رفتار کردند؛ ولی او چشم پوشید و عفو کرد، چرا که برادر حلم و شکیبایی بوده و سرشت و روش او چشم پوشی بود.

علم و حلم او همه جهانیان را فرا گفت، چرا که او دریای بیکرانی است که هرگز کم نمی شود.

دنیای تو آن قدر کوچک و بی ارزش است که بتواند امساک را بر او نسبت دهد که اعطا از اوست.

آفتاب فضیلت در وجود او تحقّق یافته؛ در واقع او همان خورشید والا و درخشان است.

هنگامی که آشکار می گردد پرتو نورش سایه ها را از بین می برد، و به راستی سایه ها را درخشش و روشنایی ثابت می نماید.

او کسی است که ابر او را بر بالش نهاد، چه کسی است که آنها بر او سایه افکنند؟

فضایل و برتریها در پیشگاه او سبک گشته و به سبب آن، هوا و هوسها از خرد و عقول ما دور شده است.

آیا با وجود سپیده دم، ستارگان می توانند آشکار گردند؟ یا با و جود آفتاب، تار یکی می تواند مقامت نماید؟

گفتار و کردار او معجزه آسا، خلق و خوی او بزرگوار و احسان او عادلانه است.

هرگز در فضل و برتری کسی را با پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مقایسه نکن، زیرا که او دریای بی کرانی است و مردم پرتوی بیش نیستند.

همه فضیلت هایی که در جهانیان است از فضل و برتری پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، بلکه همه خوبان فضایل را از آن حضرت به عاریت گرفته اند.

همه (فضایل) از سینه او جدا شده و ماه نیز برای او دو نیمه شد و برای هر شرطی جزایی است.

او به سوی لشکریان کفّار سنگ ریزه انداخت و آنان از هم پاشیده و رو به رو نشدند.

در آن سال که خشکسالی بر مردم وارد شده بود بر آنان دعای باران کرد.

و در اثر دعای آن حضرت، هفت روز بر آنان باران بارید و خشکسالی از بین رفت.

تا جایی که محل چرای حیوانات را سیراب کرد و هر جایی که احساس تشنگی می گشت، سیراب نمود.

آنقدر باران بارید که مردم از آزار آن شکوه نمودند که از سیلاب در ناراحتی هستند.

آن حضرت دعا کرد و آسمان از ابر صاف گشت، پس بگو در وصف بارانی که سیراب می نماید.

آنگاه زمین از باران سیر گشت و چشمها روشن گردیده و مردم زنده شدند.

زمین را همانند آسمان می بینی که از ستارگان آن، تاریکی ها روشن می گردد.

دُرها و یاقوت ها از نور او که همه سفیدی ها و سرخی ها را فرا گرفته،

شرمنده اند.

ای کاش! یکبار به دیدار چهره زیبای او نایل می شدم، چهره ای که هر کس ببیند شقاوت از او دور می گردد.

چهره ای که اگر لشکری خسته او را می دیدند، با دیدن او خستگی آنها زایل می شد.

او کسی است که زمین برای او سجده گاه قرار داده شده و این زمین از خوشحالی به اهتزاز در آمد در آن هنگام که در غار حرا به نماز مشغول شد.

درخشش و روشنی چهره او همانند درخشش و روشنی مهتاب بر سرزمینهاست.

حسن و زیبایی او با حسن و زیبایی پنهان گشت، پس جمال و زیبایی از جمال و زیبایی او در شگفت شد.

او همانند شکوفه ای است که از درون گیاه شکوفه زد و مانند ساقه ای است که تخت از آن پدید آمد.

درخشش نور او نزدیک است چشمها را خیره سازد و این به جهت رازی است که باهوشان گفته اند.

زیبایی چهره او و وقار سکینه اش او را از آشکارشدن آثار سخت حفظ نمود.

وقتی چهره ها با او رو به رو می گردند خیال می کنند که از طیف نور آن حضرت مانند حرباء (آفتاب پرست) (1) رنگ های گوناگون بر تن می کنند.

وقتی بوی خوش بدن او را بوییدی در آن هنگام انوار بر تو درخشیده است.

یا هنگامی که دست او را بوسیدی؛ دستی که برای خدا و به خاطر خدا می گیرد و احسان می نماید.

این دستی است که پادشاهان از آن حذر داشته و بی نوایان به بی نیازی از آن اُمیدوارند.

جود و بخشش این دست همواره همانند سیلاب جاری است و این برای تو از دستهای دیگر کافی است.

هنگامی که این دست بر پستان خشکیده گوسفند خورد، شیر آن حیوان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آفتاب پرست؛ نام جانوری است که در آفتاب تغییر رنگ می دهد... «مترجم»

جاری گشت و سرمایه زیاد و سودی فراوان حاصل شد.

و در آن سالی که این دست به چشمه خشکیده خورد؛ آبش جوشید و نخل خرما میوه داد و به وسیله او سنگریزه تسبیح خواند.

از جوشش این چشمه، تشنگان از مرگ سخت رهایی یافتند و قومی که در نداری و فقر بودند زاد و توشه و آب ذخیره کردند.

و از معجزه او بود که با غذایی که به اندازه یک صاع بود هزار گرسنه سیر شده و با یک صاع آب، هزار تشنه سیراب گشتند.

و قرض سلمان را که به اندازه یک تخم مرغ طلا بود وفا نمود و آبروی او را خرید در آن هنگام که وقت بدهکاری او فرا رسیده بود.

وقتی هسته های خرما در عرض یک ساعت رشد کرد و تبدیل به نخل بلند قامت گردید و بدین وسیله سلمان از بندگی نجات پیدا کرد و آزاد شد.

آیا عذر سلمان را نمی پذیرید در آن هنگام که او را از بندگی آزاد نمود؟

آری، هر درد سختی که پزشکان از مداوای آن ناتوان و خسته شده بودند، وقتی حضرت دست مبارکش را به آن لمس می نمود بیماری شفا پیدا می کرد.

چه چشم های بیماری که وقتی با دست مبارکش لمس کرد بهبود یافته و چنان دیدشان قوی گشت که در شب، مانند روز می دیدند.

در هنگام جنگ، وقتی چشم «قتاده» آسیب دید، حضرتش چشمش را شفا داد به گونه ای که تا آخر عمر چشمش از نور می درخشید.

یا با بوسیدن خاک قدم آن حضرت، قدمی که از راه رفتن با صفای آن باحیاتر می شد.

جای پایی که جایگاهش روی قلب است آن هنگام که پای بر زمین گذارد.

این قدمی است که به سوی مسجد الحرام حرکت کرده و هرگز علی عليه‌السلام گام های استوار او را فراموش نمی نماید. در آن هنگام که تاریکی شب همه جا را فرا می گیرد او با بیم و اُمید با این پاها به سوی خدا می رود و به عبادتش مشغول می گردد.

این پاها در جنگ خونین شد تا از خونش، شهدا کسب عطر نمایند.

این پاها هم در محراب عبادت می آیستند و هم در میدان نبرد مقاومت

می نمایند، چقدر در عبادت و آسایش قدم زده اند؟

او را چنان می بینم که اگر پیش از آن در غار «حراء» آرام نمی شد با پاها صحراها را به هیجان در می آورد.

از کافران در شگفتم؛ از کسی که خردمندان را هدایت می فرمود، به گمراهی خود افزودند.

و از آن حضرت درخواست کتاب آسمانی می نمایند در حالی که قرآن را با آن همه عظمت، بر آن ها آورده است.

آیا قرآن برای آنها بس نبود که ذکری از خداست و در آن برای مردم رحمت و شفاست؟

کتابی که انس و جن از آوردن آیه ای از آن ناتوان هستند؟ آیا بلیغان توانایی این را دارند؟

کتابی که هر روز با الفاظ رسا و شیوا برای شنوندگان خود معجزه هایی اهدا می کند.

کتابی که گوشها با شنیدن آن و دهانها با خواندن آن زینت داده می شوند؛ چرا که آن، همان زیور و شیرین است.

کتابی که دارای الفاظ لطیف و معانی لطیفتر که همانند بانوی زیبایی که با زیورآلات فرود آمده است.

کتابی که مشکلات فضیلت را به ما نشان داد که از رقیقی، زلال و صاف بود.

به راستی که آن، چهره ها را جلاء می دهد در آن هنگام که صورتها کدر و تیره باشند.

سوره های آن، همانند تصویرهایی از زندگی ما و همانند چشم بینندگان است.

سخنان آن در نزد مردم، همانند مجسّمه هاست پس خطیبان توانا نمی توانند تو را به توهّم بیندازند.

چقدر آیات آن از علوم و دانشها را جدا ساخت؛ از حروفی که حروف هجاء از آن جدا شدند.

این آیات، همانند دانه و هسته ای هستند که وقتی کاشته شوند به سنبل های طلایی و پاکیزه درآیند که زارعان درشگفت شوند.

ولی وقتی کافران این آیات را شنیدند به شکّ و تردید افتاده به او افتراء بسته و گفتند: این سحری بیش نیست.

در صورتی که آن آیات روشن چیزی از آنها را بی نیاز نساخت؛ بلکه درخواست هدایت نیز بر آنها خستگی و گمراهی شد.

هنگامی که خردها با علم و دانش گمراه گردند، دیگر نصحیت کنندگان چه می توانند بگویند؟

قوم عیسی عليه‌السلام و قوم موسی عليه‌السلام نیز همانند شما که با دین حنیف، رفتار نمودید، رفتار نمودند.

تا آنجا که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وعلیّ صنو النبیّ ومن دی |  | ن فؤادی وداده والولاء |
| ووزیر ابن عمّه فی المعالی |  | ومن الأهل تسعد الوزراء |
| لم یزده کشف الغطاء یقیناً |  | بل هو الشمس ما علیه غطاء |

و علی عليه‌السلام برادر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است که عطای دل من با محبّت و ولایت اوست.

او وزیر و پسرعمویش در مقامات والا بود که از لیاقت و شایستگی او وزرا به سعادت می رسند.

کسی که اگر پرده ها کنار رود ذرّه ای به یقین او نمی آفزاید، بلکه او همان آفتاب عالمتابی است که پرده و پوششی ندارد.

تا آنجا که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وباُمّ السبطین زوج علی |  | وبنیها ومن حوته العباء |

و به وسیله مادر دو سبط او و همسر علی عليه‌السلام و و فرزندان او و کسانی که در زیر عبا بودند.

تا آنجا که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قد تمسّکت من ودادک بالحب |  | ل الّذی استمسکت به الشفعاء |
| وأبی اللَّه أن یمسّنی السوء |  | بحال ولی إلیک التجاء |

به راستی که از دوستی تو به ریسمانی که شفاعت خواهان به آن چنگ زده اند، چنگ زدم.

خداوند ممنوع کرده که هرگز به من بدی برسد؛ چرا که من به سوی تو پناه آورده ام.

تا آنجا که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وبحبّ النبیّ فابغ رضا اللَّه |  | ففی حبّه الرضا والحیاء |
| کیف یصدأ بالذنب قلب محبّ |  | وله ذکرک الجمیل جلاء |
| هذه علّتی وأنت طبیبی |  | لیس یخفی علیک فی القلب داء |

و با مهر و محبّت پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در طلب رضای خدا باش، چرا که در حبّ او، خشنودی و حیاست.

چگونه دل محبّ و دوستدار او زنگ گناه می گیرد، در حالی که با یاد زیبای او دل جلا پیدا می کند.

آری، این درد من است و تو طبیب منی، که درد دل هیچ کسی بر تو پنهان نیست.

تا آنجا که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کیف یستوعب الکلام سجایا |  | ک وهل تنزح بحار الأنوار الرکاء؟ |
| لیس من غایه لمدحک ابغی |  | ها وللقول غایه وانتهاء |
| فسلام علیک تتری من اللَّه |  | وتبقی به لک البأواء |
| وسلام علیک منک فما غی |  | رک منه لک السلام کفاء |
| وسلام من کلّ ما خلق اللَّه |  | لتحیا بذکرک الاملاء |
| وصلاه کالمسک تحمله من |  | نی شمال إلیک أو نکباء |
| وسلام علی ضریحک تخضل |  | ل به منه تربه وعساء |
| وثناء قدّمت بین یدی نج |  | وای إذ لم یکن لدیّ ثراء |
| ما أقام الصلاه من عبداللَّه |  | وقامت بربّها الأشیاء |

چگونه این کلمات گنجایش فضایل و سجایای تو را دارند و آیا لیوانی گنجایش دریایی را دارد؟

پایانی برای مدح و تعریف تو نیست، در حالی که هر گفتاری سرانجام و پایانی دارد.

بنابر این، سلام خدا بر تو پیوسته باد و یاد شما تا ابد پاینده باد.

سلام بر شما از شما؛ که از غیر تو سلام کافی نیست.

سلام از همه آفریدگان خدا که همه مکان ها از تحیّت شما پر باد.

درودی از مشک بر شما از نسیم شمال و بادی که از میان صبا و شمال می وزد، می فرستم.

و سلام بر ضریح مطهّر شما؛ سلامی که از آن، خاک سرزمین شنزار نرم، باطراوت می گردد.

من مدح و ثنای خودم را با مناجات خود، تقدیم شما نمودم؛ چرا که من جز آن، سرمایه ای ندارم.

مدح و ثنایی که تا این درود از بندگان خدا هست و همه چیز به پروردگارش زنده است، بر تو باد.

## در فضیلت سادات گرامی و علویان

ما در جلد نخست کتاب «قطره ای از دریای فضائل اهل بیت عليهم‌السلام» به طور اختصار بخشی از فضایل علویان را نقل نمودیم، اینک در این جلد در پی پاسخ گویی به درخواست برخی از دوستان و امتثال فرمایش خداوند سبحان که می فرماید: (وَأَمّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ) (1)؛ «و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن»، به طور گسترده به ذکر فضایل آن بزرگواران می پردازیم.

بدیهی است روایاتی که در این مقام نقل می شود غیر از روایاتی است که در جلد اوّل نقل شده است.

789/72. در کتاب «جامع الأخبار» آمده: پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید:

من رأی أولادی فصلّ علیّ طائعاً راغباً زاده اللَّه فی السمع والبصر.

کسی که یکی از فرزندان مرا ببیند و با میل و رغبت بر من صلوات بفرستد، خدای متعال شنوایی و بینایی او را افزایش می دهد. (2)

790/73. در کتاب «روضه» و «فضائل» می نویسد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

ای مردم! آیا شما به شفاعت من امید دارید، ولی از شفاعت خاندانم ناتوانم؟!

ای مردم! هر که فردای قیامت خداوند را با ایمان - بدون شرک - ملاقات نماید، خداوند او را وارد بهشت خواهد نمود (3)، گرچه گناهان او همانند خاک زمین باشد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ضحی، آیه 11.

2- این روایت در «ینابیع الحکمه: 220/3 ح 22» از «جامع الأخبار» نقل شده است.

3- در مصدر چنین آمده: پاداش او بهشت است.

ای مردم! من (در روز قیامت) از دستگیره در بهشت می گیرم، آنگاه خداوند متعال بر من جلوه می نماید و در برابرش به سجده می آفتم، سپس برای من اذن شفاعت داده می شود، پس من برای احدی از خاندانم فروگذاری نمی نمایم.

أیّها الناس! عظّموا أهل بیتی فی حیاتی وبعد مماتی، وأکرموهم وفضّلوهم، لایحلّ لأحد أن یقوم لأحد غیر أهل بیتی.

ای مردم! خاندان مرا در زمان حیات و زندگیم و پس از وفاتم، بزرگ بشمارید، و آنان را گرامی بدارید، و برتری دهید، برای کسی جایز نیست به احترام احدی بپاخیزد جز به احترام اهل بیت من عليهم‌السلام. (1)

791/74. در کتاب «جامع الأخبار» می نویسد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من رأی أولادی ولم یقم بین یدیه فقد جفانی، ومن جفانی فهو منافق.

هر کس یکی از فرزندان مرا ببیند و در برابرش (به احترام او) بپا نخیزد، در واقع بر من ستم روا داشته است و کسی که در حقّ من ستم نماید منافق است.

در حدیث دیگری آمده:

من رأی أولادی ولایقوم قیاماً تامّاً ابتلاه اللَّه تعالی ببلاء لا دواء له.

هر که فرزندان مرا ببیند و به (احترام آنان) کامل بپا نخیزد، خدای متعال او را به بلایی گرفتار می کند که دوایی نداشته باشد. (2)

792/75. در کتاب «مقتل خوارزمی» آمده: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمود:

یقوم الرجل للرجل إلّا بنی هاشم، فإنّهم لایقومون لأحد.

مردم به احترام همدیگر بپا می خیزند جز بنی هاشم که آنان به خاطر کسی بپا نمی خیزند. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الفضائل: 135 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 295/36 ضمن ح 124.

2- این روایت در ینابیع الحکمه: 220/3 ح 23 از «جامع الأخبار» نقل گردیده است.

3- مقتل خوارزمی: 100.

793/76. در کتاب «فضائل السادات» می نویسد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من أکرم أولادی فقد أکرمنی (1)، ومن أهانهم فقد أهاننی. (2)

کسی که فرزندان مرا گرامی بدارد مرا گرامی داشته، و کسی که به آنها توهین نماید در واقع به من توهین نموده است.

794/77. در کتاب «کشف الغمّه» می نویسد: برزون بن سیف نهدی - که نامش جعفر است - می گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

احفظوا فینا ما حفظ العبد الصالح فی الیتیمین.

آنچه را که بنده صالح و شایسته خدا در مورد آن دو یتیم مراعات نمود، شما نیز در مورد ما مراعات کنید. که قرآن می فرماید: (وَکانَ أَبُوهُما صالِحاً) (3)؛ «و پدرشان مرد صالحی بود».

گفته شده: منظور از پدرشان همان جدّ هفتم آنهاست که فرد صالح و شایسته ای بود. (4)

795/78. شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب «المصباح» و شیخ کفعمی رحمه‌الله در کتاب «جنّه الأمان» در تعقیب نماز عصر بعد از سجده شکر دعایی را نقل کرده اند که در آخر آن دعا آمده است:

«وصلّ علی ذرّیّه نبیّک صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ». (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المستدرک: 376/12 ح 8.

2- این روایت در «ینابیع الحکمه: 220/3 ح 24» به نقل از «فضائل السادات» آمده است.

3- سوره کهف، آیه 82.

4- کشف الغمّه: 162/2، امالی طوسی: 273 ح 52 مجلس 10، بحار الأنوار: 203/27 ح 4. در «کشف الغمّه: 51/1» در حدیثی از امام سجاد عليه‌السلام نقل شده که حضرتش فرمودند: آگاه باشید! همانا خداوند متعال اقوام و گروه هایی را به جهت پدرانشان یاد فرموده، و فرزندان به احترام پدران مورد احترام قرار گرفته اند، آنجا که خداوند می فرماید: «و کانَ أَبُوهُما صالِحاً» به راستی پدر بزرگوارم از پدران گرامی آش نقل فرموده که: این فرزند، دهمین فرزند بوده، در حالی که ما از خاندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستیم، پس به خاطر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم احترام ما را نگه دارید.

5- مصباح کفعمی: 55، بحار الأنوار: 42/86.

و درود بر ذریّه پیامبرت باد.

البتّه این تعبیر در آخر دعای کامل نیز - که معروف به دعای حریق است - آمده است. (1)

همچنین همین تعبیر در دعای تسبیحی که خواندن آن در هر روز ماه مبارک رمضان وارد شده، نیز آمده است. (2)

همچنین در دعای سمات آمده است:

«وبارکت لحبیبک محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعترته وذرّیّته عليهم‌السلام».

و مبارک قرار دادی برای حبیبت محمّد و عترت و خاندان و فرزندانش. (3)

796/79. در کتاب «من لا یحضره الفقیه» آمده است:

نگاه به کعبه عبادت است، نگاه به چهره پدر و مادر عبادت است، نگاه به قرآن - بدون قرائت آن - عبادت است، نگاه به صورت عالم و دانشمند (دینی) عبادت است و نگاه به صورت آل محمّد عليهم‌السلام عبادت است. (4)

باز شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» از امام رضا عليه‌السلام نقل کرده که حضرتش فرمود:

النظر إلی جمیع ذرّیّه النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عباده مالم یفارقوا منهاجه ولم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مصباح المتهجّد: 107، صحیفه مهدیّه: 410.

2- بحار الأنوار: 110/98.

3- بحار الأنوار: 99/90، صحیفه مهدیّه: 500. گفتنی است که: این تعبیر در دعاهای زیادی آمده که برخی را به اختصار نقل می نماییم:

الف - دعای شب اوّل ماه مبارک رمضان: «أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَعَلی آلِهِ الطَّاهِرینَ، وَذُرِّیَّتِهِ أَجْمَعینَ»؛ خداوندا! بر محمد و خاندان پاکش و همه فرزندانش درود فرست. «بحار الأنوار: 296/97». ب - تعقیب نماز مغرب: «أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ النَّبیِّ وَعَلی ذُرِّیَّتِهِ وَعَلی أَهْلِ بَیْتِهِ»؛ خداوندا! بر محمد و پیامبر و بر فرزندان و خاندانش درود فرست. «بحار الأنوار: 97/86». ج - پس از نماز صبح و نماز مغرب: «أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَذُرّیَّتِهِ»؛ خداوندا! بر محمد و فرزندانش درود فرست. «بحار الأنوار: 95/86 ح 3 و 58/94 ح 38».

4- الفقیه: 205/2.

یتلوّثوا بالمعاصی. (1)

نگاه کردن به صورت همه ذریّه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبادت است، مادامی که از راه و روش او جدا نشده و خودشان را با گناهان آلوده نکرده اند.

797/80. عجلی در «نکت» خودش روایت کرده که همانا پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

النظر إلی وجه علیّ عليه‌السلام عباده. (2)

نگاه کردن به چهره علی عليه‌السلام عبادت است.

ابی اُمامه گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من نظر إلی علیّ عليه‌السلام کتب اللَّه له بها ألف ألف حسنه، ومحی عنه ألف ألف سیّئه، ورفع له بها خمسمائه درجه، ومن نظر إلی أحد أولاد الحسن والحسین عليهما‌السلام کتب اللَّه له بها مائه حسنه، ومحی عنه مائه سیّئه، ورفع له مائه درجه.

هر کس به چهره علی عليه‌السلام بنگرد به خاطر این عمل، برای او هزار هزار حسنه نوشته می شود و از (نامه اعمال او) هزار هزار گناه پاک می گردد، و مقام و منزلت او پانصد درجه ارتقاء پیدا می کند.

و هر که به یکی از فرزندان امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام نگاه کند برای او صد حسنه نوشته می شود و از (نامه اعمالش) صد گناه پاک می گردد و مقامش صد درجه ارتقاء پیدا می کند.

نویسنده رحمه‌الله گوید: از اینکه فرزندان امام حسن عليه‌السلام نیز نقل شده معلوم می شود که این روایت به همه ذراری رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تعمیم داده شده است (و مختصّ به ائمّه معصومین عليهم‌السلام نیست).

798/81. محمّد بن یعقوب کلینی قدس‌سره در کتاب شریف «کافی» در باب نوادر در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 51/2، بحار الأنوار: 218/96 ح 3.

2- امالی طوسی: 350 ح 62 مجلس 12، بحار الأنوار: 195/38 ح1. این حدیث را خوارزمی نیز در «المناقب: 361 ح 373» نقل کرده است.

حدیث معراج چنین نقل می کند:

آنگاه به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وحی شد:

یا محمّد! صلّ علی نفسک وعلی أهل بیتک.

ای محمّد! بر خود و خاندانت درود فرست.

فرمود: صلّی اللَّه علیّ وعلی أهل بیتی.

خدای متعال بر من و خاندانم درود فرست.

و این انجام پذیرفت، آنگاه متوجّه شد، ناگاه صفهای فرشتگان و پیامبران را دید، گفته شد: ای محمّد! بر آنان سلام کن.

فرمود: السلام علیکم ورحمه اللَّه وبرکاته.

سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

خداوند وحی نمود: إنّی أنا السلام، والتحیّه والرحمه والبرکات أنت وذرّیّتک.

همانا من سلام هستم، و تحیّت، رحمت و برکات هم تو و ذریّه توست. (1)

799 /82. شیخ طبرسی قدس‌سره در کتاب «مکارم الأخلاق» می نویسد:

فضل بن یونس گوید: روزی در خانه ام بودم، خادمم نزد من آمد و گفت: پشت درب خانه شخصی است که کنیه اش «ابو الحسن» و نامش «حضرت موسی بن جعفر عليهما‌السلام» است.

من )از شدّت خوشحالی( گفتم: ای غلام! اگر او کسی است که من گمان می کنم تو در راه خدا آزاد هستی.

آنگاه با سرعت خودم را به دم در رساندم، ناگاه چشمانم به جمال مولایم روشن شد، عرض کردم: آقای من! بفرمایید.

حضرت از مرکب فرود آمده و تشریف فرما شدند و وارد اتاق گردیدند، رفتم تا حضرتش را به بالای اتاق تعارف کنم، حضرت به من فرمودند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 135/3، بحار الأنوار: 360/18 ذیل ح 66 و 242/82 ح 1.

یا فضل! صاحب المنزل أحقُّ بصدر البیت إلّا أن یکون فی القوم رجل یکون من بنی هاشم.

ای فضل! صاحب خانه به بالای اتاق سزاوارتر است، مگر اینکه در میان آنها شخصی از بنی هاشم باشد.

عرض کردم: قربانت گردم، شما هستید... تا آخر حدیث. (1)

800/83. ابو حسین یحیی بن حسن بن محمّد بطریق اسدی حلّی قدس‌سره در کتاب «عمده صحاح الأخبار فی مناقب الأئمّه الأبرار» می نویسد:

احمد بن عامر گوید: امام رضا عليه‌السلام از پدران بزرگوارش نقل فرموده که حضرت علی عليه‌السلام فرمودند:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

حرّمت الجنّه علی من ظلم أهل بیتی وآذانی فی عترتی، ومن صنع صنیعه إلی أحد من ولد عبدالمطّلب ولم یجازه علیها فأنا اُجازیه غداً إذا لقینی یوم القیامه.

بهشت برای کسی که به خاندان من ستم نموده و مرا درباره عترتم بیازارد، حرام شده است. هر کس برای یکی از فرزندان عبدالمطلب کار نیکی انجام دهد و او برای این کار پاداشی ندهد، من در روز قیامت آن هنگام که با من دیدار نماید، تلافی خواهم نمود. (2)

801/84. در کتاب «علل الشرائع» می نویسد: محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

در روز قیامت حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام توقّفی در کنار درب دوزخ دارند. در آن روز، میان دو چشم هر شخصی نوشته می شود: مؤمن یا کافر، پس به محبّی که گناه زیاد دارد دستور داده می شود تا به دوزخ برود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مکارم الأخلاق: 148، بحار الأنوار: 423/66 ذیل ح 37.

2- العمده: 52 ح 49، بحار الأنوار: 228/26 ح 8.

حضرت زهرا عليها‌السلام در میان دو چشم آن شخص، محبّ بودن او را می خواند، و می گوید:

إلهی وسیّدی! سمّیتنی فاطمه، وفطمت بی من تولاّنی وتولّی ذرّیّتی من النار، ووعدک الحقّ وأنت لاتخلف المیعاد.

خدای من و سرور من! مرا فاطمه نامیدی و به وسیله من دوستان و ذریّه ام را از آتش جدا فرمودی، وعده تو حقّ است و تو در میعاد خلاف نمی کنی.

خدای متعال می فرماید:

صدقت یا فاطمه! إنّی قد سمّیتک فاطمه، وفطمت بک من أحبّک وتولاّک وأحبّ ذرّیّتک وتولاّهم من النار، ووعدی الحقّ وأنا لا اُخلف المیعاد، وإنّما أمرت بعبدی هذا إلی النار لتشفعی فیه فاُشفّعک، فلیتبیّن لملائکتی وأنبیائی ورسلی وأهل الموقف موقفک منّی ومکانتک عندی، فمن قرأت بین عینیه مؤمناً فخذی بیده وأدخلیه الجنّه.

راست گفتی ای فاطمه! من تو را فاطمه نامیدم، و به وسیله تو، کسی که تو را دوست بدارد و از تو پیروی نماید و ذریّه تو را دوست داشته و پیروی نماید، از آتش جدا کردم. وعده من حقّ است و من در میعاد خلف وعده نمی کنم. اینکه این بنده ام را به سوی آتش دستور دادم به خاطر آن است که تو در مورد او شفاعت کنی و من شفاعت تو را بپذیرم، تا برای فرشتگان و پیامبران و رسولان و اهل محشر مقام و منزلت و موقعیّت تو در پیشگاه من آشکار گردد، پس میان چشم هر کسی که مؤمن خواندی از دستش بگیر و او را وارد بهشت کن. (1)

802/85. در کتاب «الصواعق المحرقه» می نویسد: در حدیثی آمده: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

یاعلیّ! إنّ اللَّه قد غفر لک ولذرّیّتک ولولدک وأهلک ولشیعتک ولمحبّی شیعتک، فأبشر فإنّک الأنزع البطین.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرائع: 179/1 ح 6، بحار الأنوار: 50/8 ح 58 و 14/43 ح 11.

ای علی! همانا خدای متعال تو، ذریّه تو، فرزندان و خاندان تو، شیعیان تو و دوستداران شیعیان تو را آمرزید، پس مژده باد تو را، همانا که تو انزع بطین (1) هستی یعنی (از شرک دور و مملوّ از علم و ایمان هستی). (2)

803/86. عالم بزرگوار، شهید ثانی قدس‌سره می گوید: در کتاب «المدهش» ابی فرج بن جوزی می نویسد:

یکی از بندگان صالح گوید: وارد شهر بصره شدم، در آنجا آهنگری را دیدم که آهن را با دستش از کوره آتش بیرون می آورد و روی سندان (3) می گذاشت و بر می گرداند، و درد و سوزشی هم احساس نمی کرد، در دلم گفتم: این بنده شایسته ای است که آتش او را نمی سوزاند.

نزدیکش رفتم، سلام کردم، پاسخ سلامم را داد، عرض کردم: آقای من! تو را سوگند می دهم به کسی که این کرامت به تو عطا کرده، مرا دعا فرما!

او گریست و گفت: برادرم! سوگند به خدا! آنچه در مورد من گمان نموده ای من آن گونه نیستم.

گفتم: برادرم! این کاری که تو انجام دادی جز صالحان و شایستگان توانایی آن را ندارند.

گفت: پس گوش کن! که جریان شگفت انگیزی دارد.

گفتم: اگر صلاح می دانی این جریان را به من بگویی، انجام بده.

گفت: آری، روزی از روزها من در این دکّان نشسته بودم، رفت و آمد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جزری در «النهایه: 137/4» می نویسد: در وصف علی عليه‌السلام آمده: او انزع بطین است، گفته شده: معنایش این است که از شرک دور و سرشار از علم و ایمان است.

2- عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 47/2 ح 182، بحار الأنوار: 79/27 ح 52/35 13 ح 6 و 101/68 ح 9، امالی طوسی: 293 ح 17 مجلس 11. این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در ج: 78/40 سطر 9 از «فردوس الأخبار»، و دیلمی رحمه‌الله در «إرشاد القلوب: 83/2» نقل کرده اند.

3- سندان: افزاری آهنی که آهنگران، مسگران و زرگران بر روی آن با پتک یا چکش فلز را بکوبند. (فرهنگ معین: 1929/2)

زیادی به مغازه من می شد، ناگاه زن زیبایی به دکّان من آمد، زنی که زیباتر از او ندیده بودم، رو به من کرد و گفت: برادر! آیا به خاطر خدا می توانی کمکی برای من بنمایی؟

چون نگاه کردم شیفته او شدم، به او گفتم: می توانی همراه من به خانه ام بیایی تا آن قدر مال به تو بدهم که مدّت زیادی برای تو کافی باشد؟

گفت: سوگند به خدا! من اهل این کار نیستم.

گفتم: پس برو.

او رفت و مدّت زیادی گذشت، تا اینکه روزی برگشت و گفت: به راستی که ضرورت مرا وادار به انجام خواسته تو نموده است.

من درِ دکّان را بستم، و با او به سوی خانه به راه افتادم، وقتی به خانه رسیدیم گفت: فلانی! من کودکانی دارم که آنها را گرسنه رها کرده ام، اگر صلاح می دانی چیزی بده تا بروم و به آنها بدهم بعد باز می گردم.

من از او عهد و پیمان گرفتم که حتماً باز گردد، آن وقت چند درهم به او دادم، او رفت و پس از ساعتی بازگشت و وارد خانه شد، من درها را بسته و پرده ها را انداختم.

او گفت: چرا چنین می کنی؟

گفتم: از مردم می ترسم.

گفت: چرا از خدای مردم نمی ترسی؟

گفتم: او آمرزنده و مهربان است (!!) آنگاه به طرف او رفتم، او مانند برگ خشک درخت خرما که در روز طوفانی می لرزد، می لرزید و اشک از دیدگانش به صورتش جاری بود، گفتم: چرا مضطربی؟

گفت: فلانی! از خدای متعال می ترسم.

سپس گفت: فلانی! اگر کاری با من نداشته باشی، در پیشگاه خدا

ضامن می شوم که تو را با آتش عذاب نکند، نه در دنیا و نه در آخرت.

من از این سخن او به خود آمدم، برخاستم و هر چه پول داشتم به او داده و گفتم: فلانی! راهت را بگیر و برو، من به خاطر ترس از خدا، تو را رها کردم.

همین که رفت و از من جدا شد خواب بر من غلبه کرد، خواب بانوی بزرگواری را دیدم که تا به حال چنین بانویی ندیده بودم، در سرش تاجی از یاقوت داشت، رو به من کرد و فرمود: فلانی! خداوند از ما برای تو پاداش خیری بدهد!

عرض کردم: شما کیستید؟

فرمود: من مادر همان دختری هستم که نزد تو آمد و تو به جهت ترس از خدا، او را رها کردی، خداوند تو را با آتش نسوزاند، نه در دنیا و نه در آخرت.

عرض کردم: خدای رحمتت کند! او که بود؟

فرمود: او از نسل رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

من خدای متعال را سپاس و شکرگزاری نمودم که توفیقم داد و از این گناه حفظم نمود، آنگاه این آیه شریفه را یادآور شدم:

(إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً)؛ (1)

«خداوند فقط می خواهد رجس و پلیدی را از شما خانواده دور کند و شما را به طور کامل پاک سازد».

پس از آن روز، دیگر در دنیا آتش مرا نسوزانید، امیدوارم در آخرت نیز آتش مرا نسوزاند. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره احزاب، آیه 33.

2- الإثنا عشریّه: 425، فضائل السادات: 240.

804/87. طبری قدس‌سره در کتاب «بشاره المصطفی» حدیث مفصّلی را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل می نماید و می گوید: در آخر آن حدیث آمده که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

فمن زارنی بعد وفاتی فکأنّما زارنی فی حیاتی ومن زار فاطمه عليها‌السلام فکأنّما زارنی، ومن زار علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام فکأنّما زار فاطمه عليها‌السلام، ومن زار الحسن والحسین عليهما‌السلام فکأنّما زار علیّاً عليه‌السلام، ومن زار ذرّیّتهما فکأنّما زارهما.

هر کس مرا پس از وفاتم زیارت کند، گویی مرا در زندگیم زیارت کرده است. هر کس فاطمه عليها‌السلام را زیارت کند، گویی مرا زیارت کرده است. و هر کس علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام را زیارت کند، گویی فاطمه عليها‌السلام را زیارت کرده است. و هر کس حسن و حسین عليهما‌السلام را زیارت کند، گویی علی عليه‌السلام را زیارت کرده است، و هر کس ذریّه و فرزندان حسن و حسین عليهما‌السلام را زیارت کند، گویی خود آن دو بزرگوار را زیارت کرده است. (1)

805/88. از پدر بزرگوار شیخ صدوق رحمه‌الله، علیّ بن بابویه نقل شده که گوید:

سهل بن احمد از محمّد بن محمّد بن اشعث از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از پدران گرامی آش عليهم‌السلام نقل کرده که گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

عیاده بنی هاشم فریضه، وزیارتهم سنّه.

عیادت از بنی هاشم (به هنگام بیماری) واجب و لازم است، و زیارتشان سنّت و مستحبّ است. (2)

806/89. در کتاب «ثواب الأعمال» می نویسد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشاره المصطفی: 139، بحار الأنوار: 58/43 سطر 12 و 122/100 ضمن ح 28.

2- جامع الأحادیث قمی: 18، بحار الأنوار: 234/96 ح 33، مستدرک الوسائل: 79/2 ح 21. نظیر این روایت در «امالی طوسی: 335 ح 18 مجلس 12» نیز نقل شده است.

من زارنی أو زار أحداً من ذرّیّتی زرته یوم القیامه فأنقذته من أهوالها. (1)

کسی که مرا یا یکی از فرزندان مرا زیارت کند، من در روز قیامت او را زیارت کرده و از مهلکه و وحشتهای آن روز نجاتش می دهم.

و در کتاب «جامع الأخبار» آمده: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

من زار واحداً من أولادی فی الحیاه وبعد الممات فکأنّما زارنی، غفر له ألبتّه.

کسی که یکی از فرزندان مرا در دوران حیات و پس از مرگم زیارت کند همانند کسی است که مرا زیارت کرده، البتّه آمرزیده خواهد شد.

807/90. در کتاب «تحفه النجباء من مناقب أهل العباء» و همچنین در کتاب «الصواعق المحرقه» آمده است: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

من أراد التوصّل إلیّ وأن یکون له عندی ید أشفع له بها یوم القیامه فلیصل مع ذرّیّتی (2) ویدخل السرور علیهم.

هر کس می خواهد عملی انجام دهد تا نزد من مقرّب گردد و بدین وسیله حقّی در نزد من داشته باشد تا در روز قیامت به سبب آن، او را شفاعت نمایم؛ پس به خاندان و ذریّه ام خدمت کرده و در دلهای آنها ایجاد شادی و سرور نماید. (3)

808/91. در کتاب «جامع الأخبار» آمده: پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

من أکل الطعام مع أولادی الصالحون حرّم اللَّه جسده علی النار.

هر که با فرزندان (صالح و شایسته) من طعام بخورد خداوند بدنش را بر آتش حرام می گرداند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کامل الزیارات: 41 ح 4، بحار الأنوار: 123/100 ح 31.

2- در امالی آمده است: «أهل بیتی».

3- امالی صدوق: 461 ح5 مجلس 60، امالی طوسی: 423 ح4 مجلس 15، بحار الأنوار: 227/26 ح1، کشف الغمّه: 399/1.

809/92. باز در همان کتاب آمده: رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

أکرموا أولادی الصالحون للَّه، والطالحون لی.

فرزندان صالح و شایسته مرا به خاطر خدا، و فرزندان طالح و ناشایست را به خاطر من گرامی بدارید. (1)

810/93. ثقه الإسلام کلینی قدس‌سره در «روضه کافی» می نویسد:

عبدالملک گوید: میان امام باقر عليه‌السلام و فرزندان امام حسن عليه‌السلام حرفی شد، این قضیّه به گوش من رسید، من خدمت امام باقر عليه‌السلام شرفیاب شدم تا در این مورد چیزی بگویم، تا خواستم حرف بزنم، حضرت فرمود: مه! لاتدخل فیما بیننا.

ساکت باش! در آنچه مربوط به ما است دخالت نکن!

همانا حکایت ما با عموزادگانمان مانند حکایت مردی است که در بنی اسرائیل بود، او دو دختر داشت، یکی را به شخص کشاورزی شوهر داد و دیگری را به شخص کوزه گری.

روزی به دیدار دخترانش رفت، ابتدا خانه کشاورز رفت و از دخترش پرسید: حالتان چطور است؟

گفت: شوهرم کشت زیادی نموده، اگر خداوند متعال بارانی از آسمان بفرستد حال ما در بنی اسرائیل از همه بهتر خواهد بود.

سپس به دیدن زن کوزه گر رفت و از او پرسید: حالتان چطور است؟

گفت: شوهرم کوزه زیادی ساخته، اگر خداوند بارانی نفرستد (و کوزه هایمان خشک گردد) حال ما در بنی اسرائیل از همه بهتر خواهد بود.

آن مرد از نزد او بیرون آمد در حالی که می گفت: خدایا! تو پروردگار هر دو دخترم هستی، (خود می دانی چگونه با آنها رفتار کنی) و حال ما نیز (با عموزادگانمان) اینچنین است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جامع الأخبار: 393 ح 4. این روایت در مستدرک الوسائل: 376/12 ح 8 از «الدرّه الباهره» نقل شده است.

2- الکافی:85/8 ح 45. در پاورقی روایت از «مرآه العقول» آمده که علّامه مجلسی رحمه‌الله در توضیح این روایت می گوید: منظور امام باقرعليه‌السلام این است که همان گونه که آن مرد در مورد دخترانش قضاوت و داوری نکرد بلکه کار آنها را=

811/94. در کتاب «خلاصه المناقب» - بنا به نقل سیّد نوراللَّه قاضی در کتاب «مجالس المؤمنین» - می نویسد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إنّ اللَّه له الحمد عرض حبّ علیّ وفاطمه عليهما‌السلام وذرّیّتهما علی البریّه، فمن بادر منهم بالإجابه جعل منهم الرسل، ومن أجاب بعد ذلک جعل منهم الشیعه، ومن أجاب بعد ذلک جعل منهم الأصفیاء، وأنّ اللَّه جمعهم فی الجنّه.

همانا خدای متعال - که حمد و سپاس مخصوص اوست - محبّت علی و فاطمه عليهما‌السلام و فرزندان آن دو بزرگوار را بر مردم عرضه نمود، پس هر که با سرعت پاسخ مثبت داد رسولان خود را از میان آنان قرار داد، و کسی که پس از آنها پاسخ داد به عنوان شیعه برگزیده شد، و هر که پس از آنها اجابت نمود به عنوان اصفیا و برگزیدگان انتخاب شد، و خداوند همه آنها را در بهشت گرد آورد. (1)

812/95. نویسنده کتاب «منتخب البصائر» از امام باقر عليه‌السلام روایت کرده، که حضرتش فرمود:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

إنّ اللَّه تبارک وتعالی أحدٌ واحد، تفرّد فی وحدانیّته، ثمّ تکلّم بکلمه فصارت نوراً، ثمّ خلق من ذلک النور محمّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وخلقنی وذرّیّتی.

خداوند متعال یکتا و بی همتاست، و در وحدانیّت و یگانگی خود بی نظیر است، سپس خداوند با کلمه ای تکلّم فرمود که آن نور گشت، آنگاه از آن نور، محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را آفرید، و مرا و ذریّه و فرزندانم را آفرید. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

= به خدا واگذار نمود، شما نیز حق ندارید میان ما که هر دو از فرزندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستیم قضاوت و داوری کنید، بلکه بایستی بدین جهت به هر دو احترام نمایید. علّامه مجلسی رحمه‌الله این روایت را در بحار الأنوار: 488/14 ح 3 از «قصص الأنبیاء» نقل کرده است.

1- المناقب المرتضویّه: 97، احقاق الحقّ: 191/9.

2- مختصر البصائر: 32، بحار الأنوار: 291/26 ح 46/5351 ح 20 و 192/57 ح 138، تفسیر برهان: 294/1 ح 3. این حدیث را استرآبادی رحمه‌الله در «تأویل الآیات: 116/1 ح 30» نقل کرده است.

813/96. آیه اللَّه داماد در کتاب «تقویم الإیمان» می نویسد: در بسیاری از کتب عامّه و خاصّه روایت شده که زید بن ارقم گوید:

ما کنّا نعرف المنافقین ونحن مع النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم إلّا ببغضهم علیّاً عليه‌السلام وولده.

ما در زمان پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منافقان را با بغض و کینه حضرت علی عليه‌السلام و فرزندانش می شناختیم. (1)

814/97. در کتاب «العیون الرضویّه» می نویسد: امام رضا عليه‌السلام از پدران گرامی آش عليهم‌السلام نقل می فرماید که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

بغض علیّ عليه‌السلام کفر، وبغض بنی هاشم نفاق.

بغض و کینه علی عليه‌السلام کفر، و بغض و کینه بنی هاشم نفاق است. (2)

815/98. در کتاب «جامع الأخبار» آمده: پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

علیکم بحبّ أولادی یدخلکم الجنّه لا محاله، وإیّاکم وبغض أولادی یدخلکم النار.

بر شما باد دوستی فرزندان من که سرانجام این عمل بهشت برین خواهد بود، و بپرهیزید از بغض و کینه فرزندان من که باعث ورود شما به دوزخ خواهد شد.

816/99. شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «علل الشرائع» می نویسد: امام رضا عليه‌السلام در مورد علل مسخ شده ها فرمود:

إنّ الوزغ کان سبطاً من أسباط بنی اسرائیل یسبّون أولاد الأنبیاء ویبغضونهم، فمسخهم اللَّه أوزاغاً.

مارمولک ها، سبطی از اسباط بنی اسرائیل بودند که فرزندان پیامبران را دشنام داده و آنها را دشمن می داشتند، بدین جهت خداوند آنها را به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این حدیث را خوارزمی در «المناقب: 332» نقل کرده است.

2- عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 61/2 ح 239، بحار الأنوار: 302/39 ذیل ح 113 و 221/96 ح 11.

مارمولک مسخ نمود. (1)

817/100. شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «امالی» می نویسد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إذا قمت المقام المحمود تشفّعت فی أصحاب الکبائر من اُمّتی، فیشفّعنی اللَّه فیهم واللَّه لاتشفّعت فیمن آذی ذرّیّتی.

هنگامی که در روز قیامت در مقام محمود قرار گیرم مرتکبان گناهان کبیره از اُمّتم را شفاعت می کنم و خداوند متعال شفاعت مرا در مورد آنان می پذیرد، سوگند به خدا! کسانی که مرا درباره ذریّه ام آزار داده اند، شفاعت نخواهم کرد. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: در برابر این روایات، روایات دیگری است که با ظاهر اینها منافات دارد که اینک به بخشی از آنها اشاره کرده و باهم متّحد می نماییم، البتّه خود این روایات به دو گونه وارد شده اند:

1- روایاتی که به نحو تعلیق وارد شده است:

از جمله، روایتی است که شیخ صدوق رضوان اللَّه علیه در کتاب «اعتقادات» خود آورده که امام صادق عليه‌السلام در بیان معنای «مِطمَر» (3) می فرماید:

فمن خالفکم وجازه فابرؤا منه وإن کان علویّاً فاطمیّاً.

هر که با شما مخالفت نماید و از آن حدّ تجاوز نموده و بگذرد (و به چپ و راست میل نماید)، از او دوری و بیزاری جویید گرچه تبارش علوی و فاطمی باشد. (4)

امام صادق عليه‌السلام در حدیث دیگری به حمران فرمود:

فمن خالفک فی هذا الأمر فهو زندیق.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرائع: 487/2 ضمن ح3، بحار الأنوار: 222/65 ح3.

2- امالی صدوق: 370 ح 3 مجلس 49، بحار الأنوار: 218/96 ح 4.

3- مطمر: شاقول، ریسمان بنایی.

4- معانی الأخبار: 204 ح 2، بحار الأنوار: 179/46 ح 38.

هر که در این امر با تو مخالفت نماید او زندیق و بی دین است.

حمران گفت: گرچه از نسل علوی و فاطمی باشد؟

امام صادق عليه‌السلام فرمود: وإن کان محمّدیّاً علویّاً فاطمیّاً.

گرچه نسل و نژادش محمّدی، علوی و فاطمی باشد. (1)

در روایت دیگری آمده: امام سجّاد عليه‌السلام به اصمعی فرمودند:

یا أصمعی! إنّ اللَّه تعالی خلق الجنّه لمن أطاعه ولو کان عبداً حبشیّاً، وخلق النار لمن عصاه ولو کان شریفاً قرشیّاً.

ای اصمعی! همانا خدای متعال بهشت را آفرید برای کسی که از او اطاعت نماید، گرچه او غلامی حبشی باشد، و آتش را برای کسی آفرید که از او نافرمانی نماید، گرچه او فرد شریف قرشی باشد. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: همان گونه که پیداست همه این احادیث به طور تعلیق وارد شده، بدیهی است که تعلیق قضیّه ذاتاً ملازم با وقوع آن و عدم وقوعش نیست، به همین جهت موجب کاستی و نقصان شأن معلّق علیه نخواهد شد.

2 - آنچه که به نحو مفهوم یا مانند آن وارد شده است:

از جمله این آیه شریفه است که می فرماید: (فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَلا یَتَساءَلُونَ) (3)؛

«در آن روز هیچ یک از پیوندهای خویشاندی میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نخواهند کرد»

در پاسخ مفهوم این آیه باید گفت: همچنان که در مسند فاطمه صلوات اللَّه علیها آمده، این آیه تفسیر شده به زمانی که حضرت قائم ارواحنا فداه قیام و ظهور می نماید که در آن زمان برادران دینی از همدیگر ارث خواهند برد (4)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانی الأخبار: 204 ضمن ح 1، بحار الأنوار: 179/46 ح 4/69 37 ضمن ح 4 و 132/72 ح 6.

2- بحار الأنوار: 46/82.

3- سوره مؤمنون، آیه 101.

4- در روایت وارد شده است که: «یرث الأخ أخاه فی الأظلّه».

ولی برادران ولادتی از همدیگر ارث نمی برند، و این است فرمایش خداوند متعال که می فرماید:

(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) (1)؛ «به راستی مؤمنان رستگار شدند».

(فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُم یَوْمَئِذٍ وَلایَتَساءَلُون) (2).

«در آن هنگام که در «صور» دمیده شود هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها نخواهد بود، و از یکدیگر تقاضای کمک نخواهند کرد». (3)

بنابراین، آیه ربطی به بحث ما ندارد.

از جمله مواردی که به نحو مفهوم وارد شده؛ روایتی است که از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده که حضرتش خطاب به دخت گرامی خویش فاطمه زهرا عليها‌السلام و همسر والامقامش خدیجه کبری عليها‌السلام می فرماید:

یا فاطمه ابنه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ! لا أغنی عنک من اللَّه شیئاً. ویا خدیجه ابنه خویلد! لا أغنی عنک من اللَّه شیئاً.

ای فاطمه دختر محمّد! هیچ چیزی را از خدا بی نیاز مگردان. و ای خدیجه دختر خویلد! هیچ چیزی را از خدا بی نیاز مگردان.

از جمله: روایتی است که شیخ صدوق رحمه‌الله در کتاب «معانی الأخبار» در باب معنای روایتی که گوید: «فاطمه عليها‌السلام عفّت و پاکدامنی نمود پس خداوند آتش را بر فرزندانش حرام کرد» آورده که حسن بن موسی وشّاء بغدادی گوید:

من در خراسان در محضر امام رضا عليه‌السلام بودم، در محفل آن حضرت، زید بن موسی نیز حضور داشت، زید با گروهی از مجلس سخن گفته و بر آنها فخر می فروخت و می گفت: ما چنینیم، ما چنانیم. امام رضا عليه‌السلام نیز با گروه دیگری سخن می فرمودند، در این اثنا سخن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مؤمنون، آیه 1 و 101.

2- سوره مؤمنون، آیه 1 و 101.

3- دلائل الإمامه: 484 ضمن ح 85، محجّه البیضاء: 146.

زید را شنید و رو به او کرد و فرمود:

ای زید! آیا سخن بقّالهای شهر کوفه تو را فریب داده که گویند:

إنّ فاطمه عليها‌السلام أحصنت فرجها فحرّم اللَّه ذرّیّتها علی النار، واللَّه، ما ذلک إلّا للحسن والحسین و ولد بطنها خاصّه.

«همانا فاطمه عليها‌السلام چون عفّت ورزید و پاکدامن بود خداوند ذریّه و فرزندان او را بر آتش حرام فرموده است»، (گمان می کنی که تو هم شامل این مطلب هستی؟!) سوگند به خدا! این روایت اختصاص به امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام دارد و مخصوص فرزندان بلافصل آن بزرگوار است.

مگر می شود که موسی بن جعفر عليهما‌السلام خدا را اطاعت کند و روزش را با روزه و شبش را با عبادت سپری کند و تو خدا را معصیت نمایی، آنگاه روز قیامت هر دو (در پیشگاه خداوند) برابر باشید! یعنی تو نزد خداوند متعال از او گرامی تر هستی؟!

همانا امام سجّاد عليه‌السلام فرمود:

لمحسننا کفلان من الأجر ولمسیئنا ضعفان من العذاب.

پاداش نیکوکاران از خاندان ما دو برابر و کیفر گنهکاران ما نیز دو برابر خواهد بود.

حسن وشّاء گوید: سپس امام رضا عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

ای حسن! این آیه را چگونه می خوانید:

(قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ) (1)؛

«فرمود: ای نوح! او از اهل تو نیست او عمل غیر صالحی است»؟

عرض کردم: برخی از مردم چنین می خوانند: «إنّه عملٌ غیرُ صالح»، و برخی از آنها «إنّه عملُ غیر صالح» می خوانند، پس کسی که «عملُ غیر صالح» بخواند در واقع او را از پدرش ندانسته است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره هود، آیه 46.

2- نویسنده رحمه‌الله گوید: منظور حضرت، قرائت آیه به نحو اضافه است.

حضرت فرمود:

کلاّ لقد کان إبنه، لکن لمّا عصی اللَّه عزّوجلّ نفاه اللَّه عن أبیه، کذا من کان منّا لم یطع اللَّه عزّوجلّ فلیس منّا، و أنت إذا أطعت اللَّه فأنت منّا أهل البیت.

هرگز چنین نیست، بلکه او فرزندش بود؛ ولی وقتی که خدای را معصیت و نافرمانی نمود، خداوند او را از پدرش ندانست، همچنین است هر که از خانواده ما خدا را اطاعت نکند از ما نخواهد بود، ولی تو اگر خدا را اطاعت کنی، از ما اهل بیت خواهی بود. (1)

از جمله این موارد، روایتی است که در کتاب «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» نقل شده که:

اسماعیل، فرزند امام صادق عليه‌السلام به پدر بزرگوارش عرض کرد: پدرجان! نظر شما در مورد کیفر گنهکاران از ما خانواده و غیر ما چیست؟

حضرت در پاسخ، این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

(لَیْسَ بِأَمانِیِّکُمْ وَلا أَمانِیِّ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءً یُجْزَ بِهِ) (2)؛

«(این برتریها) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست، هر کس عمل بدی انجام دهد، مجازات و کیفر داده می شود». (3)

نویسنده رحمه‌الله گوید: در پاسخ به این دو روایت گفته شده:

اینکه امام عليه‌السلام فرمود: «خداوند ذریّه آن حضرت را بر آتش حرام کرد» منظور امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام است؛ از این مطلب عدم حرمت بر مطلق فرزندان آن حضرت ثابت نمی شود جز با مفهوم که آن نیز ثابت نشده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانی الأخبار: 104 ح1، عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 234/2 ح1، بحار الأنوار: 221/96 ح 14.

2- سوره نساء، آیه 123.

3- عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 236/2 ح 5، بحار الأنوار: 176/46 ح 29 و 221/96 ح 13.

و همچنین از این که پاداش امام موسی بن جعفر عليهما‌السلام با افراد گنهکار از مطلق فرزندان پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز قیامت به جهت کیفر عملشان برابر نخواهد بود؛ ثابت نمی کند که غیر او با آتش مجازات شوند، این هم مانند فقره قبل ثابت نشده است.

و اینکه حضرت می فرماید: «کیفر گنهکاران از ما خاندان دو برابر خواهد بود» این اعمّ از کیفر و مجازات دنیوی و اخروی است.

و اینکه حضرت می فرماید: «هر که از ما خانواده خدا را اطاعت نکند، از ما نخواهد بود» منظور حضرت نفی رخصت بر گناه است، یعنی برای آنها در مورد گناه، اجازه و رخصت داده نشده است؛ نه اینکه گناه نموده و تا روز مرگ به این حال باشند.

از طرفی، خداوند متعال می فرماید: (مَنْ یَعْمَلْ سُوءً یُجْزَ بِهِ) (1)؛ «هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می شود»، این آیه با سخنی از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تفسیر شده که حضرتش می فرماید:

أبشروا وقاربوا وسدّدوا أنّه لایصیب أحداً منکم مصیبه إلّا کفّر اللَّه بها خطیئته حتّی الشوکه یشاکها أحدکم فی قدمه.

مژده باد شما را! در اُمورتان میانه رو بوده و در انجام اعمالتان راست و استوار باشید! که مصیبتی به یکی از شما نمی رسد جز آنکه خدای متعال به سبب آن مصیبت خطای او را می بخشد، حتّی خاری که به پایتان می رود در برابر کیفر گناهانتان می باشد.

در کتاب شریف «کافی» می خوانیم: امام باقر عليه‌السلام فرمود:

إنّ اللَّه تعالی إذا کان من أمره أن یکرم عبداً وله ذنب ابتلاه بالسقم، فإن لم یفعل ذلک له ابتلاه بالحاجه، فإن لم یفعل ذلک به شدّد علیه الموت لیکافیه بذلک الذنب، الحدیث.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء، آیه 123.

هنگامی که خدای متعال بخواهد بنده ای را گرامی بدارد و حال آنکه او مرتکب گناه شده است او را به بیماری گرفتار می کند، و اگر این کار را انجام ندهد به نیازمندی مبتلایش می نماید، و اگر این را هم انجام ندهد؛ (سکرات) مرگ را بر او سخت می نماید تا بدین وسیله گناهش را جبران کند... (1)

اینک می گوییم: بنابراین، بعید نیست که ذریّه پاک و پاکیزه پیش از مرگشان - گرچه به اندازه مدّت دوشیدن شتر باشد - موفّق به توبه باشند، همچنان که به این مطلب در تفسیر فرمایش خدای متعال اشاره شده که می فرماید: (فَلا تَمُوتُنَّ إِلّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ) (2)؛ «پس جز به آیین اسلام از دنیا نروید»، و این به جهت اکرام و تعظیم پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

به همین جهت، در روایاتی از ائمّه معصومین عليهم‌السلام از تنقیص و تحقیر ذریّه نهی شده، آنجا که می فرماید:

مهلاً! لیس لکم أن تدخلوا فیما بیننا إلّا بسبیل الخیر. (3)

خاموش باشید! شما حق ندارید در اُمور مربوط به ما خاندان وارد شوید، جز از راه خیر.

ابن بطریق نیز در کتاب «العمده» روایتی را از «تفسیر ثعلبی» نقل می کند که: زید بن علیّ بن الحسین از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام روایت می کند که حضرت علی عليه‌السلام می فرماید:

از رشک و حسد مردم نسبت به خودم، به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شکوه نمودم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

أما ترضی أن تکون رابع أربعه، أوّل من یدخل الجنّه أنا وأنت والحسن والحسین وأزواجنا عن أیماننا وعن شمائلنا، وذرّیّاتنا خلف أزواجنا، وشیعتنا خلف ذرّیّاتنا.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 444/2 ح 1.

2- سوره بقره، آیه 132.

3- بحار الأنوار: 178/46 ح 36.

آیا خشنود نیستی که یکی از این چهار نفر باشی؟! نخستین کسانی که وارد بهشت می شوند عبارتند از: من، تو، حسن و حسین، و همسران ما در سمت راست و چپ ما هستند و ذریّه و فرزندان ما پشت سر همسرانمان، و شیعیان ما پشت سر ذریّه و فرزندان ما هستند. (1)

تذییل:

در ادامه این گفتار اُموری را بیان می نماییم:

نخست: ابوبکر احمد بن علی خطیب در کتاب «مختار المختصر من تاریخ بغداد» می نویسد:

یحیی بن معاذ، ابو زکریّای رازی در شهر بلخ به زیارت سیّدی علوی رفت و بر او سلام کرد.

سیّد علوی به او گفت: استاد! - خداوند مؤیّدتان بدارد - نظر شما در مورد ما اهل بیت، چیست؟

یحیی گفت: چه بگویم درباره سرشتی که با آب وحی عجین شده و با آب رسالت کاشته شده است. آیا از چنین شجره مبارکی جز بوی مشک هدایت و عنبر پاکیزگی می وزد؟

سیّد علوی به جهت این سخن زیبا، دهان او را با درّ و گوهر پر کرد.

فردای همان روز، سیّد علوی به زیارت استاد یحیی بن معاذ رفت، یحیی به سیّد علوی گفت: اگر تو ما را زیارت کنی این از فضل توست، و اگر ما تو را زیارت کنیم باز هم به جهت فضل توست، پس فضل و برتری از آنِ توست چه زائر باشی یا زیارت شوی. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- العمده: 262، تاریخ ابن عساکر: 318/4، الکشّاف: 22/3، کنز العمّال: 218/6، مستدرک الحاکم: 151/3، الصواعق المحرقه: 232، اسعاف الراغبین: 141، فرائد السمطین: 42/2، مقتل خوارزمی: 109، ینابیع المودّه: 269، إحقاق الحقّ: 223 - 219/9.

2- تاریخ بغداد: 211/14.

دوّم: در کتاب «مناقب القاضی» آمده است: خداوند متعال می فرماید:

(وَالَّذینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإیمانٍ ألْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَما اَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ کُلُّ امْرِئٍ بِما کَسَبَ رَهینٌ) (1)؛

«کسانی ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان آوردند فرزندانشان را (دربهشت) به آنان ملحق می سازیم، و چیزی از عملشان نمی کاهیم، هر کس در گرو اعمال خویش است».

مفسّران در تفسیر این آیه شریفه گویند:

این آیه در شأن مؤمنانی است که دارای درجاتی هستند که به وسیله عملشان وارد بهشت می شوند. فرزندان آنان نمی توانند به وسیله اعمالشان به درجه آنان برسند. خداوند متعال درجه آنان را نیز بالا می برد که حقیقتاً خداوند منزلت و مکان آن مؤمن را برتری داده است، و از او چیزی کم ننموده است، چرا که درجه او را با درجه ذریّه اش برابر کرده، و بدین جهت بر فضیلت و شرف مؤمن افزوده است.

برخی دیگر از مفسّران گویند: وقتی مؤمنان از چنین مقام و منزلتی برخوردار باشند پس چنین مقامی بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سزاوارتر و لازم تر است. بنابراین، مؤمنان، کسانی خواهند بود که از دستورات حضرتش پیروی نموده و در برابر برترین آنان در هر عصر و دوره ای پس از حضرتش تسلیم شده که اینان در درجه آن حضرت خواهند بود و مراد از ذریّه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، همان فرزندان حضرت علی و حضرت فاطمه عليهما‌السلام است مادامی که متولّد می گردند.

در کتاب «منهج» آمده: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت شده که حضرتش فرمود:

إنّ اللَّه یرفع درجه ذرّیّه المؤمن فی درجته وإن کانوا دونه لتقرّبهم عنه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طور، آیه 21.

خداوند متعال درجه ذریّه مؤمن را همانند درجه مؤمن بالا می برد - گرچه درجه آنان پایین تر باشد - و این به جهت تقرّب و نزدیکی آنان به مؤمن است.

سوّم: امام حسن عسکری عليه‌السلام در تفسیرشان فرموده اند:

خانواده شخصی گرفتار گرسنگی شدند، او از خانه بیرون آمد تا چیزی پیدا کند تا خانواده اش سدّ رمق نموده و طعامی بخورند.

وی درهمی بدست آورد و با آن، نان و خورشتی خرید، و به سوی خانه به راه افتاد. در این اثناء به آقا و خانمی از خاندان حضرت محمّد و حضرت علی عليهما‌السلام برخورد نمود، دید آنان گرسنه هستند.

با خود گفت: اینان بر این طعام، از خانواده من سزاوارترند. پس نان و خورشت را بر آنان تقدیم نمود. او با دست خالی به سوی خانواده اش به راه افتاد، ولی نمی دانست به خانواده اش چه بگوید؟ و چگونه آنها را قانع کند؟ به همین جهت آرام آرام راه می رفت و فکر می کرد که چگونه به خانواده خودش عذر بیاورد و چگونه بگوید که با درهم چه کرد؟ چرا که چیزی نخریده بود؟

متحیّر بود، ناگاه دید پیکی به دنبال اوست و آدرس او را می خواهد، او خودش را معرّفی نمود. پیک، نامه ای از شهر مصر به همراه کیسه ای که محتوی پانصد دینار بود، به او داد و گفت: این باقی مانده ثروتی است که از مال پسرعمویت به تو آوردم، او در مصر از دنیا رفته، و صد هزار دینار در نزد تجّار مکّه و مدینه نقدی دارد و مستغلّات و املاک زیادی چندین برابر این، از خود به ارث گذاشته است.

آن شخص پانصد دینار را گرفت و با دست پر به سوی خانه اش روان شد، شب خوابید در عالم خواب موفق به دیدار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علی عليه‌السلام شد.

آن دو بزرگوار رو به او کرده و فرمودند: در برابر ایثار و از خودگذشتگی که نسبت به خاندان ما نمودی چگونه پاداش داده و بی نیازت نمودیم؟

آنگاه آن دو بزرگوار در عالم خواب، به خواب تجّار مکّه و مدینه - که هزار

دینار در نزد آنان بود - رفتند و به هر کدام فرمودند: یا فردا صبح حقّ فلانی را از ارث پسرعمویش می پردازی یا اینکه صبح فردا هلاک و نابود خواهی شد، و نعمت تو را زایل و از خویشانت جدا خواهیم نمود.

آنان هر کدام با آغاز صبح، هر چه نزد آنها از حقّ آن مرد بوده برداشتند و به او دادند، و بدین وسیله آن شخص صاحب هزار دینار شد.

و همچنین در مورد املاک و مستغلّاتی که در مصر داشت آن دو بزرگوار در عالم خواب به سراغ آنان رفته و تهدید نمودند که فوری آن اموال را به او تحویل دهند.

آنگاه حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علی عليه‌السلام به خواب این ایثارگر به خاندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده و فرمودند: احسان و نیکی خداوند را چگونه دیدی؟! ما دستور دادیم اموال تو را در مصر تحویل دهند، آیا می خواهی به حاکم آن شهر بگوییم تا املاک و مستغلّات تو را در مصر فروخته و پولش را بدهد تا عوض آن را در مدینه بخری؟

گفت: آری.

حضرت محمّد و حضرت علی عليهما‌السلام به خواب حاکم مصر آمده و دستور دادند که املاک آن مرد را بفروشد، و قیمتش را در شهر خودش بپردازد.

او هم اطاعت نموده و آن اموال را فروخت و سیصد هزار دینار قیمت آنها را به آن مرد فرستاد و او ثروتمندترین شخص مدینه شد.

پس از آن، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به خواب او آمد و فرمود:

یا عبداللَّه! هذا جزاؤک فی الدنیا علی إیثار قرابتی علی قرابتک، ولاُعطینّک فی الآخره بکلّ حبّه من هذا المال فی الجنّه ألف قصر أصغرها أکبر من الدنیا، مغرز کلّ إبره منها خیر من الدنیا وما فیها.

ای بنده خدا! این پاداش ایثار خانواده خود بر خانواده من، در دنیا است، البتّه در آخرت برای هر دانه ای از این مال هزار قصر در بهشت برای تو عطا خواهد شد که کوچکترین آن قصرها بزرگتر از دنیاست، محلّ دوخت هر سوزن از آن، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر می باشد. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر امام عسکری عليه‌السلام: 337 ح 212.

## بخش دوَم: مناقب امیر مؤمنان علی بن ابی طالب عليه‌السلام

بخش دوم قطره ای از دریای فضائل و مناقب پیشوای پیامبران گذشتگان، پدر پیشوایان پاکیزگان، سرور موحّدان، برادر رسول پروردگار جهانیان، امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب صلوات الله علیه وآله الطاهرین

818/1. در کتاب «الروضه فی الفضائل» آمده: عمّار یاسر و زید بن ارقم گویند: روز دوشنبه نوزدهم ماه صفر بود، ما در محضر باصفای امیر مؤمنان علی عليه‌السلام حضور داشتیم، ناگاه فریاد بلندی گوش ها را پر کرد، علی عليه‌السلام بر «دکّه القضاء» نشسته بود، روی به من کرد و فرمود:

یا عمّار! ائتنی بذی الفقار.

ای عمّار! شمشیر ذوالفقار مرا بیاور.

وزن ذوالفقار، هفت من و دو سوّم من مکّی بود.

من شمشیر حضرتش را حاضر نمودم، حضرت آن را از غلافش درآورد و روی زانوانش گذاشت، و فرمود:

یا عمّار! هذا یوم أکشف فیه لأهل الکوفه جمیعاً الغمّه لیزداد المؤمن وفاقاً والمخالف نفاقاً.

ای عمّار! امروز غم و اندوه اهل کوفه را برطرف می نمایم و کاری انجام می دهم که سبب افزایش وفاق مؤمنان و نفاق مخالفان گردد.

آنگاه فرمود: ای عمّار! کسی را که پشت در است وارد کن.

عمّار گوید: من بیرون رفتم، ناگاه پشت در زنی را دیدم که بر کجاوه ای بر شتر قرار گرفته و می گرید و فریاد می زند:

ای دادرس درماندگان، ای مقصد جویندگان، ای گنجینه رغبت کنندگان، ای صاحب نیروی استوار، ای [آزادکننده اسیران، ای مهر ورزنده بر پیران، ای روزی دهنده کودکان، ای قدیمی که از هر قدیمی پیشی گرفته، ای یاور بی یاوران، ای تکیه گاه بی پناهان، ای ذخیره تهیدستان، ای امان بی امانان، ای یاور ضعیفان، ای گنج فقیران! (1) ] به سوی تو روی آوردم و به آستان تو توسّل جستم، پس رویم را سفید کن، گره از امر مهمّ من بگشا و غم و اندوهم را بزدای.

عمّار گوید: اطراف این بانو را هزار اسب سوار با شمشیرهای از نیام کشیده شده گرفته بودند، که گروهی طرفدار او و گروه دیگری بر علیه او سخن می گفتند.

من رو به آنها کرده و گفتم: امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را پاسخ دهید، صاحب علم و دانش نبوّت را پاسخ دهید.

آن زن از شتر پایین آمد اطرافیانش نیز از مرکبها پایین آمده و وارد مسجد شدند.

آن زن در برابر امیر مؤمنان علی عليه‌السلام ایستاد و گفت: ای علی! (2) به سوی شما روی آورده ام، گرفتاریم را برطرف و مشکلی که موجب غم و اندوهم شده زایل کن، زیرا تو صاحب این امر و توانای آنی، و دانای به آنچه شده و تا قیامت خواهد شد، هستی.

در این هنگام امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

ای عمّار! برو و در میان مردم کوفه ندا ده تا (به مسجد آمده و) شاهد قضاوت امیرالمؤمنین باشند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به جای این فراز در «الفضائل» و «بحار الأنوار» آمده: «ای اطعام کننده یتیمان، ای روزی دهنده نیازمندان، ای زنده کننده هر استخوان پوسیده، ای قدیمی که از هر قدیمی پیشی گرفته، ای یاور کسی که یار و یاور ندارد، ای پناه بی پناهان و ای گنج بی نوایان!»

2- در «الفضایل» و «بحار الأنوار» چنین آمده: «ای مولای من! ای پیشوای پرهیزگاران! به سوی تو آمده و...».

عمّار گوید: من در میان مردم کوفه فریاد زدم: مردم! هر که می خواهد شاهد آنچه خدا به علی عليه‌السلام برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عطا فرموده، باشد، در مسجد حضور بهم رساند.

در این موقع، مردم به سوی مسجد هجوم آورده و مسجد از جمعیّت پر شد. آنگاه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

ای گروهی که از شام آمده اید مشکلتان را مطرح کنید!

در این هنگام، پیرمردی که بُرد یمنی و حلّه عدنی بر تن داشت و عمّامه خزّ سوسنی هم بر سر گذاشته بود، از میان آنها برخاست و گفت:

سلام بر تو ای گنج فقیران! و ای پناه بی پناهان! ای مولای من! این کنیزی که در برابر توست دختر من است، او هرگز شوهر نکرده؛ ولی اینک در خانه من حامله شده است. به راستی او آبروی مرا در میان خاندانم برده است. من به شدّت، دلیری، سختی، سطوت، کمال و عقل مشهورم. من همان «فلیس بن عفریس» و شیر غضبناکی هستم که آتش قهرم خاموش نمی گردد و همسایه ای بر من قهر و غلبه نمی کند. دلیری، شجاعت، حملات و سطوات من در میان عرب کم نظیر است.

با این حال، اینک ای علی! در کار خود متحیّر و سرگردان هستم، پس امر مشکلی که موجب این غم و اندوهم گشته از من بزدای که امام، اُمید اُمّت است و این مشکل بزرگی است که من تاکنون همانند آن و از آن بزرگتر ندیده ام.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام رو به آن دختر نمود و فرمود:

ای دختر! نظر تو درباره آنچه پدرت اظهار می دارد، چیست؟

گفت: امّا آنچه پدرم می گوید: من دوشیزه هستم، راست می گوید، ولی اینکه می گوید: من حامله هستم، سوگند به خدا! من هرگز خیانتی نکرده ام. ای امیر مؤمنان! تو جانشین رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وارث او هستی،

چیزی بر تو پنهان نیست، تو می دانی که من در ادّعایم دروغ نمی گویم، پس ای گشاینده مشکلاتی که موجب غم و اندوه می گردد؛ مشکل مرا حل کرده و غم و اندوهم را بزدای.

در این هنگام امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در بالای منبر قرار گرفت و صدای تکبیر سر داد و فرمود:

«اللَّه اکبر»، «اللَّه اکبر»، و این آیه شریفه را قرائت فرمود:

(جاءَ الحَقُّ وَزَهَقَ الباطِلُ إنَّ الباطِلَ کانَ زَهُوقاً) (1)؛

«حق آمد و باطل نابود شد؛ به راستی که باطل نابودشدنی است».

سپس فرمود: این حکم به من واگذار شده است، آنگاه قابله شهر کوفه را خواست.

زنی بنام خولاء (لبناء) که قابله زنان کوفه بود، آمد. حضرت به او فرمود: میان خود و مردم پرده ای بزن و ببین این دختر، حامله است یا نه؟

قابله دستور حضرتش را اجرا کرده آنگاه بیرون آمد و گفت: آری، او دوشیزه و در عین حال حامله است.

علی عليه‌السلام رو به مردم کرد و فرمود:

یا أهل الکوفه! أین الأئمّه الّذین ادّعوا منزلتی؟ أین من یدّعی فی نفسه أنّه له مقام الحقّ فیکشف هذه الغمّه؟

ای مردم کوفه! کجایند پیشوایانی که مقام و منزلت مرا ادّعا می کردند؟ کجاست کسی که ادّعا می کرد مقام حقّ را داراست تا این مشکل را حلّ کند؟

عمرو بن حریث لعنه اللَّه با مسخره گفت: حلّ این مشکل فقط به دست توست ای فرزند ابی طالب! امروز امامت تو بر ما ثابت می شود!!

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام رو به پدر دختر نمود و فرمود:

ای اباالغضب آسیب دیده! آیا تو از شهر دمشق نیستی؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره إسراء، آیه 81.

گفت: آری.

فرمود: آیا از قریه ای بنام «أسعار» نیستی؟

گفت: آری.

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که همین الآن تکّه ای یخ بیاورد؟!

گفت: یخ در شهرهای ما زیاد است؛ ولی ما هم اکنون توانایی حاضر نمودن آن را نداریم.

فرمود: فاصله میان شهر ما و شما دویست و پنجاه فرسنگ است؟

گفت: آری، ای مولای من! فرمود:

أیّها الناس! انظروا إلی ما أعطی اللَّه علیّاً من العلم النبویّ الّذی أودعه اللَّه ورسوله من العلم الربّانی.

ای مردم! اینک بنگرید به آنچه که خدا از علم نبوی به علی عطا فرموده است همان علمی که خداوند و رسولش از علم ربّانی در او به ودیعت گذاشته اند.

عمّار گوید: امیر مؤمنان علی عليه‌السلام دست مبارک خود را در حالی که بر بالای منبر مسجد جامع کوفه بود دراز کرد و تکّه یخی آورد که هنوز قطرات آب از آن چکّه می کرد. در این هنگام مردم فریاد زدند و موج فریاد جمعیّت مسجد را فرا گرفت، حضرت رو به مردم کرد و فرمود:

اسکتوا! ولو شئت أتیت بجباله.

آرام باشید! اگر بخواهم کوه یخ را حاضر می کنم.

آنگاه به قابله کوفه فرمود: این تکّه یخ را بگیر و به همراه دختر از مسجد بیرون رو، آنگاه تشتی زیر او بگذار و این تکّه یخ را در نزدیکی رحم او قرار ده، زالوئی بیرون خواهد آمد که وزن آن پنجاه و هفت مثقال و دو دانق (1) است.

قابله تکّه یخ را گرفت و به همراه دختر از مسجد بیرون آمد و تشتی آورده و آن طور که حضرتش فرموده بود انجام داد، ناگاه زالوی بزرگی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در کتاب فضائل، پنجاه و هفت درهم و دو دانق است، و دانق یک ششم درهم است.

داخل تشت افتاد و آن را وزن کرد همان اندازه بود که حضرتش فرموده بود.

قابله با کنیز به مسجد آمد و زالو را در برابر حضرتش بر زمین گذاشت، حضرت فرمود:

آیا وزن نمودی؟

گفت: آری، وزنش پنجاه و هفت مثقال و دو دانق بود.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: آری، و این آیه را تلاوت فرمود:

(وَإنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَکفی بِنا حاسِبینَ) (1)؛

«و اگر به مقدار یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد ما آن را حاضر می کنیم و کافی است که ما حسابگر باشیم».

آنگاه فرمود: ای اباالغضب! دخترت زنا نکرده جز آنکه او در ده سالگی در جایی وارد آب شده و این زالو وارد رحم او گشته و از آن موقع تا حالا در رحم او بوده و بزرگ شده است.

در این هنگام پدر دختر برخاست و می گفت: گواهی می دهم که تو می دانی آنچه را که در رحم ها است و آگاه از ضمایری. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: این روایت را بحرانی قدس‌سره با اندکی تفاوت و اغلاط در عبارات از سیّد مرتضی رحمه‌الله نقل نموده است. (3)

819/2. در یکی از مناقب عتیق آمده:

میثم تمّار (یار باوفای امیر مؤمنان علی عليه‌السلام) گوید: من در حضور مولایم امیر مؤمنان علی عليه‌السلام بودم، مردم در اطراف حضرتش بودند، ناگاه مرد بلند بالایی که قبای خاکستری بر تن داشت و عمّامه زردی بر سر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انبیاء، آیه 47.

2- فضائل ابن شاذان: 157 - 155، نوادر المعجزات: 26 ح 10، بحار الأنوار: 277/40 ح 42. این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در ج: 167/62 ح2 به اختصار نقل کرده است.

3- عیون المعجزات: 21، مدینه المعاجز: 53/2 ح 399.

گذاشته بود و با دو شمشیر مسلّح بود، بدون اینکه سلامی داده سخنی گوید، وارد شد.

مردم از اطراف برای دیدن او گردن کشیدند، و با گوشه چشمان به او می نگریستند که آنها از همه اطراف در برابر او ایستاده بودند، ولی مولایمان امیر مؤمنان علی عليه‌السلام سر مبارکش را به خاطر او بلند نکردند.

هنگامی که حواسّ مردم جمع شد، زبانش همانند شمشیر برّان و تیزی که از نیام خود کشیده شود، گشوده شد و گفت: کدامیک از شما به شجاعت برگزیده شده، تاج کمال و فضیلت بر سر نهاده، زرهی از قناعت به خود پوشیده است؟

کدامیک از شما در حرم تولّد یافته، دارای خلق و خوی والا و متّصف به بزرگواری و کرم هستید؟

کدامیک از شما سرش کم مو، اساسش استوار، پهلوان جنگجو، تنگ کننده نفَسها و گیرنده قصاص هستید؟

کدامیک از شما شاخه تر و تازه و بخشی از خاندان با نجابت ابی طالب هستید؟ کدامیک از شما کسی است که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در دورانش یاری نمود، و سلطنت او را قوی و شأن او را والا گردانید؟

کدامیک از شما قاتل دو عمرو و به اسارت گیرنده دو عمرو (1) هستید؟

میثم تمّار گوید: امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در پاسخ او فرمود: من هستم ای سعد بن فضل بن ربیع بن مدرکه بن طیّب بن اشعث بن ابی سمع بن احبل بن فزاره بن دعیل بن عمرو دوینی! (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- منظور از دو عمری که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام آنان را کشت؛ عمرو بن عبدود و عمرو بن اشعث مخزومی است. و دو عمروی که حضرتش به اسارت گرفت؛ ابوثور عمرو بن معدی کرب و عمروبن سعید عشابی هستند که آن دو را در جنگ بدر به اسارت درآورد.

2- در «الفضائل» آمده:... مدرکه بن نجیبه بن صلت بن حارث بن اشعث بن سمیع دوسی. و در «بحار الأنوار» آمده: مدرکه بن نجیبه بن صلت بن حارث بن وعران بن اشعث بن ابی سمع رومی.

او گفت: لبّیک ای علی!

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

سل عمّا بدا لک فأنا کنز الملهوف، وأنا الموصوف بالمعروف، أنا الّذی قرعنی الصمّ الصلاب وهطل بأمری السحاب، وأنا المبعوث بالکتاب، أنا الطور والأسباب، أنا «ق» والقرآن المجید، أنا النبأ العظیم.

أنا الصراط المستقیم أنا البارع، أنا العسوس أنا القلمّس والعفوس، أنا المداعس، أنا ذوالنبوّه والسطوه، أنا العلیم، أنا الحلیم، أنا الحفیظ، أنا الرفیع، وبفضلی نطق کلّ کتاب وبعلمی شهدوا ذووا الألباب، أنا علیّ أخو رسول اللَّه، زوج ابنته، وأبو بنیه.

آنچه می خواهی پرسش کن که من گنج اندوهناکانم، من به نیکوکاری موصوف هستم، منم کسی که زمین سرسخت از من قرار گرفت و به دستور من ابر باران بارید، منم کسی که در هر کتاب توصیف شده ام، من طور و اسبابم، من «ق» و قرآن مجیدم، من نباء عظیمم، من صراط مستقیمم، منم دارای کمال، منم جوینده شکار، منم سرور بزرگوار، منم دلیر و جنگجو.

منم دارای نبوّت و سطوت، منم دانا، منم شکیبا، منم حافظ، منم والا، و به سبب فضل من هر کتابی گویا و به سبب دانش من صاحبان عقل و خرد گواهی دهند، منم علی، برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، شوهر دختر او و پدر فرزندان او.

در این هنگام عرب گفت: به ما چنین رسیده که در روی زمین تویی که مردگان را زنده کرده و زندگان را می میرانی، و مردم را فقیر، غنی و حاجت روا می نمایی.

علی عليه‌السلام فرمود: مشکلت را بگو.

گفت: من نماینده شصت هزار جمعیّت از قبیله «عقیمه» هستم، شخصی از آنها مدّتی است مرده و آنان در علّت مرگش باهم اختلاف دارند. اکنون جسد آن مرده را به همراه من فرستاده اند که اینک پشت در

مسجد است، اگر او را زنده نمایی خواهیم دانست که تو راستگو، نجیب زاده و شریف هستی. و به راستی یقین می کنیم که تو حجّت خدا در زمین هستی، و اگر نتوانی او را زنده کنی، او را به میان قبیله اش برگردانده و خواهیم فهمید که ادّعای تو غیر صحیح است و آنچه را که توانایی انجام آن را نداری، اظهار می نمایی.

حضرت علی عليه‌السلام رو به میثم تمّار کرد و فرمود:

ای اباجعفر! سوار مرکبی شو و خیابانها و محلّات کوفه را دور بزن و ندا ده:

من أراد أن ینظر إلی ما أعطاه اللَّه علیّاً أخا رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وبعل فاطمه الزهراء عليها‌السلام فی الفضل والعلم فلیخرج إلی النجف غداً.

کسی که می خواهد فضیلت و برتری علم و دانشی که خدا به علی، برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و شوهر فاطمه زهرا عليها‌السلام داده بنگرد، فردا به صحرای نجف آید.

هنگامی که میثم تمّار مأموریّتش را انجام داد و برگشت، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به او فرمود: این عرب را مهمان کن.

(میثم تمّار گوید: ) من او را با تابوتی که در آن مرده ای را به همراه داشت به خانه ام بردم و با خانواده در خدمتش بودیم.

فردا صبح هنگامی که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نماز صبح را خواند به سوی صحرای نجف به راه افتادند. من نیز به همراه حضرتش بودم، در کوفه کسی از خوب و بد نماند جز آنکه به صحرای نجف آمدند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

ای ابا جعفر! اعرابی را با مرده ای که به همراه دارد بیاور.

من فرمان حضرتش را اطاعت کرده و هر دو را در صحرای نجف حاضر ساختم. امیر مؤمنان علی عليه‌السلام رو به مردم کرد و فرمود:

یا أهل الکوفه! قولوا فینا ما ترونه منّا، وارووا عنّا ما تسمعونه.

ای مردم کوفه! آنچه از ما مشاهده می کنید درباره ما بگوئید، و آنچه از ما می شنوید، به دیگران روایت کنید.

آنگاه فرمود: ای اعرابی! شترت را بخوابان! و جسد رفیق مرده ات را با کمک عدّه ای از مسلمانان از تابوت بیرون بیاور.

میثم تمّار گوید: مرد عرب از تابوت پارچه ای از دیباج زرد بیرون آورد و باز کرد. زیر آن، پارچه ای از دیباج سبز بود، آن را هم باز کرد. زیر آن، کیسه ای از لؤلؤ بود که در میان آن، جوانی بود که گیسوانش همانند گیسوان زنان زیبا بود. علی عليه‌السلام رو به آن اعرابی کرد و فرمود:

چند روز است که این جوان مرده؟

گفت: چهل و یک روز.

حضرت فرمود: علّت مرگش چه بود؟

اعرابی گفت: خانواده او می خواهند تو او را زنده نمایی تا بگوید چه کسی او را کشته، چرا که او صحیح و سالم شب خوابیده و بامدادان گوش تا گوش او بریده شده است. حضرت فرمود:

چه کسی خون او را می خواهد؟

گفت: پنجاه نفر از خویشان او دست به دست هم داده و در پی خون او هستند. ای برادر رسول خدا! شکّ و تردید را از میان بردار و امر قتل او را آشکار کن. حضرت فرمود:

عمویش او را کشته است، زیرا دختر خود را به ازدواج او درآورد، ولی این جوان او را رها کرد، و زن دیگری اختیار نمود، عمویش از کینه و حقدش او را کشت.

اعرابی گفت: ما به این سخن راضی و قانع نمی شویم، می خواهیم این جوان خودش در میان خانواده اش شهادت دهد که چه کسی او را کشته تا آتش فتنه و جنگ در میان آنان خاموش گردد.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام برخاست و خدای متعال را حمد و سپاس گفته و او را ثنا خواند و بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود فرستاد، آنگاه فرمود:

یا أهل الکوفه! ما بقره بنی إسرائیل بأجلّ عند اللَّه تعالی من علیّ أخی رسول اللَّه، إنّها أحیی اللَّه بها میّتاً بعد سبعه أیّام.

ای مردم کوفه! به راستی که ارزش گاو بنی اسرائیل در نزد پروردگار از علی، برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالاتر نیست، همانا خدای متعال به وسیله او مرده ای را پس از هفت روز زنده کرد.

سپس کنار جسد مرده رفت و فرمود: همانا گاو بنی اسرائیل عضوی از بدنش را به مرده زدند و او زنده شد. من عضوی از بدنم را به این مرده می زنم، چرا که عضوی از من، نزد خدای بهتر از آن گاو است.

آنگاه با پای راستش او را تکان داد و فرمود:

ای مدرکه بن حنظله بن غسّان بن بحر بن فهم بن سلامه بن طیّب بن مدرکه بن اشعب بن اخرص بن داهله بن عمر بن فضل بن حباب! برخیز، که علی به اذن خدا تو را زنده نمود.

در این هنگام جوانی از تابوت برخاست که سیمایش از آفتاب زیباتر و از مهتاب درخشنده تر بود و رو به امیر مؤمنان علی عليه‌السلام کرد و گفت:

لبیّک، لبیّک ای زنده کننده استخوان ها! ای حجّت خدا بر مردم، ای بی نظیر در فضل و احسان! ای امیر مؤمنان! ای جانشین رسول پروردگار جهانیان! ای علیّ بن ابی طالب!

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

ای جوان! چه کسی تو را کشته است؟

گفت: عمویم حریث بن زمعه بن میکال بن اصم.

سپس امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به آن جوان فرمود: به سوی خانواده ات برگرد.

جوان گفت: من نیازی به خویشانم ندارم.

حضرت فرمود: چرا؟

گفت: می ترسم دوباره مرا بکشند و شما در میان این اُمّت نباشید، پس چه کسی مرا زنده می نماید؟!

حضرت رو به اعرابی کرد و فرمود: تو به سوی خانواده ات باز گرد.

اعرابی گفت: من تا زنده ام به همراه تو و این جوان هستم.

آنان نزد امیر مؤمنان علی عليه‌السلام ماندند تا اینکه هر دو، در جنگ صفّین به فیض شهادت نایل شدند، رحمت خدا بر آنها باد.

مردم کوفه نیز پس از مشاهده این جریان شگفت انگیز به خانه هایشان بازگشتند، و سخنان گوناگونی در مورد حضرت بر زبان جاری کردند. (1)

820/3. عمّار یاسر گوید: من به همراه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام بودم در آن هنگام که از سرزمین نخیله - که در دو فرسنگی کوفه است - می گذشت، ناگاه پنجاه مرد یهودی از نخیله بیرون آمده و گفتند: تو علیّ بن ابی طالب امام هستی؟

حضرت فرمود: آری.

گفتند: در کتابهای ما آمده: صخره ای است که نام شش پیامبر بر آن نوشته شده، اینک ما به دنبال آن سنگ هستیم؛ ولی آن را پیدا نمی کنیم، اگر تو امام هستی آن سنگ را برای ما پیدا کن.

حضرت فرمود: دنبال من بیایید.

عمّار گوید: آنان پشت سر حضرتش به راه افتادند تا اینکه به صحرایی رسیدند، ناگاه در آن صحرا، کوهی عظیم از ریگ دیدند، علی عليه‌السلام فرمود:

أیّتها الریح! انسفی الرمل عن الصخره.

ای باد! ریگها را از روی سنگ پراکنده ساز!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نوادر المعجزات: 31 ح 12، عیون المعجزات: 24، مدینه المعاجز: 247/1 ح 157، فضائل ابن شاذان: 5 - 2، بحار الأنوار: 274/40 ح 40 (با اندکی تفاوت).

ساعتی نگذشت تا اینکه بادی وزید، ریگها را پراکنده ساخت و سنگی ظاهر شد، حضرت فرمود: این همان سنگ شماست.

گفتند: آنچنان که ما شنیده ایم و در کتابهایمان خوانده ایم، بر روی این سنگ، نام شش پیامبر نوشته شده؛ ولی ما آن اسامی را روی آن نمی بینیم.

علی عليه‌السلام فرمود:

نامهایی که بر آن نوشته شده، در طرفی است که بر زمین قرار گرفته، آن را برگردانید (تا دیده شود).

در این هنگام یک گروه هزار نفری تشکیل شده و به کمک همدیگر یک دست گشتند تا آن سنگ را برگردانند، ولی نتوانستند.

علی عليه‌السلام فرمود: کنار بروید!

آنگاه دست مبارکش را در حالی که سوار بر مرکب بود به طرف سنگ دراز کرد و آن را برگرداند. پس اسامی شش نفر از پیامبران صاحب شریعت را بر روی آن یافتند، آنان عبارت بودند از: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد عليهم‌السلام.

در این هنگام گروهی از یهود، به دست مبارک حضرتش ایمان آورده و گفتند: ما گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمّد، رسول خدا است و تو امیر مؤمنان، سرور جانشینان و حجّت خدا در زمین هستی.

کسی که تو را بشناسد سعادتمند گشته و نجات پیدا خواهد کرد، و کسی که با تو مخالفت نماید گمراه و سرگردان گشته و به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد، مناقب و فضایل تو از حدّ و حدود بالاتر و آثار نعمت های تو از شمارش افزونتر است. (1)

821/4. در یک نسخه مناقب خطّی کهنی - که شاید بیش از سیصد سال

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فضائل ابن شاذان: 73، بحار الأنوار: 257/41 ذیل ح 18، نوادر المعجزات: 40 ح 15، عیون المعجزات: 31.

پیش نگارش یافته - آمده است:

اعثم کوفی - که یکی از معاندان بود - گوید: در جنگ صفّین مردی از اهل شام به میدان مبارزه آمد.

علی عليه‌السلام به او فرمود:

(ای شامی!) برگرد، تا فرزند (هند) جگرخوار تو را وارد دوزخ نکند.

شامی گفت: هم اکنون معلوم می شود که کدامیک از ما وارد دوزخ خواهیم شد.

پس امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نیزه ای به سوی او حواله و او را با نیزه بلند کرد و در هوا نگاه داشت، آن لعین فریاد زد: یا امیرالمؤمنین! همینک آتش جهنّم را دیدم و از پشیمان شدگان گردیدم.

حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

(أَ لْآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنْتَ مِنَ المُفْسِدینَ) (1).

«هم اکنون، در حالی که پیش از این عصیان کردی و ار مفسدان بودی». (2)

822/5. در کتاب «مصباح الأنوار» می نویسد: جابر بن عبداللَّه (انصاری) گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ما عصانی قوم من المشرکین إلّا رمیتهم بسهم اللَّه تعالی،

هیچ گروهی از مشرکان مرا نافرمانی نکردند جز آنکه با تیر خدا آنها را هدف قرار دادم.

گفته شد: ای رسول خدا! تیر خدا کدام است؟ فرمود:

هو علیّ بن أبی طالب ما أبرزته فی طلب ثار، ولا بعثته فی سریّه إلّا رأیت جبرئیل عليه‌السلام عن یمینه، ومیکائیل عن یساره وملک الموت أمامه، وسحابه تظلّه حتّی یعطیه اللَّه خیر النصر والظفر.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره یونس، آیه 91.

2- نوادر المعجزات: 62 ح 26.

مقصود، علیّ بن ابی طالب است، در هیچ خونخواهی او را آشکار ننمودم و به هیچ جنگی او را نفرستادم جز آنکه دیدم جبرئیل در سمت راستش، میکائیل در سمت چپش و ملک الموت در در پیش روی اوست و ابری او را سایه می اندازد تا آنکه خداوند متعال بهترین یاری و پیروزی را به او عنایت فرمود.

نویسنده رحمه‌الله گوید: نظیر همین روایت را صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» نیز آورده است. (1)

823/6. باز در همان کتاب آمده: جابر بن عبداللَّه (انصاری) گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

إنّ اللَّه یباهی بعلیّ کلّ یوم الملائکه المقرّبین.

همانا خدای متعال هر روز به وسیله علی عليه‌السلام به فرشتگان مقرّبش مباهات می نماید. (2)

این حدیث شریف را ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» از ابن عبّاس نقل کرده است.

824/7. باز در همان منبع می خوانیم: ابن عبّاس گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام فرمودند:

لو أنّ البحر مداد والغیاض أقلام، والإنس کتّاب، والجنّ حسّاب ما أحصوا فضائلکم یا أبا الحسن!

ای اباالحسن! اگر دریاها مرکّب، درختان جنگلها قلم، انسانها نویسنده و جنّیان حسابگر شوند نمی توانند فضایل تو را بشمارند. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 121 ح 6، امالی طوسی: 505 ضمن ح 13 مجلس 18، بحار الأنوار: 31/40 ضمن ح 62.

2- المناقب: 266/3، بحار الأنوار: 82/39. این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در «ج: 347/26 ح 20» از «فردوس» نقل کرده است.

3- مصباح الأنوار: 121 (مخطوط). این روایت را خوارزمی در مناقب: 32 ح 1 و 328 ح 341، سیّد بن طاووس در طرائف: 139 ح 216، علّامه اربلی در کشف الغمّه: 111/1، ابن شاذان رحمه‌الله در مائه منقبه: 175 منقبت 99، استرآبادی رحمه‌الله در تأویل الآیات: 888/2 ح 13، و علّامه حلّی رحمه‌الله در محتضر: 96 نقل کرده اند.

825/8. در تفسیر فرات می نویسد: عبداللَّه بن عبّاس گوید:

روزی در خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودیم که ناگاه چشم حضرتش به ماری افتاد که همانند شتر بود، علی عليه‌السلام خواست او را با عصا بزند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود:

إنّه إبلیس، وإنّی قد أخذت علیه شروطاً ما یبغضک مبغض إلّا شارکه فی رحم اُمّه.

او ابلیس است، همانا من از او، شروطی را پیمان گرفته ام؛ هیچ دشمنی با تو دشمنی نمی ورزد جز آن که او در رحم مادرش شرکت می نماید.

و این است معنای فرمایش خداوند متعال که می فرماید:

(وَشارِکْهُمْ فِی الأَمْوالِ وَالأَوْلادِ) (1).

«و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی». (2)

826/9. باز در همان کتاب آمده: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یا علیّ! قد غفر اللَّه تعالی لک ولأهلک ولشیعتک ومحبّی شیعتک، ومحبّی محبّی شیعتک، فأبشر فإنّک الأنزع البطین، منزوع من الشرک، بطین من العلم. (3)

ای علی! به راستی که خدای متعال تو را بخشید و همچنین خانواده تو و شیعیان و دوستان شیعیان و دوستداران دوستان شیعیان تو را بخشید، مژده باد تو را که تو انزع بطین (دور شده از شرک، و سرشار از علم و دانش) هستی.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره إسراء، آیه 64.

2- تفسیر فرات: 242 ح7، بحار الأنوار: 172/39 ح 12.

3- این روایت را خوارزمی در المناقب: 294 ح 284، شیخ طوسی رحمه‌الله در امالی خود: 293 ح 17 مجلس11، علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 101/68 ح 9، دیلمی رحمه‌الله در إرشاد القلوب: 83/2، و طبری رحمه‌الله در بشاره المصطفی: 184 نقل کرده اند.

827/10. باز در همان کتاب می خوانیم: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

لمبارزه علیّ بن أبی طالب لعمرو بن عبدود أفضل من عمل اُمّتی إلی یوم القیامه. (1)

همانا مبارزه علیّ بن ابی طالب با عمرو بن عبدود (پهلوان نامی عرب) برتر از عمل اُمّت من تا روز قیامت است.

828/11. باز در همان کتاب آمده: انس گوید:

آگاه شدیم که روزی امیر مؤمنان علی عليه‌السلام دلش می خواسته جگر بریان با نان نرم میل کند، و این خواسته تا یک سال دوام داشت، روزی در حالی که روزه بود این خواسته اش را به فرزندش امام حسن عليه‌السلام می فرماید، آن حضرت این غذا را برای پدر بزرگوارش آماده می سازد.

هنگامی که می خواهد افطار نماید سائلی در می زند، علی عليه‌السلام می فرماید:

یا بنیّ! احملها إلیه لایقرء صحیفتنا غداً (أَذْهَبْتُمْ طَیِّباتِکُمْ فی حَیاتِکُمُ الدُّنْیا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِها) (2).

فرزندم! این طعام را به آن سائل بده تا فردای قیامت این آیه را برای ما نخوانند که: «از طیّبات زندگیتان در دنیا استفاده کردید و از آن بهره بردید».

829/12. باز در همان منبع آمده است: ابی مغنم مسلم بن اوس و جاریه بن قدامه سعدی در مجلس امیر مؤمنان علی عليه‌السلام حضور داشتند، حضرت بر فراز منبر در مسجد کوفه سخن می گفت و می فرمود:

سلونی من قبل أن تفقدونی، فإنّی لا اُسئلُ إلّا اُجیب عمّا دون العرش، لایقولها بعدی إلّا کذّاب أو مفتری.

از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید، چرا که هر چیزی که پایین تر از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مصباح الأنوار: 129 و 161 (مخطوط)، تأویل الآیات: 690/2 ح 11، بحار الأنوار: 165/36 ح 147 و 1/39 ح 1، تفسیر برهان: 330/4 ح 2، جامع الأخبار: 53 ح 12، الطرائف: 60 ح 58.

2- سوره احقاف، آیه 20.

عرش است از من پرسیده شود پاسخ آن را می دهم، پس از من، کسی چنین ادّعایی نمی کند، مگر دروغگو و افترا زننده.

از گوشه مسجد مردی برخاست که در گردنش کتابی - مانند قرآن - داشت، چهره ای گندمگون، قامتی بلند و موهای مجعّد داشت، گویی از یهودیان عرب بود، او رو به علی عليه‌السلام کرد و با صدای بلند گفت: ای کسی که ادّعا می کنی آنچه را که نمی دانی و پیشقدم می شوی آنچه را که نمی فهمی (!!!) اکنون من از تو می پرسم و تو پاسخ بده.

یاران امیر مؤمنان علی عليه‌السلام از گوشه و کنار مجلس به سوی او پریده و خواستند به او حمله نمایند؛ ولی امیر مؤمنان علی عليه‌السلام از آنان جلوگیری نموده و فرمود: او را رها نمایید، و شتاب نکنید، چرا که با شتاب و سبک عقلی حجّتهای خدا اقامه نمی شود، و با شتاب پرسشگر هم براهین خدا آشکار نمی گردد. آنگاه رو به آن مرد کرد و فرمود: با هر زبانی که می خواهی و با همه فهم و دانشت بپرس که - ان شاء اللَّه - پاسخ می دهم.

آن مرد پرسید: فاصله میان مغرب و مشرق چقدر است؟

حضرت فرمود: به اندازه مسافت هوا. پرسید: مسافت هوا چیست؟

فرمود: دوران و چرخش فلک.

پرسید: اندازه دوران و چرخش فلک چقدر است؟

فرمود: سیر یک روز خورشید.

آن مرد گفت: راست گفتی. (پس بگو: ) قیامت کی برپا می شود؟

فرمود: هنگام حضور مرگ و فرا رسیدن اجل.

گفت: راست گفتی، عمر دنیا چقدر است؟

فرمود: گفته شده: هفت هزار، سپس بی پایان است.

آن مرد گفت: راست گفتی، بکّه و مکّه کجاست؟

فرمود: مکّه اطراف حرم و بکّه محلّ و موضع کعبه است.

آن مرد گفت: راست گفتی، پس چرا مکّه به این اسم نامیده شده؟

فرمود: چون خدای متعال زمین را از زیر آن کشید.

پرسید: چرا بکّه گویند؟

فرمود: چون در آنجا گردنهای گردنکشان و ستمکاران خم و چشمهای گنهکاران گریان گردید.

آن مرد گفت: راست گفتی، خداوند متعال پیش از آنکه عرش را بیافریند در کجا بود؟

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

سبحان اللَّه الّذی لایدرک کنه صفته حمله عرشه علی قربهم من کرسیّ کرامته، ولا الملائکه المقرّبین من أنوار سبحات جلاله، ویحک! لایقال للَّه: أین، ولا بِم، ولا فیم، ولا أنَّی، ولا حیث، ولا کیف.

پاک و منزّه است خدایی که حاملان عرش او کُنه صفت او را درک نمی کنند، با اینکه به کرسی کرامت او نزدیک هستند، و فرشتگان مقرّب یارای درک انوار جلال او را ندارند. وای بر تو! برای خداوند نمی توان گفت که خدای کجاست؟ و به چه چیز است؟ و چطور است؟ و در کجاست؟ و چگونه است؟ (او خالق زمان و مکان است و در زمان و مکان نمی گنجد و هرگز به آن مقیّد نمی گردد).

آن مرد گفت: راست گفتی، پیش از اینکه خدای متعال آسمان و زمین را بیافریند عرش او چقدر بر روی آب بود؟

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: آیا می توانی خوب حساب کنی؟

گفت: آری.

حضرت فرمود: اگر زمین را پر از دانه های خردل کنند، تا آنکه میان زمین و آسمان پر شود، آنگاه به تو اجازه دهند با این ضعفت، آنها را دانه دانه از مشرق تا مغرب حمل کنی، و به تو عمر طولانی و توانایی انجام این کار را بدهند تا اینکه آنها را حمل نموده و بشماری؛ آسان تر از شمارش عدد سالهایی است که عرش، پیش از آفرینش آسمان و زمین بر روی آب بوده، همانا من جزئی از یک دهم از هزاران هزار جزء آن را به تو گفتم، و از کاستی و محدود نمودن این امر به سوی خدا استغفار می نمایم.

راوی گوید: آن مرد سرش را تکان داد و گفت: گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و فرستاده اوست، و این اشعار را سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| حُزت أقاصی العلوم فما |  | تبصر أن نوظرت مغلوباً |
| وأنت أصل العلم یا ذاالهدی |  | تجلو من الشکّ الغیا هیبا |
| لاتنثنی عن کلّ اُشکوله |  | تبدی إذا حلّت أعاجیبا |

به عالی ترین مراتب دانش دست یافته ای و دیده نشد تو در مناظره دچار شکست شوی.

تو ریشه و سرچشمه علم و دانشی ای راهنمای هدایت! که تیرگی های شکّ و تردید را برطرف می سازی.

تو از هیچ معضل و مشکل علمی به زانو درنمی آیی؛ و زمانی که مشکلات را حلّ نمایی شگفتیهایی آشکار می گردد. (1)

830/13. عبدالواحد بن زید گوید: من به حجّ خانه خدا مشرّف شدم، مشغول طواف کعبه بودم، ناگاه چشمم به دو کنیزی افتاد که در کنار رکن یمانی ایستاده بودند، یکی از آنها به خواهرش گفت: نه، به حقّ برگزیده بر وصیّت و جانشینی، حکم کننده به مساوات و برابری، دادگر در قضاوت، دارای بیّنه عالی و نیّت درست، شوهر فاطمه مرضیّه عليها‌السلام! چنین و چنان نبود.

من صدای او را می شنیدم، رو به او کرده و گفتم: اینکه توصیف می کردی، کیست؟

گفت: سوگند به خدا! او مهتر مهتران، راه رسیدن به احکام، قسمت کننده بهشت و دوزخ، کشنده کفّار و فجّار، پرورش دهنده اُمّت و رئیس پیشوایان، امیر مؤمنان و امام مسلمانان، شیر همیشه پیروز و غالب،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- إرشاد القلوب: 257/2، بحار الأنوار: 126/10 ح6. علّامه مجلسی رحمه‌الله این روایت را در ج: 231/57 ح 183 از «المحتضر» و در ج: 336/57 ح 27 از «المشارق» نقل کرده است.

ابوالحسن علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام است.

عرض کردم: از کجا علی عليه‌السلام را می شناسی؟

گفت: چگونه نشناسم کسی را که پدرم در رکاب او در جنگ صفّین به شهادت رسید. روزی آن حضرت نزد مادرم آمد و فرمود:

کیف أصبحت یا اُمّ الأیتام؟

ای مادر یتیمان! چگونه صبح کردی؟

مادرم گفت: خیر است ای امیر مؤمنان!

آنگاه من و این خواهرم را به حضرتش نشان داد. من مبتلا به بیماری پوستی جُدَری بودم، سوگند به خدا! چنان این بیماری در من اثر کرده بود که چشمانم را از دست داده بودم، هنگامی که حضرتش مرا با آن حال دید آهی کشید و این اشعار را قرائت فرمود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما إن تأوَّهت من شی ء رزیت به |  | کما تأوّهت للأطفال فی الصغر |
| قد مات والدهم من کان یکفلهم |  | فی النائبات وفی الأسفار والحضر |

به چیزی آه نکشیدم که به آن مصیبت زده باشم مانند آهی که برای اطفال به خاطر کوچکی آنها کشیده ام.

کودکانی که پدرشان را از دست داده اند و چه کسی در سختی ها و سفر و حضر به آنان رسیدگی می کند؟

آنگاه دست مبارکش را بر صورت بیمار من کشید، در همان لحظه چشمانم باز شد. سوگند به خدا! ای پسر برادرم! چنان چشمانم خوب شد که رمیدن شتر را در شب تاریک می بینم و این به برکت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب عليهما‌السلام است.

آنگاه مولایمان علی عليه‌السلام چیزی از بیت المال برای ما عطا فرمود و دلهای ما را مسرور نمود و بازگشت.

عبدالواحد گوید: وقتی این سخن از او شنیدم برخاستم و دیناری چند

از هزینه سفرم برداشته و به او دادم و گفتم: ای دختر! بگیر این چند درهم را و در موقعش خرج کن.

گفت: از جانب من مال خودت باشد ای مرد! ما بهترین ارث را از بهترین انسان به ارث بردیم. سوگند به خدا! امروز ما جزء عیال و خانواده ابا محمّد حسن بن علی عليهما‌السلام هستیم.

پس روی برگرداند و این اشعار را می خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما نیط حبّ علیّ فی خناق فتی |  | إلّا له شهدت بالنعمه النعم |
| ولا له قدم زلّ الزمان به |  | إلّا له أثبتت من بعدها قدم |
| ما سرّنی أن أکن من غیر شیعته |  | لو أنّ لی ما حوته العرب والعجم |

مهر علی عليه‌السلام از گردن جوانی آویخته نشده جز آنکه به او بهترین نعمتها گواهی داده شد.

و هرگز گام های او از زمانه نلغزیده جز آنکه پس از آن، گام هایش استوار گشت.

اگر من جز شیعه او بودم؛ اگر دارایی عرب و عجم مال من بود مرا خوشحال و مسرور نمی کرد. (1)

831/14. اعمش گوید: سالی به حجّ بیت اللَّه الحرام مشرّف بودم، در یکی از منازل فرود آمدم، زن نابینایی را دیدم که می گفت: ای برگرداننده آفتاب درخشان بر علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام، بعد از آنکه غروب کرده بود، چشم مرا باز گردان.

اعمش گوید: من از سخن او در شگفت شده و دو دینار از جیبم بیرون آورده و به او دادم.

او با دستانش آن دو دینار را لمس کرده و به طرف من انداخت و گفت: ای مرد! مرا به خاطر فقر و بینوایی خوار نمودی، افّ بر تو، همانا کسی که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأربعون حدیث «شیخ منتجب الدین: 75 حکایت 1، الخرائج: 543/2 ح 5، المناقب: 334/2، الثاقب فی المناقب: 204 ح 11، بشاره المصطفی: 71، بحار الأنوار: 220/41 ح 32.

آل محمّد عليهم‌السلام را دوست بدارد هرگز خوار و ذلیل نمی شود.

اعمش گوید: من برای انجام حجّ به راه خود ادامه دادم، و مناسک حجّم را انجام دادم و به سوی منزلم رهسپار شدم، و در این مدّت همه فکر و ذکرم در مورد آن زن بود، تا اینکه به همان مکان رسیدم، ناگاه آن خانم را دیدم که دارد نگاه می کند، رو به او کرده گفتم: ای زن! مهر و محبّت علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام با تو چه کرد؟

گفت: ای مرد! من شش شب خداوند را به آن حضرت قسم دادم، شب هفتم که شب جمعه بود در خواب دیدم که آقایی به خوابم آمد و به من فرمود: ای زن! آیا علیّ بن ابی طالب را دوست می داری؟

عرض کردم: آری.

فرمود: دستت را روی چشمت بگذار، آنگاه دعایی خواند و فرمود:

خداوندا! اگر این زن با نیّت درست علیّ بن ابی طالب را دوست می دارد، پس بینایی چشمانش را باز گردان.

سپس به من فرمود: دستت را از روی چشمت بردار.

من دستم را از روی چشمم برداشتم، ناگاه در خواب مردی را در برابر خودم دیدم، عرض کردم: تو چه کسی هستی که خداوند به سبب تو به من احسان نمود؟ فرمود:

أنا الخضر، أحبّی علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام، فإنّ حبّه فی الدنیا یصرف عنک الآفات، وفی الآخره یعیذک من النار.

من خضر هستم، علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام را دوست بدار که دوستی او در دنیا بلاها و آفات را از تو دور می کند و در آخرت از آتش جهنّم پناهت می دهد. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأربعون حدیث « شیخ منتجب الدین: 77 حکایت 2. این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 9/42 ح 11 از کتاب صفوه الأخبار (مخطوط) و در ج: 44/42 ح 17 از تفسیر فرات: 228 ح2 (با تفاوت) نقل کرده است.

832/15. شیخ فقیه، منتجب الدین علیّ بن حسین حاستی در «اربعون حدیث» خود می نویسد: قتاده گوید:

روزی اروی، دختر حارث بن عبدالمطلب در مدینه نزد معاویه آمد، او پیرزن سالمندی بود، هنگامی که چشم معاویه به او افتاد گفت: خوش آمدی ای خاله! بعد از ما حالت چه طور است؟!

اروی گفت: تو چطوری پسر خواهرم؟! به راستی که کفران نعمت و ناسپاسی کردی، و با پسرعمویت بد رفتاری نمودی، و خود را به غیر اسمت نامیدی و امری را که حق تو نبود بدست گرفتی... - تا آخر سخن او معاویه در پاسخ او گفت: ای خاله! حاجتت را بگو و این افسانه های گذشتگان را رها کن.

اروی گفت: برای من دو هزار دینار، دو هزار دینار و دو هزار دینار می دهی.

معاویه گفت: با دو هزار دینار اوّلی چه می کنی؟

گفت: با آن چشمه ای جوشان در سرزمینی پست می خرم و به نیازمندان فرزندان حارث بن عبدالمطلّب می بخشم.

معاویه گفت: دو هزار دینار مال تو، با دو هزار دینار دوّم چه می کنی؟

اروی گفت: به وسیله آن فقرای فرزندان حارث بن عبدالمطلب را با هم کفوان خودشان به ازدواج همدیگر درمی آورم.

معاویه گفت: آن هم از آن توست، با دو هزار دینار سوّم چه می کنی؟

اروی گفت: در سختیهای روزگار آن را مصرف کرده و به زیارت خانه خدا می روم.

معاویه گفت: این هم از آن توست.

سپس معاویه افزود: سوگند به خدا! اگر پسر عمویت علی زنده بود چنین احسانی به تو نمی کرد.

اروی گفت: راست گفتی. همانا علی عليه‌السلام امانت خدا را حفظ کرد و تو آن را ضایع نموده و در مال خدا خیانت کردی.

آنگاه اروی ناراحت شد و گفت: آیا در مورد علی عليه‌السلام سخن می گویی! خداوند دهانت را بشکند، و بلایت را سخت کند!

آنگاه اروی با صدای بلند ناله زد و گریست و اشعار ابی اسود دؤلی (1) را خواند که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألا یا عین ویحک أسعدینا |  | ألا فابکی أمیرالمؤمنیا |
| رزئنا خیر من رکب المطایا |  | وجرّ بها ومن رکب السفینا |
| ومن لبس النعال، ومن حفاها |  | ومن قرأ المثانی والمئینا |
| إذا استقبلت وجه أبی حسین |  | رأیت البدر راق الناظرینا |
| ألا فابلغ معاویه بن حرب |  | فلا قرّت عیون الشامتینا |
| أفی الشهر الحرام فجعتمونا |  | بخیر الناس طرّاً أجمعینا |
| نعی بعد النبیّ فدته نفسی |  | أبو حسن وخیر الصالحینا |
| کأنّ الناس إذ فقدوا علیّاً |  | نعام ضلّ فی بلد عرینا |
| فلا واللَّه لا أنسی علیّاً |  | وحسن صلاته فی الراکعینا |
| لقد علمت قریش حیث کانت |  | بأنّک خیرهم حسباً ودیناً |
| فلایفرح معاویه بن حرب |  | فإنّ بقیّه الخلفاء فینا |

آگاه باش! ای دیده ام! وای بر تو، مرا یاری کن، آگاه باش و بر امیر مؤمنان گریه کن.

ما به مصیبت بهترین کسی که بر مرکب سوار شد و با آن جولان زد و سوار شتر بیابان گشت، مبتلا شدیم. و کسی که نعلین پوشید و کسی که آن را بیرون آورد و کسی که قرآن و آیات آن را قرائت نمود.

در آن هنگام که دیدگانت به چهره ابو حسین می افتد، گویی ماه کامل را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- گفته شده که این اشعار از خود اروی است.

دیده ای که دیدگان را روشن می کند. آگاه باش و به معاویه بن حرب برسان که چشم شما شماتت کنندگان هرگز روشن نخواهد شد. آیا در ماه حرام، ما را به مصیبت بهترین همه مردم مبتلا ساختید؟

قربان کسی که پس از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنیا رفت، او ابوحسن و بهترین شایستگان بود.

گویا مردم پس از شهادت علی عليه‌السلام همانند چهارپایانی هستد که در میان شهرشان گم گشته و حیرانند. سوگند به خدا! هرگز علی عليه‌السلام را و نماز نیکوی او را در میان نمازگزاران فراموش نخواهم کرد. (ای علی!) به راستی از زمانی که قریش خود را شناخت، فهمید که تو از بهترین آنها از جهت نژاد و دین هستی. بنابراین، ای معاویه بن حرب! شاد مباش چرا که باقی مانده خلفا و جانشینان در میان ما است.

راوی گوید: در این هنگام معاویه ملعون نیز گریست و گفت: ای خاله! به خدا سوگند! ابوالحسن چنین بود که تو گفتی، آنگاه دستور داد آنچه اروی خواسته بود، به او دادند. (1)

833/16. محمّد بن سلیمان گوید: پدرم - که نخستین اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را درک کرده بود، گوید: من از زرّ بن حبیش شنیدم که می گفت:

هنگامی که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به شهادت رسید قاصد مرگ او به مدینه آمد، مدینه از این خبر دردناک یکپارچه ضجّه و ناله و گریه شد، و خاطره روز وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زنده گشت. مردم خود را با سرعت به خانه عایشه رساندند وقتی دیدند این خبر به او هم رسیده، باز گشتند.

تا اینکه بامداد فردا فرا رسید، خبر رسید که امّ المؤمنین (!!!) عایشه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأربعون حدیث شیخ منتجب الدین: 89، حکایت 10، المنتخب طریحی: 76. این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 118/42 (به صورت ارسال) نقل کرده است.

عازم حرکت به سوی مرقد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. مردم با سرعت خود را به او رساندند، او از شدّت گریه و زیادی اشک توان سخن و پاسخ مردم را نداشت، و مردم همچنان دور او را گرفته بودند، او آمد و به درگاه مرقد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسید، آنگاه دستانش را کنار در گذاشت و فریاد زد:

سلام بر تو ای آقای پیامبران، سلام بر تو ای سرور شفیعان، سلام بر تو ای بهترین کسی که پیراهن و ردا را بر تن کرد، و بزرگوارترین کسی که نعلین را پوشید، سلام بر تو و بر دو همراهت ابوبکر و عمر (!!)، سوگند به خدا! خبر مرگ بهترین مردم را به سوی تو آورده ام و بر نزدیکترین فرد تو ندبه می کنم، سوگند به خدا! پسرعموی تو که هرگز فضایلش فراموش نمی شود، کشته شد. سوگند به خدا! حبیب تو مرتضی کشته شد، سوگند به خدا! همسر بانوی بانوان فاطمه زهرا عليها‌السلام کشته شد، ای رسول خدا! اگر هم اکنون سنگ قبر برداشته شود خواهی دید که من اشک ریزان و واله و حیران هستم.

آنگاه عایشه استرجاع نموده و گفت: «إنّا للَّه وإنّا إلیه راجعون»، سپس دستور داد میان او و مردم پرده ای زده شود، پس از آن گفت: ای مردم! برای شما چه شده است؟ برای چه اجتماع نموده اید؟ چه می گویید؟

گفتند: ای امّ المؤمنین (!!!) نظر تو در مورد علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام چیست؟

عایشه گفت: ای مردم! می خواهید در مورد علی عليه‌السلام چه بگویم؟ سوگند به خدا! او سرور جانشینان پیامبران و پسر عموی خاتم پیامبران بود، او پیشوای پرهیزکاران و برگزیدگان بود، او شوهر زهرای بتول و شمشیر برّان و کشیده شده خداوند بر علیه دشمنان بود، او امیر نیکوکاران و قاتل کافران و یکی از عشره مبشّره بود، پیشرو جهادگران شما و پیشگام در سعی و کوشش بوده، هم پیمان با شب زنده داری و معدن فکر، استوار

کننده دین و مولای مؤمنان، انزع بطین، عقل استوار، قوی در دین خدا، و قیام کننده به امر خدا بود.

ای مردم! همانا میان من و علی بلاها و سختیهایی در شبهای تاریک در محلّه های بصره بود - ای کاش! باز می گشت، و کدام بازگشت است که بیداد آن را گرد آورده، و خواب آن را تسکین داده و آرام بخشد - من بر شتری سوار شده و تلّ ها را پشت سر گذاشته و آمدم تا این که میان لشکرش قرار گرفتم، بعد از دو خاکریز سرخ، او را دیدم که دوری سفر مانع از بیداری و شب زنده داریش نبود، نزدیکش شدم تا این که در برابرش ایستادم، او صورت خود را بر خاک گذاشته و گریه می کرد و بلند می گریست و مانند زن جوان مرده به خود می پیچید و می گفت:

«سجد لک وجهی، وخضع لک قلبی، واستسلم لأمرک نفسی، فکیف المفرّ غداً من ألیم عذابک، وشدید عقابک».

صورتم برای تو بر خاک است، و قلبم برای تو فروتن و جانم تسلیم امر توست، پس فردای قیامت چگونه می توان از شکنجه دردناک و عقاب سخت تو فرار کرد.

عایشه گوید: من نزدیک شدم تا اینکه در برابرش قرار گرفتم، و سرش را بر دامنم گرفتم و خاک را از گونه هایش پاک کردم (!!!)، آنگاه از نزد او بازگشتم، در حالی که او بهترین بندگان خدا در نزد من بود.

زرّ بن حبیش گوید: آنگاه عایشه خود را بر روی قبر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انداخت و می گریست و ناله می زد و می گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای پیامبر هدایت! سوگند به خدا! حامل لوای تو در فردای قیامت، کشته شد.

آنگاه نگاهی به مردم کرد، دید همه گریه می کنند، رو به آنها کرد و گفت: ای مردم! گریه کنید! سوگند به خدا! امروز گریه گوارا است، امروز محمّد مصطفی و فاطمه زهرا عليهما‌السلام وفات نموده اند.

وقتی دید مردم مشغول گریه اند، نفس عمیقی کشید و خود را به قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انداخت، سوگند به خدا! من گمان کردم که روحش از دنیا مفارقت کرده است، پس زنان قریش او را به خانه اش بردند، او می گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عجبت لقوم یسألونی عن الّذی |  | فضائله مشهوره فی المشاهد |
| فجدّد حزنی واستهلّت مدامعی |  | لوجهک یا من یرتجی للشدائد |

شگفتم از گروهی که از من در مورد کسی می پرسند که فضایلش در مشاهد مشهور است.

پس حزن و اندوهم تازه گشت و اشکم بر چهره تو جاری شد، ای کسی که تو در شداید و سختیها دست امید به سوی تو دراز می گردد. (1)

834/17. نویسنده رحمه‌الله گوید: ما در جلد اوّل این کتاب، صفحه 849 [ح 651 ] حکایتی را در مورد فضایل سادات به صورت اجمال نقل کردیم. ولی پس از پایان یافتن جلد نخست، اصل آن حکایت را به صورت تفصیل بدست آوردیم، اینک از آنجایی که نقل آن خالی از فایده نیست تفصیل قصّه را بیان می نماییم:

ابراهیم بن مهران گوید: در شهر کوفه در همسایگی ما مرد بقّالی زندگی می کرد، کُنیه او اباجعفر بود. وی شخص خوش معامله ای بود، هرگاه یکی از علویان برای خرید نزد او می رفت، مضایقه نمی کرد، اگر پول به همراه داشت جنس را می داد و گرنه به نوکرش می گفت: به حساب علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام بنویس.

او مدّتی به همین منوال سپری کرد، پس از مدّت زمانی ورشکست

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأربعون حدیث» شیخ منتجب الدین: 92 حکایت 11. گفتنی است که در این منبع چنین نقل شده؛ ولی کینه و عداوت عایشه با امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در کتب تاریخ مسطور است، و نقش او در خاموش کردن نور خدا بر اندیشمندان پوشیده نیست، به همین جهت روایت شده: وقتی خبر شهادت علی عليه‌السلام به گوش عایشه رسید سجده شکری بجا آورد و اظهار سرور و شادی نمود و از وجد و خوشحالی اشعاری چند خواند. رجوع شود به تاریخ طبری: 88/7، طبقات ابن سعد: 40/3 و نقش عایشه در تاریخ اسلام: 380. (مترجم)

گشته و فقیر شد و ناچار در مغازه را بسته و خانه نشین شد. او هر روز دفتر حسابش را بررسی می کرد، وقتی می فهمید یکی از بدهکارانش زنده است، کسی را نزد او می فرستاد و طلب خود را از او می گرفت و هر کسی را که می فهمید از دنیا رفته و چیزی باقی نگذاشته اسمش را خط می کشید.

روزی کنار در خانه اش نشسته بود و دفتر حسابش را بررسی می کرد، ناگاه مردی ناصبی از آنجا عبور می کرد، او به طرز مسخره آمیزی گفت: بدهکار بزرگت علیّ بن ابی طالب چکار کرد؟

مرد بقّال از شماتت ناصبی غمگین شد برخاست و وارد منزلش شد. شب فرا رسید، خوابید، در عالم خواب پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دید که امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام در برابرش راه می روند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن دو بزرگوار فرمود پدرتان کجاست؟

:امیر مؤمنان علی عليه‌السلام که پشت سر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود فرمود: ای رسول خدا! من اینجا هستم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: چرا بدهی این مرد را نمی پردازی؟

علی عليه‌السلام عرض کرد: ای رسول خدا! این - کیسه - حقّ او در دنیاست که آن را برای او آورده ام.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: کیسه را به آن مرد بده.

ابو جعفر بقّال گوید: امیر مؤمنان علی عليه‌السلام کیسه پشمینه ای به من داد و فرمود: این حقّ توست، بگیر.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به من کرد و فرمود:

خذه، ولاتمنع من جاءَک من ولده یطلب من عندک، وامض لا فقر علیک بعد هذا الیوم.

این کیسه را بگیر، و هر که از فرزندانش برای خرید نزد تو آمد مضایقه نکن و جنس بده که پس از امروز، دیگر برای تو فقر و ناداری نخواهد بود.

مرد بقّال گوید: وقتی از خواب بیدار شدم، کیسه در دستم بود، زنم را

صدا زده و گفتم: فلانی! خوابیده ای یا بیداری؟

گفت: من بیدارم.

گفتم: چراغ را روشن کن.

او برخاست و چراغ اتاق را روشن کرد، من کیسه را به او دادم، نگاه کرد، دید هزار دینار در آن است.

زنم گفت: ای مرد! نکند فقرت تو را واداشته یکی از تجّار را فریب داده و مالش را گرفته باشی؟!

گفتم: نه به خدا! ولیکن قصّه چنین است. آنگاه به دفتر حسابم نگاه کردم و آن پول - بی کم و زیاد - به همان مقدار بود که به نام علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام نوشته بودم. (1)

835/18. در کتاب «الأربعین» نوشته یکی از اهل سنّت آمده است: ابن أبقع اسدی، یکی از غلامان امیر مؤمنان علی عليه‌السلام گوید:

با گروهی از مردم به همراه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در صحرای بی آب و علفی بودیم، شب فرا رسید، حضرتش در جستجوی محلّی بودند که فرود آیند. آن حضرت در موضعی فرود آمده و مردم نیز فرود آمدند.

من نیز افسار قاطرش را گرفتم، ساعتی نگذشت ناگاه دیدم قاطر از ترس به هیجان درآمده گوشهایش را بالا می برد و پاهایش را بر زمین می زند و مرا می کشاند.

وقتی امیر مؤمنان علی عليه‌السلام این حرکت را احساس کرد از خواب بیدار شده و فرمود:

چه خبر است؟

عرض کردم: قاطر به هیجان آمده و بی قراری می کند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأربعون حدیث شیخ منتجب الدین: 95 حکایت 12، فضائل السادات: 343. این روایت را ابن شاذان رحمه‌الله در فضائل خود: 95 نقل کرده، و در الروضه: 119 و بحار الأنوار: 7/42 ح8 به صورت ارسال نقل شده است.

حضرت فرمود: احساس می کنم که حیوان درنده ای در این نزدیکی ها دیده باشد.

آنگاه حضرتش برخاست و شمشیرش را حمایل نمود و نگاه کرد و حیوان درنده ای را دید و به او فریاد زد. حیوان درنده توقّف کرد، حضرت به طرفش رفت، وقتی حضرت به کنار حیوان رسید، درنده پاهای حضرتش را همانند گربه که ته دیگ را می لیسد، می لیسید، حضرت کنار گوش او ایستاد و فرمود:

برای چه اینجا آمده ای؟

ما از آن حیوان همهمه ای شنیدیم، ولی منظورش را نفهمیدیم. حضرت رو به ما کرد و فرمود: آیا می دانید چه می گوید؟

عرض کردیم: نه.

فرمود: او از من اجازه می خواهد که همین امشب به قادسیّه رفته و سنان بن وابل را بخورد.

و نیز می گوید: من بر کسانی که با محمّد و آل محمّد عليهم‌السلام دشمنی دارند مسلّط هستم. و این در حالی است که سنان با من به جنگ برخاست در حالی که با من معاهده بسته بود و اکنون پیمان شکسته است.

آنگاه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به درنده گفت: برو و کارت را انجام بده.

درنده رفت و ما شب را در همانجا ماندیم و امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به جایگاه خود بازگشت. بعد، از قادسیّه خبر رسید که شب گذشته درنده ای سنان را دریده و خورده است.

همراهان حضرت علی عليه‌السلام به همراه حضرتش به سوی قادسیّه رفتند و اهالی قادسیّه را از قضیّه گفت و گوی علی عليه‌السلام با درّنده آگاه نمودند، من از این جریان شگفت زده شدم.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

ممّا تعجّب؟ هذا أعجب أم الشمس أم العین أم الکواکب؟

فوالّذی فلق الحبّه وبرئ النسمه لو أحببت أن أری الناس ممّا علّمنی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من الآیات والمعجزات والعجائب لکان یرجعون کلّهم کفّاراً، الحدیث.

از چه تعجّب می کنی؟ آیا این شفگت انگیز است یا خورشید یا ماه یا ستارگان؟ سوگند خدایی را که دانه را شکافت و موجود زنده را آفرید! اگر بخواهم آیات، نشانه ها، معجزات و شگفتیهایی را که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من یاد داده به مردم نشان دهم هر آینه مردم (به جهت نداشتن ظرفیّت) کافر خواهند شد.... (1)

باز در همان منبع آمده است: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود:

یا علیّ! إذا کان یوم القیامه أخذت بحجزه اللَّه عزّوجلّ وأخذت أنت بحجزتی، وأخذ ولدک بحجزتک، وأخذت شیعه ولدک بحجزتهم، فتری أین یؤمر بنا؟ (2)

ای علی! به هنگام رستاخیز، من دامان لطف پروردگار را خواهم گرفت، تو نیز دامان من، و فرزندان تو دامان تو، و شیعیان فرزندانت دامان آنها را خواهند گرفت، آیا فکر می کنی ما را به کجا دستور می دهند برویم؟

836/19. در جلد نخست همین کتاب در بخش مناقب و فضایل امیر مؤمنان علی عليه‌السلام حدیثی را از انس که از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل کرده بود، در شماره صد و سی و یکم (3) آوردیم، اینک برای رفع اشکالی که بر حدیث وارد می شد، حدیثی را از بریده که از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت کرده، نقل می کنیم که این حدیث را حسن بن ابی الحسن بن محمّد دیلمی نیز در مناقب خود از بریده نقل نموده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المجموع الرائق: 369/2 ح 37. نظیر این روایت را ابن شاذان رحمه‌الله در الفضائل: 170 آورده است.

2- بشاره المصطفی: 136. این روایت را خوارزمی در مقتل الحسین عليه‌السلام: 106، و علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 79/40 ضمن ح 113 از «الفردوس» نقل نموده اند.

3- این حدیث در ج:348/1 ح 234 همین کتاب ذکر شده است.

بریده گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

حبّ علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام حسنه لایضرّ معها سیّئه مع أداء الفرائض، وبغضه سیّئه لاینفع معها حسنه ولو أدّی الفرائض. (1)

مهر علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام حسنه ای است که با انجام فرایض، هیچ گناهی به آن ضرر نمی رساند، و بغض و دشمنی با علی عليه‌السلام گناهی است که هیچ حسنه ای با آن فایده ندارد، گرچه همه فرایض نیز انجام داده شود.

837/20. باز در همان منبع آمده است: ابن مسعود گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

حبّ علیّ عليه‌السلام حلقه معلّقه بباب الجنّه، من تعلّق بها دخل الجنّه. (2)

مهر و محبّت علی عليه‌السلام بسان حلقه ای بر در بهشت آویزان است، هر که بدان آویزان شود وارد بهشت می گردد.

838/21. باز در همان منبع آمده: ابن عبّاس رحمه‌الله در وصف علی عليه‌السلام گوید:

زنان از آوردن مانند علی بن ابی طالب عليه‌السلام نازا و عقیم اند، سوگند به خدا! همانند او را - در همه حالاتش - نه دیده و نه شنیده ام، به راستی که او را در برخی از مواقف جنگ صفّین دیدم که عمّامه سفیدی بر سر بسته بود، گویی چشمانش همانند چراغ می درخشید، آن حضرت در کنار عدّه ای از یارانش ایستاده بود تا اینکه نزد من آمد، من در میان گروهی از مردم بودم، آنگاه رو به مردم کرد و فرمود:

یا معاشر المسلمین! إستشعروا الخشیه، وغضّوا الأصوات، وتَجَلْبَبوا السکینه، وأکملوا اللامه وأقلقوا السیوف قبل السلّه،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- إرشاد القلوب: 48/2، الفردوس: 142/2 ح 2725، کشف الغمّه: 92/1، بحار الأنوار: 248/39 ح 10، المناقب خوارزمی: 75 ح 56.

2- این روایت را خوارزمی در المناقب: 324 ح 331، ابن شهراشوب در المناقب: 161/2، و علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 206/39 نقل نموده اند.

ونافحوا بالظبا، وَصِلوا بالخطی، والرماح بالنبال فإنّکم بعین اللَّه ومع ابن عمّ رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

وعاودوا الکَرَّ، واستحیوا من الفرّ، فإنّه عار باق فی الأعقاب، ونار حامیه یوم الحساب، وطیبوا عن أنفسکم نفساً، واطووا عن الحیاه کشحاً، وامشوا إلی الموت مشیاً سجحاً.

وعلیکم بهذا السواد الأعظم، والرواق المطنَّب فاضربوا ثبجه فإنّ الشیطان کامن فی کسره، قد نفج حضنیه مفترشاً ذراعیه، قد قدّم للوَثْبَه یداً، وأخّر للنکوب رجلاً، فَصَمْداً صمداً حتّی ینجلی لکم عمود الحقّ وأنتم الأعلون، واللَّه معکم ولن یترکم أعمالکم. (1)

ای گروه مسلمانان! ترس از خدای را شعار خود قرار دهید و لباس وقار و آرامش بر تن کنید و آلات حرب را - از زره و غیره - به طور کامل آماده سازید و شمشیرها را پیش از بیرون آوردن از غلاف حرکت دهید (تا از بیرون آوردن آن به طور آسان در موقع لزوم مطمئن شوید) و ضربات خود را با تیزی شمشیر از چپ و راست بزنید و بر این کار از گام های خود یاری بگیرید، و اگر نیزه هایتان بر دشمن نرسید از تیرها استفاده کنید.

چرا که به راستی شما در محضر پروردگار هستید و پسرعموی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه شماست. بنابراین، پیوسته بجنگید، و از فرار و گریختن شرم کنید، که فرار از جنگ ننگی است که برای شما در نسل های بعدی باقی می ماند و آتش سوزانی در روز رستاخیز است.

همواره جانتان را سرحال و شاد نمایید و از زندگی با آرامش دست برداشته و با رضایت خاطر به سوی مرگ گام بردارید.

به این سپاه فراوان دشمن و خیمه های برافراشته آنها حمله کنید، پس به قلب دشمن یورش برده و آن را از کار بیندازید که شیطان در گوشه و کنار آن کمین نموده، که سینه خود را با تکبّر بالا گرفته و بازوان خودش را گسترده، به راستی که دستش را برای حمله به سوی شما دراز و پای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشاره المصطفی: 141، بحار الأنوار: 601/32 ح 476، نهج البلاغه: خطبه 66، مدینه المعاجز: 130/3 ح 787.

دیگرش را برای فرار آماده که اگر پیروز شوید آماده گریز است.

پس استوار باشید! استوار باشید تا استوانه روشن حق بر شما آشکار گردد که شما برترید و خداوند متعال با شماست، و از پاداش اعمالتان چیزی کم نخواهد شد.

نویسنده رحمه‌الله گوید: صفدی شافعی (در مورد جنگ نهروان و شجاعت علی عليه‌السلام) گوید: مورّخان گفته اند: علی عليه‌السلام در جنگ نهروان دو هزار نفر از آنان را کشت، حضرت وارد میدان نبرد می شد و با شمشیر حمله می نمود تا اینکه شمشیرش کج می گشت و از میدان خارج می شد و می فرمود:

لاتلومونی ولوموا هذا.

مرا ملامت نکنید، این شمشیر را ملامت کنید.

آنگاه شمشیرش را راست می نمود، و از جمله ضربات مشهور و معروف آن حضرت، ضربتی است که به «مرحب» وارد کرد، زیرا که ضربه ای بر کلاه خود آهنی او وارد نمود که آن را و پیکرش را دو نیم کرد.

839/22. در کتاب «معانی الأخبار» می نویسد: امام باقر عليه‌السلام می فرمایند:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام پس از پایان جنگ نهروان به شهر کوفه بازگشت، در این هنگام به حضرتش گزارش دادند که معاویه (با گستاخی و بی شرمی) آن حضرت را لعن نموده و دشنام می دهد، و یارانش را به قتل می رساند.

حضرت علی عليه‌السلام بپا خواست و خطبه غرّایی آغاز نمود، پس خدای را ستایش نمود و بر او ثنا خواند و بر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود فرستاد و شمّه ای از نعمتهایی که خداوند بر پیامبرش و بر او ارزانی داشته بیان نمود. آنگاه چنین فرمود:

لولا آیه فی کتاب اللَّه ما ذکرت ما أنا ذاکره فی مقامی هذا، یقول اللَّه عزّوجلّ: (وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ) (1).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ضحی، آیه 11.

اللهمّ لک الحمد علی نعمک الّتی لاتحصی، وفضلک الّذی لاینسی.

یا أیّها النّاس! إنّه بلغنی مابلغنی، وإنّی أرانی قد إقترب أجلی، وکأنّی بکم وقد جهلتم أمری، وأنا تارک فیکم ما ترکه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کتاب اللَّه وعترتی، وهی عتره الهادی إلی النجاه خاتم الأنبیاء وسیّد النجباء والنبیّ المصطفی.

یا أیّها النّاس! لعلّکم لاتسمعون قائلاً یقول مثل قولی بعدی إلّا مفتر، أنا أخو رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وابن عمّه، وسیف نقمته، وعماد نصرته، وبأسه وشدّته، أنا رحی جهنّم الدائره وأضراسها الطاحنه، أنا مؤتم البنین والبنات، أنا قابض الأرواح و بأس اللَّه الّذی لایردّه عن القوم المجرمین، أنا مجدل الأبطال وقاتل الفرسان، ومبیر من کفر بالرحمان، وصهر خیر الأنام.

أنا سیّد الأوصیاء ووصیّ خیرالأنبیاء، أنا باب مدینه العلم وخازن علم رسول اللَّه ووارثه، وأنا زوج البتول سیّده نساء العالمین فاطمه التقیّه الزکیّه البرّه المهدیّه، حبیبه حبیب اللَّه، وخیر بناته وسلالته وریحانه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سبطاه خیر الأسباط، وولدای خیر الأولاد، هل أحد ینکر ما أقول؟

أین مسلموا أهل الکتاب؟ أنا اسمی فی الإنجیل «إلیا»، وفی التوراه «بریی ء» وفی الزبور «أری»، وعند الهند «کبکر» وعند الروم «بطریسا»، وعند الفرس «جبتر» وعند الترک «بثیر» وعند الزنج «حیثر»، وعند الکهنه «بویی ء»، وعند الحبشه «بثریک» وعند اُمّی «حیدره»، وعند ظئری «میمون»، وعند العرب «علیّ»، وعند الأرمن «فریق»، وعند أبی «ظهیر».

ألا وإنّی مخصوص فی القرآن بأسماء، إحذروا أن تغلبوا علیها فتضلّوا فی دینکم، یقول اللَّه عزّوجلّ: (إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصّادِقینَ) (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در همه مصادر و همچنین اصل نسخه چنین آمده، ولی در قرآن کریم آیه چنین است: (کُونُوا مَعَ الصّادقین)؛ «با راستگویان باشید». سوره توبه، آیه 119

أنا ذلک الصادق، وأنا المؤذّن فی الدنیا والآخره، قال اللَّه عزّوجلّ: (فَأذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمینَ) (1) أنا ذلک المؤذّن، وقال عزّوجلّ: (وَأَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) (2) فأنا ذلک الأذان.

وأنا المحسن یقول اللَّه عزّوجلّ: (إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنینَ) (3)، وأنا ذوالقلب یقول اللَّه عزّوجلّ: (إِنَّ فی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ) (4) وأنا الذاکر یقول اللَّه عزّوجلّ: (الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلی جُنُوبِهِمْ) (5).

ونحن أصحاب الأعراف، أنا وعمّی وأخی وابن عمّی، واللَّه فالق الحبّ والنوی لایلج النار لنا محبّ، ولا یدخل الجنّه لنا مبغض، یقول اللَّه عزّوجلّ: (وَعَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یُعْرَفُون کُلًّا بِسیماهُمْ) (6) وأنا الصهر، یقول اللَّه عزّوجلّ: (وَهُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً) (7).

وأنا الاُذن الواعیه یقول اللَّه عزّوجلّ: (وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَهٌ) (8) وأنا السلم لرسوله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یقول اللَّه عزّوجلّ: (وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ) (9)، ومن ولدی مهدیّ هذه الاُمّه.

ألا وقد جُعلت محنتکم، ببغضی یعرف المنافقون، وبمحبّتی إمتحن اللَّه المؤمنین، هذا عهد النبیّ الاُمیّ إلیّ أ نّه لایحبّک إلّا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف، آیه 44 و 46.

2- سوره توبه، آیه 3.

3- سوره عنکبوت، آیه 69.

4- سوره ق، آیه 37.

5- سوره آل عمران، آیه 191.

6- سوره اعراف، آیه 44 و 46.

7- سوره فرقان، آیه 54.

8- سوره حاقّه، آیه 12.

9- سوره زمر، آیه 29.

مؤمن ولایبغضک إلّا منافق.

وأنا صاحب لواء رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فی الدنیا والآخره، ورسول اللَّه فرطی، وأنا فرط شیعتی، واللَّه، لاعطش محبّی ولاخاف ولیّی، وأنا ولیّ المؤمنین، واللَّه ولیّی وحسب محبّی أن یحبّوا ما أحبّ اللَّه، وحسب مبغضی أن یبغضوا ما أحبّ اللَّه.

ألا وإنّه بلغنی أنّ معاویه سبّنی ولعننی، اللهمّ اشدد وطأتک علیه، وأنزل اللعنه علی المستحقّ آمین یا ربّ العالمین، ربّ إسماعیل وباعث إبراهیم، إنّک حمید مجید.

اگر این آیه شریفه در قرآن نبود که می فرماید: «نعمت پروردگارت را بازگو کن» افتخارات و عنایاتی که خداوند برای من داده، بیان نمی کردم؛ ولی به خاطر این فرمایش خدا، سخن آغاز می نمایم و می گویم:

خداوندا! تو را بر نعمتهای بی شمارت و فضل بی کران و فراموش نشدنیت سپاسگزارم.

ای مردم! به من رسیده آنچه که رسیده و من اجلم را نزدیک می بینم، گویی هنوز که در میان شما هستم، به راستی که شأن و قدر مرا از یاد برده اید، من از میان شما می روم و آنچه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای شما به یادگار گذاشت، من نیز آن را به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندان و عترتم. آنان همان عترت خاتم پیامبران، آقای برگزیدگان و پیامبر برگزیده هستند که هدایتگران به سوی نجاتند.

ای مردم! شاید پس از این دیگر از گوینده ای گفتار مرا نشنوید جز آنکه دروغگو و افترا زننده باشد. من برادر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پسرعموی او هستم، من شمشیر خشم و کیفر اویم، من ستون خیمه یاری او در هنگام ترس و شدّت و سختی هستم.

من همچون سنگ آسیاب جهنّم (1) در برابر دشمنان و دندان های خوردکننده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله در شرح این فراز می گوید: یعنی من صاحب آن سنگ هستم که حاکم بر آن بوده و کافران را به سوی دوزخ می رسانم. و احتمال دارد این عبارت استعاره باشد، یعنی من در حمله به کافران همانند آن هستم.

آن بودم، من پسران و دختران آنان را یتیم می گذاشتم، من جان آنان را می گرفتم (1)، و من همان عذاب سخت شدید خداوند بودم که از گروه ستمکاران فرو گذاشته نخواهد شد.

منم که پشت پهلوانان را به خاک مالیدم و سواران آنها را بر زمین انداخته و به هلاکت رساندم، و هر که به خدای رحمان کفر می ورزید نابودش نمودم.

منم داماد بهترین مردم، منم سرور جانشینان پیامبران و جانشین برترین پیامبران، منم دروازه شهر علم، خزانه دار علم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وارث او.

منم همسر بتول، بانوی بانوان جهانیان حضرت فاطمه عليها‌السلام، آن بانوی پرهیزگار، برگزیده، نیکوکار و هدایتگر، حبیبه حبیب خدا و برترین دختران او و از سلاله او و ریحانه و گل خوشبوی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دو نواده او بهترین نوادگان هستند که هر دو فرزند منند که آنان شایسته ترین فرزندان هستند، آیا در میان شما کسی هست که آنچه را گفتم قبول نداشته باشد؟!

کجایند مسلمانان اهل کتاب و ادیان گذشته (تا به شما بگویند) که در انجیل نام من «الیا» و در تورات «بری ء» و در زبور «اری» و در میان مردم هندوستان «کبکر» و در میان مردم روم «بطریسا» و نزد فارسیان «جبتر» و در نزد ترکان «بثیر» و در میان مردم زنگیان (2) «حیثر» و در میان کاهنان «بویی ء» و در میان مردم حبشه «بثریک» و نزد مادرم «حیدره» و نزد دایه ام «میمون» و در میان عرب «علی» و در نزد ارمنیها «فریق» و در نزد پدرم «ظهیر» می باشد.

آگاه باشید من در قرآن مجید نامهای ویژه ای دارم، بپرهیزید از اینکه آنها را نادیده بگیرید که در این صورت، در دینتان گمراه خواهید شد.

خداوند می فرماید: «همانا خدا با راستگویان است»، منم آن صادق راستگو.

منم آن منادی در دنیا و آخرت که خدای می فرماید: «پس در این هنگام، ندا دهنده ای در میان آنان ندا می دهد که: لعنت خداوند بر ستمگران باد» که آن ندادهنده من هستم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله در این شرح این فراز می گوید: یعنی من کافران را می کشم و به همین سبب، قابض ارواح آنان می گردم. یا این که: من در هنگام مرگ آنها، حاضر می گردم و به اذن من آنان قبض روح می گردند و احتمال دارد معنای استعاره ای نباشد، بلکه حقیقت باشد، و همین معنی ظاهر است.

2- زنگیان؛ گروهی از سیاهان هستند.

و در جای دیگر می فرماید: «اعلامی است از ناحیه خدا و رسول او» من همان اعلام و اذان هستم.

منم آن محسن و نیکوکار که خداوند می فرماید: «خداوند با نیکوکاران است».

منم آن دارنده قلب که خداوند می فرماید: «در این امر تذکّری است برای کسی که قلب دارد».

منم آن «یادکننده» که خداوند می فرماید: «کسانی که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می نمایند».

و «اصحاب اعراف» ما هستیم: من، عمویم، برادرم و پسرعمویم، سوگند به خدایی که شکافنده دانه و هسته گیاه است! آتش جهنّم دوست ما را فرا نمی گیرد، و دشمن کینه توز ما وارد بهشت نمی گردد، خداوند متعال می فرماید: «و بر اعراف مردانی هستند که همه را از چهره هایشان می شناسند».

منم آن «صهر» (1) که خداوند می فرماید: «و او کسی است که از آب، انسان را آفرید آنگاه او را نسب و سبب قرار داد».

منم آن «گوش شنوا» که خداوند می فرماید: «و آن را گوشهای شنوا دریابد و بفهمد».

منم «سلم» برای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که خداوند می فرماید: «و مردی که تنها تسلیم یک نفر است»، و مهدیّ این امّت از فرزندان من است.

آگاه باشید! من وسیله آزمایش شما قرار داده شده ام؛ با بغض و کینه من، منافقان شناسایی می شوند، و به مهر و محبّت من خداوند مؤمنان را آزمایش می نماید. و این همان عهد و پیمانی است که پیامبر اُمّی در مورد من فرموده که: «به راستی دوست نمی دارد تو را جز مؤمن و دشمن نمی دارد تو را جز منافق».

من پرچمدار پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دنیا و آخرت هستم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیشرو من، و من پیشرو شیعیان و پیروانم هستم، به خدا سوگند! (در روز قیامت) دوستان من تشنگی نخواهند کشید، و از چیزی نخواهند ترسید، زیرا من ولیّ و سرپرست مؤمنانم و خداوند سرپرست من است و بر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صهر؛ به معنای داماد، شوهر خواهر و در مورد خویشاوندی نسبی بکار می رود.

دوستداران من همین بس که دوست دارند آنچه را که خدا دوست می دارد و بر دشمنان کینه توز من همین بس که کسی را دشمن می دارند که خداوند او را دوست می دارد.

آگاه باشید! به من گزارش رسیده که معاویه به من دشنام داده و مرا لعن نموده است. خداوندا! او را با شدّت و سختی درهم کوب و لعنت خود را بر کسی که مستحقّ آن است فرود آور، ای پررودگار جهانیان! این را بپذیر، ای پروردگار اسماعیل و مبعوث کننده ابراهیم! که همانا تو ستوده و بزرگواری.

آنگاه حضرتش از فراز منبر پایین آمده و دیگر بر بالای آن نرفت تا آنکه به دست ابن ملجم لعنه اللَّه به شهادت رسید. (1)

840/23. در کتاب «کافی» و «اکمال الدین» آمده است: ابوسعید خدری گوید:

هنگامی که ابوبکر هلاک شده و عمر جانشین او گشت من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود - که یهودیان مدینه اعتقاد داشتند او دانشمندترین مردم عصر خویش است - نزد عمر آمد و رو به او کرد و گفت:

ای عمر! من نزد تو آمده ام و می خواهم اسلام بیاورم. اگر هر چه از تو پرسیدم جواب دادی پس تو دانشمندترین اصحاب محمّد «صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم » نسبت به کتاب و سنّت و آنچه از تو می پرسم، هستی.

عمر گفت: من چنین نیستم، ولی تو را راهنمایی می کنم به کسی که دانشمندترین اُمّت ما نسبت به کتاب، سنّت و آنچه تو می پرسی هست، و او این مرد است، آنگاه اشاره به علی عليه‌السلام کرد.

یهودی گفت: اگر این چنین که می گویی هست پس چرا مردم با تو بیعت کنند، در صورتی که او دانشمندترین شماست؟

وقتی عمر (این پاسخ کوبنده را از آن یهودی شنید) با او درشتی کرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- معانی الأخبار: 56 ح9، بشاره المصطفی: 12، بحار الأنوار: 282/33 ح 547. گفتنی است که عالم جلیل القدر شیخ صدوق رحمه‌الله در «معانی الأخبار» در ذیل این حدیث شریف توضیح و بیان زیبایی آورده است.

یهودی برخاست و به جانب علی عليه‌السلام رفت و به آن حضرت گفت: تو چنان هستی که عمر گفت؟

فرمود: عمر چه گفت؟

یهودی ماوقع را گزارش داد و گفت: اگر تو چنانی که او می گوید، من مطالبی از تو می پرسم، می خواهم بدانم آیا یکی از شما آنها را می داند، تا قبول کنم که شما در ادّعائی که می کنید که بهترین و داناترین اُمّت ها هستید راست می گوئید و آنگاه در دین شما یعنی اسلام وارد شوم.

امیرمؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

آری، من همچنانم که عمر به تو گفته است، از هر چیزی که می خواهی بپرس که - ان شاء اللَّه - پاسخ خواهم داد.

یهودی گفت: از تو از سه پرسش، سه پرسش و یکی می پرسم؟

حضرت فرمود: ای یهودی! چرا نمی گویی از هفت پرسش، می پرسم؟!

یهودی گفت: اگر تو از سه پرسش پاسخ دادی بقیّه سئوالات را خواهم پرسید و گرنه خودداری خواهم نمود. اگر تو در مورد این هفت پرسش مرا پاسخ دادی می دانم که تو دانشمندترین و برترین اهل زمین و سزاوارترین مردم بر حکومت بر آنان هستی.

حضرت فرمود:

سل عمّا بدا لک یا یهودی.

هر چه می خواهی بپرس ای یهودی!

یهودی گفت: اوّلین سنگی که بر روی زمین نهاده شد، اوّلین درختی که کاشته شد و اوّلین چشمه ای که بر روی زمین جاری شد، کدام است؟

حضرت هر سه پرسش را پاسخ داد.

آنگاه یهودی پرسید: مرا خبر ده که این اُمّت چند امام هدایتگر دارد؟ و خبر ده که خانه پیامبر شما در بهشت در کجاست؟ و خبر ده که همراهان

او در بهشت چه کسانی هستند؟

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

إنّ لهذه الاُمّه اثنی عشر إمام هدی من ذرّیّه نبیّنا وهم منّی، وأمّا منزل نبیّنا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فی الجنّه، ففی أفضلها وأشرفها جنّه عدن، وأمّا من معه فی منزله فیها: فهؤلاء الإثنا عشر من ذرّیّته واُمّهم وجدّتهم واُمُّ اُمُّهم وذراریهم، لایشرکهم فیها أحد. (1)

این اُمّت دوازده امام هدایتگر از فرزندان پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارند که همگی از نسل من هستند، و منزل پیامبر ما در بهشت در برترین و شریف ترین مکان آن یعنی بهشت عدن است، و همراهان آن حضرت در منزلش همان دوازده امام از ذریّه او و مادرشان و مادربزرگشان و مادران بزرگواران و فززندان آنهاست و کسی با آنها شریک نیست.

نویسنده رحمه‌الله گوید: آنچه آوردیم مطابق با نسخه کتاب شریف «کافی» است، ولی در کتاب «اکمال الدین» آمده است:

امیر مؤمنان عليه‌السلام فرمود:

امّا پاسخ تو در مورد این پرسشت که اوّلین درختی که بر روی زمین رویید - که یهود گمان می کنند که آن درخت زیتون است و دروغ می گویند - آن درخت خرما از هسته ای است که حضرت آدم آن را از بهشت آورد و در زمین کاشت و اصل همه درختان خرما از آن است.

و امّا نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید - که یهود معتقدند آن چشمه ای است که در بیت المقدّس از زیر سنگی جوشیده و دروغ می گویند - آن چشمه حیات است که کسی به آن نرسید جز آنکه زنده ماند و حضرت خضر عليه‌السلام از پیش قراولان لشکر ذی القرنین بود که او در جست و جوی آن چشمه حیات بود و خضر عليه‌السلام به آن رسید و از آن نوشید ولی ذوالقرنین آن را نیافت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 531/1 ح 8.

و امّا اوّلین سنگی که بر زمین نهاده شد - که یهود معتقدند آن سنگی است که در بیت المقدّس است و دروغ می گویند - آن حجر الأسود «سنگ سیاه» است که حضرت آدم عليه‌السلام آن را از بهشت به همراه خودش آورد و در رکن کعبه گذاشت و مردم آن را استلام می کنند، و آن از برف سفیدتر بود؛ ولی در اثر خطایای مردم سیاه گردید. (1)

841/24. در کتاب «مدینه المعاجز» آمده است: حذیفه بن یمان گوید:

ما در محضر باصفای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودیم که ناگاه صدای عظیم وحشتناکی ما را فرا گرفت. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ببینید چه خبر وحشتناکی شما را فرا گرفت و چه چیزی بر شما فرود آمد؟

ما به بیرون شهر مدینه رفتیم، دیدیم چهل مرد سواری بر چهل شتر سوار شده اند، آنها دارای چهل مرکب از عقیق و بر تن هر کدام از آنها زرهی از لؤلؤ و بر سرشان عرقچینی مزیّن به جواهر گرانبها بود، پیشاپیش آنها نوجوان ماه پاره ای بود که هنوز موی در صورتش نروییده بود، او فریاد می زد: کنار بروید! کنار بروید! شتاب کنید! شتاب کنید به سوی محمّد پیامبر برگزیده که برای اطراف و اکناف جهان برانگیخته شده است.

حذیفه گوید: من بازگشتم و جریان را به عرض رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسانیدم. حضرت فرمود:

یا حذیفه! انطلق إلی حجره کاشف الکرب، وهازم العرب، اللیث العقور واللسان الشکور، والعالم الصبور الّذی جری إسمه فی التوراه والإنجیل والزبور.

ای حذیفه! برو به خانه برطرف کننده گرفتاریها، شکست دهنده قدرتمندان عرب، شیر ژیان، زبان شکور و دانشمند شکیبا وصبور، کسی که نامش جریان دارد در تورات و انجیل و زبور.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کمال الدین: 297/1 ضمن ح 5، بحار الأنوار: 374/36 ضمن ح 5.

حذیفه گوید: فوری به خانه مولایم علی عليه‌السلام رفتم تا جریان را به حضورش برسانم، که ناگاه مولایم را ملاقات کردم، فرمود:

یا حذیفه! جئتنی لتخبرنی بقوم أنا بهم عالم منذ خلقوا وولدوا؟

حذیفه! آمدی تا از گروهی به من خبر دهی که من از زمان آفرینش و تولّد آنها آگاه هستم؟!

حذیفه گوید: مولایم خود به سوی مسجد حرکت فرمود، من نیز پشت سر حضرتش به راه افتادم تا اینکه وارد مسجد شد، مردم دور تا دور رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حلقه زده بودند، وقتی علی عليه‌السلام را دیدند برخاستند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در جایتان باشید.

وقتی که مجلس برقرار گردید و آرامش یافت، نوجوان از میان آن گروه برخاست و گفت:

کدامیک از شما در آن هنگام که تاریکی سایه اش را به همه جا می افکند به عبادت خدا مشغول می شود؟ کدامیک از شما از پرستش بتها منزّه است؟ کدامیک از شما در برابر نعمتهای خدای منّان سپاسگزار است؟

کدامیک از شما در روز نبرد و جنگ استقامت می ورزد؟ کدامیک از شما قاتل پهلوانان، خراب کننده اساس و بنیان کفر و آقای انس و جانّ است؟

کدامیک از شما برادر پیامبر برگزیده حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پراکنده سازنده مارقین و خارجین از دین در گوشه و کنار جهان است؟ کدامیک از شما زبان راستگوی حق و جانشین گویای پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است؟

کدامیک از شما از نژاد ابوطالب بوده و در کمینگاه ستمگران است؟

آنگاه که نوجوان سخنش را تمام کرد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متوجّه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام گردید و فرمود:

ای علی! پاسخ نوجوان را بده و حاجتش را برآور.

علی عليه‌السلام فرمود:

یا غلام! ادن منّی فإنّی اُعطیک سؤلک واُشفی

غلیلک بعون اللَّه سبحانه وتعالی ومشیّته، فانطق بحاجتک لاُبلّغک منیّتک ولیعلم المسلمون إنّی سفینه النجاه، وعصا موسی والکلمه الکبری، والنبأ العظیم الّذی هم فیه مختلفون، والصراط المستقیم الّذی من حاد عنه ضلّ وغوی.

نوجوان! نزدیک بیا تا به یاری و خواست خدای متعال پرسشت را پاسخ داده و دل پر دردت را شفا دهم، حاجتت را بازگوی تا به آرزویت نایل سازم و مسلمانان بدانند که من کشتی نجات، عصای موسی و کلمه کبرای الهی هستم، و منم همان خبر بزرگی که مردم در مورد آن اختلاف می کنند و منم همان راه مستقیمی که هر که از آن منحرف شود گمراه گشته و سرگردان خواهد شد.

در این هنگام نوجوان لب به سخن گشود و گفت: برادری دارم که عاشق صید و شکار است. روزی برای شکار بیرون رفت، در صحرا به گاوهای وحشی برخورد نمود، تیری به طرف آنان پرتاب و یکی از آنها را کشت، در جا فلج شد، پس از آن گفتارش کمتر گشته تا جایی که به جز اشاره نمی تواند با ما سخن گوید. به ما رسیده که صاحب شما او را معالجه می نماید و ما از بازماندگان قوم عاد هستیم، بر بتان سجده می کنیم و بر آلات قمار سوگند می خوریم. اگر صاحب شما، برادر مرا شفا دهد به دست او ایمان خواهیم آورد، ما یک جمعیّت نود هزار نفری هستیم، در میان ما دلیران و شجاعانی است که دارای نیرو و شدّت هستند، ما دارای گنج های طلا و نقره هستیم، ما دارای شمشیرزنان قدرتمندی هستیم که بازوان توانا و شمشیرهای برنده دارند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

نوجوان! برادرت کجاست؟

گفت: به زودی با کجاوه ای می آید.

حضرت فرمود: وقتی آوردند، بیماریش را شفا خواهم داد.

مردم منتظر آوردن او بودند که ناگاه پیرزنی کجاوه شتری را آورد و در کنار درب مسجد فرود آورد.

نوجوان گفت: ای علی! برادرم آمد.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام برخاست و نزدیک کجاوه شد. در آن، نوجوانی زیبا بود، وقتی چشمان مبارک حضرت بر او افتاد، نوجوان گریست و با صدای ضعیفی گفت: به سوی شما پناه آورده و از بیماریم به سوی شما شکوه می نمایم ای خاندان رسالت!

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

همین امشب او را به سوی قبرستان بقیع ببرید تا عملی شگفت انگیز از علی ببینید.

حذیفه گوید: مردم برای دیدن این منظره از هنگام عصر تا فرا رسیدن شب در قبرستان گرد آمدند.

آنگاه علی عليه‌السلام به سوی بقیع حرکت کرد، وقتی رسید به مردم فرمود: پشت سر من بیایید.

مردم نیز پشت سر حضرتش حرکت کردند، ناگاه متوجه شدند دو شعله آتش به صورت پراکنده دیده می شود که یکی با شعله کم و دیگری با شعله زیاد است.

حذیفه گوید: ما از دور تماشا می کردیم، علی عليه‌السلام وارد آتش کم شعله شد، ما صدایی مانند صدای رعد و برق می شنیدیم، حضرت آن شعله آتش کم را برداشت و روی شعله آتش زیاد ریخت و وارد آن شد، ما نظاره گر این صحنه بودیم تا اینکه صبح دمید، و آتش خاموش گشت، ما از آمدن حضرتش ناامید شدیم. ناگاه همچون آفتاب از آن طلوع نمود، در دستان حضرتش سری بود که دارای برآمدگی بود، دارای هفده انگشت بود و در پیشانیش یک چشم داشت.

حضرت به طرف محملی که نوجوان در آن بود رفت و فرمود:

قم بإذن اللَّه یا غلام! فما علیک من بأس.

نوجوان! به اذن خدا برخیز که اینک تو بیماری نداری.

نوجوان برخاست در حالی که دستها و پاهایش خوب شده بود، و خود را به پای امیر مؤمنان علی عليه‌السلام انداخت و بوسید و در همانجا به دست مبارک حضرتش ایمان آورد و به دنبال او آن گروه نیز همگی ایمان آوردند.

سکوت در میان مردم حکمفرما بود، هیچ کس را یارای حرف زدن نبود و مردم از این جریان متحیّر بودند، علی عليه‌السلام رو به مردم کرد و فرمود:

ای مردم! این سر عمرو بن أخیل بن لاقیس بن ابلیس است، او فرمانده لشکر دوازده هزار نفری جنّیان بود، او بود که این نوجوان را به این روز انداخته بود، من با آنان جنگیدم و با همان نامی که بر عصای موسی عليه‌السلام نوشته شده بود - که به رود نیل زد و آن را به دوازده قسمت تقسیم کرد - با آنان به نبرد پرداختم، و همه آنها را به هلاکت رساندم. بنابراین، به خدای متعال و پیامبر او و جانشین پیامبر او چنگ بزنید. (1)

842/25. در کتاب «إرشاد القلوب» می نویسد: انس بن مالک گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

هنگامی که مرا در شب اسراء (معراج) به آسمان سیر دادند، ناگاه فرشته ای را دیدم که بر منبری از نور نشسته و فرشتگان دیگر به دورش حلقه زده بودند، از جبرئیل پرسیدم: ای جبرئیل! این فرشته کیست؟

گفت: به او نزدیک شو و سلامش کن.

من نیز به او نزدیک شده و سلامش نمودم، ناگاه متوجّه شدم که او برادر و پسرعمویم علیّ بن ابی طالب است.

به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! آیا علی به آسمان چهارم از من پیشی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مدینه المعاجز: 56/2 ح 400، عیون المعجزات: 32، نوادر المعجزات: 41 ح 15، فضائل ابن شاذان: 159، بحار الأنوار: 186/39 ح 25 (با تفاوت اندکی در الفاظ و عبارات).

گرفت؟ گفت:

لا، یا محمّد! ولکنّ الملائکه شکت حبّها لعلیّ عليه‌السلام فخلق اللَّه هذا الملک من نورٍ علی صوره علیٍّ عليه‌السلام، فالملائکه تزوره فی کلّ لیله جمعه ویوم جمعه سبعین ألف مرّه، یسبّحون اللَّه تعالی ویقدّسونه، ویهدون ثوابه لمحبّ علیّ عليه‌السلام.

نه، ای محمّد! فرشتگان به خاطر مهر و محبّتی که به علی عليه‌السلام داشتند او را از خداوند متعال خواستند و خداوند نیز این فرشته را از نور به شکل علی عليه‌السلام آفرید. به همین جهت، فرشتگان هر شب و روز جمعه هفتاد هزار مرتبه او را زیارت می کنند، خدا را تسبیح و تقدیس می نمایند و ثواب آن را به دوستدار علی عليه‌السلام هدیه می نمایند. (1)

843/26. در کتاب «مناقب محمّد بن احمد بن شاذان» آمده: ابوهریره گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إنّ اللَّه خلق فی السماء الرابعه مائه ألف ملک، وفی السماء الخامسه ثلاثمائه ألف ملک، وفی السماء السابعه ملکاً رأسه تحت العرش ورجلاه تحت الثری، وملائکه أکثر من ربیعه ومضر، لیس لهم طعام ولاشراب إلّا الصلاه علی أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام ومحبّیه، والإستغفار لشیعته المذنبین وموالیه.

خداوند متعال در آسمان چهارم صد هزار فرشته و در آسمان پنجم سیصد هزار فرشته آفریده است، و در آسمان هفتم فرشته ای است که سرش زیر عرش الهی و دو پایش زیر زمین است و فرشتگانی که تعدادشان از افراد قبیله ربیعه و مضر بیشترند، خوردنی و نوشیدنی آنان فقط صلوات بر امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و دوستان آن سرور، و استغفار بر شیعیان گنه کار و دوستان آن حضرت است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- إرشاد القلوب: 47/2، کشف الغمّه: 139/1، بحار الأنوار: 386/18 ح 94 و 109/39 ح 15.

2- مائه منقبه: 163 منقبت 88، بحار الأنوار: 349/26 ح 22.

844/27. در کتاب «مناقب ابن شاذان» استادِ کراجکی آمده: ابن عبّاس گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ای علی! جبرئیل درباره تو برای من خبری آورده که چشمم روشن و دلم شاد گشت. او به من گفت: ای محمّد! خدای متعال فرمود: سلام مرا به محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برسان و به او بگو: علی عليه‌السلام امام هدایت، چراغ تاریکیها و حجّت بر اهل دنیا است، او صدّیق اکبر و فاروق اعظم است.

وإنّی آلیت بعزّتی أن لا اُدخل النار أحداً تولّاه وسلّم له وللأوصیاء من بعده ولا اُدخل الجنّه من ترک ولایته والتسلیم له وللأوصیاء من بعده، وحقّ القول منّی لأملأنَّ جهنّم وأطباقها من أعدائه، ولأملأنَّ الجنّه من أولیائه وشیعته.

من به عزّت و جلالم سوگند یاد کرده ام که کسی که او را دوست داشته و تسلیم او و جانشیان پس از او باشد؛ وارد آتش نکنم، و کسی که ولایت او را ترک کرده و تسلیم او و جانشینان پس از او نباشد؛ وارد بهشت ننمایم، این یک واقعیّتی است از من که گفته ام: دوزخ و طبقات آن را از دشمنان او و بهشت را از دوستان و شیعیانش پر خواهم کرد. (1)

845/28. فضل بن شاذان در کتاب «قائم» خود می نویسد: حسین بن عبداللَّه گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام بر فراز منبر کوفه فرمودند:

واللَّه، إنّی لدیّان الناس یوم الدین، وقسیم اللَّه بین الجنّه والنار، لایدخلها داخل إلّا علی أحد قسمیَّ.

وأنا الفاروق الأکبر، وقرن من حدید، وباب الإیمان وصاحب المیسم وصاحب السنین، وأنا صاحب النشر الأوّل والنشر الآخر، وصاحب القضاء وصاحب الکرّات ودوله الدول.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مائه منقبه: 56 منقبت 30، بحار الأنوار: 113/27 ح 88.

سوگند به خدا! پاداش دهنده مردم در روز رستاخیز من هستم، من از طرف خدا تقسیم کننده میان بهشت و دوزخ هستم، هیچ کس داخل آن نمی شود جز آن که در تقسیم من قرار گیرد.

من فاروق اکبر، شاخ آهنین، درِ ایمان، صاحب میسم و صاحب سنین هستم. من صاحب برانگیخته شدن آغاز و برانگیخته شدن فرجام هستم، من دارای حکم و قضا، کرّات (بازگشتها) و دولت دولتها هستم.

من امام پس از خودم بوده و ادا کننده حقّ پیش از خودم هستم. جز احمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از من پیشی نگرفت و همانا همه فرشتگان، پیامبران و روح پشت سر ما هستند. از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می خواهند سخن گوید، او نیز سخن می گوید، و از من نیز می خواهند و من نیز همانند او سخن گویم.

حقیقتاً هفت چیز به من داده اند که کسی در آنها از من پیشی نگرفته است؛ به راههای کتاب بصیرت و آشنایی دارم.

اسباب برای من گشوده است. دانا به انساب و نژاد (انسان ها) و مجری حسابم.

علم مرگ و میرها، بلاها، وصیّت ها و تمییز بین حقّ و باطل را آموخته ام.

من در ملکوت تماشا کردم و چیزی نیست که از من پنهان بوده و از نظرم مخفی باشد، و چیزی نیست که پیش از من بوده و از دست من بیرون رفته باشد.

در آن روزی که از گواهان، گواهی گرفتند در آنچه مرا گواه گرفتند کسی با من شریک نبود. من بر آنان شاهد و گواهم، و به دست من وعده خدا پایان می پذیرد و کلمه او تکمیل می گردد، و به وسیله من دین کامل می شود.

منم آن نعمتی که خداوند آن را بر مردم ارزانی داشته و منم آن اسلامی که خدای متعال آن را برای خود برگزیده است، همه اینها لطفی از جانب خداوند برای من است. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المحتضر: 89 و90، بحار الأنوار: 153/26 ح 42. این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در ج: 317/26 ح 85 از «تفضیل الأئمّه» (مخطوط) نقل کرده و نظیر این روایت را نیز فرات در تفسیر خود: 178 ح 5 آورده که در «بحار الأنوار: 350/39 ح 24» نیز نقل گردیده است.

846/29. در کتاب «الأربعین عن الأربعین» آمده است: ثوبان گوید:

روزی علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام را دیدم که به جانب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می آمد، جبرئیل در سمت راست پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، به پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گفت:

ای محمّد! اینکه با آرامش و وقار می آید علی عليه‌السلام است، او امام هدایت و رهبر نیکان و کشنده فاجران است، او منادی عدل و توحید است، او زداینده ستم از ساحت قدس حضرت باری تعالی است.

ای محمّد! همانا فرشتگان علی عليه‌السلام بر فرشتگان دیگر افتخار می کنند، زیرا آنها هرگز دروغی بر علی عليه‌السلام ننوشته اند.

در این هنگام پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز به استقبال علی عليه‌السلام رفت و سخن جبرئیل را به حضرتش رساند.

علی عليه‌السلام فرمود:

اگر خدای بخواهد مرا عقوبت کند من بنده او هستم، و اگر بخواهد به من رحم نماید این فضل و لطف او بر من است.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

جبرئیل به من گفت:

لقد آلی ربّنا الرحمان علی نفسه أن لایعذّب علیّاً بالنار، ولاشیعته ولا أحبّاءَه أبداً.

خدای مهربان بر خویشتن سوگند خورده و لازم دانسته که هرگز علی عليه‌السلام و شیعیان و دوستانش را با آتش عذاب نکند. (1)

847/30. در کتاب «مناقب دیلمی» می نویسد:

روزی مأمون به امام رضا عليه‌السلام گفت: بزرگترین فضیلتی که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام از قرآن دارد برای من بگو.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأربعون حدیثاً: 61 ح 31.

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

فضیلته فی المباهله وأنّ رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باهل بعلیّ وفاطمه زوجته والحسن والحسین عليهم‌السلام وجعله منها کنفسه وجعل لعنه اللَّه علی الکاذبین وقد ثبت أنّه لیس أحد من خلق اللَّه یشبه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فوجب له من الفضل ما وجب له إلّا النبوّه، فأیَّ فضل وشرف وفضیله أعلی من هذا؟

برترین فضیلت آن حضرت، در قصّه مباهله است. همانا رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به وسیله علی، فاطمه همسر علی، امام حسن و امام حسین عليهم‌السلام (با نصارای نجران) مباهله نمود، و آن حضرت را همانند جان خویش قرار داد، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار داد.

و البتّه ثابت است که کسی از آفریدگان خدا همانند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوده. بنابراین، همه فضایلی که بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لازم بوده بر علی عليه‌السلام نیز ثابت شده جز پیامبری، پس کدامین فضل و برتری بالاتر از این فضل و شرف است؟

مأمون گفت: شاید رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با «النفس» به جان خویش اشاره نموده است!

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

چنین اشاره ای جایز نیست، چرا که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با همه آنها به سوی نصارای نجران بیرون آمده و با همه آنها به مباهله پرداخته است. اگر جان خویش را اراده فرموده بود می بایستی علی عليه‌السلام را از مباهله خارج می نمود، در صورتی که به اتّفاق همه مسلمانان علی عليه‌السلام جزو آنان بوده است.

مأمون گفت: در آن هنگام که پاسخ آید سخن ساقط می شود. (1)

باز در همان منبع می خوانیم: این جریان را برخی از شاعران به شعر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 257/35 از «الفصول المختاره» شیخ مفید رحمه‌الله نقل کرده است.

کشیده اند و ما به خاطر اصلاح در بعضی از بیت های آن تصرّفاتی نموده ایم و در اینجا نقل می نماییم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنّ النبیّ محمّداً ووصیّه |  | وابنیه والبتول الطاهره |
| أهل العباء فإنّنی بولائهم |  | أرجوا السلامه والنجاه فی الآخره |
| فهم الّذین الرجس عنهم ذاهب |  | تطهیرهم کالشمس إذ هی ظاهره |
| فنفوسهم وجسادهم وثیابهم |  | أنقی وأطهر من بحار زاخره |
| ما فی القرابه والصحابه مثلهم |  | أبنائنا وأنفسنا هی عامره |
| تنبئک عن هذا المباهله الّتی |  | فی آل عمران الّتی هی قاهره |
| ذلّت نصاری أهل نجران وقد |  | جاءَت لتطغی إذ هی کافره |
| فثبت بآل محمّد توحیده |  | واعطوا الجزاء صاغرین وصاغره |
| هذا دلیل أنّهم أحبابه |  | الطاهرین الطیّبین عناصره |
| بعصمتهم من لم یقرّ فکافر |  | وابن لفاجر، واُمّه هی فاجره |
| وهم الحجج من بعد سیّد خلقه |  | فبهم قوام الدین لا بکوافره |
| وعلی النبیّ وآله صلواته |  | فهم الشموس هم النجوم الزاهره |

به راستی که پیامبر خدا، حضرت محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و جانشین او علی مرتضی عليه‌السلام و دو فرزندش امام حسن مجتبی عليه‌السلام و امام حسین سیّد الشهدا عليه‌السلام و دخت بتول و پاکیزه اش حضرت زهرا عليها‌السلام؛ از اهل عبا هستند، که بدون تردید به ولایت آنان امید سلامتی و نجات در جهان آخرت دارم. آنان کسانی هستند که هر گونه رجس و پلیدی از آنان زدوده شده و پاکی ایشان مانند خورشید ظاهر و آشکار است. جان و جسم و لباس آنان از اقیانوس بی کران پاکیزه تر است. در میان خویشاوندان و اصحاب آن حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همانند آنان کسی نیست؛ آنگاه که خداوند در آیه مباهله آنها را با «أبنائنا و أنفسنا» یاد می کند. تو را از این مباهله آگاه می نمایم، مباهله ای که در سوره آل عمران ذکر شده و آنان سرافراز گشتند.

در آن هنگام که نصارای نجران برای طغیان آمده بودند خوار گشتند، چرا که آنان کفر ورزیدند. توحید پروردگار به وجود آل محمّد عليهم‌السلام بر آنان ثابت گشت و آنان با ذلّت محکوم به پرداخت جزیه شدند. و این بهترین دلیل است که آنان محبوبان پاک و عنصرهای پاکیزه خداوند هستند. کسی که معتقد به عصمت آنان نباشد کافر است، یا فرزند زنا و مادرش زناکار است. آنان حجّت های خدا پس از سرور مخلوقات، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستند و قوام و پایداری دین بدست آنهاست نه کافران. و درود خدا بر پیامبر و آل او که آنان آفتاب و ستارگان درخشان هستند.

دیگری گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لمن باهل اللَّه وکان الرسول بهم أبهلا |  | فهذا الکتاب وإعجازه علی من وفی بیت من أنزلا |

با چه کسی خداوند مباهله کرد در حالی که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با آنان مباهله نمود؛ و این قرآن و اعجاز آن بر کسی است که در خانه او فرود آمده است.

دیگری می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا من یقیس به سواه جهاله |  | دع عنک هذا فالقیاس مضیّع |
| لو لم یکن فی النصّ إلّا أنّه |  | نفس النبیّ کفاه هذا الموضع |

ای کسی که از روی نادانی دیگری را با او مقایسه می کنی، رها کن که این قیاس باطلی است. اگر نصّ و آیه صریحی جز آیه مباهله که در آن علی عليه‌السلام جان پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شمرده شده، نبود برای فضل و برتری آن حضرت کافی بود.

و ابن حمّاد رحمه‌الله گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وسمّاه ربّ العرش فی الذکر نفسه |  | فحسبک هذا القول إن کنت ذا خبر |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وقال لهم: هذا وصییّ ووارثی |  | ومن شدّ ربّ العالمین به أزری |
| علیّ کزرّی من قمیصی إشاره |  | بأن لیس یستغنی القمیص عن الزرّ |

پروردگار صاحب عرش در قرآن جان پیامبرش خوانده، همین سخن برای تو بس است اگر اهل خبری. پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آنان فرمود: این جانشین و وارث من است، کسی که پروردگار جهانیان او را پشت و پناه من قرار داده است. علی عليه‌السلام نسبت به من مانند پارچه نسبت به پیراهن است که هرگز پیراهن از وجود پارچه بی نیاز نیست.

848/31. باز در همان منبع آمده: در قرآن مجید اسامی زیادی برای امیر مؤمنان علی عليه‌السلام ذکر شده که اینک به صد مورد از آن اشاره می نماییم:

1 - ولی؛ در آنجایی که می فرماید:

(إنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَهُمْ راکِعُونَ) (1).

«ولیّ و سرپرست شما، فقط خدا و پیامبر او و آنان که ایمان آورده اند، همانهایی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، می باشند».

2 - حسنه؛ در آنجایی که می فرماید:

(مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها وَهُمْ مِنْ فَزَعِ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ) (2).

«کسانی که کار نیک و حسنه ای انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنان از ترس و وحشت آن روز در امان خواهند بود».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مائده، آیه 55. روایات عامّه و خاصّه متّفقند که مراد از «الّذین آمنوا»؛ «کسانی که ایمان آوردند»، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. در این رابطه روایات زیادی نقل گردیده، برای اطّلاع بیشتر رجوع کنید به: تأویل الآیات: 154 - 150/1، تفسیر برهان: 485 - 479/1، بحار الأنوار: 206 - 183/35. سید جلیل القدر، سیّد بن طاووس رحمه‌الله نیز در «سعد السعود: 96» نقل می کند که: محمّد بن عبّاس نزول این آیه شریفه و ولایت بزرگ آن حضرت را از نود طریق با سلسله سندهایی متّصل و بهم پیوسته نقل نموده که همه آنها از رجال مخالفان اهل بیت عليهم‌السلام هستند.

2- سوره نمل، آیه 89.

«حسنه» اسمی برای ولایت علی عليه‌السلام است. (1)

3 - مَثَل؛ در آنجایی که می فرماید:

(وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ) (2).

«و هنگامی که در مورد فرزند مریم مثلی زده شد، ناگاه قوم تو به جهت آن، فریاد راه انداختند». (3)

4 - کفایه؛ در آنجایی که می فرماید:

(وَکَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنینَ الْقِتالَ) (4).

خداوند مؤمنان را از جنگ بی نیاز کرد.

خداوند مؤمنان را به سبب علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام از جنگ بی نیاز ساخت که عمرو بن عبدود - جنگجوی نامی مشرکان - را کشت و آنان را شکست داد. (5)

5 - منفق؛ در آنجایی که می فرماید:

(الَّذینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَالنَّهارِ سِرّاً وَعَلانِیَهً) (6).

«آنان که اموال خودشان را شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند».

ابن عبّاس در تفسیر و شأن نزول این آیه شریفه گوید:

علی عليه‌السلام چهار درهم داشت، درهمی از آن را روز، درهم دیگری را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در «تأویل الآیات: 411/1 ح 19» آمده: امام صادق عليه‌السلام فرمود: مراد از «حسنه» ولایت علی عليه‌السلام است.

2- سوره زخرف، آیه 57. در تفسیر این آیه شریفه از پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت شده که به اصحابش در حالی که نزد او بودند فرمود: الآن یدخل علیکم نظیر عیسی بن مریم فی اُمّتی؛ «همینک نظیر عیسی بن مریم در میان امّت من، وارد خواهد شد»، و چون علی عليه‌السلام وارد شد فرمود: این شخص همان است. برای عدّه ای از حاضرین این مطلب سنگین آمد و این آیه نازل شد. «تفسیر برهان: 580/8 ح 3»

3- در «تأویل الآیات: 568/2 ح 41» آمده: ابن ابی لیلی گوید: علی عليه‌السلام به من فرمود: مثل من در این اُمّت همانند مثل عیسی بن مریم عليه‌السلام است.

4- سوره احزاب، آیه 25.

5- رجوع شود به: تأویل الآیات: 450/2، وبحار الأنوار: 280 - 203/20.

6- سوره بقره، آیه 274.

شب، درهم سوّمی را پنهانی و چهارمین درهم را به صورت آشکار در راه خدا انفاق نمود، آنگاه این آیه در شأن حضرتش فرود آمد. (1)

6 - خصم؛ امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه «هذانِ خَصْمانِ اخْتَصَمُوا فی رَبِّهِمْ » (2)؛ «اینان دو گروه هستند که در مورد پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند»، می فرماید:

مراد از این دو گروه حضرت علی عليه‌السلام و بنی اُمیّه هستند. (3)

7 - شاری؛ فروشنده نفس؛ ابن عبّاس گوید: آیه شریفه (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّه) (4)؛ «و برخی از مردم، جان خود را به جهت خشنودی خدا می فروشند»، در حقّ علی عليه‌السلام نازل شده است. (5)

8 - نسب و صهر؛ آنجا که خداوند می فرماید:

(وَهُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَبَاً وَصِهْراً) (6).

و او کسی است که از آب، انسانی را آفرید، آنگاه او را نسب و سبب قرار داد.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید: این آیه در حقّ علی عليه‌السلام نازل شده است. (7)

9 - ثلّه؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (ثُلَّهٌ مِنَ الْأَوَّلینَ)؛ (8) «گروهی از اُمّتهای نخستین هستند»، فرموده است که: منظور مؤمن آل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجوع شود به «تأویل الآیات: 97/1 ح 89» با منابعی که از شیعه و سنّی نقل گردیده است.

2- سوره حجّ، آیه 19.

3- تفسیر برهان: 80/3 ح4.

4- سوره بقره، آیه 207.

5- تفسیر برهان: 206/1 ح 6.

6- سوره فرقان، آیه 54.

7- تأویل الآیات: 377/1 ح 15، تفسیر برهان: 170/3 ح6، روضه الواعظین: 71. ابن عبّاس گفته است: این آیه در مورد پیغمبر و امیرالمؤمنین عليهما‌السلام نازل شده، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دخترش را به علی عليه‌السلام تزویج کرد در حالی که پسرعمویش بود، فکان له نسباً وصهراً؛ پس علی عليه‌السلام با پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خویشاوندی نسبی و سببی دارد. «تفسیر برهان: 180/7 ح 3»

8- سوره واقعه، آیه 39.

فرعون است. (وَثُلَّهٌ مِنَ الْآخِرینَ) (1)؛ «و گروهی از اُمّتهای آخرین»، منظور علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است. (2)

10 - لسان؛ آنجا که خداوند می فرماید:

(وَوَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَجَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّاً) (3).

«و از رحمت خود به آنان عطا نمودیم و برای آنان زبان راستگو و مقام والایی قرار دادیم».

امام ابی الحسن عليه‌السلام می فرماید:

مراد از «لسان صدق» در این آیه شریفه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (4)

11 - دابّه الأرض؛ آنجا که خداوند می فرماید:

(وَإِذا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّهً مِنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ) (5).

«و هنگامی که فرمان عذاب بر آنان فرا رسد جنبنده ای از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با آنان سخن می گوید».

امام باقر عليه‌السلام می فرماید:

تکلّمهم، تسمّهم علی آنافهم، وتسمّی الکافر باسمه والمؤمن باسمه.

با آنان سخن می گوید، بر بالای بینی آنها علامت می گذارد، و کافر و مؤمن را به اسمشان می خواند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره واقعه، آیه 40.

2- تأویل الآیات: 643/2 ح 8. در این منبع آمده: «الثلّه» به معنای گروه است و این که مفرد به معنای جمع آمده به جهت بزرگداشت شأن و اجلال قدر و منزلت آن حضرت است، چنان که خدا می فرماید: (إِنَّ إِبْراهیمَ کانَ اُمَّهً)؛ «همانا ابراهیم به تنهایی اُمّتی بود». سوره نحل، آیه 120

3- سوره مریم، آیه 50.

4- در «تأویل الآیات: 304/1 ح 10» آمده: یونس بن عبدالرحمان گوید: به امام ابی الحسن الرضا عليه‌السلام عرض کردم: گروهی از من، نام امیرالمؤمنین عليه‌السلام را در قرآن خواستند، من این آیه را بر آنان خواندم که خدا می فرماید: (وَجَعَلْنا لَهُم لِسانَ صِدْقٍ عَلِیّاً)؛ «و برای آنان، زبان راستگو و مقام والایی قرار دادیم». امام رضا عليه‌السلام فرمود: راست گفتی، او چنین است.

5- سوره نمل، آیه 82.

حضرت فرمود: منظور از «دابّه الأرض»؛ (جنبنده) علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است. (1)

12 - صالح المؤمنین؛ ابن عبّاس در تفسیر آیه شریفه (وَإِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَجِبْریلُ وَصالِحُ الْمُؤْمِنینَ) (2)؛ «و اگر بر ضدّ او دست به دست هم دهید (نمی توانید کاری انجام دهید) زیرا خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان شایسته پشتیبان او هستند»، گوید:

منظور از مؤمنان شایسته، علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است.

13 - جنب اللَّه؛ آنجا که خداوند می فرماید:

(أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّه) (3).

«این که روز رستاخیز کسی بگوید: افسوس بر من! از کوتاهی هایی که در جنب خدا کردم»

امام ابی الحسن عليه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه می فرماید:

منظور از «جنب اللَّه» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (4)

14 - ذکر و مسؤول عنه، امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَإِنَّه لَذِکْرٌ لَکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ) (5)؛ «و این موجب یادآوری تو و قوم توست و به زودی بازخواست خواهید شد»، می فرماید:

نحن أهل الذکر ونحن المسؤولون.

ما همان اهل ذکر هستیم، ماییم که مورد سؤال قرار می گیریم. (6)

و در تفسیر آیه شریفه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُون) (7)؛ «آنان را باز دارید

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در «تأویل الآیات: 406/1 ح 7» و «تفسیر برهان: 209/3 ح 1» آمده است.

2- سوره تحریم، آیه 3.

3- سوره زمر، آیه 56.

4- تأویل الآیات: 520/2 ح 26، تفسیر برهان: 80/4 ح 15.

5- سوره زخرف، آیه 44.

6- تأویل الآیات: 561/2 ح 24، تفسیر برهان: 146/4 ح 10.

7- سوره صافّات، آیه 24.

که بازرسی می شوند»، می فرماید:

از ولایت (1) علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام می پرسند. (2)

و امام عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (بَلْ آتَیْناهُمْ بِذِکْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ) (3)؛ «ولی آنچه ما به آنان فرستادیم مایه یادآوری آنان است، امّا آنان از آنچه موجب یادآوریشان است روی گردانند»، می فرماید:

منظور از «ذکر»، همان علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، آیا متوجّه فرمایش خداوند نیستی که می فرماید: (الَّذینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فی غِطاءٍ عَنْ ذِکْری) (4)، «کسانی که پرده ای چشمهایشان را از یاد من پوشانده بود»، منظورش علی عليه‌السلام است.

(وَکانُوا لایَسْتَطیعُونَ سَمْعاً) (5)؛ «وقدرت شنوایی نداشتند».

یعنی توانایی شنیدن نام آن حضرت را نداشتند، و این به جهت شدّت دشمنی آنان با آن حضرت و خاندانش بود. (6)

15 - زلفه، امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَهً سیئَتْ وُجُوهُ الَّذینَ کَفَرُوا) (7)؛ «هنگامی که وعده الهی را از نزدیک می بینند چهره کافران زشت و سیاه می گردد»، می فرماید:

هنگامی که در روز رستاخیز کافران مقام و منزلت علی عليه‌السلام را در پیشگاه خدای متعال می بینند؛ (از ناراحتی) چهره هایشان سیاه می گردد. (8)

16 - نعمت، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام می فرماید:

أنا واللَّه! نعمه اللَّه الّتی أنعم اللَّه تعالی علی عباده، وبی وبأهل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در نسخه اصل چنین آمده است: «از محبّت علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام می پرسند».

2- تأویل الآیات: 492/2 ح 1، تفسیر برهان: 17/4 ح 5.

3- سوره مؤمنون، آیه 71.

4- سوره کهف، آیه 101.

5- سوره کهف، آیه 101.

6- تفسیر قمی: 47/2، بحار الأنوار: 377/24 ح 104.

7- سوره ملک، آیه 27.

8- تأویل الآیات: 704/2 ح 4، تفسیر برهان: 365/4 ح 4.

بیتی یفوز من فاز یوم القیامه. (1)

سوگند به خدا! منم آن نعمتی که خداوند متعال آن را بر بندگانش ارزانی داشت، هر که در روز رستاخیز به سعادت می رسد به وسیله من و خاندان من است.

17 - هادی، امام باقرعليه‌السلام می فرماید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود:

أنا المنذر وأنت الهادی.

من بیم دهنده و تو هدایتگر هستی. (2)

18 - اُذن واعیه؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَتَعِیَها اُذُنٌ واعِیَهٌ) (3)؛ «و گوش های شنوا آن را دریابد و می فهمد»، می فرماید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: «اُذن واعیه»؛ گوش شنوا، گوش علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است (که شنوای سخنان خدا و رسولش بود). (4)

19 - مؤذّن؛ پیشوای هفتم امام کاظم عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظالِمینَ) (5)؛ «در این هنگام ندادهنده ای در میان آنان ندا می دهد که: لعنت خدا بر ستمگران باد»، می فرماید:

«مؤذّن» (ندا دهنده)، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (6)

20 - اذان؛ عبداللَّه بن سنان گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

إنّ لأمیرالمؤمنین عليه‌السلام أسماء ما یعلمها إلّا العالمون، وإنّ منها الأذان عن اللَّه ورسوله، وهو الأذان.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر قمی: 371/1، بحار الأنوار: 51/24 ح 2 و3.

2- تفسیر عیّاشی: 203/2 ح 5، تفسیر برهان: 281/2 ح 14.

3- سوره حاقّه، آیه 12.

4- تفسیر برهان: 375/4 ح 2.

5- سوره اعراف، آیه 44.

6- تفسیر برهان: 16/2 ح 1 و 2.

همانا برای امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نامهایی است که جز دانشمندان، کسی آنها را نمی داند، از جمله آن نامها، اذان از طرف خدا و رسول اوست که علی عليه‌السلام همان اذان است. (1)

21 - رادفه؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه می فرماید:

(یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَهُ) (2)؛ «آن روزی که زمین با لرزه های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی آورد»، منظور حسین بن علی عليهما‌السلام است.

(تَتْبَعُهَا الرَّادِفَهُ) (3)؛ «و به دنبال آن دومین حادثه رخ می دهد»، منظور علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است. (4)

22 - شاهد؛ امام کاظم عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَیَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ) (5)؛ «آیا کسی که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به دنبال آن شاهدی از او می باشد»، می فرماید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أنا علی بیّنه من ربّی وعلیّ عليه‌السلام شاهد منّی.

من دارای دلیل و برهان از سوی پروردگارم هستم و علی عليه‌السلام شاهد و گواه از سوی من است.

23 - صدّیق؛ ابن عبّاس در تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید: (الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ اُولئِکَ هُمُ الصِّدّیقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (6)؛ «و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آوردند آنان صدّیقانند و شهیدانی که در نزد پروردگارشان هستند»، گوید:

علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام همان صدّیق شهید است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تأویل الآیات: 197/1 ح 2.

2- سوره نازعات، آیه 6 و 7.

3- سوره نازعات، آیه 6 و 7.

4- تأویل الآیات: 762/2 ح 1، تفسیر برهان: 424/4 ح 1.

5- سوره هود، آیه 17.

6- سوره حدید، آیه 19.

24 - کسی که علم کتاب نزد اوست؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ) (1)؛ «بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند»، می فرماید:

هو علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام وما کان علم الکتاب إلّا عنده.

منظور علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است و علم کتاب جز نزد او نبوده است.

25 - والد؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَوالِدٍ وَما وَلَدَ) (2)؛ «و سوگند به پدر و فرزند»، می فرماید:

«پدر»؛ همان امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است و منظور از «فرزند» امام حسن و امام حسین و امامان پس از آنها عليهم‌السلام است. (3)

26 - مؤمن؛ امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (أَفَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لایَسْتَوُونَ) (4)؛ «آیا کسی که مؤمن است همچون کسی است که فاسق است؟ نه، هرگز این دو برابر نیستند»، می فرماید:

مراد از «مؤمن»، در آیه شریفه علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و «فاسق» همان ولید بن عقبه می باشد.

27 - عهد؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (لایَمْلِکُونَ الشَّفاعَهَ إِلاَّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً) (5)؛ «آنان هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارد»، می فرماید:

منظور از «عهد و پیمان»؛ ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و امامان معصوم پس از علی عليهم‌السلام است. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره رعد، آیه 43.

2- سوره بلد، آیه 3.

3- تأویل الآیات: 798/2 ح 2 و3، تفسیر برهان: 462/4 ح 4 و5.

4- سوره سجده، آیه 18.

5- سوره مریم، آیه 87.

6- تأویل الآیات: 307/1 ضمن ح 13.

28 - ودّ و مبشّر به؛ در تفسیر آیه شریفه (إنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً)؛ «به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند خداوند رحمان محبّتی برای آنان در دل ها قرار می دهد»، روایت شده که منظور امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است، (1) پس خدای متعال فرمود:

(فَإِنَّما یَسَّرْناهُ بِلِسانِکَ)؛ «ما آن را بر زبان تو آسان ساختیم» - یعنی پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقینَ؛ «تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی - یعنی اولیای علی عليه‌السلام که دوستداران او هستند - (وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً) (2)؛ «و دشمنان سرسخت را با آن بترسانی» یعنی دشمنانش را که کینه او را دارند. (3)

29 - قانت؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّیْلِ ساجِداً وَقائِماً یَحْذَرُ الْآخِرَهَ وَیَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ...) (4)؛ «آیا کسی که در ساعات شب به عبادت خدا در حال سجده و ایستاده می پردازد از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است...»، می فرماید:

این آیه شریفه در شأن علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام نازل گشته که گویای برتری، دانش، عبادت و مقام و منزلت رفیع و والایش در پیشگاه خدای متعال است. (5)

30 - علیّ؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَإِنَّهُ فی اُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکیمٌ) (6)؛ «و او در اُمّ الکتاب به نزد ما بلندمرتبه و استوار است»،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در روایت دیگری امام صادق عليه‌السلام در تفسیر این آیه شریفه فرموده است: فما من مؤمن إلاّ وفی قلبه حبّ لعلیّ عليه‌السلام؛ مؤمنی نیست مگر آنکه در دلش محبّت و دوستی علی عليه‌السلام می باشد. «تفسیر برهان: 371/6 ح 21»

2- سوره مریم، آیه 96 و 97.

3- تفسیر برهان: 21/3.

4- سوره زمر، آیه 9.

5- تأویل الآیات: 511/2 ح 2.

6- سوره زخرف، آیه 4.

می فرماید:

منظور امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (1)

و از ابن عبّاس نیز نقل شده که در تفسیر آیه شریفه (لصِّراطَ المُسْتَقیم) (2) «راه راست»، گوید: منظور از «راه راست» علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است. (3)

31 - صراط حمید؛ آنجا که خداوند متعال می فرماید: (وَهُدُوا إِلی صِراطِ الْحَمید) (4)؛ «و به راه شایسته ستایش راهنمایی می گردند»، روایت شده که حضرت می فرماید:

هم واللَّه، أولیاء أمیرالمؤمنین عليه‌السلام المحبّون له ولأهل بیته عليهم‌السلام.

سوگند به خدا! آنان دوستان امیر مؤمنان علی عليه‌السلام هستند که به او و خاندانش عليهم‌السلام مهر می ورزند. (5)

32 - سبیل اللَّه؛ پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام در تفسیر فرمایش خدای متعال: (الَّذینَ کَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّه) (6)؛ «آنان که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز داشتند»، می فرماید:

هم بنو اُمیّه صدّوا عن ولایه أمیرالمؤمنین عليه‌السلام وولایه أولاده، وهو سبیل اللَّه الّذی من تبعه کفی عذاب الجحیم.

منطور از آنان بنی امیّه بودند که مردم را از ولایت امیرمؤمنان علی عليه‌السلام و ولایت فرزندانش بازداشتند، و او همان راه خدا است که هر کس از او پیروی کند از عذاب دوزخ در امان است. (7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تأویل الآیات: 552/2 ح 1.

2- سوره فاتحه، آیه 6.

3- تفسیر قمی: 28/1، تأویل الآیات: 28/1 ح 12. همانند این روایت در «تفسیر عیّاشی: 24/1 ح 25» از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است.

4- سوره حجّ، آیه 24.

5- نظیر این روایت در «تأویل الآیات: 335/1 ح 5» نقل شده است.

6- سوره محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، آیه 1.

7- نظیر این روایت در «تفسیر قمی: 300/2» و «بحار الأنوار: 86/36 ح 13» نقل گردیده است.

33 - نور؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَأَنْزَلْنا إِلَیْکُمْ نُوراً مُبیناً) (1)؛ «برای شما دلیل و برهان روشنی از جانب پروردگارتان آمد و نور آشکاری برای شما فرود آوردیم»، می فرماید:

«برهان و دلیل»؛ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، و «نور آشکار» علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است. (2)

34 - حبل اللَّه؛ امام موسی کاظم عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعاً) (3)؛ «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید»، می فرماید:

منظور از «حبل خدا» علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است پس به آن حضرت چنگ بزنید و از ولایت او پراکنده نشوید. (4)

35 - ثواب؛ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود:

أنت وأنصارک الأبرار الّذین یعدکم اللَّه ثواب ما عنده فی قوله تعالی: (وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّواب) (5). (6)

تو و یاران نیکوکارت کسانی هستند که خداوند به آنان در پیشگاه خود وعده پاداش داده است که می فرماید: «و بهترین پاداشها نزد پرودگار است».

36 - هدایتگر به سوی حق؛ امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به حکمی حکم کرد و کسانی که آن حضرت را از مقامش باز داشتند هدایت نشده و آن را نپذیرفتند، سلمان در این مورد به علی عليه‌السلام عرض کرد: چه چیزی باعث شد تا آنان را به حق ارشاد کنی؟! چرا رهایشان نکردی تا در طغیان خود غوطه ور شوند؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء، آیه 174.

2- تأویل الآیات: 144/1 ح 27. لازم به ذکر است که در متن اصلی کتاب «القطره» پس از علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام قرآن مجید نیز ذکر شده است.

3- سوره آل عمران، آیه 103.

4- تفسیر عیّاشی: 194/1 ح 122، بحار الأنوار: 15/36 ح 1.

5- سوره آل عمران، آیه 195.

6- تفسیر برهان: 333/1 ح 10.

علی عليه‌السلام فرمود: من می خواستم فقط حق را اظهار نمایم و به آنان برسانم تا اینکه حجّت و دلیل بر آنها تأکید شود، به راستی که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(أَفَمَنْ یَهْدی إلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لایَهِدّی إِلّا أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ) (1)؛

«آیا کسی که به سوی حق راهنمایی می کند برای پیروی شایسته تر است یا کسی که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ برای شما چه شده است؟ چگونه داوری می کنید؟» (2)

37 - سابق مقرّب؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (10) اُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ) (3)؛ «پیشگامان پیشگام هستند، آنان مقرّبانند» می فرماید:

این آیه به خصوص در شأن امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نازل گشته، چرا که آن حضرت بر ایمان از همه مردم پیشی گرفته و خداوند متعال بدین آیه او را مدح فرموده است. (4)

38 - آیه، نشانه؛ ابو بصیر گوید: از مولایم امام باقر عليه‌السلام شنیدم که در تفسیر آیه شریفه (إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّماءِ آیَهً فَظَلَّتْ أَعْناقُهُمْ لَها خاضِعینَ) (5)؛ «اگر ما بخواهیم آیه و نشانه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم که گردنهایشان در برابر آن فروتن و خاضع گردد»، فرمود:

نزلت الشمس مابین زوال الشمس إلی وقت العصر، ثمّ یظهر رجل یعرف بوجهه وحسبه ونسبه أمام الشمس.

آفتاب از وسط ظهر تا وقت عصر فرود می آید، آنگاه پیشاپیش آفتاب شخصیّتی آشکار می گردد که از چهره و حسب و نسبش شناخته می شود؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره یونس، آیه 35.

2- بحار الأنوار: 300/40 ضمن ح 74.

3- سوره واقعه آیه 10 و 11.

4- تفسیر این روایت در «تأویل الآیات: 642/2 ح 5» از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است.

5- سوره شعراء، آیه 4.

عرض کردم: او کیست؟

فرمود: سوگند به خدا! امید است که او امیر مؤمنان علی عليه‌السلام باشد، و او همان آیه و نشانه آسمانی است.

و آنجا که خدای متعال خطاب به پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید: «لِتُنْذِرَ بِهِ» (1)؛ »تا به وسیله او مردم را بیم دهی»، منظور این است که تا او را به مردم بشناسانی و مقام و منزلت او را آگاه سازی که او حجّت خدا بر خلق اوست. (2)

39 - کتاب فرو فرستاده شده؛ در روایت مسندی در تفسیر آیه شریفه (کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ) (3)؛ «کتابی است پربرکت که بر تو فرود آوردیم» نقل شده که حضرتش فرمود:

المبارک أمیرالمؤمنین عليه‌السلام یفسّر القرآن الّذی هو الکتاب المنزل، مبارک علی اُمّه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

«مبارک» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است که قرآن را تفسیر می نماید، همان کتابی که فرو فرستاده شده است، و او بر اُمّت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مبارک و پربرکت است.

و آنجا که خدای متعال می فرماید: (وَلِیَتَذَکَّرَ اُولُوا الْأَلْبابِ) (4)؛ «تا خردمندان در آیات آن متذکّر شوند»، منظور از صاحبان خرد، شیعیانی هستند که ولایت او را پذیرفته و دوستدار او هستند. (5)

40 - عروه الوثقی؛ در روایت مسندی در تفسیر آیه شریفه (فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی) (6)؛ «در واقع به دستگیره محکمی چنگ زده»، آمده است که حضرتش فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف، آیه 2.

2- تأویل الآیات: 386/1 ح 3، تفسیر برهان: 180/3 ح 10.

3- سوره ص، آیه 29.

4- سوره ص، آیه 29.

5- نظیر این روایت در «تفسیر قمی: 234/2» و «تفسیر برهان: 47/4 ح 1» نقل گردیده است.

6- سوره بقره، آیه 256.

منظور از «عروه الوثقی؛ دستگیره محکم» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و امامان از فرزندان آن حضرت عليهم‌السلام می باشد. (1)

41 - فضل و برتری؛ امام ابی الحسن عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطانَ إِلّا قَلیلاً) (2)؛ «واگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود جز عدّه اندکی همگی از شیطان پیروی می کردید»، می فرماید:

«رحمت» رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و «فضل» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (3)

42 - «ید المبسوط»؛ دست گشاده؛ امام سجّاد عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ) (4)؛ «بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است»، می فرماید:

یعنی محمّداً وعلیّاً الصلاه والسلام علیهما مبسوطتان فی حقّه یدعوان إلی اللَّه تعالی ویأمران بالمعروف وینهیان عن المنکر.

یعنی همانا دستان مبارک حضرت محمّد و علی (درود و سلام بر آنان باد) در انجام حقّ الهی باز است و به سوی خدای متعال دعوت می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند.

43 - مقام و جایگاه راست و درستی؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَبَشِّرِ الَّذینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ) (5)؛ «به کسانی که ایمان آورده اند مژده ده که برای آنان مقام و جایگاه نیک و راستی در نزد پروردگارشان است»، می فرماید:

مقصود، ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر برهان: 243/1 ح 6 و 9.

2- سوره نساء، آیه 83.

3- در «تفسیر برهان: 398/1 ح2 و 3» آمده: امام ابی الحسن عليه‌السلام می فرماید: منظور از «فضل« رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و «رحمت او» علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام است.

4- سوره مائده، آیه 64.

5- سوره یونس، آیه 2.

6- الکافی: 422/1 ح 50، تأویل الآیات: 213/1 ح1.

44 - احسان و نیکویی؛ امام باقر عليه‌السلام در تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإحْسانِ وَإیتاءِ ذِی الْقُرْبی) (1)؛ «همانا خداوند به عدل، احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد»، می فرماید:

منظور از «عدل» شهادت خالصانه به یگانگی خدای متعال و این که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیامبر خداست، و منظور از «احسان» ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است و پذیرش اطاعت آن دو بزرگوار (درود خدا بر آنان باد)، و منظور از «بخشش به نزدیکان» امام حسن و امام حسین و امامان از فرزندان آن حضرت (که درود خدا بر همه آنان باد) می باشد.

و این که خدای متعال در آیه شریفه (وَیَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْکَرِ وَالْبَغِی) (2)؛ «و از فحشاء، منکر و ستم نهی فرموده»، منظور نهی از ستم در حقّ آن بزرگواران و قتل آنها و امتناع از حقوق آنهاست که موالات و دوستی با دشمنان آنها مصداق اکمل منکر قبیح و امر زشت است. (3)

45 - تصدیق کننده؛ پیشوای هفتم امام صادق عليه‌السلام در تفسر آیه شریفه (وَالَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ) (4)؛ «و کسی که به صدق و راستی آمد و کسی که او را تصدیق کرد»، می فرماید:

آن که به راستی از جانب خدا آمد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و آن که او را در این امر تصدیق نمود علی بن ابی طالب عليه‌السلام بود. (5)

46 - ایثارگر؛ امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

روزی حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام به امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: نزد پدر بزرگوارم برو و چیزی برای زندگی از او بگیر.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام خدمت پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شد و پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دیناری به علی عليه‌السلام داد و فرمود: با این دینار برای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نحل، آیه 90.

2- سوره نحل، آیه 90.

3- تأویل الآیات: 261/1 ح 20.

4- سوره زمر، آیه 33.

5- تأویل الآیات: 517/2 ح 18، کشف الیقین: 120.

خانواده ات غذایی خریداری کن.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام از حضور رسول گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرخص شد تا به خرید بپردازد. در راه مقداد را ملاقات نمود، مقداد از نداری و گرفتاری خودش به علی عليه‌السلام شکوه نمود.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام دینار را به او بخشید و خود به سوی مسجد روانه شد، در مسجد سر بر زمین نهاد و خوابش برد، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم احساس کرد که علی عليه‌السلام درنگ نموده و تأخیر کرده است. از این رو به دنبال حضرتش آمد و او را در حال خواب یافت.

وقتی علی عليه‌السلام را دید فرمود: یا اباالحسن! چکار کردی؟

عرض کرد: ای رسول خدا! از خدمت شما مرخص شدم تا خرید نمایم، در راه مقداد را دیدم، او از بدی حالش مرا آگاه نمود و من دینار را به او دادم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: همانا جبرئیل آمد و این خبر را به من گزارش داد، به راستی که خدای متعال این آیه شریفه را در حقّ تو نازل نمود:

(وَیُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَهٌ وَمَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (1)؛

«آنها را بر خود مقدّم می دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند هستند، کسانی که نفس خودشان را از بخل و حرص باز دارند آنان رستگارانند». (2)

47 - نجوا کننده؛ پیشوای ششم امام صادق عليه‌السلام در تفسیر فرمایش خدای متعال: (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَهً) (3)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که می خواهید با رسول اللَّه نجوا کنید، پیش از آن صدقه ای بدهید»، می فرماید:

این آیه شریفه در شأن امیرالمؤمنین عليه‌السلام نازل شده، زیرا که دستور آمده بود که هر کس بخواهد با پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نجوا کند بایستی صدقه ای در راه خدا می پرداخت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حشر، آیه 9.

2- تأویل الآیات: 679/2 ح 5.

3- سوره مجادله، آیه 12.

به همین جهت، ثروتمندان به جهت بخل نمودن در اموالشان و فقیران به جهت فقر و ناداریشان از نجوا با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امتناع ورزیدند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام دارای ده درهم و دو رأس گوسفند بود، آن حضرت با ده درهم، ده مرتبه با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نجوا فرمود و آن دو رأس گوسفند را ذبح کرده و در راه خدا صدقه داد و کسی جز آن حضرت، موفّق به این عمل نشد، پس این آیه در حقّ حضرتش نازل شد:

(ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ) (1).

آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات پیش از نجوا، خودداری کردید؟

پس خدای متعال این آیه را نسخ کرد و تنها امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به این عمل موفّق گردید. (2)

48 - منتظر؛ امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ) (3)؛ «برخی به پیمان خود وفا نمودند و برخی در انتظارند»، می فرماید:

این آیه شریفه در شأن حضرت حمزه، حضرت علی عليه‌السلام و حضرت جعفر نازل شده است که مراد از «برخی به پیمان خود وفا نمودند» حضرت حمزه و جعفر است و مراد از «و برخی در انتظارند» علی عليه‌السلام است که منتظر شهادت بود و خداوند بر او و خاندانش درود فرستد و عذاب قاتل آن حضرت را چندین برابر نماید. (4)

49 - راه استوار و ثابت؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَأَنَّها لَبِسَبیلٍ مُقیمٍ) (5)؛ «به راستی که سرزمین آنها در راه استوار و همیشگی است»، می فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مجادله، آیه 13.

2- العمده: 187. این روایت در «کشف الیقین: 104» (به طور اختصار) نقل گردیده و نظیر این روایت نیز در «تفسیر برهان: 309/4 ح 7» نقل شده است.

3- سوره احزاب، آیه 23.

4- تفسیر برهان: 302/3 ح4.

5- سوره حجر، آیه 76.

نحن المتوسّمون، وأمیرالمؤمنین عليه‌السلام السبیل المقیم.

ما همان متوسّمین و هوشیاران هستیم، و امیر مؤمنان راه استوار و ثابت است. (1)

50 - رحمت؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فی رَحْمَتِهِ) (2)؛ «هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می کند»، می فرماید:

ولایه أمیرالمؤمنین عليه‌السلام هو رحمه اللَّه علی عباده، من دخل فیها کان من الناجین المقرّبین، ومن تخلّف عنها کان من الهالکین.

ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام همان رحمت خدا بر بندگان است، کسی که ولایت حضرتش را بپذیرد از نجات یافتگان و مقرّبان خواهد بود، و کسی که از پذیرفتن آن سرباز زند از هلاک شوندگان خواهد شد. (3)

51 - عدل؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (... فَجَزاءُ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ) (4)؛ «... پس کفّاره آن معادل از چهارپایان است که کشته، که دو نفر عادل از شما باید معادل بودن آن را تصدیق کند»، می فرماید:

مقصود خدای متعال در این آیه شریفه، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است که همانا امیر مؤمنان پس از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قائم مقام اوست و اوست که همانند او حکم می نماید. (5)

52 - علم؛ روایتی با سلسله سند در ذیل آیه شریفه (وَإنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَهِ) (6)؛ «و او علم و سبب آگاهی روز رستاخیز است»، نقل شده است که امام صادق عليه‌السلام فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تأویل الآیات: 250/1 ح7 و 8.

2- سوره انسان، آیه 31.

3- تفسیر فرات: 529 ح4.

4- سوره مائده، آیه 95.

5- تفسیر برهان: 503/1 ح9.

6- سوره زخرف، آیه 61.

مقصود خداوند از «علم» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خطاب به امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

یا علیّ، أنت عِلْم هذه الاُمّه، مَن اتّبعک نجا ومَن تخلّف عنک هلک.

یا علی؛ تو علم و سبب آگاهی برای این اُمّت هستی، کسی که از تو پیروی نماید نجات خواهد یافت و آن که از راه تو تخلّف نماید به هلاکت خواهد رسید. (1)

53 - بلاغ؛ با سلسله سند در ذیل آیه شریفه (هذا بَلاغٌ لِلنَّاسِ وَلِیُنْذَرُوا بِهِ) (2)؛ «این پیام ابلاغی برای مردم است تا همه به وسیله آن انذار شوند»، نقل شده که حضرتش فرمود:

مراد از «بلاغ» امیر مؤمنان عليه‌السلام است «و تا آنکه انذار شوند» یعنی به ولایت آن حضرت، «و تا صاحبان خرد پند گیرند» مقصود شیعیان آن حضرت می باشند که صاحبان خرد هستند.

54 - طور سینین؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَالتّین وَالزَّیْتُونِ (1) وَطُورِ سینینَ ) (3)؛ «سوگند به انجیر و زیتون (1) سوگند به طور سینین»، می فرماید:

منظور از «انجیر» امام حسن عليه‌السلام و «زیتون» امام حسین عليه‌السلام است، «و طور سینین» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (4)

55 - کلمه تامّه؛ امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

همانا امام در شکم مادر می شنود، وقتی از مادر متولّد می شود بر بازوی راستش نوشته شده: (وَتَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَعَدْلاً) (5)؛ «و کلمه پروردگار تو با صدق و عدل به حدّ تمام رسید».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تأویل الآیات: 570/2 ح 45.

2- سوره ابراهیم، آیه 52.

3- سوره تین، آیه 1 و 2.

4- تأویل الآیات: 813/2 ح2.

5- سوره انعام، آیه 115.

و هنگامی که رشد کرد و بزرگ شد، استوانه ای از نور از آسمان تا زمین برایش ترتیب داده می شود تا به وسیله آن، اعمال بندگان را ببیند، و به راستی علی عليه‌السلام کلمه ای از این کلمات تامّه بودند. (1)

56 - حقّ یقین؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَإنَّهُ لَحَقُّ الْیَقینِ) (2)؛ «و آن یقین خالص است»، می فرماید:

ولایه علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام فمن کذّب بها کانت علیه حسره، کان قد کذّب بالحقّ الیقین من وجوب ولایته.

مقصود از «حقّ یقین» همان ولایت علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که آن را تکذیب نماید، در حسرت و ندامت خواهد بود و او در واقع «حق یقین» را تکذیب نموده که ولایت آن حضرت واجب و لازم است. (3)

57 - لسان؛ امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَیْنَیْنِ (8) وَلِساناً وَشَفَتَیْنِ) (4)؛ «آیا برای او دو چشم قرار ندادیم (8) و یک زبان و دو لب؟!»، می فرماید:

مقصود از «دو چشم»؛ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و منظور از «زبان»؛ امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و مراد از «دو لب»؛ امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام هستند. (5)

58 - قول اختلاف شده؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (إنَّکُمْ لَفی قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ) (6)؛ «شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید»، می فرماید:

مقصود آن است که چون خدای متعال آنان را به ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام خبر داد؛ آنها اختلاف نمودند. (7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 39/25 ح7.

2- سوره حاقّه، آیه 51.

3- تفسیر برهان: 380/4 ح1 و2.

4- سوره بلد، آیه 8 و 9.

5- تأویل الآیات: 798/2 ح4.

6- سوره ذاریات، آیه 8.

7- همانند این روایت در «تفسیر برهان: 231/4 ح3» از ابا جعفر عليه‌السلام نقل شده است.

و در مورد آیه شریفه (وَأَسِرُّوا قَوْلَکُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إنَّهُ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ) (1)؛ «گفتار خودتان را پنهان نمایید یا آشکار، او به آنچه در سینه هاست آگاه است»، می فرماید:

یعنی خدای متعال از باطن شما آگاه است و می داند که چه کینه ها و دشمنی هایی برای آن حضرت پنهان نموده اید.

و در مورد آیه شریفه (وَلَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ) (2)؛ «ما آیات قرآن را پشت سر هم بر آنان آوردیم»، فرمود:

معنایش این است که امامی را پس از امامی آوردیم. (3)

59 - انسان؛ امام رضا عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (اَلرَّحْمنُ (1) عَلَّمَ الْقُرْآنَ (2) خَلَقَ الْإِنْسانَ (3) عَلَّمَهُ الْبَیانَ) (4)؛ «خدای رحمان (1) که قرآن را تعلیم فرمود (2) انسان را آفرید (3) و به او بیان را آموخت»، می فرماید:

منظور از «انسان» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است که خدای سبحان همه مایحتاج مردم را به او آموخت. (5)

60 - حیات و زندگی؛ امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا للَّهِِ وَللِرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییکُمْ) (6)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! دعوت خدا و پیامبر را پاسخ دهید هنگامی که شما را به سوی چیزی که حیات و زندگی می بخشد، می خواند»، می فرماید:

این آیه شریفه راجع به ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نازل شده (که همانا ولایت آن حضرت، موجب حیات ابدی و سعادت دائمی می باشد). (7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ملک، آیه 13.

2- سوره قصص، آیه 51.

3- تأویل الآیات: 420/1 ح 14.

4- سوره الرحمان، آیه 4 - 1.

5- تأویل الآیات: 630/2 ضمن ح2 (با اندکی تفاوت).

6- سوره انفال، آیه 24.

7- الکافی: 248/8 ح 349.

61 - تجارت؛ امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَهٍ تُنْجیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلیمٍ) (1)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذاب دردناک رهایی می بخشد؟!»، می فرماید:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

أنا التجاره العظمی المربحه المنجیه من عذاب اللَّه الألیم الّتی دلّ اللَّه تعالی فی کتابه.

منم آن تجارت بزرگ سودآوری که به وسیله آن از عذاب دردناک خدای متعال رهایی می یابید؛ تجارتی که خداوند که در کتابش به آن راهنمائی فرموده است. (2)

و ابن عبّاس در تفیسر آیه شریفه (وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَیَخْشَ اللَّهَ وَیَتَّقْهِ) (3)؛ «و هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند و از خداوند بترسد و تقوا پیشه کند»، گوید:

این آیه در شأن علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام نازل شده است. (4)

62 - وصیّت، سفارش؛ امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: شبی که در آسمانها سیر داده شدم خداوند متعال برای من وحی نمود و فرمود:

یا محمّد! علیّ وصیّک، یا محمّد، أنا اللَّه لا إله إلّا أنا عالم الغیب والشهاده، الرحمان الرحیم. یا محمّد، علیّ وصیّک وهو أوّل من أخذت میثاقه من الوصیّین، وآخر من أقبض روحه من الأوصیاء، وهو الدابّه الّتی تکلّمهم، ولیس لک أن تکتمه شیئاً من علمی، ما خلقت من حلال أو حرام إلّا وعلیّ علیم به.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره صفّ، آیه 10.

2- تفسیر برهان: 330/4 ح1 (با تفاوت در الفاظ).

3- سوره نور، آیه 52.

4- تفسیر برهان: 145/3 ح4.

ای محمّد! علی، وصیّ و جانشین توست، ای محمّد! منم خدایی که معبودی جر من نیست، دانای نهان و آشکار، بخشنده و مهربانم.

ای محمّد! علی، جانشین و وصیّ توست، او از میان اوصیاء نخستین کسی است که از او پیمان گرفته ام، و آخرین کسی است که روحش را قبض می نمایم، او همان دابّه و جنبنده ای است که با مردم سخن می گوید، سزاوار نیست که تو چیزی از علم مرا نسبت به او پنهان نمایی، چیزی از حلال و حرام را نیافریدم جز آن که علی عليه‌السلام از آن آگاه است. (1)

63 - سِلْم؛ امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (یا أیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کافَّهً) (2)؛ «ای کسانی که ایمان آوردید! همگی در صلح و آشتی درآیید»، می فرماید:

منظور از «سِلْم» ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و ولایت امامان از فرزندان آن حضرت است.

سپس فرمود: أقبلوها کافّه ولاتنکروها.

همگی به ولایت آنان روی آورید، و آن را انکار نکنید. (3)

و راجع به آیه شریفه (إنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا وَالَّذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ) (4)؛ «خداوند با کسانی است که تقوا پیشه نموده و کسانیکه نیکوکارند»، فرمود:

مراد از این آیه، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و امامان پس از آن حضرت هستند.

و راجع به آیه شریفه (وَسَنَجْزِی الشَّاکِرینَ) (5)؛ «به زودی به شاکران پاداش داده خواهد شد»، فرمود:

مقصود امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است که خداوند متعال از او و عبادتش شکرگزاری نمود. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در «بحار الأنوار: 377/18 ح 82 و 68/53 ح 65» نقل شده است.

2- سوره بقره، آیه 208.

3- تفسیر برهان: 208/1 ح6 3 و 12.

4- سوره نمل، آیه 128.

5- سوره آل عمران، آیه 145.

6- تفسیر برهان: 319/1 ح5.

64 - یمین؛ کثیر گوید: امام صادق عليه‌السلام در مورد آیه شریفه (وَأمَّا إنْ کانَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمینِ) (1)؛ «و امّا اگر از اصحاب یمین باشد»، فرمود:

منظور از «یمین» امیر مؤمنان عليه‌السلام، «و اصحاب یمین» همان شیعیان آن حضرت هستند. (2)

65 - آسمان؛ ابوبصیر گوید: امام صادق عليه‌السلام در مورد آیه شریفه (ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْأرْضَ وَما بَیْنَهُما باطِلاً ذلِکَ ظَنُّ الَّذینَ کَفَرُوا) (3)؛ «ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده نیافریدیم؛ این گمان کسانی است که کفر ورزیدند»، فرمود:

«آسمان» مدحی برای علی عليه‌السلام است و «زمین» فاطمه عليها‌السلام است «و مابین آن دو» یعنی امامان از فرزندان آن حضرت عليهم‌السلام است.

66 - ایمان؛ ابوحمزه ثمالی گوید: از مولایم امام باقر عليه‌السلام در مورد آیه شریفه (وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْإیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ) (4)؛ «و هر کس آنچه را که باید ایمان بیاورد انکار کند اعمال او تباه می گردد»، پرسیدم، حضرت فرمود:

مقصود از «ایمان» علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است.

و در مورد آیه شریفه (وَلکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإیمانَ وَزَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ)؛ «و لیکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در قلوب شما زینت داد»، فرمود:

منظور از «ایمان» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است،

(وَکَرِهَ إلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیانَ) (5)؛ «و کفر و فسق و عصیان را مورد نفرت شما قرار داد»، مقصود ولایت دشمنان آن حضرت است؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره واقعه، آیه 90.

2- تفسیر برهان: 285/4 ح4.

3- سوره ص، آیه 27.

4- سوره مائده، آیه 5.

5- سوره حجرات، آیه 7.

کسانی که بر او پیشی گرفتند (و حقّ حضرتش را غصب نمودند). (1)

67 - کلمه تقوا؛ مالک گوید: به امام رضا عليه‌السلام عرض کردم: معنای کلمه تقوا در آیه شریفه (وَأَلْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی وَکانُوا أَحَقَّ بِها وَأهْلَها) (2)؛ «و آنان را به حقیقت تقوا ملزم نمود و آنان از هر کسی شایسته تر و اهل آن بودند» چیست؟ حضرت فرمود:

همان ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (3)

68 - امانت؛ ابو بصیر گوید: از امام صادق عليه‌السلام راجع به آیه شریفه (إنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أنْ تُؤَدُّوا الْأماناتِ إِلی أَهْلِها) (4)؛ »خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید»، پرسیدم. حضرت فرمود:

هی واللَّه! ولایه أمیرالمؤمنین عليه‌السلام وما أخذ علیهم من العهد بالبیعه له والأئمّه من ولده عليهم‌السلام.

سوگند به خدا! (امانت) همان ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است و همان است که پیمان گرفته شده از مردم که با او و امامان دیگر از فرزندان او عليهم‌السلام بیعت نمایند. (5)

69 - سائق؛ جابر گوید: از امام صادق عليه‌السلام راجع به آیه شریفه (وَجاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَشَهیدٌ) (6)؛ «هر انسانی وقتی وارد محشر می شود به همراه او سوق دهنده و گواه امین است»، پرسیدم؟ حضرت فرمود:

«سائق» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است و «شهید» رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (7)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر برهان: 206/4 ح 2 و 6.

2- سوره فتح، آیه 26.

3- تأویل الآیات: 595/2 ح 8، بحار الأنوار: 180/24 ح 13.

4- سوره نساء، آیه 58.

5- نظیر این روایت در بحار الأنوار: 276/23 ح 8 نقل شده است.

6- سوره ق، آیه 21.

7- تأویل الآیات: 609/2 ح2، بحار الأنوار: 352/23 ح 72.

70 - ساعت؛ ابو صامت گوید: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

إنّ اللیل والنهار اثنتا عشره ساعه، وإنّ علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام أشرف ساعه من تلک الساعات.

همانا شب و روز دوازده ساعت است که به راستی علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام شریف ترین ساعت از آن ساعات است.

و این است فرمایش خدای متعال که می فرماید:

(بَلْ کَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ وَأَعْتَدْنا لِمَنْ کَذَّبَ بِالسَّاعَهِ سَعیراً) (1).

«بلکه آنان قیامت و روز رستاخیز را تکذیب کردند، و ما برای کسی که قیامت را تکذیب کند، آتشی شعله ور تهیّه کرده ایم». (2)

71 - قسط؛ جابر گوید: امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (قائِماً بِالْقِسْطِ) (3)؛ «در حالی که قیام به عدالت دارد»، فرمود:

«القسط» العدل، أقامه اللَّه تعالی لأمیرالمؤمنین عليه‌السلام عدلاً بین الناس وقسطاً، یقیم الحقّ بینهم وبین اللَّه تعالی، إن أطاعوه هداهم.

«قسط» یعنی عدل، که خداوند متعال توسّط امیر مؤمنان علی عليه‌السلام آن را اقامه فرموده که آن حضرت در میان مردم عدل و داد نماید تا حقّ را میان مردم و خدای متعال اقامه نماید، اگر مردم از آن حضرت پیروی نموده و فرمان برند، هدایت خواهند شد. (4)

72 - راه معتدل و دور از انحراف؛ حفص کناسی گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که آیه شریفه (فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَمَنِ اهْتَدی) (5)؛ «پس به زودی می دانید که چه کسی از اصحاب راه راست و چه کسی هدایت یافته است؟» را تلاوت می نمود و راجع به تفسیر آن فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فرقان، آیه 11.

2- تفسیر برهان: 157/3 ح3.

3- سوره آل عمران، آیه 18.

4- نظیر این روایت در «تفسیر عیّاشی: 165/1 ح 18» و «بحار الأنوار: 204/23 ح 51» نقل شده است.

5- سوره طه، آیه 135.

«صراط سوی»، همان امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است، و آن که هدایت یابد به وسیله ولایت آن حضرت و پیروی نمودن از آن بزرگوار است. (1)

73 - آب گوارا؛ جمیل بن درّاج گوید: از امام صادق عليه‌السلام در مورد تفسیر آیه شریفه (قُلْ أَرَأَیْتُمْ إنْ أصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَأْتیکُمْ بِماءٍ مَعینٍ) (2)؛ «بگو: اگر آب سرزمین شما فرو رود چه کسی می تواند آب گوارا در دسترس شما قرار دهد؟»، پرسیدم. حضرت فرمود:

أرأیتم إن أذهب اللَّه تعالی عنکم إمامکم فمن یأتیکم بإمام من بعده، یبیّن لکم ما اختلفتم فیه؟

آیا گمان دارید که هر گاه خدای متعال امام شما را از میان بردارد چه کسی برای شما امام و پیشوا آورد تا مسائلی را که در آن اختلاف دارید، بیان نماید؟! (3)

74 - احسن؛ ابوبصیر گوید: از امام صادق عليه‌السلام راجع به آیه شریفه (وَاتَّبَعُوا أَحْسَنَ ما اُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ) (4)؛ «و از بهترین دستورهایی که از سوی پروردگارتان بر شما فرود می آید، پیروی کنید»، پرسیدم. حضرت فرمود:

هی ولایه أمیرالمؤمنین عليه‌السلام وما علم اللَّه تعالی فیه من مصالح الاُمّه.

منظور پیروی از ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است و آنچه خداوند متعال در آن مصلحت امّت را می داند. (5)

75 - مشهود؛ عبدالرحمان بن کثیر گوید: از امام صادق عليه‌السلام راجع به آیه شریفه (وَشاهِدٍ وَمَشْهُود) (6)؛ «و سوگند به شاهد و مشهود»، پرسیدم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در «تأویل الآیات: 323/1 ح 24 و 25» از جابر نقل شده است.

2- سوره ملک، آیه 30.

3- نظیر این روایت در «تأویل الآیات: 708/2 ح 15» از یحیی حلبی از امام صادق عليه‌السلام نقل گردیده است.

4- سوره زمر، آیه 55.

5- تفسیر قمی: 250/2، بحار الأنوار: 194/24 ح 14.

6- سوره بروج، آیه 3.

حضرت فرمود:

«شاهد» رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و «مشهود» علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است. (1)

76 - اُمّت؛ حمزه گوید: امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَمِمَّنْ خَلَقْنا اُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ) (2)؛ «و از آنها که آفریدیم گروهی به سوی حق هدایت می کنند، و به حق اجرای عدالت می نمایند»، می فرماید:

منظور از «امّت» علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است که خداوند متعال او را امّت نامید، چنان که ابراهیم عليه‌السلام را در آیه شریفه (إِنَّ إِبْراهیمَ کانَ اُمَّهً قانِتاً للَّهِِ) (3)؛ «همانا ابراهیم عليه‌السلام به تنهایی امّتی بود مطیع فرمان خدا» امّت نامید. (4)

77 - عُرف؛ ابوخطّاب گوید: امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ) (5)؛ «با آنها مدارا کن و به نیکی ها دعوت کن»، فرمود:

مراد از «نیکیها» همان ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است.

و راجع به آیه شریفه (وَأَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلینَ) (6)؛ «و از نادانان روی بگردان»، فرمود:

الّذین ترکوا ولایته ولم یقبلوها مع علمهم أنّها حقّ من اللَّه تعالی.

(نادانان) کسانی هستند که ولایت حضرتش را ترک نموده و با اینکه می دانستند ولایت آن حضرت حقّ است و از سوی خداوند متعال است، با این حال آن را نپذیرفتند. (7)

78 - استقامت؛ جابر گوید: از امام صادق عليه‌السلام در مورد آیه شریفه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 425/1 ح 69، معانی الأخبار: 285 ح 7.

2- سوره اعراف، آیه 181.

3- سوره نحل، آیه 120.

4- نظیر این روایت در «تفسیر عیّاشی: 42/2 ح 120» از حمران از امام باقر عليه‌السلام و در «تفسیر برهان: 53/2 ح 4» با سند دیگری نقل شده است.

5- سوره اعراف، آیه 199.

6- سوره اعراف، آیه 199.

7- نظیر این روایت در «تفسیر عیّاشی: 43/2 ح 127»، از عبد الأعلی از امام صادق عليه‌السلام و در «تفسیر برهان: 55/2 ح 4» نقل گردیده است.

(إِنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَهُ أَنْ لاتَخافُوا وَلاتَحْزَنُوا) (1)؛ «به راستی آنان که گفتند: پروردگار ما خداوند است، سپس استقامت نمودند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند که: نترسید و غمگین نباشید»، پرسیدم؟ حضرت فرمود:

این آیه در شأن علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و امامان از فرزندان آن حضرت و شیعیانش نازل شده است. (2)

79 - مستخلف؛ عبداللَّه بن سنان گوید: از امام صادق عليه‌السلام راجع به آیه شریفه (وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ) (3)؛ «خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده داده که حتماً آنها را حکمران در روی زمین قرار خواهد داد، همان گونه که پیشینیان را خلیفه روی زمین قرار داد»، پرسیدم. حضرت فرمود:

این آیه در شأن علیّ بن ابی طالب و امامان از فرزندانش عليهم‌السلام نازل شده است. فرمود: (وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذی ارْتَضی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً) (4)؛ «و دینی که بر آنان پسندیده پا برجا خواهد نمود، و ترس آنها را به امنیّت و آرامش مبدّل خواهد کرد»، مقصود از آن، دوران شکوهمند ظهور حضرت قائم (صلوات اللَّه علیه) است. (5)

80 - قلم؛ محمّد بن فضیل گوید: از امام ابی الحسن عليه‌السلام راجع به تفسیر آیه شریفه (ن وَالْقَلَمِ وَما یَسْطُرُونَ) (6)؛ «ن، سوگند به قلم و آنچه می نویسد»، پرسیدم. حضرت فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فصّلت، آیه 30.

2- نظیر این روایت در «تفسیر برهان: 110/4 ح 8» از ابو بصیر نقل شده است.

3- سوره نور، آیه 55.

4- سوره نور، آیه 55.

5- تأویل الآیات: 368/1 ح 21.

6- سوره قلم، آیه 1.

مقصود از «ن» رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و «قلم» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است. (1)

81 - فرع شجره؛ عمر بن یزید گوید: از امام باقر عليه‌السلام در مورد آیه شریفه (کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فی السَّماءِ) (2)؛ «همانند درخت پاکیزه ای که ریشه اش در زمین ثابت و شاخه اش در آسمان است»، پرسیدم.

حضرت فرمود:

الشجره رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، وأمیرالمؤمنین عليه‌السلام والأئمّه من ولده عليهم‌السلام فرعها وأغصانها، وعلمهم ثمرها، وشیعتهم ورقها، وإنّ المؤمن لیموت فیسقط ورقه من تلک الشجره، وأ نّه لیولد فتورق ورقه فیها.

«درخت» همان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و امیر مؤمنان و امامان از فرزندان آن حضرت عليهم‌السلام تنه و شاخه های آن، و علم و دانش (بی کران) ایشان ثمره و میوه آن و شیعیان آن حضرت برگ های آن است.

به راستی وقتی مؤمنی از دنیا می رود برگی از آن درخت می افتد، و هنگامی که کودکی از مؤمنان متولّد می شود برگی در آن درخت می روید.

و منظور از (تُؤْتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها) (3)؛ »هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می دهد»، فرمود:

ما یخرج إلی الناس من علم الإمام فی کلّ حین یسئل عنه.

مطالبی است (از حلال و حرام) که از ناحیه امام عليه‌السلام به سوی شیعیان در آن هنگام که مسأله می پرسند، می رسد. (4)

82 - طریقه؛ ابو حمزه گوید: از امام باقر عليه‌السلام راجع به آیه شریفه (وَأَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّریقَهِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً) (5)؛ «و اینکه اگر آنان در آن راه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تأویل الآیات: 710/2 ح1.

2- سوره ابراهیم، آیه 24 و 25.

3- سوره ابراهیم، آیه 24 و 25.

4- این روایت در «بحار الأنوار: 140/24 ح 6 و 141 ح7» از عمر بن یزید، از امام صادق عليه‌السلام با اندک تفاوتی در الفاظ نقل شده است.

5- سوره جنّ، آیه 16.

استقامت ورزند با آب گوارا سیرابشان می نماییم»، پرسیدم. حضرت فرمود:

«الطریقه» حبّ علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام والأوصیاء من بعده.

«طریقه» دوست داشتن علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و جانشینان از فرزندان آن حضرت است. (1)

83 - حقّ؛ ابوبصیر گوید: امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (قُلْ إِنَّ رَبّی یَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلّامُ الْغُیُوبِ) (2)؛ «بگو: به راستی که پروردگار من حق را (بر دل پیامبران) می افکند، که او دانای غیبهاست»، فرمود:

الحقّ أمیرالمؤمنین عليه‌السلام والأئمّه من ولده عليهم‌السلام.

حق، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و پیشوایان از فرزندان آن حضرت عليهم‌السلام است.

عرض کردم: تفسیر آیه شریفه (جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ) (3)؛ «حق آمد و باطل نابود شد»، چیست؟ فرمود:

الحقّ موعد الإمام؛ حق وعده گاه امام عليه‌السلام است.

عرض کردم: تفسیر آیه شریفه (کَذلِکَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْباطِلَ) (4)؛ «خداوند این چنین مثل بر حق و باطل می زند»، چیست؟ فرمود:

الحقّ أمیرالمؤمنین عليه‌السلام والباطل عدوّه.

حقّ، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و باطل، دشمن اوست.

راجع به این آیه شریفه پرسیدم:

(وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْیُؤْمِنْ - یعنی بولایه علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام - وَمَنْ شاءَ فَلْیَکْفُرْ - بترکها - ) (5).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 110/24 ح 21.

2- سوره سبأ، آیه 48.

3- سوره اسراء، آیه 81.

4- سوره رعد، آیه 17.

5- سوره کهف، آیه 29.

«بگو: این حق از جانب پروردگارتان است، هر کس می خواهد ایمان بیاورد»؛ (فرمود: ) یعنی به ولایت علی بن ابی طالب عليهما‌السلام؛ «و هر کس می خواهد کافر گردد» (فرمود: ) با نپذیرفتن آن».

باز از حضرتش راجع به این آیه پرسیدم:

(بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ) (1)؛

«بلکه او حق را برای آنان آورده؛ ولی بیشترشان از حق کراهت دارند»، [فرمود:] (یعنی) بیشتر آنها ولایت آن حضرت را دوست نمی دارند. (2)

84 - هدایتگر؛ محمّد بن فضیل گوید: از امام ابی الحسن عليه‌السلام راجع به آیه شریفه (وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنَّا بِهِ) (3)؛ «و هنگامی که ما هدایت قرآن را شنیدم به آن ایمان آوردیم»، پرسیدم. حضرت فرمود:

«الهدی» ما أوعز علیهم رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من ولایه أمیرالمؤمنین عليه‌السلام وأولاده الأئمّه عليهم‌السلام، مَن قبلها وأتی بها یوم القیامه «فَلا یَخافُ بَخْساً وَلا رَهَقاً» (4).

منظور از «هدی» اشاراتی است که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راجع به ولایت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و پیشوایان از فرزندانش به اُمّت رسانیده و این مطلب را به آنان فهمانیده بود، هر که آن را بپذیرد و با آن وارد صحرای رستاخیز گردد، «از هیچ زیان و نقصانی و از هیچ ستمی نمی ترسد».

راوی گوید: عرض کردم: آیا این آیه تنزیل است یا تأویل؟

فرمود: بلکه تأویل است. (5)

85 - مقتدی؛ عمّار بن یاسر راجع به تفسیر آیه شریفه (اُولئِکَ الَّذینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُدیهُمُ اقْتَدِهْ) (6)؛ «آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرد،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مؤمنون، آیه 70.

2- نظیر این روایت در «المناقب: 61/3» نقل شده است.

3- سوره جنّ، آیه 13.

4- سوره جنّ، آیه 13.

5- نظیر این روایت در «تفسیر برهان: 392/4 ح 1» نقل شده است.

6- سوره انعام، آیه 90.

پس به هدایت آنان اقتدا کن»، گوید:

خداوند متعال فرمان داد تا (مردم) به آنان (ائمه هدی عليهم‌السلام) اقتدا نموده و به سخنانشان عمل نمایند، بدین وسیله به سبب پیروی از کردار و رفتار آنها رستگار گشته و نجات یابند، و همه این مطالب در حضرت علی عليه‌السلام و پیشوایان از فرزندانش عليهم‌السلام آشکار است.

86 - مخصوص گردیده به رحمت؛ حمّاد گوید: پیشوای رؤوف امام رضا عليه‌السلام از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام نقل می کند که امام صادق عليه‌السلام در تفیسر آیه شریفه (یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ) (1)؛ «هر که را بخواهد به رحمت خود مخصوص گرداند»، فرمود:

المختصّون بالرحمه نبیّ اللَّه ووصیّه وعترتهما علیه وعليهم‌السلام، إنّ للَّه مائه رحمه، تسعه وتسعون عنده مذخوره لمحمّد وعلیّ وعترتهما علیه و عليهم‌السلام وجزء واحد مبسوط علی سائر الموحّدین.

برگزیدگان به رحمت حق، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، جانشین او و عترت آن دو بزرگوار عليهما‌السلام هستند. به راستی که برای خداوند صد رحمت است که نود و نه مورد آن برای محمّد، علی و عترت آن دو بزرگوار عليهم‌السلام ذخیره شده و یک مورد بر سایر یکتا پرستان پخش گردیده است. (2)

87 - قول مختلف؛ یعنی گفتار پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ؛ در آنجا که خداوند متعال در مورد ولایت علی عليه‌السلام به او وحی فرموده است.

و این که خدای متعال می فرماید: (یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ اُفِکَ) (3)؛ «از آن هر کس که شایسته نبود رو گردان شد»، مقصودش این است که هر کسی در آنچه خدای متعال فرمان داده مخالفت ورزد او را داخل آتش می نماید. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره، آیه 105.

2- تفسیر برهان: 140/1 ح 2 (با اندکی تفاوت در الفاظ).

3- سوره ذاریات، آیه 9.

4- تأویل الآیات: 614/2 ح2، المناقب: 96/3. امام باقر عليه‌السلام در تفسیر آیه مذکور فرمودند: یعنی من اُفک عن ولایه علی عليه‌السلام اُفک عن الجنّه؛ کسی که از ولایت علی عليه‌السلام خودداری کند بهشت از او بازداشته می شود.

88 - نفس مطمئنّه؛ عبدالرحمان بن حجّاج گوید:

امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیات شریفه (یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ (27) إِرْجِعی إلی رَبِّکِ راضِیَهً مَرْضِیَّهً (28) فَادْخُلی فی عِبادی (29) وَادْخُلی جَنَّتی) (1)؛ «ای نفس قدسی مطمئن (27) به سوی پروردگارت باز آی که تو از او و او از تو راضی و خشنود است (28) پس در صف بندگان خاصّ من در آی (29) و وارد بهشت من شو»، می فرماید:

یعنی نفس أمیرالمؤمنین عليه‌السلام راضیه بما رأت فی ولیّها، ومرضیّه فیما رأت فی عدوّها.

مقصود نفس امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است که آنچه در دوست خودش (از نعم و مقام) می بیند خشنود است و آنچه (از پستی و عذاب) در دشمن خود می بیند، خشنود است. (2)

89 - إمام؛ داوود بن سلیمان گوید:

امام رضا عليه‌السلام حدیثی را از پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای من نقل کرده که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم راجع به آیه شریفه (یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُناسٍ بِإِمامِهِمْ) (3)؛ «روزی که ما همه گروه ها را با پیشوایانشان دعوت می کنیم»، فرمودند:

این آیه در شأن علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و فرزندان آن حضرت نازل شده است که روز قیامت هر اُمّتی با امام زمانشان، کتاب پروردگارشان و سنّت پیامبرشان فرا خوانده می شوند. (4)

آنگاه پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

یا علیّ! أنت سیّد الوصیّین وإمام المتّقین وأمیرالمؤمنین وقائد الغرّ المحجّلین ویعسوب الدین.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فجر، آیه 30 - 27.

2- نظیر این روایت در «تأویل الآیات: 795/2 ح 6» از عبدالرحمان بن سالم نقل شده است.

3- سوره إسراء، آیه 71.

4- تأویل الآیات: 282/1 ح 16، المناقب: 65/3.

ای علی! تو آقای جانشینان، پیشوای پرهیزگاران، امیر مؤمنان، رهبر رو سفیدان و رئیس بزرگ دین هستی.

گفته شد: ای رسول خدا! مگر شما امام و پیشوای همه مردم نیستید؟

حضرت فرمودند:

أنا رسول اللَّه إلی الناس أجمعین، ولکن سیکون من بعدی أئمّه علی الناس من أهل بیتی، یقومون فی الناس بالعدل، وتظلمهم أئمّه الکفر وأشیاعهم وأتباعهم. ألا فمن والاهم واتبعهم وصدّقهم فهو منّی ومعی وسیلقانی، ألا ومن ظلمهم وأعان علی ظلمهم وکذّبهم، فلیس منّی ولا معی وأنا منه بری ء.

من از جانب خدا به سوی همه مردم فرستاده شده ام؛ ولی پس از من، از خاندانم امامانی بر مردم خواهند بود، ایشان در میان مردم با عدل قیام می کنند، ولی امامان کفر و پیروانشان بر آنها ستم می نمایند.

آگاه باشید! هر کس آنها را دوست بدارد و از آنها پیروی کند و تصدیقشان نماید از من است و با من خواهد بود و مرا ملاقات خواهد کرد.

آگاه باشید! و هر کس بر آنان ستم نماید و ستمگران را در ستم به آنها یاری کند و آنان را تکذیب نماید از من نیست و همراه من نخواهد بود و من از او بیزارم. (1)

90 - ملقی؛ (به دوزخ اندازنده)؛ شریک گوید:

نزد سلیمان اعمش بودم، وی در حال احتضار بود. ناگاه ابن ابی لیلی، ابن شبرمه و ابوحنیفه وارد شدند، ابوحنیفه رو به سلیمان کرد و گفت: ای ابامحمّد! از خدا بترس! چرا که تو الآن در نخستین روز از روزهای آخرت و واپسین روز از روزهای دنیا قرار گرفته ای، تو درباره علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام احادیثی را روایت نمودی که اگر در مورد آنها سکوت اختیار می کردی برای تو بهتر بود.

اعمش گفت: آیا به شخصیّتی مثل من چنین سخنانی گفته می شود؟ کمکم کنید تا تکیه کنم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تأویل الآیات: 283/1 ح 19.

(آنگاه برخاست و تکیه داد و نشست) و رو به ابوحنیفه کرد و گفت: ای اباحنیفه! ابو متوکّل ناجی، از ابوسعید خدری برای من نقل کرد که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

إذا کان یوم القیامه یقول اللَّه تعالی لی ولعلیّ: أدخلا النار من عاداکما وأبغضکما، وأدخلا الجنّه من والاکما وأحبّکما.

در آن هنگام که روز رستاخیر فرا می رسد خدای متعال به من و علی عليه‌السلام می فرماید: هر کس با شما دشمنی نموده و نسبت به شما کینه ورزیده، وارد دوزخش کنید و هر که شما را دوست داشته و از شما پیروی نموده وارد بهشتش نمایید.

و این است معنای آیه شریفه (ألْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنیدٍ) (1)؛ «هر کافر معاند را در دوزخ افکنید».

و از عبایه ربعی نقل شده که گوید: از علی عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

أنا قاسم الجنّه والنار أقول: هذا لی وهذا لک.

منم تقسیم کننده بهشت و دوزخ که به دوزخ می گویم: این برای من و آن برای توست.

این در حالی است که ابوذر و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر صراط می نشینند، پس هر کس نبوّت پیامبر و ولایت مرا انکار کند به دوزخ افکنده می شود و این است فرمایش خدای متعال که می فرماید: (أَلْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنیدٍ)؛ «هر کافر معاند را در دوزخ افکنید».

الکفّار من جحد نبوّه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، والعنید من جحد ولایتی وعاندنی.

منظور از «کفّار» کسی است که نبوّت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انکار کرده و «عنید» کسی است که ولایت مرا انکار کرده و با من دشمنی نموده است. (2)

و در روایت دیگری محمّد بن حمران گوید: از امام صادق عليه‌السلام راجع به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ق، آیه 24.

2- المناقب: 157/2، بشاره المصطفی: 49، تفسیر برهان: 225/4 ح 11 و 226 ح 12.

آیه شریفه (أَلْقِیا فی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنیدٍ)؛ پرسیدم. حضرت فرمود:

إذا کان یوم القیامه وقف محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی الصراط، فلا یجوز علیه إلّا من کان معه براءَه.

روز قیامت، حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر صراط می ایستد، پس هیچ کس حقّ عبور از آن را ندارد جز آن که به همراه او براتی باشد.

عرض کردم: برات چیست؟

فرمود: ولایه علیّ بن أبی طالب والأئمّه من ولده عليهم‌السلام.

ولایت علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و پیشوایان از فرزندان آن حضرت عليهم‌السلام.

آنگاه منادی حق ندا می کند: یا محمّد! یا علیّ! (أَلْقِیا فی جَهَنَّم کُلِّ کَفَّار) بنبوّتک و(عَنید) لعلیّ بن أبی طالب وولده علیه وعليهم‌السلام.

ای محمّد! ای علی! به دوزخ بیندازید هر کس به نبوّت تو کفر ورزیده و با علیّ بن ابی طالب و فرزندانش عليهم‌السلام دشمنی نموده است. (1)

91 - پرهیزکار؛ محمّد بن علی گوید: امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (أَفَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقیهِ) (2)؛ «آیا کسی که ما به او وعده نیکویی دادیم که به آن خواهد رسید»، فرمود:

الموعود علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام وعده اللَّه تعالی أن ینتقم له من أعدائه فی الدنیا، ووعده الجنّه له ولعترته ولأولیائه فی الآخره.

وعده داده شده؛ همان علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است که خداوند متعال وعده فرموده به وسیله او در دنیا از دشمنانش انتقام بگیرد، و به او و خاندان و دوستانش در آخرت وعده بهشت داده است. (3)

و این در فرمایش خدای متعال نیز است که می فرماید: (أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقینَ کَالْفُجَّارِ) (4)؛ «یا پرهیزکاران را همانند فاسقان بدکار قرار دهیم».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تأویل الآیات: 609/2 ح 5.

2- سوره قصص، آیه 61.

3- تأویل الآیات: 422/1 ح 18.

4- سوره ص، آیه 28.

فالمتّقون علیّ والحسن والحسین والأئمّه عليهم‌السلام وذرّیّتهم، والفجّار الّذین تظهروا علیهم بالعداواه والعمی.

بنابراین، پرهیزکاران عبارتند از: علی، حسن و حسین و امامان عليهم‌السلام و فرزندان آنان. و فجّار کسانی هستند که با دشمنی های کورکورانه بر آنها غلبه نمودند. (1)

92 - منصور؛ فرج بن ابی شیبه گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که این آیه شریفه را چنین تلاوت می فرمود:

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ النَّبیِّینَ لَما آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتابٍ وَحِکْمَهٍ ثُمَّ جاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ - یعنی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - وَلَتَنْصُرُنَّهُ) (2) عنی وصیّه أمیرالمؤمنین عليه‌السلام.

«و چون خداوند از پیامبران پیمان گرفت آنگاه که به شما کتاب و حکمت بخشید، سپس برای هدایت شما پیامبری از جانب خدا آمد که کتاب و شریعت شما را تصدیق می کرد تا به او ایمان بیاورید - یعنی به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - و از او یاری کنید» - یعنی وصیّ و جانشینش امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را یاری نمایید -.

فرمود: ولم یبعث اللَّه نبیّاً ولا رسولاً إلّا وأخذ علیه المیثاق لمحمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالنبوّه ولعلیّ عليه‌السلام بالإمامه.

خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نفرموده جز آنکه از او به نبوّت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامت حضرت علی عليه‌السلام پیمان گرفت. (3)

93 - صاحبان امر؛ ابو مریم انصاری گوید:

از امام باقر عليه‌السلام راجع به آیه شریفه (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللَّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ واُولی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) (4)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در «تفسیر برهان: 46/4 ح 1» نقل شده است.

2- سوره آل عمران، آیه 81.

3- تأویل الآیات: 116/1 ح 29.

4- سوره نساء، آیه 59.

کنید و از رسول و صاحبان امرتان اطاعت کنید»، پرسیدم. حضرت فرمود:

این آیه در شأن علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و پیشوایان از فرزندان آن حضرت عليهم‌السلام نازل شده است. (1)

94 - زیتونه و شجره مبارکه؛ محمّد بن علی حلبی گوید: امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (یُوقَدُ مِنْ شَجَرَهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ) (2)؛ «که درخشش آن از درخت مبارک زیتون است»، فرمود:

مقصود از «زیتون» علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است.

عرض کردم: تفسیر (یَکادُ زَیْتُها یُضیی) (3)؛ «زیت آن نور می بخشد»، چیست؟ فرمود:

یکاد نور علمه ینتشر فی الأرض.

نور علمش در کره زمین منتشر می گردد. (4)

95 - خانه؛ سلمان بن جعفر گوید:

از امام رضا عليه‌السلام راجع به آیه (رَبِّ اغْفِرْلی وَلِوالِدَیَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَیْتی مُؤْمِناً) (5) «پروردگارا! مرا و پدر و مادر مرا و هر کس که با ایمان وارد خانه من شود، بیامرز»، پرسیدم (که مراد از «بیت» چیست؟).

حضرت فرمود:

إنّما عنی اللَّه تعالی بالبیت ولایه علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام من دخل فیها دخل بیوت الأنبیاء عليهم‌السلام.

مقصود خداوند متعال از خانه و بیت، ولایت علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است که هر کس وارد آن شود در واقع به خانه پیامبران وارد شده است. (6)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در «تفسیر برهان: 385/1 ح 32» از عبداللَّه بن عجلان نقل شده است.

2- سوره نور، آیه 35.

3- سوره نور، آیه 35.

4- نظیر این روایت در «تفسیر برهان: 134/3 ضمن ح 4» نقل شده است.

5- سوره نوح، آیه 28.

6- همانند این روایت در تفسیر برهان: 390/4 ح1 از محمّد بن علی حلبی، از امام الصادق عليه‌السلام نقل شده است.

96 - قربی، نزدیکان؛ ابو الحسن مثنّی گوید: امام صادق عليه‌السلام به من فرمود:

هنگامی که آیه شریفه (قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أجْراً إلاَّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی) (1)؛ «من از شما پاداش رسالت نمی خواهم جز محبت و مودت برای خویشاوندانم» نازل شد؛ پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و فرمود:

أیّها النّاس، إنّ اللَّه تعالی فرض علیکم فرضاً فهل أنتم مؤدّوه؟

ای مردم! همانا خدای متعال امری را بر شما واجب فرموده آیا آن را ادا می نمایید؟

کسی پاسخ نگفت. حضرت، فردای همان روز در میان جمعیّت برخاست و سخن خودش را تکرار فرمود، باز کسی از جمعیّت پاسخ نداد.

روز سوّم نیز سخن خود را تکرار فرمود، باز کسی پاسخ نداد.

فرمود: ای مردم! این که گفتم: خداوند پرداخت و ادای آن را بر شما لازم نموده طلا، نقره، خوردنی، آشامیدنی و پوشیدنی نیست.

گفتند: ای رسول خدا! پس آن فرض و واجب چیست؟

فرمود: خداوند متعال این آیه شریفه را بر من فرود آورد:

(قُلْ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فی الْقُرْبی)؛ «من از شما پاداش رسالت نمی خواهم جز محبّت و مودّت برای خویشاوندانم».

گفتند: اگر این است پس می پذیریم.

پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

ما وفی منهم غیر سبعه نفر: سلمان وأبوذر والمقداد وعمّار وجابر ومولی لرسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وزید بن أرقم، وإنّما عنی بالقربی أمیرالمؤمنین عليه‌السلام والأئمّه من ولده عليهم‌السلام.

کسی از آن مردم به این عهد و پیمان وفا ننمود جز هفت نفر: که عبارتند از: سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، جابر، غلام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و زید بن ارقم.

و مقصود از «قربی و نزدیکان» امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و امامان از فرزندان آن حضرت عليهم‌السلام است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شوری، آیه 23.

2- همانند این روایت در بشاره المصطفی: 231 و تفسیر برهان: 124/4 ح 14 (با تفاوت در سند) نقل شده است.

100 - سفید روی؛ ابی الخیر گوید: در آن هنگام که ابوذر به سوی ربذه تبعید گردید، و عازم به سوی ربذه بود با علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام، مقداد، حذیفه، عمّار و عبداللَّه بن مسعود گرد آمدند.

ابوذر گفت: آیا شما گواهی می دهید که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

امّت من در روز قیامت با پنج پرچم در کنار حوض نزد من خواهند آمد:

نخستین پرچم از آن گوساله (امّت) است، هنگامی که پرچم را از دستش می گیرم چهره خود و پیروانش سیاه می گردد و گامهایشان می لرزد و قلبشان به طپش می افتد.

آنگاه عبداللَّه بن قیس با پرچمی وارد می گردد، چون دست او را می گیرم چهره خود و پیروانش سیاه می گردد و گامهایشان می لرزد و قلبشان به طپش می افتد.

آنگاه پرچم مخدج وارد می شود، چون دست او را می گیرم چهره خود و پیروانش سیاه می گردد، گامهایشان می لرزد و قلبشان به طپش می افتد.

آنگاه چهارمین پرچم وارد می شود، می گویم: شما نیز راه هم کیشانتان را بروید.

آنان همگی با چهره های سیاه باز می گردند، و وارد حوض نگشته و جرعه ای از آن نمی نوشند.

ثمّ یرد علیّ أمیرالمؤمنین وقائد الغرّ المحجّلین، فأقوم وآخذ بیده فیبیض وجهه ووجوه أصحابه.

فأقول: بماذا خلّفتمونی فی الثقلین بعدی؟ فیقولون: أتبعنا الأکبر وصدّقناه، ووازرنا الآخر ونصرناه، وقتلنا معه.

فأقول: ردّوا فیشربون شربه لایظمأون أبداً وینصرفون مبیضّه وجوههم کالشمس الطالعه وکالقمر لیله تمامه.

آنگاه امیر مؤمنان، رهبر سفیدرویان وارد می شود، چون دست او را می گیرم، در این هنگام چهره خود و یارانش سفید گشته و می درخشد.

می گویم: پس از من با دو یادگار گرانبهای من چگونه رفتار نمودید؟

می گویند: از ثقل اکبر (که قرآن کریم است) پیروی نموده و آن را تصدیق کردیم، و ثقل اصغر (که همان عترت پاک است) را یاری نموده و به همراه آنان جنگیدیم.

می گویم: وارد حوض شوید.

پس آنان وارد حوض کوثر می شوند و شربتی از آن می آشامند که پس از آن هرگز تشنه نمی شوند، آنان با چهره های سفید و نورانی که همانند آفتاب درخشان و ماه شب چهاردهم تابان است، باز می گردند.

ابوذر رو به علی عليه‌السلام و دیگر حاضران کرد و گفت: آیا شما بر این حدیث گواهی می دهید؟

گفتند: آری.

گفت: من نیز بر این حدیث گواهی می دهم، آنگاه تأویل آیه شریفه (یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ) (1)؛ «روزی که گروهی سفید رو و گروه دیگری سیاه رو باشند»، را یادآوری نمود و حمد و سپاس از آن خداوند جهانیان است. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: از نسخه ای که از آن استنساخ نمودیم اسامی شماره های 96 تا 100 ساقط شده است، و اسم «قول مختلف» نیز در دو مورد تکرار گشته، بنابراین، چهار اسم از صد اسم ناقص می شود.

ولی آنچه نسخه را تصحیح می نماید این است که در شماره های 49 ،30 ،37 ،28 در هر یک، دو اسم از اسامی حضرتش نام برده شده است. پس اگر همان چهار تا را به 96 بیافزاییم، 100 اسم تکمیل خواهد شد.

علّامه مجلسی قدس‌سره در «بحار الأنوار» می نویسد: صاحب کتاب «الأنوار» گوید: برای علی عليه‌السلام سیصد اسم در کتاب خدا است. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 106.

2- نظیر این روایت با همین سند در «تفسیر برهان: 308/1 ح 1» آمده است.

3- بحار الأنوار: 62/35.

849/32. در کتاب «سلیم بن قیس» آمده است: سلیم گوید:

آنگاه از مقداد پرسیدم و گفتم: خداوند تو را رحمت کند! بهترین مطلبی که درباره علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام از پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیده ای، برای من نقل کن.

مقداد گفت: از پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

إنّ اللَّه توحّد بملکه فعرّف أنواره نفسه، ثمّ فوّض إلیهم أمره و أباحهم جنّته فمن أراد أن یطهّر قلبه من الجنّ والإنس عرّفه ولایه علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام ومن أراد أن یطمس علی قلبه أمسک عنه معرفه علیّ ابن أبی طالب عليه‌السلام.

خداوند متعال در پادشاهی خود یگانه است، پس حق تعالی خود را به انوارش شناسانید، سپس امر خود را به آنان واگذار کرد و بهشتش را بر آنان ارزانی داشت.

هر کس را - از جنّ و انس - خدا بخواهد قلبش را پاک گرداند ولایت علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام را به او می شناساند، و هر کس که خدا بخواهد بر قلبش پرده ای بکشد او را از شناخت علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام باز می دارد.

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! آدم عليه‌السلام سزاوار آن نشد که خداوند او را بیافریند و از روحش بر او بدمد و توبه او را بپذیرد و او را به بهشتش باز گرداند مگر به خاطر نبوّت من و اقرار او به ولایت علی عليه‌السلام پس از من.

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم عليه‌السلام نشان داده نشد و خداوند او را دوست خود قرار نداد مگر به خاطر نبوّت من و اقرار او به ولایت علی عليه‌السلام پس از من.

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! خداوند با موسی عليه‌السلام سخن نگفت و عیسی عليه‌السلام را نشانه و آیت بر جهانیان نشناسانید مگر به خاطر نبوّت من و شناسایی علی عليه‌السلام پس از من.

والّذی نفسی بیده! ما تنبّأ نبیّ قطّ إلّا بمعرفته والإقرار لنا

بالولایه، ولا استأهل خلق من اللَّه النظر إلیه إلّا بالعبودیّه له والإقرار لعلیّ عليه‌السلام بعدی.

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر به خاطر شناخت و اقرار بر ولایت ما، و هیچ آفریده ای از جانب خداوند اهلیّت پیدا نکرد که خداوند بر او نظر نماید مگر با بندگی در برابر خدا و اقرار به علی عليه‌السلام پس از من.

آنگاه مقداد سکوت کرد.

گفتم: خدا رحمتت کند! مطلب دیگری هم هست؟

گفت: آری، از پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

علی حاکم و مدبّر این اُمّت و گواه بر آنها و متصدّی حساب آنهاست.

او صاحب مقام والا است، او همان راه حقّ روشن است، او صراط مستقیم خداوند است.

مردم پس از من به وسیله او از گمراهی هدایت می شوند، و از کوردلی بصیرت و بینش پیدا می کنند، و به وسیله او نجات یافتگان، نجات می یابند، و به وسیله او از مرگ پناه برده می شوند و از ترس امان می یابند و به وسیله او گناهان محو و ظلم و ستم دفع و رحمت (الهی) نازل می گردد.

وهو عین اللَّه الناظره، واُذنه السامعه، ولسانه الناطق فی خلقه، ویده المبسوطه علی عباده بالرحمه، و وجهه فی السماوات والأرض، وجنبه الظاهر الیمین، وحبله القویّ المتین، وعروته الوثقی الّتی لاانفصام لها، وبابه الّذی یؤتی منه، وبیته الّذی من دخله کان آمناً، وعلمه علی الصراط فی بعثه، من عرفه نجا إلی الجنّه، ومن أنکره هوی إلی النار.

او چشم بینای خداوند و گوش شنوای اوست، او زبان گویای خداوند در خلقش و دست باز او به رحمت، بر بندگانش است، او وجه خدا در آسمانها و زمین است، او جنب راست و آشکار اوست.

او ریسمان قوی و محکم خداوند و دستگیره محکم اوست که هرگز از هم گسیختگی ندارد، او باب خداوند است که بایستی از آن وارد شد، و خانه خداست که هر کس واردش شود در امان خواهد بود.

او علَم و پرچم خداوند بر روی صراط در روز برانگیختن مردم خواهد بود، هر کس او را بشناسد به سوی بهشت، نجات خواهد یافت و هر کس او را انکار کند به سوی دوزخ سقوط خواهد کرد. (1)

850/33. در کتاب «سعد السعود» می نویسد: ابن عبّاس گوید:

روزی حضرت علی عليه‌السلام به من فرمود:

ای ابن عبّاس! وقتی نماز عشاء را خواندی در «جبانه» (2) نزد من بیا.

من نمازم را خواندم و در «جبانه» به حضور حضرتش رفتم. شب مهتابی بود، حضرت رو به من کرد و فرمود:

ما تفسیر الألف من الحمد، والحمد جمیعاً؟

تفسیر حرف «الف» از کلمه «الحمد» و خود کلمه «الحمد» چیست؟

من چیزی نمی دانستم تا پاسخ دهم.

حضرت خودش لب به سخن گشود و ساعتی تمام در مورد تفسیر آن سخن گفت، آنگاه پرسید:

فما تفسیر اللام من الحمد؟

تفسیر حرف «لام» کلمه «الحمد» چیست؟

گفتم: نمی دانم. حضرت ساعتی تمام در مورد تفسیر حرف «لام» کلمه «الحمد» سخن گفت. سپس پرسید:

فما تفسیر الحاء من الحمد؟

تفسیر حرف «حاء» کلمه «الحمد» چیست؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کتاب سلیم بن قیس: 247، بحار الأنوار: 96/40.

2- جبانه؛ به زمین هموار، گورستان، صحرا و بیابان گفته می شود.

گفتم: نمی دانم.

حضرت ساعتی تمام در تفسیر حرف «حاء» کلمه «الحمد» سخن ایراد نمود. سپس فرمود:

فما تفسیر المیم من الحمد؟

تفسیر حرف «میم» کلمه «الحمد» چیست؟

عرض کردم: نمی دانم.

باز حضرت ساعتی تمام در مورد حرف «میم» کلمه «الحمد» سخن فرمود. باز پرسید:

فما تفسیر الدال من الحمد؟

تفسیر حرف «دال» کلمه «الحمد» چیست؟

عرض کردم: نمی دانم.

حضرت راجع به تفسیر حرف «دال» کلمه «الحمد» تا طلوع فجر سخن گفت. آنگاه رو به من نمود و فرمود:

ای ابن عبّاس! برخیر و به سوی خانه ات برو تا آماده نماز صبح گردی.

من برخاستم در حالی که احساس می کردم همه سخنان حضرتش را فهمیده ام.

ابن عباّس گوید: من در مورد علم و دانش خودم به قرآن، نسبت به علم و دانش علی عليه‌السلام به فکر فرو رفته و اندیشیدم، متوجّه شدم که دانش من در مقایسه با دانش آن حضرت، همانند برکه است در مقابل دریا. (1)

و در روایت دیگری که نقّاش نقل کرده، آمده است: ابن عبّاس گوید:

علی عليه‌السلام دارای دانشی بود که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او آموخته بود، و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دانشش را از خداوند متعال فرا گرفته بود. پس دانش پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دانش خدا بود و دانش علی عليه‌السلام از دانش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سعد السعود: 286 سطر 1، بحار الأنوار: 105/92.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و دانش من از دانش علی عليه‌السلام. دانش من و دانش همه اصحاب حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مقایسه با دانش علی عليه‌السلام همانند قطره ای در هفت دریا بود. (1)

851/34. در کتاب «إثبات الوصیّه» می نویسد: از عالم عليه‌السلام (2) روایت شده که حضرتش فرمود:

الإسم الأعظم علی ثلاثه وسبعین حرفاً، اُعطی جمیع الأنبیاء منه خمسه عشر حرفاً، واُعطی محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اثنین وسبعین حرفاً، واُعطی أمیرالمؤمنین عليه‌السلام ما اُعطی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . (3)

اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است، که به همه پیامبران فقط پانزده حرف عطا شده و به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هفتاد و دو حرف از آن داده شده است و آنچه به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عطا شده بود به علی عليه‌السلام نیز عطا شد.

852/35. در کتاب «المستدرک من الفردوس» آمده است: جابر گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إنّ اللَّه عزّوجلّ یباهی بعلیّ بن أبی طالب عليه‌السلام کلّ یوم الملائکه المقرّبین حتّی تقول: بخّ بخّ هنیئاً لک یاعلیّ!

به راستی که خداوند متعال هر روز به علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام بر فرشتگان مقرّب مباهات می کند، تا اینکه فرشتگان گویند: به به! به به! یا علی گوارایت باد. (4)

853/36. شیخ صدوق قدس‌سره در کتاب «معانی الأخبار» می نویسد:

جابر گوید: امام باقر عليه‌السلام به من فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 30/2، بحار الأنوار: 147/40.

2- به نظر می رسد که منظور از عالم، امام کاظم عليه‌السلام باشد.

3- إثبات الوصیّه: 148.

4- بحار الأنوار: 347/26، المناقب: 266/3.

دایه حضرت علی عليه‌السلام زنی از طایفه «بنی هلال» بود که به حضرتش شیر می داد، او خیمه ای داشت که در آن زندگی می کرد و از آن حضرت مواظبت می نمود.

او پسری هم داشت که برادر رضاعی (1) علی عليه‌السلام بود، این کودک نزدیک یکسال از علی عليه‌السلام بزرگتر بود، در کنار خیمه آنها چاهی بود.

روزی آن کودک بر لب چاه آمد، و سرش را داخل آن نمود، علی عليه‌السلام چهار دست پا پشت سر آن کودک حرکت کرد، پای علی عليه‌السلام به طناب خیمه پیچید، ولی طناب را کشید تا اینکه خودش را به برادر رضاعی خود رسانید و یک پا و یک دست او را گرفت بدین گونه که دستش را با دهانش و پایش را با دستش گرفت.

مادر آن کودک سر رسید، و این صحنه را دیده فریاد زد: ای اهل قبیله! ای اهل قبیله! ای اهل قبیله! چه پسربچّه فرخنده مبارکی! او فرزندم را نگاه داشته تا در چاه نیفتد.

اهل قبیله اش آمدند و آن دو کودک را از سر چاه دور کردند، آنان از نیروی علی عليه‌السلام با آن سن کودکیش در شگفت شدند که چگونه با بندشدن پایش به طناب خیمه خود را به آن کودک رسانیده و او را نجات داده است؟! بدین جهت مادرش او را میمون؛ (مبارک و فرخنده) نامید، آن کودک در میان طایفه بنی هلال به «معلّق میمون» معروف شده بود و فرزندانش نیز تاکنون به همان نام، معروف هستند. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: این جلوه ای از نیرو و شجاعت حضرت علی عليه‌السلام در دوران کودکی اوست. البتّه ما در جلد نخست این کتاب روایاتی در شجاعت آن حضرت در دوران کودکی از جمله پاره کردن بند قنداق و کشتن مار در گهواره، نقل کردیم.

ولی در مورد شجاعت و نیروی آن حضرت پس از آن دوران، در

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دو پسری که از یک مادر متولّد نشده اند ولی از یک مادر شیر خورده اند، به آنها دو برادر رضاعی گفته می شود.

2- معانی الأخبار: 58، بحار الأنوار: 47/35 و 48. علّامه مجلسی رحمه‌الله این روایت را در ج: 275/41 از مناقب ابن شهراشوب: 288/2 نقل کرده است.

روایتی آمده:

روزی آن حضرت با دست مبارکش چنان ضربه ای به ستونی زد که انگشت ابهامش در سنگ فرو رفت.

ابن شهراشوب رحمه‌الله گوید: هم اکنون آن ستون با همان کیفیّت در شهر «کوفه» موجود است.

همچنین در «تکریت» و «موصل» و غیر آن، زیارتگاه دست مبارک حضرتش باقی است.

و نیز اثر شمشیر حضرتش در سنگی در کوه ثور، و اثر نیزه آن بزرگوار در بعضی کوهها موجود است، [و نیز انداختن سنگ آسیاب در گردن بعضی معروف است (1). ] (2)

در تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام روایت شده:

روزی منافقان مدینه برای کشتن علی عليه‌السلام نقشه کشیدند، آنان حضرت علی عليه‌السلام را با یارانش کنار دیواری برای خوردن غذا دعوت نمودند.

طول این دیوار 30 ذراع، ارتفاع آن 15 ذراع و ضخامتش 2 ذراع بود. آنها برای عملی کردن نقشه خود زیر دیوار را خالی کردند و عدّه ای از افرادشان را با چوبهایی پشت دیوار گماشتند تا به دیوار تکیه کرده و آن را بر سر علی عليه‌السلام و یارانش فرو ریزند.

علی عليه‌السلام با یارانش زیر دیوار نشسته بودند، وقتی آنان به دیوار فشار آوردند تا فرو بریزد حضرتش با دست چپش دیوار را گرفت و از فرو ریختن آن جلوگیری کرد، سفره غذائی در برابرشان آماده بود، حضرت به یارانش فرمود: «بسم اللَّه» بفرمایید. و خود حضرتش نیز با دست راستش مشغول خوردن غذا شد، حضرت با دست چپش دیوار را نگه داشته بود و یارانش همچنان مشغول خوردن غذا بودند.

یاران حضرتش عرض کردند: ای برادر رسول خدا! شما، هم دیوار را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این فراز در «المناقب» نقل نشده است.

2- المناقب: 289/2 و 290.

نگه داشته و هم غذا میل می نمایید؟ شما با این کار به زحمت می افتید که دیوار را به خاطر ما نگه داشته اید؟

علی عليه‌السلام فرمود: إنّی لست أجد له من المسّ بیساری إلّا أقلّ ممّا أجد من ثقل هذه اللقمه بیمینی.

سنگینی که من از نگه داشتن این دیوار با دست چپم احساس می کنم کمتر از سنگینی لقمه ای است که در دست راستم دارم. (1)

گفتنی است که ما پیشتر روایت صعود حضرت علی عليه‌السلام بر بام کعبه را نقل کردیم که حضرت چنان بتها را از خانه خدا می کندند که دیوارهای خانه کعبه می لرزید آنگاه آنها را پایین انداخته و می شکستند.

علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیرش می نویسد: معاویه گوید:

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

واللَّه! یا علیّ! لو بارزک أهل الشرق والغرب لقتلتهم أجمعین. (2)

سوگند به خدا! ای علی! اگر مردم شرق و غرب جهان به مبارزه تو آیند هر آینه همه آنها را خواهی کشت.

صفدی گوید: تاریخ نویسان آورده اند: حضرت علی عليه‌السلام در جنگ نهروان دو هزار نفر از خوارج را به هلاکت رساند، در آن روز حضرت وارد میدان جنگ می شد و آنچنان شمشیر می زد که شمشیرش کج می گشت، و از میدان جنگ بیرون می آمد و می فرمود:

لاتلومونی ولوموا هذا.

مرا ملامت نکنید؛ بلکه این شمشیر را ملامت کنید.

آنگاه شمشیرش را درست می نمود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر امام عسکری عليه‌السلام: 193، بحار الأنوار: 31/42 ح9. ابن شهراشوب رحمه‌الله این روایت جالب را در المناقب: 293/2 (به صورت اختصار) نقل نموده است.

2- تفسیر قمی: 269/2، بحار الأنوار: 233/33 ح 517.

در واقعه اشجع ثقفی، یکی از شجاعان به فرمانده خودش - که او را با گروهی برای کشتن علی عليه‌السلام می فرستاد - گفت: آیا می دانی ما را به سوی چه کسی می فرستی؟ ما را به سوی قصّاب بزرگی می فرستی که با شمشیرش جانها را می رباید. سوگند به خدا! دیدار ملک الموت برای ما آسانتر از دیدار علیّ بن ابی طالب است.

شیخ حسین بن شهاب الدین عاملی شجاعت حضرتش را چه زیبا توصیف نموده، آنجا که می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فخاض أمیرالمؤمنین بسیفه |  | لظاها وأملاک السماء له جند |
| وصاح علیهم صیحه هاشمیّه |  | تکاد لهاشم الشوانح تنهد |
| غمام من الأعناق تهطل بالدماء |  | ومن سیفه برق ومن صوته رعد |
| وصیّ رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارث علمه |  | ومن کان فی خمّ له الحلّ والعقد |
| لقد ضلّ من قاسی الوصیّ بضدّه |  | فذو العرش یأبی أن یکون له ندّ |

در آن هنگام که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در شدّت جنگ وارد میدان معرکه می گردد؛ فرشتگان آسمان لشکر او هستند. او بر دشمنان چنان فریاد هاشمی زد که نزدیک بود از فریادش قلّه کوههای سنگی فرو ریزد. ابرهایی از گردنها به وجود آورد که خون از آنها می بارید؛ و از شمشیرش برق و از صدای نعره اش رعد ایجاد می شد. او جانشین رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و وارث دانش اوست؛ و کسی که در غدیر خم حلّ و عقد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دست او شد. به راستی کسی که وصی را با ضدّ او مقایسه کرد، گمراه شد؛ چرا که خدای صاحب عرش ابا دارد که بر او شریک و انبازی باشد.

854/37. شیخ صدوق رحمه‌الله در دو کتاب «علل الشرایع» و «خصال» می نویسد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

عرج بالنبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم إلی السماء مائه وعشرین مرّه، ما من مرّه إلّا

وقد أوصی اللَّه عزّوجلّ فیها النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالولایه لعلیّ والأئمّه عليهم‌السلام أکثر ممّا أوصاه بالفرائض. (1)

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یکصد و بیست مرتبه معراج نمود، و در هر یک از آنها خدای متعال او را به ولایت علی و امامان عليهم‌السلام توصیه فرمود، بیش از آنکه به واجبات سفارش می فرمود.

855/38. در کتاب «إثبات الوصیّه» آمده است: روایت شده که:

امام حسن عليه‌السلام بعد از آنکه پدر بزرگوارش را دفن کرد در حالی که عمامه سیاهی با تحت الحنک باز بر سر بسته و قبای سیاهی پوشیده بود برای سخنرانی بالای منبر رفت.

حضرت پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

إنّه واللَّه! قد قبض فی هذه اللیله رجل ما سبقه الأوّلون ولایدرکه الآخرون إنّه کان لصاحب رایه رسول اللَّه، جبرئیل عن یمینه، ومیکائیل عن یساره لاینثنی حتّی یفتح اللَّه علی یدیه.

سوگند به خدا! امشب شخصیّتی قبض روح شد که از گذشتگان کسی بر او پیشی نگرفت و از آیندگان هم کسی به مقام و منزلت او نخواهد رسید. او صاحب پرچم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود که همواره جبرئیل طرف راست او و میکائیل طرف چپ او بودند. او هرگز از جنگ بر نمی گشت مگر اینکه خدای متعال با دستان او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان می نمود.

سوگند به خدا! او نقره سفید و طلای سرخ از خود بجای ننهاده مگر هفتصد درهم که از مازاد عطا و بخششهایش بود.

آن حضرت در شبی قبض روح شد که قرآن در آن شب نازل گردید، و «یوشع بن نون» در آن شب قبض روح شد و عیسی بن مریم عليه‌السلام در آن شب به آسمان بالا رفت. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخصال: 600/2 ح 3، بحار الأنوار: 387/18 ح 96 و 69/23 ح 4، تأویل الآیات: 275/1 ح 5.

2- إثبات الوصیّه: 154.

856/39. در کتاب «مناقب» می نویسد: شخصی از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام پرسید: چگونه صبح کردی؟ حضرت فرمود:

أصبحت وأنا الصدّیق الأکبر والفاروق الأعظم، وأنا وصیّ خیر البشر، وأنا الأوّل، وأنا الآخر، وأنا الباطن، وأنا الظاهر، وأنا بکلّ شی ء علیم، وأنا عین اللَّه، وأنا جنب اللَّه وأنا أمین اللَّه علی المرسلین، بنا عبد اللَّه، ونحن خزّان اللَّه فی أرضه وسمائه، وأنا اُحیی واُمیت، وأنا حیّ لا أموت.

صبح را آغاز نمودم در حالی که من صدّیق اکبر و فاروق اعظم هستم، من جانشین بهترین انسانم، منم اوّل، منم آخر، منم باطن، منم ظاهر، به همه چیز آگاهم، منم عین اللَّه، منم جنب اللَّه و من امین خدا بر پیامبرانم.

به وسیله ما خداوند پرستش می شود، گنجینه داران خدا در زمین و آسمان ما هستیم، منم که زنده می کنم، منم که می میرانم، و من زنده ای هستم که هرگز نمی میرم.

چون حضرت این سخنان فرمود، اعرابی از سخنان حضرتش در شگفت شد، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در توضیح سخنان خود فرمود:

منم اوّل یعنی: نخستین کسی که به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ایمان آورد.

منم آخر یعنی: در آن هنگام که بدن شریف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در لحد گذاشته شد آخرین کسی بودم که به او نگاه کردم.

منم ظاهر یعنی: آشکار کننده اسلام.

منم باطن یعنی: پر از علم و دانش.

به همه چیز آگاهم یعنی: علم و دانش من به همه چیز احاطه دارد که خداوند متعال دانش همه آنها را به پیامبرش داده و او نیز مرا آگاه فرموده است.

و این که من «عین اللَّه» هستم یعنی: من چشم خدا بر مؤمنان و کفّارم.

و این که من «جنب اللَّه» هستم، خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

(أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ یا حَسْرَتی عَلی ما فَرَّطْتُ فی جَنْبِ اللَّهِ) (1).

«این که (فردای قیامت) کسی بگوید: افسوس بر من از کوتاهی هایی که در «جنب اللَّه»؛ (اطاعت از فرمان خدا) کردم».

کسی که در مورد من کوتاهی نماید در واقع در مورد خداوند کوتاهی نموده است.

هیچ پیامبری به پیامبری نمی رسد جز آنکه مُهر و امضائی از حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بگیرد. به همین جهت، آن حضرت خاتم پیامبران نامیده شد، حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آقا و سرور پیامبران و من آقا و سرور اوصیا و جانشینان هستم.

و این که ما گنجینه داران خدا در زمین هستیم یعنی: به راستی که ما آنچه را که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با گفتار راست به ما آموخت، فرا گرفتیم.

و این که من زنده می کنم یعنی: سنّت و روش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زنده می نمایم.

و این که می میرانم یعنی: بدعت و نوآوری در دین را از بین می برم.

و این که من زنده ای هستم که هرگز نمی میرم، اشاره به آیه شریفه ای است که می فرماید:

(وَلاتَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ) (2).

«هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند». (3)

857/40. شیخ طبرسی قدس‌سره در کتاب «إحتجاج» می نویسد:

سلیم بن قیس رضی الله عنه گوید: شخصی خدمت باسعادت علی عليه‌السلام شرفیاب شد - من در محضر مولایم حضور داشتم و گفت و گوی آنان را می شنیدم - عرض کرد: مرا از برترین منقبت و فضیلت خود آگاه فرمایید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره زمر، آیه 56.

2- سوره آل عمران، آیه 169.

3- مناقب ابن شهراشوب: 385/2، بحار الأنوار: 347/39 ح 20.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

خداوند در کتابش درباره من آیاتی نازل فرموده است؟

عرض کرد: خداوند درباره تو چه نازل کرده است؟

حضرت این آیه را تلاوت کرد:

(أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَیَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ) (1)؛

«آیا کسی که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به دنبال آن، گواهی از سوی او می باشد».

فرمود: من شاهد و گواه نسبت به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم.

و آیه شریفه: (وَیَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهیداً بَیْنی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ) (2)؛

«آنان که کافر شدند می گویند: تو پیامبر نیستی، بگو: کافی است که خداوند و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند».

منظور خداوند از کسی که علم کتاب نزد اوست، من هستم.

و آیه شریفه: (إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَهُمْ راکِعُونَ) (3).

«سرپرست و ولیّ شما تنها خداست و پیامبر او و آنهایی که ایمان آورده، همان هایی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می دهند».

و آیه شریفه: (أَطیعُوا اللَّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) (4)

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و صاحبان امر را»؛

و غیر این آیات....

سلیم گوید: من عرض کردم: برترین فضیلت و منقبتی که از ناحیه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره هود، آیه 17.

2- سوره رعد، آیه 43.

3- سوره مائده، آیه 55.

4- سوره نساء، آیه 59.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دارید، بفرمایید.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

(نخست آنکه) پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در روز غدیرخم مرا (به عنوان جانشین خویش) منصوب نمود، آنگاه به امر خدای متعال ولایت مرا اظهار کرد و فرمود:

أنت منّی بمنزله هارون من موسی إلّا أنّه لا نبیّ بعدی؛

تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی جز آنکه پس از من پیامبری نیست.

(دوّم آن که) روزی من به همراه پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سفر رفتم، حضرت خدمتگزاری جز من نداشت، و به جز یک لحاف روانداز دیگری نداشت، در این سفر عایشه نیز، همراه حضرتش بود، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بین من و عایشه می خوابید که ما سه نفری جز همان لحاف، روانداز دیگری نداشتیم.

هنگامی که حضرت برای نماز شب برمی خاست لحاف را در آن قسمت که بین من و عایشه بود با دست مبارکش به پائین فشار می داد که به فرش زیرین می چسبید که گویا با این کار دو تا لحاف شده و فاصله ایجاد می شد.

شبی من به بیماری تب مبتلا شدم و در اثر آن نتوانستم بخوابم، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز به خاطر بیداری من، بیدار ماند و آن شب را میان من و مصلّای خودش گذراند، حضرت مقداری نماز می خواند آنگاه نزد من می آمد و حال مرا می پرسید و به من نگاه می کرد، و آن شب تا بامداد کارش همین بود.

تا این که صبح شد، حضرت نماز صبح را با اصحابش خواند و سپس فرمود: اللهمّ اشف علیّاً وعافه فإنّه أسهر فی اللیله ممّا به.

خدایا! علی را شفا و عافیت بده از تبی که داشت، چرا که دیشب را نخوابید.

سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم - در حالی که اصحابش می شنیدند - فرمود: ای علی! مژده باد تو را.

عرض کردم: خداوند تو را مژده خیر دهد ای رسول خدا! و مرا فدایت گرداند.

فرمود: إنّی لم أسأل اللَّه اللیله شیئاً إلّا أعطانیه ولم أسأله لنفسی شیئاً إلّا سألت لک مثله، وإنّی دعوت اللَّه أن یواخی بینی وبینک ففعل، وسألته أن یجعلک ولیَّ کلّ مؤمن ومؤمنه ففعل.

من امشب از خداوند چیزی نخواستم مگر آنکه به من عطا فرمود، و چیزی برای خودم نخواستم جز آنکه همانند آن را برای تو نیز خواستم، من از خداوند خواستم که میان من و تو برادری قرار دهد و خداوند چنین کرد، و از او خواستم که تو را سرپرست و ولیّ هر مرد و زن مؤمنی قرار دهد و خداوند این را نیز پذیرفت.

در این هنگام دو نفر (ابابکر و عمر) از روی استهزاء یکی به دیگری گفت: می بینی از خدا چه خواسته؟ سوگند به خدا! یک صاع (1) خرما بهتر از چیزی است که او از خدا خواسته (!!!) اگر از پروردگارش خواسته بود که فرشته ای بر او نازل کند تا او را در برابر دشمنش یاری نماید؛ یا گنجی بر او فرود آورد که به او و اصحابش - که نیازمند هستند - سودی داشته باشد؛ بهتر از آن بوده که درخواست کرده است.

و این در حالی بود که پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، علی عليه‌السلام را به هیچ خیری دعوت نمی کرد مگر این که درخواست او اجابت می شد. (2)

858/41. شیخ ابو علی بن شیخ طوسی قدس‌سره در «امالی» خود می نویسد: ابان بن عثمان گوید: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

هنگامی که روز رستاخیز فرا می رسد، منادی از میان عرش فریاد می زند: خلیفه خدا در زمین کجاست؟

در این هنگام حضرت داود پیامبر عليه‌السلام برمی خیزد.

از پیشگاه خدای متعال ندا می آید: منظور ما تو نیستی، گرچه تو هم خلیفه خدا بودی. آنگاه برای دوّمین بار ندا می آید:

أین خلیفه اللَّه فی أرضه؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صاع؛ پیمانه ای است معادل چهار مُدّ، و هر مدّ 750 گرم است.

2- الإحتجاج: 159.

خلیفه خدا در روی زمین کجاست؟

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام برمی خیزد.

از جانب خدای متعال ندا می آید:

یا معشر الخلائق! هذا علیّ بن أبی طالب خلیفه اللَّه فی أرضه، وحجّته علی عباده، فمن تعلّق بحبله فی دار الدنیا فلیتعلّق بحبله فی هذا الیوم یستضی ء بنوره ولیتبعه إلی الدرجات العلی من الجنان.

ای گروه آفریدگان! این علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام خلیفه خدا در روی زمین و حجّت او بر بندگانش است، هر که در دنیا به ریسمان مهر و محبّت او چنگ زده اینک امروز نیز به ریسمان مهر و محبّت او چنگ بزند تا از نور او روشنایی گیرد، و پشت سر او به سوی درجات والای بهشت، حرکت کند.

امام صادق عليه‌السلام می فرماید: در این هنگام، پیروان و شیعیان حضرتش که در دنیا به مهر و محبّت آن حضرت چنگ زده بودند برمی خیزند و پشت سر حضرتش به سوی بهشت به راه می افتند.

سپس از جانب خدای متعال ندا می آید:

آگاه باشید! هر که در دنیا پیرو هر امام و پیشوایی بوده اینک دنبال سر او به راه افتد، اینجاست که معنای آیه شریفه مصداق پیدا می کند که:

(تَبَرَّءَ الَّذینَ اتُّبِعوا مِنَ الَّذینَ اتَّبعُوا وَرَأوا العَذاب وَتَقَطَّعت بِهِم الْأَسْباب × وَقالَ الَّذینَ اتَّبعُوا لَوْ أَنَّ لَنا کَرَّهً فَنَتَبَرَّأُ مِنْهُم کَما تَبَرَّؤُوا مِنَّا، کَذلِکَ یُریهمُ اللَّه أَعْمالهُم حَسرات عَلَیْهم وَما هُمْ بِخارِجینَ مِن النَّار). (1)

«رهبران گمراه کننده از پیروان خود بیزاری می جویند و کیفر خدا را می بینند و دستشان از همه جا کوتاه می شود. و پیروان آنها می گویند: اگر بار دیگر به دنیا باز می گشتیم از آنان بیزاری می جستیم چنان که آنان امروز از ما بیزاری جستند، خداوند این چنین اعمالشان را به صورت حسرت به آنان نشان می دهد و آنان هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد». (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره، آیه 166 و 167.

2- امالی طوسی: 63 ح 1 مجلس 3 و 99 ح 7 مجلس 4، بحار الأنوار: 10/8 ح 3.

859/42. در کتاب «خصال» شیخ صدوق رحمه‌الله روایت شده: جابر بن عبداللَّه انصاری گوید: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

إنّ فی علیّ عليه‌السلام خصالاً لو کانت واحده منهنّ فی جمیع الناس لاکتفوا بها فضلاً.

به راستی درباره علی عليه‌السلام خصلت هایی است که اگر یکی از آنها در همه مردم بود به همان برتری اکتفا می کردند.

از قبیل این که: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود:

«من کنت مولاه فعلیٌّ مولاه»؛

هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«علیّ منّی کهارون من موسی»؛

علی نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«علیّ منّی وأنا منه»؛

علی از من است و من از او.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«علیّ منّی کنفسی، طاعته طاعتی ومعصیته معصیتی»؛

علی نسبت به من، همانند جان من است. فرمانبری از او، فرمانبری از من است و نافرمانی از دستور او، نافرمانی از دستور من است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«حرب علیّ عليه‌السلام حرب اللَّه، وسلم علیّ عليه‌السلام سلم اللَّه»؛

جنگ علی عليه‌السلام، جنگ خداست، و صلح علی عليه‌السلام صلح خداست.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«ولیّ علیّ عليه‌السلام ولیّ اللَّه وعدوّ علیّ عليه‌السلام عدوّ اللَّه»؛

دوست علی دوست خداست و دشمن علی دشمن خداست.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«علیّ حجّه اللَّه وخلیفته علی عباده»؛

علی حجّت خدا و جانشین او در میان بندگانش است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«حبّ علیّ عليه‌السلام إیمان وبغضه کفر»؛

دوستی علی عليه‌السلام ایمان و کینه او، کفر است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«حزب علیّ عليه‌السلام حزب اللَّه، وحزب أعدائه حزب الشیطان»؛

حزب علی عليه‌السلام حزب خداست، و حزب دشمنان او، حزب شیطان است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«علیّ مع الحقّ والحقّ معه، لایفترقان حتّی یردا علیَّ الحوض»؛

علی با حقّ است و حق با علی است، این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«علیّ عليه‌السلام قسیم الجنّه والنار»؛

علی عليه‌السلام تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«من فارق علیّاً فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق اللَّه عزّوجلّ»؛

هر کس از علی جدا شود در واقع از من جدا شده است و هرکه از من جدا گردد در واقع از خدای متعال جدا شده است.

و فرمایش دیگر آن حضرت:

«شیعه علیّ عليه‌السلام [هم] الفائزون یوم القیامه»؛

تنها شیعیان علی عليه‌السلام در روز قیامت رستگارند. (1)

860/43. شیخ ابو علی بن شیخ طوسی قدس‌سره در «امالی» خود می نویسد:

روزی پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انگشتری را به علی عليه‌السلام داد تا آن را به حکّاک داده و او عبارت زیبای «محمّد بن عبداللَّه» را بر نگین آن حکّاکی کرده و بنویسد.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام انگشتر را گرفت و به حکّاک داد، و به او فرمود:

روی نگین این انگشتر بنویس: «محمّد بن عبداللَّه».

حکّاک، انگشتر را گرفت و هنگام حکّاکی دستش خطا رفت و اشتباهاً روی آن نوشت: «محمّد رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ». امیر مؤمنان علی عليه‌السلام آمد و فرمود: انگشتر را چکار کردی؟

گفت: همین است.

حضرت انگشتر را گرفت و نگاه کرد و فرمود: من که این را نگفته بودم.

گفت: راست می فرمایید، ولی دستانم خطا رفت و اشتباه شد.

علی عليه‌السلام به حضور پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافت و فرمود: ای رسول خدا! آنکه ما به حکّاک گفته بودیم روی نگین ننوشته و می گوید: دستانم خطا رفته و اشتباه کرده ام.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انگشتر را گرفت و نگاه کرد و فرمود: ای علی! من محمّد بن عبداللَّه هستم و من محمّد رسول خدایم. آنگاه انگشتر را گرفت و به انگشت مبارکش نمود.

بامدادن هنگامی که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به انگشترش نگاه کرد دید در قسمت زیرین نگین نقش شده: «علیّ ولیّ اللَّه».

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از این امر در شگفت شد، پس جبرئیل فرود آمد، و آن حضرت قصّه انگشتر را برای او تعریف کرد که چنین و چنان شد.

جبرئیل گفت: یا محمّد! کتبت ما أردت، وکتبنا ما أردنا.

ای محمّد! آنچه تو می خواستی نوشتی و آنچه ما می خواستیم، نوشتیم. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخصال: 496 ح 5، بشاره المصطفی: 19، امالی صدوق: 149 ح 1 مجلس 20، بحار الأنوار: 95/38 ح 11.

2- امالی طوسی: 705 ح2 مجلس 41، بحار الأنوار: 37/40 ح 72.

861/44. در کتاب «روضه» و «فضائل ابن شاذان قدس‌سره» آمده است: ابن عبّاس گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

هنگامی که به معراج به سوی آسمان برده شدم در آسمان دنیا جبرئیل گفت: ای محمّد! با فرشتگان آسمان دنیا، نماز بخوان که به این امر مأمور هستی.

من با آنان نماز خواندم و همچنین در آسمان دوّم و سوّم با آنان نماز خواندم، وقتی به آسمان چهارم رسیدم در آنجا یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر را دیدم، جبرئیل رو به من کرد و گفت: جلو بایست و با آنان نماز بخوان.

عرض کردم: برادرم، جبرئیل! چگونه از آنان جلو بیافتم در حالی که در میان آنها پدرم حضرت آدم و حضرت ابراهیم عليهما‌السلام است.

گفت: خداوند متعال به تو دستور داده تا با آنان نماز بخوانی، هنگامی که نماز به پایان رسید از آنان بپرس: در زمان خود برای چه چیزی برانگیخته شده اند؟ و چرا پیش از آنکه در صور (اسرافیل) دمیده شود، زنده شده اند؟

گفتم: می شنوم و از خدا اطاعت می کنم.

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با پیامبران نماز خواندند، و چون نماز به پایان رسید، جبرئیل رو به پیامبران الهی نمود و گفت: ای پیامبران الهی! شما برای چه برانگیخته شدید، و چرا هم اکنون زنده شده اید؟

قالوا بلسان واحد: بعثنا ونشرنا لنقرّ لک یا محمّد! بالنبوّه، ولعلیّ بن أبی طالب عليه‌السلام بالإمامه.

همگی به یک زبان گفتند: ما برانگیخته شده و زنده شده ایم تا به پیامبری تو ای محمّد! و امامت علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام اقرار و اعتراف نماییم. (1)

862/45. باز در همان دو کتاب مذکور آمده است: جابر گوید: امیر مؤمنان علی عليه‌السلام می فرماید:

روزی به همراه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به بیابان مدینه رفتیم، چون در باغات

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الروضه فی الفضائل: 128 ح 55، بحار الأنوار: 42/40 ح 79.

آن به راه افتادیم، نخلی از میان درختان فریاد زد:

«هذا النبیّ المصطفی، وذا علیّ المرتضی».

«این پیامبر مصطفی و او علی مرتضی است».

آنگاه درخت سوّمی بر درخت چهارمی فریاد زد:

«هذا موسی و ذا هارون»؛ این موسی و او هارون است.

سپس درخت پنجمی به درخت ششمی فریاد زد:

«هذا خاتم النبیّین وذا خاتم الوصیّین».

این خاتم پیامبران و او خاتم اوصیاء و جانشینان است.

در این هنگام خنده بر لبان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقش بست و تبسّم نمود و فرمود: ای اباالحسن! شنیدی؟

عرض کردم: آری، ای رسول خدا!

فرمود: این درخت خرما را چه نامی بر آن می گذاری؟

عرض کردم: خدا و رسول او داناترند؟

فرمود: نسمّیه الصیحانی، لأنّهم صاحوا بفضلی وفضلک یا علیّ!

اسم این نوع درخت خرما را «صیحانی» می نامیم، چرا که این درختان به فضل من و تو فریاد زدند. (1)

863/46. در کتاب «مناقب خوارزمی» نقل شده: ابن عبّاس گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

لو أنّ الریاض أقلام والبحر مداد، والجنّ حسّاب، والإنس کتّابٌ ما أحصوا فضائل علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الفضائل: 146، الروضه فی الفضائل: 144 ح 131، بحار الانوار: 48/40 ح 84، مدینه المعاجز: 398/1 ح 262. نظیر این روایت را ابن شاذان در «مائه منقبه: 140»، خوارزمی در «المناقب: 313 ح 313»، و ابن شهراشوب در «المناقب: 327/2» آورده اند.

2- مناقب خوارزمی: 32 ح1 و 328 ح 341، کشف الغمّه: 111/1، بحار الأنوار: 49/40 ذیل ح 85. این روایت را ابن شاذان رحمه‌الله در «مائه منقبه: 175 منقبت 99»، کراجکی رحمه‌الله در «الکنز: 280/1»، کنجی در «کفایه الطالب: 251»، حموینی در «فرائد السمطین: 16/1» و در »الأربعین: 34 ح 38»، و استرآبادی رحمه‌الله در «تأویل الآیات:888/2 ح 13» آورده اند.

اگر درختان جنگلها قلم، آب دریاها مرکّب، جنّیان حسابگر و انسانها نویسنده باشند، هرگز نمی توانند فضایل و برتریهای علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام را بشمارند.

باز در همان کتاب در حدیث مرفوعه ای آمده است:

شخصی به ابن عبّاس گفت: سبحان اللَّه! مناقب و فضایل علی عليه‌السلام چه قدر زیاد است؟ گمان می کنم سه هزار منقبت باشد.

ابن عبّاس گفت: اگر سی هزار بگوئی به واقع نزدیکتر است. (1)

864/47. قطب الدین راوندی قدس‌سره در کتاب «الخرائج» می نویسد: رمیله گوید:

روزی علی عليه‌السلام از محلّی عبور می فرمود، جوانی را در آنجا دید که بی هدف می خواند و هو هو (2) می گفت. حضرت فرمود:

یا شابّ! لو قرأت القرآن لکان خیراً لک.

ای جوان!اگر به جای این حرفها، قرآن می خواندی برای تو بهتر بود.

عرض کرد: من قرآن را خوب بلد نیستم و دوست دارم که بخشی از آن را خوب یاد بگیرم.

حضرت فرمود: نزدیک بیا.

آن جوان نزد حضرتش آمد، حضرت علی عليه‌السلام به آرامی چیزی در گوش او خواند، پس خداوند متعال همه قرآن را در قلب او به تصویر کشید و او حافظ کلّ قرآن گردید. (3)

865/48. باز در همان کتاب روایت شده:

(در یکی از جنگها) فتح قلعه ای که کفّار در آن تجمّع کرده بودند بر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مناقب خوارزمی: 33 ح3، بحار الأنوار: 49/40 ذیل ح 85 به نقل از کشف الغمّه: 112/1.

2- در مصدر و «مدینه المعاجز» چنین آمده: مردی را دید که خیاطی می کرد و آواز می خواند.

3- الخرائج: 174/1 ح7، بحار الأنوار: 17/42 ح1، مدینه المعاجز: 18/2 ح 361.

مسلمانان سخت شد، مسلمانان از فتح آن نااُمید شدند. در این موقع به جهت فتح قلعه، حضرتش عليه‌السلام داخل منجنیق نشست، در حالی که شمشیر برّان ذوالفقار نیز در دستان مبارکش بود، مردم او را به طرف قلعه پرتاب نمودند، حضرتش در قلعه فرود آمد و آن را فتح نمود. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: در نقلی روایت شده:

حضرتش را در منجنیق به دژ «ذات السلاسل» پرتاب نمودند، حضرت بر دیوار دژ فرود آمد، دیوارهای قلعه با زنجیرهایی محکم شده بود و در آن دیوارها، گونی هایی پر از پنبه - یا کاه - تعبیه شده بود تا این که منجنیق در آن عمل نکند وقتی سنگی با آن پرتاب شود.

غلات گویند: حضرتش در هوا عبور کرد در حالی که سپر (صفحه ای فولادی که برای نگهداری خود از آسیب شمشیر و نیزه بکار برند) در زیر قدمهایش بود و بر روی دیوار فرود آمد و با یک ضربه یداللهی همه زنجیرها را پاره نمود و گونی هایی که از پنبه - یا کاه - بود از هم پاشید و دژ محکم فتح شد.

غلات روایت کرده اند که این آیه شریفه، در این مورد نازل شده است:

(وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا) (2)؛

«و آنان گمان می کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود، ولی خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد».

نویسنده رحمه‌الله گوید: اگر این روایت صحیح باشد صعود آن حضرت، همانند صعود فرشتگان و فرود آمدن آنان و به معراج بردن پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 212/1 ح 55، بحار الأنوار: 18/42 ح3.

2- سوره حشر، آیه 2.

3- المناقب: 299/2.

866/49. در کتاب «مناقب» می نویسد: جابر انصاری گوید:

پس از رحلت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عبّاس، عموی پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد علی عليه‌السلام آمد و مطالبه ارث نمود.

علی عليه‌السلام فرمود:

ما کان لرسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شی ء یورث إلّا بغلته دلدل، وسیفه ذوالفقار، ودرعه، وعمامته السحاب، وأنا أربأ بک أن تطالب بما لیس لک.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چیزی برای ارث باقی نگذاشته اند جز قاطر دلدل، شمشیر ذوالفقار، زره و عمامه سحاب، من تو را از تقاضای چیزی که برای تو نیست، باز می دارم.

عبّاس گفت: البتّه من مطالبه می نمایم، چرا که من عموی او و وارث او از میان مردم هستم و بر این امر از همه سزاوارترم.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام برخاست، مردم نیز همراه حضرتش برخاستند و وارد مسجد شدند، آنگاه حضرتش دستور داد تا زره، عمّامه، شمشیر و قاطر را بیاورند. چیزی نگذشت که همه را حاضر کردند.

حضرت رو به عبّاس کرد و فرمود:

یا عمّ! إن أطقت النهوض بشی ء منها فجمیعه لک، فإنّ میراث الأنبیاء لأوصیائهم دون العالم ولأولادهم، فإن لم تطق النهوض فلا حقّ لک فیه.

ای عمو! اگر بتوانی از یکی از اینها استفاده کنی همه مال تو باشد، چرا که میراث پیامبران به اوصیا و جانشینان آنان می رسد نه مثل دیگران که به فرزندانشان می رسد، و اگر نتوانستی از آنها استفاده کنی حقّی در آنها نخواهی داشت.

عبّاس گفت: می پذیرم.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام با دستان مبارکش زره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر اندام عبّاس پوشانید و عمامه اش را بر سرش گذاشت و شمشیر را به دستش داد

آنگاه فرمود:

ای عمو! برخیز.

عبّاس نتوانست برخیزد، حضرت شمشیر را گرفت، بعد فرمود: با عمامه برخیز که آن نشانه ای از پیامبر ماست.

عبّاس خواست برخیزد؛ ولی نتوانست و متحیّر ماند که چه کند؟

سپس علی عليه‌السلام فرمود: ای عمو! اینک قاطر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که مخصوص من و فرزندان من است در کنار در مسجد حاضر است اگر توانستی سوارش شوی، پس سوار شو.

عبّاس از مسجد خارج شد، یکی از دشمنان من با او بود، او به عبّاس گفت: ای عموی پیامبر خدا! علی در آنچه تو می خواستی تو را فریب داد؛ ولی سعی کن در گرفتن قاطر فریب نخوری، هنگامی که خواستی پا در رکاب بگذاری خدا را یاد کن و «بسم اللَّه» گفته و این آیه را بخوان که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّمواتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولا) (1).

«خداوند آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند».

راوی گوید: چون چشم قاطر به عبّاس افتاد که به سوی او می آید رم کرد و شیهه ای زد که ما هرگز چنین شیهه ای نشنیده بودیم، چون عبّاس این صحنه را دید بیهوش شد و بر زمین افتاد، مردم اطراف او جمع شدند، دستور داد تا قاطر را بگیرند و کسی نتوانست آن را کنترل کند.

آنگاه علی عليه‌السلام قاطر را با اسمی که ما نشنیده بودیم، صدا زد، قاطر با کُرنش و آرامش به سوی حضرتش شتافت، حضرت پای مبارک در رکابش گذاشت و روی آن قرار گرفت، و فرمود تا امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام نیز سوار شوند، آنگاه زره پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پوشید و عمامه اش بر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فاطر، آیه 41.

سر گذاشت و شمشیرش را حمایل کرد و سوار بر قاطر شد و به سوی منزلش به راه افتاد.

حضرت در این حال می فرمود:

هذا من فضل ربّی لیبلونی ءأشکر (1) أنا وهما، أم تکفر أنت یا فلان.

این از فضل خداست تا مرا آزمایش کند که آیا من و دو فرزندم شاکریم یا تو ای فلانی کفران می نمایی. (2)

867/50. در تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام آمده است:

یکی از دوستان علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام طیّ نامه ای از شام به حضور حضرتش نوشت:

ای امیر مؤمنان! من در اینجا مشغول به خانواده بوده و در صورت ترک آنها بر آنان بیمناکم.

از طرفی اموالی دارم که در صورت خروج، از تلف شدن آنها ناراحتم، و اینها ملحق شدن به شما و در زمره شما بودن و افتخار خدمتگزاری داشتن را برایم تأخیر انداخته است، ای مولای من! و ای امیر مؤمنان! راه چاره ای برای من بفرمایید.

علی عليه‌السلام در پاسخ وی مرقوم فرمود: خانواده ات را در یک جا گرد آورده و اموالت را در اختیار آنان قرار ده و در همه این موارد بر محمّد و خاندان پاکش درود بفرست، آنگاه بگو:

«اللهمّ هذه کلّها ودائعی عندک بأمر عبدک وولیّک علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام»؛

خداوندا! اینان همه امانتهای من نزد تو به امر بنده و ولیّ تو علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام هستند.

سپس برخیز و به سوی من حرکت کن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اشاره به فرمایش خداوند است که می فرماید: «قالَ هذا مِنْ فَضْلِ رَبّی لِیَبْلُوَنی ءَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ»؛ «این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم؟» (سوره نمل، آیه 40).

2- المناقب: 325/2، بحار الأنوار: 32/42 ح 10.

آن شخص به امر امام عليه‌السلام امتثال نموده و به سوی مولایش شتافت، جاسوسان معاویه به وی گزارش دادند که فلانی به سوی علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام فرار کرده است.

معاویه لعین دستور داد تا خانواده او را به اسارت گرفته و به عنوان غلام و کنیز قرار دهند، و اموال او را مصادره نمایند.

مأموران به خانه او ریختند، در این هنگام خداوند متعال خانواده او را شبیه عیال معاویه و اطرافیان او و نزدیکترین اطرافیان یزید قرار داد، وقتی مأموران را دیدند به آنها گفتند: این اموال ماست و ما آنها را گرفتیم، و خانواده او را به بندگی گرفته و به بازار فرستادیم.

چون مأموران چنین دیدند دست نگه داشته و تعرّضی به آنان ننمودند.

از طرفی، خداوند به خانواده آن دوست واقعی علی عليه‌السلام نشان داد که چگونه آنان را شبیه خانواده معاویه و یزید قرار داد تا بدین وسیله از تعرّض مأموران معاویه در امان باشند؛ ولی در عین حال می ترسیدند که دزدان اموالشان را به سرقت ببرند، برای این امر هم خدای متعال اموال را به صورت عقرب و مار تبدیل نمود که هر موقع دزدان قصد سرقت داشتند آنها را نیش زده و می گزیدند.

به همین جهت، عدّه ای از دزدانی که قصد سرقت داشتند مرده و گروه دیگری به شدّت بیمار و زمین گیر شدند و بدین وسیله خداوند متعال از مال او نیز دفاع کرد.

... تا آنجا که روزی علی عليه‌السلام به دوستدار خودش فرمود: آیا دوست داری خانواده و اموالت نزد تو باشند.

گفت: آری.

علی عليه‌السلام به درگاه خداوند عرضه نمود: خداوندا! خانواده و اموال او را حاضر فرما.

ناگاه آن مرد دید خانواده و اموالش حاضر شدند بدون این که کسی از خانواده اش آسیبی دیده یا چیزی از اموالش تلف شده باشد. آنان چگونگی حفظ خود و اموالش را به او گزارش دادند.

علی عليه‌السلام فرمود: إنّ اللَّه تعالی ربّما أظهر آیه لبعض المؤمنین لیزید

فی بصیرته ولبعض الکافرین لیبالغ فی الإعذار إلیه.

به راستی که خداوند متعال گاهی آیه و نشانه ای برای برخی مؤمنان آشکار می نماید تا بینش و بصیرت آنان افزایش پیدا کرده و برای برخی کافران حجّت را تمام کند تا درهای عذرخواهی بسته شود. (1)

868/51. در کتاب «إختصاص» منسوب به شیخ مفید رحمه‌الله آمده است: ابان بن احمر گوید: پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام فرمود:

یا أبان! کیف ینکر الناس قول أمیرالمؤمنین عليه‌السلام لمّا قال: «لو شئت لرفعت رجلی هذه فضربت بها صدر ابن أبی سفیان بالشام فنکسته عن سریره» ولاینکرون تناول آصف وصیّ سلیمان عرش بلقیس وإتیانه سلیمان به قبل أن یرتدّ إلیه طرفه؟ ألیس نبیّنا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم أفضل الأنبیاء ووصیّه عليه‌السلام أفضل الأوصیاء؟ أفلا جعلوه کوصیّ سلیمان؟ حکم اللَّه بیننا وبین من جحد حقّنا وأنکر فضلنا.

ای ابان! چگونه مردم فرمایش امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را که فرمود: «و اگر بخواهم با همین پایم بر سینه معاویه بن ابی سفیان که در شام است می زنم و او را از تختش به زیر می اندازم» نمی پذیرند، ولی قبول دارند که آصف، جانشین سلیمان عليه‌السلام تخت بلقیس را پیش از یک چشم بهم زدن در نزد سلیمان عليه‌السلام حاضر کرد؟!

مگر پیامبر ما بهترین پیامبران نیست؟ و مگر وصیّ و جانشین او برترین جانشینان و اوصیا نیست؟ آیا او را همانند وصیّ سلیمان هم نمی دانند؟

خداوند بین ما و بین کسی که منکر حقّ ماست و مقام و منزلت و فضایل ما را نادیده می گیرد؛ داوری کند. (2)

869/52. در کتاب «مناقب» می نویسد: ابوهریره از اشتیاقی که به دیدار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر امام عسکری عليه‌السلام: 423 ح 289، بحار الأنوار: 39/42 ح 13، تفسیر برهان: 194/2 ح2، المناقب: 329/2، مدینه المعاجز: 434/1 ح 294.

2- الإختصاص: 207، بحار الأنوار: 115/14 ح 28/27 12 ح9 و 50/42 ح 19.

فرزندانش داشت به امیر مؤمنان علی عليه‌السلام شکوه نمود.

حضرت به او فرمود: چشمانت را ببند!

وی اطاعت نمود و چشمانش را بست، همین که باز کرد خود را در مدینه و در میان خانه اش دید، ساعتی نشست، ناگاه علی عليه‌السلام را بر پشت بام خانه خود دید که می فرمود: بیا برگردیم. چشم خود را بست و دید که در کوفه است.

ابوهریره از این امر در شگفت شد.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

إنّ آصف أورد تختاً من مسافه شهرین بمقدار طرفه عین إلی سلیمان، وأنا وصیّ رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

آصف، (وصیّ و جانشین حضرت سلیمان) تخت بلقیس را از مسافت دو ماه راه، به فاصله یک چشم بهم زدن پیش سلیمان آورد؛ در حالی که من وصیّ و جانشین رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم. (1)

870/53. طبری رحمه‌الله در کتاب «دلائل الإمامه» می نویسد:

بانوی بانوان، حضرت فاطمه زهرا صلوات اللَّه علیها می فرماید:

روزی خدمت پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شده و عرض کردم: سلام بر تو ای بابا!

فرمود: سلام بر تو ای فرزندم!

عرض کردم: ای پیامبر خدا! سوگند به خدا! پنج روز است که در خانه علی عليه‌السلام هیچ غذایی نیست، او نیز هیچ طعامی میل نکرده و در خانه ما نه گوسفندی است، نه شتری، نه نوشیدنی است، نه خوردنی.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به من کرد و فرمود: نزدیک من بیا.

من نزدیک آمدم.

فرمود: دست خود به کتف من زن.

وقتی دست زدم ناگاه دیدم، سنگی میان دو کتفش بود، آن حضرت از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 324/2، بحار الأنوار: 380/25 ح 31.

فرط گرسنگی، سنگی را میان دو کتفش از عمامه تا سینه اش بسته بود.

حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام فریادی زد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: مدّت یک ماه است که در خانه های آل محمّد عليهم‌السلام آتشی برای طبخ غذا روشن نشده است.

سپس فرمود: أتدرین ما منزله علیّ عليه‌السلام؟ کفانی أمری وهو ابن اثنتی عشره سنه، وضرب بین یدیَّ بالسیف وهو ابن ستّ عشره سنه، وقتل الأبطال وهو ابن تسع عشره سنه، وفرّج همومی وهو ابن عشرین سنه، ورفع باب خیبر وهو ابن نیّف وعشرین وکان لایرفعه خمسون رجلاً.

آیا می دانی مقام و منزلت علی عليه‌السلام چیست؟ همین مقام او را بس که در دوازده سالگی امر مرا کفایت نمود، و در شانزده سالگی در رکاب من شمشیر زد و با دشمنان اسلام جنگید، و در نوزده سالگی پهلوانان نامی را از پای درآورد و در بیست سالگی غبار غم و اندوه از چهره من زدود و در بیست و چند سالگی (1) درب دژ مستحکم خیبر را که پنجاه نفر توانایی برداشتن آن را نداشتند، از جایش کند.

در این هنگام نور از چهره مبارک حضرت فاطمه عليها‌السلام درخشید و از شدّت شوق نتوانست در همانجا بماند به همین جهت حضور علی عليه‌السلام شتافت. وقتی وارد خانه شد نور چهره مبارکش همه خانه را فرا گرفت و روشن کرد.

علی عليه‌السلام فرمود: ای دخت گرامی حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ! وقتی از نزد من خارج شدی چهره ات چنین نبود؟

حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گوشه ای از فضایل تو را برای من نقل کرد و من از شوق نتوانستم خود را نگه دارم و نزد تو آمدم.

علی عليه‌السلام فرمود: کیف لو حدَّثک بکلّ فضلی.

اگر همه فضایلم را برای تو نقل نماید چگونه خواهی بود؟! (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در «امالی» آمده: در بیست و دو سالگی، و در نسخه ای آمده: در بیست سالگی.

2- دلائل الإمامه: 69 ح 8، بحار الأنوار: 6/40 ح 14. نظیر این روایت را صدوق رحمه‌الله در «امالی: 482 ح 13 مجلس 62» و شیخ طوسی رحمه‌الله در «امالی: 439 ح 40 مجلس 15» به صورت اختصار نقل کرده اند.

871/54. در کتاب «المجموع الرائق من أزهار الحدائق» آمده است: از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام روایت شده که حضرتش می فرماید:

در آن هنگام که در میدان نبرد برای مبارزه به سوی عمرو بن عبدود شتافتم، شنیدم که گوینده ای این شعر را می خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| قتل علیّ عمرواً، قصم علیّ ظهراً |  | أبرم علیّ أمراً، هتک علیّ ستراً |

علی عليه‌السلام عمرو را کشت و پشت او را شکست، علی عليه‌السلام کار اسلام را محکم کرد و پرده شرک را درید.

من گفتم: الحمد للَّه الّذی أظهر الإسلام وقمع الشرک؛

حمد و سپاس خدایی را که اسلام را آشکار و شرک را نابود گردانید. (1)

872/55. علّامه مجلسی قدس‌سره در «بحار الأنوار» می نویسد: در یکی از کتابهای دانشمندان پیشین، روایتی نقل شده که گزیده آن چنین است:

روزی یاران امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در مسجد جامع کوفه گرد هم آمده و علی عليه‌السلام بر آنان خطبه می خواند. در این بین حضرت با دست مبارکش به هوا اشاره نمود و با خشم سخنانی فرمود.

ناگاه ابری به طرف حضرتش آمد و حضرت با عمّار بر آن سوار شده و غایب شدند، ساعتی بعد آمدند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام بالای منبر قرار گرفته و به ایراد خطبه شقشقیّه پرداخت.

مردم به حضرتش گفتند: ای امیر مؤمنان! خداوند چنین توانایی آشکاری را به تو عنایت فرموده با این حال شما مردم را به جنگ معاویه فرا می خوانید؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در «المناقب: 145/3» و «بحار الأنوار: 96/41 ضمن ح 14» نقل شده است.

حضرت فرمود:

إنّ اللَّه تعبّدهم بمجاهده الکفّار والمنافقین والناکثین والقاسطین والمارقین. واللَّه، لو شئت لمددت یدی هذه القصیره فی أرضکم هذه الطویله، وضربت بها صدر معاویه بالشام، وأخذت بها من شاربه - أو قال: من لحیته -.

خداوند آنان را با مجاهده و جنگ با کفّار، منافقان، ناکثان، قاسطان و مارقان به پرستش و بندگی خویش وادار نموده است.

سوگند به خدا! اگر بخواهم همین دست کوتاه را در این زمین پهناور شما دراز می کردم و در شام به سینه معاویه می زدم و از موی سبیل - یا ریش - او می کندم.

در این حال حضرت دست مبارکش را دراز کرد و سپس برگرداند در حالی که مقدار زیادی مو در آن بود.

پس از مدّتی از شام خبر رسید: در همان روزی که حضرت دست مبارکش را به طرف شام دراز کرده بود، معاویه از تخت خود سرنگون شده و بیهوش شده بود، آنگاه که حالش خوب می شود می بیند از سبیل و ریشش مقداری مو کنده شده است. (1)

873/56. در کتاب «کنز الفوائد» آمده است:

شیخ الطائفه با سلسله سند خویش از اخطب خوارزم (2) و او نیز در یک

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نوادر المعجزات: 44 ح 16، عیون المعجزات: 37، مدینه المعاجز: 476/1 ح 312، بحار الأنوار: 346/57 ح 36.

2- سند این حدیث در «بحار الأنوار: 388/23 ح 95» چنین آمده است و همان گونه که در پاورقی «بحار الأنوار» نیز آمده، در اینجا اشتباه واضحی رخ داده، چرا که شیخ رحمه‌الله از نظر زمانی مقدّم بر اخطب است و نقل روایت او از شیخ ممکن نیست، زیرا شیخ متوفّای سال 460 هجری و اخطب متوفّای 658 هجری است. و منشإ اشتباه هم از آنجایی است که شولستانی این حدیث را از أخطب خوارزم نقل کرده و پس از نقل آن گفته: شیخ نیز در امالی خویش نقل کرده است و برای ناقل چنین وانمود شده که شیخ از اخطب خوارزم نقل کرده است.

حدیث مرفوعه ای از ابن عبّاس رضی الله عنه نقل می کند که گوید:

گروهی از پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پرسیدند: آیه شریفه (وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَهً وَأَجْراً عَظیماً) (1)؛ «آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند خداوند به آنان وعده آمرزش و پاداش بزرگی داده است»، درباره چه کسی نازل شده است؟

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، پرچمی از نور سفید برافراشته می شود و منادی فریاد می زند:

آقا و سرور مؤمنان برخیزد و به همراه او کسانی که پس از بعثت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ایمان آورده اند، بیایند.

در این هنگام علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام از جای خود حرکت می کند و آن پرچم سفید نورانی در اختیار حضرتش قرار می گیرد، در تحت آن پرچم همه پیشی گیرندگان در اسلام - از نخستین مهاجران و انصار - هستند، افراد دیگری را به زیر آن پرچم راه نمی دهند.

علی عليه‌السلام می آید و بر منبری از نور ربّ العزّه می نشیند، در این موقع یکایک آن افراد به آن حضرت عرضه می شوند و حضرت به هر کدام پاداش و نور مخصوص او را می دهد، وقتی آخرین نفر پاداش خود را می گیرد به آنها گفته می شود: امتیازات خود را کسب کردید و جایگاههای خودتان را در بهشت شناختید، اینک پروردگارتان می فرماید:

إنّ لکم عندی مغفره وأجراً عظیماً یعنی الجنّه.

همانا برای شما نزد من آمرزش و پاداش عظیمی است، که منظور بهشت است.

فیقوم علیّ عليه‌السلام والقوم تحت لوائه معه حتّی یدخل بهم الجنّه، ثمّ یرجع إلی منبره، فلا یزال یعرض علیه جمیع المؤمنین فیأخذ نصیبه منهم إلی الجنّه، وینزل أقواماً علی النار.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فتح، آیه 29.

آنگاه علی عليه‌السلام از جای خود حرکت می کند و آن گروه نیز که در زیر سایه پرچم آن حضرت هستند حرکت می کنند تا آنان را وارد بهشت می کند.

سپس علی عليه‌السلام به سوی منبر خود برمی گردد و پیوسته همه مؤمنان به او عرضه می شوند و امتیاز و نصیب خود را گرفته و به سوی بهشت می روند و گروه هایی به سوی آتش می روند.

آری، این است تفسیر آیه شریفه که می فرماید:

(وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ اُولئِکَ هُمُ الصِّدّیقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیاتِنا اُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحیمِ) (1)؛

«آنان که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند آنان صدّیقان و شهدا نزد پروردگارشان هستند، برای آنان پاداش عملشان و نورشان است - که مراد از پیشی گیرندگان نخستین، مؤمنان و اهل ولایت علی عليه‌السلام هستند - و آنان که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها از اهل دوزخ هستند»، و مراد از کافران، کسانی هستند که کفر ورزیدند و ولایت علی عليه‌السلام را تکذیب کرده و حقّ آن حضرت را انکار نمودند. (2)

874/57. در کتاب «المجموع الرائق من أزهار الحدائق» آمده است:

برای امیر مؤمنان علی عليه‌السلام صد فضیلت و برتری ویژه نقل شده که این فضایل را شیخ سعید، ابو جعفر محمّد بن علیّ بن حسین بن موسی بن بابویه قدس‌سره در روز غدیرخم سال 361 روایت نموده است، این فضایل و مناقب از لبان دُرربار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جاری شده که خداوند متعال امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را مخصوص این فضایل گردانیده است.

اینک بیست و هشت فضیلت را برگزیده و به اختصار نقل می نمایم:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حدید، آیه 19.

2- تأویل الآیات: 600/2 ح 13. این حدیث را علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 4/8 ح 6، و علّامه بحرانی رحمه‌الله در تفسیر برهان: 202/4ح 6 از «امالی طوسی: 378 ح 61 مجلس 13» نقل کرده اند، و در پایان حدیث آمده: همان ها هستند که خداوند آتش را بر آنان قسمت نموده و آنان سزاوار دوزخ هستند.

1/1- به راستی که خداوند متعال او را از نور عظمت خویش آفریده است، چنانچه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

خُلقت أنا وعلیّ من نور واحد؛

من و علی از یک نور آفریده شدیم.

2/7- او از زمان حضرت آدم عليه‌السلام، خداوند را در صلبهای پدران و ارحام مادرانش می پرستید.

3/10- در آن هنگام که او پا به عرصه وجود گذاشت نوری از آسمان تا پشت کعبه درخشید، بتهایی که بر بام کعبه بودند به رو بر زمین افتادند و ابلیس فریاد زد و گفت: وای بر بتها و عبادت کنندگان آنها از این مولود!

4/14- او همواره سخن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تفسیر کرده و سخن هر پیامبر را نقل می نمود.

5/27- او گنجینه علم و دانش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

6/35- او زداینده غم و اندوه از چهره مبارک رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

7/39- او در آیت و نشانه بودن همانند عیسی بن مریم عليهما‌السلام بود، جز این که پیامبر نبود.

8/40- او در صبر و شکیبایی بسان ایّوب پیامبر عليه‌السلام بود.

9/43- او در سخاوت و دست و دل بازی همانند حضرت ابراهیم عليه‌السلام بود.

10/44- او در توانایی و صدای دلربا شبیه حضرت داود عليه‌السلام.

11/45- او در شکوه و سلطنت همانند حضرت سلیمان عليه‌السلام بود.

12/46- او در حکمت همانند حضرت لقمان عليه‌السلام بود.

13/47- او در تسلیم و راستی همانند حضرت اسماعیل عليه‌السلام بود.

14/48- او در پذیرفته شدن دعایش در درگاه الهی، همانند حضرت نوح عليه‌السلام بود.

15/49- او در فرمانش همانند ذو النون بود.

16/50- او در داوری همانند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، جز این که پیامبر نبود.

17/53- آنگاه که او پا به عرصه جنگ می گذاشت جبرئیل از سمت راست، میکائیل از سمت چپ و عزرائیل از پیش روی آن حضرت حرکت می کردند و جز با فتح و پیروزی بازنمی گشت.

18/59- او نخستین شخصیّتی است که در روز رستاخیز با نامش خوانده می شود.

19/65- او کسی است که فرشتگان به ولایت او به سوی خدا تقرّب می جویند.

20/71- او دلاور مردی بود که درب سنگین دژ مستحکم خیبر را از جایش کنده و آن را به مسافت چهل ذراع به پشت سرش پرتاب کرد، آنگاه آن را بر روی دستان مبارکش قرار داد و پل ساخت، تا لشکر اسلام از روی آن عبور کرده وارد قلعه شدند.

21/75- او کسی است که ولایتش به نقاط مختلف زمین عرضه شد، آن قسمت که پذیرفت پاکیزه و قابل کِشت گشت و آن که سرپیچی کرد نمکزار شد.

22/77- او کسی است که ولایتش به گیاهان عرضه شد، آن که پذیرفت گیاه سودمند گشت و آنکه سرباز زد سمّ کشنده گشت.

23/82- او کسی است که ماه در شب قدر با او سخن گفت.

24/86- او از همه مردم بی نیاز و همه مردم نیازمند دانش آن حضرت هستند.

25/95- او در غیب و نهان با همه پیامبران و در آشکار با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

26/96- آنگاه که درب بهشت کوبیده می شود، صدایی از آن طنین

می افکند و می گوید: «یا علی»!

27/97- به راستی که درخت طوبی در بهشت در خانه آن حضرت و شاخه های آن در خانه های مؤمنان است.

28/99- به راستی که آن حضرت کتاب ناطق و گویای خداست. (1)

875/58. در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: ابو زبیر گوید:

از جابر بن عبداللَّه پرسیدم: آیا علی صلوات اللَّه علیه دارای معجزه و نشانه هایی بود؟

گفت: آری، سوگند به خدا! آن حضرت دارای معجزه ها و روشهایی بود که گروههایی در اجتماعات شاهد آنها بودند، جز شخص معاند آن علایم را انکار نمی کند و جز کافر، کسی آنها را کتمان نمی نماید.

از جمله این که: روزی در مسیری با حضرتش همسفر بودیم، حضرت فرمود:

برویم تا در زیر سایه این درخت سدر دو رکعت نماز بخوانیم.

ما رفتیم و به کنار درخت رسیده و فرود آمدیم، حضرت مشغول نماز شد و شروع به رکوع و سجود نمود.

ما می دیدیم آنگاه که حضرتش به رکوع می رفت درخت سدر نیز به رکوع می رفت و به هنگام سجده، سجده می نمود، و به هنگام قیام، قیام.

چون این منظره را دیدیم شگفت زده گشته و منتظر شدیم تا حضرت نمازش را به پایان رساند.

آنگاه که نمازش به پایان رسید دعا کرد و فرمود:

«اللهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد»؛

«خداوندا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المجموع الرائق: 320/2.

در این هنگام شاخه های درخت (به قدرت خداوند به سخن در آمده و) می گفتند: آمین آمین.

سپس فرمود: «اللهمّ صلّ علی شیعه محمّد وآل محمّد»؛

«خداوندا! بر شیعیان محمّد و خاندان محمّد درود فرست».

در این موقع برگ ها و شاخه های ضخیم و نازک درخت (به قدرت خداوند به سخن در آمده و) می گفتند: آمین آمین.

سپس فرمود: «اللهمّ العن مبغضی محمّد وآل محمّد، ومبغضی شیعه محمّد وآل محمّد».

«بار خداوندا! بر دشمنان محمّد و خاندان محمّد و دشمنان شیعیان آنان لعنت کن».

باز در این هنگام برگ ها و شاخه های ضخیم و نازک می گفتند: «آمین آمین»... تا آخر حدیث. (1)

876/59. باز در همان منبع آمده است: سفیان ثوری از امام صادق عليه‌السلام از نیاکان گرامی اش عليهم‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد خانه عایشه گشته پس از عمل زناشویی بر روی تخت دراز کشید و خوابید. در این هنگام، ماری داخل اتاق شد و رفت روی شکم حضرتش قرار گرفت.

وقتی عایشه این منظره را دید، سراغ پدرش ابوبکر رفت تا مار را از روی شکم حضرتش دور نماید. وقتی ابوبکر آمد و خواست وارد اتاق شود مار به طرفش پرید و او برگشت.

عایشه به سراغ عمر بن خطاب رفت. او نیز (همانند رفیقش) وقتی خواست وارد شود مار به طرفش حمله کرد و او نیز بازگشت.

میمونه و اُمّ سلمه (رضی اللَّه عنهما) به عایشه گفتند: به سراغ علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام برو.

عایشه جریان را به عرض حضرتش رساند، فلمّا دخل علیّ عليه‌السلام قامت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 245 ح 3، مدینه المعاجز: 397/1 ح 261.

الحیّه فی وجهه تدور حول علیّ عليه‌السلام وتلوذ به؛

«وقتی علی عليه‌السلام وارد اتاق شد مار در مقابل حضرتش ایستاد، آنگاه پروانه وار دور حضرتش می چرخید و به او پناه می برد»، سپس در گوشه ای از خانه خزید.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خواب بیدار شد، و فرمود:

ای اباالحسن! تو اینجا هستی؟ تو کمتر خانه عایشه می آیی!

عرض کرد: ای رسول خدا! اینک خودش خواست تا خانه اش بیایم.

در این حال مار (به قدرت خدا) زبان به سخن گشود و گفت:

یا رسول اللَّه! إنّی ملک غضب علیَّ ربّ العالمین فجئت إلی هذا الوصیّ أطلب إلیه أن یشفع لی إلی اللَّه تعالی.

ای رسول خدا! من فرشته ای هستم، پروردگار جهانیان بر من غضب کرد، اینک نزد این وصیّ آمده ام تا در پیشگاه خداوند برای من شفاعت کند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ادع له حتّی اُؤمّن علی دعائک.

ای علی! تو برای او دعا کن تا من آمین بگویم.

علی عليه‌السلام دعا کرد و پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمین گفت.

مار گفت: ای رسول خدا! به راستی که خداوند مرا آمرزید و بالم را پس داد. (1)

877/60. باز در همان کتاب آمده است: مفضّل گوید: پیشوای ششم، امام صادق صلوات اللَّه علیه فرمود:

مالک اشتر یار و علمدار امیر مؤمنان علی عليه‌السلام گوید: روزی (در جنگ صفّین) پیش خودم گفتم: أنّی أشدّ أم أمیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیه؟

آیا من شجاعترم یا امیر مؤمنان علی (صلوات اللَّه علیه)؟

همین که این سخن از ذهنم خطور کرد امیر مؤمنان علی عليه‌السلام اسب خود را تاخت و به «ذی کلاع حمیری» حمله ور شد، او را از زین اسبش گرفت، و به آسمان پرتاب نمود و با شمشیرش گرفت، و با ضربتی به دو نصف

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 248 ح 3، مدینه المعاجز: 299/1 ح 185.

تقسیم کرد و آنگاه فرمود: یا أشتر! أنا أم أنت؟ «اشتر! من یا تو؟»

عرض کردم: بل أنت یا أمیرالمؤمنین! علیک الصلاه والسلام.

بلکه شما ای امیر مؤمنان! درود و سلام بر تو باد. (1)

878/61. باز در همان کتاب آمده است: جابر بن عبداللَّه انصاری گوید:

در جنگ خیبر آنگاه که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای درد چشم علی صلوات اللَّه علیه وآله دعا فرمود، و پرچم اسلام را به حضرتش واگذار کرد، علی عليه‌السلام با سرعت، همه نیروهای تحت فرماندهی خود را به سوی دژهای مستحکم خیبر حرکت داد.

یاران آن حضرت گفتند: کمی آهسته تر حرکت کنید تا ما هم به قلعه برسیم. وقتی رسیدند، علی عليه‌السلام درب قلعه را کند و بر زمین انداخت.

آنگاه هفتاد نفر جمع شدند و با تمام سعی می خواستند که درب را بر سر جایش باز گردانند. (2)

و ابوعبداللَّه جدلی نیز گوید: از امیر مؤمنان علی صلوات اللَّه علیه شنیدم که می فرمود:

در جنگ خیبر درب دژ مستحکم خیبر را کنده و برای خودم سپر قرار داده و با آنان به مبارزه و نبرد پرداختم، آنگاه که (پیروزی نصیب ما شد و) خداوند آنان را رسوا کرد درب را پلی بر آن قلعه قرار دادم سپس داخل خندقشان انداختم.

شخصی گفت: چه قدر سنگینی احساس کردی؟

حضرت فرمود:

ما کان إلّا مثل جُنّتی الّتی فی عدتی فی غیر ذلک المقام؛

سنگینی آن همانند سپری است که در دستم است و در موارد دیگر از آن استفاده می کنم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 257 ح 1.

2- الثاقب فی المناقب: 257 ح 2. این روایت را ابن شهراشوب نیز در «المناقب: 293/2» نقل کرده است.

شاعری در این زمینه می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنّ امرءاً حمل الرتاج بخبیر |  | یوم الیهود بقدره لمؤیّدُ |
| حمل الرتاج، رتاج باب فوقها |  | والمسلمون وأهل خیبر حشدوا |
| فرمی به ولقد تکلّف ردّه |  | سبعون کلّهم له متشدّد |
| ردّوه بعد مشقّه وتکلّف |  | ومقام بعضهم لبعض أرندوا (1) |

همانا آن دلیرمردی که در جنگ خیبریان یهود، درب بزرگ دژ خیبر را با قدرت الهی از جای کند.

او آن درب بزرگ را - که بزرگترین درب قصرهای آن قلعه بود - از جای کند و بالا گرفت به گونه ای که همه مسلمانان و خیبریان آن را دیدند.

آنگاه آن شیرمرد شجاع، آن درب بزرگ را پرتاب کرد، دربی که هفتاد نفر نیرومند با زحمت آن را جا به جا می کردند. افراد نیرومندی با پشتیبانی هم با زحمت و سختی آن را به جایش برگرداندند.

879/62. باز در همان کتاب آمده است: علیّ بن نعمان و محمّد بن سنان در یک روایت مرفوعه ای گویند:

امام صادق صلوات اللَّه علیه فرمود:

(آنگاه که عایشه با پیمان شکنان، جنگ جمل را به راه انداخت، روزی) عایشه گفت: مردی را که دشمن سرسخت علی عليه‌السلام است برای من پیدا کنید تا نزد او بفرستم.

پس چنین مردی را آوردند، در برابر او ایستاد، عایشه سرش را بلند کرد و گفت: دشمنی تو با این مرد چه اندازه است؟

گفت: اوقات زیادی از پروردگارم می خواهم که او و یارانش در چنگ من باشند و من با شمشیرم چنان ضربتی به آنان بزنم که خون از شمشیرم بریزد.

عایشه گفت: تو شایسته این کار هستی؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 257 ح 3، این روایت را ابن شهراشوب نیز در «المناقب: 295/2» نقل کرده است.

آنگاه نامه ای به او داد و گفت: این نامه را ببر و در هر موقعیّتی که او را پیدا کردی - چه در حال سیر و سفر چه در حال اقامت - آن را به او بده، آگاه باش! او را در حالی می بینی که سوار بر استر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و کمان او را به شانه انداخته و جعبه تیرش را از کنار زینش آویزان نموده، و یارانش پشت سرش در حالی که گویا پرندگانی هستند، صف کشیده اند.

هرگاه تو را به غذا و نوشیدنی دعوت کرد چیزی از آن مخور، چرا که در آن سحر است.

قاصد به سوی حضرت علی عليه‌السلام به راه افتاد و آن حضرت را در حال سواره استقبال نمود، نامه را به حضرتش داد.

حضرت مهر نامه را شکست، آنگاه آن را خواند و به او فرمود: سوگند به خدا! این کار عملی نیست.

آنگاه حضرت پا از رکاب برداشت و از استر پایین آمد، اصحاب پیرامون حضرتش حلقه زدند، حضرت رو به قاصد کرد و فرمود: چند سؤال از تو بنمایم؟

عرض کرد: آری.

فرمود: پاسخ می دهی؟

عرض کرد: آری.

فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم! آیا عایشه گفت: مردی را که دشمن سرسخت این مرد (علی عليه‌السلام) باشد، می خواهم؟ و تو را نزد او بردند؟ او از تو پرسید: دشمنی تو با این مرد چه اندازه است؟ و تو گفتی: بسیار اوقات از خدا می خواهم که او و یارانش در چنگ من باشند و من چنان ضربتی بر آنان بزنم که خون از شمشیرم بریزد؟

سپس فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم! آیا عایشه به تو نگفت: نامه مرا ببر و در هر موقعیّتی که او را پیدا کردی - چه در حال سیر و سفر و چه در حال اقامت - آن را به او بده، و آگاه باش! تو او را در حالی می بینی که سوار بر استر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و کمان او را به شانه اش انداخته و جعبه تیرش را از کنار زینش آویزان نموده، و یارانش پشت سرش در حالی که گویا پرندگانی هستند، صف کشیده اند؟

گفت: خدایا! (تو آگاهی)، آری.

حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم! آیا به تو نگفت: اگر تو را به غذا و نوشیدنی دعوت کردند، پس چیزی از آن مخور که در آن سحر است؟

گفت: خدایا! (تو آگاهی)، آری.

حضرت فرمود: آیا از من هم به سوی او پیغام می بری؟

گفت: خدایا! (تو آگاهی)، آری. چرا که من وقتی نزد تو آمدم تو دشمن ترین آفریدگان برای من بودی، ولی اینک در این کره خاکی از تو محبوبتر نزد من نیست، پس هر امری که می خواهی بفرما.

حضرت فرمود: ادفع إلیها کتابی، وقل لها: ما أطعت اللَّه ولا رسوله حیث أمرک بلزوم بیتک فخرجت تتردّدین فی العساکر.

نامه مرا به او برسان و به او بگو: از خدا و پیامبر او اطاعت نکردی؛ چرا که خدا و رسولش به تو دستور دادند که در خانه ات بمانی و تو از خانه بیرون آمده و در میان لشکریان رفت و آمد کردی.

بعد فرمود: و به طلحه و زبیر بگو: شما در مورد خدا و رسولش با انصاف رفتار نکردید، چرا که زنان خودتان را در خانه هایتان گذاشتید و زن پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بیرون آوردید.

قاصد حرکت کرد و نامه حضرتش را آورد و در برابر عایشه انداخت و پیام آن حضرت را به او رساند، آنگاه به سوی امیر مؤمنان علی عليه‌السلام برگشت و از یاران باوفای حضرتش گشت و در جنگ صفّین به شهادت رسید.

عایشه گفت: هیچ کس را نزد او نمی فرستیم جز آنکه او را بر علیه ما می شوراند. (1)

880/63. محمّد بن ابی الفوارس در کتاب «الأربعین» می نویسد:

ابوهریره گوید: روزی علی بن ابی طالب عليهما‌السلام از کنار تنی چند از قریش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- این روایت با اندکی تفاوت در مصادر ذیل نقل شده است: الثاقب فی المناقب: 263 ح2، بصائرالدرجات: 243 ح 4، مدینه المعاجز: 136/2 ح 455، الخرائج: 724/2 ح 28، المناقب: 260/2.

در مسجد عبور کرد، آنان با چشم و ابرو به حضرتش اشاره و توهین نمودند.

علی عليه‌السلام حضور پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شد و از آنها خدمت ایشان شکایت نمود.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خشمگین شد و فرمود:

یا أیّها النّاس! ما لکم إذا ذکر إبراهیم وآل إبراهیم أشرقت وجوهکم وطابت نفوسکم، وإذا ذکر محمّد وآل محمّد قست قلوبکم وغشیتد وجوهکم. والّذی نفسی بیده لو عمل أحدکم عمل سبعین نبیّاً من أعمال البرّ ما دخل الجنّه حتّی یحبّ هذا وولده، وأشار إلی علیّ.

ای مردم! شما را چه می شود وقتی ابراهیم و خاندان ابراهیم را می شنوید چهره هایتان درخشان و دل هایتان آرامش پیدا می کند؛ ولی هنگامی که نام محمّد و آل محمّد عليهم‌السلام را می شنوید دلهایتان تیره و چهره هایتان دگرگون و درهم می شود؟!

سوگند به خدایی که جانم بدست قدرت اوست! اگر یکی از شما اعمال هفتاد پیامبر را انجام دهد وارد بهشت نمی شود مگر اینکه این شخص و فرزندان او را دوست بدارد. و اشاره کرد به امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام.

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إنّ للَّه حقّاً لایعلمه إلّا اللَّه وأنا وعلیّ، وإنّ لی حقّاً لایعلمه إلّا اللَّه وعلیّ، وإنّ لعلیّ حقّاً لایعلمه إلّا اللَّه وأنا.

به راستی که خداوند را حقّی است که کسی جز خدا و من و علی آن را نمی داند، و همانا برای من حقّی است که کسی جز خدا و علی نمی داند و همانا برای علی حقّی است که کسی جز خدا و من آن را نمی داند. (1)

881/64. اسعد بن ابراهیم إربلی در کتاب «اربعین» می نویسد: میثم تمّار (یار باوفای امیر مؤمنان علی عليه‌السلام) گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الروضه فی الفضائل: 147، بحار الأنوار: 196/27 ح 56.

من در شهر کوفه در حضور مولایم امیر مؤمنان علی عليه‌السلام بودم، گروهی از اصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در اطراف حضرتش بودند، ناگاه مرد بلندبالایی سوار بر مرکب که قبای خاکستری بر تن داشت و عمّامه زردی بر سر گذاشته بود و با دو شمشیر مسلّح بود، سر رسید.

از مرکبش پایین آمده و همانند افرادی که برای پادشاهان سلام و احترام می نمایند ادای احترام نمود، آنگاه گفت:

کدامیک از شما پیشوای پرهیزکار، مملوّ از علم و ایمان، دور از شرک، متولّد حرم و دارای همّت های والا هستید؟

کدامیک از شما حیدر ابو تراب، کننده باب و شکست دهنده احزاب هستید؟

یکی از حاضران اشاره به امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نمود و گفت: این آقا منظور توست و او راهنمای توست.

او به سوی علی عليه‌السلام آمد و گفت: من از طرف گروهی به سوی شما فرستاده شده ام که اصیل و ریشه دارند، قبیله های بزرگوار و فضائل فراوانی دارند و به آنها «عقیمه» گفته می شود. آنان امیری دارند ملّقب به «طاعن الأسنّه»؛ (استاد سرنیزه زنان). او فرزندی دارد که آفتاب را از پیشانی او می بیند و دنیا را جز به خاطر دوستی او دوست ندارد.

چنین فرزند عزیزی اینک کشته شده و کسی از قاتلش خبر ندارد و معلوم نیست چه کسی او را به قتل رسانده است، اکنون به خاطر قتل او میان قبیله ها حوادث هلاک کننده ای رخ داده و شیاطین فتنه گری از هر سویی آشکار شده و فتنه ها به سوی نادانسته گویی در حرکت است و اختلاف و شکّ و تردید در دلها رسوخ کرده است.

آنان راضی شده اند که مقتول را نزد شما بیاوریم و شما حکم کنی؛ زیرا به پیروی کردن از دستور شما اعتماد دارند و در مورد شما حُسن ظنّ

دارند و معتقدند که این معجزه از شما ساخته است که قاتل را معرّفی کنید. در غیر این صورت، میان قبیله ها شمشیر حاکم شده و جنگ رخ خواهد داد، و تو سزاوار حلّ مشکلات و مانع از خونریزی در میان مسلمانان هستی.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: اینک مقتول کجاست؟

او تابوتی را آورد و از آن، مرده جوانی را که با پارچه ای دیباج و اطلس و حریر پوشانده بودند، بیرون آورد، از او بوی عنبر و عود بلند شد.

امیرمؤمنان علی عليه‌السلام برخاست و نماز طولانی اقامه نمود، آنگاه رو به آن شخص کرد و فرمود:

این جوان را عمویش »حریث« کشته است، زیرا او با دخترعمویش ازدواج کرد، آنگاه با وجود دخترعمویش، زن دیگری اختیار کرد، (1) عمویش از کینه و حقدش او را کشت.

اعرابی گفت: آری، چنین است، و لی ما از این روشن تر می خواهیم که این جوان را به سخن درآوری تا آن معجزه و رازی که به تو ودیعه داده شده است، بیان کند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام برخاست و مشغول نماز شد و به درگاه خدای متعال دعا و تضرّع نمود، ما شنیدیم که عرضه می داشت:

إلهی أنت أحییت میّت بنی إسرائیل ببعض لحم بقره، وقلت: (إِضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِ اللَّهُ الْمَوْتی) (2)، وإنّی لأضربه ببعضی وأعلم أنّ بعضی عندک أکرم.

خدای من! تو مرده بنی اسرائیل را با عضوی از بدن گاو زنده نموده و فرمودی: «عضوی از بدن گاو را به مرده بزنند خداوند همچنین مردگان را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در نسخه «نوادر» چنین آمده است: زیرا او دخترش را به ازدواج این جوان درآورد، ولی او آن را رها کرده و با دختر دیگری ازدواج کرد.

2- سوره بقره، آیه 73.

زنده می کند»، من عضوی از بدنم را به این مرده می زنم، چرا که می دانم عضوی از من نزد تو، گرامی تر (از عضو آن است).

آنگاه با پای راستش او را تکان داد سپس صدا زد: بگو به اذن خدا: چه کسی تو را کشته است؟ همانا من علیّ بن ابی طالب وصیّ پیامبر هستم.

حضرت دو سه مرتبه تکرار فرمود در این هنگام - سوگند به خدایی که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به پیامبری مبعوث نمود - آن مرده با صدای ضعیفی سخن گفت که همه حاضران صدای او را شنیدند و او گفت: عمویم «حریث» مرا کشته است.

این بگفت و لب از سخن باز داشت.

در این موقع گروهی از مردم به جهت این امر شگفت، به پای مبارک علی عليه‌السلام افتاده و سر به سجده گذاشتند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

سجده مخصوص خداوند متعال است، او فقط به اذن خدای متعال به سخن در آمده است.

و در این مورد اهل ادّعا، ادّعاهایی نمودند.

و این حدیث را عموم محدّثان کوفه روایت نموده اند. (1)

882/65. محمّد بن ابی الفوارس در کتاب «اربعین» می نویسد:

در حدیثی از عایشه نقل شده که گوید: من شخصی را در نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محبوب تر از علی و فاطمه عليهما‌السلام ندیدم.

آنگاه سخن خود را چنین ادامه می دهد: روزی در حضور پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم که حضرت فاطمه عليها‌السلام رو به پیامبر کرد و عرض نمود:

جانم فدای تو ای رسول خدا! درود خدا بر تو باد! برای من چه فضیلتی است؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المجموع الرائق: 341/2 ح1.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: یا فاطمه! أنت خیر النساء فی البریّه، وأنت سیّده نساء أهل الجنّه وأهلها.

ای فاطمه! تو بهترین زنان در میان آفریدگانی، و تو بانوی بانوان بهشتی و اهل بهشت هستی.

فاطمه عليها‌السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چه فضیلتی برای پسرعمویت است؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: لایقاس به أحد من خلق اللَّه.

کسی از آفریدگان خدا با او مقایسه نمی شود.

فاطمه عليها‌السلام عرض کرد: برای (دو فرزندم) حسن و حسین عليهما‌السلام چه فضیلتی است؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هما ولدای وسبطای وریحانتای أیّام حیاتی وبعد وفاتی.

آنان فرزندان من و نوادگان و دو گُل ریحان من در دوران زندگی و پس از وفاتم هستند.

عایشه گوید: در این بین که آن دو مشغول حرف زدن بودند ناگاه علی عليه‌السلام آمد، رو به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کرد و گفت:

پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! درود خدا بر تو باد! نظر شما درباره من چیست؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای علی! من، تو، فاطمه، حسن و حسین عليهم‌السلام در بهشت در قصری از دُرّ خواهیم بود، این قصر در زیر عرش خداوند متعال است که اساس آن از رحمت و پیرامونش از رضوان است.

یا علیّ! بینک وبین نوراللَّه باب فتنظر إلیه وینظر إلیک، وعلی رأسک تاج من نور، قد أضاء نوره ما بین المشرق والمغرب، وأنت ترفل فی حلل حمر وردیه، وخلقت وخلقنی ربّی وخلق محبّینا من طینه تحت العرش، وخلق مبغضینا من طینه الخبال.

ای علی! بین تو و بین نور خدا دری است که تو به آن نگاه می کنی و آن به تو، بر سر تو تاجی از نور است که نورش میان شرق و غرب عالم را روشن

می کند، تو در میان لباس هائی که به رنگ گل سرخ است افتخار می نمایی.پروردگارم تو و مرا آفریده است و دوستان ما را از طینت زیر عرشی آفریده و دشمنان ما را از گِل چرکین اهل دوزخ آفریده است. (1)

883/66. باز در همان کتاب آمده است: ابن عبّاس در حدیث مرفوعه ای گوید:

در خدمت مولایم علیّ بن ابی طالب علیه أفضل الصلاه والسلام بودم که در میان دو سنگی که یکی بر دیگری افتاده و بر آن خدشه وارد کرده بود، داوری نمود و فرمود که مثل همان خدشه باید بر آن وارد شود.

راوی گوید: از ابن عبّاس پرسیدم: آیا آن دو سنگ از علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام دادخواست کرده بودند؟

گفت: آری؛ سوگند به خدایی که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به حق به پیامبری برانگیخت! به راستی که من دیدم که آن دو سنگ استغاثه نموده و یکی از دیگری دادخواست کرد. (2)

884/67. طریحی قدس‌سره در کتاب «مجمع البحرین» در مادّه «شیع» می نویسد: نقل شده است:

شبی پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجد به یارانش سخن می گفت، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ضمن سخنانی فرمود:

یا قوم! إذا ذکرتم الأنبیاء الأوّلین فصلّوا علیَّ ثمّ صلّوا علیهم، وإذا ذکرتم أبی إبراهیم عليه‌السلام فصلّوا علیه ثمّ صلّوا علیّ.

ای مردم! زمانی که پیامبران نخستین را یاد می نمایید، نخست بر من درود فرستید آنگاه بر آنان، ولی هنگامی که پدرم ابراهیم عليه‌السلام را یاد می نمایید نخست بر او درود فرستید آنگاه بر من.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اربعین ابن ابی الفوارس: ح 32 (مخطوط).

2- أربعین ابن ابی الفوارس: ح 32 (مخطوط).

اصحابش گفتند: ای رسول خدا! به چه سبب حضرت ابراهیم عليه‌السلام به چنین مقامی رسیده است؟

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: بدانید! شبی که من به معراج برده شدم وقتی به آسمان سوّم رسیدم منبری از نور برای من نصب گردید، من در فراز آن منبر قرار گرفتم، و حضرت ابراهیم عليه‌السلام یک درجه پایین تر از من نشست و سایر پیامبران نخستین در اطراف منبر نشستند.

در این هنگام علی عليه‌السلام آمد، او بر مرکبی از نور سوار شده بود که چهره اش همچون ماه می درخشید، و یارانش همانند ستارگان در گرداگرد وجودش بودند.

حضرت ابراهیم عليه‌السلام رو به من کرد و گفت:

یا محمّد! هذا أیّ نبیّ معظّم؟ أو أیّ ملک مقرّب؟

ای محمّد! این شخص کدام پیامبر بزرگواری است؟ یا کدام فرشته مقرّبی است؟

عرض کردم: لا نبیّ معظّم ولا ملک مقرّب، هذا أخی وابن عمّی وصهری، ووارث علمی علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام؛

او نه پیامبر بزرگوار و نه فرشته مقرّب است. او برادر، پسر عمو، داماد و وارث علم من؛ علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است.

حضرت ابراهیم عليه‌السلام گفت: اینان که همچون ستارگان گرداگرد وجود او حلقه زده اند، کیستند؟

عرض کردم: شیعیان او هستند.

اینجا بود که حضرت ابراهیم عليه‌السلام به درگاه خداوند عرض کرد:

«اللهمّ اجعلنی من شیعه علیّ عليه‌السلام»؛

«خداوندا! مرا نیز از شیعیان علی عليه‌السلام قرار ده».

در این هنگام جبرئیل فرود آمد و این آیه شریفه را آورد: (وَإِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیمَ) (1)؛ «و از پیروان او ابراهیم عليه‌السلام بود». (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره صافّات، آیه 83.

2- مجمع البحرین: 572/1، ماده «شیع».

885/68. شیخ بزرگوار، فقیه دانشمند محمّد بن جعفر مشهدی قدس‌سره در کتاب «ما اتّفق فیه من الأخبار فی فضل الأئمّه الأطهار عليهم‌السلام» می نویسد:

عبداللَّه بن عبّاس و عبدالرحمان بن عوف گویند: روزی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مسجدش نشسته بود که ناگاه جبرئیل امین فرود آمد و گفت: ای محمّد! خداوند علیّ اعلا بر تو درود می فرستد و می فرماید: بخوان!

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

چه بخوانم؟ جبرئیل عرض کرد: بخوان:

(إِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ (45) اُدْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنینَ (46) وَنَزَعْنا ما فی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ (47) لایَمَسُّهُمْ فیها نَصَبٌ وَما هُمْ مِنْها بِمُخْرَجینَ) (1).

«همانا پرهیزکاران در باغها(ی بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. (فرشتگان به آنان می گویند) با سلامت و امنیّت وارد این باغها شوید. و هر گونه کینه و حسد را از سینه آنها بر می کنیم و آنان در حالی که برادرند بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند. هیچ خستگی در آنجا به آنها نمی رسد و هیچ گاه از آن اخراج نمی گردند».

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای جبرئیل! کسانی را که خداوند متعال برادران هم قرار داده که در برابر هم بر تختهای بهشتی تکیه می دهند، کیانند؟

جبرئیل عرض کرد: آنان اصحاب برگزیده تو، کسانی که به عهد و پیمان تو وفادار بوده و پیمان شکنی نکرده اند، آگاه باش که خداوند متعال به تو فرمان می دهد که میان آنان در روی زمین عقد اُخوّت و برادری برقرار نمایی؛ همچنان که خداوند در آسمانها میان آنان عقد اخوّت و برادری بسته است.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: من آنها را نمی شناسم.

جبرئیل گفت: من در برابر شما در هوا قرار می گیرم، وقتی فرد مؤمنی برخاست من به شما می گویم: فلانی مؤمن است برخیزد و میان آن دو

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حجر، آیه 48 - 45.

عقد اخوّت و برادری برقرار کن. وقتی فرد کافر برخاست، می گویم: فلانی کافر است برخیزد و میان آن دو عقد اخوّت و برادری ببند.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای جبرئیل! چنین می نمایم.

آنگاه پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و میان مؤمن با مؤمن دیگر، و نیز میان منافق با منافق دیگر عقد اخوّت و برادری بست.

در این هنگام منافقان فریاد زدند و گفتند: ای محمّد! چه سرّی در این کار بود؟ رفتار شما با ما چنین بود که ما را به طور پراکنده رها کرده و میان ما جداگانه عقد اخوّت نمی بستی.

خدا که از نیّت و منظور آنها آگاه بود این آیه را بر پیامبرش نازل نمود:

(ما کانَ اللَّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ حَتَّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ)؛ (1)

«چنین نیست که خداوند مؤمنان را به همان گونه که هستید وا گذارد مگر آن که ناپاک را از پاک جدا سازد».

وقتی پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این آیه را خواند، مردم خاموش شدند.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باز هم شروع کرد و میان آنان عقد اخوّت بست، تا اینکه میان همه اصحاب از مؤمن و منافق عقد اخوّت و برادری بست.

زمان اندکی سپری شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم توجّهی به علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام نمود، دید حضرتش در گوشه ای نشسته و آهسته آهسته ناله می زند و نَفَس در سینه مبارکش حبس نموده و زلالِ اشک از دیدگان مبارکش بر چهره نازنینش جاری است، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ای اباالحسن! چرا اشک می ریزی؟ خداوند چشمانت را نگریاند؟

علی عليه‌السلام عرض کرد: بر خودم گریه می کنم؟

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: علی جان! چرا؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 179.

عرض کرد: ای رسول خدا! هر وقت که شما یک نفر از مؤمنان را فرمودی برخیزد، و با مؤمنی عقد اخوّت ببندد من می گفتم: اینک به من می فرمایید برخیزم؛ ولی وقتی از من اعراض کرده و به دیگری می فرمودید در دلم گفتم: شاید من شایستگی برادری با شخصی از مؤمنان را ندارم!

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هرگز از تو اعراض نکرده و تو را فراموش ننموده ام، ولی چنان فهمیدم که خدای متعال در این اخوّت از تو اعراض می کند (و با هیچ کدام از این مؤمنان عقد اخوّت نمی بندد) این جبرئیل است که در هوا ایستاده که هر موقع فردی از مؤمنان را گفتم برخیزد و خواستم تو را با او عقد اخوّت ببندم.

جبرئیل گفت: علی عليه‌السلام را بنشان، و امر او را به تأخیر بینداز و مقدّم مدار.

من نیز همانند تو فکر کردم، و از این امر غمگین و ناراحت و محزون شدم. در این هنگام جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمّد! خداوند علیّ اعلا بر تو درود می فرستد و می فرماید: من از این امر آگاه شدم، از این امر غمگین مباش. چرا که علی را برای تو ذخیره کرده ام و او را با تو مقرون می سازم و میان تو و او در آسمان و زمین عقد اخوّت و برادری بسته ام.

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بپا خاست و خطبه شیوایی ایراد کرد و فرمود:

أیّها النّاس! أنا عبداللَّه، أنا نبیّ اللَّه، أنا حجّه اللَّه، أنا رسول اللَّه، أنا نجیّ اللَّه، أنا صفیّ اللَّه، أنا حبیب اللَّه، أنا الحجّه إلی اللَّه، من خاننی فقد خان اللَّه، قدَّمنی اللَّه فی المفاخر والمآثر، وآثرنی فی المفاخر، وأفردنی فی النظائر، فما من أحد إلّا وأنا ودیعه عنده، وأنا ودیعه اللَّه، أنا کنز اللَّه، أنا صاحب الشفاعه الکبری، أنا صاحب الکوثر واللواء، أنا صاحب الکأس الأوفی، أنا ذوالدلائل والفضائل والآیات والمعجزات، أنا السیّد المسؤول فی الیوم المشهود والمقام المحمود والحوض المورود واللواء المعقود.

أنا ساده المتّقین وخاتم المرسلین، ذوالقول المتین، أنا راکب المنبر یوم الدین، أنا أوّل محبور وأوّل منشور وأوّل محشور وأوّل مبرور وأوّل من یدعی من القبور إذا نفخ فی الصور، أنا تاج البهاء المستور، أنا المرسل المذکور فی التوراه والإنجیل والزبور وکلّ کتاب مسطور، أنا صاحب المشاهد والمحامد والمزاهد والمقاصد وعلم اللَّه.

أنا المنذر المبلّغ عن اللَّه، أنا الآمر بأمراللَّه، أنا ذو الوعد الصادق عن اللَّه، أنا نجیّ السفره، وأنا إمام البرره، أنا مبید الکفره، أنا المنتقم من الفجره، أنا ذوالشامه والعلامه، أنا المکرم لیله الإسری، أنا الرفیع الأعلی، أنا المناجی عند سدره المنتهی، أنا السفّاح أنا الرباح، أنا النفّاح، أنا الفتّاح، أنا الّذی یفتح أبواب الجنان، أنا المحفوف بالرضوان.

أنا أوّل قارع أبوابها، أنا المتفکّه بثمارها، أنا المحبو بأنوارها، أنا الصفاک (1) أنا الهتاک، أنا ابن الفواطم من قریش الأکارم، أنا أوّل الفوائد من سلیم، أنا ابن المرضعات، أنا القاسم وأبوالقاسم، أنا العالم وأنا الحکیم الحاکم، وأنا الجاسم، وأنا ینبوع المکارم.

أنا ابن هاشم، أنا ابن شیبه الحمد واللواء والفخر والمجد والسینا والجدّ جدّی بالحمد وما کان له بطیر أبابیل وأهلک اللَّه له جند الفیل، أنا لی زمزم والصفا، أنا لی العصابه واللوی، أنا لی المآثر والنهی، أنا لی المشاعر والربی، ولی من الآخره الزلفی، ولی شجره طوبی وسدره المنتهی، ولی الوسیله الکبری.

أنا باب مطالع الهدی، أنا حجّه علی جمیع الوری، أنا الغلّاب، أنا الوهّاب، أنا الوثّاب، أنا علی من أدبر وتولّی، أنا العجب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- السفاک، خ.

العجاب، أنا المنزّل علیه الکتاب، أنا العطوف، أنا الرؤوف، أنا الشفیق، أنا الرفیق، أنا المخصوص بالفضیله، أنا الموعود بالوسیله، أنا أبو النور والإشراق، أنا المحمول علی البراق، أنا المبعوث بالحقّ علی الآفاق، أنا علم الأنبیاء، أنا منذر الأوصیاء، أنا منقذ الضعفاء.

أنا أوّل شافع، أنا صادق ناطق، أنا ذوالجمل الأحمر، أنا صاحب الدرع والمغفر، أنا ذوالقضیب الأبتر، أنا الفاضل، أنا الکامل، أنا المنازل، أنا قائل الصدق، أنا المبعوث بالحقّ، أنا الحمام، أنا الإمام، أنا السمام، أنا الخاتم، أنا الضرغام علی من خالف الأحکام.

أنا داعیه الساعه، أنا اقتربت، أنا الآزفه، أنا کلام إسماعیل، أنا صاحب التنزیل، أنا واضح الهدی، أنا الشاهد، أنا العابد، أنا ذوالمقاصد، أنا بالخیر واعد، أنا الموعود بالسلامه لاُمّتی، أنا المبشّر بالکرامه لعترتی، أنا المنقذ بدعوتی، أنا المفلج بحجّتی.

أنا الإمام الأئمّه، أنا عصمه الأئمّه، أنا دافع النقمه، أنا المبشّر بالنعمه، أنا بحر الرضی وطود النهی وکهف العفاف، وجّهت لی الزلفی وحفّت لی الجنّه، أنا طله السکینه، أنا ابن الذبیحین المفتدین بالتحف من بحبوحه الشرف، أنا جادّه الإیمان وطریق الأمان وواضح البرهان، أنا ابن معد بن عدنان، أنا حسره الشیطان ولدنی تسعه من المرسلین، فسمّیت فی قومی الأمین، أنا اُمّ القرآن المبین، أنا طه ویس، والتین والزیتون.

أنا أحمد فی الأوّلین وفی صحف الماضین وفی الاُمم المتقدّمین وفی القرون السالفین، أنا محمّد فی السماوات والأرضین، أنا صاحب الکوثر فی المجمع والمصدر، أنا المجاب فی المحشر، أنا الحبیب النجیب، أنا المصیب، أنا المزّمّل أنا المدَّثّر، أنا

المذکّر، أنا الّذی ساهمنی فی ظهر آدم الوری وفضلتهم النبیّون ففضّلتهم أنا أجمعین.

أنا الّذی بشّرهم اللَّه بشفاعتی، وأمرهم بطاعتی، وأخذ علیهم العهد بتصدیق رسالتی، أنا قائد الغرّ المحجّلین إلی جنّات النعیم.

أنا أفضل النبیّین قدراً وأعمّهم خطراً وأوضحهم خبراً وأعلاهم مستقرّاً وأکرمهم اُمّه وأجزلهم رحمه وأحفظهم ذمّه وأزکاهم ملّه، وما فیکم أحد إلّا وقد قرن بقرینه ووصل بخدینه لتحقیق علم اللَّه تعالی فیکم، ومواهبه لدیکم، لم یعدل بکم عن جد جناب أخوانکم وعن أعمال أشکالکم، وقد حاز اللَّه لکم ولهم وقد أحسن اللَّه ولطف بی إذ أخّرنی کی اُذکّرکم شیئاً.

ألا وإنّ علیّاً حقیق لمعرفته مخصوص به، حسبه من حسبی ونسبه من نسبی وسننه متعلّقه بسننی، فعلیّ أخی وابن عمّی، اُوتیت الرساله والحکمه، واُوتی علیّ العلم والعصمه، واُوتیت الدعوه والقرآن، واُوتی علیّ الوصیّه والبرهان، واُوتیت القضیب والناقه، واُوتی علیّ الحوض واللواء.

واُوعدت بالسجده والشفاعه العظمی، وجعل علیّ قسیم الجنّه واللظی، واُعطیت الهیبه والوقار، واُعطی علیّ الشرف والفخار، ووهب لی السماحه والبهاء، ووهب لعلیّ البراعه والحجی، بشّرت بالرساله والکوثر، وبشّر علیّ بالصراط المستقیم، خصصت بخدیجه الکبری، وخصّ علیّ بزوجته فاطمه خیره النساء.

حملت علی الرفرف فی الهواء، وسمعت کلام علیّ فی السماء، توخّیت عند سدره المنتهی، سئلت عن علیّ فی الرفیع الأعلی، اُرسلت بالنذار والخوف واُعطی علیّ البداره والسیف، بشّرت بأعلی الجنان، طلبت أن لا یفارقنی علیّ حیث کنت وکان، وعدت

المقام المحمود فی الیوم المشهود ووعد علیّ بلواء الحمد فی الیوم المشهود، وبعثت بالآیات علی إحدی المعجزات، وفضّلت بالنصر فضّل علیّ بالقهر، حبیت بالرضوان حبی علیّ بالغفران، وهب لی حدّه النظر، وهب لعلیّ البأس والظفر.

أنا سابق المرسلین، علیّ صالح المؤمنین، سطوت فی المشاهد سطی علیّ فی المراصد، أنا خاتم النبیّین، علیّ خاتم الوصیّین، أنا نبیّ اُمّتی، علیّ مبلّغ دعوتی، بعث أخی موسی بالعصا تتلقّف ما یأفکون، وبعثت بالسیف فی کفّ علیّ یقسم ما یمکرون.

أنا باب الهدی، علیّ باب التقی، حزب اللَّه حزبی، وحزبی حزب علیّ، علیّ صفوه إسماعیل بعدی سبقت له دعوه الخلیل وجنّب عباده الأصنام والتماثیل، ثبت علی عهد ربّ العالمین، وکسر أصنام المشرکین، وأخرج بذلک الظالمین، إبراهیم صفوهاللَّه والمرسلین، وأنا صفوه إبراهیم وإسماعیل، خصّنا اللَّه بالتفضیل، وطهّرنا بالتنزیه عن فعل الحظاین، عجنت أنا وعلیّ من طین، سکنت أنا وعلیّ فی ظهور المؤمنین.

أنا حجّه اللَّه، علیّ حجّتی ینطق علی جنانی ویخاطب علی لسانی، لایشتبه علیه ظلمه من الظلمات، ولایبلی فی دینه بآفه من الآفات، وهب لی علم المشکلات، ووهب لعلیّ علم المعضلات، ربّیت فی حجر أبی علیّ، وربّی علیّ فی حضنی، وربّی فی مهدی وحجری، ونشأ فی صدری.

وسبق الناس کلّهم إلی أمری، فرح بالرضوان وحبی بالغفران، وأوعد بالجنان من قبل أن یؤمن إنسان، یضرب بحدّی ویفخر بجدّی ویسطو بسعدی، صلدم وصنوی عالم حاکم صابر صائم، لایشغله الدنیا عن الذکر، ولاینقطع عند المصائب دائم الفکر، حدید النظر، عظیم الخطر، علی الخبر صبور وقور ذکور شجاع

إذا قلّت الأبطال، وهب نفسه فی یوم النزال فی سوره القتال ما انحدل قطّ عنّی، ولا وقف بمحال عنّی، تقیّ نقیّ رضیّ سخیّ ولیّ سنیّ زکیّ مضیّ.

علیّ أشبه الناس إذا قضی بنوح حکماً، وبهود حلماً، وبصالح عزماً، وبإبراهیم علماً، وبإسماعیل صبراً، وبإسحاق إزراً، وبیعقوب مصائباً، وبیوسف تکذیباً، محسود علی مواهب اللَّه، معاند فی دین اللَّه.

أشبه شی ء بالکلیم زهداً، وبعیسی بن مریم رشداً، وبی خلقاً وخلقاً، جمیل من الطوارق، لطیف من البوائق، جدام البوائق، عدوّ المنافق، لکلّ خیر موافق ولکلّ شرّ مفارق، ملکوتیّ القلب، سماویّ (1) اللبّ، قدسیّ الصحبه، یحبّ الربّ.

مناجز مبارز غیر فشل ولاعاجز، نبت فی أعراقی وغذی بأخلاقی، وبارز بأسیافی، عدوّه عدوّی، وولیّه ولیّی، وصفیّه صفیّی، سرادق الاُمّه، وباب الحکمه، ومیزان العصمه، لایحبّه إلّا مؤمن نقیّ، ولا یبغضه إلّا منافق شقیّ.

حبیب نجیب وجیه عنداللَّه، معظم فی ملکوت اللَّه، لم یزل عنداللَّه صادقاً وبسبیل الحقّ ناطقاً، الحقّ معه وفیه لایزایله (2) یستبشر بذکره المؤمنین، ویسی ء بذکره المنافقون، ویمقته القاسطون، ویبغضه الفاسقون، ویشنأه المارقون، منّی مبدأه وإلیّ منتهاه، وفی الفردوس مثواه، وفی علّیّین مأواه، کریم فی طرفه، مهول فی عطفه، سراج (3) فی خلقه، معصوم الجناب طاهر الأثواب، تقیّ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در پاورقی نسخه اصلی آمده: دیلمی قدس‌سره صاحب الإرشاد در کتاب مناقب خویش بخشی از این خطبه را آورده، در آن منبع آمده: سماویّ الصدر قدسیّ الجسد.

2- ولا یعتدیه، چنان که در مناقب دیلمی آمده (پاورقی نسخه اصلی).

3- سریع، خ.

الحرکات کثیر البرکات، زائد الحسنات، عال علی الدرجات فی یوم الهبات.

مهذّب نجیب مجلبب مطیب أدیب مؤدّب مستأسد مجرّب حیدره قسوره ضرّاب غلّاب وهّاب وثّاب.

أوّلکم سبقاً، وأوّلکم خلقاً، صاحب سرّی المکتوم وجهری المعلوم، وأمری المبروم، طویل الباع عبل الذراع، کشّاف القناع، فی یوم القناع أدیب لبیب حسیب نسیب، من ربّه فی المنزله قریب، غضنفر ضرغام ماجد هوام مبارز قمقام عذافر هشام لیث همهام.

به أسکن اللَّه الرعب فی قلوب الظالمین، وأوحی إلیّ أنّ الرعب لایسکن لعلیّ قلباً، ولایمازج له لبّاً، خلقه اللَّه من طینتی، وزوّجه ابنتی وحرمتی، وأقام معی بسنّتی، وأوضح به حجّتی، وأنار به ملکی، وهو المحنه علی اُمّتی، واسانی بنفسه لیله الرقد علی فراشی، وحمل ابنتی زینباً جهراً، وردّ ما أخذه عدوّی منّی قهراً.

أربیت فی بیت اُمّه فاطمه بنت أسد وحجرها وحضنها، وربّی علیّ بیتی وحجری وحضنی، تولّیت تربیته وتولّت خدیجه کفالته من غیر رضاع أرضعته، تتابعت منه الحکم، وتقارنت أنا وهو فی العدم محبّه أسعد الاُمم، وهو صاحب لوای والعلم، ما رُأی قطّ ساجد الصنم، ما ثبت لی فی مکان قدم إلّا ولعلیّ ید وقدم، آمن من غیر دعوه برسالتی.

بعثت یوم الإثنین ضحوه، وصلّی علیّ فی یومه معی صلاه الزوال، واستکمل من نوری ما کمل به الأنوار، قدره أعظم الأقدار، آنسنی فی ظهور الآباء الزاکیات وقارننی فی الأوعیه الطاهرات، وکتب إسمه وإسمی علی السرادقات وفی السماوات، فعلیّ شقیقی من ظهر عبدالمطّلب إلی الممات، ومحدّثی فی

جوار اللَّه والغرفات.

اللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، خصّه اللَّه بالعلم والتقی، وحبّبه إلی أهل الأرض والسماء، وجعل فیه الورع والحیاء، وجنّبه الخوف والردی، وفرض ولایته علی کلّ من فی الأرض والسماء.

فمن أحبّه فقد أحبّنی، ومن أبغضه فقد أبغضنی، ومن أبغضنی فقد أبغض اللَّه.

علیّ خزانه علمی، ووعاء حلمی، ومنتهی همّی، وکاشف غمّی فی حیاتی ومغسّلی بعد مماتی، ومونسی فی أوقاتی، علیّ غاسلی إذا قبضت، ومدرجی فی أکفانی إذا تواریت، علیّ أوّل من یصلّی علیَّ من البشر، وممهدّی فی لحدی إذا حضر، علیّ یکفینی فی الشدائد، ویحمل عنّی الأوابد، ویدافع عنّی بروحه المکائد، لایؤذینی فی علیّ إلّا حاسد، ولایردّ فضله إلّا شقیٌّ جاحد.

ای مردم! من بنده خدا، پیامبر خدا، حجّت خدا، رسول خدا، برگزیده خدا، صفیّ خدا و حبیب خدا هستم.

منم حجّت به سوی خدا، هر که به من خیانت نماید به خداوند خیانت نموده است، خداوند متعال مرا در افتخارات و کرامتها مقدّم داشته و در مفاخر برگزیده و مرا در میان بزرگان اقوام ممتاز نموده است.

پس هیچ کسی نبود جز آنکه من ودیعه الهی نزد او بودم، منم ودیعه خدا، منم گنج خدا، منم صاحب شفاعت کبری، منم صاحب کوثر و لوای الهی، منم صاحب ظرف پرتر، منم دارای دلایل، فضایل، آیات و معجزات.

منم آن آقایی که در روز رستاخیز مورد پرسش قرار می گیرد و منم دارای مقامی ستوده و حوضی که وارد می شوند و پرچم پیچیده شده.

من آقای پرهیزکاران و خاتم رسولانم که دارای گفتاری متین هستم، منم که در روز قیامت بر فراز منبری (از نور) قرار می گیرم، من نخستین شادمان (در روز قیامت)، نخستین منشور، نخستین محشور، نخستین نیکوکار و نخستین کسی که در هنگام دمیده شدن صور اسرافیل از قبر خوانده می شود هستم.

من دارای تاج شکوه و جلال پوشیده شده هستم، منم آن پیامبری که در تورات، انجیل، زبور و هر کتابی که نوشته شده ذکر شده ام، منم دارای مشاهد، ستودنی ها، مزاهد، مقصودها و دانش خدا.

من ترساننده و پیام آورنده از سوی خدا، و دستوردهنده به دستور پروردگار و دارای وعده راست از او هستم. من همراز سفیران، پیشوای نیکوکاران، نابود کننده کافران، انتقام گیرنده از فاجران هستم.

من دارای نشانه پیامبری هستم، من در شب معراج گرامی داشته شدم، من همان رفیع اعلایم، منم کسی که در سدره المنتهی با پروردگارم مناجات نمودم، منم که توانایی سخنان بلیغ را دارم، منم سود رسانند، منم بسیار بخشنده، منم بازکننده (گره ها)، من کسی هستم که درهای بهشت را می گشایم، منم که با رضوان الهی احاطه شده ام.

من نخستین کسی هستم که در بهشت را می کوبم، منم که از میوه های آن می خورم، منم که از انوار آن بهره می برم، منم بلیغ و توانا در سخن، منم که پرده از رازها برمی دارم.

من فرزند فاطمه های کریم از قریشم، منم نخستین فایده ها از سلیم، من فرزند مادران شیرده هستم، من قاسم و ابوالقاسمم، منم دانشمند و منم حکیم حاکم، من دارای عظمت و من سرچشمه کرامتها هستم.

من فرزند هاشمم، من فرزند شیبه حمد، لواء، فخر، مجد و سینا هستم، جدّ من کسی است که با حمد خدای کوشش نمود، کسی که پرندگان ابابیل به خاطر او از آسمان آمده و خداوند به خاطر او لشکر فیل را نابود کرد.

زمزم و صفا از آنِ من است، عصابه و لوا، مآثر و نهی، مشاعر و ربی، آخرت زلفی، شجره طوبی، سدره المنتهی و وسیله کبری همه و همه برای من است.

من سرآغاز درخشش هدایتم، من حجّت خدا بر همه مخلوقاتم، منم همیشه پیروز، منم بخشنده، منم پاداش دهنده، منم بر کسی که روی گردان باشد، من همان شگفت انگیزتر از شگفتی هستم.

منم کسی که قرآن بر او نازل گشت، منم مهربان، منم رؤوف، منم شفیق و دلسوز، منم رفیق، منم کسی که بر برتری اختصاص یافته، منم کسی که به

وسیله وعده داده شده، منم دارنده نور و اشراق، منم کسی که بر براق حمل شد، منم کسی که به حق بر همه آفاق برانگیخته شدم، منم عَلَم پیامبران، منم بیم دهنده اوصیا، منم نجات دهنده ضعفا.

من نخستین شفاعت کننده، گویای راستین، دارای شتر سرخ، صاحب زره و کلاه آهنین، شمشیر برنده تر هستم.

منم فاضل، منم کامل، منم منازل، منم گوینده راستی، برانگیخته شده بر حق، منم پیام رسان، منم امام، منم دارای سرعت، منم خاتم، منم شمشیر بر علیه مخالفان احکام الهی.

منم دعوت کننده به روز قیامت، منم هنگام نزدیک شدن آن، منم آن نزدیک شونده، منم کلام اسماعیل، منم صاحب تنزیل، منم هدایتگر روشن، منم شاهد، منم عابد، من دارای مقاصد بوده و وعده دهنده به خیر هستم.

من وعده دهنده اُمّتم به سلامتی و مژده دهنده عترتم به کرامت و رها کننده با دعوت هستم، من با برهان و دلیل پیروزم.

من پیشوای پیشوایان، عصمت امامان، دفع کننده نقمت و مژده دهنده بر نعمت هستم. من دریای رضا، کوه بزرگ خرد و پناهگاه عفاف هستم. مقام و منزلت متوجّه من بوده و بهشت اطراف مرا احاطه کرده است.

من دارای زیبایی شگفت انگیز و باوقار هستم، من فرزند دو ذبح شده که با تحفه هایی از ناز و نعمت شرف فدایی گرفتند، من شاهراه ایمان و راه امان با برهان آشکار هستم.

من فرزند معد بن عدنانم، من باعث حسرت شیطان قرار گرفتم، از نُه پیامبر مرسل متولّد گشتم، و در طایفه خودم به امین معروف شدم، منم مادر قرآن مبین، منم طه و یاسین، منم والتین والزیتون.

نام من در میان پیشینیان، در کتاب های گذشتگان و امّت های گذشته و قرن های نخستین؛ «احمد» و در آسمانها و زمین «محمّد» می باشد.

من صاحب کوثر در مجمع و مصدر هستم، منم پذیرفته شده در محشر، منم حبیب برگزیده، منم مصیب، منم مزّمّل، منم مدّثّر، منم تذکّر دهنده، منم کسی که شرکت کرد با من در صلب آدم همه مخلوقات، بر انبیاء برتری یافتم پس من بر همه پیامبران برتری یافتم.

منم آن کسی که خداوند شفاعتم را مژده داد، و دستور اطاعت از فرمانم را صادر فرمود، و از مردم برای تصدیق رسالتم پیمان گرفت. من رهبر روسفیدان به سوی بهشت نعمتها هستم.

من بالاترین پیامبران از نظر ارزش، فراگیرترین آنها از نظر عظمت، آشکارترین آنان از نظر خبر، والاترین آنان از نظر مقام و منزلت، گرامی ترین آنان از نظر اُمّت، فراوان ترین آنان از نظر رحمت، نگهبان ترین آنان از نظر ذمّه و پاکیزه ترین آنان از نظر ملّت هستم.

در میان شما کسی نیست جز آنکه خود را به او نزدیک نموده و به دوست او رسیده است؛ چرا که دانش خدای تعالی در شما تحقّق پیدا کرده و نعمتهای او نزد شماست، از آستان برادرانتان و از اعمال مذهبتان عدول نکرده، و به راستی که خداوند آن را برای شما و آنان جمع کرده است و خداوند احسان نموده و در حقّ من لطف فرموده؛ چرا که مرا به تأخیر انداخته تا چیزی را بر شما متذکّر شوم.

آگاه باشید! علی عليه‌السلام سزاوار شناسایی است، معرفت و شناختی که ویژه اوست، حسب او حسب من، نژاد او نژاد من، راه و روش او راه و روش من است.

پس علی عليه‌السلام برادر و پسرعموی من است، بر من رسالت و حکمت عطا شده و بر علی عليه‌السلام دانش و عصمت، بر من دعوت و قرآن عطا شده و بر علی عليه‌السلام وصایت و برهان، بر من شمشیر و شتر عنایت شده و بر علی عليه‌السلام حوض و پرچم.

بر من سجده و شفاعتِ بزرگ وعده داده شده و علی عليه‌السلام قسیم بهشت و دوزخ شده، بر من هیبت و وقار عطا شده و بر علی عليه‌السلام شرف و افتخار، برای من آقایی، شکوه و جلال ارزانی شده و بر علی عليه‌السلام کمال و عقل و شایستگی.

من به رسالت و کوثر مژده داده شدم و علی عليه‌السلام به صراط مستقیم، خدیجه کبری عليها‌السلام برای من انتخاب شده و فاطمه زهرا عليها‌السلام برگزیده بانوان، برای علی عليه‌السلام.

من بر روی رفرف؛ «فرش گسترده» در هوا حمل شدم و کلام علی عليه‌السلام را در

آسمان شنیدم، من در سدره المنتهی مورد درخواست قرار گرفتم و در رفیع اعلا از علی عليه‌السلام سؤال شدم، من برای بیم دادن فرستاده شدم و بر علی عليه‌السلام دلیری و شمشیر عطا شد.

من به والاترین مرتبه های بهشت مژده داده شدم، و از خداوند خواستم در هر جا که باشم و علی عليه‌السلام هر کجا باشد از من جدا نگردد، من به مقام پسندیده در روز رستاخیز وعده داده شدم و علی عليه‌السلام به پرچم حمد.

من با نشانه ها بر یکی از معجزات برانگیخته شدم و با یاری برتری داده شدم، و علی عليه‌السلام با پیروزی، بر من رضوان عطا شد و بر علی عليه‌السلام غفران، برای من تیزی نظر ارزانی شده و بر علی عليه‌السلام دلیری و پیروزی.

من پیشی گیرنده از پیامبرانم و علی عليه‌السلام شایسته مؤمنان، سطوت و غلبه من در میدانها و سطوت و غلبه علی عليه‌السلام در کمینگاه هاست.

من خاتم پیامبران، علی عليه‌السلام خاتم اوصیا است، من پیامبر اُمّتم، علی عليه‌السلام رساننده دعوت من است.

برادرم موسی با عصایی برانگیخته شده که آنچه به ظاهر حقیقت جلوه داده بودند می بلعید و من برانگیخته شدم با شمشیری که در دست توانمند علی عليه‌السلام است که مکّاران و حیله گران را به دو نیم می کند.

من درب هدایت، علی عليه‌السلام درب تقواست، حزب خدا حزب من و حزب من حزب علی عليه‌السلام است، علی عليه‌السلام برگزیده از فرزندان اسماعیل پس از من است که بر دعوت ابراهیم خلیل عليه‌السلام پیشی گرفته و از پرستش صورتها و بتها دوری گزیده است.

او در پیمان پروردگار جهانیان استوار ماند و بتهای مشرکان را شکسته و بدین وسیله ستمگران را از (خانه الهی) بیرون رانده است.

حضرت ابراهیم عليه‌السلام برگزیده خدا و پیامبران است، من برگزیده ابراهیم و اسماعیل هستم، خداوند ما را با برتری ممتاز ساخته و با دوری کردن از انجام کارهای زشت پاکیزه نمود.

من و علی عليه‌السلام از یک طینت سرشته شدیم. من و علی عليه‌السلام در صلبهای مؤمنان قرار گرفتیم.

من حجّت خدایم علی حجّت من است، او از دل من سخن می گوید و از

زبان من حکایت می کند، تاریکی ها باعث اشتباه او نمی شود و دینش با آفتی از آفات کهنه نمی گردد.

بر من دانش مشکلات ارزانی شده و بر علی عليه‌السلام دانش امور پیچیده و معضلات، من در دامان مهر پدر علی عليه‌السلام پرورش یافتم و علی عليه‌السلام در دامن مهر من، او در گهواره محبّت و در دامان مهر من پرورش یافت و در سینه ام رشد نمود.

او برای پذیرش پیامبری من از همه مردم پیشی گرفت، با رضوان الهی شاد گردید، غفران به او ارزانی شد و بهشت به او وعده داده شد، پیش از آن که انسانی ایمان بیاورد.

او با شمشیر من می زند و به جدّ من فخر می کند و با آرزوی من حمله می کند.

او شیر ژیان، و برادر و پسرعموی مهربان، دانشمند، داور، شکیبا، روزه داری است که دنیا او را از یاد خدا مشغول نمی کند و هنگام ناگواری ها از یاد خدا منقطع نمی گردد، همیشه در حال فکر و اندیشه است، تیزبین و بادقّت است و مقامی والا دارد.

او در خبر شکیبا، با وقار و زیاد ذکرکننده است.

دلیری است در هنگام کمی پهلوانان، جانش را در روز نبرد، در شدّت جنگ بخشید و هرگز از من دست برنداشت و در هیچ مکانی از پای نایستاد.

او پاکدامن، پاکیزه، خشنود، سخاوتمند، دوست، بلندمرتبه، شایسته و با عزم و اراده است.

علی عليه‌السلام در هنگام داوری شبیه ترین مردم به حضرت نوح عليه‌السلام، در حلم شبیه هود عليه‌السلام، در عزم و اراده شبیه صالح عليه‌السلام.

در علم و دانش شبیه ابراهیم عليه‌السلام در شکیبایی شبیه اسماعیل عليه‌السلام، در تعاون و یاری شبیه اسحاق عليه‌السلام، در مصائب شبیه یعقوب عليه‌السلام، در تکذیب شدن شبیه یوسف عليه‌السلام است.

در نعمتهایی که خداوند به او ارزانی داشته مورد رشک و حسادت واقع شده و در دین خدا مورد عناد قرار گرفته است.

او در زهد شبیه موسی عليه‌السلام، در رشد شبیه عیسی بن مریم عليه‌السلام و از نظر خلق و خوی شبیه من است.

او در حوادث و آفات برخورد نیکوئی دارد و در سختی ها و بلاها مهربان است، او از بین برنده بلاها، دشمن منافق، و بر هر امر خیری موافق و از هر شرّی جداست.

او دارای قلبی ملکوتی و عقل و خردی آسمانی، همنشین قدسی، دوستدار پروردگار است.

او جنگجو و مبارزی است که هرگز از نبرد سست و ناتوان نگردد. او در رگهای من پرورش یافته، از اخلاق من تغذیه نموده، و با شمشیرهای من مبارزه نموده است.

دشمن او دشمن من، دوست او دوست من، برگزیده او برگزیده من است. او سایبان اُمّت، در حکمت و ترازوی عصمت است.

او را دوست نمی دارد جز مؤمن پاکیزه و دشمن نمی دارد جز منافق بدبخت.

او در پیشگاه خدا دوست، برگزیده و آبرومند است، در ملکوت الهی بزرگ است، همواره در نزد خدا راستگو و در راه حق گویاست. حق همیشه با او و در اوست، و هرگز از آن تجاوز نخواهد کرد.

مؤمنان با یاد او شاد و منافقان با یاد او اندوهگین می گردند، قاسطان ستمگر با او دشمنی می کنند، فاسقان گنهکار به او کینه می ورزند و مارقان گمراه با او بدرفتاری می نمایند.

آغاز او از من و فرجام او به سوی من، منزلگاه او بهشت و جایگاه او علیّین است. نگاهش بزرگوارانه، اعراض و روی گردانیش ترسناک و در خلق و خویش همانند چراغ است.

آستانه درگاهش لغزش ناپذیر، لباسهایش پاک و حرکاتش پاکیزه است.

او دارای برکات فراوان است و حسنات بسیار دارد، و صعودکننده بر درجات است در روزی که همه فرود آیند.

او مردی پاکیزه و تربیت شده، بزرگوار، پوشاننده، خوش خو، نکته سنج، باتربیت، شیرمانند، کار آزموده، شیر درّنده، شیر بیشه، بسیار زننده، بسیار چیره دست، بسیار بخشنده و بسیار جست و خیز کننده است.

نخستین فرد از شماست که در اسلام پیشی گرفته و نخستین کس از شما که آفریده شده است، (سزاوارترین شما از نظر خلق و خوست).

او صاحب راز پنهانی من، علوم آشکار و معلوم من و امر حتمی من است. او فردی توانا و دارای بازوان درشت، و درآورنده زره در روز نبرد و ستیز است.

او شخصی نکته سنج، هوشیار، دارای اصل و نسب شریف و نسیب والاگهری است که در مقام و منزلت بر پروردگارش نزدیک است.

او شیر درّنده بیشه، همیشه پیروز بر شیران بیشه، مبارز مهتر، شیر جوانمرد، شیر دلیر بیشه است.

به وسیله او خداوند ترس و وحشت را در دلهای ستمگران انداخته و خدای بر من وحی فرموده که: هرگز ترس در قلب علی عليه‌السلام راه ندارد، و هرگز ترس با خرد و اندیشه او نمی آمیزد.

خداوند او را از طینت من آفریده، دخترم را به ازدواج او درآورده، و او به همراه من سنّت و سیره مرا برقرار نموده و به وسیله او حجّت مرا آشکار و ملک مرا روشن نموده است.

او همان وسیله آزمایش اُمّت من است و با جانش مرا یاری نمود در آن شب که در جای من خوابید، و به صورت علنی دخترم زینب را از مکّه به مدینه آورد و چیزهایی که دشمنان من، به زور از من گرفته بودند، باز گرداند.

من در خانه مادرش فاطمه، دختر اسد پرورش یافته و در دامن پرمهر او تربیت شدم، و علی عليه‌السلام در خانه من و در دامان من پرورش یافت.

تربیت امر او بر من واگذار شد و خدیجه عليها‌السلام سرپرستی او را بدون اینکه به او شیری دهد، عهده دار شد.

پیوسته از او حکم و فرمان صادر شد و من با او در جهان عدم مقرون شدم، دوستار او سعادتمندترین امّتهاست.

او صاحب پرچم من و دارای دانش من است، هرگز دیده نشده که بر بتی سر فرود آورد، جای پایی برای من ثابت نشد جز آنکه علی عليه‌السلام در آن دست داشته و گام برداشته است.

او بدون دعوت بر رسالت من ایمان آورد، من در روز دوشنبه هنگام ظهر بر

پیامبری برانگیخته شدم و علی عليه‌السلام در همان روز نماز ظهر را با من خواند، و از نور من آنچه از انوار می خواست تکمیل نمود، قدر و منزلت او بزرگترین منزلت هاست.

او در صلب نیاکان پاک سرشت مؤمن و در رحم های مادران پاکدامن، نزدیک من بود. نام او و نام من در آسمانها بر سراپرده های الهی نوشته شده است.

بنابراین، علی عليه‌السلام برادر من از صلب عبدالمطّلب تا به هنگام وفات است، و او هم صحبت من در پناه الهی و غرفه های بهشتی است.

خداوندا! هر که او را دوست بدارد دوست بدار، و هر که با او دشمنی نماید دشمن بدار.

خداوند او را با دانش و پاکدامنی ممتاز ساخته، مهر او را در دل ساکنان زمین و آسمانها انداخته، پرهیزکاری و حیا را مقرون او نموده، از ترس و پستی او را دور کرده و ولایت او را بر ساکنان زمین و آسمان لازم شمرده است.

پس هر کس او را دوست بدارد من او را دوست داشته و هر کس با او دشمنی نماید با من دشمنی نموده، و هر کس با من دشمنی نماید با خدا دشمنی نموده است.

علی عليه‌السلام گنجینه دانش من، ظرف حلم و بردباری من، فرجام همّت من، بردارنده اندوه من در دوران زندگیم و شستشو دهنده من پس از وفاتم است.

او مونس من در زندگانیم است، اوست که پس از وفاتم مرا غسل می دهد و کفنم می کند.

علی عليه‌السلام نخستین کسی است از بشر که بر من نماز می خواند و مرا در لحد قبر می گذارد.

او در برابر سختیها از من حمایت می کند و کید و حیله بدچشمان را از من دور می نماید، و با جانش در برابر حلیه های دشمنان، از من دفاع می نماید.

در مورد علی عليه‌السلام جز حاسد، کسی مرا آزار نمی رساند، و فضایل او را جز بدبخت منکر، کسی رد نمی کند.

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نگاهی به سوی آسمان کرد و فرمود:

اللهمّ إنّک قرنتنی بأحبّ الخلق إلیک وأعزمهم عندی وأوفاهم بذمّتی وأقربهم قرابه إلیّ وأکرمهم فی الدنیا والآخره علیّ.

خداوندا! تو مرا با کسی مقرون ساختی که محبوبترین بندگان نزد تو، بااراده ترین آنان نزد من، وفادارترین آنان به ذمّه من، نزدیکترین آنان از جهت خویشاوندی و گرامی ترین آنان نزد من در دنیا و آخرت است.

سپس رو به علی عليه‌السلام نمود و فرمود:

اُدن منّی یا أبا الحسن! حبی الناس بالأشکال والقرناء وحبانی ربّی بک لأ نّک صفوه الأصفیاء، بک یسعد من سعد، وبک یشقی من شقی، أنت خلیفتی فی أهلی، وأنت المشتمل بفضلی، والمقتدی به بعدی، اُدن منّی یا أخی.

ای اباالحسن! نزدیک بیا! مردم با هم شکلها و هم سنخهای خودشان نزدیک (وبرادر) شدند و خداوند مرا با تو نزدیک (وبرادر) نمود، چرا که تو برگزیده برگزیدگان هستی. نیک بخت به سبب تو نیک بخت می شود و بدبخت به سبب تو بدبخت می گردد، تو جانشین من در میان خاندانم هستی، تو دربرگیرنده فضایل من، تو مقتدای مردم پس از من هستی، نزدیکم بیا ای برادرم!

در این هنگام علی مرتضی عليه‌السلام نزدیک محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفت و خود را بر روی حضرتش انداخت و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برادر خود علی عليه‌السلام را بر سینه اش چسبانید و فرمود:

یا أبا الحسن! إنّ اللَّه خلقکم من أنواری کذاک وافق سرّک أسراری وضمیرک أضماری تطالع روحی لروحک، شهد اللَّه لذلک والفائزون والصابرون وحمله العرش أجمعون، یشهدون بامتزاج أرواحنا إذ کنّا من نور واحد، قال اللَّه تعالی:

(وَهُوَ الَّذی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَکانَ رَبُّکَ قَدیراً) (1).

کفاک یا علیّ، من نفسک علم اللَّه فیک، وکفانی منک علمی فیک، وکلّ قرین ینصرف بقرینه وانصرف النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بعلیّ عليه‌السلام.

ای اباالحسن! خداوند شما را از انوار من آفرید و سرّ و ضمیر تو را همگون سرّ و ضمیر من قرار داد که روح من بر روح تو واقف است و خداوند بر این امر گواهی داد و همچنین همه رستگاران، بردباران و حاملان عرش بر آمیخته شدن ارواح ما گواهی دادند؛ چرا که ما از یک نور بودیم، خدای متعال می فرماید: «او کسی است که از آب، انسانی را آفرید، سپس آن را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است».

ای علی! بر تو همین بس که خدای از سرشت تو آگاه است و برای من همین بس که من، از مقام تو آگاهم، و هر قرین و همنشینی به قرینش باز می گردد و علی عليه‌السلام به پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگشت. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: در «تاریخ بلاذری» و «سلامی» و دیگران روایت شده که ابن عبّاس و دیگران گفتند:

وقتی آیه شریفه (إنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إخْوَهٌ) (3)؛ «همانا مؤمنان برادر یکدیگرند»، نازل شد؛ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم میان افرادی که از یک سرشت و سنخ بودند عقد اخوّت و برادری بست.

بنابراین، ابوبکر با عمر، عثمان با عبدالرحمان، سعد بن ابی وقّاص با سعید بن زید، طلحه با زبیر، ابی عبیده با سعد بن معاذ، مصعب بن عمیر با ابو ایّوب انصاری، ابوذر با ابن مسعود، سلمان با حذیفه، حمزه با زید بن حارثه، ابو درداء با بلال، جعفر طیّار با معاذ بن جبل، و مقداد با عمّار برادر شدند.

از سوی دیگر، عایشه با حفصه، زینب بنت جحش با میمونه، و اُمّ

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فرقان، آیه 54.

2- نهج الإیمان: 413.

3- سوره حجرات، آیه 10.

سلمه با صفیّه عقد خواهری بستند.

حضرت میان همه اصحابش به اندازه مقام و منزلتشان عقد اخوّت و برادری بست، آنگاه فرمود:

أنت أخی وأنا أخوک یا علیّ!

ای علی! تو برادر من و من برادر تو هستم. (1)

886/69. از طریق دانشمندان شیعه نقل شده است که:

روزی امیر مؤمنان علی عليه‌السلام بر فراز منبر مسجد بصره سخنرانی می فرمود، حضرت در ضمن سخنانش فرمود:

(سلونی قبل أن تفقدونی)؛

بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید.

مردی از میان جمعیّت بپا خاست و گفت: ای امیر مؤمنان! جبرئیل هم اکنون کجاست؟

حضرت علی عليه‌السلام نگاهی به سوی آسمان نمود، آنگاه به سمت چپ و راست نگریست و فرمود: تو جبرئیل هستی.

در این هنگام آن شخص به پرواز درآمد و سقف مسجد را شکافت و رفت. مردم فریاد «اللَّه اکبر» سر داده و گفتند: ای امیر مؤمنان! از کجا فهمیدی که او جبرئیل است؟

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

لمّا نظرت إلی السماء خرق نظری أطباق السماوات حتّی العرش والکرسی فما رأیته، ونظرت الأرض کلّها فلم أره فعلمت أنّه جبرئیل.

وقتی به آسمان نگاه کردم، نگاهم طبقه های آسمان را تا عرش الهی و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی طوسی: 587 ح 3 مجلس 15، تفسیر برهان: 207/4 ح 1.

کرسی باری تعالی درنوردید، ولی او را ندیدم، آنگاه به همه نقاط زمین نگریستم و او را ندیدم؛ فهمیدم که او جبرئیل است. (1)

887/70. فرات کوفی در تفسیر خودش می نویسد: سلیمان دیلمی گوید:

من در محضر مبارک امام صادق عليه‌السلام بودم چیزی نگذشت که صدای لبیّکی شنیدم، ناگاه وجود مقدّس علی عليه‌السلام ظاهر گشت.

آن حضرت در شانه اش چوبی داشت، در این هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوی او رفت و با آن حضرت معانقه کرد به گونه ای که سفیدی زیر بغلش دیده شد، آنگاه رو به علی عليه‌السلام کرد و فرمود:

یا علیّ! إنّی سألت اللَّه أن یجعلک معی فی الجنّه ففعل، وسألته أن یزیدنی فزادنی زوجتک، وسألته أن یزیدنی فزادنی ذرّیّتک، وسألته أن یزیدنی فزادنی محبّیک فزادنی من غیر أن أستزیده محبّ محبّیک.

ای علی! من از خداوند متعال درخواست نمودم که تو را در بهشت در کنار من قرار دهد و خداوند درخواست مرا پذیرفت، من از باری تعالی خواستم که عنایت زیادتری بفرماید، او همسرت را افزود، عنایت زیادتری خواستم، فرزندان تو را افزود، عنایت زیادتری خواستم دوستان تو را افزود، و بدون اینکه خواهان زیادتی باشم دوستداران دوستان تو را مشمول نمود.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام از این امر مسرور گشته و با شگفتی پرسید: پدر و مادرم فدای شما! دوستداران دوستانم هم شامل این عنایت می شوند؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آری، ای علی! وقتی روز رستاخیز فرا می رسد برای من منبری از یاقوت سرخ که با زبرجد سبز تزیین شده آماده می کنند، آن منبر دارای هفتاد پله است، مسافت میان هر پله سیر سه روزه یک اسب قارح (2) است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الأنوار النعمانیّه: 32/1.

2- اسب قارح؛ اسبی را گویند که پنج سالش را تمام کرده باشد.

من در فراز آن منبر قرار می گیرم، آنگاه تو را صدا می زنند تا بر آن صعود کنی، وقتی تو با جلال و مهابت حرکت می کنی خلایق برای دیدن تو گردن می کشند و می گویند: این آقا را جزو پیامبران نمی شناسیم.

منادی حق ندا در دهد: او آقای اوصیا است.

آنگاه تو بر فراز منبر صعود می کنی و با من معانقه می نمایی، سپس تو از دامن من می گیری و من از دامن کبریایی خدا - که همان حق است - می گیرم، و فرزندان تو از دامن حق تو و شیعیانت از دامن فرزندانت گرفته و با حق به سوی بهشت رهسپار می گردید.

وقتی همگی وارد بهشت شدید و با همسرانتان در آن قرار گرفته و در منازلتان فرود آمدید، خداوند به مالک دوزخ فرمان می دهد که: درب دوزخ را بگشا تا دوستانم ببینند که برای آنان چه فضل و برتری در مقابل دشمنانشان بخشیده ام.

درهای دوزخ باز می گردد، دوزخیان بر آن سر می کشند، آن هنگام که روح عطر بهشتی به مشامشان می رسد می گویند: ای مالک! آیا خداوند می خواهد تخفیف عذابی در حق ما بنماید، ما بوی دلنشین بهشت را استشمام می نماییم؟

مالک دوزخ به آنان می گوید: همانا خدای متعال به من وحی فرمود که درهای دوزخ را باز کنم تا اولیای خدا در آن بنگرند.

دوزخیان سر بالا آورده و به بهشتیان گویند: فلانی! مگر تو در دنیا نبودی که گرسنه بودی من سیرت نمودم؟

دیگری می گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا لباس نداشتی و من لباست دادم؟

آن یکی گوید: فلانی! مگر تو نبودی که در دنیا خائف و ترسان بودی من پناهت دادم؟

دیگری گوید: فلانی! مگر تو نبودی اسرارت را پیش من گفتی و من آنها را کتمان نمودم؟

بهشتیان گویند: آری.

دوزخیان گویند: پس برای ما از پروردگارتان آمرزش بخواهید.

در این هنگام بهشتیان برای آنان دعا می کنند، آنها را از دوزخ خارج و به سوی بهشت می برند، آنان با سرافکندگی در بهشت بدون مکان معیّنی ساکن شده و به «دوزخیان» معروف می گردند.

آنان از این امر ناراحت شده و به بهشتیان گویند: از خداوند خواستید و ما را از عذاب دوزخ آزاد کردید، اینک دعا کنید تا این اسم را نیز از ما بردارد، و در بهشت برای ما مسکنی بدهد.

بهشتیان در حق آنان دعا می کنند، خداوند دعای آنها را مستجاب می نماید و به بادی وحی می کند تا بر دهان بهشتیان بوزد و آنها این اسم را فراموش می کنند، و برای آنان در بهشت مسکن و مأوایی می دهد، و در این مورد این آیات نازل شده که می فرماید:

(قُلْ لِلَّذینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لایَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْماً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ... ساءَ ما یَحْکُمُونَ ) (1)؛

«به مؤمنان بگو: کسانی را که امید به روز قیامت ندارند مورد عفو قرار دهند تا خداوند هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد... چه بد داوری می کنند». (2)

888/ 71. همچنین در «تفسیر فرات» می خوانیم: اصبغ بن نباته گوید:

تصمیم گرفتم به محضر مولایم امیر مؤمنان علی عليه‌السلام مشرّف شده و سلام و عرض ارادتی نمایم، چیزی نگذشت که آقا و سرورم بیرون آمد، من برخاستم و به پیشواز حضرتش آمدم، حضرت تشریف آورد و دست مبارکش را در دستم گذاشته و انگشتانش را در انگشتانم قرار داد، آنگاه فرمود:

ای اصبغ بن نباته!

عرض کردم: بلی ای امیر مؤمنان!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره جاثیه، آیه 21 - 14.

2- تفسیر فرات: 411 ح 551، بحار الأنوار: 333/7 ح 17.

فرمود: إنّ ولیّنا ولیّ اللَّه، فإذا مات کان فی الرفیق الأعلی، وسقاه من نهر أبرد من الثلج وأحلی من الشهد؛

به راستی که دوست ما، دوست خداست، وقتی از دنیا رفت در رفیق اعلا قرار می گیرد، و از نهری که خنک تر از برف و شیرین تر از شهد عسل است می آشامد.

عرض کردم: قربانت گردم، ای امیر مؤمنان! گرچه دوست شما گنه کار باشد؟!

فرمود: آری، مگر کتاب خدا، قرآن را نخوانده ای؟ آنجا که می فرماید:

(فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَکانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحیماً) (1)؛

«پس آنان کسانی هستند که خداوند گناهان آنها را به حسنات مبدّل می کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است». (2)

889/72. در تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام آمده است: حضرت در ضمن سخنانی فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در برخی از بیاناتش فرمود:

إنّ الملائکه أشرفها عنداللَّه أشدّها حبّاً لعلیّ بن أبی طالب عليه‌السلام؛

همانا شریف ترین فرشتگان در پیشگاه خدای متعال آنهائی هستند که شدیدترین مهر و محبّت را نسبت به علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام دارند.

سوگندی که فرشتگان در میان خودشان دارند چنین است:

والّذی شرّف علیّاً عليه‌السلام علی جمیع الوری بعد محمّد المصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

سوگند خدایی را که علیّ مرتضی عليه‌السلام را پس از محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر همه مردم برتری داد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فرقان، آیه 70.

2- تفسیر فرات: 293 ح 396. در پایان این حدیث شریف آمده است: «یا أصبغ! إنّ ولیّنا لو لقی اللَّه وعلیه من الذنوب مثل زبد البحر ومثل عدد الرمل لغفرها اللَّه، إن شاء اللَّه تعالی»؛ «ای اصبغ! اگر ولیّ و دوست ما، به دیدار خداوند متعال رود در حالی که گناهانش همانند کف دریا و تعداد ریگهاست، خداوند گناهان او را می آمرزد، ان شاء اللَّه».

در سخنی دیگر فرمود:

إنّ ملائکه السماوات والحجب لیشتاقون إلی رؤیه علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام کما تشتاق الوالده الشفیقه إلی ولدها البارّ الشفیق.... (1)

همانا فرشتگان آسمانها و حجب، همانند شوق و علاقه مادر مهربان به فرزند نیکوکار دلسوز، مشتاق دیدار علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام هستند....

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام: 452 ضمن ح 297 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 286/9 ضمن ح 2 و 105/39 ضمن ح 12.

## پایان بخش

در پایان این بخش مطالب مفیدی را بیان می نماییم:

نخست: در کتاب «صراط المستقیم» و همچنین «الفضائل» (1) مطلبی درباره فصاحت و بلاغت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام آمده است که اینک عین آن را بیان می نماییم:

نویسنده کتاب مزبور در فصل نوزدهم کتاب خویش می نویسد:

من در فصل دوازدهم یادآور شدم که همه دانشمندان الهی در علم ودانش خود منتسب به امیر مؤمنان علی عليه‌السلام هستند و علوم شان را از آن حضرت گرفته و اقتباس کرده اند.

مگر نشنیده ای وقتی به عبدالحمید، کاتب بنی اُمیّه، نامه های معروفی رابه ابومسلم نوشت - که شتری آن را حمل می کرد - گفته شد: تو از کجا به چنین بلاغتی دست یافتی؟

گفت: از آنجایی که هزار خطبه از خطبه های اصیلع بنی هاشم - یعنی علی عليه‌السلام (2) - را حفظ کردم، کسی که مملوّ از دانش بود و مردم را در پرتو فیض دانشش قرار داد.

از دیگر دانشمندان، ابو عثمان عمرو بن جاحظ است، او میزان بلاغت و بیان است، کسی که زمام فصاحت را بدست گرفته و در آن تصرّف

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- گفتنی است که نسخه این کتاب از کهن ترین نسخی است که شاید ششصد سال پیش نوشته شده است و از این نسخه چنین بدست می آید که نویسنده آن از فرزندان صاحب کتاب «نخب المناقب لآل أبی طالب» است.

2- منظور از «اصیلع، مصغّر اصلع» تعظیم علی عليه‌السلام است، چرا که در زبان عربی، در هنگام تعظیم و بزرگداشت شخصی، از لفظ مصغّر استفاده می شود.

نموده است، او علّامه دهر بود، در عین حال در مورد صد کلمه از سخنان حضرتش که جمع آوری نموده دلش حیران و عقلش مدهوش گشته است، او به این حقیقت اعتراف کرده و می گوید:

من معانی حکمتهای پراکنده ای را که شامل مکارم اخلاقی نفسانی بود گرد آوردم که نخستین کلمه آنها عبارتست از: «لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً»؛ «اگر پرده کنار رود به یقینم افزوده نمی شود»... تا آخر.

بدیهی است که حقیقتاً کلام امام عليه‌السلام را هر گاه کسی که هدایت روزی اوشده تأمّل کند، می بیند که الفاظ زیبا در اسلوب های والا و شیوا همچون درّهای گرانبهایی در یک نخ کنار هم چیده شده اند که نه زیاد استعمال شده اند و نه مشکل و گنگند، بلکه عباراتی است که به جان های پاک وطبیعت های نیکو لذّت بخش تر است از گوهرهای زیبا و وابستگی آن به دل ها بیشتر از وابستگی جزع (1) به امان است. (2)

جاحظ در جلد یکم کتاب «البیان و التبیین» گوید:

علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام می فرماید:

قیمه کلّ امرء ما یحسن؛

ارزش هر شخص به اندازه کار نیکی است که انجام می دهد.

سپس جاحظ اضافه می کند: اگر در این کتاب جز این کلام نبود، همین برای ما، کافی، مجزی و بی نیازکننده بود؛ بلکه فراتر از کفایت که در بیان هدف، هیچ گونه کوتاهی نداشت، و بهترین کلام آن است که اندکش انسان را از زیادی بی نیاز کند، و معنایش در لفظ آن آشکار گردد.

به راستی که خداوند متعال از جلالت و بزرگی، پرده ای از نورِ حکمت بر آن کلمات والا پوشانیده و این هم بر حسب نیّت صاحب کلام است که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- جزع؛ نوعی عقیق است که برای امنیّت یافتن در دست می کنند.

2- الصراط المستقیم: 221/1 (با تفاوت در الفاظ).

او گوینده آن است.

جاحظ می افزاید: این کلام از صد کلامی است که از کلمات امیرمؤمنان علی عليه‌السلام جمع آوری شده و هر کلمه آن، برابر با هزار کلمه از بهترین کلمات عرب است. (1)

دوّم: صاحب کتاب «المجموع الرائق» می نویسد: از جمله اشعاری که عودی رحمه‌الله شاعر عرب در مدح امیر مؤمنان علی عليه‌السلام گفته، اشعار ذیل است که دوست دارم در اینجا بیاورم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بفنا الغری وفی عراص العلقم |  | تُمحَی الذنوب عن المسی ء المجرم |
| قبران قبر للوصیّ وآخر |  | فیه الحسین فعجّ علیه وسلّم |
| هذا قتیل بالطفوف علی ظمأ |  | وأبوه فی کوفان ضُرِّج بالدم |
| وإذا دعا داعی الحجیج بمکّه |  | فإلیهما قصد التقیّ المسلم |
| فاقصدهما وقل: السلام علیکما |  | وعلی الأئمّه والنبیّ الأکرم |
| أنتم بنو طه وقافٍ والضحی |  | وبنو تبارک والکتاب المحکم |
| وبنو الأباطح والمصلح والصفا |  | والرکن والبیت العتیق وزمزم |
| بکم النجاه من الجحیم وأنتم |  | خیر البریّه من سلاله آدم |
| أنتم مصابیح الدجی لمن اهتدی |  | والعروه الوثقی الّتی لم تفصم |
| وإلیکم قصد الولیّ وأنتم |  | أنصاره فی کلّ خطب مؤلم |
| وبکم یفوز غداً إذا ما اُضرمت |  | فی الحشر للعاصین نار جهنّم |
| من مثلکم فی العالمین وعندکم |  | علم الکتاب، وعلم ما لم یعلم |
| جبریل خادمکم وخادم جدّکم |  | ولغیر کم فیما مضی لم یخدم |
| ابنی رسول اللَّه إنّ أباکم |  | من دوحه فیها النبوّه تنتمی |
| آخاه من دون البریّه أحمد |  | واختصّه بالأمر لولا یُظلم |
| نصّ الولایه والخلافه بعده |  | یوم الغدیر له برغم اللؤَم |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- البیان و التبیین: 73/1.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ودعا له الهادی وقال ملبّیاً |  | یاربّ قد بلّغت فاشهد واعلم |
| حتّی إذا قُبض النبیّ وأصبحوا |  | مثل الذئاب تلوب حول المطعم |

در آستانه سرزمین «غری» (1) کنار رود «علقم» (2)؛ گناهان، افراد گنه کار ومجرم پاک می گردد.

دو قبر در آنجاست یکی از آنِ وصی و جانشین پیامبر و در دیگری امام حسین عليه‌السلام مدفون است، پس به زیارت او بشتاب و بر او سلام کن.

این یکی در سرزمین طفّ «کربلا» با لب تشنه به شهادت رسید؛ و پدر بزرگوارش در شهر کوفه در خون غلطید.

آنگاه که برای مراسم حج دعوت شد؛ مسلمان پرهیزکار قصد زیارت آن دوبزرگوار را می کند.

به سوی مرقد پاک آن دو بزرگوار برو و بگو: سلام بر شما و بر پیشوایان وبر پیامبر گرامی باد!

آری، شما فرزندان طه، قاف و الضحی هستید، و فرزندان «تبارک» و کتاب محکم خدا هستید.

و فرزندان دشت های مکّه، منی، صفا، رکن کعبه و زمزم هستید.

رهایی از آتش دوزخ به وسیله شماست، و شما بهترین خلایق از سلاله پاک حضرت آدم عليه‌السلام هستید.

شما چراغ های پرفروغ در تاریکی ها برای کسی که خواهان هدایت است،می باشید و شما همان دستاویز محکمی هستید که هرگز جدا نمی گردد.

مقصد و مقصود دوست به سوی شماست و یار او در هر امر مهم و دردآورشما هستید.

آنگاه که در فردای رستاخیز در صحرای محشر آتش دوزخ برای گنه کاران افروخته گردد و زبانه کشد؛ وسیله نجات و رستگاری شما هستید.

همانند شما در جهانیان چه کسانی هستند، چرا که علم کتاب و دانش آنچه هیچ کس خبر ندارد، نزد شماست.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- غری؛ محلّی است در کوفه، که اکنون نجف اشرف می باشد که مرقد مطهّر امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در آنجاست.

2- علقم؛ نهری است از رود فرات.

آری، جبریل، خادم شما و خادم جدّ بزرگوار شماست که هرگز پیش از شمادر خدمت کسی نبود.

ای فرزندان پیامبر خدا! به راستی که پدر بزرگوارتان از درخت باغستانی بودند که نبوّت در آن رشد یافته بود.

او از میان آفریدگان با «احمد» پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، عقد اخوّت و برادری بست و او مخصوص به امر ولایت و فرمانروائی گردید، اگر بر او ستم نمی گشت.

به رغم میل پست فطرتان، ولایت و خلافت پس از پیامبر به صورت آشکاردر روز غدیر از آنِ او شد.

در آن روز، پیامبر هدایتگر بر او دعا فرمود و لبّیک گویان عرضه داشت:پروردگارا! گواه باش و بدان که من این مأموریّت را به انجام رساندم.

تا آن هنگامی که پیامبر از دنیا رفت، آن لئیمان و پست فطرتان همانند گرگان گرسنه دور طعمه حلقه زده (و خلافت را از آن حضرت ربودند).

تا آنجا که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وأتو علی آل النبیّ بأکبد |  | حرّی وحقد بعد لم یتصرّم |
| فسبوا ذراریهم، وأفنوا ولده |  | ویل لهم من هول یوم مؤلم |
| ترکوهم فوق الثری ورؤوسهم |  | فوق ]القنا[ مثل الأنجم |
| وسروا بهم نحو السئام یؤمّهم |  | رأس الحسین عليه‌السلام مرکّب فی لهذم |
| بئس الجزاء جزوه فی أولاده |  | تاللَّه ما هذی فعائل مسلم |
| لو سلّموا أمر الخلافه بینهم |  | لولیّها وتحرّجوا من مأثم |
| لم یستثر یوم الطفوف اُمیّه |  | من ولد فاطمه ولم تستقدم |
| کلّا ولا وقع الخلاف وأصبحوا |  | فی الدین بین محلّل ومحرّم |
| لکنّهم سلّوا صوارم بغیهم |  | وعدوا علیه بالسواد الأعظم |
| واللَّه، لولا نقض بیعه حیدر |  | ما استوهبت تلک الحقود النوّم |
| قتلوا الوصیّ ببغیهم وتهجّموا |  | جهلاً علی المختار أیّ تهجّم |
| لم یرقبوا ما قاله فی حقّه ال |  | هادی ولم یرعوا له من محرم |
| یا لائمی فی حبّ آل محمّد |  | أقصر هبلت من الملامه أولم |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کیف النجاه لمن علیّ خصمه |  | یوم القیامه بین أهل الموسم |
| هو آیه اللَّه الّذی فی خلقه |  | وحسامه الغضب الّذی لم یلهم |
| وهو الدلیل إلی الحقائق عارضت |  | فیها الشکوک من الظلال المظلم |
| ]و[اختاره المختار دون صحابه |  | صنواً وزوّجه الإله بفاطم |
| سل عنه فی بدر وسل فی خیبر |  | والخیل تعثر فی القنا المتحطّم |
| کم کاد فی الأبطال من متعثرم |  | وأباد من متمرّد متعثرم |
| وحمی عن الإسلام وهو من الصبا |  | متکنّفاً فی برده لم یحلم |
| یا من یجادل فی علیّ عليه‌السلام عانداً |  | هذا المناقب فاستمع وتقدّم |
| کیما أردّک عن جدالک صاغراً |  | متقاعساً عنه بأنف مُرغَم |
| یا آل یس الّذین بحبّهم |  | نرجو النجاه من السعیر المضرم |
| مازال هاشم فی قریش أعزّه |  | لهم وأنتم عزّه فی هاشم |
| ها قد بعثت بها إلیک فبح بها |  | یا هاشمی فمثلها لم یُنظم |
| لولاهم ما کان یعرف عابد |  | للَّه بالدین الحنیف القیّم |
| لکم الشفاعه فی غد وإلیکم |  | فی الحشر کشف ظلامه المتظلّم |
| مولاکم «العودی» یرجو فی غد |  | بکم الثواب من الإله المنعم |
| فتقبّلوا منه المدیح فما له |  | إلّا المدیح وحبّکم فی المقدم (1) |

آنان با جگرهای تشنه (خون) و کینه ای همیشگی برخاندان پیامبر هجوم آوردند.

فرزندان او را به قتل رسانده و ذریّه او را به اسارت گرفتند، وای بر آنان ازوحشت روز دردناک محشر!

آری، اجساد شریف آنها را بر روی خاک رها کرده، در حالی که سرهای مبارکشان بر بالای نیزه مانند ستارگان می درخشید.

آنها را با آزردگی سیر دادند در حالی که پیشاپیش آنان سر مبارک امام حسین عليه‌السلام بر نیزه بود.

راستی چه بد پاداشی در مورد فرزندان پیامبر دادند!! سوگند به خدا! این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المجموع الرائق: 96 (مخطوط)، و ج 471/1 (مطبوع).

پاداش شایسته یک مسلمان نیست.

آری، اگر آنان امر خلافت را در آن روز به صاحبش تسلیم می کردند و از ارتکاب گناهان اجتناب می ورزیدند؛

هرگز در روز طفّ (عاشورا) بنی امیّه از فرزندان فاطمه عليها‌السلام انتقام نمی گرفتند و در این امر پیشقدم نمی شدند.

هرگز هیچ اختلافی واقع نمی شد و مردم صبح می کردند در حالی که دردین، هیچ گونه اختلافی میان حلال و حرام نبود.

و لیکن آنان شمشیرهای دشمنی خودشان از نیام بیرون کشیده و با آن برهمه مردم هجوم آوردند.

سوگند به خدا! اگر بیعت حیدرعليه‌السلام را نمی شکستند هرگز این کینه ها بیدارنمی گشت؛

ولی آنان وصی و جانشین پیامبر را با ستم کشتند و از روی جهل و نادانی به برگزیده پیامبر چه هجومی آوردند؟

آنان گفتار پیامبر هدایتگر را در حق او مراعات نکرده و حرمت او را نگه نداشتند.

ای کسی که در مهر و محبّت آل محمّدعليهم‌السلام مرا ملامت می نمایی! خاموش باش! از ملامت دیوانه گشته و خیر نبینی.

چگونه کسی که علی عليه‌السلام خصم اوست در روز قیامت در میان مردمان محشر نجات می یابد؟

او نشانه و آیت خدا در میان آفریدگانش و شمشیر خشمگین و برّانی که آرام نگیرد.

او راهنمای به سوی حقایقی است که در آنها بر اثر گمراهی و تاریکی،تردید عارض شده است.

پیامبر برگزیده، از میان صحابه، او را به عنوان برادر و یار مهربان خودبرگزید و خداوند فاطمه عليها‌السلام را به همسری او درآورد.

(از دلیری و شجاعت) او بپرس، در جنگ بدر و خیبر، در آن هنگامه نبردکه اسبان در میان نیزه شکسته ها به رو می افتند.

چقدر قهرمانان را به خاک مذلّت انداخته و چندین متمرّد سرکش را نابودساخته است؟

او در دوران کودکی از اسلام حمایت نموده و حفظ نمود آن را در زمان ضعف اسلام، در حالی که هنوز بالغ نشده بود.

ای کسی که با لجبازی و عناد در مورد علی عليه‌السلام مجادله می کنی! اینک این مناقب و فضایل را گوش کن و پیش برو.

تا پاسخ جدال تو را داده و تو خوار گشته، غرورت شکسته و دماغت برخاک مالیده شود.

ای آل یاسینی که به مهر و محبّت شما اُمید رهایی و نجات از آتش برافروخته داریم!

همواره هاشم در میان قریش عزیز بود و شما عزیز هاشم بودید.

اینک این قصیده را به ساحت تو فرستادم، آن را منتشر کن ای هاشمی! چراکه همانند آن سروده نشده است.

اگر آنان نبودند هیچ پرستشگری برای خدا با دین حنیف و استوار، شناخته نمی شد.

فردای قیامت، شفاعت از آن شماست و در روز حشر دادخواست ستمدیده به دست شما آشکار و کشف خواهد گشت.

بنده شما «عودی» در فردای قیامت به وسیله شما امید ثواب از خداوند احسان کننده، دارد.

پس این مدح و تمجید را از او بپذیرید، چرا که او، جز مدح و محبّت شمابرای فردایش چیز دیگری ندارد.

سوّم: پیشوای پیشوایان ادب، شیخ صالح تمیمی در مدح مولای متّقیان امیرمؤمنان علی صلوات اللَّه علیه وآله می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| غایه المدح فی علاک ابتداء |  | لیت شعری ما تصنع الشعراء |
| یا أخا المصطفی وخیر ابن عمّ |  | وأمیر إن عدت الاُمراء |
| ما نری ما استطال إلّا تناهی |  | ومعالیک مالهنّ انتهاء |
| فلک دائر إذا غاب جزء |  | من نواحیه أشرقت أجزاء |
| أو کبدر ما یعتریه خفاء |  | من غمام الأعراه انجلاء |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یحذر البحر صوله الجزر لکن |  | غاره المدّ غاره شعواء |
| ربّما رمل عالج یوم یحصی |  | لم یضق فی رماله الإحصاء |
| وتضیق الأرقام عن معجزات |  | لک یا من إلیه ردّت ذکاء |
| یا صراطاً إلی الهدی مستقیماً |  | وبه جاء للصدور الشفاء |
| بنی الدین فاستقام ولولا |  | ضرب ماضیک ما استقام البناء |
| أنت للحقّ سلم مالراق |  | یتأبّی بغیره الإرتقاء |
| أنت هارون والکلیم محلاًّ |  | من نبیّ سمت به الأنبیاء |
| أنت ثانی ذوی الکسا ولعمری |  | أشرف الخلق من حواه الکساء |
| ولقد کنت والسماء دخان |  | ما بها فرقد، ولا جوزاء |
| فی دجا بحر قدره بین بردی |  | صدف فیه للوجود الضیاء |
| لا الخلا یوم ذاک فیها خلاء |  | فیسمّی ولا الملاء ملاء |
| قال زوراً من قال ذلک زور |  | وافتری من یقول ذاک افتراء |
| آیه فی القدیم صنع قدیم |  | قاهر قادر علی ما یشاء |
| نبأ والعظیم قال عظیم |  | ویل قوم لم یغنها الأنباء |
| لم تکن فی العموم من عالم الذ |  | رّ وینهی عن العموم النهاء |
| معدن الناس کلّها الأرض لکن |  | أنت من جوهر، وهم حصباء |
| شبه الشکل لیس یقضی تساوی |  | إنّما فی الحقائق الإستواء |
| لاتفید الثری حروف الثریّا |  | رفعه أو یعمّه استعلاء |
| شمل الروح من نسیمک روح |  | حین من ربّه أتاه النداء |
| قائلاً من أنا فروی قلیلاً |  | وهو لولاک فاته الإهتداء |
| لک اسم رآه خیر البرایا |  | مذ تدلّی وضمّه الإسراء |
| خطّ مع اسمه علی العرش قدماً |  | فی زمان لم تعرض الأسماء |
| ثمّ لاح الصباح من غیر شکّ |  | وبدا سرّها وبان الخفاء |
| وبرئ اللَّه آدماً من تراب |  | ثمّ کانت من آدم حوّاء |

نهایت و آخرین مرتبه مدح در شأن والای تو، سرآغاز آن است، ای کاش می دانستم که شاعران در مدح تو چگونه شعر می سرایند؟!

ای برادر محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و بهترین پسر عمّ و امیر! اگر امیران بشمار آیند.

ما می بینیم هر چه به طول می انجامد، سرانجام پایان می پذیرد؛ ولی فضایل تو هرگز پایان نمی پذیرد.

فضایل تو همانند فلک دوّار است که هرگاه بخشی از آن پنهان شود بخش های دیگرش روشن گردد.

یا همانند مهتابی است که هرگاه پنهان شود از زیر ابر آشکار می گردد.

دریا از هجوم جذر بیم دارد؛ ولیکن یورش مدّ یورش بی رحمانه ای است.

چه بسا روزی بتوان ریگهای بیابان را شمرد و در شمارش آن هیچ تنگنایی نباشد.

ولی ارقام از شمارش شگفتی ها و معجزات تو - ای کسی که ذکاوت وزیرکی بر او برمی گردد - ناتوان هستند.

ای راهی که به سوی هدایت به صورت مستقیم هستی و به سبب تو سینه ها بهبود یابند.

دین به سبب تو بنا گشته و استوار گردید، اگر ضربات شمشیر تو در گذشته نبود، هرگز بنای دین استوار نمی گشت.

تو پلّه سالکان به سوی حق هستی، که اگر کسی از این پلّه امتناع ورزد، پلّه دیگری برای صعود به سوی حق، ندارد.

تو به منزله هارون از موسی عليه‌السلام، جانشین بهترین پیامبران هستی.

تو دوّمین شخصیّت از اصحاب کساء هستی، و به جانم قسم! که برترین وشریف تر آفریدگان زیر کساء بودند.

تو بودی در حالی که هنوز آسمان به صورت دود بود که نه ستاره «فرقد» داشت و نه ستاره «جوزاء».

در تاریکی دریای قدرت، میان لباس صدف، از هستی روشنایی نبود.

در آن روز نه خالی بود تا خالی نامیده شود و نه پر بود تا پر نامیده شود.

و کسی که بگوید این بهتان است، خود بهتان زده و افترا بسته است.

تو آیت و نشانه در قدیم و ساخته خداوندی که قاهر است و بر هر چیزی بخواهد تواناست.

تو همان خبری هستی که خدای بزرگ فرمود: بزرگی؛ وای بر گروهی که خبرهای آنها را کفایت نکرد.

تو در میان عموم در عالم ذرّ نبودی، خردمندان چنین چیزی را از عموم نمی پذیرند.

سرشت همه مردم از زمین است؛ ولی تو از جوهر آفریده شدی و مردم سنگریزه اند.

همانندی در شکل و قیافه مردم دلیل بر تساوی نیست؛ چرا که در حقایق برابری است.

حروف «ثری» - که به معنای خاک است - هرگز به اوج والایی حروف «ثریّا»- که ستاره درخشانی است - نخواهد رسید و ارتفاع نخواهد گرفت.

آنگاه که روح - آن فرشته بزرگ - از جانب پروردگارش ندایی آورد، از نسیم روح تو جان گرفت.

در حالی که می گفت: من کیستم، اندکی اندیشید، اگر تو نبودی هدایت نمی شد.

تو دارای نامی هستی که آن را بهترین خلایق پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در آن هنگام که در شب معراج نزدیک شد، دید؛

که به همراه نام او از زمان قدیم بر روی عرش الهی نوشته شده؛ در آن زمانی که هنوز اسم ها بوجود نیامده بودند.

آنگاه سپیده دمید و بدون تردید، راز این اسم ها فاش و پنهانی آنها آشکارگشت.

در این هنگام بود که خداوند حضرت آدم عليه‌السلام را از خاک آفرید، آنگاه از آدم حواء را خلق نمود.

چهارم: اشعار عبدالباقی عَمری، شاعر ادیب در مدح امیرالمؤمنین عليه‌السلام

شاعر ادیب، عبدالباقی عمری در مدح علی عليه‌السلام گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا أبا الأوصیاء، أنت لطه |  | صهره وابن عمّه وأخوه |
| إنّ للَّه فی معانیک سرّاً |  | أکثر العالمین ما علموه |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنت ثانی الآباءفی منتهی الدو |  | ر وآباؤه تعدّ بنوه |
| خلق اللَّه آدماً من تراب |  | فهو ابن له، وأنت أبوه |

ای پدر اوصیا و جانشینان! تو داماد، پسر عمو و برادر طه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستی.

به راستی که برای خداوند در معانی تو رازی است که بسیاری از جهانیان یارای دانستن آن را ندارند.

تو در انتهای دایره خلقت دوّمین پدران هستی و پدران او، پسران او به شمار آیند.

خداوند حضرت آدم عليه‌السلام را از خاک آفرید، پس او فرزند تراب است و تو ابوتراب هستی.

وی در توصیف ضریح مقدّس آن حضرت عليه‌السلام گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ألا إنّ صندوقاً أحاط بحیدر |  | وذی العرش قد أربی إلی حضره القدس |
| فإن لم یکن للَّه کرسیّ عرشه |  | فإنّ الّذی فی ضمنه آیه الکرسی |

آگاه باشید! این ضریحی که پیرامون قبر مطهّر حیدرعليه‌السلام را گرفته به راستی که صاحب عرش آن را به سوی حضرت قدس ارزانی داشته است.

اگر برای خداوند در عرشش کرسی نباشد، به راستی که آن که قبر او را دربرگرفته، آیه کرسی است.

و شاعر در این زمینه چه زیبا سروده:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شهد الأنام بفضله حتّی العدا |  | والفضل ما شهدت به الأعداء |
| فتلألأت أنواره لذوی النهی |  | فتزحزت عن غیّها الظلماء |

همه مردم بر فضل و برتری او گواهی دادند، حتی دشمنانش، و فضل وبرتری آن است که دشمنان به آن گواهی دهند.

پس انوار او بر خردمندان روشن گشت، پس تاریکی از برپا شدن آن، انوارشد.

شاعر دیگری گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یروی مناقبهم لنا أعداؤهم |  | لا فضل إلّا ما رواه حسود |
| وإذا رأوها مبغضوهم لم یکن |  | للعالمین عن الولاه مجید |

مناقب و فضایل آنان را دشمنانشان به ما روایت می کنند، فضیلتی نیست جز آن که بر زبان حسود جاری شود.

وقتی دشمنانشان چنین فضایلی را نقل می کنند؛ دیگر ولایتشان برای جهانیان قابل انکار نیست.

پنجم: در کتاب «المجموع الرائق من أزهار الحدائق» آمده است:

امام امیرالمؤمنین عليه‌السلام پس از خطبه معروف به «طثنجیّه» (1) دعای ذیل را بیان فرمود:

«تَحَصَّنْتُ بِالْمَلِکِ الْحَیِّ الَّذی لایَمُوتُ، وَاعْتَصَمْتُ بِذِی الْعِزَّهِ وَالْعَدْلِ وَالْجَبَرُوتِ، وَاسْتَعَنْتُ بِذِی الْعَظَمَهِ وَالْقُدْرَهِ وَالْمَلَکُوتِ، مِنْ کُلِّ ما أَخافُهُ وَأَحْذَرُهُ».

خود را در دژ محکم پادشاهی که هرگز نمی میرد قرار داده و مصون ساختم، و به (ذیل عنایت) خداوندی که دارای عزّت، عدل و جبروت است، چنگ زدم و از خدایی که صاحب، عظمت، قدرت و ملکوت است یاری طلبیدم؛از برای هر چیزی که از آن بیم دارم و می ترسم.

آنگاه حضرتش فرمود:

ما ذکر أحدکم هذه الکلمات عند نازله أوشدّه إلّا أزاحها اللَّه عزّوجلّ عنه إلّا الموت.

هر کس این کلمات را در هنگام نزول هر بلا یا شدّت و سختی - جز مرگ - بخواند؛ خداوند متعال آن بلا یا شدّت و سختی را از او برطرف می کند.

جابر به امام عليه‌السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! فقط این دعا را بخواند؟

حضرت عليه‌السلام فرمود: سیزده اسم نیز به آن اضافه می کنم.

و این اشاره به اسم مبارک پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و اسم مبارک حضرتش عليه‌السلام واسامی فرزندانش عليهم‌السلام که آخرین آنان حضرت حجّت بن الحسن صاحب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در مصدر والمشارق: «التطنجیّه»، و در الصحیفه: «الطتنجیّه» آمده است.

الزمان (صلوات اللَّه علیه) است، می باشد. (1)

ششم: شبلی شمیل گوید: امام علیّ بن علی طالب عليه‌السلام بزرگ بزرگان است، او نسخه منحصر به فردی است، نه در شرق و نه غرب جهان،نه درروزگار قدیم و نه در دوران جدید و معاصر صورتی طبق اصل دیده نشده است. (2)

هفتم: جورج جرداق، نویسنده مسیحی در کتاب معروف خود «صوت العداله» پس از بیان جنگ صفّین و چگونگی نبرد دو لشکر، می نویسد:

گویا در بهبوحه جنگ و امواج مرگ، هیچ شمشیری نمی زند، نیزه ای بکار نمی برد و حمله ای نمی کند؛ جز آن که از هر گوشه و کناری فریادهایی بلند می شود، هزار فریاد از این طرف و هزار فریاد از آن طرف از حنجره ها و دهان ها بیرون می آید و همگی می گویند:

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام، قهرمان میدان نبرد اسلام و میدان حق و میدان مبارزه عدالت انسانیّت است.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که در روز نبرد، روزی که بهشت زیر سایه شمشیرها بود، در برابر عمرو بن عبدود شیر ترسناک جزیره العرب، قرار گرفت و در حالی که در آن روز جز در ایمانش، در همه جهات کودکی بیش نبود آن شیر هولناک را بر زمین زد.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که با دست های توانایش بزرگترین درب دژهای مستحکم را از جای کند و لرزه بر اندام قهرمانان میدان نبرد انداخت و آن درب را سپر قرار داد، در حالی که آن درب در دستان توانای او سبک تر بود از پری که در بال پرنده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المجموع الرائق: 452/1، الصحیفه العلویّه الثانیه: 75. تمام این خطبه با این دعا را علّامه برسی رحمه‌الله در«مشارق الأنوار: 170 - 166» نقل کرده است.

2- صوت العداله: 37/1.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که اگر همه مردم روی زمین با او به جنگ برخیزند هرگز باکی نداشته و وحشت نمی کند وجانش او را جز به نبردی راستین وادار نخواهد کرد.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که باکی ندارد که به سراغ مرگ برود و یا مرگ به استقبال او بیاید.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که در میدان های جنگ شجاعت هایی آفرید و موقعیت هایی بوجود آورد که بر احدی از بشریّت چنین موقعیّت هایی میسّر نشد، چرا که زهد برای او، راه جنگ و مبارزه را گشود؛ در صورتی که زهد برای دیگران جز درهای شکست و گوشه گیری باز نکرد، و مهربانی و عطوفت او بر مستمندان و مستضعفان دژهای بسته را برای او گشود، و دوستی و مهر او کاخ های کینه را واژگون نمود، و آن را والاترین الگو برای جنگ ها قرار داد، و دوستی و عشقش به مردم او را وادار به این گونه مبارزه رعب انگیز و عمیق نمود.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که تاریکی ها با شمشیرش شکافته شده و بر مغز دشمنانش رعد و برق ها را فرود آورد و بر آنها توفان های وحشتناکی می فرستاد که باعث ریشه کن شدن آنها می گشت، او در این حال چنان می خروشد که ترسها را فراموش می کند که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وفی عینیه دموع تحوّلت شراراً |  | وفی حناه عطف توقّد ناراً |

در چشمانش قطرات اشک، شراره های آتش می گردد؛ و در مهر و عطوفت دلش، شعله ای برافروخته می شود.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که شمشیرش بر هیچ ستمگر و جائری فرود نمی آید مگر آن که می خندد همانند شخص پاک دامنی که بر شخص لااُبالی و هتّاکی می خندد.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که شمشیرش در فضا

بالا نمی رود جز آنکه شکنجه شده ای در حجاز، عراق یا سرزمین شام فریاد می زند و می گوید: پدرم فدای تو باد ای شمشیر حق! و ای دادخواه ستمدیدگان و محرومان!

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، او پناهگاه فقیران در مقابل تندبادها، سدّ ضعیفان در برابر امواج سیل و استراحتگاه درماندگان در مقابل توفان های هلاک کننده است، او (برای بی پناهان) دارای سایه بانی - همانند شب تاریک - در ظهر سوزان است.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که هر کجا قدم های مبارکش بگذارد زمین سبز می گردد و باران رحمت الهی می بارد، و از آبروی اوست که آب نهرها می جوشد و از دوستی اوست که امواج دریا می خروشد.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که دل ها به خاطر او انبساط پیدا می کنند و فرحناک می گردند اگر باصفا و پاکیزه باشند و انقباض پیدا می کنند و غمناک می گردند اگر خالی از صفا باشند.

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است، کسی که به زودی روزگار درمورد او و شمشیرش هم صدا با گویندگان خواهند گفت:

«لاسیف إلّا ذوالفقار ولا فتی إلّا علیّ عليه‌السلام»؛

«شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی عليه‌السلام نیست».

آگاه باشید! او علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است. پس ای فتنه گران و آشوب بپاکنندگان فرار کنید و گرنه، نه کوه ها و نه دشت ها شما را پناه نخواهد داد.

هشتم: جرج جرداق مسیحی در کتاب «صوت العداله» بخشی از سخنان زیبای امیر مؤمنان علی صلوات اللَّه علیه را نقل کرده است که اینک گوشه ای از آن را نقل می کنیم:

1- علاء بن زیاد حارثی که یکی از یاران علی عليه‌السلام بود بیمار گشت،حضرت به عیادت او رفتند، وقتی خانه وسیع او را دیدند فرمودند:

ما کنت تصنع بسعه هذه الدار فی الدنیا؟ أما أنت إلیها فی الآخرهکنت أحوج، وبَلی إن شئت بلغت بها الآخره تَقری فیها الضیف وتصل فیها الرحِم، وتطلع منها الحقوق مطالعها، فإذا أنت قدبلغت بها الآخره. (1)

در این دنیا با این خانه وسیع چه می کنی؟ آیا تو در جهان آخرت بدان بیشتر نیازمند نیستی؟

آری، اگر بخواهی با این خانه وسیع، به آخرت برسی در آن مهمان بپذیر و با خویشاوندان صله رحم کن، و حقوق واجبه آن را به مستحقّان بپرداز که اگر چنین کنی البتّه به وسیله آن، خانه آخرت را دریافته ای.

2- وقتی امیرمؤمنان علی عليه‌السلام خبردار شد که یکی از کارگزارانش در اموال عمومی تصرّف می کند، به سرعت نامه ای به وی فرستاد که در آن نامه آمده است:

فاتّق اللَّه، واردد إلی هؤلاء القوم أموالهم، فإنّک إن لم تفعل ثمّ أمکننی اللَّه منک لاُعذرنّ إلی اللَّه فیک، ولأضربنّک بسیفی الّذی ماضربت به أحداً إلّا دخل النار. واللَّه، لو أنّ الحسن والحسین عليهما‌السلام فعلا مثل الّذی فعلت، ما کانت لهما عندی هواده ولا ظفراً منّی بإراده حتّی آخذ الحقّ منهما واُزیح الباطل عن مظلمتهما.

«از خدا بترس و اموال این گروه را به خود آنان بازگردان، چرا که اگر چنین نکنی خداوند مرا به تو مسلّط خواهد ساخت و من در مورد تو در پیشگاه خدا معذور بوده و با همان شمشیری که بر هیچ کس نزدم جز آن که وارد آتش شد؛ تو را خواهم زد. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین عليهما‌السلام آنچه تو مرتکب شدی، کرده بودند به آنان رخصت نمی دادم و خواهش آنان را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نهج البلاغه: خطبه 209، بحار الأنوار: 336/40 ح 118/70 19 ح8 و 155/76 ح 36.

نمی پذیرفتم، مگر این که حق را از آنان بازپس گرفته و ستمی که باطل بوده از آنها دور می ساختم». (1)

3- یکی از کارگزاران علی عليه‌السلام به ولیمه ای دعوت شده و آن را پذیرفت،امام عليه‌السلام او را به شدّت از این دعوت منع نموده و سخت توبیخش نمود وفرمود:

أفلإقامه حقّ یریدون أن یرشوه بالدعوه، والحقّ یقام بدون رشوه، أم لإنزال الباطل منزله الحقّ؟

«آیا برای برپایی حق می خواهند به تو رشوه داده و دعوت نمایند؟! درحالی که حق بدون رشوه هم پابرجاست، یا این که می خواهند باطل را به منزله حق در آورند؟

والی حق ندارد چنین کاری کند، گرچه حکومت همه کره زمین بر او واگذار شود، آنگاه چگونه می تواند پا به مجلس ولیمه ای بگذارد که در آن،ثروتمندان دعوت گشته و فقیران و نیازمندان رانده می شوند؟ و این خود مظهری از مظاهر تفرقه و جدایی میان مردم است، آنگاه با این تفرقه است که خاطر برخی جریحه دار می شود و دل علی مجروح می گردد.

آگاه باش! آنگاه اجتماعی مستقیم و پابرجا می شود که گروهی خوانده می شود و گروه دیگری رانده، و در این امر بی عدالتی و بی انصافی نباشد؟!»

4- آنگاه که خبر کشته شدن محمّد بن ابی بکر رحمه‌الله توسّط یاران معاویه به آن حضرت رسید، امام عليه‌السلام فرمود:

إنّ حزننا علیه علی قدر سرورهم به، إلّا أنّهم نقصوا بغیضاًونقصنا حبیباً.

همانا اندازه اندوه ما بر شهادت او به اندازه شادی شامیان است، جز آنکه از آنان یک دشمن و از ما یک دوست کم شد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نهج البلاغه: نامه 41، بحار الأنوار: 182/42 ضمن ح 40.

2- نهج البلاغه: کلمه قصار 325، بحار الأنوار: 592/33 ح 736.

5- از امام عليه‌السلام پرسیدند: عدل برتر است یا بخشش؟ فرمود:

العدل یضع الاُمور مواضعها، والجود یخرجها من جهتها، والعدل سائس عامّ، والجود عارض خاصّ، فالعدل أشرفهما وأفضلهما.

عدالت، هر چیزی را در جای خود می نهد، ولی جود و بخشش آن را ازجای خود خارج می سازد. عدالت تدبیر عمومی است، ولی بخشش گروه خاصّی را شامل می شود، پس عدالت شریف تر و برتر است. (1)

6- امام عليه‌السلام به بدیهه در وصف مؤمن فرمودند:

المؤمن بشره فی وجهه، وحزنه فی قلبه، أوسع شی ء صدراً،وأذلّ شی ء نفساً، یکره الرفعه ویشنأ السمعه، طویل غمّه بعید همّه، کثیر صمته، مشغول وقته، شکور صبور، مغمور بفکرته ضنین بخلّته سهل الخلیقه لین العریکه. (2)

شادی مؤمن در چهره او و اندوه وی در دلش می باشد. سینه اش از هر چیز وسیع تر، و نفس او از هر چیزی خوارتر است، برتری جویی را زشت و ریاکاری را دشمن می شمارد. اندوه او طولانی، و همّت او بلند است،سکوتش فراوان،و وقتش مشغول است.او شکرگزار،شکیبا وژرف اندیش است، از کسی درخواست حاجت ندارد و خلق او نرم خو و فروتن است.

7- امام عليه‌السلام فرمود:

یأتی علی الناس زمان لایقرَّب فیه إلّا الماحل، ولایظرَّف فیه إلّا الفاجر، ولا یضعَّف فیه إلّا المنصف. (3)

روزگاری بر مردم فرا خواهد رسید که جز «ماحل»؛ «سخن چین» را محترم نمی شمارند و جز بدکار، زیرک و باهوش شمرده نشود و در آن اجتماع جزفرد باانصاف، ناتوان نگردد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نهج البلاغه: کلمه قصار 437، بحار الأنوار: 357/75 ح 72.

2- نهج البلاغه: کلمه قصار 333، بحار الأنوار: 305/67 ح 37 و 410/69 ح 127.

3- نهج البلاغه: کلمه قصار 102، بحار الأنوار: 278/52.

نویسنده رحمه‌الله گوید: منظور از «ماحل» کسی است که نزد سلطان جاسوسی کند. و منظور از «لایظرّف»: یعنی زیرک و باهوش شمرده نشود، و«لایضعّف»: یعنی ناتوان شمرده نشود.

نهم: از امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام دو خطبه نقل شده که یکی بدون الف و دیگری بدون نقطه است.

خطبه بدون الف:

در کتاب «مناقب» نقل شده: کلبی از ابوصالح و از ابوجعفر بن بابویه رحمه‌الله با سندش از امام رضاعليه‌السلام از پدران گرامش عليهم‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

روزی عدّه ای از صحابه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گرد هم آمده و با هم گفت وگو می کردند، در این میان سخن از این شد که در بین حروف، حرف «الف» بیشترین حرفی است که در گفت وگوها مورد استفاده قرار می گیرد.

علی عليه‌السلام که در جمع اصحاب حضور داشت، به بدیهه خطبه ای زیبا وشیوایی ایراد کرد که در آن به هیچ عنوان حرف «الف» بکار نرفته است،آن حضرت این خطبه را چنین آغاز فرمود:

حمدتُ من عظمت منّته، وسبغت نعمته، وسبقت رحمته غضبه،وتمّت کلمته، ونفذت مشیّته، وبلغت قضیّته، حمدته حمد مقرّبربوبیّته {متخضّع لعبودیّته} متنصّل من خطیئته {متفرّد بتوحیده} مؤمّل منه مغفره تنجیه، یوم یشغل { کلٌّ} عن فصیلته وبنیه.

ونستعینه ونسترشده ونستهدیه ونؤمن به ونتوکّل علیه، وشهدت له شهود {عبد} مخلص موقن، وفرَّدته تفرید مؤمن متیقّن،ووحّدته توحید عبد مذعن لیس له شریک فی ملکه، ولم یکن له ولیّ فی صنعه، جلّ عن مشیر ووزیر، وعن عون ومعین، ونصیرونظیر.

علم فستر وبطن فخبر، وملک فقهر، وعُصی فغفر، {وعُبد فشکر} وحکم فعدل {وتکرّم وتفضّل} لم یزل ولن یزول، لیس کمثله

شی ء، وهو {قبل کلّ شی ء،و }بعد کلّ شی ء، ربٌّ متعزّز بعزّته،متمکّن بقوّته، متقدّس بعلوّه، متکبّر بسموّه.

لیس یدرکه بصر، ولم یحط به نظر، قویٌّ منیع، بصیرٌ سمیع،رؤوف رحیم، عجز عن وصفه من یصفه وضلّ عن نعته من یعرفه قرب فبعد، وبعد فقرب، یجیب دعوه من یدعوه، ویرزقه ویحبوه ذو لطف خفیّ، وبطش قویّ، ورحمه موسعه، وعقوبه موجعه،رحمته جنّه عریضه مونقه، وعقوبته جحیم ممدوده موبقه.

وشهدت ببعث محمّد رسوله وعبده وصفیّه، ونبیّه ونجیّه وحبیبه وخلیله، بعثه فی خیر عصر وحین فتره وکفر، رحمه لعبیده، ومنّه لمزیده، ختم به نبوّته، وشیَّد به حجَّته فوعظ ونصح وبلغ وکدح،رؤوف بکلّ مؤمن، رحیم {سخیٌّ }رضیٌّ ولیٌّ زکیٌّ، علیه رحمهوتسلیم، وبرکه وتکریم، من ربّ غفور رحیم، قریب مجیب.

وصّیتکم معشر من حضرنی بوصیّه ربّکم، وذکّرتکم بسنّه نبیّکم فعلیکم برهبه تسکن قلوبکم، وخشیه تذری دموعکم، وتقیّه تنجیکم قبل یوم یبلیکم ویذهلکم یوم یفوز فیه من ثقل وزن حسنته، وخفّ وزن سیّئته، ولتکن مسألتکم وتملّقکم مسأله ذلّ وخضوع، وشکر وخشوع، بتوبه ونزوع وندم ورجوع.

ولیغتنم کلّ مغتنم منکم صحّته قبل سقمه، وشیبته قبل هرمه وسعته قبل فقره، وفرغته قبل شغله، وحضره قبل سفره ]قبل تکبّر وتهرّم وتسقم[ یملّه طبیبه، ویعرض عنه حبیبه، وینقطع عمره، ویتغیّر عقله.

ثمّ قیل: هو موعوک وجسمه منهوک ثمّ جُدَّ فی نزع شدید،وحضره کلّ قریب وبعید، فشخص بصره وطمح نظره ورشح جبینه، وعطف عرینه وسکن حنینه وحزنته نفسه، وبکته عرسه وحفر رمسه ویُتم منه ولده، وتفرّق عنه عدده، وقُسم جمعه

وذهب بصره وسمعه، ومدّد وجُرّد و عُرّی وغُسّل ونُشّف.

وسُجّی وبُسط له وهُیّئ، ونُشر علیه کفنه، وشُدّ منه ذقنه وقُمّص وعُمّم ووُدّع وسُلّم وحُمّل فوق سریر، وصُلّی علیه بتکبیر {بغیر سجود وتعفیر} ونقل من دور مزخرفه، وقصور مشیّده، وحجر {منضّده، وفرش} منجّده.

وجُعل فی ضریح ملحود وضیّق مرصود بلبن منضود مسقّف بجلمود وهیل علیه حفره وحشی علیه مدره، وتحقّق حضره ونسی خبره، ورجع عنه ولیّه وصفیّه، وندیمه ونسیبه.

وتبدّل به قرینه وحبیبه، فهو حشو قبر، ورهین قفر یسعی بجسمه دود قبره، ویسیل صدیده من منخره، یسحق برمّته لحمه وینشف دمه، ویرمّ عظمه، حتّی یوم حشره فنشره من قبره حین ینفخ فی صور، ویدعی بحشر ونشور، فثمَّ بُعثرت قبور وحُصّلت سریره صدور.

وجی ء بکلّ نبیّ وصدّیق وشهید، وتوحّد للفصل قدیر، بعبده خبیر بصیر فکم من زفره تغنیه {وحسره تنضیه} فی موقف مهول ومشهد جلیل بین یدی ملک عظیم، بکلّ صغیره وکبیره علیم،فحینئذ یُلجمُه عرقه، ویحصره قلقه.

{فعبرته} غیر مرحومه، وصرخته غیر مسموعه، وحجّته غیر مقبوله،{وبرزت صحیفته، وتبیّنت جریرته، و} نظر فی سوء عمله، وشهدت علیه عینه بنظره،

ویده ببطشه، ورجله بخطوه، وفرجه بلمسه، وجلده بمسّه{ویهدّده منکر ونکیر، وکشف له حیث یصیر}.

فسلسل جیده، وغلّت یده، وسیق فسحب وحده، فورد جهنّم بکرب وشدّه فظلَّ یعذّب فی جحیم، ویسقی شربه من حمیم،تشوی وجهه، وتسلخ جلده، وتضربه زبنتیه بمقمع من حدید،

ویعود جلده بعد نضجه کجلد جدید، یستغیث فتعرض عنه خزنه جهنّم، ویستصرخ فیلبث حقبه بندم.

نعوذ بربّ قدیر من شرّ کلّ مصیر ونسأله عفو من رضی عنه،ومغفره من قبله، فهو ولیُّ مسألتی، ومنجح طلبتی، فمن زُحزح عن تعذیب ربّه جُعل فی جنّته بقربه وخُلّد فی قصور مشیّده،ومُلّک بحور عین وحفده وطیف علیه بکؤوس وسکن حظیره قدس، وتقلّب فی نعیم، وسُقی من تسنیم وشرب من عین سلسبیل ومزج له بزنجبیل مختّم بمسک وعبیر مستدیم للملک مستشعر للسرور، یشرب من خمور فی روض مغدق لیس یصدع من شربه، ولیس ینزف{لبّه}.

هذه منزله من خشی ربّه، وحذّر نفسه معصیته، وتلک عقوبه من جحد مشیئته وسوّلت له نفسه معصیته، فهو قول فصل وحکم عدل وخیر قصص قصّ، ووعظ {به} نصّ، تنزیل من حکیم حمید نزل به روح قدس مبین علی قلب نبیّ مهتد رشید، صلّت علیه رسل سفره مکرمون برره.

عذت بربّ علیم رحیم کریم من شرّ کلّ عدوّ لعین رجیم، فلیتضرّع متضرّعکم، ولیبتهل مبتهلکم، ولیستغفر کلّ مربوب منکم لی ولکم، حسبی ربّی وحده. (1)

«خدایی را حمد و ستایش می نمایم که منّت او (بر آفریدگانش) بزرگ است، و نعمت او همگان را فرا گرفته و مهر و رحمت او بر خشم و غضبش پیشی گرفته و کلمه او به کمال رسیده و مشیّت وخواست او در همه چیز نفوذ کرده و قضای او به امضایش رسیده است.

او را به گونه ای ستایش می کنم که اقرار کننده ای به ربوبیّت او اقرار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 48/2، الخرائج: 740/2 ح 56، الصراط المستقیم: 222/1. این روایت را کنجی شافعی در «کفایهالطالب: 393»، ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه: 140/19» فیروزآبادی در «فضائل الخمسه: 256/2»کفعمی در «المصباح: 968»، و سیّد میرجهانی رحمه‌الله در «مصباح البلاغه: 28/1» نقل کرده اند.

می نماید، {در برابر بندگی او تواضع و فروتنی می کند}، از خطاکاری خویش بیزاری می جوید، {به یگانگی او اقرار می کند}، از او آرزومند مغفرت و بخششی است که با موجب رهایی اوست؛ در روزی که هرکس به خود مشغول است و از بستگان و فرزندانش اعراض می کند.

از او یاری می جوئیم و ارشاد و هدایت می طلبیم، و به او ایمان داشته و بر اوتوکّل می نمائیم و گواهی می دهم بر او گواهی بنده ای که با کمال اخلاص ویقین بر او گواهی می دهد. و او را چنان به یکتایی می شناسم که مؤمن دارای یقین، می شناسد و او را به گونه ای یگانه می دانم که بنده متواضع معترف به عبودیّت می شناسد.

او در سلطنتش شریک و انباز، و در ایجاد موجودات، یار و یاوری ندارد. اوبالاتر و والاتر از آن است که مشاور و وزیر، یاور و معین و مددکار وهمتایی داشته باشد.

او دانست و پنهان نمود و راز نمود و بازگو کرد، بر همگان مالک است و برهمه قاهر و غالب، مورد معصیت قرار می گیرد و می آمرزد، معبود واقع می شود و سپاسگزار، حکم می کند و در حکمش دادگری می نماید و مردم را اکرام کرده و مورد فضل خویش قرار می دهد، همیشه بوده و خواهد بود، هیچ چیز مانند او نیست، او پیش از همه بوده و پس از همه چیز خواهد بود.

پروردگاری که به عزّت خویش باعزّت است، و با نیروی خود پابرجا و درقداست خود والاست و کبریایی او عالی است.

هیچ دیده ای او را درک نمی کند، و هیچ اندیشه و نظری او را فرا نمی گیرد، نیرومند، والا، بینا، شنوا، مهربان و بخشنده است.

ستایشگران از وصف او درمانده و ناتوان، و انسان های دارای شناخت از توصیف شناخت او سرگردان.

او نزدیک است در دوری، و دور است در نزدیکی. کسی که او را بخواند پاسخ می دهد، و به او روزی داده و بدون منّت لطف می کند، دارای لطف پنهانی و سخت گیری نیرومند، رحمت فراگیر و عذاب درد آور است.

رحمت و بخشایش او بهشتی پهناور و زیباست و عذاب و شکنجه او دوزخی کشیده شده و هلاک کننده است.

و گواهی می دهم به رسالت حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که بنده، رسول برگزیده، پیامبر، نجیب، حبیب و خلیل خداست، که او را در بهترین دوران و درهنگامی که فترت و فاصله ای در برانگیختن پیامبران بوده و کفر همه راگرفته بود؛ برانگیخت، انگیزش او برای رحمت بندگان بود تا بر آنان منّت زیادی گذارد.

خداوند، پیامبری را به او پایان برد، حجّت خویش را به وسیله او محکم کرد، پس او نیز مردم را پند و اندرز داد، و فرمان خدا را به آنها رساند و ازهیچ رنجی دریغ نکرد.

او به تمام مؤمنان رؤوف و مهربان است. او رحیم، سخاوتمند، خرسند،دوست و پاک دامن است.

رحمت، درود و سلام، برکت و تکریم، از پروردگاری که بخشنده ومهربان، نزدیک و پاسخ دهنده است بر او باد.

ای گروه حاضر! شما را به سفارش خدا توصیه می کنم و سنّت (1) پیامبرتان رابرای شما تذکّر می دهم.

بنابراین، به گونه ای ترس داشته باشید که در دل های شما آرامش به وجودآورد و طوری هراس داشته باشید که از چشم های شما اشک جاری کند وبه گونه ای تقوا پیشه کنید که پیش از آن که روز ابتلا و گرفتاری شما راناتوان سازد، رهایی یابید، روزی که در آن هر کس کارهای پسندیده او سنگین و کارهای ناپسند او سبک باشد، رستگار می گردد.

سؤالی که از خدا می کنید و چاپلوسی و تملّقی که در سؤال از او می نمایید بایستی با خواری، افتادگی، سپاسگزاری و فروتنی همراه توبه، خودداری،پشیمانی و بازگشت باشد.

و هر یک از شما باید تندرستی را پیش از بیماری، جوانی را پیش از پیری،دارایی را پیش از فقیری و ناداری، آرامش خاطر را پیش از گرفتاری، حضر را پیش از سفر و زندگی را پیش از مرگ غنیمت شمارد. پیش از آنکه بزرگ شود و پیر گردد، و چنان بیمار شود که طبیب از مداوای او خسته و دوست از او رو گردان شده و عمرش به پایان رسیده و عقلش زایل گردد، آنگاه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سنّت: گفتار و کردار پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد.

گویند: او تب دارد و جسمش لاغر شده است.

پس از آن، مرحله جان کندنش می رسد، نزدیکان و خویشان دور او حاضر می شوند، چشم به آنان می دوزد و با نگاه آرزو و حسرت به آنان می نگرد،عرق مرگ بر پیشانی او می نشیند، بینی او کج می شود (می کشد)، ناله اش آرام می شود، نفسش محزون می گردد، همسرش می گرید، گورش آماده می شود، فرزندش یتیم می گردد.

اطرافیانش از او جدا می شوند، اموالش در میان وارث تقسیم می گردد وچشم و گوش او از بین می رود، تا این که دراز کشیده و از همه جا دست شسته و عریان می شود و غسل داده می شود و آب غسلش خشک می گردد، و جامه ای رویش افکنده می شود و آن جامه را زیر او پهن کرده و آماده (دفن) می کنند.

کفنش را بر روی او می افکنند، و از چانه اش می بندند، و پیراهن سرتاسری بر او می پوشانند، عمامه بر سر او می بندند، با او وداع می کنند، و به روح او درود فرستاده و در میان تابوت گذاشته و حمل می کنند، و با تکبیر بدون این که سجده کرده و به خاک افتند بر او نماز گزارند.

و از خانه هایی که زینت داده شده بود، و کاخ های محکمی که با سنگ ها آراسته شده و با فرش ها مفروش گشته بود، منتقل می کنند، و او را درگوری که بالای آن لحد است و جای تنگی که اطراف آن با خشت مسدود شده و روی سقفش سنگ چیده شده و روی آن خاک ریخته می شود و باکلوخ آن را پر می کنند و حضورش در آنجا محقّق می شود و خبرش به فراموشی سپرده می شود و پس از آن، دوستان، برگزیدگان، ندیمان وخویشان او باز می گردند.

همنشینان و دوستان او عوض می شوند، او در دل خاکِ قبر آرمیده و در گرومکان خلوتی است که کرم قبرش سعی در نابودی جسدش داشته، آب چرکین مخلوط با خون از بینی او سرازیر شده که همگی با گوشت یکی شده و خونش خشک می گردد، و استخوانش می پوسد، و تا روز قیامت حال او چنین است.

آنگاه که روز رستاخیز فرا می رسد و در صور دمیده می شود از قبرش

بیرون می آید و او را برای حشر و نشر می خوانند، آنجاست که قبرش شکافته شده و باطن سینه ها آشکار می گردد.

در آن روز، همه پیامبران، صدّیقان و شهیدان زنده می شوند و خداوند قادر توانا که از همه چیز باخبر است، تنها داور است که بین حق و باطل جدائی می افکند.

پس چه بسا ناله ای که از روی ناتوانی و چه بسا اندوه و حسرتی که از روی شرمندگی می کشد، در قرارگاه وحشتناک و محلّ دید وسیع در مقابل پادشاه باعظمتی که از کرده های کوچک و بزرگ آگاه است، در این هنگام است که عرقش او را لجام می زند و اضطرابش شدّت پیدا می کند.

به اشک او رحم نمی شود، ناله او شنیده نمی شود، دلیل و برهان او پذیرفته نیست، نامه عملش هویدا و جُرم های او آشکار می گردد، او به کردار زشت خویش می نگرد و چشمش به آنچه دیده، و دستش به هر جا که کشیده وپایش به هر جا که رفته و فرج او با هر کس که تماس پیدا کرده و پوستش به هر جا که مالیده شده، گواهی می دهد. نکیر و منکر او را در برابر اعمالش تهدید می کنند و پرده از کردار و اعمالش برداشته می شود.

در این هنگام، زنجیر به گردنش انداخته و دستانش را می بندند و به سختی کشیده و با ناراحتی و شدّت به دوزخ می اندازند، او همواره در دوزخ شکنجه می شود، و از آب جوشان می نوشد که صورتش بریان و پوستش کنده می شود.

دو مأمور او، با گرز آهنین او را می زنند و پوست بدنش پس از بریان شدن،دوباره به صورت پوست تازه می گردد، او فریاد می زند و موکّلان جهنّم از او روی بر می گردانند، او دادخواهی می کند پاسخی نمی شنود.

به پروردگار توانا از شرّ هر گونه سرانجامی پناه می بریم، از او درخواست می کنیم مانند کسانی که از آنها خوشنود گشته، ما را ببخشد و مانند کسانی که از آنها پذیرفته، ما را بیامرزد که او سؤال مرا می پذیرد، و درخواست مرا می دهد.

پس کسی که از عذاب پروردگارش دور شود در بهشت خدا و در جوار رحمت او قرار می گیرد و در کاخ های محکم جاودانه زندگی می کند و

حورالعین و خدمتکاران بهشتی در خدمت او بوده و با جام ها به دور او خواهند گشت.

آنان در بهشت سرسبز به سر برده و در نعمتها غوطه ورند و از شراب بهشتی «تسنیم» (1) می آشامند از چشمه سلسبیل (2) که آمیخته با زنجبیل است می آشامند، چشمه ای که با مشک و عنبر مختوم و ملکیّت آن دایمی است،شرابهایی که باعث شادی گشته و در باغهایی است که آبش روان است، نه به آشامنده آزار می رساند و نه عقل او را زایل می کند.

آری، این است منزلت و مقام کسی که از پروردگارش بترسد، و نفسش را ازعصیان او بر حذر دارد، و آن است جزای کسی که از او نافرمانی کند و نفس خود را برای عصیان او فراخواند، پس این سخنی است که حدّ فاصل میان حق و باطل و حکمی عادلانه و بهترین خبری که گفته شده، و اندرزی که بیان شده است، که از ناحیه حکیمی که کارهای پسندیده دارد، فرود آمد که روح القدس آن را فرود آورده بر پیامبری که هدایتگر و رشید است که سفیران بزرگوار و نیکوکار بر او درود و سلام می فرستند.

به پروردگاری دانا، مهربان و کریم از شرّ هر دشمن لعین و رانده شده پناه می برم، پس هر عجز و لابه کننده از شما، عجز و لابه و هر زاری کننده از شما زاری نماید و از خدا برای من و خودش آمرزش بخواهد و تنها پروردگارم کافی است.

آنگاه حضرتش به بدیهه خطبه دیگری ایراد فرمود که خالی از نقطه بود، این خطبه به دو نسخه نقل گردیده است:

نسخه نخست:

الحمد للَّه الملک المحمود، المالک الودود، مصوِّر کلّ مولود،ومآل کلّ مطرود، ساطح المهاد وموطد الأطواد ومرسل الأمطار،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تسنیم: نام چشمه ای در بهشت است. در علّت نامگذاریش گفته شده: چون از بالای غرفه ها و کاخ های بهشتی جریان دارد. (مؤلّف رحمه‌الله)

2- سلسبیل: نام چشمه ای در بهشت است که شراب آن نه عقل را زایل می کند و نه مست می نماید، چنان که شراب دنیا عقل را زایل و مست می کند. (مؤلّف رحمه‌الله)

ومسهل الأوطار عالم الأسرار ومدرکها، ومدمّر الأملاک ومهلکها، ومکوّر الدهور ومکرّرها، ومورد الاُمور ومصدرها،عمّ سماحه وکمل رکامه وهمل وطاوع السؤال والأمل، وأوسع الرمل وأرمل.

أحمده حمداً ممدوداً، وأوحده کما وحّد الأوّاه وهو اللَّه لا إله للاُمم سواه ولا صادع لما عدّله وسوّاه، أرسل محمّداً علماً للإسلام، وإماماً للحکّام، مسدّداً للرعاء ومعطّل أحکام ودّ وسواع أعلم وعلم وحکم وأحکم، وأصّل الاُصول ومهد، وأکّد الموعود وأوعد، أوصل اللَّه له الإکرام، وأودع روحه السلام،ورحم آله وأهله الکرام، ما لمع رائل وملع دال، وطلع هلال وسمع أهلال.

إعملوا رعاکم اللَّه أصلح الأعمال، واسلکوا مسالک الحلال،واطرحوا الحرام ودعوه، واسمعوا أمر اللَّه وعوه، وصلوا الأرحام وراعوها، وعاصوا الأهواء واردعوها، وصاهروا أهل الصلاح والورع، وصارموا رهط اللهو والطمع ومصاهرکم أطهر الأحرار مولداً، وأسراهم سؤدداً، وأحلاهم مورداً.

وها هو أمّکم وحلّ حرمکم، مملکاً عروسکم المکرمه، وماهر لها کما مهر رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اُمّ سلمه، وهو أکرم صهر أودع الأولاد،وملک ما أراد وما سها مملکه ولا وهم، ولا وکس ملاحمه ولاوصم سأل اللَّه لکم احماد وصاله ودوام إسعاده، وألهم کلا إصلاح حاله والإعداد لمآله ومعاده، وله الحمد السرمد والمدح لرسوله أحمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فضائل آل الرسول عليهم‌السلام: 6. محقّق گوید: این دو خطبه شریف را استاد علی محمّد علی دخیّل در رساله ای گردآورده و لغات مشکل آن را توضیح داده است، مراجعه شود.

حمد و سپاس خدایی را سزاست که پادشاه پسندیده، مالک مهربان، وتصویرگر هر زاییده شده است، خدایی که پناه هر رانده شده و گسترنده زمین پست و استوار کننده کوههاست.

خدایی که فرود آورنده بارانها، آسان کننده حاجتها و نیازها، دانای نهانها ودرک کننده آن، ویران کننده املاک و نابود کننده آن، درهم پیچنده روزگاران و تکرار کننده آن، و محل اُمور و سرچشمه آن است.

خدایی که جود و بخشش او عمومی و عنایات متراکم او، کامل و جاری است و پرسش و آرزو را پذیرا و باران و نعمت هایش گسترده است.

ستایش می کنم ستایشی که قطع نگردد، و به یکتایی می خوانم همان گونه که بسیار دعا کنندگان به یکتایی می خوانند. او خدایی است که برای اُمّتها جز او معبودی نیست و بر آنچه او استوار و برقرار نموده ویران کننده ای نیست.

خدایی که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عنوان نشانه اسلام و پیشوای حاکمان و مسدّد هدایتگر بر رعایا و تعطیل کننده احکام دوبت «ودّ» و «سواع» فرستاد.

او اعلام کرد و دانست، حکم نمود و محکم نمود و اصول را ریشه دار کرد وآن را گسترانید، و در مورد روز رستاخیز تأکید فرموده و آن را با تهدید به مردم اعلام نمود.

خداوند نیز او را گرامی داشت و در روحش سلامتی را به ودیعه نهاد و بر آل و خاندان گرامش رحمت نمود، مادامی که شتر به بچّه اش شیر می دهد وابن آوی از مادرش شیر می خورد، و مادامی که هلال ماه طلوع می کند وصدای باران ها شنیده می شود.

خداوند شما را مراعات کند! شایسته ترین اعمال را انجام دهید، و از راه های حلال بروید، و حرام را رها کرده و واگذارید، و به فرمان خدا گوش فرا داده و در آن دقّت کنید، صله ارحام نموده و آن را مراعات کنید، و ازهوای نفسانی سرپیچی نموده و آن را ترک کنید، و با افراد شایسته و با تقوا اُفت و خیز کنید، و با اهل لهو و طمع، قطع رابطه کنید، و با پاکیزه ترین آزادگان از نظر ولادت، والاترین آنها از نظر سروری و زیباترین آنان از نظرموقعیّت تزویج نمایید.

اینک او در میان شماست و در حرم شما فرود آمده که صاحب عروس گرامی شماست، و بر او همانند مهریّه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اُمّ سلمه، مهریّه قرار داده است، او گرامی ترین دامادی است که فرزندانش را به ودیعت گذارده و آنچه خواسته مالک شده که سهو و وهم در ملک او راه ندارد، پیشگویی های او کم و زیاد نبوده و عیبی ندارد.

از خداوند برای شما نهایت وصالش، همیشگی یاریش، الهام اصلاح حالش و آمادگی برای فرجام و معادش را خواهانم و حمد و ستایش دایمی تنها بر اوست و مدح و تمجید از آنِ فرستاده اش حضرت احمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

نسخه دوّم: در کتاب «مناقب» آمده است:

کلبی از ابوصالح و از ابو جعفر بن بابویه با سندش از امام رضا عليه‌السلام از نیاکان گرامش عليهم‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام خطبه دیگری را به بدیهه ایراد فرمود که هیچ نقطه ای نداشت، حضرت خطبه را چنین آغاز فرمود:

الحمد للَّه أهل الحمد ومأواه، و]له[ أوکد الحمد وأحلاه، وأسرع الحمد وأسراه وأطهر الحمد وأسماه، وأکرم الحمد وأولاه،....

حمد مخصوص خداوندی است که اهل حمد و جایگاه آن است، و حمد را تأکید نمود و او را باحلاوت و شیرین نمود و (تأثیر) او را سرعت بخشیده و جاری ساخت. و او را پاکیزه ساخته و بلندمرتبه نمود و او را کرامت بخشیده و احسان نمود.

صاحب «مناقب» گوید: این دو خطبه را در کتاب «المخزون المکنون»آورده ام. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: کتاب «المخزون المکنون» در دسترس ما نبود.

دهم: از امام صادق عليه‌السلام روایت شده: در محضر شریفش از امیر مؤمنان علی عليه‌السلام سخن به میان آمد، حضرت رو به ابن مارد کرد و فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 48/2.

یابن مارد! من زار جدّی عارفاً بحقّه کتب اللَّه له بکلّ خطوه حجّه مقبوله وعمره مبروره.

یابن مارد! واللَّه! ما یطعم اللَّه النار قدماً تغبَّرت فی زیاره أمیرالمؤمنین عليه‌السلام ماشیاً کان أو راکباً.

یابن مارد! اکتب هذا الحدیث بماء الذهب.

ای فرزند مارد! هر کس جدّ بزرگوارم را با معرفت به حقّش زیارت کند خداوند برای هر گامی که به سوی قبرش برداشته یک حجّ پذیرفته شده ویک عمره نیکو می نویسد.

ای فرزند مارد! سوگند به خدا! هر قدمی که به سوی زیارت قبر امیرمؤمنان علی عليه‌السلام برداشته شود - چه پیاده و چه سواره - و در این مسیر، غباری بر رویش بنشیند، خداوند او را با آتش دوزخ نمی سوزاند.

ای فرزند مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس. (1)

یازدهم: در تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام در ذیل تفسیر فرمایش خداوند متعال که می فرماید: (فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً ولَهَم عَذابٌ أَلیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ) (2)؛ «در دل های آنان نوعی بیماری است، پس خداوند بر بیماری آنان افزود و به خاطر دروغ هایی که می گفتند عذاب دردناکی برای آنان وجود دارد»، آمده است:

امام کاظم عليه‌السلام می فرماید:

هنگامی که منافقان عذرخواهی نمودند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر آنان بزرگواری نمود که ظاهر آنها را بپذیرد و باطن و درونشان را به پرودگارشان واگذار نماید و لیکن جبرئیل بر حضرتش نازل شد و عرض کرد:

ای محمّد! خداوند علی اعلا بر تو سلام می tرستد و می فرماید:

این منافقان سرکش را بیرون کن، آنان که به خاطر علی عليه‌السلام برای توگرفتاری هایی به وجود آوردند، و بیعت او را شکستند و خودشان را آماده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فرحه الغری: 75، بحار الأنوار: 260/100 ح 10، وسائل الشیعه: 294/10 ح3.

2- سوره بقره، آیه 10.

مخالفت با علی عليه‌السلام نمودند.

اینک بر علی عليه‌السلام است که شگفتیهایی را که خداوند متعال بر او عنایت کرده - از فرمانبرداری زمین و کوهها، آسمان و سایر مخلوقات از او، چرا که خداوند او را جانشین تو قرار داده و قائم مقام تو ساخته است - بر آنان آشکار نماید، تا بدانند که به راستی، ولیّ خدا علی عليه‌السلام از آنان بی نیاز است و او از انتقام آنان دست برنخواهد داشت، مگر به فرمان خدایی که در آن تدبیر رسای اوست و حکمتی که او، عامل آن است و به موجب آن امضاء می نماید.

پس از این پیام الهی، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن گروه دستور داد تا به بیرون شهر مدینه بروند.

وقتی آنان به همراه علی عليه‌السلام حرکت کردند، در بیرون شهر مدینه علی عليه‌السلام در کنار یکی از کوههای مدینه قرار گرفت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به آن حضرت کرد و فرمود:

ای علی! همانا خداوند متعال به اینان دستور داده تا تو را یاری کرده و با تو همکاری نموده و همواره در خدمت تو بوده و در فرمان برداری از توتلاش نمایند، اگر از تو فرمان برند به خیر آنهاست و آنان به سوی بهشت خدا رفته و برای همیشه مالک آن شده و از ناز و نعمت آن بهره می برند و اگر با تو مخالفت ورزند، این شرّی بر آنان است، و آنها به سوی دوزخ رانده شده و در عذاب همیشگی آن معذّب خواهند شد.

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به این گروه کرد و فرمود:

اعلموا! أنّکم إن أطعتم علیّاً عليه‌السلام سعدتم وإن خالفتم شقیتم وأغناه اللَّه عنکم بمن سیریکموه وبما سیریکموه.

بدانید! اگر شما از علی عليه‌السلام اطاعت کنید نیک بخت خواهید بود، و اگرمخالفت کردید، بدبخت خواهید شد و خداوند او را از شما به وسیله افراد و توسّط چیزهایی که خواهید دید بی نیاز خواهد فرمود.

سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به علی عليه‌السلام فرمود:

یا علیّ! سل ربّک بجاه محمّد وآله الطیّبین الّذین أنت بعد محمّد

سیّدهم، أن یقلّب لک هذه الجبال ما شئت.

ای علی! از پروردگارت به حق محمّد و خاندان پاکش - کسانی که تو پس از محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آقای آنان هستی - بخواه تا این کوه را آن گونه که تو می خواهی دگرگون سازد.

علی عليه‌السلام از خداوند درخواست نمود که کوه به صورت نقره درآید.

کوه تبدیل به نقره شد (و به اذن خداوند به زبان آمد) و گفت:

یا علیّ! یا وصیّ رسول ربّ العالمین! إنّ اللَّه قد أعدّنا لک إن أردت إنفاقنا فی أمرک، فمتی دعوتنا أجبناک لتمضی فینا حکمک وتنفذ فینا قضاءَک.

ای علی! ای وصی و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان! به راستی که خداوند ما را مهیّای فرمان تو ساخته که اگر خواستی ما را در پیشرفت امرت انفاق کنی. پس هر زمان ما را بخوانی حکم تو در مورد ما اجرا وفرمانت درباره ما نافذ است.

سپس همه آن کوه تبدیل به طلای سرخ شد و به همان نحو به حضرت پاسخ داد، آنگاه تبدیل به مشک و عنبر و یاقوت و جواهر گردید و هر کدام از آنها برای حضرت اعلام آمادگی می کردند و می گفتند: ای اباالحسن! ای برادر رسول خدا! ما در اختیار تو هستیم، هر زمان خواستی مارا بخوان تا در هر موردی که می خواهی انفاق نمایی ما بر تو پاسخ می دهیم و به هر عنصری که بخواهی دگرگون می شویم.

در این هنگام رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به آن گروه کرد و فرمود: آیا دیدیدچگونه خداوند متعال علی عليه‌السلام را از اموال شما بی نیاز نمود؟

سپس رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به علی عليه‌السلام کرد و فرمود: ای علی! خداوند را به حق محمّد و خاندان پاکش - که پس از محمّد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مهتر آنان تو هستی - بخوان تا درختان این کوهپایه را به صورت مردان مسلّح وسنگهایش را به صورت شیران، پلنگان و افعی هایی درآورد.

علی عليه‌السلام به همان قسم خدا را خواند، ناگاه آن کوهها و سرزمین های اطراف و همه کوهپایه ها از مردان مسلّح - که در برابر یک تن از آنان، ده

هزار نفر از آن گروه را یارای مقاومت نبود - و شیران، پلنگان و افعی ها پر شد که همگی به یک صدا می گفتند:

یا علیّ! یا وصیّ رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ! ها نحن سخّرنا اللَّه لک، وأمرنا بإجابتک کلّما دعوتنا إلی اصطلام کلّ من سلّطتنا علیه، فمتی شئت فادعنا نجبک، وبما شئت فأْمرنا به نطعک.

ای علی! ای وصی و جانشین رسول خدا! اینک خداوند ما را مسخّر فرمان تو قرار داد و مأموریم به فرمان تو پاسخ دهیم، به هر چه که ما را مسلّط کنی نابود می کنیم، پس هر وقت خواستی ما را بخوان، ما در فرمان تو هستیم و بر هر کاری امر کنی ما اطاعت می نماییم

ای علی! ای وصی و جانشین رسول خدا! همانا تو در پیشگاه خداوند متعال از مقام و منزلت بزرگی برخوردار هستی که اگر از خداوند بخواهی تا اطراف زمین و کناره های آن را همانند کیسه ای (1) قرار دهد، انجام می دهد، یا آسمان را به زمین افکند یا زمین را به آسمان ببرد یا آبهای تلخ دریاها را به آب گوارا یا زیتون یا شیر یا هر کدام از انواع نوشیدنی ها وروغنها تبدیل کند، انجام می دهد.

اگر بخواهی که دریاها را خشک کند یا سایر سرزمینهای خشک را همانند دریاها قرار دهد، انجام می دهد.

بنابراین، سرکشی این سرکشان و مخالفت این مخالفان تو را اندوهگین نکند، گویی آنان از دنیا رفته اند مثل اینکه اصلاً در دنیا نبوده اند و گویا وارد آخرت شده اند و از آن رهایی ندارند.

ای علی! به راستی خدایی که با وجود کفر و فسقشان بر آنان مهلت داده و آنان از فرمان تو سرپیچی می کنند؛ همان خدایی است که به فرعون- که پایه های قدرتش به وسیله سپاهیانش هم چون میخ های آهنین بود - و به نمرودِ کنعان، و به طغیانگران مدّعیان خدایی و طغیانگرترینِ طغیانگران لعین، ابلیس - که رأس همه گمراهی هاست - مهلت داد.

تو و آنان برای دار فنا (دنیا) آفریده نشده اید، بلکه شما برای بقا (آخرت)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در یکی از نسخه ها آمده: همانند صورت قوچی قرار دهد...

آفریده شده اید، ولی از خانه ای به خانه دیگر منتقل می شوید، و پروردگار تو نیازی ندارد که آنان را سیاست و تربیت کند، ولیکن خداوند متعال اراده فرمود تا بزرگی و شرافت تو را بر آنان نشان دهد و برتری تو را بر آنان نمایان کند، و اگر بخواهد آنان را هدایت می فرماید.

امام کاظم عليه‌السلام می فرماید: وقتی آن گروه، این صحنه را دیدند دل هایشان بیمار گشت، علاوه بر بیماری حسادتی که نسبت به رسول خدا عليه‌السلام و علی بن ابی طالب عليه‌السلام داشتند، در این هنگام خداوند متعال فرمود:

(فی قُلُوبِهِم مَرَضٌ)؛ «در دلهای آنان نوعی بیماری است» یعنی بیماری در دل های این سرکشان، ناباوران و پیمان شکنان است، هنگامی که از آنان برای علی عليه‌السلام بیعت گرفته شد، (فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً)؛ «پس خداوند بر بیماری آنان افزود» به گونه ای که دلهایشان در برابر آن حضرت تکبّر ورزیده و نابود شدند و این جزایی بود در برابر آنچه از این آیات و معجزات به آنان نشان داده شد (وَلَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ)؛ «و به خاطر دروغ هایی که می گفتند عذاب دردناکی برای آنان وجود دارد» که آنان پیامبر خدا محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را تکذیب کرده و در گفتارشان دروغ می گویند که: ما در بیعت و عهد خود پابرجا هستیم. (1)

دوازدهم: سیّد جلیل القدر سیّد نعمت اللَّه جزایری قدس‌سره در «الأنوار النعمانیّه» روایت نموده که: حضرت مولا امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به شیعه خود چنین خطاب می فرماید:

إذا أتتنی صحیفه سیّئاتکم فلتکن صحیفه قابله للإصلاح یعنی أن یکون کالکتاب الّذی فیه غلط لا أن یکون کلّه غلطاً، فإنّه لایقبل الإصلاح.

هنگامی که پرونده گناهانتان را نزد من می آورند بایستی نامه اعمالتان قابل اصلاح باشد. یعنی همانند کتابی باشد که اغلاط اندکی دارد نه همچون

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر امام حسن عسکری عليه‌السلام: 114 ح 60، بحار الأنوار: 144/37 ضمن ح 36، تفسیر برهان: 60/1 ح1،مدینه المعاجز: 434/1 ح 294.

کتابی که همه اش غلط است، چرا که چنین کتابی قابل اصلاح و تصحیح نیست.

سیزدهم: دانشمند بزرگوار، شیخ طوسی قدس‌سره در «امالی» خود می نویسد:

جابر گوید: امام باقر عليه‌السلام فرمود:

امیرمومنان علی عليه‌السلام در واپسین لحظات زندگی و در حال احتضار همه پسرانش را کنار بستر خویش فراخواند، امام حسن، امام حسین عليهما‌السلام ابن حنیفه و پسران کوچکتر در کنار بستر پدر بزرگوارشان حاضر شدند،حضرت به همه آنها سفارشاتی را بیان نمود، در آخر گفتارش فرمود:

یا بنیَّ! عاشروا الناس عشره إن غبتم حنّوا إلیکم وإن فقدتم بکوا علیکم....

ای فرزندان من! با مردم چنان رفتار کنید که اگر غایب شدید با اشتیاق دنبال شما باشند و اگر مردید بر شما بگریند.... (1)

چهاردهم: در کتاب «فضائل ابن شاذان» و همچنین «الروضه» آمده است:

اصبغ بن نباته رحمه‌الله گوید: در واپسین لحظات امیر مومنان علی عليه‌السلام - که فرق مبارکش از شمشیر کین ابن ملجم لعین شکافته شده بود - به عیادت مولایم رفته بودم، آن حضرت عليه‌السلام به من فرمود:

ای اصبغ! بنشین و حدیثی از من بشنو که پس از این روز، دیگر از من سخن نخواهی شنید. بدان ای اصبغ! من نیز - همچنان که تو هم اکنون به عیادت من آمده ای - به عیادت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفته بودم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود:

ای اباالحسن! برخیز به مردم بگو: برای نماز جماعت در مسجد حاضر شوند، آنگاه بر فراز منبر برو و یک پله از مقام من پایین تر بنشین و به مردم بگو:

ألا من عقّ والدیه فلعنه اللَّه علیه، ألا من أبق من موالیه فلعنه اللّه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی طوسی: 595 ح6 مجلس 26، بحار الأنوار: 247/42 ح 50 و 163/74 ح 26.

علیه، ألا من ظلم أجیراً اُجرته فلعنه اللَّه علیه.

آگاه باشید! هر که بر والدین خود جفا کند، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر بنده ای که از مولایش بگریزد، لعنت خدا بر او باد.

آگاه باشید! هر که در مزد و اُجرتِ کارگری ستم کند، لعنت خدا بر او باد.

ای اصبغ! من فرمان حبیبم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انجام دادم. در این هنگام مردی از گوشه مسجد برخاست و گفت: ای اباالحسن! آنچه گفتی سه عبارت مختصر بود آنها را شرح داده و توضیح بده.

من پاسخ او را ندادم، تا این که خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شدم، وآنچه آن مرد گفته بود به استحضار حضرتش رساندم.

اصبغ گوید: در این هنگام، علی عليه‌السلام دست مرا گرفت و فرمود:

ای اصبغ! دست خود را بگشا!

من دستم را گشودم، حضرت یکی از انگشتان مرا گرفت و فرمود:

ای اصبغ! همان گونه که من انگشت تو را گرفتم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انگشت مرا گرفت، آنگاه فرمود:

یا أباالحسن! ألا وإنّی وأنت أبوا هذه الاُمّه فمن عقّنا فلعنه اللَّه علیه، ألا وإنّی وأنت مولیا هذه الاُمّه فعلی من أبق عنّا لعنه اللَّه،ألا وإنّی وأنت أجیرا هذه الاُمّه، فمن ظلمنا اُجرتنا فلعنه اللَّه علیه.

ای اباالحسن! به راستی که من و تو پدران این اُمّت هستیم، هر که به ما جفاکند، لعنت خدا بر او باد.

به راستی که من و تو مولای این اُمّت هستیم هر که از ما بگریزد، لعنت خدابر او باد.

به راستی که من و تو، دو اجیر این اُمّت هستیم هر که در پاداش ما ستم نماید، لعنت خدا بر او باد.

آنگاه فرمود: آمین.

اصبغ گوید: حضرت این سخن بگفت و بیهوش شد، سپس به هوش آمد، فرمود:

ای اصبغ! هنوز نشسته ای!

عرض کردم: آری، ای مولای من!

فرمود: می خواهی حدیث دیگری اضافه کنم؟

عرض کردم: آری، خداوند، از خیرات فراوانش بر تو بیفزاید.

فرمود: روزی پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در یکی از کوچه های مدینه با من دیدارکرد، من غمگین بودم به گونه ای که آثار حزن و اندوه از چهره ام پیدا بود.

آن حضرت رو به من کرد و فرمود: ای اباالحسن! تو را غمگین می بینم،آیا می خواهی حدیثی برای تو بگویم که هرگز محزون نشوی؟ عرض کردم: آری.

فرمود: وقتی روز قیامت فرا می رسد، خداوند منبری بلندتر از منبر پیامبران و شهیدان برای من قرار می دهد، آنگاه به من دستور می دهد تا بر فراز آن بالا روم، سپس به تو دستور می دهد که یک پله پایین تر از من صعود کنی. آنگاه به دو فرشته امر می کند که یک پله پایین تر از تو بنشینند، موقعی که همه بالای آن منبر قرار گرفتیم هیچ کس از پیشینیان و آخرین نمی ماند جز آنکه همه در پیرامون آن حاضر می شوند

یکی از فرشتگانی که پایین تر از تو نشسته فریاد می زند:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد اینک خودم را معرّفی می نمایم. من رضوان، خازن بهشت هستم، آگاه باشید! خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا کلیدهای بهشت را به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واگذار نمایم، و حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من دستور داد تا آنها را در اختیار علی بن ابی طالب عليه‌السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید. آنگاه فرشته ای که پایین تر از او بوده برمی خیزد و چنان فریاد می زند که همه جمعیّت صدای او را می شنوند، و می گوید:

ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد، و هر که مرا نمی شناسد من هم اکنون خودم را معرّفی می نمایم، من مالک، خازن دوزخ می باشم، آگاه باشید! همانا خداوند به احسان، کرم، فضل و جلالش به من دستور فرمود تا کلیدهای دوزخ را به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واگذار نمایم، و حضرت

محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من دستور داد تا آنها را در اختیار علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام قرار دهم، پس شما در این امر گواهی داده و شاهد باشید.

در این هنگام علی عليه‌السلام کلیدهای بهشت و دوزخ را می گیرد.

سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای علی! پس از آن تو از دامن من، وخاندانت از دامان تو و شیعیانت از دامان خاندانت می گیرند.

علی عليه‌السلام می فرماید: من دستانم را بر هم زدم و گفتم: ای رسول خدا! به سوی بهشت می رویم!

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آری، سوگند به پروردگار کعبه!

{اصبغ گوید: من در آن حال از مولایم جز این دو حدیث را نشنیدم،حضرت صلوات اللَّه علیه این سخنان زیبا و دلنشین را فرمود و آنگاه روحش به سوی معبودش پر کشید}. (1)

پانزدهم: برسی رحمه‌الله نقل می کند: امام حسن مجتبی عليه‌السلام فرمود:

امیر مؤمنان، علی عليه‌السلام به من و برادرم امام حسین عليهما‌السلام فرمود:

إذا وضعتمانی فی الضریح فصلّیا رکعتین قبل أن تهیلا علیّ التراب، وانظرا ما یکون.

وقتی جنازه مرا در قبر گذاشتید، پیش از آن که خاک بر قبرم بریزید دورکعت نماز بخوانید و بنگرید که چه می شود.

آن دو بزرگوار وقتی حضرتش را در قبر جای دادند، دستور پدر بزرگوارشان را انجام داده و منتظر شدند، ناگاه دیدند قبر مطهّر با پارچه ای از دیبا و حریر پوشیده شد، امام حسن عليه‌السلام از طرف بالای سر، پارچه را کنار زد متوجّه شد که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، حضرت آدم و حضرت ابراهیم عليهما‌السلام با امیر مؤمنان علی عليه‌السلام صحبت می نمایند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الروضه: 22 و 23، بحار الأنوار: 44/40 ح 82 و 204/42 ح8. نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمه‌الله در امالی خود: 123 ح4 مجلس 5، و شیخ مفید رحمه‌الله نیز در امالی خویش: 351 ح3 نقل کرده اند.

امام حسین عليه‌السلام نیز از طرف پایین پا، پارچه را کنار زد، دید فاطمه زهرا عليها‌السلام، حضرت حوّاء، مریم و آسیه علیهنّ السلام بر امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نوحه می کنند و ندبه می نمایند. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: این امر جای هیچ گونه شگفتی نیست، چرا که روایات زیادی وارد شده که بیانگر این است که پیشوایان معصومین عليهم‌السلام پس از وفاتشان در اجساد مثالی خودشان ظاهر می گردند.

شانزدهم: مسعودی رحمه‌الله در «إثبات الوصیّه» می نویسد: ابن عبّاس گوید:

شبی که در بامداد آن امیرمؤمنان علی عليه‌السلام به شهادت رسید، من درخواب دیدم که گویا کوه ابوقبیس شکست و قطعه قطعه شد و در اطراف کعبه فرو ریخت و غباری بلند شد و خانه کعبه و شهر مکّه و پیرامون آن را فرا گرفت، و شهر به کلّی در تاریکی فرو رفت به گونه ای که مردم یکدیگر را نمی دیدند.

ترس و وحشت وجود مرا فرا گرفت، گفتم: (إنّا للَّه وإنّا إلیه راجعون)، می ترسیدم از این که نکند امیر مؤمنان علی عليه‌السلام کشته شود.

ابن عبّاس گوید: بامداد همان شب، خبر شهادت علی عليه‌السلام رسید. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 301/42.

2- اثبات الوصیّه: 153.

## بخش سوّم: مناقب حضرت فاطمه زهراء عليها‌السلام

قطره ای از دریای مناقب شیر نوشیده از منبع وحی و تنزیل بازگرفته شده از شیر دانش و شرف جلیل، مام پاکیزگان از پیشوایان،بزرگِ بانوان جهانیان حضرت فاطمه زهرا علیها صلوات المصلّین

890/1. جابر بن عبداللَّه گوید: امام باقرعليه‌السلام فرمود:

إنّما سمّاها فاطمه الزهراء لأنّ اللَّه عزّوجلّ خلقها من نور عظمته.

حضرت فاطمه عليها‌السلام، زهرا نامیده شده، چون خدای متعال آن بانو را از نورعظمت خود آفرید.

هنگامی که درخشید آسمان ها و زمین به نور او روشن گشت، چشمان فرشتگان خیره شد، فرشتگان خدای متعال را سجده نموده و گفتند:خدای ما! و سرور ما! این چه نوری است؟!

خداوند به آنان وحی فرمود:

هذا نور من نوری، أسکنته فی سمائی، وخلقته من عظمتی،اُخرجه من صلب نبیّ من أنبیائی، اُفضّله علی جمیع الأنبیاء،واُخرج من ذلک النور أمّه یقومون بأمری ویهدون إلیّ خلقی،وأجعلهم خلفاء فی أرضی.

این نوری از نور من است، که آن را در آسمانم جای دادم، و از عظمت خویش آفریدم. من این نور را از صلب یکی از پیامبرانم بیرون می آورم که او را بر همه پیامبران برتری می دهم، از این نور گروهی (1) را به وجود می آورم که برای امر من قیام می کنند و آفریدگانم را به سوی من راهنمایی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در «مصباح الأنوار» به جای «گروهی»، «امامانی» آمده است.

می نمایند و من آنها را جانشینان (خود) در روی زمین قرار می دهم. (1)

نگارنده گوید: این روایت در کتاب «مصباح الأنوار» نیز نقل شده است.

891/2. مقدار مهریّه حضرت فاطمه عليها‌السلام: ابوذر گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

فرشتگان از خداوند درخواست نموده و گفتند: خدای ما! و سرور ما! ما را آگاه کن که مهریه فاطمه عليها‌السلام چه مقدار بوده؟ تا بدانیم و بر ما روشن شودکه او بهترین آفریده، نزد توست.

خداوند متعال وحی فرمود: ملائکتی وسکّان سماواتی، اُشهدکم أنّ مهر فاطمه بنت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نصف الدنیا.

فرشتگان من و ساکنان آسمانهایم! شما را گواه می گیرم که مهریّه فاطمه، دختر محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نصف دنیاست. (2)

892/3. علّامه حلّی قدس‌سره در کتاب «ألفین» می نویسد: عبدالملک نوفلی از پدرش، از جدّش (3) نقل می کند که گوید: روزی خدمت حضرت فاطمه عليها‌السلام رسیدم، او پیش از من سلام کرد و فرمود:

چه شده که صبح آمده ای؟

عرض کردم: برای طلب برکت.

فرمود: پدرم به من خبر داد که:

من سلّم علیه وعلیّ ثلاثه أیّام أوجب اللَّه له الجنّه.

هر کس بر او و بر من سه روز سلام نماید خداوند بهشت را بر او واجب می کند.

عرض کردم: این سلام در زمان زندگی پدر بزرگوارت و شما می باشد یا بعد از مرگتان؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مصباح الأنوار: 223 (مخطوط)، علل الشرائع: 179/1، بحار الأنوار: 12/43 ح5.

2- دلائل الامامه: 91 ح 25، نوادر المعجزات: 90 ح9.

3- در نسخه اصلی آمده: علی عليه‌السلام فرمود.

فرمود: فی حیاتنا وبعد موتنا.

هم در زمان زندگی ما و هم پس از مرگ ما. (1)

893/4. در کتاب «مصباح الأنوار فی فضائل إمام الأبرار» می نویسد:

پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام از پدران بزرگوارش عليهم‌السلام نقل می کند که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إنّ فاطمه عليها‌السلام لتشفع یوم القیامه فیمن أحبّها وتولاّها وأحبّ ذرّیّتها وتولاّهم ویشفعها اللَّه فیهم ویدخلهم الجنّه بشفاعتها.

به راستی که در روز قیامت فاطمه عليها‌السلام درباره کسانی که او را دوست داشته وپیروی نمایند و کسانی که فرزندان او را دوست داشته و پیروی نمایند شفاعت می کند، و خداوند متعال نیز شفاعت آن حضرت را در مورد آنان می پذیرد و به سبب شفاعت آن بانوی بزرگوار، آنان را وارد بهشت می نماید. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: این حدیث شریف را از یک نسخه خطّی کهن نقل کردم که شاید 300 سال پیش یا بیشتر نوشته شده است.

894/5. باز در همان کتاب می خوانیم: امام باقر عليه‌السلام فرمود:

هنگامی که فاطمه عليها‌السلام متولّد شد، خدای متعال به یکی از فرشتگان وحی فرمود تا کلمه «فاطمه» را بر زبان حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جاری سازد. به همین جهت، آن بزرگوار او را فاطمه نامید، و به او فرمود:

إنّی فطمتک بالعلم، وفطمتک عن الطمث.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 365/3 (با اختلاف در الفاظ)، وسائل الشیعه: 287/10 ح1، مزار مفید قدس‌سره: 154 ح6، بحارالأنوار: 185/43 ضمن ح 17 و ج: 194/100 ح9 به نقل از التهذیب: 9/6 ح 11.

2- مصباح الأنوار: (مخطوط). در حدیث دیگری آمده: فاطمه عليها‌السلام عرض می کند: «إلهی وسیّدی! ذرّیّتی وشیعتی، وشیعه ذرّیّتی، ومحبّی ومحبّ ذرّیّتی، فإذا النداء من قبل اللَّه جلّ جلاله: أین ذرّیّه فاطمه وشیعتها؟ »؛ خدای من! مولای من! فرزندان و شیعیانم، و شیعیان فرزندانم، و دوستداران من و دوستداران فرزندانم. در این هنگام از جانب خدای متعال ندا می رسد: فرزندان و شیعیان فاطمه کجا هستند؟... رجوع کنید به: بحار الأنوار: 219/43 ح1.

من شیر را به وسیله علم در وجود تو قطع کردم (1) و تو را از ناپاکی بازداشتم.

آنگاه امام باقر عليه‌السلام فرمود:

واللَّه! لقد فطمها اللَّه تبارک وتعالی بالعلم وعن الطمث بالمیثاق.

سوگند به خدا! به راستی که خداوند او را در روز عهد و پیمان با علم ودانش قرین و از ناپاکی برکنار نمود. (2)

895/6. باز در همان کتاب می خوانیم: امیر مؤمنان علی عليه‌السلام می فرماید:

حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: پدر بزرگوارم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود:

یا فاطمه! من صلّی علیک غفر اللَّه له، وألحقه بی حیث کنت من الجنّه.

ای فاطمه! هر کس بر تو درود فرستد خداوند او را می آمرزد، و او را در بهشت در جایگاه من جای می دهد. (3)

896/7. باز در همان کتاب آمده است: ابوهریره گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أوّل شخص یدخل الجنّه فاطمه عليها‌السلام، مثلها فی هذه الاُمّه مثل مریم بنت عمران فی بنی إسرائیل. (4)

نخستین شخصی که وارد بهشت می شود فاطمه عليها‌السلام است، مقام و منزلت او در میان این امّت همانند مقام و منزلت مریم دختر عمران در میان بنی اسرائیل است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- توضیح این مطلب چنین است که وقتی می خواهند طفل را از شیر بگیرند، جای شیر به او غذائی جایگزین می کنند، این غذایِ جایگزین برای حضرت زهرا عليها‌السلام، علم بوده است. به نقل از ترجمه کتاب «فاطمه الزهراءمن المهد إلی اللحد».

2- مصباح الأنوار: 227 (مخطوط)، الکافی: 460/1 ح4، علل الشرائع: 179 ح4، بحار الأنوار: 13/43 ح9.

3- مصباح الأنوار: 228 (مخطوط)، بحار الأنوار: 194/100 ح 10، مستدرک: 211/10 ح2.

4- فردوس دیلمی: 69/1 ح 83، بحار الأنوار: 70/37 سطر1، الفصول المهمّه: 127، مصباح الأنوار: 230 (مخطوط)، المناقب: 110/3.

897/8. در کتاب«مصباح الأنوار» می نویسد: عبداللَّه بن حسن از پدرش از جدّ بزرگوارش عليه‌السلام نقل می کند که فرمود:

هنگامی که حضرت زهرا عليها‌السلام در آخرین لحظات زندگی خویش درحالت احتضار و مشرف به مرگ شد، نظر تندی نمود و فرمود:

السلام علی جبرئیل، السلام علی رسول اللَّه، اللهمّ مع رسولک،اللهمّ فی رضوانک وجوارک ودارک دارالسلام.

سلام بر جبرئیل، سلام بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . خداوندا! مرا با رسول خودت محشور فرما، خداوندا! مرا در بهشت و جوار خودت و خانه ات که دارالسلام است جای بده.

سپس فرمود: آیا آنچه را که من می بینم شما هم می بینید؟

گفته شد: چه می بینید؟

فرمود: هذه مواکب أهل السماوات، وهذا جبرئیل وهذا رسول اللَّه، ویقول: یا بنیّه! أقدمی فما أمامک خیر لک.

اینها گروه های اهل آسمانهاست، این جبرئیل و این رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است،که به من می فرماید: دخترم! بیا، آنچه در پیش رو داری برای تو بهتر است. (1)

898/9. باز در همان منبع آمده است: زید بن علی گوید:

هنگامی که وفات حضرت فاطمه عليها‌السلام نزدیک شد، آن بانوی بزرگوار به جبرئیل و پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سلام کرد، همچنین به ملک الموت نیز سلام نمود،کسانی که در آنجا حاضر بودند، صدای جنبش و حرکت فرشتگان را شنیدند، آنان در آن محفل نورانی دلنشین ترین عطر را استشمام نمودند. (2)

899/10. عماد الدین طبری در «بشاره المصطفی» می نویسد: جابر بن عبداللَّه انصاری گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ضمن یک حدیث طولانی فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مصباح الأنوار: 261 (مخطوط)، بحار الأنوار: 200/43 ضمن ح 30.

2- مصباح الأنوار: 262 (مخطوط)، بحار الأنوار: 200/43 ضمن ح 30.

إنّ اللَّه قد وکّل بفاطمه عليها‌السلام رعیلاً من الملائکه یحفظونها من بین یدیها ومن خلفها وعن یمینها وعن یسارها وهم معها فی حیاتها وعند قبرها بعد موتها، یکثرون الصلاه علیها وعلی أبیها وبعلها وبنیها.

همانا خداوند گروهی از فرشتگان را به حضرت زهرا عليها‌السلام گماشته تا آن حضرت را از رو به رو، پشت سر، از سمت راست و چپ نگهبانی داده وحفظ نمایند، آنان در طول دوران زندگی به همراه آن حضرت و پس ازوفات، در کنار قبر مبارک او خواهند بود، و درود زیادی بر او، پدر بزرگوارش، شوهرش و فرزندانش می فرستند.

پس هر کس مرا پس از وفاتم زیارت کند، گویی که در دوران زندگیم زیارت کرده است و هر که فاطمه عليها‌السلام را زیارت کند، گویی که مرا زیارت کرده است و هر که علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام را زیارت کند گویی که فاطمه عليها‌السلام را زیارت نموده است و هر که حسن و حسین عليهما‌السلام را زیات کند گویی که علی عليه‌السلام را زیارت کرده و هر که فرزندان آن دو بزرگوار را زیارت کند گویی که خود آن دو بزرگوار را زیارت کرده است. (1)

900/11. باز در همان کتاب آمده است: پیشوای هشتم، مولای رؤوف، امام رضا عليه‌السلام از نیاکان پاک سرشت خویش عليهم‌السلام نقل می فرماید که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

روزی حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام به من فرمود:

أنا أحبّ إلی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منکم.

من نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شما محبوبتر هستم.

من گفتم: نه، بلکه من محبوبترم.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: نه، بلکه من محبوبترم.

امام حسین عليه‌السلام فرمود: نه، بلکه من نزد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از شما محبوبترم.

در این اثنا که برگزیدگان آفرینش در مورد محبوبیّت خود در پیشگاه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشاره المصطفی: 139، بحار الأنوار: 122/100 ح 28.

پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مفاخره می نمودند، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد محفل نورانی آنان شده و فرمود: فرزندم! درباره چه چیزی سخن می گویید؟

ما قضیّه را به آن حضرت بازگو نمودیم. رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دخت گرامی خویش را در بغل کشید و دهانش را بوسید، علی عليه‌السلام را نیز در آغوش گرفت و میان دو چشمانش را بوسید، و امام حسن عليه‌السلام را روی پای راست خویش و امام حسین عليه‌السلام را روی پای چپ خویش نشانید و آنان را بوسید آنگاه فرمود:

أنتم أولی بی فی الدنیا والآخره، والی اللَّه من والاکم وعادی من عاداکم، أنتم منّی وأنا منکم. والّذی نفسی بیده لایتولّاکم عبد فی الدنیا إلّا کان اللَّه عزّوجلّ ولیّه فی الدنیا والآخره.

شما در دنیا و آخرت عزیزان من هستید، کسی که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما به دشمنی و ستیز برخیزد با خدا به دشمنی وستیز برخاسته است، شما از من و من از شما هستم.

سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست! هیچ بنده ای در دنیا، از شما فرمانبرداری نمی کند جز آن که خداوند متعال در دنیا و آخرت یاور وپشتیبان اوست. (1)

901/12. طبری رحمه‌الله در کتاب «دلائل الإمامه» می نویسد: ابوبصیر گوید:

از مولایم امام باقرعليه‌السلام درباره مصحف فاطمه عليها‌السلام پرسیدم. فرمود:

اُنزل علیها بعد موت أبیها.

کتابی بود که پس از رحلت پدر بزرگوارش بر او فرود آمده بود.

عرض کردم: آیا چیزی از قرآن در آن وجود دارد؟ فرمود:

چیزی از قرآن در آن نیست.

عرض کردم: آن را برای من توصیف فرما. فرمود:

له دفّتان من زبرجدتین علی طول الورق وعرضه حمراوین.

آن دارای دو جلد از جنس زبرجد سرخ رنگ است که به اندازه طول و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشاره المصطفی: 206.

عرض یک ورقه و برگ می باشد.

عرض کردم: ورقه و برگ آن را برای من توصیف فرما. فرمود:

ورقش از درّ سفید که با گفتن کلمه «کن»؛ «پدید آی» به وجود آمده است.

عرض کردم: چه چیزی در آن نوشته شده است؟ فرمود:

فیه خبر ما کان وخبر ما یکون إلی یوم القیامه، وفیه خبر سماء سماء، وعدد ما فی السماوات من الملائکه وغیر ذلک، وعدد کلّ مَن خلق اللَّه مرسلاً وغیر مرسل وأسماؤهم وأسماء من اُرسل إلیهم، وأسماء مَن کذّب ومَن أجاب منهم، وفیه أسماء جمیع مَن خلق اللَّه من المؤمنین والکافرین، من الأوّلین والآخرین.

اخبار آنچه تا به حال بوده و آنچه تا روز قیامت خواهد بود، اخبار هر یک از آسمانها، تعداد فرشتگان و موجودات دیگری که در آنهاست، تعداد همه فرستادگان خدا از پیامبران مرسل و غیر مرسل و اسامی آنها و اسامی اقوامی که اینان بر آنها برانگیخته شده بودند، اسامی کسانی که آنان را تکذیب کرده و کسانی که به آنان گرویده اند، اسامی تمام مؤمنان و کافران از آغاز تا پایان آفرینش.

نام های شهرها، ویژگیهای هر شهری، چه در شرق و چه در غرب جهان، تعداد مؤمنان هر شهر، تعداد کافران آن، ویژگی های کسانی که (پیامبران را) تکذیب کرده اند؛

صفات اقوام پیشین و داستان های مربوط به آنها، طاغوت هایی که به قدرت رسیده اند، مدّت سلطنت آنها و تعداد آنان.

مشخصات و اسامی ائمّه عليهم‌السلام و مدّت زمانی که هر کدام امامت وپیشوایی نموده اند، صفات رجعت های آنان و صفت همه کسانی که درتمام (ادوار) دوران ها آمد و رفت داشته اند؛ همه و همه در مصحف حضرت زهرا عليها‌السلام آمده است.

عرض کردم: قربانت گردم؛ ادوار چقدر از زمان است؟

فرمود:

پنجاه هزار سال که می شود هفت دوره. در آن مصحف، اسامی

همه کسانی که خداوند آفریده، از آغاز تا فرجام و مدّت عمر آنها، ویژگی های بهشتیان، تعداد واردین در آن، ویژگی های دوزخیان و تعداد واردین در آن، و اسامی هر یک از این دو گروه.

و نیز علم قرآن به همان گونه ای که فرود آمده است و نیز علم تورات، انجیل و زبور به همان گونه ای که نازل شده اند، تعداد درختان وسنگریزه های تمامی شهرها وجود دارد.

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

هنگامی که خداوند متعال خواست این مصحف را بر آن حضرت نازل فرماید، دستور داد که جبرئیل، میکائیل و اسرافیل آن را برداشته و نزد آن حضرت بیاورند، و این در ثلث دوّم شب جمعه بود که آن حضرت در حال نماز ایستاده بود، آنان فرود آمده و همچنان سرپا ایستاده بودند تا این که حضرت نشست، چون نمازش را به پایان رساند،سلام کرده گفتند: السلام یقرؤک السلام؛ «خداوند به تو سلام می رساند» و مصحف را در دامن حضرتش گذاشتند.

حضرت زهرا عليها‌السلام فرمود:

اللَّه السلام، ومنه السلام، وإلیه السلام، وعلیکم یا رسل اللَّه! السلام.

سلام مخصوص خداوند است، و از سوی او و به سوی اوست و سلام برشما ای فرشتگان خدا!

آنگاه فرشتگان به آسمان رفتند، حضرت زهرا عليها‌السلام پس از نماز صبح، تا ظهر پیوسته به خواندن آن مشغول شد تا این که آن را به پایان رسانید.

ولقد کانت عليها‌السلام مفروضه الطاعه علی جمیع من خلق اللَّه من الجنّ والإنس والطیر والوحش والأنبیاء والملائکه.

به راستی که اطاعت آن حضرت عليها‌السلام بر تمام آفریدگان خدا از جنّ و انس،پرندگان، وحوش، پیامبران و فرشتگان واجب بود.

عرض کردم: قربانت گردم؛ پس از او، آن مصحف به چه کسی رسید؟

فرمود:

حضرت زهرا عليها‌السلام آن را به امیر مؤمنان علی عليه‌السلام تحویل داد، و پس از شهادت آن حضرت، به امام حسن عليه‌السلام و بعد به امام حسین عليه‌السلام رسید،سپس در نزد اهلش باقی ماند تا این که آن را به صاحب این امر عليه‌السلام واگذار کنند.

(من با شگفتی) عرض کردم: این علم بسیار زیاد است!

فرمود: یا أبامحمّد! إنّ هذا الّذی وصفته لک لفی ورقتین من أوّله،وما وصفت لک بعد ما فی الورقه الثالثه ولا تکلّمتُ بحرف منه.

ای ابامحمّد! آنچه را که من به تو گفتم در دو ورقه از آغاز آن بود، و مطالب ورقه سوّم و بعد از آن را برای تو نگفته و حتّی یک حرف از آن را بیان نکردم. (1)

902/13. در کتاب «الثاقب فی الناقب» می نویسد: ابن عبّاس گوید:

در آن هنگام که بانوی بانوان، حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام پا به عرصه وجود گذاشته و متولّد گشت، زمین روشن گردید به گونه ای که نور وجود حضرتش بیابانها را نورانی و کوه ها را روشن نمود، فرشتگان به سوی زمین فرود آمده و بالهای خود را در شرق و غرب جهان گسترانیدند، و برآنها خیمه ها و پرده هایی باارزش زدند و آن را با سایه بان های آسمان پوشیده و اهل مکّه را نور آن حضرت مدهوش ساخت.

در همان روز رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد اتاق حضرت خدیجه عليها‌السلام شد وفرمود:

یا خدیجه! لا تحزنی، إن کان قد هجرک نسوان مکّه ولن یدخلن علیک، فلینزلن عندک الیوم نسوان نسرات بهجات عطرات عنجات ینقدح فی أعلاهنّ نور یستقبل إستقبالاً ویلتهب إلتهاباً، وتفوح منهنّ رائحه تسرّ أهل مکّه جمیعاً، فسلّمت الجواری، فأحسنّ وحیّین فأبلغن.

ای خدیجه! از این که زنان مکّه تو را ترک کرده و در این موقعیّت حسّاس به یاری تو نیامدند غمگین مباش! زیرا که همین امروز گروهی از بانوان زیبای بهشتی به سوی تو فرود می آیند که در این حال، بانوانی با چهره های شاد، با عطری دلنشین و چشمانی نمکین که پیشاپیش آنها نوری

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 104 ح 34.

می درخشید و نسیمی از عطر خوشبو از آنها می وزید که همه مردم مکّه را فرا گرفت، فرود آمدند، آنان به حضرت خدیجه عليها‌السلام سلام نموده و به بهترین وجه تحیّت گفتند.

... تا آنجا که هر کدام از آنها، آن حضرت عليها‌السلام را در زایمان کودکش یاری نمودند، آنان به وسیله تشتی که به همراه داشتند آن کودک نازنین را شستشو داده و با حوله ای بهشتی او را خشک و با عطر خوشبو معطّر نموده، آنگاه آن سرّ هستی را در قنداقه پیچیده (و در دامن مادر مهربانش گذاشته) و سرانجام ثناگویان به سوی آسمان عروج کردند.

در روایت دیگری آمده است:

بانویی که در برابر حضرت خدیجه عليها‌السلام بود آن کودک نازنین را با آب کوثر شستشو داد، آنگاه دو تا پارچه سفید بیرون آورد که از شیر سفیدتر و ازمشک و عنبر خوشبوتر بودند و یکی از آنها را بر او پیچید و دیگری را روسری نمود، آنگاه از آن کودک نازنین تقاضای سخن گفتن کرد، او لبان زیبایش را به شهادت گشود و گفت:

أشهد أن لا إله إلّا اللَّه، وأشهد أنّ أبی محمّداً رسول اللَّه، وأنّ بعلی سیّد الأوصیاء، وولدی ساده الأسباط.

گواهی می دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و همانا پدر بزرگوارم حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسول خداست، و همانا همسرم (علی عليه‌السلام) سرور اوصیا و دو فرزندم، سرور نوادگان پیامبرانند.

سپس رو به آن بانوان کرد و بر آنان سلام نمود و همه آنها را با اسمهایشان خواند و آنان با لبخند رو به آن کودک نمودند.

آری، در ولادت آن حضرت، حورالعین یکدیگر را مژده دادند و اهل آسمان ولادت حضرتش را به همدیگر بشارت دادند. و در آسمان نوری فروزان پدید آمد که پیش از آن، فرشتگان چنین نوری را ندیده بودند.

آنگاه بانوان بهشتی حضرت زهرا عليها‌السلام را گرفته رو به حضرت خدیجه عليها‌السلام کرده و گفتند:

خذیها یا خدیجه! طاهره مطهّره زکیّه میمونه، بورک لک فیها و

فی نسلها.

خدیجه! بگیر این کودک را که پاک، پاکیزه، نظیف و مبارک است، که خود ونسلش برای تو مبارک و بابرکت است.

حضرت خدیجه عليها‌السلام دختر نازنین خود را با خوشحالی در بغل گرفت وپستان در دهانش گذاشت و شیر فراوان جاری گشت.

آن کودک، در یک روز، همانند یک ماه کودکان دیگر و در یک ماه، همانند یک سال کودکان دیگر رشد می نمود. (1)

903/14. باز در همان کتاب آمده است: سلمان فارسی رحمه‌الله گوید:

روزی پس از رحلت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از منزل بیرون آمدم، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را دیدم، حضرتش فرمود:

یا سلمان! جفوتنا بعد وفاه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

ای سلمان! پس از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر ما ستم روا داشتی.

عرض کردم: حبیب من، ای امیرمؤمنان! بر مثل شما مخفی نیست (برمثل شما ستم روا نیست) جز آن که غم و اندوه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بر من مستولی و همان باعث کوتاهی من در زیارت و دیدار شما گشت.

آنگاه امیرمؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

یا سلمان! ائت إلی منزل فاطمه عليها‌السلام فإنّها إلیک مشتاقه، وترید أن تتحفک بتحفه قد أتحفت بها من الجنّه.

ای سلمان! اینک به منزل فاطمه عليها‌السلام رهسپار شو که او مشتاق دیدار توست و می خواهد هدیه ای را که از جانب خدا از بهشت برای او آورده شده به تو دهد.

سلمان گوید: (من از این امر در شگفت شده و) عرض کردم: ای امیر مؤمنان! هدیه ای از بهشت، پس از وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فاطمه عليها‌السلام رسیده؟

فرمود: آری، ای سلمان!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 286 ح 2 (با اندکی تفاوت).

سلمان گوید: من با سرعت تمام به خانه فاطمه عليها‌السلام رهسپار شدم، درب خانه را کوبیدم. فضّه، خدمتگزار حضرتش پشت در آمد، و به من اجازه ورود داد، محضر مبارک حضرت فاطمه عليها‌السلام شرفیاب شدم، آن حضرت نشسته و عبایی بر سر کشیده و خود را پوشیده بود، چون مرا دید، فرمود:

ای سلمان! بنشین و (در آنچه می گویم) بیندیش، بدان که من دیشب همین جا نشسته بودم و در مورد وفات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به فکر فرو رفته بودم، غم و اندوه سینه ام را فراگرفته بود، من خودم با دستانم درب خانه را بستم، ناگاه بدون این که کسی آن را بگشاید، درب خانه من گشوده شد، ناگهان چهار بانو را دیدم که بر من وارد شدند، آنان بقدری زیبا بودندکه هیچ بیننده ای همچون زیبایی آنها و شادابی چهره آنها را ندیده بود، وقتی وارد اتاق شدند برخاستم، من اظهار ناآشنائی کردم و گفتم: آیا شما از اهل مدینه هستید یا از اهل مکّه؟

گفتند: ما نه از اهل مدینه هستیم، نه اهل مکّه، حتّی از اهل زمین هم نیستیم، بلکه ما از حور العین هستیم، ای دخت رسول خدا! خداوندجهانیان، ما را به جانب تو فرستاده تا تو را در رحلت جانسوز پدرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تسلّی دهیم.

بانوی بانوان، فاطمه زهرا عليها‌السلام می فرماید:

من رو به یکی از آنها کرده و گفتم: نامت چیست؟

گفت: «ذرّه».

گفتم: حبیب من! چرا تو را «ذرّه» نامیده اند؟

گفت: از آن جهت که من برای ابوذر غفاری، صحابی پدر بزرگوارت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آفریده شده ام.

رو به دیگری کرده و گفتم: نام تو چیست؟

گفت: نام من «سلمی» است.

گفتم: چرا «سلمی» نامیده شده ای؟

گفت: چون من برای سلمان، یار و صاحب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آفریده شده ام.

رو به سوّمی کرده و گفتم: نام تو چیست؟

گفت: «مقدوده».

گفتم: حبیب من! تو چرا «مقدوده» نامیده شده ای؟

گفت: من نیز برای مقداد بن اسود کندی، صحابه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آفریده شده ام.

رو به چهارمی کرده گفتم: نام تو چیست؟

گفت: «عمّاره».

گفتم: چرا «عمّاره» نامیده شده ای؟

گفت: من نیز برای عمّار بن یاسر، یار وفادار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آفریده شده ام.

آنگاه هدیه ای را به من دادند که مقداری از آن را برای تو کنار گذاشته ونگه داشتم.

(سلمان گوید:) آنگاه حضرت زهرا عليها‌السلام بشقاب سفیدی آورد که در آن خرما بود، خرمایی که از «خشک نانج» (1) بزرگتر، از برف سفیدتر و ازمشک خوشبوتر بود، از آنها ده تا به من عنایت نمود که من از حمل آنها حیران بودم.

سپس رو به من کرد و فرمود:

شب موقع افطار با این رطب ها افطار کن و فردا هسته آنها را نزد من بیاور.

سلمان گوید: من از محضر آن بانوی بزرگوار رخصت طلبیده و خارج شدم و به سوی منزلم به راه افتادم، در بین راه به هر کس و به هر جمعی ازاصحاب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برمی خوردم می گفتند: ای سلمان! این چه بوی مشک خوشبویی است که با توست؟

سلمان گوید: من کتمان کردم که همراهم چیزی است! تا این که به منزل رسیدم. هنگام افطار، با آن رطب ها افطار نمودم، و هیچ هسته ای در آنها ندیدم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- خشک نانج: نانی است که از آرد خالص، شکر و بادام یا پسته تهیّه می شود.

فردا خدمت حضرت فاطمه عليها‌السلام شرفیاب شدم، درب را کوبیدم، اجازه ورود به من عنایت فرمود، وارد اتاق شدم، عرض کردم: ای دخت رسول خدا! فرمودید که هسته آن رطب ها را بیاورم، ولی آنها هیچ هسته ای نداشتند.

آن حضرت تبسّم فرمود که پس از وفات پدر بزرگوارش نخندیده بود، آنگاه فرمود:

ای سلمان! این رطب ها از نخلی است که خداوند متعال در بهشت برای من نشانده است، و اینها را بادعایی کاشته که پدر بزرگوارم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را به من تعلیم داد، که من هر بامداد و شامگاه آن دعا را می خوانم.

عرض کردم: بانوی من! آن دعا را به من هم یاد بدهید.

فرمود: إن سرّک أن تلقی اللَّه تعالی وهو عنک راض غیر غضبان، ولاتضرّک وسوسه الشیطان مادمت حیّاً فواظب علیه.

اگر دوست داری خداوند را با خشنودی او - نه با خشمش - ملاقات کنی ووسوسه هیچ شیطانی به تو ضرر نرساند پس بر این دعا مواظبت کن.

در روایت دیگری آمده است:

إن سرّک أن لاتمسّک الحمّی ما عشت فی دار الدنیا فواظب علیه،

اگر دوست داری که تا در دنیا زندگی می کنی هرگز تو را تب فرا نگیرد، پس بر این دعا مداومت نما.

سلمان گوید: عرض کردم: این دعا را به من یاد بدهید.

حضرت فرمودند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، بِسْمِ اللَّهِ النُّورِ، بِسْمِ اللَّهِ نُور النُّور، بِسْمِ اللَّهِ نُورٌ عَلی نُور، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی هُوَ مُدَبِّرُ الْاُمُور، بِسْمِ اللَّهِ الَّذی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، اَلْحَمْدُ للَّهِِ الَّذی خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، وَأَنْزَلَ النُّورَ عَلیَ الطُّورِ، فی کِتابٍ مَسْطُورٍ، فی رِقٍّ مَنْشُورٍ، وَالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ، وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ،

عَلی نَبِیٍّ مَحْبُورٍ، بِسْمِ {اللَّهِ (1)} الَّذی هُوَ بِالْعِزِّ مَذْکُور، وَبِالْخَیْر ِمَشْهُور، وَعَلَی السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشْکُور.

به نام خداوند بخشنده مهربان، به نام خداوند نور، به نام خدایی که روشنی بخش نور است، بنام خدایی که نور بر نور است، بنام خداوندی که تدبیر همه اُمور در دست توانای اوست. بنام خداوندی که نور را از نورآفرید.

سپاس خداوندی را که نور را از نور آفرید، و نور را بر کوه طور فرود آورد، در کتابی نوشته شده و در کاغذی گشوده شده، در بیت معمور و سقف برافراشته و دریای متلاطم، به اندازه معین و بر پیامبری بزرگوار، بنام خداوندی که او به عزّت و ارجمندی یاد شده و به خیر مشهور، و در حال رنج و شادی مورد شکر و سپاس است.

سلمان گوید: من این دعا را از حضرت زهرا عليها‌السلام فرا گرفتم، آنگاه آن را به بیش از هزار نفر از اهل مدینه و مکّه که تب گرفته بودند یاد دادم و همه آنها چون می خواندند به اذن خدا بهبود می یافتند. (2)

904/15. باز در همان کتاب آمده است: روایت شده:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام چیزی از یک نفر یهودی قرض نمود، یهودی درمقابل آن، چیزی را به عنوان رهن درخواست کرد. علی عليه‌السلام چادر حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام را - که از پشم بافته شده بود - در گرو قرضش گذاشت.

یهودی آن چادر را به خانه خود برده و در میان اتاقی نهاد. هنگامی که شب فرا رسید و تاریکی بر همه جا حاکم شد، زن یهودی برای کاری واردآن اتاق شد، دید نوری آن اتاق را فرا گرفته و روشن نموده است، فوری نزد شوهرش آمد و او را از این امر آگاه کرد.

مرد یهودی که بودنِ چادر حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام در خانه اش را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در نسخه ای «الحمد للَّه» آمده است.

2- الثاقب فی المناقب: 297 ح3 (با اندکی تفاوت در الفاظ).

فراموش کرده بود از این امر در شگفت شد، به سرعت برخاست و داخل اتاق شد، ناگهان دید که نور آن چادر همه اتاق را فرا گرفته، گویی شعاعش از ماه شب چهاردهم فروزان تر بود و از نزدیک می درخشید.

یهودی که از این امر در شگفت شد، محل چادر را بررسی کرد و با دقّت به آنجا نگاه کرد فهمید که نور از همان چادر حضرت فاطمه عليها‌السلام می درخشد، او از اتاق خارج شد و به سرعت متوجّه قوم و خویش خودش شد، زنش نیز به سوی خویشان خود شتافت، و آنها را در آن اتاق حاضر کردند، در آن شب، تعداد هشتاد نفر از یهودیان در خانه او حاضر شده و این منظره را مشاهده کردند و همگی مسلمان شدند. (1)

905/16. در کتاب «خرائج» روایت شده: عمران بن حصین گوید:

من در حضور پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بودم، حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام که درسنین کودکی بود، وارد شد، رنگ صورتش از شدّت گرسنگی دگرگون بود، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او فرمود: نزدیک بیا.

حضرت زهرا عليها‌السلام کنار پدر بزرگوارش رفت، رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستان مبارکش را بلند کرد و بر روی سینه او - در جای گردن بند او - گذاشت، آنگاه عرضه داشت:

اللهمّ مشبع الجاعه ورافع الوضیعه، لاتجع فاطمه بنت محمّد.

ای خداوندی که گرسنگان را سیر می نمایی و متواضعان و فرودستان را بلند مرتبه می نمایی! فاطمه، دختر محمّد را گرسنه مگذار.

عمران گوید: همین که دعای پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تمام شد دیدم که خون درچهره مبارک حضرت زهرا عليها‌السلام جریان پیدا کرد و به زردی چهره اش غلبه نمود و چهره اش سرخ شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 301 ح2، الخرائج: 537/2 ح 13، بحار الأنوار: 30/43 ح 36.

حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام فرمود:

من پس از این دعا، دیگر گرسنه نشدم. (1)

906/17. در کتاب «صحیفه الرضا عليه‌السلام» آمده است: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

تحشر ابنتی فاطمه عليها‌السلام یوم القیامه ومعها ثیاب مصبوغه بدم الحسین عليه‌السلام فتتعلّق بقائمه من قوائم العرش فتقول: یا ربّ، احکم بینی وبین قاتل ولدی.

هنگامی که روز رستاخیز فرا می رسد، دخترم فاطمه در حالی محشورمی شود که لباسهای خون آلود فرزندش امام حسین عليه‌السلام با اوست. آنگاه یکی از پایه های عرش الهی را می گیرد و می گوید:

پروردگارا! بین من و قاتل فرزندم داوری کن!

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: فیحکم لابنتی وربّ الکعبه.

سوگند به خدای کعبه! خداوند به نفع دخترم داوری می کند. (2)

907/18. در یکی از کتاب های کهن دانشمندان امامیّه آمده است:

ابن عبّاس گوید: شخصی از اشراف و بزرگان عرب، خدمت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شد و گفت: ای رسول خدا! به چه سبب شما از ما برتر شدید در صورتی که ما و شما از یک آب آفریده شده ایم؟!

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ای برادر عرب! آن هنگام که خداوند متعال تصمیم گرفت ما را بیافریند سخنی گفت که از آن نوری پدید آمد، و سخن دیگری گفت که روح گشت. پس من، علی، فاطمه، حسن و حسین عليهم‌السلام را (از آن نور) آفرید.

آنگاه از نور من عرش الهی را آفرید. من از عرش برتر هستم و از نور علی عليه‌السلام آسمانها را آفرید. پس علی عليه‌السلام از آسمان ها برتر است و از نور

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 52/1 ح 80، بحار الأنوار: 27/43 ح 29.

2- صحیفه الرضاعليه‌السلام: 89 ح 21، عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 25/2 ح 6، بحار الانوار: 220/43ح2.

حسن عليه‌السلام ماه را آفرید، پس حسن عليه‌السلام برتر از ماه است. و از نور حسین عليه‌السلام آفتاب را آفرید، پس حسین عليه‌السلام برتر از آفتاب است.

آنگاه خداوندمتعال تاریکی را برزمین مسلّط نمود به گونه ای که فرشتگان نتوانستند این تاریکی را تحمل کنند، پس به سوی خداوند متعال شکوه نمودند.

خداوند متعال به جبرئیل فرمود: مقداری از نور فاطمه عليها‌السلام را برگیر و درقندیلی قرار ده و آن را در گوشواره عرش آویزان کن.

جبرئیل فرمان الهی را انجام داد، در این هنگام آسمان ها و زمین های هفتگانه روشن گشتند و فرشتگان تسبیح و تقدیس الهی را بجای آوردند.

پس خداوند متعال فرمود:

وعزّتی وجلالی وجودی ومجدی وإرتفاع مکانی! لأجعلنَّ ثواب تسبیحکم وتقدیسکم لفاطمه وبعلها وبنیها ومحبّیها إلی یوم القیامه. فمن أجل ذلک سمّیت الزهراء عليها‌السلام.

به عزّت، عظمت بخشش، بزرگواری، والایی و رفعت منزلتم سوگند! که البتّه پاداش تسبیح و تقدیس شما را تا روز قیامت برای فاطمه، همسرش، فرزندانش و دوستانش قرار خواهم داد.

و به همین جهت بود که آن حضرت، «زهرا» نامیده شد. (1)

910/19. در تفسیر قمی قدس‌سره آمده است: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام را خیلی می بوسید.

این امر بر عایشه سنگین آمد و بر پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعتراض نمود(!!)

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یا عائشه! إنّی لمّا اُسری بی إلی السماء دخلت الجنّه فأدنانی جبرئیل من شجره طوبی، وناولنی من ثمارها فأکلته، فحوّل اللَّه ذلک ماءً فی ظهری، فلمّا هبطت إلی الأرض واقعت خدیجه فحملت بفاطمه عليها‌السلام فما قبّلتها قطّ إلّا وجدت رائحه شجره طوبی منها.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در مصباح الأنوار: 69 (مخطوط) و تأویل الآیات: 137/1 ح 16 نقل شده است.

ای عایشه! در آن شبی که مرا به سوی آسمان بردند، داخل بهشت شدم،جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبا برد، و از میوه آن به من داد، من آن میوه را خوردم، خداوند آن میوه را در صلب من تبدیل به نطفه کرد، و هنگامی که به زمین آمدم با همسرم خدیجه عليها‌السلام همبستر شدم، وی به فاطمه عليها‌السلام حامله شد. بدین جهت، من هیچ وقت فاطمه عليها‌السلام را نمی بوسم جز آن که بوی درخت طوبا را از او می شنوم. (1)

911/20. ابن شاذان رحمه‌الله گوید: سلمان فارسی رحمه‌الله می گوید:

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یا سلمان! من أحبّ فاطمه عليها‌السلام ابنتی فهو فی الجنّه معی، ومن أبغضها فهو فی النار. یا سلمان! حبّ فاطمه عليها‌السلام ینفع فی مائه موطن، أیسر تلک المواطن: الموت والقبر والمیزان والمحشر والصراط والمحاسبه، فمن رضیت عنه ابنتی فاطمه عليها‌السلام رضیت عنه ومن رضیت عنه رضی اللَّه عنه، ومن غضبت علیه فاطمه عليها‌السلام،غضبت علیه، ومن غضبت علیه غضب اللَّه علیه.

یا سلمان، ویلٌ لمن یظلمها ویظلم ذرّیّتها وشیعتها. (2)

ای سلمان! هر که فاطمه عليها‌السلام دخترم را دوست داشته باشد، او در بهشت با من خواهد بود، و هر که با او دشمنی کند، در دوزخ خواهد بود.

ای سلمان! محبّت و دوستی فاطمه عليها‌السلام در صد موضع سود خواهد داشت،آسان ترین این مواقع عبارتست از: هنگام مردن، در قبر، میزان، محشر،صراط و محلّ حسابرسی بندگان.

هر که دخترم فاطمه عليها‌السلام از او راضی و خوشنود شود، من از او راضی می شوم و هر که من از او راضی شوم، خداوند از او راضی می شود و هر که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تفسیر قمی: 365/1، بحار الأنوار: 120/8 ح 364/18 10 ح 68 و 6/43 ح6.

2- مائه منقبه: 126 منقبت 61. در این کتاب آمده: «ویل لمن یظلمها ویظلم بعلها أمیرالمؤمنین علیّاً عليه‌السلام وویلٌ لمن یظلم ذرّیّتها وشیعتها»؛ وای بر کسی که بر او و همسرش امیر مؤمنان علی عليه‌السلام ستم نماید، وای برکسی که بر فرزندان و شیعیانش ستم روا دارد.

فاطمه عليها‌السلام از او خشمگین شود من بر او خشم می نمایم و هر که من بر اوغضب نمایم خداوند بر او خشمگین می شود.

ای سلمان! وای بر کسی که بر او و فرزندان و شیعیانش ستم نماید.

910/21. فرات بن ابراهیم - یکی از دانشمندان علم حدیث در قرن سوّم - در تفسیر خود می نویسد: پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام از پدر بزرگوارش عليه‌السلام نقل می کند که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إذا کان یوم القیامه نادی مناد من بطنان العرش: یا معشر الخلائق! غضّوا أبصارکم حتّی تمرّ بنت حبیب اللَّه إلی قصرها.

هنگامی که روز قیامت فرا رسد منادی از میان عرش الهی ندا می کند: ای گروه خلایق! چشمان خود را ببندید تا دختر حبیب خدا به سوی قصر خویش برود.

حضرت زهرا عليها‌السلام به سوی قصرش حرکت می کند، آن حضرت دو چادر سبز به سر کرده و در پیرامونش هفتاد هزار حوریه خواهند بود، هنگامی که حضرت زهرا عليها‌السلام بر در قصر خود می رسد، می بیند امام حسن عليه‌السلام ایستاده و امام حسین عليهما‌السلام - در حالی که سر در بدن ندارد - خوابیده است.

آن حضرت رو به امام حسن عليه‌السلام کرده و می گوید: این کیست؟

امام حسن عليه‌السلام پاسخ می دهد: این برادرم حسین عليه‌السلام است که اُمّت پدرت، او را کشته و سرش را از تنش جدا کردند.

در همین موقع از طرف خداوند خطاب می رسد: ای دختر حبیب خدا! همانا این ظلم و ستمی که اُمّت پدرت انجام دادند از این جهت به تو نشان دادم که من در نزد خودم آن تسلیتی که برای تو ذخیره نموده ام، بنمایانم، همانا من تسلیت تو را این قرار دادم که امروز به حساب هیچ کس رسیدگی نکنم تا تو، فرزندانت، شیعیانت و کسانی که شیعه نبودند ولی به تو خدمت و احسانی کرده باشند، وارد بهشت شوید.

در این موقع دخترم با فرزندان و شیعیانش و کسانی که شیعه نبوده ولی خدمتی به آنان کرده اند وارد بهشت می شوند. و این است فرمایش خدا که

می فرماید: (لایَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَر) (1)؛ «وحشت بزرگ آنها را اندوهگین نمی کند» که این در روز قیامت است، (وَهُمْ فی مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خالِدُونَ) (2)؛ «و آنان در آنچه دلشان بخواهد جاودانه متنعّم خواهند بود».

هی واللَّه! فاطمه وذرّیّتها وشیعتها ومن أولاهم معروفاً لیس هو من شیعتها.

سوگند به خدا! منظور از این افراد، فاطمه و فرزندان و شیعیان و افرادی که به آن حضرت احسان و نیکی و خدمتی نمودند، خواهد بود. (3)

911/22. باز در «تفسیر فرات» آمده است: سهل بن احمد دینوری گوید:

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

جابر به امام باقر عليه‌السلام عرض کرد: قربانت گردم؛ ای فرزند رسول خدا! حدیثی در فضیلت جدّه بزرگوار خود، حضرت فاطمه عليها‌السلام برایم بگو که هر موقع به شیعیان نقل کنم مسرور و خوشحال شوند. امام باقرعليه‌السلام فرمود: پدرم برای من از جدّم از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حدیثی نقل کرد که حضرتش فرمود:

هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، منبرهایی از نور برای پیامبران و رسولان نصب می نمایند در آن روز منبر من، از همه منبرها بالاتر خواهد بود. آنگاه خدای متعال می فرماید: ای محمّد! خطبه بخوان.

من خطبه ای می خوانم که هیچ یک از پیامبران و رسولان نظیر و مانند آن را نشنیده باشد. سپس منبرهایی از نور برای اوصیا و جانشینان پیامبران نصب می شود، که برای وصی و جانشین من، علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام در وسط منبرهای آنان منبری از نور نصب می شود که منبر او بالاترین آنهاست. آنگاه خدای متعال فرماید: ای علی! خطبه بخوان.

حضرتش خطبه ای می خواند که هیچ یک از اوصیا مانند آن را نشنیده است. آنگاه منبرهایی از نور برای فرزندان پیامبران برپا می شود، برای دو

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انبیاء، آیه 103 و 102.

2- سوره انبیاء، آیه 103 و 102.

3- تفسیر فرات: 269 ح4، بحار الأنوار: 336/7 ضمن ح 62/43 21 ح 54 و 59/68 ح 109.

فرزند و نواده م، و دو ریحان و گُلم در روزگار زندگانیم؛ منبری از نور نصب می شود. آنگاه به آنها گفته می شود: خطبه بخوانید. آنان چنان خطبه ای ایراد می کنند که کسی از فرزندان پیامبران مانند آن را نشنیده اند.

آنگاه منادی - که جبرئیل عليه‌السلام است - ندا می دهد: فاطمه عليها‌السلام، دختر حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کجاست؟ خدیجه عليها‌السلام بنت خویلد کجاست؟ مریم عليها‌السلام دختر عمران کجاست؟ آسیه عليها‌السلام دختر مزاحم کجاست؟ اُمّ کلثوم عليها‌السلام، مادر یحیی بن زکریا کجاست؟

همه آنها برمی خیزند. خدای متعال می فرماید: ای اهل محشر! امروز کرامت از آنِ کیست؟

حضرت محمّد، حضرت علی، امام حسن، امام حسین و حضرت زهرا عليهم‌السلام عرضه می دارند: کرامت از آنِ خدای یگانه قهّار است.

خدای متعال می فرماید: یا أهل الجمع! إنّی قد جعلت الکرم لمحمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وعلیّ والحسن والحسین وفاطمه عليهم‌السلام، یا أهل الجمع، طأطؤوا الرؤوس وغضّوا الأبصار فإنّ هذه فاطمه تسیر إلی الجنّه.

ای اهل محشر! همانا من کرامت را از آن محمّد، علی، حسن، حسین و فاطمه عليهم‌السلام قرار دادم. ای اهل محشر! سرهایتان را پایین اندازید و دیدگان خود را فرو بندید تا فاطمه عليها‌السلام به سوی بهشت برود.

در همین وقت جبرئیل برای آن حضرت، شتری از شتران بهشتی که دو پهلوی آن را به دیبای بهشتی آراسته است و افسار و مهار آن از مروارید و جهاز آن از مرجان است، در برابر او می خواباند، آن حضرت سوار می شود.

آنگاه خدای متعال صد هزار فرشته از سمت راست او و صد هزار از سمت چپ او می فرستد تا به همراه او، حرکت کنند، و صد هزار فرشته دیگر می فرستد تا فاطمه عليها‌السلام را بر فراز بال های خود برداشته و به سوی بهشت ببرند. هنگامی که به در بهشت می رسند، فاطمه عليها‌السلام نگاهی به پشت سر خود می نماید.

خدای مهربان می فرماید: ای دختر حبیب من! چرا متوجّه پشت سر خود شدی، در حالی که من دستور دادم که وارد بهشتم شوی؟

فاطمه عليها‌السلام می فرماید:

یا ربّ! أحببت أن یعرف قدری فی مثل هذا الیوم.

پروردگارا! دوست دارم در همچو روزی قدر و منزلت من شناخته شود.

خداوند می فرماید: یا بنت حبیبی! إرجعی فانظری من کان فی قلبه حبّ لک أو لأحد من ذرّیّتک خذی بیده فأدخلیه الجنّه.

ای دختر حبیب من! برگرد و نگاه کن هر کسی که محبّت تو یا یکی از فرزندانت را در قلب دارد دستش را بگیر و وارد بهشت کن.

امام باقر عليه‌السلام می فرماید: واللَّه! یا جابر! إنّها ذلک الیوم لتلتقط شیعتها ومحبّیها کما یلتقط الطیر الحبّ الجیّد من الحبّ الردی ء.

ای جابر! سوگند به خدا! فاطمه عليها‌السلام در آن روز مانند پرنده ای که دانه خوب را از بد جدا می کند و برمی دارد؛ شیعیان و دوستان خود را از میان اهل محشر جدا می کند و نجات می دهد.

هنگامی که آن حضرت به همراه شیعیان خود کنار درب بهشت می رسند، خدای متعال به دلهای شیعیان فاطمه عليها‌السلام می اندازد که به پشت سر خودشان متوجّه شوند.

چون به پشت سر خودشان متوجّه می شوند، خدای می فرماید: ای دوستان من! چرا به پشت سر خودتان متوجّه شدید در حالی که من در حق شما شفاعت فاطمه عليها‌السلام، دختر حبیبم را پذیرفتم؟

می گویند: پروردگارا! دوست داریم در همچو روزی قدر و منزلت ما نیز شناخته شود.

خدا می فرماید: یا أحبّائی! ارجعوا وانظروا من أحبّکم لحبّ فاطمه، اُنظروا من أطعمکم لحبّ فاطمه، انظروا من سقاکم شربه فی حبّ فاطمه، اُنظروا من ردّ عنکم غیبه فی حبّ فاطمه انظروا من کساکم لحبّ فاطمه خذوا بیده وأدخلوه الجنّه.

ای دوستان من! برگردید و نگاه کنید هر کسی که شما را به جهت محبّت فاطمه عليها‌السلام، دوست داشته، هر کسی که به شما به جهت محبّت فاطمه عليها‌السلام، غذا داده، هر کسی شربت آبی در راه محبّت فاطمه عليها‌السلام، به شما داده، هر کسی به جهت محبّت فاطمه عليها‌السلام، غیبتی از شما را ردّ کرده و در غیاب شما،

از شما دفاع کرده، هر کسی که به خاطر محبّت فاطمه عليها‌السلام به شما، لباس داده، دست آنان را بگیرید و وارد بهشت نمایید.

امام باقر عليه‌السلام می فرماید: سوگند به خدا! از آن مردم کسی غیر از اهل شکّ یا کافر یا منافق باقی نمی ماند.

هنگامی که کفّار در طبقات (آتش) جای می گیرند، فریاد می زنند، چنان که خدای متعال می فرماید:

(فَما لَنا مِنْ شافِعینَ (100) وَلا صَدیقٍ حَمیمٍ) (1)؛ «(افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد (100) و نه دوست گرم و پرمحبّتی».

پس می گویند: (فَلَوْ أَنَّ لَنا کَرَّهً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ) (2)؛

«ای کاش بار دیگر (به دنیا باز) گردیم و از مؤمنان باشیم».

امام باقر عليه‌السلام می فرماید: هیهات! هیهات! آنان از خواسته خود بازداشته خواهند شد (وَلَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ) (3)؛ «و اگر باز گردند به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند باز می گردند و همانا آنها دروغگویانند». (4)

912/23. باز در همان کتاب آمده است: امام صادق عليه‌السلام از پدر گرامی و از جدّ بزرگوارش عليهما‌السلام نقل می کنند که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

ای مردم! آیا می دانید فاطمه عليها‌السلام چگونه آفریده شده است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند.

فرمود: فاطمه عليها‌السلام حوریّه ای به شکل آدمیان آفریده شده است، نه اینکه از جنس آنان باشد.

آنگاه فرمود: او از عرق جبرئیل عليه‌السلام و پر او آفریده شده است.

گفتند: ای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم این امر برای ما مشکل شد، می فرمایید: او حورای انسیه است، ولی انسی نیست و می فرمایید: او از عرق جبرئیل و پر او آفریده شده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شعراء، آیه 102 - 100.

2- سوره شعراء، آیه 102 - 100.

3- سوره انعام، آیه 28.

4- تفسیر فرات: 298 ح 13، بحار الأنوار: 51/8 ح 59 و 64/43 ح 57.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: اکنون برای شما می گویم، پروردگارم سیبی از بهشت به وسیله جبرئیل برای من فرستاد که آن را به سینه اش چسبانیده بود، پس جبرئیل عرق کرد، سیب نیز عرق نمود و عرق آن دو مخلوط شده و یکی گشت، آنگاه جبرئیل گفت: السلام علیک یارسول اللَّه!

گفتم: و علیک السلام یا جبرئیل!

گفت: خداوند متعال این سیب را به تو از بهشت هدیه کرده است.

من آن را گرفتم و بوسیدم و به چشمانم گذاشته و به سینه ام چسبانیدم، آنگاه گفت: یا محمّد! تو باید آن را بخوری.

گفتم: آیا هدیه پروردگارم را باید بخورم؟

گفت: آری، تو مأموری آن را بخوری.

وقتی آن را شکافتم نوری از آن درخشید که من وحشت نمودم.

جبرئیل گفت: آن را بخور، این نور منصوره فاطمه است.

گفتم: ای جبرئیل «منصوره» کیست؟

گفت: جاریه تخرج من صلبک إسمها فی السماء المنصوره، وفی الأرض «فاطمه».

دختری است که از صلب تو به وجود می آید که نام وی در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است.

گفتم: ای جبرئیل! چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده شده است؟

گفت: سمّیت «فاطمه» فی الأرض، لأنّه فطمت شیعتها من النار وفطمت أعداؤها عن حبّها.

در زمین بدین جهت «فاطمه» نامیده شده، زیرا که شیعیان وی از آتش دوزخ برکنار خواهند بود، و دشمنانش از مهر و محبّت او بی بهره اند.

و همین است فرمایش خدای متعال که می فرماید: «وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ × بِنَصْرِ اللَّهِ» (1)؛ «در آن روز مؤمنان به وسیله نصرت و یاری خدا خوشحال و مسرور می شوند» یعنی: به نصرت و یاری فاطمه عليها‌السلام. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره روم، آیه 4 و 5.

2- تفسیر فرات: 321 ح 6.

## بخش چهارم: احادیث مشترک امام حسن و ویژه امام حسین عليهما‌السلام

قطره ای از دریای فضایل و مناقب شیرخواران وحی و قرآن الهی و از شیر بازگرفته شدگان دانش و شرف و بزرگواری حضرت امام و امام حسین صلوات اللَّه علیهما

احادیث زیبای این بخش را در دو فصل بیان می نماییم:

فصل اوّل: احادیث مشترک بین امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام احادیثی که به صورت مشترک در فضایل دو امام همام بزرگوار یعنی امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام وارد شده است.

فصل دوم: احادیثی که در فضایل هر یک از آن دو بزرگوار وارد شده است.

فصل اول

احادیث مشترک فضایل دو اماما همام؛ امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام

در این فصل احادیثی چند نقل می نماییم:

913/1. در کتاب شریف «کافی» آمده است: عبداللَّه بن سلیمان عامری گوید: پیشوای پنجم، امام باقر عليه‌السلام فرمود:

لمّا عرج برسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزل بالصلاه عشر رکعات، رکعتین رکعتین، فلمّا ولد الحسن والحسین زاد رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سبع رکعات شکراً للَّه، فأجاز اللَّه له ذلک.

هنگامی که رسول خدا، محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به معراج بردند، نمازهای واجب ده رکعت بود که هر کدام دو رکعتی بودند، وقتی امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام متولّد شدند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای سپاسگزاری از خداوند متعال هفت رکعت به آنها اضافه فرمود و خداوند بر او اجازه داد و این عمل حضرتش را امضاء فرمود. (1)

914/2. شیخ جلیل القدر صدوق قدس‌سره در کتاب «امالی» می نویسد:

ابن عمرگوید: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إذا کان یوم القیامه زُیّن عرش ربّ العالمین بکلّ زینه، ثمّ یؤتی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 487/3 ح 2، بحار الأنوار: 258/43 ح 41، وسائل الشیعه: 35/3 ح 13.

بمنبرین من نور، طولهما مائه میل، فیوضع أحدهما عن یمین العرش، والآخر عن یسار العرش، ثمّ یؤتی بالحسن والحسین عليهما‌السلام فیقوم الحسن عليه‌السلام علی أحدهما، والحسین عليه‌السلام علی الآخر، یزیّن الربّ تبارک وتعالی بهما عرشه کما یزیّن المرأه قُرطاها.

هنگامی که روز قیامت فرا می رسد عرش پروردگار جهانیان را تماماً آذین می بندند، آنگاه دو منبر از نور می آورند، طول آنها صد میل است، یکی از آنها را در طرف راست عرش و دیگری را در طرف چپ عرش می گذارند.

سپس امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام را می آورند، امام حسن مجتبی عليه‌السلام برفراز یکی از آنها و امام حسین عليه‌السلام بر فراز دیگری قرار می گیرند، خداوند متعال با آن دو بزرگوار عرش خود را زینت می نماید همان طور که زن با گوشواره هایش خود را زینت می کند. (1)

915/3. در کتاب «خصال» آمده است: زینب، دختر ابورافع گوید:

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیمار بود، بیماری که در اثر آن از دنیا رحلت فرمود، دختر بزرگوارش فاطمه زهرا عليها‌السلام با دو فرزند گرامیش امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام به عیادت پدر بزرگوارش شرفیاب شد، به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

پدرجان! اینان فرزندان تو هستند، چیزی به عنوان ارث به آنها عطا بفرما.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أمّا الحسن عليه‌السلام، فإنَّ له هیبتی وسؤددی وأمّا الحسین عليه‌السلام، فإنّ له شجاعتی وجودی.

من هیبت و سیادت خودم را به فرزندم حسن عليه‌السلام و بخشش (2) و شجاعت خودم را به فرزندم حسین عليه‌السلام عطا کردم. (3)

916/4. ابن قولویه، استاد شیخ مفید رحمه‌الله در کتاب «کامل الزیارات» می نویسد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی صدوق: 174 ح 1 مجلس 24، بحار الأنوار: 261/43 ح3، إرشاد القلوب: 141/2.

2- در بحار و مصدر بجای «بخشش»، «جرأت» آمده است.

3- الخصال: 77 ح 122، إعلام الوری: 412/1، الإرشاد: 6/2، بحار الأنوار: 263/43 ح 10.

ابوذر غفاری گوید: من در حضور پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم و می دیدم که آن حضرت امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام را می بوسید و می فرمود:

من أحبّ الحسن والحسین عليهما‌السلام وذرّیّتهما مخلصاً لم تلفح النار وجهه، ولو کانت ذنوبه بعدد رمل عالج، إلّا أن یکون ذنباً یخرجه من الإیمان.

هر کس حسن و حسین و فرزندان آنها را از روی اخلاص دوست داشته باشد آتش جهنّم چهره او را نمی سوزاند، گر چه گناهانش به اندازه ریگ های بیابان ریگزار باشد، مگر آن که دارای گناهی باشد که موجب خروج او از ایمان گردد. (1)

917/5. علّامه مجلسی رحمه‌الله در کتاب «بحار الأنوار» می نویسد:

سلمان فارسی رحمه‌الله گوید: من حضور پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شده وسلام کردم، آنگاه خدمت بانوی بزرگوار حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام رسیدم، فاطمه زهرا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود:

ای سلمان! این حسن و حسین عليهما‌السلام هستند که از گرسنگی گریه می کنند، دست آن دو را بگیر و نزد جدّ بزرگوارشان ببر.

من دست هر دو را گرفته و به حضور پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بردم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن دو بزرگوار فرمود:

حسنینم! شما را چه شده است؟

گفتند: نشتهی طعاماً یا رسول اللَّه! ای رسول خدا! ما غذا می خواهیم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به درگاه الهی کرده و سه بار عرضه داشت:

«اللهمّ أطعمهما»؛ «بار خدایا! به آنها غذا عطا فرما».

سلمان گوید: در این هنگام متوجّه شده و یک بِه در دست مبارک رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دیدم، آن بِه همانند حباب و سبوی بزرگی بود و از برف سفیدتر، از عسل شیرین تر و از کره نرم تر بود، آن حضرت با انگشتان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کامل الزیارات: 113 ح4، بحار الأنوار: 269/43 ح 29.

مبارکش آن بِه را دو نصف کرده و یک نصف آن را به امام حسن عليه‌السلام و نصف دیگرش را به امام حسین عليه‌السلام داد، من به دستان آن دو بزرگوار نگاه کردم و دوست داشتم از آن بِه بخورم ولی پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یاسلمان! هذا طعام من الجنّه، لایأکله أحد حتّی ینجو من الحساب.

ای سلمان! این غذای بهشتی است، کسی از آن نمی تواند میل کند تا این که از حساب روز قیامت فارغ شود. (1) (2)

918/6. باز در همان کتاب آمده است: عروه بارقی گوید:

من سالی به حج مشرّف شدم، پس از پایان مراسم حج وارد مسجد پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شدم، دیدم حضرتش نشسته و در کنارش دو نوجوان نو رسیده حضور دارند. آن حضرت گاهی این نوجوان و گاهی آن نوجوان را می بوسید.

وقتی مردم دیدند حضرت با آن دو نوجوان چنین رفتاری دارد از سخن گفتن با آن بزرگوار خودداری کردند تا این که کاملاً آنها را بویید وبوسید، البتّه مردم نمی دانستند که به چه سبب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن دو نوجوان را این اندازه دوست می داشت.

من در آن هنگامی که پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن دو نوجوان را می بوسید نزد حضرتش رفته و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا اینان پسران شما هستند؟ فرمود:

إنّهما ابنا ابنتی وابنا أخی وابن عمّی وأحبّ الرجال إلیّ، ومن هو سمعی وبصری، ومن نفسه نفسی ونفسی نفسه، ومن أحزن لحزنه ویحزن لحزنی.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در کتاب «خرائج» آمده: کسی از آن - جز ما - نمی تواند میل کند، و تو به سوی خیر و نیکی هستی.

2- بحار الأنوار: 308/43. نظیر این روایت را شیخ قطب راوندی رحمه‌الله در «الخرائج: 536/2 ح 12»، علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار: 101/37 ح5» و خوارزمی در «مقتل الحسین عليه‌السلام: 97» نقل نموده اند.

اینان پسران دخترم و پسران برادر و پسر عمویم هستند، همان پسر عمویی که محبوب ترین مردان نزد من است، و همان که گوش و چشم من بوده وجان او جان من و جان من جان اوست و همو که به غم و اندوهش اندوهگین و او نیز به غم و اندوه من اندوهگین می شود.

عرض کردم: ای رسول خدا! از رفتاری که با این دو نوجوان داشتید واز میزان دوستی شما با آنها در شگفت شدم.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در پاسخ من فرمود:

اینک برایت می گویم: هنگامی که مرا به سوی آسمان بردند، وارد بهشت شدم، در باغ های بهشت به درختی برخوردم، از بوی خوش آن، درشگفت شدم.

جبرئیل به من گفت: ای محمّد! از این درخت در شگفت نباش! چرا که میوه آن از خودش خوشبوتر است.

آنگاه جبرئیل از میوه آن به عنوان هدیه به من می داد و من می خوردم و از آن دلگیر نمی شدم، سپس حرکت کردیم و به نزد درخت دیگری رسیدیم.

جبرئیل به من گفت: ای محمّد! از میوه این درخت نیز بخور، که این درخت شبیه همان درختی است که از میوه آن خوردی، بلکه میوه اش ازمیوه آن خوشمزه تر و خوش بوتر است.

جبرئیل همچنان از میوه آن درخت به من می داد و من آن را می بوییدم ودلگیر نمی شدم.

گفتم: یا أخی جبرئیل! ما رأیت فی الأشجار أطیب ولا أحسن من هاتین الشجرتین!

برادرم جبرئیل! من در میان درختان، درختی خوشبوتر و پاکیزه تر از این دود رخت ندیدم!

جبرئیل گفت: ای محمّد! آیا نام این دو درخت را می دانی؟ گفتم: نه.

گفت: أحدهما الحسن، والاُخری الحسین.

نام یکی از آنها حسن و نام دیگری حسین است.

ای محمّد! وقتی به سوی زمین فرود آمدی فوری نزد همسرت خدیجه عليها‌السلام برو و همان وقت با او همبستر شو، زیرا که رائحه دلنشین میوه ای که ازاین دو درخت خوردی از تو بیرون می شود و دختری بنام فاطمه زهرا عليها‌السلام برای تو متولّد می گردد، او را به ازدواج برادرت علی عليه‌السلام درآور، دو پسر برای علی عليه‌السلام متولّد می شود، نام یکی از آنها را حسن و دیگری را حسین عليهما‌السلام بگذار.

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید: من دستور برادرم جبرئیل را انجام دادم، ومطلب چنان شد، هنگامی که حسنین عليهما‌السلام متولّد شدند جبرئیل بر من نازل شد، من به او گفتم: ای جبرئیل! چقدر آرزو دارم از میوه آن دو درخت بخورم.

جبرئیل گفت: یا محمّد! إذا اشتقت إلی الأکل من ثمره تینک الشجرتین فشمّ الحسن والحسین عليهما‌السلام.

ای محمّد! هرگاه آرزوی خوردن میوه آن دو درخت را داشتی، امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام را ببوی!

راوی گوید: هر گاه پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آرزوی میوه آن دو درخت بهشتی را داشت امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام را می بویید و می بوسید و می فرمود: برادرم جبرئیل راست گفت. سپس حسنین عليهما‌السلام را می بوسید و می فرمود:

یا أصحابی! إنّی أودّ أنّی اُقاسمهما حیاتی، لحبّی لهما، وهما ریحانتای من الدنیا.

ای اصحاب من! من از بس حسنینم را زیاد دوست دارم می خواهم زندگیم را میان آنان تقسیم نمایم، آنان دو نوگل من از دنیای من هستند.

آری، آن شخص از میل رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از میوه بهشتی و از توصیف آن حضرت امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام را در شگفت شد، پس چگونه است اگر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن کسی را ببیند که خون حسنین عليهما‌السلام را ریخت، یارانشان را کشت، کودکان آنها را سر برید، اموال آنان را به غارت برد وخاندان آنها را اسیر کرد؟!

لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان باد، (وَسَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَیّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُون) (1)؛ «و به زودی ستمگران خواهند دانست که در چه جایگاهی باز خواهند گشت». (2)

919/7. باز در همان منبع آمده است: امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام دردوران کودکی از کنار پیرمردی عبور می کردند، آن پیرمرد مشغول وضو بود؛ ولی وضو گرفتن را خوب نمی دانست.

امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام (برای فهماندن آن پیرمرد) با هم به گفت و گو پرداختند، هر کدام به دیگری می گفت: وضوی تو صحیح نیست.

در این هنگام پیرمرد را به عنوان داور انتخاب کردند تا قضاوت نماید و به او گفتند:

أیّها الشیخ! کن حکماً بیننا یتوضّأ کلّ واحد منّا؛

ای پیرمرد! هر کدام از ما وضو می گیریم، تو در مورد وضوی ما داوری کن.

هر دو وضو گرفتند و فرمودند: وضوی کدام یک از ما صحیح تر است؟

پیرمرد گفت: وضوی شما صحیح است؛ ولی این پیرمرد نادان است که وضوی خوبی نمی گیرد. هم اکنون وضو گرفتن را از شما آموخت، و به دست شما و برکت و مهربانی که نسبت به اُمّت جدّ بزرگوار خودتان دارید، توبه نمود. (3)

920/8. در کتاب «مناقب» آمده است:

ابو جعفر مداینی در حدیث مفصّلی گوید: امام حسن، امام حسین وعبداللَّه بن جعفر عليهم‌السلام به سوی خانه خدا حرکت کردند، در بین راه زاد و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شعراء، آیه 227.

2- بحار الأنوار: 314/43 و 315.

3- المناقب: 400/3، بحار الأنوار: 319/43.

توشه خود را مفقود نمودند، گرسنگی و تشنگی بر آنان غلبه کرد، ناگاه دریکی از راه ها، خیمه ای برافراشته دیدند که پیرزنی در کنار آن بود، به سوی آن خیمه آمده و از پیرزن آب خواستند.

پیرزن گفت: از این گوسفند کوچک شیر بدوشید و بخورید.

آن بزرگواران از شیر آن گوسفند خوردند، آنگاه از پیرزن غذا خواستند.

پیرزن گفت: جز همان گوسفند، چیز دیگری ندارم، یکی از شما آن را ذبح نماید تا برای شما غذا تهیّه کنم.

یکی از ایشان گوسفند را سر برید، پیرزن از گوشت آن برای آنان غذایی تهیّه کرد و آنان میل فرمودند، آنگاه در میان خیمه به خواب قیلوله رفتند.

وقتی از خواب برخاستند و عازم حرکت شدند به پیرزن گفتند:

ما از قریش هستیم، می خواهیم به حجّ مشرّف شویم، وقتی مراسم حجّ پایان پذیرفت و به مدینه بازگشتیم نزد ما بیا، تا ما این پذیرایی تو را جبران کنیم.

آن بزرگواران این بگفتند و به سوی مکّه حرکت کردند، هنگامی که شوهر آن پیرزن آمد و از جریان باخبر شد، پیرزن را زد و او را آزرد.

چند روز گذشت، حال پیرزن بد شد و دچار فقر گردید، عازم مدینه شده و وارد شهر شد، وقتی امام حسن عليه‌السلام او را دید، دستور داد هزار گوسفند به او داده و هزار دینار به وی عطا فرمود، آنگاه به همراه شخصی او را نزد امام حسین عليه‌السلام فرستاد، آن حضرت نیز به همان تعداد گوسفند و طلا به او عطا فرمود، سپس به همراه شخصی، نزد عبداللَّه بن جعفر فرستاد، او نیز به همان مقدار به او عطا نمود. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 16/4، بحار الأنوار: 341/43 ح 15، کشف الغمّه: 559/1، بحار الأنوار: 348/43، فصول المهمّه: 139.

921/9. در کتاب «بحار الأنوار» آمده است: حسن بصری و اُمّ سلمه گویند:

روزی امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام خدمت جدّ بزرگوارشان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شدند، جبرئیل نیز در حضور آن حضرت بود، آن دو بزرگوار در اطراف جبرئیل می گردیدند، و او را به دحیه کلبی شبیه می نمودند.

جبرئیل، همانند کسی که می خواهد چیزی بدهد به دستش اشاره می کرد، ناگاه دیدند یک سیب، یک بِه و یک انار در دست اوست.

جبرئیل آن میوه ها را به آن دو بزرگوار داد، (و آنها خوشحال شده) وچهره مبارکشان درخشید، و به سوی جدّ بزرگوارشان دویدند.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن میوه ها را گرفت، بویید و به آنان فرمود:

با این میوه ها به سوی مادرتان بروید، و اگر ابتدا به نزد پدرتان بروید بهتراست.

آن دو بزرگوار امر پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را انجام دادند، و به حضور والدین گرامی خویش شتافتند و از آن میوه ها نخوردند تا این که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز به جمع آنها اضافه شد و همگی از آن میوه ها تناول فرمودند.

آنان پیوسته از آن میوه ها میل می فرمودند و چیزی از آن کم نمی شد تااین که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از دنیا رحلت فرمود.

امام حسین عليه‌السلام می فرماید:

در آن روزهایی که مادرم فاطمه زهراعليها‌السلام زنده بود چیزی از آن میوه ها کم نشد، تا این که مادرم از دنیا رفت، در این موقع انار مفقود شد، و دردورانی که پدر بزرگوارام در قید حیات بود سیب و بِه باقی بود، وقتی امیرمؤمنان علی عليه‌السلام به شهادت رسید، بِه نیز مفقود شد و سیب به همان حالت نزد برادرم امام حسن عليه‌السلام باقی ماند.

وقتی آن حضرت به زهر ستم مسموم و شهید گشت سیب نزد من بود تا آن موقعی که در کربلا آب را روی من بستند، هنگامی که عطش بر من

غلبه کرد آن سیب را می بوییدیم و آتش تشنگیم فرو می نشست وقتی عطش من شدّت گرفت از آن سیب خوردم و یقین کردم که شهید خواهم شد.

امام سجّادعليه‌السلام می فرماید:

من این سخنان را از پدرم شنیدم، آن حضرت پیش از شهادتش این مطلب را فرمود، وقتی آن حضرت به شهادت رسید بوی آن سیب از قتلگاهش می وزید.

من به دنبال آن سیب رفتم ولی اثری از آن نیافتم، بوی آن همچنان پس از امام حسین عليه‌السلام باقی بود، وقتی من به زیارت قبرش شرفیاب شدم بوی آن از قبر مبارکش می وزید.

فمن أراد ذلک من شیعتنا الزائرین للقبر فلیلتمس ذلک فی أوقات السحر، فإنّه یجده إذا کان مخلصاً.

هر کس از شیعیان زائر ما بخواهد از بوی خوش آن بهره مند شود باید درهنگام سحر به زیارت آن حضرت مشرّف شود، زیرا اگر از روی اخلاص در چنین موقعی آن حضرت را زیارت کند بوی آن را احساس می کند. (1)

922/10. ابوالفتح حفّار در «امالی» خود می نویسد: ابن عبّاس و ابورافع می گویند:

ما در محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حضور داشتیم، ناگاه جبرئیل با جام بلورین سرخ رنگی که پر از مشک و عنبر بود، فرود آمد، به حضرتش عرض نمود: سلام بر شما! خداوند بر شما سلام می رساند و شما را با این هدیه گرامی می دارد، و فرموده این هدیه را به علی عليه‌السلام و دو فرزندش عليهما‌السلام بدهی، (آنگاه جام بلورین را در دستان مبارک پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گذاشت).

وقتی جام بلورین در دستان پیامبر قرار گرفت سه مرتبه «لا إله إلّا اللَّه» وسه مرتبه «اللَّه اکبر» گفت، آنگاه با زبانی فصیح گفت:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 391/3، بحار الأنوار: 91/45 ح 31.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ طه (1) ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی) (1)؛

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر. طه (ای رسول ما!) ما قرآن را برتو فرو نفرستادیم که به زحمت افتی».

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جام بلورین را بویید، آنگاه آن را به علی عليه‌السلام داد، وقتی آن جام در دستان مبارک علی عليه‌السلام قرار گرفت، گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ (إِنَّما وَلیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...) (2).

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر. سرپرست و ولیّ شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همان ها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

علی عليه‌السلام نیز آن را بویید و به امام حسن عليه‌السلام داد، وقتی آن جام در دست مبارک آن حضرت قرار گرفت گفت:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ عَمَّ یَتَساءَلُونَ (1) عَنِ النَّبَأِ الْعَظیمِ...) (3).

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر. آنها از چه چیز از یکدیگر می پرسند؟ از خبر بزرگ».

امام حسن عليه‌السلام آن را بویید و در اختیار امام حسین عليه‌السلام قرار داد، وقتی آن جام در دست مبارک آن حضرت قرار گرفت گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ (قُلْ لا أسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی) (4)؛

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر. بگو: من هیچ پاداشی بر رسالتم از شما نمی خواهم جز دوست داشتن خویشاوندان (اهل بیتم)».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طه، آیه 1 و 2.

2- سوره مائده، آیه 55.

3- سوره نبأ، آیه 1 و 2.

4- سوره شوری، آیه 23.

آنگاه آن جام بلورین به دست حضرت محمد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بازگشت و گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ (اَللَّهُ نُورُ السَّمواتِ وَالْأَرْضِ) (1)؛

«بنام خداوند بخشنده بخشایشگر. خداوند نور آسمانها و زمین است».

راوی گوید: پس از این جریان، ما متوجّه نشدیم که آیا آن جام به سوی آسمان رفت یا به قدرت خداوند متعال به زمین فرو رفت. (2)

923/11. علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» می نویسد: در تألیفات برخی از اصحاب روایت شده:

اُمّ سلمه، همسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می گوید: روزی پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد من آمد، امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام نیز پشت سر حضرتش آمدند، آن دو آقا زاده در دو طرف پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشستند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امام حسن عليه‌السلام را روی زانوی راست و امام حسین عليه‌السلام راروی زانوی چپ خویش نشاند، حضرت گاهی امام حسن و گاهی امام حسین عليهما‌السلام را می بوسید ناگاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای رسول خدا! آیا حسن و حسین عليهما‌السلام را دوست می داری؟

فرمود: و کیف لا اُحبّهما وهما ریحانتای من الدنیا وقرّتا عینی.

چگونه دوست نداشته باشم در صورتی که آنان بهره من از دنیا و نورچشمان من هستند.

جبرئیل گفت: ای پیامبر خدا! مشیّت خداوند متعال درباره آنان به چیزی تعلّق گرفته که تو باید صبر کنی.

فرمود: برادرم! چه مشیتی؟

جبرئیل گفت: مشیّت خداوند بر امام حسن عليه‌السلام چنین رقم زده که او با زهر ستم مسموم گشته و از دنیا رود، و در مورد امام حسین عليه‌السلام چنین رقم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نور، آیه 35.

2- المناقب: 392/3، بحار الأنوار: 290/43 ضمن ح 52.

خورده که سر مبارکش از بدن جدا می گردد، همانا هر پیامبری دعائی مستجاب دارد، اگر می خواهی برای فرزندانت حسن و حسین عليهما‌السلام دعا کن تا از مسموم و شهید شدن نجات یابند، و اگر بخواهی این مصیبت ذخیره ای برای شفاعت گنه کاران از امّت در روز رستاخیز خواهد بود.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یا جبرئیل! أنا راض بحکم ربّی، لا اُرید إلّا ما یریده، وقد أحببت أن تکون دعوتی ذخیره لشفاعتی فی العصاه من اُمّتی،ویقضی اللَّه فی ولدیَّ ما یشاء.

ای جبرئیل! من، به حکم و اراده پروردگارم راضی هستم، جز آنچه او بخواهد نمی خواهم، من دوست دارم که دعایم ذخیره ای باشد برای شفاعت گنه کاران از امتم و خداوند در مورد دو فرزندانم هر چه صلاح می داند، حکم کند. (1)

924/12. آیه اللَّه شیخ جعفرشوشتری رحمه‌الله درکتاب «خصائص الحسینیّه» می نویسد:

به راستی که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همواره به امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام می نگریست، بلکه برخی از اوقات وقتی گرسنگی بر آن حضرت غلبه می کرد می فرمود:

أذهب فأنظر إلی الحسن والحسین عليهما‌السلام فیذهب ما بی من الجوع.

می روم و به حسنین عليهما‌السلام نگاه می کنم و گرسنگی من از بین می رود.

و همچنین بود رفتار پدر بزرگوارشان امیر مؤمنان علی عليه‌السلام که همواره به امام حسین عليه‌السلام می نگریست و همچنین است نگاه کردن به مرقد شریف آن حضرت که خود عبادت است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 241/44 ح 35.

2- الخصائص الحسینیّه: 239.

## مناقب ویژه امام حسن مجتبی عليه‌السلام

فضائل و مناقب ویژه پیشوای پاک سرشت، سیّد و سرور جوانان اهل بهشت حضرت امام حسن مجتبی صلوات الله علیه

در این فصل نیز تعدادی از روایاتی که در این زمینه وارد شده بیان می نماییم:

925/1. در کتاب شریف «بحار الأنوار» می نویسد: جابر می گوید:

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرمود:

سمّی الحسن عليه‌السلام حسناً، لأنّ بإحسان اللَّه قامت السماوات والأرضون، واشتقّ الحسین عليه‌السلام من الإحسان، وعلیّ والحسن إسمان من أسماء اللَّه، والحسین تصغیر الحسن.

حسن عليه‌السلام از آن جهت حسن نامیده شده که همانا به احسان خداوند آسمانها و زمینها پابرجاست. نام امام حسین عليه‌السلام نیز از «احسان» جدا شده، و علی وحسن دو نام از نام های خدا هستند و حسین مصغّر حسن است. (1)

926/2. باز در همان کتاب آمده است: مسهر، غلام زبیر گوید:

ما در مورد این که چه کسی از خاندان پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آن حضرت شبیه است گفت و گو می کردیم، در این هنگام عبداللَّه بن زبیر وارد شد وگفت: برای شما می گویم که چه کسی از خاندان پیامبر شباهت بیشتری به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مائه منقبه: 21 منقبت 3، المناقب: 398/3، بحار الأنوار: 252/43 ح 30.

آن حضرت داشت، حسن بن علی عليهما‌السلام شبیه ترین فرد به پیامبر است.

من بارها او را می دیدم که پیامبر در حال سجده بود می آمد و بر پشت مبارک آن حضرت سوار می شد، پیامبر او را پایین نمی آورد تا این که خودش پایین می آمد، و می دیدم که پیامبر در حال رکوع به او راه می داد تا از میان پاهایش داخل و خارج می شد.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد امام حسن عليه‌السلام می فرمود:

هو ریحانی من الدنیا، وإنّ إبنی هذا سیّد یصلح اللَّه به بین فئتین من المسلمین.

او نوگل خوشبوی من از دنیاست، همانا این فرزندم آقایی است که خداوند به وسیله او میان دو گروه از مسلمانان را صلح و سازش خواهد داد.

آنگاه فرمود: إنّی اُحبّه واُحبّ من یحبّه؛

من او و کسانی که او را دوست می دارند، دوست دارم. (1)

927/3. باز در همان کتاب آمده است: امام باقر عليه‌السلام می فرماید:

ما تکلّم الحسین عليه‌السلام بین یدی الحسن عليه‌السلام إعظاماً له.

امام حسین عليه‌السلام به جهت احترام امام حسن عليه‌السلام هرگز در برابر او سخن نمی گفت. (2)

928/4. در کتاب «مناقب» آمده است: محمّد بن اسحاق گوید:

روزی ابوسفیان نزد امیر مؤمنان علی عليه‌السلام آمد و گفت: یا ابا الحسن! من به تو حاجتی دارم.

حضرت فرمود: چه حاجتی؟

گفت: به همراه من نزد پسر عمویت محمّد برویم، از او درخواست نمایی تا میان ما قراردادی بنویسد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- العدد القویّه: 42، بحار الأنوار: 317/43 ذیل ح 74.

2- المناقب: 401/3، بحار الأنوار: 319/43 ذح2.

علی عليه‌السلام فرمود:

ای ابو سفیان! پسرعمویم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با تو قرار و پیمانی بسته است که هرگز از آن باز نخواهد گشت.

فاطمه زهرا عليها‌السلام پشت پرده شاهد این گفت و گو بود، امام حسن عليه‌السلام نیزکه کودکی چهارده ماهه بود در برابر مادرش راه می رفت.

ابوسفیان به حضرت زهرا عليها‌السلام گفت: ای دختر محمّد! به این کودک بگو: به خاطر من نزد جدّش سخنی گوید تا به وسیله آن، بر عرب و عجم مهتری و آقایی کند.

در این هنگام امام حسن عليه‌السلام به سوی ابوسفیان آمد، دستی بر بینی و دست دیگری بر ریش او زد، سپس خداوند متعال زبان او را با این سخن گویا ساخت و فرمود:

یا أباسفیان! قل: لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه حتّی أکون شفیعاً.

ای اباسفیان! تو بگو: «لا اله الا اللَّه، محمّد رسول اللَّه» تا من شفیع تو گردم.

وقتی امیرمؤمنان علی عليه‌السلام این منظره را دید فرمود:

الحمد للَّه الّذی جعل فی آل محمّد من ذرّیّه محمّد المصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نظیر یحیی بن زکریّا (وَآتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً) (1).

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که در آل محمّد عليهم‌السلام ذریّه ای از محمد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قرار داد که نظیر یحیی بن زکریا عليه‌السلام است (که خداونددر مورد او می فرماید( «و ما فرمان (نبوّت) را در کودکی به او دادیم». (2)

929/5. در «بحار الأنوار» آمده است: مردی به دروغ ادّعا کرد که امام حسن عليه‌السلام مبلغ هزار دینار به وی بدهکار است، در حالی که در واقع امام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مریم: آیه 12.

2- المناقب: 6/4، بحار الأنوار: 326/43 ح6.

حسن عليه‌السلام مدیون او نبود، آنان در پی این مرافعه نزد شریح قاضی رفتند، شریح قاضی به امام حسن عليه‌السلام عرض کرد: آیا سوگند می خوری؟

حضرت فرمود:

اگر این شخص مدّعی سوگند بخورد من آن مبلغ را به او پرداخت خواهم کرد.

شریح به آن مرد گفت: سوگند بخور و بگو: به حق خدایی که جز او معبودی نیست و دانای نهان و آشکار است.

امام حسن عليه‌السلام فرمود:

من چنین سوگندی را نگفتم، بلکه بگو: سوگند به خدا! من از تو این مبلغ را طلبکارم و هزار دینار را بگیر.

آن شخص سوگند خورد و دینارها را گرفت، وقتی خواست از جایش برخیزد بر زمین افتاد و در جا مرد.

حاضرین از نحوه سوگند خوردن، از امام حسن عليه‌السلام پرسیدند (که چرا به همان سوگند اوّلی حاضر نشدند؟)

حضرت فرمود:

خشیت أنّه لو تکلّم بالتوحید، یغفر له یمینه ببرکه التوحید ویحجب عنه عقوبه یمینه.

قسم اوّلی دارای اقرار توحید و یگانگی خداوند بود، می ترسیدم اگر آن سوگند را بگوید به برکت توحید خداوند قسم دروغ او را ببخشد، و از سزای کیفر دروغش بگذرد. (1)

930/6. در کتاب «مناقب» می نویسد: روایت شده:

روزی پیشوای دوّم، امام حسن عليه‌السلام در ابواء (2) مشغول نماز بود، ناگاه زن زیبایی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 7/4، بحار الأنوار: 327/43.

2- ابواء: یکی از روستاهای حومه مدینه منوّره است، میان ابواء و جحفه از سمت مدینه 23 میل مسافت است.

وارد اتاق شد، بدین جهت امام حسن عليه‌السلام نمازش را مختصر نمود و به وی فرمود: آیا حاجتی داری؟ گفت: آری.

فرمود: حاجتت چیست؟

گفت: من زنی بی شوهر هستم از تو می خواهم که مراد مرا حاصل نمایی.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: إلیک عنّی لاتحرقینی بالنار ونفسک.

از من دور شو، مرا به همراه خودت با آتش دوزخ مسوزان.

زن بر این امر اصرار می نمود، امام حسن عليه‌السلام می گریست و می فرمود:وای بر تو! از من دور شو!

حضرت گریه اش شدّت گرفت، وقتی آن زن این منظره را دید به گریه آن حضرت، گریست، در این حین امام حسین عليه‌السلام وارد شد، آن دو را دید که گریه می کنند، آن حضرت نیز نشست و مشغول گریه شد. پس از آن یارانش یکی پس از دیگری وارد شدند و آنها نیز گریه کردند، تا این که صدا به گریه بلند شد.

در این هنگام آن زن خارج شد، یاران حضرت نیز برخاسته و همگی رفتند، مدّت زیادی گذشت و امام حسین عليه‌السلام به احترام برادر بزرگوارش ازآن جریان چیزی نمی پرسید.

شبی امام حسن عليه‌السلام خوابیده بود، ناگاه بیدار گشته و شروع به گریه نمود. امام حسین عليه‌السلام رو به برادر کرد و گفت: برای چه گریه می کنی؟

امام حسن عليه‌السلام فرمود: به جهت خوابی که امشب دیدم.

امام حسین عليه‌السلام فرمود: چه خوابی دیدی؟

امام حسن عليه‌السلام فرمود: به شرطی می گویم که تا من زنده ام به کسی تعریف نکنی؟!

امام حسین عليه‌السلام فرمود: آری، نمی گویم.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: حضرت یوسف را در خواب دیدم، من نیز همانند دیگران که به جمال زیبای او تماشا می کردند، نگاهش می کردم، وقتی زیبایی او را دیدم گریان شدم.

حضرت یوسف عليه‌السلام از میان مردم نگاهی به من کرد و گفت:

ما یبکیک یا أخی! بأبی أنت واُمّی؟

پدر و مادرم فدای تو باد! برادرم! چرا گریه می کنی؟

گفتم: به یاد یوسف و همسر عزیز مصر افتادم، گرفتاریهایی که از جانب او به تو رسید، زندانی شدن تو، سوزی که یعقوب از فراق تو کشید، به خاطر اینها گریسته و (از این همه صبر و شکیبایی تو) شگفت زده شدم.

حضرت یوسف عليه‌السلام گفت: فهلّا تعجّبت ممّا فیه المرأه البدویّه بالأبواء.

چرا از مزاحمت آن زن بدوی که در ابواء مزاحم تو شد درشگفت نیستی؟! (1)

931/7. در «بحار الأنوار» آمده است: انس گوید:

روزی کنیزی، شاخه گلی برای امام حسن عليه‌السلام هدیه کرد، امام حسن عليه‌السلام به او فرمود:

أنت حرّه لوجه اللَّه. تو در راه خدا آزاد هستی.

من به آن حضرت عرض کردم: به جهت یک شاخه گل او را آزاد نمودی؟! امام حسن عليه‌السلام فرمود:

خداوند متعال ما را چنین تربیت نموده است، آنجا که می فرماید:

(وَإِذا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها) (2)؛

«هرگاه به شما تحیّت گفته شد پاسخ آن را بهتر از آن بدهید».

و نیکوتر از هدیه او، آزادی او در راه خدا بود. (3)

932/8. باز در «بحار الأنوار» می نویسد: مبرّد و ابن عایشه درباره حلم وبردباری امام حسن عليه‌السلام نقل کرده اند که:

روزی مردی از اهل شام، امام حسن عليه‌السلام را در حالی که سوار بر مرکبش بود، دید. آن شخص شروع به لعن آن حضرت نمود!! ولی امام حسن عليه‌السلام به وی پاسخ نمی داد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 14/4، بحار الأنوار: 340/43 ح 14.

2- سوره نساء، آیه 86.

3- المناقب: 18/4، بحار الأنوار: 343/43 و 273/84.

وقتی آن مرد ساکت شد، امام حسن عليه‌السلام با چهره ای خندان رو به او کردو به او سلام نمود و فرمود:

أیّهاالشیخ! أظنّک غریباً، ولعلّک شبّهت، فلو استعتبتنا أعتبناک، ولوسألتنا أعطیناک، ولو استرشدتنا أرشدناک، ولو استحملتنا أحملناک، وإن کنت جائعا ًأشبعناک، وإن کنت عریاناً کسوناک، وإن کنت محتاجاً أغنیناک، وإن کنت طریداً آویناک، وإن کان لک حاجه قضیناها لک.

ای پیرمرد! به گمانم در این شهر غریب هستی، و شاید سوء تفاهمی شده واشتباهی رخ داده، اگر از ما رضایت بخواهی رضایت می دهیم، اگر از ما درخواستی بنمایی عطایت می کنیم، اگر از ما راهنمایی بخواهی راهنمایی ات می نماییم، اگر از ما مرکبی بخواهی، به تو مرکب می دهیم، اگرگرسنه باشی غذایت می دهیم، اگر برهنه باشی برای تو لباس تهیه می کنیم، اگر نیازمندی، بی نیازت خواهیم کرد، اگر رانده شده ای پناهت می دهیم واگر حاجتی داری روا می نماییم.

اگر مرکب خود را به سوی ما حرکت دهی و مهمان ما باشی تا موقعی که بخواهی برگردی برای تو بهتر و سودمندتر خواهد بود، چرا که ما دارای مهمانخانه ای وسیع، مقام و منزلتی رفیع و اموال فراوان هستیم.

هنگامی که آن مرد شامی این سخنان مهرآمیز را از آن بزرگوار شنید گریست، و آنگاه گفت: گواهی می دهم که خلیفه خدا در زمین تو هستی، خداوند بهتر می داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد. تا حال نزد من، تو و پدرت دشمن ترین خلق خدا بودید؛ ولی هم اکنون محبوب ترین آفریده خدا هستید.

آن مرد این بگفت و مرکبش را به سوی خانه امام حسن عليه‌السلام حرکت داد، او تا موقعی که در مدینه بود مهمان آن حضرت بود، و بدین وسیله معتقد به محبّت خاندان عصمت گشت. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 19/4، بحار الأنوار: 344/43، کشف الغمّه: 561/1 )با اندکی تفاوت).

933/9. علّامه اربلی رحمه‌الله در کتاب «کشف الغمّه» می نویسد:

از جمله کرم و بخشش امام حسن عليه‌السلام این بود که: روزی شخصی خدمت حضرتش شرفیاب شده و عرض حاجتی نمود.

امام حسن عليه‌السلام فرمود:

یا هذا! حقّ سؤالک یعظم لدیَّ، ومعرفتی بما یجب یکبر لدیّ ویدی تعجز عن نیلک بما أنت أهله، والکثیر فی ذات اللَّه عزّوجلّ قلیل، وما فی ملکی وفاء لشکرک، فإن قبلت المیسور، ورفعت عنّی مؤنه الإحتفال والإهتمام بما أتکلّفه من واجبک فعلت.

فلانی! حق درخواست تو نزد من بزرگ است و شناخت من به آنچه تو نیازمند آن هستی پیش من بزرگ است، دست من از رساندن آرزوی که توسزاوار آنی کوتاه، در حالی که بسیار در ذات حق تعالی اندک، و در ملک من آن مقدار که برای شکر تو وفا کند موجود نیست، اگر آنچه را برای من میسّر است بپذیری و از من زحمت فراهم آوردن آن را برداری که بدون زحمت نیاز تو را برآورم، انجام می دهم؟!

گفت: ای فرزند رسول خدا! من همان اعطای اندک را می پذیرم، وبرای عطیّه و عنایت تو سپاسگزارم و بر آنچه منع کنی عذرت را می پذیرم.

امام حسن عليه‌السلام وکیل خود را خواست تا مقدار مصرفی خود را محاسبه کند، او محاسبه نمود و سیصد هزار درهم شد، حضرت فرمود:

مازاد از سیصد هزار درهم را بیاور.

او پنجاه هزار درهم حاضر ساخت.

فرمود: آن پانصد دیناری که نزد تو بود چه کار کردی؟

گفت: نزد من است.

فرمود: آنها را نیز حاضر کن.

وکیل همه را حاضر نمود، امام حسن عليه‌السلام همه درهمها و دینارها را به آن مرد داد و فرمود: حمّالی بیاور تا اینها را بردارد.

آن مرد دو نفر حمّال آورد تا آن دینارها و درهم ها را بردارند، حضرت ردای مبارک خود را به عنوان اُجرت به حمّالان داد.

غلامان حضرت گفتند: سوگند به خدا! نزد ما حتی یک درهم هم باقی نماند!

امام حسن عليه‌السلام فرمود:

لکنّی أرجو أن یکون لی عند اللَّه أجرٌ عظیم.

ولیکن من از پیشگاه خدای متعال اُمید دارم که پاداش بزرگی داشته باشم. (1)

934/10. شیخ رضی الدین حلّی، برادر علّامه حلّی در کتاب «العدد القویّه» می نویسد: نقل شده:

شخصی محضر مبارک امام حسن عليه‌السلام شرفیاب شد و عرض کرد: ای فرزند امیر مؤمنان! تو را سوگند می دهم به حق کسی که این نعمت (امامت و ولایت) را بدون شفاعت کسی - بلکه انعامی است از سوی او - به تو عنایت نموده! از دشمنم انتقام بگیری، چرا که او دشمنی است که به مردم، حیله و ستم می نماید، نه به پیرمرد بزرگ احترام می کند و نه به کودک شیرخوار ترحّم.

امام حسن عليه‌السلام تکیه کرده بود، وقتی سخن آن شخص را شنید برخاست و نشست، آنگاه به او فرمود:

من خصمک حتّی أنتصف لک منه؟

دشمن تو کیست تا از او برایت انتقام بگیرم؟

گفت: فقر و نیاز.

امام حسن عليه‌السلام لحظاتی سر مبارک خود را به زیر انداخت، سپس سربلند کرده و به خادم خویش فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کشف الغمّه: 558/1، بحار الأنوار: 347/43 ذیل ح 20. نظیر این روایت را عالم بزرگوار حلّی رحمه‌الله در «العدد القویّه: 29 ح 19» نقل کرده است.

آنچه موجودی نزد توست، بیاور.

او رفت و پانصد هزار درهم حاضر ساخت.

امام عليه‌السلام فرمود:

همه این مبلغ را به آن شخص نیازمند بده!

آنگاه رو به او کرد و فرمود:

بحقّ هذه الأقسام الّتی أقسمت بها علیّ متی أتاک خصمک جائراً إلّا ما أتیتنی منه متظلّماً؛

تو را به حق همان سوگندهایی که به من دادی، سوگند می دهم! هر موقع این دشمن به سوی تو آمد، نزد من بیا و دادخواهی کن. (1)

935/11. شیخ بزرگوار فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود می نویسد:

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

روزی حضرت علی بن ابی طالب عليهما‌السلام به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمود: پسرم! برخیز و سخنرانی کن تا سخن تو را بشنوم.

امام حسن عليه‌السلام عرض کرد: پدر جان! چگونه من در محضر شما سخن بگویم در صورتی که از شما خجالت می کشم؟

امام صادق عليه‌السلام می فرماید: حضرت علی بن ابی طالب عليهما‌السلام همه خانواده وفرزندانش را جمع کرد و خود در گوشه ای پنهان شد تا سخن فرزندش را بشنود.

امام حسن عليه‌السلام برخاست و این سخنان زیبا را ایراد نمود:

الحمدللَّه الواحد بغیر تشبیه، الدائم بغیر تکوین، القائم بغیر کلفه الخلق، الخالق بغیر منصبه، الموصوف بغیر غایه، المعروف بغیر محدودیّه، العزیز لم یزل قدیماً فی القدم، ودعت القلوب لهیبته، وذهلت العقول لعزّته، وخضعت الرقاب لقدرته.

فلیس یخطر علی قلب بشر مبلغ جبروته، ولایبلغ الناس کنه جلاله،ولایفصح الواصفون منهم لِکُنه عظمته، ولایقوم الوهم منهم علی التفکّر علی مضاسببه، ولاتبلغه العلماء بألبابها، ولا أهل التفکّر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- العدد القویّه: 359 ح 23، بحار الأنوار: 350/43 و 237/77.

بتدبیر اُمورها، أعلم خلقه به الّذی بالحدِّ لایصفه، یدرک الأبصار ولاتدرکه الأبصار وهو اللطیف الخبیر.

أمّا بعد، فإنّ علیّاً باب من دخله کان مؤمناً، ومن خرج منه کان کافراً، أقول قولی هذا وأستغفر اللَّه العظیم لی ولکم.

سپاس خدای یگانه ای را سزاست که چیزی بدو تشبیه نمی شود، خداوند دایمی که بدون تکوین بوده است، آفرینش را بدون زحمت برپا داشته است و بدون هیچ گونه مشقّت آفریننده است، بدون غایت وصف می شود، معروف به غیر محدود، عزیزی همیشگی، قدیمی در قِدَم که دلها از هیبت و جلال او در ترس، و خردها از عزّت او حیران، و گردنها در برابر قدرت او فروتن است.

اندازه بزرگی جبروت او در دل احدی راه نیابد، و مردم توان رسیدن به کنه و واقعیت جلال او را ندارند، و ستایشگران از توصیف کنه و واقعیّت عظمت او ناتوان، و خیال آنان یارای تفکّر در او را ندارند.

دانشمندان با خرد خویش به او نرسند، و متفکّران و اندیشمندان از تدبیراُمور او آگاه نگردند. دانشمندترین خلق او کسی است که او را با محدودیّت توصیف نکند، او چشمان را درک می کند و چشمها یارای درک او را ندارند و او لطیف و آگاه است.

امّا بعد، همانا علی عليه‌السلام دری است که هر که از آن وارد شود مؤمن و هر که از آن خارج گردد کافر است، من این سخن خود را می گویم و از خداوند بزرگ برای خودم و شما آمرزش می طلبم.

در این هنگام، حضرت علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام برخاست و میان دو چشم فرزندش را بوسید و فرمود:

(ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ) (1)؛

«آنان فرزندانی هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته اند وخداوند شنوا و داناست». (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 34.

2- تفسیر فرات: 79 ح 26، بحار: 350/43 ح 24.

936/12. در «بحار الأنوار» می نویسد: روایت شده:

یکی از غلامان امام حسن عليه‌السلام مرتکب عملی شده بود که سزاوار مجازات بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه نمایند.

آن غلام رو به امام حسن عليه‌السلام کرد و گفت: مولای من! (وَالْعافینَ عَنِ النَّاسِ) (1)؛ «درگذرندگان از خطایای مردم».

امام عليه‌السلام فرمود: از جرم تو گذشتم.

غلام گفت: مولای من! (وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ) (2)؛ «و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

امام عليه‌السلام فرمود: أنت حرّ لوجه اللَّه، ولک ضعف ما کنت اُعطیک؛

تو را در راه خدا آزاد کردم، و مستمری تو را دو برابر آنچه بود، قرار دادم. (3)

937/13. ثقه الإسلام کلینی رحمه‌الله در کتاب شریف «کافی» می نویسد: محمّد بن مسلم گوید: از سرورانم امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام شنیدم که فرمودند:

روزی امام حسن عليه‌السلام در مجلس پدر بزرگوارش امیر مؤمنان علی عليه‌السلام حضور داشت، ناگاه گروهی وارد شدند و گفتند: ای ابا محمّد! با پدر بزرگوارت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام کار داریم.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: کارتان چیست؟

گفتند: می خواهیم سئوالی از او بپرسیم.

فرمود: سئوالتان چیست؟ به من بگویید.

گفتند: زنی با همسرش همبستر شد، سپس پیش از آن که حرارت بدنش فرو افتد برخاست و با دختر باکره ای مساحقه کرد، و نطفه را در رحم او ریخت، و آن دختر باردار شد، نظر شما در این مسأله چیست؟

امام حسن عليه‌السلام فرمود: معضله وأبوالحسن لها، وأقول، فإن أصبت فمن اللَّه ثمّ من أمیرالمؤمنین عليه‌السلام وإن أخطأت فمن نفسی، فأرجو أن لا اُخطئ إن شاء اللَّه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 134.

2- سوره آل عمران، آیه 134.

3- بحار الأنوار: 352/43. این روایت در «مقتل الحسین عليه‌السلام: 131» نیز نقل شده است.

مسأله مشکلی است که امام ابوالحسن عليه‌السلام از عهده آن برمی آید، در عین حال من پاسخ آن را می دهم، اگر پاسخش را درست گفتم از جانب خدا وامیر مؤمنان علی عليه‌السلام است و اگر اشتباه گفتم! از جانب خودم می باشد، البتّه اُمید دارم که به خواست خداوند اشتباه نگویم.

در اوّلین فرصت مهریّه آن دختر باکره را از آن زن می گیرند، چرا که بچّه جز با از بین رفتن پرده بکارت متولّد نخواهد شد، سپس آن زن سنگسار می شود، چرا که او مرتکب زنای محصنه شده، بعد منتظر می شوند تا آن دختر زایمان کند، وقتی زایمان کرد بچّه را به صاحب نطفه می دهند، و برآن دختر حد جاری کرده و تازیانه می زنند.

حضرت فرمود: آنها از نزد امام حسن عليه‌السلام مرخص شده و با امیر مؤمنان علی عليه‌السلام دیدار کردند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: شما از امام حسن عليه‌السلام چه پرسیدید؟ و او چه پاسخی به شما داد؟ آنان جریان را توضیح دادند.

حضرت علی عليه‌السلام فرمود:

لو أنّنی المسؤول ما کان عندی فیها أکثر ممّا قال ابنی؛

اگر از من هم این مسأله را می پرسیدید پاسخی بیشتر از آنچه فرزندم به شما گفت نداشتم. (1)

938/14. در کتاب «صراط المستقیم» می نویسد:

شخصی از بنی اُمیّه بر امام حسن عليه‌السلام درشتی نموده و خود و پدر بزرگوارش را سب نمود، حضرت بر او نفرین کرد و جنسیّت او رادگرگون نمود و زن شد و موهای ریشش ریخت.

این امر در همه جا پخش شد، (و آبروی او رفت) زنش نزد امام حسن عليه‌السلام آمد و بر این امر گریست و (درخواست عفو نمود)، امام حسن عليه‌السلام خدای متعال را خواند، او به حالت اوّلی برگشت. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 202/7 ح1، بحار الأنوار: 352/43 ح 30، وسائل الشیعه: 426/18 ح1.

2- الصراط المستقیم: 177/2.

939/15. باز در همان کتاب آمده است: روزی امام حسن عليه‌السلام زیر درخت خرمای خشکیده ای فرود آمدند، همراهِ حضرت (چنین آرزو کرد و)گفت: اگر این درخت خرما داشت می خوردیم.

امام حسن عليه‌السلام پروردگارش را خواند فوری درخت سبز گشته و خرما بار داد و آنها میل کردند. (1)

940/16. ابوسعید خدری گوید: امام حسن عليه‌السلام را در دوران کودکی دیدم که پرنده ای بر حضرتش سایه افکنده و دیدم که امام عليه‌السلام پرنده را می خواند وآن پرنده جواب می دهد. (2)

941/17. عماد الدین طبری در کتاب «بشاره المصطفی» می نویسد: محمّد بن سیرین گوید:

من از عدّه ای از بزرگان اهل بصره شنیدم که می گفتند: وقتی جنگ جمل پایان یافت علی عليه‌السلام بیمار شد به همین جهت، نتوانست در نماز جمعه حاضر شود، از این رو به فرزندش امام حسن عليه‌السلام فرمود:

پسرم! برو در مسجد و برای مردم سخنرانی کن.

مردم در مسجد گردهم آمده و امام حسن عليه‌السلام وارد مسجد شد، وقتی بر فراز منبر قرار گرفت خدای را حمد کرده و ستایش نمود و بر یگانگی باری تعالی گواهی داد و بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درود فرستاد، آنگاه فرمود:

أیّها الناس! إنّ اللَّه اختارنا بالنبوّه (3)، واصطفانا علی خلقه، وأنزل علینا کتابه ووحیه، وأیم اللَّه لاینقصنا أحد من حقّنا شیئاً إلّا ینقصه اللَّه من حقّه فی عاجل دنیاه وآجل آخرته، ولاتکون علینا دوله إلّا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الصراط المستقیم: 177/2.

2- نوادر المعجزات: 100 ح2، دلائل الإمامه: 166 ح6، مدینه المعاجز: 232/3 ح 12.

3- در «بحار الأنوار» چنین آمده است: «إختارنا لنفسه».

کانت لنا العاقبه (وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حینٍ) (1).

ای مردم! همانا خداوند ما را به رسالت (برای خویشتن) اختیار فرمود، و ما را بر بندگان خود برگزید، و وحی و کتاب خود را بر ما فرود آورد، سوگند به خدا! کسی حق ما را غصب نمی کند جز آن که خداوند در دنیا و در آخرت حق او را ناقص خواهد کرد، و بر ما دولتی نخواهد بود مگر این که عاقبت از آنِ ما خواهد بود که «خبرش را پس از مدّتی خواهید شنید».

آنگاه امام حسن عليه‌السلام از منبر فرود آمد، و در جمع مردم قرار گرفت. سخنرانی حضرت به سمع مبارک پدر بزرگوارش رسید، وقتی نزد پدر گرامیش آمد، نگاهی مهرآمیز بر فرزند عزیزش کرد و از محبّت نتوانست اشک خود را کنترل نماید و اشک از دیدگان مبارکش بر چهره زیبایش جاری شد، سپس فرزندش را به کنار خود خواند و میان دو چشمش را بوسید و فرمود:

پدر و مادرم فدایت باد! و این آیه شریفه را قرائت فرمود:

(ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ) (2)؛

«آنان فرزندانی هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته اند وخداوند شنوا و داناست». (3)

942/18. طبری در کتاب «دلائل الإمامه» می نویسد:

حضرت زهرا عليها‌السلام به همراه دو فرزندش امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام به عیادت پدر بزرگوارش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمد که در بستر بیماری افتاده بود، همان بیماری که منجر به رحلت آن حضرت گردید، عرض کرد:

ای رسول خدا به این دو فرزندم چیزی به ارث نمی گذاری؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ص، آیه 88.

2- سوره آل عمران، آیه 34.

3- بشاره المصطفی: 263، المناقب: 11/4، بحار الأنوار: 355/43.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أمّا الحسن عليه‌السلام، فله هیبتی وسؤددی؛ وأمّا الحسین عليه‌السلام، فله جرأتی وجودی.

برای (فرزندم) حسن عليه‌السلام هیبت و سروری خودم را و برای (فرزندم)حسین عليه‌السلام جرأت و بخششم را به ارث می گذارم. (1)

943/19. باز در همان کتاب آمده است: کثیر بن سلمه گوید:

دوران حیات رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، امام حسن عليه‌السلام را دیدم که (کودکی بیش نبود) از سنگی، عسل سفیدی بیرون می آورد. تعجّب کرده و به محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب گشته و جریان را به حضرتش رساندم.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

أتُنکرون لابنی هذا؟ وإنّه سیّد ابن سیّد، یصلح اللَّه به بین فئتین ویطیعه أهل السماء فی سمائه، وأهل الأرض فی أرضه.

آیا چنین کاری را بر فرزندم منکر می شوید؟ در صورتی که او آقا و فرزند آقاست، خداوند به وسیله او در میان دو گروه آشتی برقرار می کند، اهل آسمان، در آسمان و ساکنان زمین، در زمین از او فرمان می برند. (2)

944/20. عماد الدین طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: اصبغ بن نباته گوید:

محضر مولایم امیر مؤمنان علی عليه‌السلام شرفیاب شدم، امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام نیز حضور داشتند، متوجّه شدم که علی عليه‌السلام با نگاهی عمیق به فرزندانش می نگرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 68 ح6، روضه الواعظین: 156، مقتل خوارزمی: 105، کشف الغمّه: 516/1، الخصال:77/1 ح 122، إعلام الوری: 211، بحار الأنوار: 263/43 ح 10 و 293 ح 52، المناقب: 396/3. این حدیث در ص 439 ح 915 همین مجلّد نقل گردید.

2- دلائل الإمامه: 165 ح 5.

عرض کردم، خداوند جوانانت را بر تو مبارک گرداند، و شما را درباره آنها و آنها را در مورد شما به آرزویتان برساند (چرا چنین ژرف و عمیق متوجّه این دو بزرگوار هستید؟)

امیرمؤمنان علی عليه‌السلام لب به سخن گشود و فرمود:

روزی من از خانه بیرون آمده و با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نماز خواندم، هنگام بازگشت به آن حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! بامدادان در باغم (مشغول کار) بودم، هنگام ظهر به خانه آمدم، گرسنه بودم به فاطمه عليها‌السلام گفتم: آیا غذایی داری تا بخورم! ایشان برخاست تا غذایی تهیّه کند.

در این حال دو فرزندت حسن و حسین عليهما‌السلام آمدند، آنها می گفتند: جبرئیل و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما را نگه داشتند.

من گفتم: چگونه آنها شما را نگه داشتند؟

حسن عليه‌السلام گفت: کنت أنا فی حجر رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم والحسین عليه‌السلام فی حجر جبرئیل، فکنت أنا أثب من حجر رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم إلی حجر جبرئیل،والحسین عليه‌السلام یثب من حجر جبرئیل إلی حجر رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

من در آغوش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم و حسین عليه‌السلام در آغوش جبرئیل، من از آغوش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به آغوش جبرئیل می رفتم و حسین عليه‌السلام از آغوش جبرئیل، به آغوش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم (و بدین وسیله ما را سرگرم کرده بودند.)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آری، فرزندانم راست گفته اند، آنها پیوسته نزد من و جبرئیل بودند و ما آنها را سرگرم کرده بودیم.

عرض کردم: جبرئیل چه شکلی بود؟

فرمود: در شکلی که بر من فرود می آید.

عمادالدین طوسی می گوید: تعداد چنین فضایلی در مورد آن بزرگواران از شمارش خارج است به راستی که خداوند متعال امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را نشانه ای میان ایمان و کفر، و میان آن که پاک به دنیا آمده و آنکه ناپاک زاده شده، قرار داده است.

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حدیث زیبایی می فرماید:

حبّک إیمان وبغضک نفاق.

(ای علی!) مهر و دوستی تو ایمان و بغض و دشمنی تو نفاق است.

در حدیث دیگری می فرماید:

لایحبّک إلّا مؤمن ولایبغضک إلّا منافق. (1)

جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز منافق به تو دشمنی نمی ورزد. (2)

945/21. باز در همان کتاب آمده است: جابر بن عبداللَّه انصاری گوید:

سوگند به حقّ خدا و رسول او! من از امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام فضیلتی بیشتر و شگفت انگیزتر دیدم. شگفتی که از امام حسن عليه‌السلام دیدم چنین است:... (3)

پس از آن که یاران امام حسن عليه‌السلام پیمان شکنی کرده و آن حضرت را مجبور به مصالحه با معاویه نمودند، حضرتش به ناچار با او صلح نمود، این رفتار بر یاران ویژه آن حضرت گران آمد، من نیز یکی از آنها بودم زبان به ملامتش گشودم(!)

امام حسن عليه‌السلام فرمود:

جابر! ملامتم نکن! رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در گفتارش تصدیق کن که فرمود:

إنّ إبنی هذا سیّد، وإنّ اللَّه تعالی یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین؛ (4)

به راستی که این فرزندم آقا و سرور است، خداوند متعال به وسیله او در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان صلح و آشتی برقرار می کند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ابن حجر، نویسنده متعصّب اهل سنّت در «الصواعق المحرقه» می نویسد: ابوسعید خدری گوید: ما منافقان رااز کینه آنها نسبت به علی عليه‌السلام شناسایی می کردیم. «الصواعق المحرقه: 122، سنن ترمذی: 635/5».

2- الثاقب فی المناقب: 122 ح9.

3- گفتنی است که مؤلّف محترم رحمه‌الله ابتدای حدیث را نیاورده است.

4- این سخن پیامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ضمن دو روایت (2 و 19) از همین بخش نقل گردید.

گویا این سخن مرا آرام ننمود و سینه ام را شفا نداد، در دلم گفتم: شاید این واقعه ای که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده بعداً اتّفاق خواهد داد، و منظور آن حضرت، صلح با معاویه نبوده است، چرا که در این صلح، مؤمنان هلاک گردیده و خوار شدند.

وقتی این سخن از ذهنم خطور کرد و من مردّد شدم امام حسن عليه‌السلام دست مبارکش را روی سینه ام گذاشت و فرمود:

(در سخن پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) تردید نموده و چنین و چنان گفتی؟!

آنگاه فرمود:

آیا میل داری همین اکنون پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را مشاهده کرده و این سخن را از آن حضرت بشنوی؟

من از سخن او در شگفت شدم، ناگاه صدایِ غرّشی شنیدم که زمین از زیر پای ما شکافت و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، علیّ مرتضی، جعفر و حمزه عليهم‌السلام را دیدم که بیرون آمدند.

من از ترس و وحشت به گوشه ای خزیدم، امام حسن عليه‌السلام فرمود:

ای رسول خدا! این جابر است که مرا در مورد آنچه شما می دانید، ملامت می نماید.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به من کرد و فرمود:

یا جابر! إنّک لاتکون مؤمناً حتّی تکون لأئمّتک مسلّماً، ولاتکون علیهم برأیک معترضاً، سلّم لابنی الحسن ما فعل، فإنّ الحقّ فیه،إنّه دفع عن حیاه المسلمین الإصطلام بما فعل، وما کان ما فعله إلّا عن أمر اللَّه وأمری.

ی جابر! تو هرگز مؤمن نخواهی بود تا این که تسلیم پیشوایانت گردی، و با رأی و نظر خود بر آنان اعتراض ننمایی، بر آنچه فرزندم حسن عليه‌السلام انجام داده تسلیم شو؛ چرا که حق در همان است. او با آن عملش زندگی مسلمانان را از هم پاشیدگی نجات داده، او این را کار جز به فرمان خداوند و من انجام نداده است.

جابر گوید: من گفتم: ای رسول خدا! پذیرفتم.

سپس آن بزرگوار به همراه علی عليه‌السلام، حمزه و جعفر عليهما‌السلام به سوی آسمان پرواز نمودند.

من می دیدم که درهای آسمان به روی آن بزرگواران باز می شد و آنان وارد می شدند تا این که به آسمان هفتم رسیدند و در همه این موارد آقا ومولای ما حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیشاپیش آن بزرگواران بود. (1)

946/22. باز در همان کتاب و همچنین در کتاب «العدد القویّه» آمده است: امام باقر عليه‌السلام از پدران گرامیش عليهم‌السلام از حذیفه نقل می فرماید که حذیفه گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با گروهی از انصار و مهاجران در کوه احد بودند، ناگاه امام حسن عليه‌السلام با آرامش و وقار به سوی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حرکت می کرد، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با دقّت به آن حضرت و کسانی که با او بودند، نگاه می کرد.

بلال رو به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کرد و گفت: ای رسول خدا! آیا فرد دیگری نیز با اوست؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إنّ جبرئیل عليه‌السلام یهدیه ومیکائیل یسدّده، وهو ولدی والطاهر من نفسی، وضلع من أضلاعی، هذا سبطی وقرّه عینی بأبی هو.

همانا جبریل او راهنمایی می کند و میکائیل از او محافظت می نماید، او فرزند من و جان پاک من و یکی از اضلاع من است، این حسن سبط و نورچشم من است، پدرم فدای او باد!

آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست ما نیز به همراه آن حضرت برخاستیم، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حالی که می فرمود: أنت تفّاحی، وأنت حبیبی وبهجه قلبی؛ «تو میوه قلب منی، تو حبیب من و شادمانی دل منی» دست امام حسن عليه‌السلام را گرفت، و به راه افتاد.

ما نیز پشت سر آن حضرت به راه افتادیم، تا آن که آن بزرگوار در جایی نشست و ما نیز گرداگرد وجود نازنینش حلقه زدیم، ما می دیدیم که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 306 ح1، معالم الزلفی: 414.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چشم از امام حسن عليه‌السلام برنمی داشت.

سپس رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: إنّه سیکون بعدی هادیاً مهدیاً، هدیه من ربّ العالمین لی، ینبئ عنّی ویعرّف الناس آثاری ویحیی سنّتی، ویتولّی اُموری فی فعله، وینظر اللَّه تعالی إلیه ویرحمه،رحم اللَّه من عرف له ذلک وبرّنی فیه، وأکرمنی فیه.

به راستی که او (حسن عليه‌السلام) به زودی پس از من، راهنمای مسلمانان وهدایتگر آنان خواهد بود، او هدیه ای از جانب پروردگار جهانیان برای من است، او از من خبر می دهد و آثار مرا به مردم معرفی می کند و سنّت وروش مرا زنده می گرداند، و با رفتارش اُمور مرا به عهده گرفته و سرپرستی می نماید، خداوند نیز به وی با نظر رحمت و مهر می نگرد.

خدای رحمت کند کسی را که این مقام و منزلت را برای او بشناسد و با احترام او، به من نیکویی نموده و مرا گرامی بدارد.

هنوز سخن زیبای پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به پایان نرسیده بود که ناگاه عربی درحالی که عصای خودش را بر زمین می کشید به سوی ما آمد. وقتی چشم مبارک رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او افتاد فرمود: مردی که به سوی شما می آید چنان با شما سخن خواهد گفت که پوست بدن شما خواهد لرزید، او پرسشهایی راجع به اموری از شما خواهد کرد، در عین حال در سخن گفتن خشونت و درشتی دارد.

اعرابی آمد، بدون این که سلام کند گفت: کدام یک از شما محمّد هستید؟

ما گفتیم: چه می خواهی؟

در این حال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آرام باشید!

(او پیامبر را شناخت) گفت: ای محمّد! من پیش از آن که تو را ببینم کینه تو را در دل داشتم، اکنون که دیدم کینه ام به تو زیادتر شد.

در این هنگام رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لبخندی نمود، ولی ما به خاطر جسارت آن عرب خشمناک شده و در مورد او تصمیم خطرناکی گرفتیم. در این حال پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوی ما اشاره کرد و فرمود: دست نگه دارید!

اعرابی گفت: ای محمّد! تو گمان می کنی که پیامبری در حالی که به پیامبران دروغ می بندی و تو هیچ دلیل و برهان آنها را نداری؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ای اعرابی! تو از کجا می دانی؟

گفت: اگر برهان داری بگو!

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا دوست داری که بگویم چگونه از خانه ات بیرون آمدی؟ چگونه در مجلس قومت تصمیم گرفتی؟ و اگر دوست داری یکی از اعضای من، این خبر را بازگو نماید تا دلیل محکمی برای تو باشد؟

اعرابی گفت: مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آری.

آنگاه به امام حسن عليه‌السلام فرمود: برخیز و با او سخن بگو.

اعرابی امام حسن عليه‌السلام را به خاطر سنّ کمش به دیده تحقیر نگریست وگفت: او خودش نمی تواند، به کودکی دستور می دهد تا با من گفت و گو نماید.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: هم اکنون خواهی دید که چگونه سؤالات تو را پاسخ می دهد.

امام حسن عليه‌السلام فوری رو به اعرابی کرد و فرمود: آرام باش! ای اعرابی! آنگاه این اشعار را سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما غبیّاً سألت وابن غبیّ |  | بل فقیهاً إذن وأنت الجهول |
| فإن تک قد جهلت فإنّ عندی |  | شفاء الجهل ما سأل السؤول |
| وبحراً لا تقسّمه الدَّوالی |  | تراثاً کان أورثه الرسول |

تو از فرد کودن و فرزند کودن نپرسیدی؛ بلکه از شخص دانشمند و فقیه پرسیدی در حالی که تو نادانی.

اگر تو در مورد مسایلی نادان هستی بدان که شفای جهل و نادانی نزد من است؛ مادامی که پرسشگر بپرسد.

تو از دریای علم و دانش می پرسی که سطلها توانایی تقسیم آن را ندارند؛ او این علم و دانش را از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به ارث برده است.

آنگاه امام حسن عليه‌السلام فرمود: به راستی که تو در سخنت، زبان درازی کرده و از حدّ خود تجاوز کردی، و نَفْست تو را فریب داد، ولی در عین حال - ان شاء اللَّه تعالی - با ایمان از اینجا باز می گردی!

اعرابی با شگفتی، لبخندی زد و گفت: هیهات! چقدر بعید است.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: شما در محل اجتماع قومت جمع شدید، و با نادانی و کودنی که داشتید گفت و گو نمودید و گمان می کردید که محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فردی بی فرزند است و همه عرب با او دشمن هستند، (وقتی او را بکشید) کسی نیست که انتقام خون او را بگیرد.

تو گمان کردی که قاتل آن حضرت هستی که اگر او را بکشی زحمت را از دوش قوم خود برداشته ای، به همین جهت، نفس تو، تو را بر این عمل وادار نمود، و به راستی که عصایت را به دست گرفته ای و می خواهی آن حضرت را به قتل برسانی، ولی این تصمیم برای تو دشوار خواهد شد، وچشمت از این امر کور خواهد گشت، و جز این مأموریّت را نپذیرفتی، تو هم اکنون از ترس آن که مبادا مسخره ات کنند نزد ما آمده ای (تاتصمیمت را عملی کنی) در عین حال به سوی خیر آمده ای.

من هم اکنون تو را از جریان این سفرت آگاه می نمایم (و چگونگی آمدنت را بیان می کنم):

تو در شبی که هوا صاف و روشن بود بیرون آمدی، ناگاه توفان شدیدی وزید، تاریکی همه جا را فرا گرفت، آسمان تاریک گشت، ابرها تحت فشار قرار گرفتند، تو همانند اسب سرخ رنگی در تنگنا قرار گرفتی که اگر پا جلو گذارد گردنش زده می شود و اگر برگردد پی خواهد شد. (1)

نه صدای پای کسی را می شنیدی، و نه صدای زنگی، در عین حال ابرها تو را احاطه کرده و ستارگان از دیدگان تو پنهان شده بودند که نه می توانستی به وسیله ستاره ای درخشان راه را بیابی و نه دانشی بود که تو را روشن نموده و آگاهت نماید.

مسافتی حرکت می کردی خود را در یک بیابانی بی پایان می دیدی که انتها نداشت و اگر بر خودت سخت می گرفتی و حرکت می کردی ناگاه می دیدی که بر فراز تپّه ای راه افتاده و مسیر زیادی را از راه، دورشده ای، بادهای تندی تو را از پای در می آوردند، و خارها در یک فضای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اقتباس از سخن لقیط بن زراره که در جنگ روز «جبله» گفته، وی در آن روز بر اسب سرخ رنگی سوار بود به او گفت: اگر به طبع خود باز گردی و رو به دشمن کنی تو را خواهند کشت و اگر به خاطر شکست عقب نشینی کنی از پشت سر آمده و پی خواهند نمود، پس ثابت و استوار بمان و وقار پیشه کن. (پاورقی بحار الأنوار به نقل از مجمع الأمثال: 140/2).

تاریک و نیز رعد و برق ترسناک تو را آزار می دادند، تپّه های آن بیابان تو را به وحشت انداخته و سنگریزه هایش تو را خسته کرده بودند، که ناگاه متوجّه شدی که نزد ما هستی. چشمت روشن گردیده و دلت باز و آه و ناله ات برطرف شد.

اعرابی (از این بیان امام حسن عليه‌السلام در شگفت شده) گفت: پسر جان! تو ازکجا می گویی؟ گویا از اعماق دل من پرده برداشتی، گویا تو با من حاضر بودی و چیزی از من نزد تو پنهان نیست، گویا تو علم غیب داری. آنگاه گفت: ای پسر! اسلام را برای من بیان کن.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: اللَّه أکبر! بگو: (أشهد أن لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له، وأنّ محمّداً عبده ورسوله).

«گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست که یکتاست و شریکی ندارد، وهمانا محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و فرستاده اوست».

در این هنگام اعرابی اسلام آورد و اسلام وی نیکو شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و مسلمانان از این امر خوشحال و مسرور شدند، رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قسمتی از قرآن را به او آموخت.

اعرابی گفت: ای رسول خدا! اجازه می فرمایید نزد قومم باز گردم و آنها رااز این جریان آگاه سازم؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به او اجازه داده و او به سوی قومش بازگشت، آنگاه اعرابی با گروهی از قبیله خود بازگشته و مسلمان شدند.

پس از این قضیّه، هرگاه مردم به امام حسن عليه‌السلام نگاه می کردند می گفتند: به این شخص، مقام و منزلتی عنایت شده که به احدی از جهانیان عطا نشده است. (1)

947/23. باز در همان کتاب و در کتاب «خرائج» روایت شده است:

روزی امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در «رحبه» بود مردی برخاست و گفت: من از رعیّت و اهل شهرهای تو هستم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 316 ح3، مدینه المعاجز: 359/3 ح 89، العدد القویّه: 42 ح 60، بحار الأنوار:333/43 ح5 (با تفاوت در سند حدیث).

علی عليه‌السلام فرمود:

تو از رعیّت من و از اهالی شهرهای من نیستی، در واقع پادشاه روم تو را به سوی معاویه فرستاده تا پرسشهایی از او بنمایی؛ ولی معاویه از پاسخ آنها ناتوان شده و تو را به سوی من فرستاده است.

آن مرد گفت: راست فرمودی ای امیر مؤمنان! معاویه مرا مخفیانه فرستاده؛ ولی تو از آن آگاه شدی، در صورتی که جز خدا از این راز آگاه نبود.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: از هر کدام از این دو فرزندم که می خواهی مشکلت را بپرس!

آن مرد گفت: از این آقازاده ای که دارای موهای زیبا و زیاد است می پرسم، منظورش امام حسن عليه‌السلام بود.

در این هنگام امام حسن عليه‌السلام متوجّه آن مرد شد و فرمود:

جئت لتسأل کم بین الحقّ والباطل؟ وکم بین السماء والأرض؟ وکم بین المشرق والمغرب؟ وما قوس قُزَح؟ وما المؤنّث؟ وما عشره أشیاء بعضها أشدّ من بعض؟

تو آمده ای تا بپرسی:

1 - میان حق و باطل چقدر فاصله است؟

2 - مسافت میان آسمان و زمین چقدر است؟

3 - فاصله بین مشرق و مغرب زمین چقدر است؟

4 - قوس و قزح چیست؟

5 - مؤنّث چیست؟ (1)

6 - آن ده چیزی که برخی از دیگر سخت تر است، کدام است؟

{آن مرد گفت: آری (چنین است).}

امام حسن عليه‌السلام فرمود: آری؛ 1 - میان حق و باطل به اندازه چهار انگشت فاصله است، چرا که هر چیزی را که با چشمت ببینی حق است و آنچه با گوش خود بشنوی در مواقع زیادی باطل است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فیروز آبادی گوید: مؤنّث یعنی مخنّث و آن به معنای خنثی است.

2 - فاصله میان آسمان و زمین به اندازه نفرین شخص ستمدیده است وآن مقدار که چشم می نگرد.

3 - مسافت میان مشرق و مغرب زمین، یک روز راه آفتاب است.

4 - قُزح، اسم شیطان است، نگو: قوس قزح، چرا که آن قوس، قوس خدایی است و همان علامت فراوانی (نعمت ها) و امان از برای ساکنان زمین از غرق شدن است.

5 - خنثی، کسی است که معلوم نشود مرد است یا زن؟! باید در حالات وی دقّت کرد و اگر او مرد باشد محتلم می شود، و اگر زن باشد حائض شده و پستان هایش ظاهر می گردد، اگر از این طریق جنسیّت او معلوم نشود موقع ادرار کردن معلوم می شود که اگر ادرارش جهش داشته و به دیوار برسد مرد است و اگر همانند شتر به طرف پاهایش بریزد، زن است.

6 - و آن ده چیزی که برخی از برخی دیگر سخت ترند چنین است:

سخت ترین چیزی که خداوند آفریده سنگ است، سخت تر از آن، آهن که- به وسیله آن سنگ بریده می شود - و شدیدتر از آن، آتش است که آهن را ذوب می نماید، و سخت تر از آتش، آب است که آن را خاموش می کند، و شدیدتر از آب، ابر است که آب را حمل می کند، و شدیدتر از ابر، باد است که ابر را پراکنده و حمل می کند و شدیدتر از باد، فرشته ای است که آن را رد می کند، و شدیدتر از آن فرشته، ملک الموت است که آن فرشته را می میراند، و شدیدتر از ملک الموت، مرگ است که ملک الموت را نیز می میراند و شدیدتر از آن، فرمان خداست که مرگ را دفع می نماید. (1)

948/24. در کتاب «مناقب» آمده است: عباده بن صامت و گروهی از روات نقل می کنند که: روزی عرب بیابانی نزد ابوبکر آمده و گفت:

من در حالی که لباس احرام بر تن داشتم چند دانه تخم شترمرغ برداشته، آن را برشته کرده و خوردم، اکنون چقدر کفّاره باید بدهم؟

ابوبکر گفت: ای اعرابی! پاسخ این سؤال برای من مشکل است!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 319 ح4، الخرائج: 572/2 ح2، بحار الأنوار: 325/43 ح5، این روایت در «الصراط المستقیم: 178/2» به صورت اختصار نقل گردیده است.

(نمی دانم!) آنگاه او را نزد عمر فرستاد، عمر (هم از پاسخ او ناتوان شده و) او را نزد عبدالرحمان فرستاد، عبدالرحمان نیز از پاسخ او عاجز شد.وقتی که هر سه از پاسخ او ناتوان شدند به او گفتند: برو از علی بپرس.

اعرابی نزد امیر مؤمنان علی عليه‌السلام آمد، حضرت فرمود:

از هر کدام از فرزندانم می خواهی بپرس!

در این هنگام امام حسن عليه‌السلام فرمود:

ای اعرابی! آیا شتر داری؟

گفت: آری.

فرمود: فاعمد إلی عدد ما أکلت من البیض نوقاً فاضربهنّ بالفحول، فما فصل منها فأهده إلی بیت اللَّه العتیق الّذی حججت إلیه.

به تعداد تخم شتر مرغهایی که خورده ای شتر ماده را با شتر نر جفت گیری کن، هر چه بچّه شتر بزاید برای خانه خدا - که به سوی آن حجّ نموده ای - هدیه ببر.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام رو به فرزندش امام حسن عليه‌السلام کرد و فرمود: برخی ازشترها، بچّه های خود را سقط می کنند (در این صورت چه کند؟)

امام حسن عليه‌السلام فرمود: برخی از تخم ها نیز فاسد می باشند.

راوی گوید: در این هنگام صدایی شنیده شد که می گفت:

ای مردم! این حکمی که این کودک فهمید همان حکمی بوده که سلیمان بن داوود عليهما‌السلام فهمیده بود. (1)

949/25. برادر علّامه حلّی قدس‌سره در کتاب «العدد القویّه» می نویسد:

گروهی از اهل کوفه به امام حسن عليه‌السلام طعنه زده و گفتند: او نطق و بیانی ندارد، و نمی تواند در سخنرانی برهان اقامه کند.

این سخن به گوش امیر مؤمنان علی عليه‌السلام رسید، حضرت فرزندش امام حسن عليه‌السلام را خواست و به او فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 10/4، بحار الأنوار: 354/43 ح 22.

ای فرزند رسول خدا! مردم کوفه در مورد تو سخنی گفته اند که من آن را نمی پسندم.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: ای امیر مؤمنان! چه گفته اند؟

علی عليه‌السلام فرمود: گفته اند: حسن بن علی نطق و بیان خوبی ندارد، و نمی تواند دلیل و برهانی اقامه کند! اینک منبر آماده است، بر فراز آن برو و بر مردم سخنرانی کن.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: ای امیر مؤمنان! من در حضور شما نمی توانم سخنرانی بنمایم.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: من رو به روی شما نمی آیم.

امام حسن عليه‌السلام دستور داد تا منادی مردم را برای مسجد جمع نماید، مسلمانان از هر طرف به مسجد کوفه روی آورده و در آن اجتماع کردند، امام حسن عليه‌السلام بر فراز منبر رفت و خطبه مختصر و بلیغی خواند، مردم شروع به ضجّه و گریه نمودند.

آنگاه امام حسن عليه‌السلام سخن زیبای خود را ادامه داده فرمود:

أیّها الناس! اعقلوا عن ربّکم (إنَّ اللَّهَ - عزّوجلّ - اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وآلَ إِبْراهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمینَ (33) ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ) (1).

فنحن الذرّیّه من آدم، والاُسره من نوح، والصفوه من إبراهیم، والسلاله من إسماعیل، وآل من محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

نحن فیکم کالسماء المرفوعه، والأرض المدحوَّه، والشمس الضاحیه،و َکالشجره الزیتونه، لا شرقیّه ولا غربیّه، الّتی بورک زیتها، النبیّ أصلها، وعلیٌّ فرعها، ونحن واللَّه، ثمره تلک الشجره، فمن تعلّق بغصن من أغصانها نجا، ومن تخلّف عنها فإلی النار هوی.

ای مردم! نسبت به فرمایش پروردگارتان بیندیشید: «به راستی خداوند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 33 و 34.

حضرت آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را از جهانیان برگزید، ذریّه ای هستند که برخی از برخی دیگر فضائل را به ارث می برند و خداوند شنوا وداناست».

ما ذریّه حضرت آدم می باشیم، ما از خاندان حضرت نوح هستیم، ما برگزیده از ابراهیم و سلاله حضرت اسماعیل و آل محمّد عليهم‌السلام هستیم.

ما در میان شما همانند آسمان برافراشته، زمین گسترده، خورشید درخشنده، و درخت زیتونی هستیم که شرقی و غربی نیست و زیتون آن مبارک و پربرکت است، همان درختی که پیامبر، اصل و ریشه آن و علی عليه‌السلام شاخه آن است و سوگند به خدا ما میوه آن درخت هستیم، کسی که به شاخه ای از آن چنگ بزند نجات پیدا می کند و هر که از آن تخلّف نماید به دوزخ خواهد افتاد.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام از انتهای مسجد از میان مردم، در حالی که عبایش را از زمین می کشید آمد و بالای منبر رفت و میان دو چشم فرزندش امام حسن عليه‌السلام را بوسید. آنگاه فرمود:

ای فرزند رسول خدا! تو حجّت خدا را بر این گروه تمام کردی، و طاعت خود را بر آنان لازم نمودی، وای بر کسی که با تو مخالفت نماید. (1)

950/26. در «تفسیر فرات» آمده است: حسین بن علوان گوید:

پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام از پدر بزرگوارش عليه‌السلام از امام سجّاد عليه‌السلام نقل می نماید که:

شخصی در محفل علی عليه‌السلام برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! ما را از معنای مردم، اشباه مردم و نسناس آگاه فرما.

علی عليه‌السلام فرمود: فرزندم حسن! پاسخ او را بده.

امام حسن عليه‌السلام متوجّه آن شخص شد و فرمود: از «مردم» پرسیدی؟منظور از «مردم» رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، چرا که خداوند متعال می فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- العدد القویّه: 31 ح 21، بحار الأنوار: 358/43 ح 37.

(ثُمَّ أَفیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ) (1)؛

«سپس از همان جایی که مردم کوچ کنند، کوچ کنید» که مقصود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و ما از او هستیم.

منظور از اشباه مردم، شیعیان ما هستند، آنان از ما و اشباه ما هستند.

و از «نسناس» پرسیدی؟ منظور از نسناس، بقیّه مردم هستند که خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(إِنْ هُمْ إِلّا کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلاً) (2)؛

«آنان همچون چهارپایان هستند بلکه از آنان گمراه ترند». (3)

فائده: در برخی از کتب علمای امامیّه این دو بیتی به امام حسن مجتبی صلوات اللَّه علیه نسبت داده شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أغن عن المخلوق بالخالق |  | تغن عن الکاذب بالصادق |
| واسترزق الرحمان من فضله |  | فلیس غیر اللَّه من رازق (4) |

(اگر) از آفریده ای به سوی آفریدگار بی نیاز شوی در واقع از مخلوقی که به دروغ خود را غنی می داند به سوی آفریدگار که به راستی غنی است، بی نیاز شده ای.

روزی را از فضل خدای مهربان بطلب؛ که جز خداوند متعال روزی دهنده ای نیست.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره بقره، آیه 199.

2- سوره فرقان، آیه 44.

3- تفسیر فرات: 64 ح 30.

4- این دو بیتی در کتاب «مناقب خوارزمی: 147» به امام حسین عليه‌السلام نسبت داده شده است.

## بخش پنجم: مناقب حضرت اباعبدالله الحسین عليه‌السلام

قطره ای از دریای مناقب شیرخوار خاندان وحی الهی و برگرفته از علم و شرافت و بزرگواری، شهید والا مقام، سرور شهیدان حضرت اباعبداللَّه الحسین صلوات اللَّه علیه

951/1. شیخ طوسی قدس‌سره در امالی خود می نویسد:

محمّد بن مسلم گوید: از امام باقر و امام صادق عليهما‌السلام شنیدم که می فرمودند:

إنّ اللَّه تعالی عوّض الحسین عليه‌السلام من قتله أن جعل الإمامه فی ذرّیّته، والشفاء فی تربته، وإجابه الدعاء عند قبره، ولا تعدّ أیّام زائریه جائیاً وراجعاً من عمره.

خداوند متعال (چند چیز را ) در ازای شهادت امام حسین عليه‌السلام عنایت فرمود: این که مقام امامت را نصیب فرزندان آن بزرگوار نمود، شفای بیماری ها رادر تربت مقدّسش و اجابت دعا را در نزد قبر مطهّر آن حضرت قرار داد. واین که روزهایی که زائران آن حضرت به زیارتش می روند و برمی گردندجزء عمر آنان محسوب نمی شود.

محمّد بن مسلم گوید: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: این عنایاتی است که به برکت امام حسین عليه‌السلام به دوستان آن حضرت می رسد، پس خود آن بزرگوار چه مقام و منزلتی دارند؟ فرمود:

خدای متعال، امام حسین عليه‌السلام را به پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ملحق نمود، آن حضرت به همراه جدّبزرگوارش و در درجه ومنزلت پیامبرخدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

آن گاه امام صادق عليه‌السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

(وَالَّذینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بإیمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ...) (1)؛

«و کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان آوردند،فرزندانشان را به آنان ملحق می کنیم». (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: این حدیث شریف را طبری نیز در «بشاره المصطفی» نقل کرده است. (3)

952/2. در «بحار الأنوار» و نیز در «خصائص الحسینیّه» آمده است:

روزی پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کودکی را در راه دید، حضرت نشست و او را بغل گرفت و با وی مهربانی کرد.

(اصحاب) از علّت این اظهار لطف و مهربانی پرسیدند.

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

إنّی اُحبّه، لأنّه یحبّ ولدی الحسین عليه‌السلام، لأنّی رأیت أنّه یرفع التراب من تحت أقدامه ویضعه علی وجهه. وأخبرنی جبرئیل أنّه یکون من أنصاره فی وقعه کربلا.

من او را دوست می دارم، چرا که او فرزندم حسین عليه‌السلام را دوست می دارد،روزی دیدم که این کودک خاک پای حسینم را بر می داشت و به صورتش می مالید. و جبرئیل به من خبر داد که: این کودک در واقعه کربلا جزء یاران حسینم خواهد بود. (4)

953/3. ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» می نویسد:

ابن ابی یعفورگوید: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

روزی پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خانه دخترش فاطمه زهراعليها‌السلام حضور داشت،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره طور، آیه 21.

2- امالی طوسی: 317 ح 91 مجلس 11، بحار الأنوار: 221/44 ح1.

3- بشاره المصطفی: 211.

4- بحار الأنوار: 242/44 ح 36 (با تفاوت)، الخصائص الحسینیّه: 53.

امام حسین عليه‌السلام در کنار آن حضرت بود، ناگاه پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گریست وسر بر سجده گذاشت.

سپس فرمود: ای فاطمه! ای دختر محمّد! علیّ اعلا، هم اکنون در خانه تو با بهترین شکل و زیباترین قیافه برای من مجسّم شد و گفت:

یا محمّد! أتحبّ الحسین عليه‌السلام؟

ای محمّد! آیا حسین عليه‌السلام را دوست داری؟

گفتم: نعم قرّه عینی، وریحانتی، وثمره فؤادی، وجلده مابین عینی.

آری، او نور چشم من و نوگل من است، او میوه دل من و پرده مابین دیدگان من است.

آنگاه در حالی که دست خود را بر سر حسین عليه‌السلام نهاده بود گفت:

ای محمّد! مبارک باد مولودی که بر اوست برکات خدا، صلوات، رحمت ورضوان او. و لعنت، خشم، عذاب، ذلّت و رسوایی و عقوبت خدا بر کسی که او را می کشد، و با او به ستیز برمی خیزد و جنگ می نماید.

أما إنّه سیّد الشهداء من الأوّلین والآخرین فی الدنیا والآخره،وسیّد شباب أهل الجنّه من الخلق أجمعین، وأبوه أفضل منه وخیر،فاقرأه السلام، وبشّره بأنّه رایه الهدی، ومنار أولیائی وحفیظی وشهیدی علی خلقی وخازن علمی وحجّتی علی أهل السماوات وأهل الأرضین والثقلین الجنّ والإنس.

آگاه باش! او در دنیا و آخرت آقا و سرور شهیدان از پیشینیان و آیندگان است، او آقای جوانان اهل بهشت از میان آفریدگان است. پدرش از او بهترو برتر است. پس بر او سلام برسان، وبه وی مژده بده که او عَلَم و پرچم هدایت است، او راهنمای دوستان من و حافظ و گواه من بر آفریدگانم وخازن علم و دانش من و حجّت من بر اهل آسمانیان و زمینیان و پریان وانسان است. (1)

علّامه مجلسی رحمه‌الله در توضیح این حدیث شریف می نویسد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کامل الزیارات: 141 ح 1 (بخشی از حدیث) و 147 ح6، بحار الأنوار: 238/44 ح 29.

این که در حدیث آمده: «علیّ اعلا»، مراد فرستاده پروردگار یعنی جبرئیل است، یا مقصود از ظاهر شدن، بالاترین مرتبه ظهور علمی است. و منظور از «بهترین شکل» ظهور صفات کمالیّه حق تعالی برای آن حضرت است. و منظور از گذاشتن دست بر سر امام حسین عليه‌السلام کنایه از افاضه رحمت به آن بزرگوار است.

954/4. طبری رحمه‌الله در کتاب «دلائل الإمامه» می نویسد:

کثیر بن شاذان گوید: در محضر باسعادت امام حسین عليه‌السلام بودم، فرزندش علی اکبر عليه‌السلام نیزحضور داشت، آن آقازاده از پدربزرگوارش انگور خواست، فصل انگورنبود، ناگاه آقا امام حسین عليه‌السلام دست مبارک خود بر ستون مسجد زد و از آن خوشه ای انگور و موز بیرون آورد، و به فرزندش داد تا میل کند.

آنگاه رو به من کرد و فرمود:

ما عنداللَّه لأولیائه أکثر.

آنچه (از مقامات) در پیشگاه خداوند برای دوستان و اولیای اوست بیش ازاین است. (1)

955/5. باز در همان کتاب می خوانیم: حذیفه گوید: از امام حسین عليه‌السلام شنیدم که فرمود:

واللَّه! لیجتمعنّ علی قتلی طُغاه بنی اُمیّه، ویقدمهم عمر بن سعد.

سوگند به خدا! سرکشان بنی اُمیّه برای کشتن من اجتماع خواهند نمود، وعمر سعد در پیشاپیش آنان خواهد بود.

امام حسین عليه‌السلام این سخن را در زمان حیات پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود، ازاین رو، من به حضرتش عرض کردم: آیا رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تو را از این خبرآگاه نموده است؟!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 183 ح 5.

فرمود: نه.

من نزد پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده و جریان را به عرض حضرتش رساندم.

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

علمی علمه، وعلمه علمی وإنّا لنعلم بالکائن قبل کینونته.

علم و دانش من همان علم و دانش حسین عليه‌السلام است و علم و دانش او عین علم من است و ما خاندان پیش از این که حوادثی به وجود آیند، از آن آگاه هستیم. (1)

956/6. باز در همان کتاب آمده است:

مفضّل بن عمر گوید: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

هنگامی که امام حسین عليه‌السلام و یارانش از آب فرات ممنوع شدند، امام حسین عليه‌السلام اصحابش را صدا زد و فرمود:

مَن کان ظمآن فلیجئ؛ «هر که تشنه است بیاید».

یاران امام حسین عليه‌السلام به حضور مولایشان شتافتند، حضرت انگشت ابهامش را در دهان یکایک آنان می گذاشت و آنان آب می خوردند، تااین که همه اصحاب سیراب شدند.

یکی از یاران به دیگری گفت: سوگند به خدا! چنان آب گوارایی را نوشیدیم که کسی در دنیا چنین آب گوارایی ننوشیده بود.

فردای همان روز عازم قتال شدند، (و پس از شهادت) هنگام مغرب امام حسین عليه‌السلام یکایک اصحاب را به نامهایشان و نام پدرانشان صدا زد و آنها جواب گفتند و اطراف آن حضرت نشستند. (2)

آنگاه حضرتش سفره طعامی خواست که مائده بهشتی بود، غذا حاضر شد و همه اصحاب از آن غذای بهشتی میل کرده و از آشامیدنی آن سیراب شدند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 183 ح 6، بحار الأنوار: 186/44 ح 14.

2- در مصدر آمده است: آنگاه که جنگ با امام حسین عليه‌السلام را آغاز نمودند و آن روز، روز سه شنبه بود، هنگام غروب، امام حسین عليه‌السلام یک یک یاران خود را با نام پدرانشان نام برد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: سوگند به خدا! گروهی از کوفیان این صحنه رادیدند اگر تعقّل کرده می اندیشیدند.

امام صادق عليه‌السلام در ادامه سخن خویش فرمود:

آنگاه امام حسین عليه‌السلام هر کدام از اصحابش را به سوی شهرهایشان فرستاد و خود حضرتش به کوه رضوی تشریف برد، مؤمنی نمی ماند جز آن که خدمتش شرفیاب می شود، در آنجا بر تختی از نور جلوس می فرماید که پیرامونش را انبیای الهی از جمله: حضرت ابراهیم، موسی، عیسی عليهم‌السلام و پشت سر آنان مؤمنان و پشت سر مؤمنان، فرشتگان حضور دارند وشاهد سخنان امام حسین عليه‌السلام می باشند.

حضرت فرمود: فهم بهذا الحال حتّی یقوم المهدی عليه‌السلام، فإذا قام القائم عليه‌السلام وافوا فیما بینهم الحسین عليه‌السلام حتّی یأتی کربلاء ووافواالحسین عليه‌السلام، فلا یبقی أحد سماویّ ولا أرضیّ من المؤمنین إلّاحفّ به، ویزوره ویصافحه ویقعد معه علی السریر.

آنان با همین حالت هستند تا این که حضرت مهدی عليه‌السلام قیام نماید، وقتی آن حضرت قیام کند آنان به سوی کربلا می آیند و امام حسین عليه‌السلام را می بینند،پس کسی از مؤمنان ساکن در آسمان و زمین باقی نمی ماند جز آن که گرد وجود حضرتش حلقه می زند و آن حضرت را زیارت می کند و با او مصافحه کرده و همراهش در تخت نور می نشیند.

یا مفضّل! هذه واللَّه! الرفعه الّتی لیس فوقها شی ء ولا دونها شی ء ولا وراءها لطالب مطلب.

ای مفضّل! سوگند به خدا! این مقام و منزلت والایی است که فوق آن چیزی تصوّر نمی شود و پایین تر از آن نیست و ورای آن برای جوینده، مطلبی نیست. (1)

957/7. در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 188 ح 14.

جابر بن عبداللَّه انصاری گوید: هنگامی که امام حسین عليه‌السلام تصمیم برخروج به سوی عراق گرفت خدمت حضرتش شرفیاب شده و عرض کردم: شما فرزند رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و یکی از دو سبط آن حضرت هستید، مصلحت می بینم که شما نیز همانند برادر بزرگوارتان امام حسن عليه‌السلام با این قوم صلح نمایید، چرا که آن حضرت موفّق شده و رستگار بود.

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

ای جابر! به راستی که برادرم این کار را به دستور خدا و رسول او انجام داد، من نیز در اطاعت فرمان خدا و رسول او هستم، می خواهی همین الآن پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، علی مرتضی عليه‌السلام وبرادرم حسن مجتبی عليه‌السلام را ببینی؟

سپس نگاهی کردم، ناگهان دیدم گویا درب آسمان باز شد، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، علیّ مرتضی عليه‌السلام، امام حسن مجتبی عليه‌السلام، حمزه سیّدالشهداء، جعفرو زید از آن فرود آمده و در زمین قرار گرفتند، من از ترس و وحشت به گوشه ای رفتم.

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رو به من کرد و فرمود:

یا جابر! ألم أقل لک فی أمر الحسن قبل الحسین عليهما‌السلام لاتکون مؤمناً حتّی تکون لأئمّتک مسلّماً، ولاتکن معترضاً؟

ای جابر! مگر من پیش از امر امام حسین عليه‌السلام در کار امام حسن عليه‌السلام به تو نگفتم که مؤمن نخواهی شد تا آن که تسلیم فرمان پیشوایان خود گردی؛ وبر آنان اعتراض نکنی؟!

آیا می خواهی جایگاه شوم معاویه و جایگاه رفیع فرزندم حسین عليه‌السلام وجایگاه اسفناک قاتلش یزید لعین را ببینی؟

عرض کردم: آری، ای رسول خدا!

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با پای مبارکش بر زمین زد و زمین شکافت و دریایی آشکار گشت، آنگاه ضربه دیگری زد و باز زمین شکافت تا این که هفت

زمین باز شد و هفت دریا دیده شد. من از زیر همه اینها آتشی دیدم که درآن زنجیری بود که ولید بن مغیره، ابوجهل، معاویه طغیان گر، یزید وشیاطین سرکش بسته شده بودند، آنان از جهنّمیان سخت ترین عذاب وکیفر را داشتند.

آنگاه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: سرت را بالا بگیر.

جابر گوید: من سرم را بالا گرفتم، ناگاه درهای آسمان گشوده شد، من بالاترین درجات بهشت برین را مشاهده کردم، آنگاه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، با همراهان خود به سوی آسمان صعود نمود، وقتی حضرتش در هوا قرارگرفت، امام حسین عليه‌السلام را صدا زد: فرزندم! به ما ملحق شو!

امام حسین عليه‌السلام نیز به همراه آنها صعود نمود و همگی به بالاترین درجات بهشت وارد شدند.

آنگاه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن مکان به من نگاه کرد در حالی که دست امام حسین عليه‌السلام را گرفته بود به من فرمود:

یاجابر! هذا ولدی معی هاهنا فسلّم له أمره، ولاتشکّ لتکون مؤمناً.

ای جابر! این فرزندم در درجه من است، تسلیم دستور او شو و تردید برخود راه نده تا مؤمن گردی.

جابر گوید: چشمان من کور باد اگر آنچه گفتم از رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ندیده باشم. (1)

958/8. باز در همان کتاب آمده است:

محمّد بن سنان گوید: امام رضا عليه‌السلام فرمود:

یاران امام حسین عليه‌السلام از شدّت تشنگی به سوی مولای خودشان عرض حال کردند.

در این حال فرشته ای به سوی امام حسین عليه‌السلام فرود آمد و عرض کرد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 322 ح1.

إنّ اللَّه یقرئک السلام ویقول: هل لک من حاجه؟

خداوند متعال به تو سلام می رساند و می گوید: آیا حاجتی داری!

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

هو السلام ومن ربّی السلام، وقال: قد شکی إلیّ أصحابی - ما هو أعلم به منّی - من العطش.

او سلام است و سلام از جانب پروردگار من است. یاران من از شدّت تشنگی به من شکوه نموده اند و خداوند بر این امر از من داناتر است.

خداوند متعال به آن فرشته وحی فرمود: به حسین بگو: با انگشت خود پشت سرت برای آنان خطی ایجاد کن که چشمه ای خواهد جوشید.

امام حسین عليه‌السلام با انگشت سبّابه خود خطّی کشید و چشمه ای جوشید که سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل بود.

پس امام حسین عليه‌السلام و یارانش از آن آب آشامیدند.

فرشته گفت: ای فرزند رسول خدا! این چشمه، مخصوص شماست و این همان چشمه رحیق مختوم است که خداوند می فرماید: (خِتامُهُ مِسْکٌ وَفی ذلِکَ فَلْیَتَنافَس المُتَنافِسُونَ) (1)؛ «مهری که بر آن نهاده شده از مشک است و در این، راغبان بایستی بر یکدیگر پیشی گیرند» اجازه می فرمایید من نیز از آن بنوشم؟

امام حسین عليه‌السلام فرمود: اگر دوست داری از آن بنوشی، بفرما! (2)

959/9. باز در همان کتاب آمده است:

محمّد بن سنان گوید: از پیشوای رؤوف، امام رضا عليه‌السلام پرسیدند: آیا امام حسین عليه‌السلام تشنه به شهادت رسید؟ حضرت فرمود:

آرام باش! از کجا چنین می گویی؟ در صورتی که خداوند متعال چهارفرشته، از فرشتگان بزرگ به سوی حضرتش فرستاد، آنان گفتند:

اللَّه ورسوله یقرءان علیک السلام ویقولان: إختر إن شئت إمّا تختار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مطفّفین، آیه 26.

2- الثاقب فی المناقب: 327 ح2.

الدنیا بأسرها وما فیها ونمکّنک من کلّ عدوّ لک، أو الرفع إلینا.

خدا و پیامبرش برای تو سلام می فرستند و می گویند: اختیار با توست، اگر می خواهی دنیا را با همه آنچه دارد انتخاب کن و ما دشمن تو را دفع می نماییم، یا به سوی ما بیا.

امام حسین عليه‌السلام فرمود: علی اللَّه السلام وعلی رسول اللَّه السلام، بل الرفع الأعلی إلیه.

بر خدا و رسول او سلام باد، من آمدن به سوی رفیع اعلا را انتخاب می نمایم.

آنان شربتی آب به حضرتش دادند و حضرت میل فرمود، و گفتند: پس ازاین هرگز تشنه نخواهی شد. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: آنچه در این حدیث شریف آمده با فقرات برخی اززیارات که می فرماید: «ای کشته تشنه» و امثال آن و اخبار دیگری که بیانگر تشنگی حضرت صلوات اللَّه علیه هستند، منافات ندارد، زیرا که امکان دارد تشنگی تا نزدیک جان دادن بوده، و فرود آمدن این چهار فرشته وآشامیدن آب، نزدیک شهادت آن حضرت صلوات اللَّه علیه باشد.

960/10. زید بن ارقم رضی اللَّه عنهما گوید: امام حسین عليه‌السلام فرمود:

ما من شیعتنا إلّا صدّیق شهید.

از شیعیان ما نیست جز این که راستگو و شهید است.

عرض کردم: چگونه چنین امری ممکن است در صورتی که آنان دررختخوابشان می میرند؟!

فرمود: آیا کتاب خدا، قرآن را نخوانده ای؛ آنجا که می فرماید:

(وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ اُولئِکَ هُمُ الصِّدّیقُونَ وَالشُّهَداءُ عِنْدَرَبِّهِمْ) (2)؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 327 ح1.

2- سوره حدید، آیه 19.

«و آنان که به خدا و پیامبران او ایمان آوردند آنان صدیقان و شهداء نزد پروردگارشان هستند».

آنگاه فرمود: لولم تکن الشهاده إلّا لمن قتل بالسیف لأقلّ اللَّه الشهداء.

اگر شهادت فقط بر کشته شدگان با شمشیر را شامل می شد خداوند تعداد آنان را کم نموده بود. (1)

961/11. قطب راوندی در کتاب «خرائج» روایت نموده:

هنگامی که امام حسین عليه‌السلام متولّد شد، خداوند متعال به جبرئیل دستورداد که با گروهی از فرشتگان بر زمین فرود آمده و ولادت او را از طرف حضرت حق به حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تبریک و تهنیت گویند.

جبرئیل با گروهی از فرشتگان بر زمین فرود آمدند، در این بین به جزیره ای برخوردند، در آن جزیره فرشته ای بنام «فطرس» بود، خداوند متعال او را برای انجام کاری مأمور کرده بود؛ ولی او در مأموریتش کوتاهی کرده و بدین وسیله، بالش شکسته بود و او را در آن جزیره انداخته بودند. او در آنجا مدّت هفتصد سال به عبادت خدا مشغول بود.

وقتی «فطرس» جبرئیل را دید گفت: کجا می روید؟

گفت: به حضور محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

گفت: أحملنی معک لعلّه یدعو لی؛

مرا هم با خود ببر شاید آن حضرت برای من دعا کند.

جبرئیل پذیرفت، او نیز به همراه جبرئیل به حضور پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافتند، وقتی شرفیاب حضور حضرتش شدند، جبرئیل جریان «فطرس» را به پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رساند.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:قل له: یتمسّح بهذا المولود جناحه.

به او بگو: بالش را به گهواره آن مولود بمالد.

فطرس بال خود را به گهواره امام حسین عليه‌السلام مالید و خداوند مهربان فوری بالَش را به او برگردانید، آن گاه فطرس به همراه جبرئیل به سوی آسمان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الدعوات راوندی: 242 ح 681، بحار الأنوار: 173/82 ضمن ح 6. نظیر این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله دربحار الأنوار: 53/67 نیز آورده است.

پرواز کرد، او در میان فرشتگان، آزاد شده امام حسین عليه‌السلام نامیده شد. (1)

962/12. در کتاب «مناقب» می نویسد:

زراره بن اعین گوید: از مولایم امام صادق عليه‌السلام شنیدم که از پدران گرامش عليهم‌السلام نقل می فرمود:

روزی امام حسین عليه‌السلام به عیادت بیماری رفت، او به شدّت از تب می سوخت، وقتی آن حضرت وارد خانه بیمار شد، تب او قطع گردید.

بیمار به امام حسین عليه‌السلام عرض کرد: به راستی من به حقّانیت آن مقامی که به شما عطا شده راضی شدم، تب از شما فرار می کند؟

امام حسین عليه‌السلام فرمود: واللَّه! ماخلق اللَّه شیئاً إلّا وقد أمره بالطاعه لنا.

به خدا سوگند! خداوند هیچ چیزی نیافریده، جز آن که به او دستور داده تا در فرمان ما باشد.

آنگاه می گوید: ما صدایی را شنیدیم ولی شخص را نمی دیدیم که می گفت: لبیّک، و امام حسین عليه‌السلام فرمود:

ألیس أمیرالمؤمنین عليه‌السلام أمرک أن لاتقربی إلّا عدوّاً أو مذنباً لکی تکونی کفّارهً لذنوبه، فما بال هذا؟

مگر امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به تو دستور نداده که جز به دشمن و شخص گنه کار نزدیک نشوی که کفّاره گناهان او باشی؟ گناه این شخص چیست؟

(گفتنی است که) آن مریض عبداللَّه بن شداد بن هادی لیثی بود. (2)

963/13. شیخ طوسی قدس‌سره در «تهذیب الأحکام» می نویسد:

ایّوب بن اعین گوید: امام صادق عليه‌السلام می فرمود:

زنی در بیت اللَّه الحرام مشغول طواف کعبه بود، پشت سرش مردی بود،زن بازوی خود را از چادر بیرون آورد، آن مرد دستش را روی بازوی زن گذاشت، خداوند توانا همچنان دست آن مرد را روی بازوی زن چسبانید،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 252/1 ح6، بحار الأنوار: 182/44 ح7.

2- المناقب: 51/4، بحار الأنوار: 183/44 ح8.

حاجیان از این امر مطّلع شدند، و از طواف باز ماندند، کار به جایی رسیدکه به نزد امیر فرستادند، مردم اجتماع کردند، و به سوی فقها فرستادند تاحکم او را بپرسند.

فقها گفتند: باید دست این مرد را برید، چرا که او جنایت نموده است.

حاکم گفت: آیا در اینجا کسی از فرزندان پیامبر خدا محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیست؟

گفتند: چرا، همین امشب امام حسین عليه‌السلام وارد شده است.

امیر شخصی را نزد امام حسین عليه‌السلام فرستاد تا حضرتش تشریف فرما شود.آن حضرت تشریف آورد، امیر گفت: ببین این دو نفر چه کار کرده اند؟

امام حسین عليه‌السلام رو به قبله ایستاد و دستان مبارکش را به سوی آسمان بلند نمود و مدّت زیادی مشغول دعا شد، سپس نزد آن دو نفر آمد و دست مرد را از بازوی زن جدا کرد.

امیر گفت: آیا این مرد را به سبب این کار مجازات نمی کنی؟

حضرت فرمود: نه. (1)

964/14. علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» می نویسد:

برادر عطاء بن سائب گوید: من روز عاشورا در کربلا حضور داشتم، دیدم مردی از قبیله تیم بنام «عبداللَّه جویره» نزد امام حسین عليه‌السلام آمد و گفت: یا حسین!

امام حسین عليه‌السلام فرمود: چه می خواهی؟

(آن ملعون) گفت: مژده باد «تو را» به آتش!!

امام حسین عليه‌السلام فرمود: کلّا إنّی أقدم علی ربّ غفور، وشفیع مطاع،وأنا من خیر إلی خیر، من أنت؟

هرگز چنین نیست، همانا من به سوی پروردگار آمرزنده، شفیع و فرمان روا می روم، من از جانب خیر هستم و به سوی خیر می روم، تو کیستی؟

گفت: من فرزند جویره هستم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 51/4، بحار الأنوار: 183/44 ح 10.

امام حسین عليه‌السلام دستان مبارکش را به قدری بلند کرد که ما سفیدی زیر بغلش را دیدیم، آنگاه در حق آن ملعون نفرین کرد و عرضه داشت:

اللّهمّ جرّه إلی النار؛

خداوندا! او را دچار آتش کن!

ابن جویره خشمگین شد و برآشفت و بر حضرتش حمله نمود؛ ولی اسبش دچار اضطراب گردید و او را سرنگون ساخت به گونه ای که پایش در رکاب ماند و سرش به سوی زمین آویزان شد، اسب او رم کرد و با سرعت می رفت و سر او به هر سنگ و درختی می خورد، تا این که پا وساق پا و ران او قطعه قطعه شد، و شقه دیگر تن (نحسش) همچنان دررکاب اسب آویزان مانده و بدین وسیله وارد آتش دوزخ شد. (1)

965/15. در کتاب «جامع الأخبار» می نویسد:

عربی بادیه نشین حضور امام حسین عليه‌السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! دیه کاملی را ضامن شده ام و لیکن اکنون از پرداخت آن ناتوانم، با خودم گفتم: از بزرگوارترین مردم درخواست می کنم، و بزرگوارتر ازخاندان رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کسی را ندیده ام.

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

ای برادر عرب! من از تو در مورد سه موضوع سؤال می نمایم. اگر یکی ازآنها را پاسخ دادی یک سوّم دیه ای که گفتی می پردازم و اگر دو سؤال را پاسخ دادی دو سوّم و اگر هر سه سؤال را پاسخ دادی همه آن را می پردازم.

اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا شخصیتی مثل شما از من (عوام) می پرسد، در حالی که شما از خاندان علم و شرف هستید؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 187/44 ضمن ح 16.

امام حسین عليه‌السلام فرمود: آری، از جدّ بزرگوارم رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

المعروف بقدر المعرفه؛

نیکی و عطا به اندازه معرفت هر شخص است.

اعرابی گفت: از آنچه می خواهید بپرسید! اگر توانستم پاسخ می دهم وگرنه از حضرت شما می آموزم و نیرویی جز از خدا نیست.

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

أیّ الأعمال أفضل؟ «کدام اعمال برتر است!»

اعرابی گفت: الإیمان باللَّه؛ «ایمان به خدا».

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

فما النجاه من المهلکه؟ «راه رهایی از هلاکت چیست؟»

اعرابی گفت: الثقه باللَّه؛ «اعتماد به خدا».

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

فما یزیّن الرجل؟ «چه صفتی موجب زینت مرد است؟»

اعرابی گفت: علم معه حلم؛ «دانشی که همراه بردباری باشد».

امام حسین عليه‌السلام فرمود: فإن أخطأه ذلک؟ اگر این صفت را نداشته باشد چه؟

اعرابی گفت: مال معه مروءه؛ «ثروتی که با جوانمردی باشد».

امام حسین عليه‌السلام فرمود: اگر این را هم نداشته باشد.

اعرابی گفت: فقر معه صبر؛ «فقری که توأم با شکیبایی باشد».

امام حسین عليه‌السلام فرمود: اگر این هم نداشته باشد چه؟

اعرابی گفت: پس بر چنین شخصی صاعقه ای از آسمان فرود آید و اورا بسوزاند که او سزاوار این بلا است.

در این هنگام آن حضرت خندید و کیسه پولی که هزار دینار طلا در آن بود به وی عطا نمود و انگشتر خویش را نیز - که نگین آن دویست درهم ارزش داشت - به او بخشید.

آنگاه فرمود:

یا أعرابی! أعط الذهب إلی غرمائک، واصرف الخاتم فی نفقتک؛

ای اعرابی! این هزار دینار طلا را در ازای دیه بپرداز و این انگشتر را درمخارج زندگیت مصرف کن.

اعرابی عطای امام حسین عليه‌السلام را گرفته و این آیه را خواند:

(اَللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ...) (1)؛

«خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد...». (2)

966/16. علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» می نویسد:

ابوسلمه گوید: سالی با عمر بن الخطّاب در مراسم حجّ شرکت داشتم، هنگامی که به ناحیه «ابطح» رسیدیم، ناگهان عربی بیابانی به طرف ما آمد، وقتی نزد عمر رسید گفت: ای امیرالمؤمنین (!!) من لباس احرام پوشیده بودم در این میان، چند تخم شترمرغی را دیده و آنها را پخته و خوردم، اکنون چه کفّاره ای بر من واجب است؟

عمر گفت: من حکم این مسأله را نمی دانم (!!) بنشین شاید خداوند به وسیله یکی از اصحاب محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گشایشی در کار تو قرار دهد.

در این هنگام، امیر مؤمنان علی عليه‌السلام با فرزندش امام حسین عليه‌السلام آمدند،عمر گفت: ای اعرابی! این علیّ بن ابی طالب است، سؤالت را از او بپرس!

اعرابی برخاست و سؤالش را پرسید.

علی عليه‌السلام اشاره به امام حسین عليه‌السلام کرد و فرمود:

ای اعرابی؛ پاسخ سؤالت را از این کودک جویا شو.

اعرابی گفت: چرا هر کدام از شما به دیگری حواله می کنید؟

مردم به او اشاره نمودند و گفتند: وای بر تو! این فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

است از او بپرس.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انعام، آیه 124.

2- جامع الأخبار: 137 )با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 196/44 ح 11.

اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا! من از خانه ام برای انجام مراسم حج خارج شدم و در حالی که لباس احرام پوشیده بودم - و مسأله خود را مطرح نمود -.

امام حسین عليه‌السلام در پاسخ وی فرمود:

آیا شتر داری؟ گفت: آری.

فرمود: خذ بعدد البیض الّذی أصبت نوقاً فاضربها بالفحوله، فما فصلت فاهدها إلی بیت اللَّه الحرام.

به تعداد تخم شترمرغی که خورده ای شتر ماده را با شتر نر جفت گیری کن. هر چه بچّه بیاورند به خانه خدا هدیه کن.

عمر رو به امام حسین کرد و گفت: یا حسین! شاید بعضی از شترها سقط جنین کنند؛ (در این صورت وظیفه اش چیست).

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

ای عمر! شاید بعضی از تخم شترمرغ ها هم فاسد باشد.

عمر گفت: راست گفتی و خوب گفتی.

در این هنگام امیر مؤمنان علی عليه‌السلام برخاست و فرزندش را به سینه خود چسبانید و این آیه را قرائت فرمود:

(ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ) (1)؛

«آنان فرزندانی هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته اند وخداوند شنوا و داناست». (2)

967/17. شیخ صدوق رحمه‌الله در کتاب «کمال الدین» می نویسد:

ابن عبّاس گوید: از پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم که می فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 34.

2- بحار الأنوار: 197/44 ح 12. این حدیث با کمی اختلاف در ص 478 ح 948 ذکر گردیده است.

همانا خداوند متعال فرشته ای دارد بنام «دردائیل»، این فرشته دارای شانزده هزار بال است، میان هر بال وی تا بال دیگرش هوایی وجود داردکه فاصله آن هوا، همانند میان آسمان و زمین است.

روزی آن فرشته با خود می گفت: آیا مافوق پروردگار ما چیزی هست؟

خداوند متعال از گفته وی آگاه شد. پس بالهای او را دو برابر افزایش دادکه مجموع بالهای او سی و دو هزار بال شد.

آنگاه خدای متعال به او وحی فرمود که: پرواز کن!

او به پرواز در آمد و مدّت پانصد سال پرواز کرد؛ ولی هنوز سرش به یکی از قوائم عرش نرسیده بود (که خسته شد).

هنگامی که خداوند از خستگی او آگاه شد، به او وحی فرمود: ای فرشته! به جایگاه خویش باز گرد! زیرا که من خدای بزرگ و برتر و بالاتر از هربزرگی هستم و بالاتر از من هیچ چیزی نیست، و من هرگز به مکان توصیف نمی شوم.

آنگاه خداوند بال ها و مقام او را گرفته و از صف فرشتگان بیرونش نمود.

هنگامی که امام حسین عليه‌السلام در عصر پنج شنبه و شب جمعه پا به عرصه وجود گذاشت؛ خدای مهربان به فرشته مالک، خازن آتش وحی فرمود:آتش را به خاطر کرامت مولودی که برای محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در دنیا متولّد شده بر دوزخیان خاموش کن!

و به فرشته رضوان، خازن بهشت وحی فرمود: بهشت برین را به خاطرقدوم کریمانه مولودی که برای محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متولّد شده زینت نموده ومعطّر کن.

همچنین خداوند به حوریان وحی فرمود: به خاطر مولودی که در دنیا برای محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متولّد شده خود را آراسته و به دیدار یکدیگر نایل گردند.

و نیز خداوند به فرشتگان وحی فرمود: برخیزید و صف بکشید! و مشغول تسبیح، تحمید، تمجید و تکبیر شوید، چرا که در دنیا برای محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مولودی مسعودی متولّد شده است.

همچنین خداوند متعال به جبرئیل وحی فرمود: با هزار قبیله از فرشته-که هر قبیله هزار هزار فرشته است - بر اسبان ابلق (به رنگ سیاه و

سفید) که زین شده و لگام زده شده اند و بر پشت آنها قبه های درّ ویاقوت و به همراه آنها فرشتگانی بنام روحانیون است که در دست آنها طبق هایی از نور است، سوار شوید و به سوی محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بروید و قدوم مولودش را تبریک و تهنیت گویید.

وأخبره یا جبرئیل! إنّی قد سمّیته الحسین وهنّئه وعزّه و قل له:

یا محمّد، یقتله شرار اُمّتک علی شرار الدوابّ، فویل للقاتل،وویل للسائق، وویل للقائد، قاتل الحسین عليه‌السلام أنا منه بری ء وهو منّی بری ء، لأنّه لایأتی أحد یوم القیامه إلّا وقاتل الحسین عليه‌السلام أعظم جرماً منه، قاتل الحسین یدخل النار یوم القیامه مع الّذین یزعمون أنّ مع اللَّه إلهاً آخر، والنار أشوق إلی قاتل الحسین ممّن أطاع اللَّه إلی الجنّه.

ای جبرئیل! به پیامبر بگو: من او را «حسین» نامیدم، به او تهنیت گفته و او راتسیلت داده و بگو:

ای محمّد! اشرار اُمّت تو که بر بدترین اسبان سوارند این فرزندت را می کشند، وای بر قاتل او! وای بر کسانی که اسبها را می رانند! وای بر کسانی که راهنمای آنها می شوند! من از قاتل حسین عليه‌السلام بیزارم، او نیز از من بیزار ودور است، چرا که روز قیامت جرم قاتل حسین عليه‌السلام از همه بزرگتر است.روز قیامت قاتل او با کسانی که با خیال خود برای خدا شریک قرار داده انددر آتش خواهند بود، آتش دوزخ به قاتل حسین عليه‌السلام اشتیاق بیشتری دارد ازکسی که خدا را برای رسیدن به بهشت اطاعت کرده است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: در این میان که جبرئیل پیام الهی را گرفته و به سوی زمین فرود می آمد، به فرشته «دردائیل» برخورد، دردائیل به وی گفت: ای جبرئیل! امشب در آسمان چه خبر است؟ آیا برای اهل دنیا قیامتی برپا شده است؟

جبرئیل گفت: نه، ولیکن نوزادی در دنیا برای حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم متولّد شده که اینک خداوند مرا فرستاده تا به او تبریک و تهنیت گویم.

آن فرشته گفت: ای جبرئیل! تو را به حق خدایی سوگند می دهم که تو و

مرا آفرید! وقتی خدمت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسیدی سلام مرا به حضرتش برسان و بگو: تو را به حقّ این مولود سوگند می دهم که از خدا بخواه تا ازمن راضی شده و بال و مقام مرا - که در میان فرشتگان داشتم بازگرداند!

جبرئیل به سوی زمین فرود آمد، وقتی به حضور پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شد، و همچنان که خداوند فرموده بود به او تبریک، تهنیت وتسلیت گفت؛ پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا اُمّت من او را می کشند؟ جبرئیل گفت: آری، ای محمّد!

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ما هؤلاء باُمّتی، أنا بری ء منهم واللَّه عزّوجلّ بری ء منهم.

آنان از اُمّت من نیستند، من از آنان بیزارم، خداوند متعال نیز از آنان بیزاراست.

جبرئیل گفت: یا محمّد! من نیز از آنان بیزارم.

پس از آن، پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد فاطمه زهرا عليها‌السلام آمد و به خاطر این نوزاد به وی تبریک و تسیلت گفت.

فاطمه زهرا عليها‌السلام گریست و فرمود: کاش من او را نزاییده بودم، خداوند قاتلش را وارد دوزخ نماید!

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: أنا أشهد بذلک یا فاطمه! ولکنّه لایقتل حتّی یکون منه إمام تکون منه الأئمّه الهادیه بعده.

دخترم فاطمه! من نیز بر این امر گواهی می دهم. ولی حسینم کشته نخواهد شد تا این که امامی از او به وجود آید که از او پیشوایان هدایتگر به وجود خواهند آمد.

آنگاه پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: امامان پس از من اینان هستند:

1 - الهادی (هدایتگر)؛ علی عليه‌السلام.

2 - المهتدی (هدایت کننده)؛ حسن عليه‌السلام.

3 - الناصر (یاری کننده)؛ حسین عليه‌السلام.

4 - المنصور (یاری شده)؛ علی بن الحسین عليهما‌السلام.

5 - الشافع (شفاعت کننده)؛ محمّد بن علی عليهما‌السلام.

6 - النفّاع (نفع رساننده)؛ جعفر بن محمد عليهما‌السلام.

7 - الأمین (امین)؛ موسی بن جعفر عليهما‌السلام.

8 - الرضا (مورد رضایت)؛ علی بن موسی عليهما‌السلام.

9 - الفعّال (فعال)؛ محمّد بن علی عليهما‌السلام.

10 - المؤتمن (مؤتمن)؛ محمّد بن علی عليهما‌السلام.

11 - العلاّم (بسیار دانا)؛ حسن بن علی عليهما‌السلام.

12 - القائم (قیام کننده)؛ کسی که عیسی بن مریم عليه‌السلام پشت سرش نماز می خواند.

در این هنگام حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام از گریه آرام شد.

آنگاه جبرئیل قضیّه آن فرشته و گرفتاری او را به عرض پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسانید.

ابن عبّاس گوید: پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امام حسین عليه‌السلام را که در میان پارچه پشمینه ای قنداق شده بود به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:

اللهمّ بحقّ هذا المولود علیک، لا بل بحقّک علیه، وعلی جدّه محمّد وإبراهیم وإسماعیل وإسحاق ویعقوب إن کان للحسین بن علیّ بن فاطمه عندک حقّ فارض عن دردائیل وردّ علیه أجنحته ومقامه من صفوف الملائکه.

خداوندا! به حقی که این مولود به تو دارد، نه، بلکه به حقی که تو نسبت به اوو جدّش محمّد، و (اجدادش) ابراهیم، اسماعیل و یعقوب داری، اگر این حسین بن علی، فرزند فاطمه در پیشگاه تو حق و قدر و منزلتی دارد! ازدردائیل راضی شو، و بال و مقام او را در میان فرشتگان به او عطا فرما!

پس خدای مهربان دعای پیامبر رحمت را پذیرفت و آن فرشته را آمرزید و بال و مقام او را در میان فرشتگان به او بازگرداند.

آن فرشته در بهشت چنین معروف شد که: «این آزاد شده حسین بن علی، فرزند فاطمه، دختر رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است». (1)

علاّمه مجلسی رحمه‌الله در توضیح این روایت می گوید: بر فرض صحّت این

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کمال الدین: 282/1 ح 36، بحار الأنوار: 248/43 ح 24 و 184/59 ح 27 (به صورت اختصار).

روایت، به نظر می رسد که شاید آن فرشته به محض خطور چنین اعتقادی به این گرفتاری مبتلا شده، نه این که او عقیده داشته که خداوند متعال دارای مکانی بوده است.

یا این که منظورش از این که: «آیا مافوق پروردگار ما چیزی هست؟»این بوده که: مافوق عرش پروردگار ما، مکان یا مرتبه ای بوده! از این رو، چنین عقیده ای از او نشانگر کوتاهی او در شناخت عظمت و جلالت خداوند است.

بنابراین، ذکر نفی مکان برای برطرف کردن توهّم افرادی است که گاهی چنین خیال می کنند، و خداوند متعال داناست.

968/18. در کتاب «غیبت» آمده است:

پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

فرشته ای از اهل ایمان بود که او را «صلصائیل» می گفتند، روزی خداوند متعال او را برای مأموریّتی فرستاد، او در اجرای این امر سستی نمود، به همین جهت، خداوند پر و بال وی را گرفت و به جزیره ای از جزایر دریا تبعید کرد.

تا این که شب تولّد امام حسین عليه‌السلام فرا رسید، در آن شب فرشتگان ازخدای متعال اجازه گرفتند تا برای تهنیت جدّم رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، امیرمؤمنان علی مرتضی عليه‌السلام و فاطمه زهرا عليها‌السلام فرود آیند.

خداوند به آنان اجازه داد، آنان گروه گروه از عرش و هر آسمانی به آسمان دیگری به سوی زمین برای تهنیت فرود آمدند، در این هنگام به فرشته صلصائیل برخوردند که در جزیره ای افتاده بود. وقتی او را دیدند، توقّف کردند.

صلصائیل گفت: ای فرشتگان خدای رحمان! کجا می روید! و برای چه فرود آمده اید؟

فرشتگان گفتند: یا صلصائیل! قد ولد فی هذه اللیله أکرم مولود

ولد فی الدنیا بعد جدّه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وأبیه علیّ عليه‌السلام واُمّه فاطمه عليها‌السلام وأخیه الحسن عليه‌السلام وهو الحسین عليه‌السلام، وقد استأذنّا اللَّه فی تهنئه حبیبه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لولده فأذن لنا.

ای صلصائیل! امشب در دنیا گرامی ترین مولود، پس از جدّش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پدرش علی مرتضی عليه‌السلام و مادرش فاطمه زهرا عليها‌السلام و برادرش حسن مجتبی عليه‌السلام متولّد شده، و او حسین عليه‌السلام است، ما از خداوند اجازه خواستیم تا در تهنیت حبیبش محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برای فرزندش شرکت جوییم، وخدای متعال برای ما اجازه داد.

صلصائیل گفت: ای فرشتگان خدا! من شما را به حقّ خدا، پروردگار ما وشما، و به حقّ حبیبش محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و به حق این مولود سوگند می دهم! مرا نیز به همراه خود نزد حبیب خدا محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ببرید، که شما و من از او تقاضا کنیم، تا از خدا بخواهد به حق این مولودی که خداوند به او بخشیده که خطای مرا بیامرزد و پر و بال شکسته مرا عطا کرده و مرا به مقامی که با فرشتگان مقرّب داشتم، بازگرداند.

فرشتگان، صلصائیل را به همراه خود نزد رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آوردند، ولادت فرزندش امام حسین عليه‌السلام را به آن حضرت تهنیت گفته و قصّه آن فرشته را تعریف کردند، و از آن حضرت خواستند و قسم یاد کردند تا خداوند را به حقّ امام حسین عليه‌السلام قسم دهد تا خدا خطای او را بیامرزد و پر و بال شکسته او جبران کرده و او را به مقامی که با فرشتگان مقرّب داشت، بازگرداند.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخاست و نزد دخترش فاطمه زهرا عليها‌السلام آمد و به اوفرمود: فرزندم حسین را بیاور.

فاطمه زهرا عليها‌السلام امام حسین عليه‌السلام را در حالی که قنداق شده بود، آورد.

جدّش رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حالی که با ملاطفت و مهربانی با فرزندش سخن می گفت او را گرفت و در میان کف دست خود نزد فرشتگان آورد.

وقتی فرشتگان او را دیدند زبان به تهلیل و تکبیر باز کرده و خدای را حمد و ثنا گفتند. پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به سوی قبله متوجّه شد و امام حسین عليه‌السلام را به طرف آسمان گرفت و عرض کرد:

اللهمّ إنّی أسألک بحقّ إبنی الحسین أن تغفر لصلصائیل خطیئته،وتجبر کسر جناحه، وتردّه إلی مقامه مع الملائکه المقرّبین.

خداوندا! من تو را به حقّ این فرزندم حسین سوگند می دهم! که از خطای صلصائیل درگذری و بال او را عطا کنی و او را به مقامی که با فرشتگان مقرّب داشت، بازگردانی!

خداوند مهربان دعای پیامبر رحمت خود را به خاطر سوگندی که داد پذیرفت و خطای صلصائیل را بخشید و بال او را عطا کرد و او را به مقامی که با فرشتگان مقرّب داشت، بازگردانید. (1)

969/19. علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» می نویسد: در برخی از اخبار آمده است:

روزی عرب بیابانی حضور پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شرفیاب شده و عرض کرد: ای رسول خدا! من بچّه آهویی شکار کرده ام اینک آن را برای دوفرزند تو حسن و حسین عليهما‌السلام هدیه آورده ام.

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آن را پذیرفت و برای او دعای خیر کرد.

امام حسن عليه‌السلام در کنار جدّ بزرگوارش ایستاده بود، بچّه آهو را خواست.

پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز به او عطا کرد. ساعتی نگذشت که امام حسین عليه‌السلام آمد، دید برادرش با بچّه آهویی بازی می کند، به او گفت:

برادرم! این بچّه آهو را از کجا آورده ای؟

امام حسن عليه‌السلام گفت: جدّم رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من عطا فرموده است.

امام حسین عليه‌السلام با سرعت به سوی پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شتافت و گفت: ای جدّبزرگوار! برای برادرم بچّه آهویی عطا کرده ای که با آن بازی می کند، آیا مثل آن را به من عطا نمی کنی؟

امام حسین عليه‌السلام درخواست خود را تکرار می کرد و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ساکت بود، در عین حال فرزندش را با مهربانی دلداری می داد و با سخنان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 258/43 ح 47.

مهرآمیزی مهربانی می نمود تا این که امام حسین عليه‌السلام اصرار کرد و نزدیک شد که گریه کند.

(راوی گوید:) در همین حال، ناگاه کنار درب مسجد سر و صدایی بلند شد، نگاه کردیم و دیدیم آهویی با بچّه خود می آید که گرگی پشت سرش است و آن دو را سوی پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می راند، و با دنبش آن را می زد.

وقتی به حضور حضرت رسیدند، آهو با زبان فصیح گفت: ای رسول خدا! من دو بچّه داشتم، یکی از آنها را شکارچی شکار کرد و به سوی شما آورد، این یکی برای من باقی مانده بود که دلم با آن خوش بود، همین الآن که مشغول شیر دادن آن بودم، ناگاه شنیدم گوینده ای می گفت:

أسرعی أسرعی یا غزاله! بخشفک إلی النبیّ محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وأوصلیه سریعاً، لأنّ الحسین عليه‌السلام واقف بین یدی جدّه وقد همّ أن یبکی والملائکه بأجمعهم قد رفعوا رؤوسهم من صوامع العباده، ولو بکی الحسین عليه‌السلام لبکت الملائکه المقرّبون لبکائه.

ای آهو! با سرعت برخیز و بچّه خود را فوری به پیامبر خدا محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برسان، زیرا که هم اکنون فرزندش حسین عليه‌السلام در برابر جدّش ایستاده و می خواهد گریه کند، همه فرشتگان سر از عبادتگاهشان برداشته و نظاره گر این منظره اند، اگر حسین عليه‌السلام گریه کند همه فرشتگان مقرّب بجهت گریه او، گریه خواهند کرد.

همچنین شنیدم که گوینده ای می گفت: ای آهو! پیش از آن که اشک حسین عليه‌السلام بر صورتش جاری شود با سرعت خود را به او برسان! و گرنه این گرگ را به تو مسلّط می کنم تا تو را با بچّه ات بخورد.

ای رسول خدا! هم اکنون من مسافت زیادی را طی کرده ام، ولی چون زمین زیر پایم در نوردیده شد، با سرعت خودم را به حضور شما رساندم، من خدای را ستایش می کنم که پیش از آن که اشک حسین عليه‌السلام به صورتش جاری شود در حضور شما حاضر شدم.

در این هنگام یاران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم زبان به تهلیل و تکبیر بلند کردند،و پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حق آهو دعای خیر نموده و برای او برکت خواست.

امام حسین عليه‌السلام بچّه آهو را گرفته و نزد مادرش فاطمه زهرا عليه‌السلام آمد و آن بانوی بزرگوار نیز خوشحال و مسرور گشت. (1)

970/20. عالم بزرگوار سیّد نعمت اللَّه جزائری قدس‌سره در «زهر الربیع» می نویسد:

شخصی نامه ای به امام حسین عليه‌السلام داد که حاجتش را نوشته بود.

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

حاجتک مقضیّه؛ حاجت تو بر آورده شد.

به امام حسین عليه‌السلام گفته شد: ای فرزند رسول خدا! اگر به نامه اش توجّه می فرمودید و به اندازه نیازش پاسخ می دادید، بهتر نبود؟

امام حسین عليه‌السلام فرمود:

یسألنی اللَّه تعالی عن ذلّ مقامه بین یدی حتّی أقرء رقعته.

خداوند متعال از خواری او در برابرم بازخواست می کند تا این که نامه اش را بخوانم. (2)

971/21. در کتاب «صراط المستقیم» می نویسد: هنگامی که سر مطهّر امام حسین عليه‌السلام را وارد شهر دمشق کردند، شخصی در کنار سر مطهّر حضرتش این آیه را قرائت کرد که:

(أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَالرَّقیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً) (3)؛

«آیا گمان کردی که اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت ما بودند؟»

خداوند سر مطهّر حضرتش را با زبان عربی گویا ساخت که:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 312/43 ضمن ح 73.

2- نظیر این روایت در »معالی السبطین: 65» نقل شده است.

3- سوره کهف، آیه 9.

أعجب من أهل الکهف قتلی وحملی.

شگفت انگیزتر از اصحاب کهف، کشته شدن من وحمل سرم می باشد. (1)

972/22. باز در همان کتاب آمده است:

اعمش گوید: مردی را در طواف خانه خدا دیدم که می گوید: خداوندا! مرا بیامرز، ومن می دانم که هرگز مرا نخواهی آمرزید.

از او پرسیدم: چرا چنین می گویی؟!

گفت: من از جمله افرادی بودم که مأموریّت داشتیم سر مطهّر امام حسین عليه‌السلام را به سوی یزید لعنه اللَّه ببریم، ما در کنار دیری فرود آمدیم، سفره پهن کردیم تا غذا بخوریم، ناگاه دیدیم دستی از دیوار بیرون آمده و می نویسد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أترجو اُمّه قتلت حسیناً |  | شفاعه جدّه یوم الحساب |

آیا اُمّتی که حسین عليه‌السلام را کشتند؛ امید دارند که جدّش در روز قیامت آنها راشفاعت کند؟

ما وحشت کرده، ترسیدیم، عدّه ای از ما خواستند آن دست را بگیرند ولی پنهان شد، وقتی وارد مجلس یزید شدیم، مرا شبانه به نگهبانی گماشتند، من دیدم که حضرت آدم، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باگروهی از فرشتگان فرود آمدند، جبرئیل به تک تک یاران من دمید (و آنها مردند) وقتی به من نزدیک شد پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

دعه، لایغفر اللَّه له؛

او را رها کن، خداوند او را نیامرزد.

پس مرا رها کردند. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الصراط المستقیم: 179/2 ح7 و 8.

2- الصراط المستقیم: 179/2 ح7 و 8.

## پایان بخش

این بخش را با گفتاری از آیت الله حاج شیخ جعفر شوشتری رحمه‌الله به پایان می برم، وی در بخشی از کتاب معروف خود «الخصائص الحسینیه» پنجاه امتیاز برای امام حسین عليه‌السلام می شمارد که ما برخی از آنها را انتخاب نموده و با روایاتی که در مورد اسرار و پاداش زیارت امام حسین عليه‌السلام وارد شده، بیان می نماییم:

وی (مرحوم شوشتری) در کتاب ارزشمند خود می نویسد:

1 - کسی که امام حسین عليه‌السلام را زیارت کند، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ضامن شده که او را در روز قیامت زیارت نماید.

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید:

ضمنت علی اللَّه وحقّ علیّ أن أزور من زاره فآخذ بعضده فاُنجیه من أهوال القیامه وشدائده حتّی اُصیره فی الجنّه. (1)

به خداوند متعال ضامن شدم و بر من لازم است این که زائر فرزندم حسین عليه‌السلام را در روز قیامت زیارت کنم و از دست او گرفته و از سختیها وشداید آن روز، نجاتش داده و وارد بهشتش نمایم.

2 - در روایت دیگری آمده: امام حسین عليه‌السلام فرمود:

من زارنی فی حیاته زرته بعد وفاته... وإن وجدته فی النار أخرجته. (2)

کسی که مرا در دوران زندگی خویش زیارت کند من پس از وفاتش به زیارت او خواهم آمد... و اگر او در آتش باشد، نجاتش خواهم داد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخصائص الحسینیّه: 159 (با اندکی تفاوت). نظیر این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار:123/100 ح 30» نقل کرده است.

2- بحار الأنوار: 16/101 ح 19.

آیه اللَّه شوشتری رحمه‌الله گوید: این آخرین حالت برای زائر امام حسین عليه‌السلام (1) است و نسبت به کسانی است که گناهشان بیشتر باشد. (2)

3 - خداوند متعال مکّه را آفرید و پیش از گستردن زمین، آن را به عنوان حرم و محل مورد احترام قرار داد، ولی در مورد سرزمین کربلا، امام سجّادحضرت علیّ بن الحسین عليهما‌السلام فرموده است:

اتّخذاللَّه أرض کربلاحرماً آمناً مبارکاً قبل أن یخلق اللَّه أرض الکعبه ویتّخذها حرماً بأربعه وعشرین ألف عام، وأنّه إذا زلزل اللَّه تبارک وتعالی الأرض وسیّرها رفعت، کما هی بتربتها نورانیّه صافیه.

خداوند متعال بیست و چهار هزار سال پیش از آفرینش کعبه، سرزمین کربلا را به عنوان حرم امن و مبارک برگزید، و همچنین زمانی که خداوند زمین را لرزاند زمین کربلا را با تربتش - که نورانی و شفّاف است - بالا برد وآن را در برترین باغ های بهشت قرار داد.

و آن از بهترین مسکن های بهشت است که جز پیامبران و رسولان-رسولان اولوالعزم - در آن ساکن نمی شوند.

همانا این سرزمین در میان باغهای بهشتی می درخشد؛ همان گونه که ستارگان فروزان در میان ستارگان نورافشانی می کند، نور این سرزمین دیدگان بهشتیان را خیره می کند و با صدای بلندی می گوید:

أنا أرض اللَّه المقدّسه الطیّبه المبارکه الّتی تضمّنت سیّدالشهداء وسیّد شباب أهل الجنّه.

من سرزمین مقدّس، پاک و مبارکی هستم که سیّد و آقای شهیدان و سرور جوانان اهل بهشت را دربرداشته ام. (3)

4 - سرزمین مکّه به قدرت خدای توانا به سخن آمد و به سبب کرامتی که خداوند بر آن داده بود افتخار نمود و گفت:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در «الخصائص» چنین آمده: این آخرین حالت رهایی برای زائران است.

2- الخصائص الحسینیّه: 165.

3- کامل الزیارات: 451 ح5، بحار الأنوار: 108/101 ح 10، الخصائص الحسینیّه: 240.

کدام سرزمین همانند من است و حال آن که خداوند متعال خانه اش را بر روی من بنا نموده که مردم از هر راه دوری متوجّه من می شوند و مراحرم امن خود قرار داده است.

{کربلا بر آن فضل و برتری دارد، وقتی مکّه چنین افتخار نمود}خداوند متعال به آن وحی فرمود که:

آرام باش و به آنچه به تو ارزانی شده افتخار مکن! آنچه برای تو ارزانی داشته ام در برابر برتری سرزمین کربلا همانند سوزنی است که در دریایی فرود آمده و قطره ای از آب آن را با خود بردارد.

ولولا تربه کربلاء ما فضّلتک، ولولا من تضمّنته أرض کربلاء ماخلقتک ولا خلقت البیت الّذی به افتخرت.

اگر خاک کربلا نبود تو را برتری نمی دادم، و اگر نبود آن کسی که کربلا او رادر خود جای داده، نه تو را می آفریدم و نه خانه ای که بدان افتخار می نمایی.

پس آرام باش و در جایگاه خود قرار گیر و متواضع و فروتن و نرم باش ونسبت به سرزمین کربلا تفاخر و تکبّر نورز که در غیر این صورت تو را(بر زمین) فرو برده و در آتش دوزخ قرار می دهم. (1)

5 - خداوند کعبه را مغناطیس دلها قرار داده که دلها را از نقاط دور ونزدیک به سوی خود می کشد، دلها نیز در آرزوی کعبه و اهل آن هستند،چرا که در قرآن می فرماید:

(فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ الناسِ تَهْوی إلَیْهِم) (2)؛

«پس تو، دل های گروهی از مردم را متوجّه آنان ساز».

امام حسین عليه‌السلام نیز مغناطیس دلهای شیعیان است، آنان در دل های خود کششی ویژه به سوی امام حسین عليه‌السلام احساس می نمایند، به گونه ای که نسبت به دوستی امامان دیگر عليهم‌السلام امتیاز دارد و این امر در مراجعه به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کامل الزیارات: 449 ح2، بحار الأنوار: 106/101 ح3 (با تفاوت در الفاظ)، الخصائص الحسینیّه: 240.

2- سوره ابراهیم، آیه 37.

وجدان آشکار می گردد. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: اینک بخشی از اسراری که در مقام و منزلت امام حسین صلوات الله علیه روایت شده است، بیان می نمایم:

1 - شیخ ابن قولویه در کتاب «کامل الزیارات» می نویسد:

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

روزی امام حسین عليه‌السلام در دامن پر مهر جدّ بزرگوارش رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با او بازی می کرد و هر دو می خندیدند.

در این هنگام، عایشه گفت: ای رسول خدا! علاقه و محبّت شما نسبت به این کودک چقدر زیاد است؟

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: ویلک! وکیف لااُحبّه ولا اُعجب به؟ وهو ثمره فؤادی وقرّه عینی؟ أما إنّ اُمّتی ستقتله، فمن زاره بعد وفاته کتب اللَّه له حجّه من حججی.

وای بر تو! چگونه او را دوست نداشته باشم و به او مهر نورزم؟ که او میوه دل من و نور چشم من است. آگاه باش! که به زودی اُمّتم او را خواهندکشت. پس هر کس او را پس از شهادتش زیارت کند، خداوند پاداش یکی از حج های مرا در نامه اعمال او می نویسد.

عایشه شگفت زده شد و گفت: ای رسول خدا! یک حجّ از حجّ های شما؟!

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آری، دو حجّ از حجّ های من.

شگفتی عایشه بیشتر شد و گفت: دو حجّ از حجّ های شما؟!

رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آری، چهار حجّ از حجّ های من.

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

پیوسته عایشه تعجّب می کرد و پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تعداد حجّ ها اضافه می نمود تا این که به نود حجّ با عمره های خودشان رساندند. (2)

2 - و نیز شیخ ابن قولویه قدس‌سره در کتاب مزبور از امام صادق عليه‌السلام روایت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخصائص الحسینیّه: 228.

2- کامل الزیارات: 143 ح1، بحار الأنوار: 260/44 ح 101.

نموده که حضرتش به مفضّل - یا به جابر، چنان که در کتاب «مزار کبیر» ومزار سیّد بن طاووس رحمه‌الله آمده است - فرمود:

کم بینک وبین قبر الحسین عليه‌السلام؟

فاصله میان شما تا قبر مطهّر امام حسین عليه‌السلام چقدر است؟

گفت: پدر و مادرم به فدای شما! به مقدار سفر یک روز و مقداری از روزدیگر.

حضرت فرمود: آیا قبر آن حضرت را زیارت می کنی؟

گفت: آری.

فرمود: ألا اُبشّرک ألا اُفرّحک ببعض ثوابه؟

آیا به تو مژده دهم و با بیان گوشه ای از پاداش زیارت آن حضرت،مسرورت بنمایم؟

عرض کردم: آری، قربانت گردم.

حضرت فرمود: إنّ الرجل منکم لیأخذ فی جهازه ویتهیّأ لزیارته فیتباشر به أهل السماء، فإذا خرج من باب منزله راکباً أو ماشیاً وکّل اللَّه به ألف آلاف ملک من الملائکه یصلّون علیه حتّی یوافی قبر الحسین عليه‌السلام.

هرگاه یکی از شما شیعیان، اثاث سفرش را بر می دارد و آماده سفر به سوی قبر آن حضرت می گردد، اهل آسمان به او مژده می دهند، وقتی از درب خانه اش بیرون می رود - چه پیاده و چه سواره - خداوند هزاران هزار فرشته (1) به او موکّل می نماید که تا رسیدن به قبر مطهّر امام حسین عليه‌السلام بر او تحیّت و درود فرستند.

ای مفضّل! هنگامی که به قبر امام حسین عليه‌السلام رسیدی، درب حرم مطهّرش بایست و این کلمات را بگو، زیرا که به تعداد هر کلمه ای که گویی نصیب و بهره ای از رحمت خداوند عایدت می گردد. - آنگاه حضرت آن کلمات را بیان فرمود -

وقتی به سوی قبر مطهّر حضرتش راه افتادی برای هر گامی که از زمین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در «الکامل» و «بحار الأنوار» آمده: چهار هزار فرشته.

برمی داری و بر آن می گذاری، پاداش کسی را که در راه خدا جنگیده و به خون خود آغشته شده است، می دهند. وقتی بر قبر مطهّر سلام دادی بادست آن را لمس کن و بگو:

السلام علیک یا حجّه اللَّه فی سمائه وأرضه؛

سلام بر تو ای حجّت خدا در آسمان و زمینش.

آنگاه به نماز بپرداز که پاداش هر رکعت نماز در این مکان مقدّس همانند پاداش کسی است که هزار حجّ و عمره بجای آورده و هزار بنده آزاد نموده و گویی هزار مرتبه در راه خدا به همراه پیامبر مُرسلی فرستاده شده، جهاد نموده است.

هنگامی که از زیارت قبر امام حسین عليه‌السلام بازگشتی منادی ندا سر می دهد- که اگر سخن او را می شنیدی تمام عمرت را در کنار قبر مطهّر امام حسین عليه‌السلام می ماندی - او می گوید:

طوبی لک أیّها العبد! قد غنمت وسلّمت، وقد غفر لک ما سلف،فاستأنف العمل.

ای بنده! خوشا به حال تو! بهره مند گشتی و از هر گونه آفت رهائی یافتی،اعمالت را از ابتدا آغاز کن که تمام گناهان گذشته ات آمرزیده شد.

پس اگر زائر آن حضرت، همان سال یا در همان شب یا در همان روز بمیرد قبض روح او به عهده خداوند متعال است، هنگامی که زائر به سوی منزل خود باز می گردد فرشتگان با او همراه می شوند و در طیّ راه به او استغفار نموده و بر او درود می فرستند.

وقتی به منزلش رسید فرشتگان گویند: پروردگارا! این بنده توست که موفّق به زیارت قبر فرزند پیامبرت شده، اینک به منزل خودش بازگشت،ما کجا رویم؟

ندایی از آسمان می آید که: یا ملائکتی! قفوا بباب عبدی، فسبّحوا وقدّسوا واکتبوا ذلک فی حسناته إلی یوم یتوفّی.

ای فرشتگان من! کنار درب خانه بنده من بایستید و تا هنگام مرگش، تسبیح و تقدیس نمایید و پاداش این عمل را در نامه حسنات وی بنویسید.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: فرشتگان پیوسته در کنار درب خانه زائر امام

حسین عليه‌السلام می ایستند و به تسبیح و تقدیس خدا مشغول می شوند وپاداش این عمل را در نامه حسنات آن زائر می نویسند.

وقتی این زائر از دنیا رفت فرشتگان در کنار جنازه او، کفن و غسل و نمازاو حاضر شده می گویند: پروردگارا! ما را مأمور نمودی تا درب بنده ات بایستیم اینک او از دنیا رفت ما به کجا رویم؟

ندا می آید: یا ملائکتی! قفوا بقبر عبدی فسبّحوا وقدّسوا واکتبوا ذلک فی حسناته إلی یوم القیامه.

ای فرشتگان من! تا روز قیامت کنار قبر بنده ام بایستید و به تسبیح و تقدیس مشغول شده و پاداش آن را در نامه حسنات او بنویسید. (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: منظور از «کلمات» که فرمود: وقتی به درب حرم مطهّررسیدی آن را بگو، همان زیارت دهم از زیارات امام حسین عليه‌السلام است که علّامه مجلسی رحمه‌الله در کتاب «التحفه» نقل نموده است.

3 - روایت محدّث نوری رحمه‌الله در مورد بخشش خاص خداوند نسبت به زوار امام حسین عليه‌السلام

3 - استاد شیخ من، محدّث عالی قدر، میرزا حسین نوری رحمه‌الله در کتاب «مستدرک الوسائل» می نویسد:

سلیمان بن خالد گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

إنّ للَّه فی کلّ یوم ولیله مائه ألف لحظه إلی الأرض یغفر لمن یشاء منه ویعذّب من یشاء منه، ویغفر لزائری قبر الحسین بن علیّ عليهما‌السلام خاصّه ولأهل بیتهم ولمن یشفع له یوم القیامه کائناً من کان.

همانا خداوند متعال در هر شبانه روز صد هزار مرتبه به ساکنان زمین نظر می فرماید و هر کس را که بخواهد آمرزیده و هر کس را که بخواهد عذاب می نماید، ولی بخشش خاصّی نسبت به زائران قبر مطهّر امام حسین عليه‌السلام وخانواده آنها و کسانی که در روز قیامت مورد شفاعت آنان قرار می گیرند-هر کس که باشد - دارد.

عرض کردم: گرچه آن شخص مستحق دوزخ باشد؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کامل الزیارات: 374 ح5، مصباح الزائر: 252، بحار الأنوار: 163/101 ح8 و 229 ح 36.

فرمود: وإن کان، ما لم یکن ناصباً؛

آری، به شرط آن که ناصبی نباشد. (1)

4 - باز در همان کتاب آمده است: داوود بن کثیر گوید:

پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

إنّ فاطمه بنت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تحضر زوّار قبر إبنها الحسین عليه‌السلام فتستغفر لهم ذنوبهم.

به راستی که فاطمه زهرا عليها‌السلام دختر گرامی محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در کنار زائرین قبر فرزندش امام حسین عليه‌السلام حاضر شده و برای گناهان آنان طلب آمرزش می نماید. (2)

5 - باز در همان کتاب آمده است: سیف تمّار گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

زائر الحسین عليه‌السلام مشفّع یوم القیامه لمائه رجل، کلّهم قد وجبت لهم النار ممّن کان فی الدنیا من المسرفین.

زائر امام حسین عليه‌السلام در روز قیامت صد نفر را شفاعت می نماید، و شفاعت او در مورد آنها که همگی مستحق آتش بودند و در دنیا از جمله مسرفان بودند، پذیرفته می شود. (3)

6 - باز در همان کتاب می نویسد: یکی از اصحاب ما گوید:

من سرّه أن ینظر إلی اللَّه یوم القیامه، وتهون علیه سکره الموت وهول المطّلع فلیکثر زیاره قبر الحسین عليه‌السلام، فإنّ زیاره الحسین عليه‌السلام زیاره رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم . (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کامل الزیارات: 311 ح4، بحار الأنوار: 27/101 ح 35، المستدرک: 238/10 ح 11923.

2- کامل الزیارات: 231 ح9، بحار الأنوار: 55/101 ح 14، المستدرک: 241/10 ح 11931.

3- کامل الزیارات: 309 ح2، بحار الأنوار: 77/101 ح 36، المستدرک: 253/10 ح 11955.

4- کامل الزیارات: 282 ح1، بحار الأنوار: 77/101 ح 34.

کسی که دوست دارد در روز رستاخیز به خداوند متعال نظر نماید (1)، و درهنگام جان دادن، سکرات مرگ (2) و مواقف روز قیامت بر او آسان شود؛زیاد به زیارت امام حسین عليه‌السلام برود، چرا که زیارت آن حضرت، همان زیارت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است.

7 - محمّد بن مشهدی در کتاب «مزار» خویش می نویسد: در روایتی آمده است:

أنّ اللَّه تعالی یخلق من عرق زوّار قبر الحسین عليه‌السلام من کلّ عرق سبعین ألف ملک یسبّحون اللَّه ویستغفرون له ولزوّار الحسین عليه‌السلام إلی أن تقوم الساعه. (3)

همانا خداوند متعال از هر (قطره) عرق زائر قبر امام حسین عليه‌السلام هفتاد هزارفرشته می آفریند که آنان خدای را تسبیح نموده و تا روز قیامت به زائرین آن حضرت استغفار می نمایند.

8 - یکی از دوستان اهل علم من، از یکی از دانشمندان گذشته و مورد اعتماد نقل کرد که وی در عالم خواب می بیند:

روز قیامت بر پا شده و مردم از هر گروه محشور شده و به پیشگاه الهی در حرکتند، او از خداوند متعال در مورد مقام و منزلت و پاداشی که خداوند بر آنها در نظر گرفته، می پرسد. تا این که از مقام شهدا می پرسد وبه او مقامات آنها را نشان می دهند.

بالاخره از مقام والای سرور شهیدان سیّدالشهداء صلوات اللَّه علیه می پرسد.

در این هنگام از جانب خداوند سبحان خطاب می رسد: همانا برای او

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله در شرح این روایت می گوید: مراد از نظر به خداوند متعال، نظر به رحمت و کرامت باری تعالی است یا مراد، نظر به سوی اولیای او، یا نهایت شناخت انسان از خدای متعال بر حسب کشش فکری وقابلیّت اوست.

2- سکرات مرگ: شدایدی که انسان در هنگام جان دادن متحمّل می شود.

3- بحار الأنوار: 357/101 ح3.

در پیشگاه ما مقام و منزلتی است که جز من و او، کسی از آن آگاه نیست.

9 - یکی از دوستان من - که اهل حدیث و قلم است - از من پرسید:

چرا در اکثر روایات پاداش زیارت امام حسین عليه‌السلام حجّ قرار داده شده است؟

در پاسخ وی گفتم: بنی اُمیه و دشمنان دین خدا، دل شریف امام حسین سلام اللَّه علیه را شکسته و چند روز پیش از روز عرفه، آن حضرت را از مکّه بیرون نمودند. به همین جهت، خداوند متعال دماغ دشمنان و بدخواهان آن حضرت را به زمین مالیده و حقیقت حجّ را تغییر داده و ثواب زیارت آن حضرت را چندین برابر پاداش حجّ قرار داد.

ما نیز خداوند جلّ وعلا را بر اعلای کلمه امام حسین عليه‌السلام و افزایش آن هرسال بیش از سال قبل، و بر ابطال و سرنگونی کلمه باطل از اوّلین وآخرین، سپاس می گوییم.

10 - یکی از خطیبان از اهل ادب، از من در مورد اسرار مهاجرت سرور مجاهدان و شهیدان امام حسین عليه‌السلام از من پرسید که:

چرا امام حسین عليه‌السلام با خاندانش به سوی کربلا حرکت کرده و کودک شیرخوار خود را فدا نموده با آن که می دانست کشته خواهد شد؟

من در پاسخ وی گفتم: هر قانونی دارای حرمت است و بر پیروان آن قانون لازم است که به آن قانون احترام کرده و از آن پیروی نموده و درحفظ آن کوشا باشند. از طرفی، مردم در نسبت به احترام قانون، سه گروهند:

1 - بالاترین حدّ احترام به قانون، آن است که شخص خودش را برای حفظِ آن اصل شریف، فدا کند.

2 - پایین ترین حدّ آن است که اعتنایی به آن نداشته باشد.

3 - و میان این دو حدّ، همان حدّ متوسّط احترام به حساب می آید.

از این نظر، گروه هایی که در جهان هستند و حکومت هایی که در دنیاحاکمند نسبت به خود دارای قوانینی هستند، آنان خدمتگزاران به قانون خودشان را به مراتب رعایت احترام آن، ارزش قائل می شوند. رعایت این اصل در یک قانون دنیوی محفوظ بوده و کسی منکر آن نیست.بنابراین، رعایت قانون الهی - همانند قرآن مجید - چقدر ارزش دارد؟

حافظ و نگهبان این قانون الهی، سیّد و آقای مجاهدان نیکوکار است،که با خانواده خود به سوی کربلا هجرت فرمود تا با این عمل مقدّس خودعظمت دین و قانون الهی را به جهانیان برساند و بر غیر مستحقّان ونااهلان آن خط بطلان کشد.

آری، آن حضرت با این مهاجرت و مجاهدت، نهضت عظیم و مقدّسی را پی ریزی کرد که آن علّت محدثه برای دین گردید، گویی با این نهضت مقدّس دین را پس از نابودی آن، با قربانی کردن جان عزیز خویش وخون پاک خاندان و یارانش، زنده نمود.

از طرفی، چون این نهضت شریف و بی نظیر مورد انکار شکّاکان مغرض قرارخواهدگرفت. همان گونه که امامت وامیری سرور یکتاپرستان امیر مؤمنان علی صلوات اللَّه علیه را در روز غدیر - با آن همه شهرتی که داشت و در دیدگاه هزاران مرد و زن بود - مورد انکار برخی مغرضان قرار گرفت. به همین جهت، این علّت احیاء، نیازمند علّت دیگری برای بقاء وحفظ این نهضت بی نظیر است که پیوسته در دنیا باقی بماند.

بدیهی است که این نهضت بی نظیر باقی نمی ماند جز با اقامه عزای دوستداران آن حضرت و جلسات ذکر و مصیبتی که - با همه اقسامش -برپا می دارند، و در واقع، این مجالس عزاداری علّت بقای این نهضت شریف بوده و مکمّل آن هستند.

بنابراین، هم اکنون قوام دین با دو نهضت است:

1 - نهضت مقدّس، بی نظیر و ارزشمندی که امام حسین عليه‌السلام با فدا نمودن جان عزیز خود و خاندان و فرزندان و یارانش بوجود آورد.

2 - نهضت های مقدّس و پاکی که با اقامه مجالس عزاداری و تعزیه خوانی بر پا می شود که خود، نگه دارنده این نهضت عظیم هستند.

به همین جهت، بر تمام دینداران - بلکه بر هر فرد از بشریّت - لازم است نسبت به اُموری که نشانگر امر الهی و احیای امر پیشوایان عليهم‌السلام است،قیام نمایند.

و در واقع برپایی چنین محافلی اشاره ای است به نهایت تأسّف از آن که از جهاد در پیشگاه مبارک حضرتش را از دست داده اند و به عنوان پذیرش دعوت آنان و تأیید این مطلب است که این بزرگواران به امرولایت و سرپرستی امّت سزاوارتر بوده اند از آنها که او را از مقامی که خدا برای آنها قرار داده کنار زدند و این عمل سپاسگزاری از حقوق آنان نسبت به بشریّت بوده و صله ای باشد برای پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزندان پاک و پاکیزه آن حضرت و موجب سرور و شادمانی معصومین عليهم‌السلام باشد.

به همین جهت، پیشوایان معصوم عليهم‌السلام در موارد گوناگون مردم را باسخنان زیبای خود بر برپایی این اُمورمقدّس تشویق وترغیب می نمودند.

آنجا که می فرماید:

فإنّ فی اجتماعکم ومذاکراتکم إحیاء أمرنا، وخیر الناس بعدنا من ذاکر بأمرنا ودعا إلی ذکرنا. (1)

همانا اجتماعات شما و گفتگوهای شما، موجب احیای امر ماست، وبهترین مردم پس از ما، کسانی هستند که امر ما را یادآوری نموده (2) و مردم رابه سوی این امر بخوانند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشاره المصطفی: 110، بحار الأنوار: 354/74 ح 31 و 200/1 ح8 به نقل از امالی مفیدرحمه‌الله.

2- در بحار الأنوار ج: 74) چنین آمده است: امر ما را یاد نموده و به سوی این امر باز گردند.

در روایت دیگری می خوانیم:

هل العیش إلّا هذا.

آیا زندگی جز یاد ماست؟!

در روایت آمده:

شیعتنا منّا ومضافون إلینا فلهم معنا قرابه خاصّه، رضوا بنا أئمّه،ورضینا بهم شیعه، یحزنهم حزننا، ویسرّهم سرورنا، ونحن نطّلع علی أحوالهم، ونتألّم لتألّمهم.

شیعیان ما از ما و به سوی ما هستند، آنان با ما قرابت و خویشاوندی ویژه ای دارند، آنان به امامت ما راضی شده اند ما نیز به پیرو و شیعه بودن آنان راضی شده ایم، غم و اندوه ما آنان را محزون و غمگین و سرور و خوشحالی ما آنان را مسرور و خوشحال می نماید، ما از احوال آنان آگاه شده و بر ناراحتی آنان ناراحت می شویم.

امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

من أحبّنا بقلبه، وأخدمنا بیده ولسانه فهو معنا فی الغرفه الّتی نحن فیها. (1)

کسی که با دلش ما را دوست داشته و با دست و زبانش در خدمت ما باشد، اودر بهشت در درجه و غرفه ما خواهد بود.

بنابراین، یاری آنان مخصوص به مورد خاصّی نیست، بلکه هر عملی که باعث استواری دعوت آنان و جلب توجّه دیدگان به سوی عنایتی شودکه خداوند سبحان به ایشان عطا فرموده - که همان خلافت کبری است -نصرت و یاری آنان به شمار می آید.

در اینجا نباید اشکال شود که: شاید برخی از اقسام اقامه عزاداری به گونه لهو باشد، چرا که او در مقام گریاندن و محزون نمودن دلهاست،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 101/27 ح 64 (با اندکی تفاوت).

چنین قسمی تخصّصاً از موضوع آن خارج است.

و امّا این که امام حسین صلوات اللَّه علیه می دانست که به زودی کشته خواهد شد با وجود این بر چنین امری اقدام نمود.

در پاسخ این سؤال باید بگوییم:

تکالیف شرعی نسبت به امام حسین صلوات اللَّه علیه بستگی به دانش ظاهری آن حضرت داشت نه دانش غیبی آن حضرت.

بنابراین، وقتی اطاعت و فرمانبرداری اهل کوفه با مکاتبه بزرگان آن شهر یکی پس از دیگری بر آن حضرت آشکار شد، که با میل خود و بدون اجبار به این عمل اقدام نموده و خودشان ابتداءً - بدون این که از آنان خواسته باشند - آماده یاری امام حسین عليه‌السلام شدند، حضرت در صورت ظاهر ناگزیر بودند که از مدینه خارج شده و در برابر برپایی دین خدا وکلمه او و ابقای آن قیام نماید.

پس از نظر شرعی و عقلی بر ما لازم است که این احسان را با اقامه یادامام مظلوم و شهیدمان - با همه اقسام عزاداری - سپاسگزاری نماییم، تا دراین امر مقدّس با آن حضرت شریک شده و آن را تقدیس نماییم، وگفتاری زیبای خداوند را که می فرماید: (هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ) (1)؛«آیا پاداش نیکی جز نیکی است» امتثال نماییم.

علاوه بر این که بر پایی چنین مجالسی از بزرگترین شعائر دین است واز بارزترین مصداق آیه کریمه (وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ) (2)؛ «و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلهاست»، می باشد.

بدیهی است روایتی را که در مورد علم امام حسین عليه‌السلام بیان کردیم با

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره الرحمان، آیه 61.

2- سوره حجّ، آیه 32.

روایتی که در کتاب شریف «کافی» نقل شده هیچ گونه منافاتی ندارد که درآن روایت آمده:

«افعال و کارهای معصومین عليهم‌السلام همگی معهود از ناحیه خدای متعال است» (1).

پرواضح است که عهد پروردگار حکیم مطلق، عین حکمت و مطلق آن است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 280/1 ح2.

## بخش ششم: مناقب حضرت امام زین العابدین عليه‌السلام

قطره ای از دریای مناقب نور چشمان پیامبر ثقلین، زینت عبادت کنندگان، حضرت علیّ بن الحسین علیه صلوات المصلّین

973/1. قاضی نعمان در کتاب «مناقب» می نویسد: نقل شده:

روزی حسن بن الحسن بن علی در برابر امام سجّاد عليه‌السلام ایستاد به طوری که آن حضرت می شنید و در حضور عدّه ای از مردم شروع به ناسزا گفتن به آن حضرت نمود.

امام سجّاد عليه‌السلام چیزی به او نگفت، حتّی یک حرف هم در پاسخ او نفرمود. عدّه ای از یاران حضرتش که حضور داشتند، از این امر ناراحت شده و غمگین گشتند.

وقتی حسن رفت، امام سجّاد عليه‌السلام به آنان فرمود:

شنیدید این شخص چه گفت؟

گفتند: آری، شنیدیم و از این جریان ناراحت شدیم، ما دوست داشتیم شما پاسخ او را بدهید و ما نیز حرفهایی به او بگوئیم.

امام سجّاد عليه‌السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود:

(وَالْکاظِمینَ الْغَیْظَ وَالْعافینَ عَنِ الناسِ وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ) (1)؛

«و فروبرندگان خشم و درگذرندگان از مردم، و خداوند نیکوکاران رادوست دارد».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 134.

آنگاه فرمود: دوست دارم با هم به خانه اش برویم تا پاسخ مرا نیز بشنوید چرا که سزاوار نبود در همان مجلس پاسخ او را بدهم.

یاران حضرتش برخاسته و به طرف خانه او به راه افتادند، آنان خیال می کردند که آن حضرت از او انتقام می گیرد، وقتی به خانه او رسیدند در زدند و خود حسن بیرون آمد، وقتی امام سجّاد عليه‌السلام را با اطرافیانش دید یقین کرد که آن حضرت برای انتقام گرفتن آمده است. به همین جهت، شروع به حرف زدن کرد.

امام سجّادعليه‌السلام فرمود:

آرام باش برادرم! آنچه در آنجا گفتی ما شنیدیم اینک ما می گوییم و تو گوش کن:

إن کان الّذی قلت لی کما قلت فإنّی أسأل اللَّه أن یغفره لی، وإن لم یکن ذلک کما قلت، فأنا أسأل اللَّه أن یغفره لک.

اگر آنچه را که تو در مورد من گفتی، همان گونه باشد، من از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر چنین نباشد، من از خدا می خواهم که تو رابیامرزد.

حسن، از این سخن امام سجّاد عليه‌السلام شرمنده شد و برخاست و سر مبارک و میان دو چشمان امام عليه‌السلام را بوسید و گفت: بلکه، سوگند به خدا! آنچه درمورد شما گفتم، چنان نیست. آنگاه پوزش طلبید، و عذر خواست. (1)

974/2. باز در همان کتاب آمده است: گفته شده:

یکی از غلامان امام سجّاد عليه‌السلام در باغ آن حضرت کار می کرد، روزی امام عليه‌السلام برای سرکشی به باغ آمد، دید آن غلام (در انجام کار خویش کوتاهی نموده و موجب) خراب کاری شده است، حضرت ناراحت شده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- شرح الأخبار: 257/3 ح 1157. نظیر این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 54/46 ح1 آورده است.

و برای تنبیه او با تازیانه ای که در دست داشت یک تازیانه به او زد و از باغ خارج شد.

امام سجّاد عليه‌السلام پس از آن، کسی را نزد غلام فرستاد تا خدمت حضرتش حاضر شود، وقتی غلام تازیانه را در برابر حضرتش دید خیال کرد که حضرتش می خواهد او را مجازات کند.

امام عليه‌السلام رو به او کرد و فرمود:

یا هذا؛ حملنی الغضب علی أن ضربتک فخذ السوط واقتصّ منّی.

فلانی؛ خشم و ناراحتی مرا وادار نمود و تو را زدم اینک تازیانه را بگیر و از من قصاص کن!

غلام گفت: مولای من؛ سوگند به خدا؛ من خیال کردم که می خواهی مرا مجازات کنی و به راستی که من مستحقّ کیفر و مجازاتم، چگونه از تو قصاص کنم؟ امام عليه‌السلام فرمود:

وای بر تو؛ از من قصاص کن!

غلام گفت: مولای من! پناه بر خدا می برم، من از شما گذشتم، شما راحت و آسوده باشید.

امام سجّادعليه‌السلام چندین بار این مطلب را تکرار فرمود و غلام آن حضرت را حلال می نمود. وقتی امام عليه‌السلام دید که غلام قصاص نمی کند، فرمود:

الضیعه صدقه علیک؛ باغ به عنوان صدقه مالِ تو باشد. (1)

امام سجّاد عليه‌السلام پس از پایان زمستان، لباس های زمستانی خود را و پس از پایان تابستان، لباس های تابستانی خود را صدقه می داد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- متأسّفانه مؤلّف رحمه‌الله این روایت را در «جلد اوّل: ص 503» نیز نقل کرده ولی ابن شهرآشوب در کتاب «المناقب» این روایت را به عنوان «قیل» (گفته شده) آورده که حاکی از ضعف آن است؛ علاوه بر این، سندی برای آن ذکر نکرده و متن روایت نیز مخدوش است.

2- شرح الأخبار: 263/3 ح 1167 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 90/46 ضمن ح 77. نظیر این روایت در المناقب: 154/4 نقل شده است.

975/3. در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: زهری گوید:

برادری داشتم که برادری ما به خاطر خدا بود، من خیلی او را دوست داشتم، او در هنگام جهاد با رومیان به شهادت رسید، من به این مقام او غبطه می خوردم و خوشحال بودم و آرزو می کردم که من نیز به همراه او بودم و به شهادت می رسیدم.

با این آرزو شبی خوابیدم، او را در خواب دیدم، به وی گفتم: خدا با تو چگونه رفتار کرد؟

گفت: خداوند به جهت جهاد من و محبّتی که به حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان او داشتم مرا آمرزید و به شفاعت علیّ بن الحسین صلوات اللَّه علیهما ملک مرا در بهشت، از هر جهت به مسافت مسیر صد هزار سال گسترش داد.

گفتم: من هم دوست داشتم که همانند تو به شهادت می رسیدم.

گفت: مقام تو از من به مسافت هزار هزار سال برتر و بالاتر است.

گفتم: چگونه؟

گفت: مگر تو امام سجّادعليه‌السلام را هر جمعه یک مرتبه ملاقات نکرده و بر او سلام نمی کنی؟ و وقتی چهره مبارکش را می بینی بر محمّد و آل محمّدعليهم‌السلام درود نمی فرستی؟ آنگاه در این زمان شوم - زمان بنی اُمیّه - از آن حضرت حدیث نقل می نمایی و خود را در معرض مشکلات قرار می دهی؛ ولی خداوند مهربان تو را حفظ می کند؟! (و بدین سبب مقامی بس ارجمند در پیشگاه الهی داری).

زهری گوید: من از خواب بیدار شدم، با خودم گفتم: شاید این خواب آشفته بود و راست نیست.

باز خوابیدم، دوباره او را دیدم، گفت: آیا در گفته من تردید نمودی؟ تردید به خود راه مده که شکّ و تردید کفر است، و آنچه که گفتم به کسی

مگو، چرا که به زودی امام سجّادعليه‌السلام تو را از خوابت آگاه خواهد کرد، همان گونه که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابابکر را در راه شام از خوابش آگاه نمود.

از خواب برخاستم و نمازم را خواندم، ناگاه فرستاده امام سجّادعليه‌السلام آمد، خدمت امام سجّادعليه‌السلام شرفیاب شدم، وقتی مرا دید فرمود:

ای زهری! دیشب در خواب چنین و چنان دیدی، دو مورد خوابی که دیدی هر دو صحیح و راست بودند. (1)

976/4. عالم جلیل القدر، سیّد بن طاووس قدس‌سره در کتاب «إستخارات» می نویسد: زهری گوید:

با امام سجّادعليه‌السلام نزد عبدالملک مروان رفتم، وقتی عبدالملک اثر سجده را در پیشانی امام سجّادعليه‌السلام دید در شگفت شده و آن را بزرگ شمرد، و گفت:

ای ابا محمّد! به راستی که در عبادت کوشش می کنی؟ حقیقتاً عنایت خداوند شامل حال توست، تو پاره تن پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستی، نسبت به آن حضرت نزدیک و در میان خاندان و معاصرانت دارای فضل بزرگی هستی. به راستی که علم، فضل، دین و پرهیزکاری که به تو عنایت شده به احدی همانند تو و پیش از تو جز نیاکان پاکت عطا نشده است.

عبدالملک شروع به ستایش آن حضرت نمود و او را ثنا گفت.

زهری گوید: امام سجّادعليه‌السلام فرمود:

آنچه گفتی از فضل خدای سبحان و تأیید و توفیق اوست.

ای امیرالمؤمنین (!!) چگونه می توان شکر نعمت های او را ادا نمود؟ پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنقدر در نماز می ایستاد تا آن که قدمهایش ورم کرد، چنان در روزه داری تشنه می گشت که آب دهان مبارکش خشک می شد.

گفتند: ای رسول خدا! مگر خداوند متعال وعده آمرزش به تو نداده و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 362 ح 4.

گناهان گذشته و آینده تو را نیامرزیده است؟! (1)

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟!

(آنگاه امام سجّادعليه‌السلام فرمود: )

الحمدللَّه علی ما أبلی وأولی، وله الحمد فی الآخره والاُولی، واللَّه لو تقطّعت أعضائی، وسالت مُقلتای علی صدری، لن أقوم للَّه جلّ جلاله بشکر عشر العشیر من نعمه واحده من جمیع نعمه الّتی لایحصیها العادّون، ولایبلغ حدّ نعمه منها جمیع حمد الحامدین.

سپاس خدای را بر لطف و نعمتش، و او سزاوار سپاس و ستایش است در سرانجام و ابتداء، سوگند به خدا! اگر اعضای بدنم قطعه قطعه شود و چشمانم (از کثرت عبادت) بر روی سینه ام بیفتد، هنوز سپاس یک دهم از یک نعمتش را - در میان این همه نعمتهایی که شاکران از شمارش آن ناتوانند - بجای نیاورده ام، و سپاس تمام سپاسگزاران حتّی برای یکی از آن نعمت ها نارسا است.

نه، سوگند به خدا! سعی و کوشش در شکر گزاری را رها نخواهم کرد تا خداوند مرا در این حال بنگرد و شب و روز و در پنهانی و آشکار چیزی مرا از شکر و سپاس و یادآوری نعمتهای باری تعالی مشغول نخواهد کرد.

اگر خانواده ام حقّی بر من نداشت و اگر مردم - از خاصّه و عامه - حقوقی بر من نداشتند که ناگزیر باید آن حقوق را در حدّ توان رعایت نمود، همواره چشمانم را به سوی آسمان می دوختم و دلم را در گرو خدای مهربان می گذاشتم و دست از این کار برنمی داشتم تا این که جانم را تسلیم خدای رؤوف می نمودم که او از بهترین داوران است.

در این هنگام اشک از دیدگان مبارک حضرتش جاری شد، عبدالملک نیز گریه کرد و گفت: چقدر فاصله است میان بنده ای که در جست و جوی آخرت است و بر آن می کوشد و میان بنده ای که از هر راهی که باشد

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اشاره است به آیه شریفه (لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَما تَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَیَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقیماً)؛ «تا خداوند گناهان گذشته و آینده (ای که به تو نسبت می دادند) ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید». «سوره فتح، آیه 2».

خواهان دنیاست، که او دیگر در آخرت نصیبی ندارد.

آنگاه عبدالملک از نیازهای امام سجّادعليه‌السلام پرسید و علّت آمدنش را جویا شد و شفاعت آن حضرت را درباره کسانی که واسطه شده بود پذیرفت و از اموالش به حضرت صله داد. (1)

977/5. ابو علی فرزند شیخ طوسی قدس‌سره در امالی خود می نویسد:

در روایتی آمده است: به امام سجّاد صلوات اللَّه علیه گفته شد: چگونه صبح کردید ای فرزند رسول خدا؟

امام سجّادعليه‌السلام فرمود:

أصبحت مطلوباً بثمان: اللَّه تعالی یطلبنی بالفرائض، والنبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالسنّه، والعیال بالقوت، والنفس بالشهوه، والشیطان بالمعصیه، والحافظان بحفظ العمل واللسان، وملک الموت بالروح، والقبر بالجسد، فأنا بین هذه الخصال مطلوب. (2)

در حالی صبح کردم که از هشت طرف مرا می خواهند:

1 - خداوند انجام واجبات را از من می خواهد.

2 - پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم انجام سننی و مستحبّات را.

3 - خانواده؛ تهیّه زاد و توشه. 4 - نفس، برای شهوت رانی.

5 - شیطان برای معصیت و گناه. 6 - دو فرشته موکّل برای حفظ عمل و زبان.

7 - ملک الموت روح مرا می خواهد. 8 - و قبر هم جسد مرا می خواهد؛

و من در گرو این خواسته ها و طلبکارها هستم.

978/6. ابوحمزه ثمالی گوید: مولایم امام سجّادعليه‌السلام می فرمود:

روزی از خانه بیرون آمده و بر این دیوار تکیه دادم، ناگاه مردی که دو لباس سفید بر تن داشت پیدا شد، او بر من نگاه کرد و گفت:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فتح الأبواب: 171 - 170، بحار الأنوار: 56/46 ح 10.

2- امالی طوسی: 641 ح 16 مجلس 32، بحار الأنوار: 69/46 ح 42.

ای علی بن الحسین! چه شده که تو را اندوهگین و محزون می بینم؟ آیا اندوه تو برای دنیاست که همانا آن روزی آماده ای است که نیکوکار و بدکار از آن بهره مند هستند.

گفتم: اندوه من به خاطر دنیا نیست، زیرا دنیا همان گونه است که تو می گویی.

گفت: پس برای آخرت محزون هستی؟! آن نیز وعده ای است درست که سلطانی قاهر به آن حکم می فرماید.

گفتم: اندوه من برای آخرت نیز نیست، زیرا که آن نیز همان گونه است که تو می گویی.

گفت: ای علی بن الحسین! پس حزن و اندوهت برای چیست؟

گفتم: از فتنه و آشوب ابن زبیر (برای مردم) می ترسم.

او لبخندی زد و گفت: ای علیّ بن الحسین! آیا کسی را دیده ای که از خدا بترسد و خدا او را نجات نبخشد؟

گفتم: نه.

گفت: ای علی بن الحسین! آیا تا حال کسی را دیده ای که بر خدا توکّل کند و خدا کفایتش نکند؟

گفتم نه. در این هنگام نگاه کردم و کسی را ندیدم. (1)

979/7. از امام باقر عليه‌السلام روایت شده که فرمود:

پدرم امام سجّادعليه‌السلام می فرمود: روزی سخت بیمار شدم، پدرم امام حسین عليه‌السلام فرمود: چه میل داری؟ عرض کردم:

أشتهی أن أکون ممّن لا أقترح علی ربّی سوی ما یدبّره لی.

دوست دارم چنان باشم که پیشنهادی بر خداوند نداشته باشم، جز آنچه خدا برای من تدبیر فرماید.

پدر بزرگوارم فرمود: آفرین بر تو! همانند حضرت ابراهیم خلیل - صلوات اللَّه علیه - شده ای، وقتی جبرئیل به او گفت: آیا نیازی داری؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 63/2 ح2 (با اندکی تفاوت). این روایت در الخرائج: 269/1 ح 13، بحار الأنوار: 145/46 ح 1 و 148/71 ح 43، التوحید: 373 ح 17 و الإرشاد: 258 نیز نقل گردیده است.

گفت: در برابر خداوند متعال اظهار نظری ندارم، بلکه او برای من کافی است، و خوب وکیل و نگهبانی است. (1)

980/8. زمخشری در کتاب «ربیع الأبرار» می نویسد: از پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روایت شده که حضرتش فرمود:

للَّه من عباده خیرتان: فخیرته من العرب قریش، ومن العجم فارس.

خداوند از میان بندگانش دو تیره را انتخاب فرمود: از عرب، تیره قریش را و از عجم، تیره فارس را.

و امام سجّادعليه‌السلام می فرمود:

أنا ابن الخیرتین؛ من فرزند دو تیره برگزیده خدا هستم.

زیرا که جدّ بزرگوارش رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، مادرش دختر یزدگرد پادشاه بود.

ابوالأسود دئلی در این زمینه گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وإنّ غلاماً بین کسری وهاشم |  | لأکرم من نیطت علیه التمائم |

به راستی کودکی که از میان خاندان کسری و بنی هاشم می باشد بزرگوارتر از آن است که بر گردن او تعویذهایی آویزان شود. (2)

981/9. شیخ صدوق قدس‌سره در «علل الشرائع» می نویسد: جابر جعفی گوید:

پیشوای پنجم، امام باقرعليه‌السلام می فرمود:

إنّ أبی علیّ بن الحسین عليهما‌السلام ما ذکر للَّه عزّوجلّ نعمه علیه إلّا سجد، ولا قرأ آیه من کتاب اللَّه عزّوجلّ فیها سجود إلّا سجد، ولا دفع اللَّه عزّوجلّ عنه سوءاً یخشاه، أو کید کاید إلّا سجد، ولا فرغ من صلاه مفروضه إلّا سجد، ولا وفّق لإصلاح بین اثنین إلّا سجد، وکان أثر السجود فی جمیع مواضع سجوده، فسمّی السجّاد لذلک.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دعوات راوندی: 168 ح 468، بحار الأنوار: 67/46 ح 34.

2- بحار الأنوار: 4/46 ضمن ح 4.

پدرم امام سجّادعليه‌السلام هر گاه به یاد نعمتی از نعمت های خدا می افتاد سر به سجده می گذاشت، و هر آیه ای را که دارای سجده بود قرائت می فرمود، سجده می نمود.

او از هر امر ناراحت کننده ای، یا از حیله حیله گری که می ترسید و خداوند او را از شرّ آن آسوده می نمود، به شکرانه این نعمت، پیشانی بر زمین می سایید و سجده می کرد.

پس از هر نماز واجب سجده می نمود، وقتی میان دو نفر اصلاح می نمود سجده می کرد. به همین جهت، آثار سجده در همه اعضای سجده آن حضرت نمایان بود. از این رو حضرتش را سجّاد؛ (زیاد سجده کننده) نامیدند. (1)

982/10. قطب راوندی قدس‌سره در کتاب ارزشمند «خرائج» می نویسد: جابر گوید: امام باقرعليه‌السلام می فرمود:

هنگامی که دختر یزد جرد بن شهریار، آخرین پادشاه سلسله ساسانی را اسیر کرده و وارد شهر مدینه کردند، دختران مدینه به پشت بامها رفته و به تماشای او پرداختند، وقتی او را وارد مجلس عمر نمودند، از نور و پرتو جمالش مجلس روشن گشت، وقتی چشمش به عمر افتاد، گفت: پیروز باد هرمز.

عمر این سخن را شنید، خشمگین شده و گفت: این کافر مرا دشمنام می دهد، و تصمیم گرفت او را مجازات نماید.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام که شاهد این منظره بود رو به عمر کرد و فرمود: چیزی را که نمی دانی انکار نکن!

عمر دستور داد که تا او را در معرض فروش قرار داده و به همه اعلان نمایند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: لایجوز بیع بنات الملوک وإن کنّ کافرات

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرائع: 232/1 ح1، بحار الأنوار: 6/46 ح 10.

ولکن أعرض علیها أن تختار رجلاً من المسلمین حتّی تتزوّج منه، وتحسب صداقها علیه من عطائه من بیت المال یقوم مقام الثمن.

دختران پادشاهان را نباید فروخت، گر چه کافر باشند. او را مخیّر کن تا یکی از مسلمانان را برگزیند و با او ازدواج نماید. و مهریّه او را از سهم آن مرد، از بیت المال حساب کن که به جای قیمتش باشد.

عمر گفت: چنین می کنم، آنگاه به آن بانو گفت: یکی از مسلمانان را به عنوان شوهر انتخاب کن.

آن بانوی بزرگوار دوری زد و دست بر شانه امام حسین عليه‌السلام گذاشت.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به او فرمود: چه نام داری ای کنیزک؟

گفت: جهان شاه.

فرمود: بلکه نام تو شهربانو است.

گفت: خواهرم شهربانوست.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود: راست گفتی.

آنگاه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام رو به امام حسین عليه‌السلام کرد و فرمود:

احتفظ بها وأحسن إلیها، فستلد لک خیر أهل الأرض فی زمانه بعدک، وهی اُمّ الأوصیاء الذریّه الطیّبه؛

این دختر را نیکو نگهداری کن که به زودی فرزندی برای تو می آورد که او پس از تو، بهترین فرد روی زمین است، این دختر مادر اوصیا، از ذراری پاک است.

پس علیّ بن الحسین زین العابدین عليه‌السلام از این بانوی بزرگوار متولّد شد.

در روایتی آمده است:

آن بانوی بزرگوار در هنگام زایمان از دنیا رفت، و این که او در آن محفل، امام حسین عليه‌السلام را برگزید جهتش این بود که آن بانو، حضرت فاطمه عليها‌السلام را در عالم خواب دید و پیش از آن که اسیر لشکریان گردد، مسلمان شد.

او قصّه شگفتی دارد که بدین شرح است: آن بانوی بزرگوار گوید:

پیش از آمدن سپاهیان اسلام در خواب دیدم که حضرت محمّد رسول

خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با امام حسین عليه‌السلام به خانه ما تشریف فرما شدند، حضرت در مکانی جلوس فرمود و مرا برای امام حسین عليه‌السلام خواستگاری نمود. پدرم پذیرفت و عقد بسته شد.

وقتی از خواب بیدار شدم، محبّت او در دلم جای گرفت و به جز او به چیز دیگری نمی اندیشیدم.

شب دوّم حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام را در خواب دیدم، آن حضرت نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه فرمود، من پذیرفته و مسلمان شدم.

آنگاه بانوی بانوان جهانیان حضرت زهراعليها‌السلام فرمود:

إنّ الغلبه تکون للمسلمین وأنّک تصلین عن قریب إلی ابنی الحسین عليه‌السلام سالمه لا یصیبک بسوء أحد.

به زودی مسلمانان بر شما پیروز خواهند شد و تو صحیح و سالم پیش فرزندم حسین عليه‌السلام خواهی رفت و هیچ خطری متوجّه تو نخواهد شد.

آن بانوی بزرگوار گوید: بدین وسیله، من هم اکنون وارد مدینه شدم و تا حال هیچ ناراحتی متوجّه من نشده و دست مرا انسانی لمس نکرده است. (1)

983/11. شیخ بزرگوار، علیّ بن محمّد بن علی الخزّاز قمّی در کتاب گران سنگ «کفایه الأثر» می نویسد: عبیداللَّه بین عبداللَّه بن عتبه گوید:

من در محضر سیّدالشهداء امام حسین عليه‌السلام حضور داشتم که ناگاه علیّ بن الحسین عليه‌السلام وارد شد، امام حسین عليه‌السلام او را پیش خود خواند و محکم در آغوش گرفته و میان دو چشمانش را بوسید. آنگاه فرمود:

بأبی أنت! ما أطیب ریحک وأحسن خلقک؛

پدرم فدای تو باد! چقدر خوشبو هستی و چه خلق نیکویی داری.

از این سخن، از دلم چیزی خطور کرد، عرض کردم: پدر و مادرم به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 750/2 ح 67، بحار الأنوار: 10/46 ح 21.

فدایت ای فرزند رسول خدا! اگر - خدای نخواسته، پناه بر او - روزی شما نبودید از چه کسی پیروی کنیم؟ فرمود:

از این پسرم علی، او امام و پدر امامان است.

عرض کردم: مولای من! او هنوز سنّ کمی دارد!

فرمود: آری، فرزندش محمّد در سنّ نه سالگی به امامت می رسد، سپس مدّتی سکوت می نماید.

امام عليه‌السلام فرمود: آنگاه به راستی علم و دانش را می شکافد. (1)

984/12. شیخ صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین» می نویسد: محمّد بن اسماعیل، یکی از نوادگان امام موسی بن جعفرعليهما‌السلام گوید:

پدرم از پدر بزرگوارش امام کاظم عليه‌السلام، از پدر گرامش امام صادق عليه‌السلام، از پدر عالی مقامش امام باقرعليه‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

إنّ حبابه الوالبیّه دعا لها علیّ بن الحسین عليهما‌السلام فردّ اللَّه علیها شبابها، وأشار إلیها بإصبعه فحاضت لوقتها، ولها یومئذ مائه سنه وثلاث عشره سنه.

حبابه والبیّه پیر زنی مؤمن بود که پدر بزرگوارم امام سجّادعليه‌السلام بر او دعا فرموده و جوان گشت، حضرت با انگشت مبارکش به سوی او اشاره کرد و در همان وقت حایض گشت، و این در حالی بود که آن روز، او صد و سیزده سال داشت. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: به زودی حدیثی نقل خواهد شد که در آن آمده: امام باقرعليه‌السلام به حبابه والبیّه دعا فرمود و جوانی او بازگشت. (3)

البتّه ممکن است تنافی این دو حدیث را به دو طریق از میان برد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کفایه الأثر: 235 - 234، بحار الأنوار: 19/46 ح 8.

2- کمال الدین: 537/2 ح2، بحار الأنوار: 27/46 ح 13. این روایت را ابن شهراشوب در المناقب: 135/4 (با اندکی تفاوت) نقل کرده است.

3- رجوع شود به: ص 563 ح 1002 از همین مجلّد.

1 - این که بگوییم: بخشی از پیری او را امام سجّادعليه‌السلام از بین برد و بخش دیگرش را امام باقرعليه‌السلام.

2 - یا این که پس از مدّتی باز پیری سراغ او آمد و با دعای امام باقرعليه‌السلام برای مرتبه دوّم جوان گشت.

985/13. در کتاب «مناقب» می نویسد: زهری گوید: سعید بن مسیّب گوید:

در مراسم حجّ چنین متعارف بود که تا امام سجّادعليه‌السلام از مکّه خارج نمی شد مردم خارج نمی شدند، سالی من در خدمت حضرتش بودم، امام عليه‌السلام از مکّه خارج شد و من نیز به همراه آن حضرت خارج شدم.

حضرت در یکی از منازل فرود آمد، دو رکعت نماز خواند و در سجده به تسبیح پروردگار مشغول شد. هیچ درخت و کلوخی در اطراف نماند مگر آنکه با آن حضرت تسبیح گفتند.

من از تماشای این صحنه وحشت کردم، حضرت سر از سجده برداشت و فرمود:

ای سعید! آیا ترسیدی؟

عرض کردم: آری، ای فرزند رسول خدا!

فرمود: هذا التسبیح الأعظم؛ این تسبیح بزرگی است. (1)

986/14. شیخ طائفه، عالم بزرگوار شیخ طوسی قدس‌سره در «امالی» خویش می نویسد:

سالی امام سجّاد عليه‌السلام برای انجام مراسم حجّ به سوی مکّه به راه افتاد، وقتی به بیابانی میان مکّه و مدینه رسید به راهزنی برخورد، راهزن به امام عليه‌السلام گفت: پایین بیا!

حضرت فرمود:

چه می خواهی؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 136/4، بحار الأنوار: 37/46 ح 33.

گفت: می خواهم تو را بکشم و هر چه داری به سرقت ببرم.

حضرت فرمود: من هر چه دارم با تو تقسیم می نمایم و آن را برای تو حلال می کنم.

دزد گفت: نه، و قبول نکرد.

حضرت فرمود: از دارایی من، آن قدر به من بده تا به منزلم برسم.

دزد امتناع ورزید و نپذیرفت.

حضرت فرمود: خدای تو کجاست؟

گفت: خواب است. ناگاه دید دو شیر درنده آمدند و یکی از سرش و دیگری از پایش گرفت. حضرت فرمود:

زعمت أنّ ربّک عنک نائم؛

خیال می کردی که پروردگارت از تو غافل شده و خواب است؟! (1)

نویسنده رحمه‌الله گوید: این اخلاق سرشار از عواطف انسانی را یکی از فرزندان آن امام همام، آیه اللَّه سیّد مرتضی کشمیری قدس‌سره الگو قرار داده، وی در یکی از شب های چهارشنبه که به مسجد سهله مشرّف می شد در راه به دزدی برخورد می کند، دزد می خواست لباسهای او را با زور به سرقت ببرد.

او می گوید: اجازه بده، این لباسها را به تو هدیه بدهم تا از طریق حلال - نه حرام - در اختیار تو باشد. او هم می پذیرد.

987/15. در کتاب «اعلام الوری» و «إرشاد» آمده است: روایت شده:

روزی امام سجّاد عليه‌السلام غلامش را دو بار صدا زد و او پاسخ نداد، وقتی در مرتبه سوّم جواب داد، حضرت فرمود:

فرزندم! صدای مرا نشنیدی؟

گفت: چرا.

فرمود: پس چرا پاسخ ندادی؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی طوسی: 673 ح 28 مجلس 36، المناقب: 140/4، بحار الأنوار: 41/46 ح 36.

گفت: چون در ایمن بودم و از تو نمی ترسیدم.

حضرت فرمود: الحمدللَّه الّذی جعل مملوکی یأمننی؛

سپاس خدایی را که غلامم را از من در ایمن قرار داده و از من بیمناک نیست. (1)

988/16. شیخ صدوق رحمه‌الله در «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» می نویسد: احمد بن عیسی از عمویش نقل می کند که امام صادق عليه‌السلام می فرمود:

امام سجّادعليه‌السلام همیشه با کسانی مسافرت می کرد که آن حضرت را نمی شناختند و با آنان شرط می کرد که در موارد نیاز آنان، در خدمتشان باشد.

روزی امام سجّاد عليه‌السلام با گروهی مسافرت کرد، شخصی آن حضرت را دید و شناخت، رو به آن گروه کرد و گفت: می دانید این شخص کیست؟

گفتند: نه.

گفت: این علیّ بن الحسین، امام سجّادعليه‌السلام است.

آنان دست و پای حضرتش را بوسیدند و گفتند: ای فرزند رسول خدا! می خواستی ما را در آتش جهنّم بسوزانی، اگر خطایی از ما سر می زد و حرفی می زدیم، در این صورت همیشه هلاک می شدیم، چه چیزی باعث شد که این گونه رفتار کنی؟

حضرت فرمود: إنّی کنت قد سافرت مرّه مع قوم یعرفوننی فأعطونی برسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ما لا استحقّ به، فإنّی أخاف أن تعطونی مثل ذلک فصار کتمان أمری أحبّ إلیّ.

من یک مرتبه با گروهی که مرا می شناختند مسافرت کردم، آنان به خاطر جدّم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آنقدر به من لطف نمودند که من سزاوار آن نبودم، من ترسیدم که شما نیز چنین رفتار کنید. به همین جهت، ناشناس بودن برای من بهتر بود. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- إعلام الوری: 491، الإرشاد: 258، بحار الأنوار: 56/46 ح6. نظیر این روایت در «شرح الأخبار: 260/3 ح 1163» نیز نقل گردیده است.

2- عیون الأخبار: 143/2 ح 13، بحار الأنوار: 69/46 ح 41.

989/17. شیخ صدوق قدس‌سره در «علل الشرائع» می نویسد:

ابان بن تغلب گوید: به امام صادق عليه‌السلام عرض کردم: من دیده بودم وقتی امام سجاد عليه‌السلام به نماز می ایستاد رنگش متغیّر گشته و دگرگون می شد. فرمود:

واللَّه! إنّ علیّ بن الحسین عليهما‌السلام کان یعرف الّذی یقوم بین یدیه.

سوگند به خدا! همانا امام سجّاد عليه‌السلام آن کسی را که در برابرش به نماز می ایستاد، خوب می شناخت. (1)

990/18. قطب راوندی در «دعوات» می نویسد: امام باقر عليه‌السلام می فرماید:

پدرم، امام سجّادعليه‌السلام می فرمود: روزی سخت بیمار شدم، پدرم امام حسین عليه‌السلام فرمود: چه میل داری؟

عرض کردم: دوست دارم از کسانی باشم که پیشنهادی بر خداوند نداشته باشم جز آنچه او برایم تدبیر کند.

پدر بزرگوارم فرمود: آفرین بر تو! همانند حضرت ابراهیم خلیل (صلوات اللَّه علیه) شده ای، وقتی جبرئیل به او گفت: آیا نیازی داری؟

گفت: لا أقترح علی ربّی، بل حسبی اللَّه ونعم الوکیل.

در برابر خداوند متعال اظهار نظری ندارم، بلکه او برای من کافی است، و خوب وکیل و نگهبانی است. (2)

991/19. سیّد جلیل القدر، سیّد بن طاووس قدس‌سره در کتاب «فتح الأبواب» می نویسد: حمّاد بن حبیب عطّار کوفی گوید:

سالی با کاروانی به سوی مکّه به راه افتادیم، شب هنگام از منزل زباله (3) کوچ کردیم، در این هنگام باد سیاهی به استقبال کاروان آمد، شدّت توفان کاروان را از هم پاشید، من آواره و سرگردان در دشت و صحرا شدم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرائع: 231/1 ح 7، بحار الأنوار: 66/46 ح 30.

2- بحار الأنوار: 67/46 ح 34. این حدیث در ح 979 همین مجلّد گذشت.

3- زباله: نام مکانی در راه مکّه است.

تا این که به بیابان بی آب و علفی رسیدم.

وقتی تاریکی شب همه جا را فراگرفت به درخت کهنی پناه آوردم، وقتی تاریکی شب با روشنای صبح درآمیخت (و نزدیک سحر شد)، جوانی را دیدم که عمامه سفیدی بر سر بسته و بوی خوش مشک از او به مشام می رسید، پیش خودم گفتم: این جوان از اولیای خداست، ترسیدم احساس کند که من در اینجا هستم و از این مکان دور شود و من مانع شوم از آنچه می خواهد انجام دهد. بدین جهت، سعی کردم خود را در گوشه ای پنهان کنم.

او بدین مکان نزدیک شد، و آماده نماز گشت، آنگاه برخاست و ایستاد، او می گفت:

یا من أحار کلّ شی ء ملکوتاً، وقهر کلّ شی ء جبروتاً، أولج قلبی فرح الإقبال علیک، وألحقنی بمیدان المطیعین لک.

ای خدایی که با ملکوت خود، همه چیزها را حیران کرده ای و از نظر جبروت بر همه اشیاء غلبه نموده ای، در دلم سرور اقبال به سوی تو را وارد کن، و مرا به میدان اطاعت کنندگانت ملحق نما.

آنگاه نماز را شروع کرد، وقتی دیدم اعضایش کاملاً آرام و حرکاتش ساکت شد برخاستم و به مکانی که آماده نماز شده بود، آمدم، ناگاه چشمه ای دیدم که آب سفیدی از آن جاری بود، من نیز وضو ساخته آماده نماز شدم، و پشت سر او ایستادم، ناگاه محرابی را دیدم که گویا در همان ساعت برای او مهیّا گشت. او به هنگام قرائت به هر آیه ای می رسید که وعده و وعیدی در آن بود آن را با ناله های اندوهگین تکرار می نمود. وقتی شب پرده سیاه و تاریک خود را برداشت (و صبح دمید) برخاست و ایستاد. او می گفت:

یا من قصده الطالبون فأصابوه مرشداً، وأمّه الخائفون فوجدوه

متفضّلاً ولجأ إلیه العابدون فوجدوه موئلاً نوالاً متی راحه من نصب لغیرک بدنه ومتی فرح من قصد سواک بنیّته.

إلهی قد تقشّع الظلام ولم أقض من خدمتک وطراً ولا من حاض مناجاتک صدراً، صلّ علی محمّد وآله، وافعل بی أولی الأمرین بک یا أرحم الرّاحمین.

ای کسی که جویندگان او را قصد کرده و به او رسیده و رشد یافته اند، ای کسی که خائفان به سوی او رفته و او را احسان کننده و بخشنده یافته اند، و عابدان به سوی او پناه برده و او را احسان کننده یافته اند، چگونه آسایش یابد کسی که در خدمت غیر تو بدنش را بکار گیرد؟ و کی شاد می گردد کسی که با نیّت خود، دیگری را قصد کند؟

خداوندا! شب، پرده سیاهش را برداشت؛ ولی هنوز از خدمت تو سیر نشده ام و هنوز سینه ام از مناجات تو پر نشده است. بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و برای من انجام ده آنچه سزاوار توست ای مهربانترین مهربانان.

من ترسیدم که او را از دست داده و بعد از آن اثری از او نیابم. به همین جهت، به دست و پای او افتادم و گفتم: سوگند به کسی که ملال رنج را از تو برداشته و به تو شوق فراوان و لذّت ترس از خدا داده است! مرا نیز زیر بال رحمت خود قرار داده و در سایه محبّت خود جای ده که من راه را گم کرده ام، آنچه انجام دادی آرزوی من و آنچه گفتی شوق من است.

فرمود:

اگر در توکّلت راست باشی هرگز گم نمی شوی، در عین حال پشت سر من راه بیا.

وقتی کنار درخت رسیدیم دست مرا گرفت، من خیال می کردم که زمین از زیر پای من کشیده می شود، هنگامی که صبح دمیده شد، به من فرمود:

مژده باد، این مکّه است، رسیدیم.

من صدای مردم را شنیده و راه را دیدم، به او گفتم: سوگند به کسی که در روز قیامت - روز فقر و فاقه - به او امیدواری! تو کیستی؟

فرمود:

حال که سوگندم دادی می گویم، من علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (صلوات اللَّه علیهم اجمعین) هستم. (1)

992/20. در کتاب «اقبال الأعمال» می نویسد: محمّد بن عجلان گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

وقتی ماه مبارک رمضان آغاز می شد امام سجّاد عليه‌السلام هیچ یک از غلامان و کنیزان خود را تنبیه نمی نمود، هنگامی که یکی از غلامان یا کنیزان خطایی می کرد حضرت پیش خود یادداشت می نمود که فلان غلام یا فلان کنیز در فلان روز مرتکب فلان خطایی شد، و او را مجازات نمی نمود.

این خطاها جمع می شد تا این که شب آخر ماه رمضان همه آنها را می خواند و جمع می کرد، آنگاه یادداشت را بیرون می آورد و به آنان نشان می داد و می فرمود: فلانی! تو در فلان روز مرتکب فلان خطایی شدی و من تأدیب نکردم، یادت می آید؟

او هم اعتراف می کرد و می گفت: آری، ای فرزند رسول خدا!

حضرت همه آنها را بازخواست می نمود و آنان یکی یکی اقرار می کردند،

آنگاه امام سجّاد عليه‌السلام وسط آنان می ایستاد و به آنان می فرمود: همگی با صدای بلند بگویید:

ای علیّ بن الحسین! همانا پروردگار تو نیز همه اعمال تو را یادداشت کرده همان گونه که تو اعمال ما را یادداشت نمودی، در نزد او نوشته ای است که همه چیز را با واقعیّت برای تو بیان می کند، هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و آنچه انجام دادی در آن گرد آورده، و هر چه عمل کرده ای در آن می یابی، همان گونه که ما اعمالمان را نزد تو یافتیم. از ما بگذر و بر جرایم ما قلم عفو بکش، همان طور که از خدای قادر توانا اُمید عفو داری، و همان گونه که دوست داری او از تو بگذرد از ما بگذر تا او نیز از تو بگذرد و با رحمت و غفران خود با تو رفتار کند، که او به احدی ستم روا نمی دارد، همچنان که نزد تو نوشته ای است که واقعیّت را نوشته و از کوچک و بزرگ اعمال ما را فروگذاری نکرده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فتح الأبواب: 248 - 245، بحار الأنوار: 77/46 ح 73.

ای علیّ بن الحسین! به یاد آور خواری و کوچکی مقام خود را در پیشگاه پروردگاری که دادگر است، عادلی که به اندازه سنگینی دانه خردل ستم نمی کند و آن را در روز قیامت برای حساب می آورد، و گواهی و حساب او کافی است.

پس امروز از ما بگذر و بر جرایم ما قلم عفو بکش تا آن روز خداوند از تو بگذرد و ببخشد، که می فرماید:

(وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا أَلا تُحِبُّونَ أنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحیمٌ) (1)؛

«آنان بایستی عفو کنند و چشم بپوشند، آیا دوست نمی دارید که خداوند شما را ببخشد و خداوند آمرزنده و مهربان است».

امام سجّاد عليه‌السلام در میان آن ها ایستاده و این سخنان زیبا را بر آنان تلقین می کرد و آنان با صدای بلند می گفتند و حضرتش اشک می ریخت و می فرمود:

ربّ؛ انّک أمرتنا أن نعفو عمّن ظلمنا فقد ظلمنا أنفسنا فنحن، وقد عفونا عمّن ظلمنا کما أمرت فاعف عنّا فإنّک أولی بذلک منّا ومن المأمورین، وأمرتنا أن لانردّ سائلاً عن أبوابنا، وقد أتیناک سؤّالاً ومساکین، وقد أنخنا بفنائک وببابک نطلب نائلک ومعروفک وعطاءک، فامنن بذلک علینا ولاتخیّبنا فإنّک أولی بذلک منّا ومن المأمورین. إلهی کرمت فأکرمنی إذ کنت من سؤّالک وجدت بالمعروف فاخلطنی بأهل نوالک یا کریم.

پروردگارا! تو به ما دستور داده ای از کسی که بر ما ستم نموده بگذریم، اینک ما در مورد خودمان ستم نموده ایم، ما از کسی که در حق ما ستم نموده - بنا به فرمان تو - گذشتیم، تو نیز از ما بگذر که تو به بخشش از ما و همه کسانی که به آنها فرمان داده شده شایسته تری.

خداوندا! تو به ما دستور داده ای که گدا را از درهایمان رد نکنیم، اینک ما برای گدایی، فقیرانه به سوی تو آمده ایم و در آستان خانه تو فرود آمده و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نور، آیه 22.

احسان و عنایت و عطای تو را خواهانیم، بر ما منّت بگذار و ما را نااُمید مگردان که تو از ما و دیگران بر این امر شایسته تری.

خداوندا! تو بخشش کرده ای، بر من نیز بخشش کن، که من از تو تقاضای بخشش دارم و تو را از اهل معروف یافتم، مرا نیز مشمول لطف خود گردان ای کریم!

آنگاه امام سجّاد عليه‌السلام رو به آنان می نمود و می فرمود: من از شما گذشتم، آیا شما نیز از من گذشتید؟ و از رفتار بدی که با شما داشتم عفو کردید، که من ارباب بد و ستمگری هستم که بنده خدایی بزرگوار، بخشنده، دادگر، احسان کننده و عنایت کننده هستم.

آنان پاسخ می دادند: ای مولای ما! ما از تو گذشتیم، با این که از تو خطایی سر نزده است.

امام سجّاد عليه‌السلام می فرمود: بگویید: خداوندا! از علیّ بن الحسین در گذر همان گونه که او از ما درگذشت، و او را از آتش رهایی ده همان گونه که او ما را از بندگی رهایی بخشید.

آنان این جملات را تکرار می کردند و امام عليه‌السلام می فرمود: خدایا اجابت کن ای پروردگار جهانیان.

آنگاه می فرمود: بروید، همه شما را بخشیدم، آزادتان کردم به امید آن که خداوند مرا ببخشد و از آتش رهایم کند.

پس آنان را آزاد می نمود.

امام سجّاد عليه‌السلام در روز عید فطر، به آنان، مقداری که آنها را از مردم بی نیاز کند، جایزه می داد.

آن حضرت هر سال شب آخر ماه مبارک رمضان حدود بیست نفر یا کمتر یا بیشتر از غلامانش را آزاد می نمود.

امام سجّاد عليه‌السلام می فرمود: همانا خداوند متعال در هر شب از ماه رمضان در هنگام افطار، هفتاد میلیون نفر را از آتش آزاد می کند که همگی مستحق آتش هستند، وقتی شب آخر ماه رمضان فرا می رسد به اندازه همه ماه آزاد می کند، من دوست دارم خداوند ببیند که من بندگانم را در دنیا آزاد نمودم به امید آن که خداوند نیز مرا از آتش دوزخ آزاد نماید.

امام سجّادعليه‌السلام هیچگاه خدمتکاری را بیش از یک سال استخدام نمی نمود، وقتی در اوّل سال یا در وسط سال بنده ای را مالک می شد او را در شب عید فطر آزاد می نمود. سال دیگر بندگان دیگری به جای آنان مالک می شد که آنان را نیز آزاد می فرمود، حضرت تا زنده بود چنین می کرد تا این که به جوار رحمت الهی ملحق شد.

امام سجّادعليه‌السلام غلامان سیاهی را خریداری می کرد در حالی که حضرت نیازی به آنان نداشت؛ ولی آنها را در هنگام حج به عرفات می آورد و به وسیله آنان گودال ها و شکاف هایی را - که باعث آزار مردم بودند - پر می کرد، وقتی از آنجا حرکت می فرمود همه آنها را آزاد می نمود، و مقداری پول به آنان جایزه می داد. (1)

993/21. شهید قدس‌سره در کتاب «مسکن الفؤاد» می نویسد:

روزی عدّه ای مهمان در خدمت امام سجّاد عليه‌السلام بودند، یکی از غلامان عجله کرد و گوشت بریانی را که در تنور بود با سرعت آورد و از دستش افتاد و به سر یکی از فرزندان امام عليه‌السلام اصابت کرد و او را کشت.

امام سجّاد عليه‌السلام سریع کنار فرزندش آمد و دید او مرده است، به غلام فرمود:

أنت حرّ، أما إنّک لم تتعمّده.

تو آزادی، تو این کار را از عمد انجام ندادی.

آنگاه به دفن و تجهیز فرزند خود پرداخت. (2)

994/22. روایت شده: امام سجّادعليه‌السلام می فرمود:

إنّی لأدعو لمذنبی شیعتنا فی الیوم واللیله مائه مرّه.

من هر شب و روز برای گنه کاران از شیعیانمان صد مرتبه دعا می نمایم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإقبال: 561 - 560، بحار الأنوار: 103/46 ح 93.

2- بحار الأنوار: 99/46 ضمن ح 87. نظیر این روایت را إربلی در «کشف الغمّه: 81/2» نقل نموده است.

نویسنده رحمه‌الله گوید: آیا دوستداران پیشوایان معصومین عليهم‌السلام پس از خواندن این همه عطوفت و مهربانی و لطف از امامان بزرگوارشان توانایی آن را دارند که از یاری آنان بازمانده و با همه انواع یاری و نصرت، کمر به یاری آنان نبندند؟!

995/23. در کتاب «الصراط المستقیم» می نویسد:

امام سجّاد عليه‌السلام در بیت اللَّه الحرام مشغول طواف کعبه بود که با عبدالملک بن مروان رو به رو شد.

عبدالملک گفت: چرا نزد ما نمی آیی تا چیزی از دنیای ما به تو برسد؟!

امام عليه‌السلام ردای مبارکش را پهن کرد و فرمود:

اللهمّ أره حرمه أولیائک.

خداوندا! احترام و مقام اولیای خودت را به او نشان بده!

ناگاه ردای مبارکش پر از درّ گردید.

آنگاه امام سجّاد عليه‌السلام رو به او کرد و فرمود:

کسی که احترام و مقام او در پیشگاه خداوند چنین است نیازی به دنیای تو ندارد.

سپس فرمود: خداوندا! بگیر اینها را که من نیازی ندارم. (1)

996/24. باز در همان منبع آمده است: هنگامی که فرزدق، شاعر توانای عرب، آن اشعار زیبا را در حضور هشام بن عبدالملک، در حق امام سجّادعليه‌السلام سرود که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هذا الّذی تعرف البطحاء وطأته |  | والبیت یعرفه والحلّ والحرم |

این کسی است که سرزمین بطحاء او را می شناسد، و خانه خدا، حلّ و حرم او را می شناسد.

... تا آخر ابیات.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الصراط المستقیم: 180/2 ح 1، بحار الأنوار: 120/46 ح 11. نظیر این روایت را راوندی در «الخرائج: 255/1 ح 1» آورده است.

هشام از این مدیحه سرایی در خشم شده و او را زندانی نمود، وقتی زندانش طول کشید، به امام عليه‌السلام شکوه نمود، حضرت دعا فرمود و او آزاد شد.

فرزدق گفت: خلیفه، اسم مرا از دفترش پاک کرده (و سهمیّه مرا از بیت المال قطع نموده است).

امام سجّادعليه‌السلام هزینه و مخارج چهل ساله اش را به او عطا نموده و آنگاه فرمود:

لو علمت أنّک تحتاج أکثر منه لأعطیتک.

اگر می دانستم که بیش از این نیاز داری به تو می بخشیدم.

فرزدق پس از چهل سال از دنیا رفت. (1)

997/25. فقیه و محدّث محقّق، شیخ حرّ عاملی در «وسائل الشیعه» می نویسد:

سفیان بن عیینه گوید: به زهری گفتم: آیا علیّ بن الحسین عليهما‌السلام را دیده ای؟

گفت: آری، کسی را با فضیلت تر از او ندیده ام. به خدا سوگند! برای او، دوستی در پنهانی، و دشمنی در آشکار نمی بینم.

گفتند: جریان چیست؟

گفت: هرگز کسی که او را دوست می داشت به خاطر کمال شناخت و فضیلت بر او حسد نمی ورزید، و کسی که گرچه با او دشمن بود، ولی به واسطه شدّت مدارایش با او مدارا می کرد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الصراط المستقیم: 181/2 ح9. الخرائج: 267/1 ح 10، بحار الأنوار: 14146 ح 22 (با تفاوت).

2- علل الشرایع: 230/1 ح 4، بحار الأنوار: 64/46 ح 21.

بیان دو نکته پرفائده

نکته اوّل: سزای جسارت به صحیفه سجّادیّه

نقل شده: در شهر بصره در نزد سخنور بلیغی سخن از «صحیفه سجادیه» به میان آمد، وی (با جسارت) گفت: چیزی از آن مگویید تا من همانند آن را برای شما املاء کنم.

آنگاه قلم به دست گرفت و به جهت نوشتن سر به پایین انداخت، او سر بلند نکرد تا این که روح از بدنش خارج گشت و مرد!

نویسنده رحمه‌الله گوید: جای هیچ گونه شگفتی نیست، چرا که این صحفیه شریف، حاوی دوره کاملی از اُصول انسانی، دنیوی و اخروی است. قطره ای از اقیانوس بی کران دانش الهی و جویباری از دریای کلام نبوی است. چگونه چنین نباشد؟! حال آن که این صحیفه، پرتوی از نور چراغ رسالت و نسیمی از بوی خوش باغ امامت است.

در این زمینه یکی از عارفان گوید: این صحیفه، در مجرای کتاب های آسمانی جاری می شود و در مسیر نوشته ها و صحف لوحی و عرشی روان است، چرا که آن، شامل انوار حقایق شناخت و معرفت و دارای میوه های باغهای حکمت است.

دانشمندان برگزیده و نکته سنجان و نقّادان آگاه پیشینان که از شایستگان علما بودند آن را «زبور آل محمّد عليهم‌السلام» و «انجیل اهل بیت عليهم‌السلام» لقب داده اند.

در بلاغت بیانش، ساحران سخن پرداز سر به سجده گذاشته و بزرگان از دانشمندان به ناتوانی خویش اعتراف نموده اند و آنان اذعان کرده اند که پیامبری غیر از کاهنی است، و هرگز حقّ و باطل در یک مقام و منزلت نیست.

و هر کس بخواهد پیرامون آسمان آن با فکر تاریک و پست خود دور بزند، قطعاً با شهاب ثاقب مورد هدف تیرهای تیراندازان قرار خواهد گرفت.

نکته دوّم: در کتاب «إحتجاج» می نویسد: امام همام، حضرت حسن عسکری عليه‌السلام از نیاکان گرامش عليهم‌السلام نقل می کند که می فرماید:

روزی محمّد بن مسلم بن شهاب زهری در حالی که غمگین و اندوهناک بود، خدمت امام سجّادعليه‌السلام شرفیاب شد.

وقتی امام عليه‌السلام او را با آن حال دید فرمود: چرا غمگین و اندوهناکی؟

عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! غم و اندوهی که مرا احاطه کرده در مورد حسودان نعمتهای من و آزمندان خودم است که به وسیله آنها من آزمایش شدم، کسانی که من به آنان نیکی کردم و اُمید داشتم که آنان نیز در حق من نیکی کنند، ولی اینک بر خلاف پندارم شد.

امام سجّادعليه‌السلام فرمود: إحفظ علیک لسانک تملک به إخوانک.

زبانت را حفظ کن تا برادرانت را بنده خود کرده و در اختیار خودت قرار دهی.

زهری گفت: ای فرزند رسول خدا! من هر چه که می توانم با زبانم به آنان نیکی می نمایم.

امام سجّادعليه‌السلام فرمود: هیهات هیهات! إیّاک وأن تعجب من نفسک بذلک، وإیّاک أن تتکلّم بما یسبق إلی القلوب إنکاره، وإن کان عنک إعتذاره فلیس کلّ من تسمعه شرّاً یمکنک أن توسعه عذراً.

هیهات! هیهات! هرگز عُجب و خودپسندی مکن. هرگز سخنی را که دلها آن را نمی پذیرند مگو، گر چه بتوانی آن را توجیه نموده و عذر بیاوری، چرا که نمی توانی هر سخن نامطلوبی را که می شنوی با همه عذرت توجیه نمایی.

آنگاه فرمود: یا زهری! من لم یکن عقله من أکمل ما فیه کان هلاکه من أیسر ما فیه.

ای زهری! هر کس عقل و خردش از همه چیزش کامل تر نباشد، هلاک و نابودی او از هر چیزی آسان تر خواهد بود.

سپس فرمود: ای زهری! آگاه باش! بر توست که همه مسلمانان را به منزله خانواده و خویشان خود بدانی؛ بزرگسالان را به منزله پدرت، کوچکترها را به منزله فرزندت، و همسالانت را به منزله برادرانت بدانی. در این صورت، دوست داری به کدامیک از آنها ستم کنی؟ و به کدامیک

از اینان نفرین کنی؟ و پرده کدامیک از آنان را بدری؟

و اگر شیطان لعین - که خدا لعنتش کند - تو را وسوسه کرد و به این فکر انداخت که تو نسبت به یکی از اهل قبله (مسلمانان) برتری داری دقّت کن و ببین اگر آن شخص از تو بزرگتر است بگو: او در ایمان و عمل شایسته، از من پیشی گرفته و از من بهتر است.

و اگر آن شخص از تو کوچکتر باشد بگو: من در گناه و معاصی از او پیشی گرفته ام. بنابراین، او از من بهتر است.

و اگر آن شخص از همسالان تو باشد بگو: من به گناه خود یقین دارم؛ ولی در مورد او تردید، پس چرا یقینم را با شک و تردید کنار بگذارم؟

و اگر دیدی مسلمانان تو را بزرگ می شمارند و به تو احترام می نمایند بگو: این فضل و احسانی است که آنها اظهار می کنند.

و اگر دیدی کسی از آنان به تو ستم و تندی می کند بگو: این گناهی است که من انجام داده ام.

به راستی که اگر آنچه گفتم عمل کنی خداوند زندگی را بر تو آسان می کند، دوستانت فراوان می شود و دشمنانت کمتر و بر نیکی و احسان آنان خوشحال خواهی شد و از جفا و ستم آنان ناراحت و متأسّف نخواهی گشت.

و بدان! گرامی ترین شخص در میان مردم، کسی است که همواره خیرش به مردم برسد و در عین حال، او از مردم بی نیاز و پاک دامن باشد و بعد از او، گرامی ترین فرد نزد مردم، کسی است که اظهار بی نیازی کند، گر چه نیازمند باشد.

چرا که اهل دنیا همواره به دنبال اموال هستند که اگر در این خواسته کسی مزاحم آنان نباشد او را گرامی می دارند و اگر کسی مزاحم آنان نبوده و بعضی امکانات دنیوی آنها را فراهم نماید او عزیزتر و گرامی تر خواهد بود. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإحتجاج: 52 - 51/2. نظیر این روایت را علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار: 229/71 ح242/92 6 و 243 ضمن ح 48» نقل نموده است.

## بخش هفتم: مناقب امام محمّد باقر عليه‌السلام

قطره ای از دریای مناقب بی کران شکافنده علوم پیامبران حضرت امام محمّد بن علی الباقر صلوات اللَّه علیه

998/1. طبری رحمه‌الله در «دلائل الإمامه» می نویسد: ابو بصیر گوید:

خدمت مولایم امام باقر عليه‌السلام شرفیاب شده عرض کردم: آیا شما وارثان پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستید؟

فرمود: آری.

عرض کردم: آیا پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هم وارث پیامبران بود، نسبت به آنچه می دانستند و عمل می کردند؟

فرمود: آری.

عرض کردم: آیا شما می توانید مرده را زنده کنید و کور و بیمار پیس را شفا دهید؟ فرمود:

آری، با اجازه خداوند.

آنگاه امام باقر عليه‌السلام به من فرمود: ای ابامحمّد! نزدیک بیا.

من نزدیک شدم، حضرت دست مبارکش را روی چشمانم مالید و چشمم باز شد و آفتاب، آسمان، زمین، خانه ها و آنچه در منزل بود، دیدم.

امام باقر عليه‌السلام به من فرمود:

أتحبّ أن تکون علی هذا ولک ما للناس وعلیک ما علیهم یوم القیامه، أو تعود کما کنت ولک الجنّه خالصه؟

آیا دوست داری همین طور باشی و تو نیز همانند مردم بوده و در روز قیامت هر معامله ای که با آنها می شود با تو نیز همان گونه رفتار شود؟ یا می خواهی مثل اوّل نابینا باشی و بدون زحمت وارد بهشت گردی؟

عرض کردم: می خواهم مثل اوّل باشم.

حضرت دست مبارکش را بر روی چشمانم مالید و مثل حالت نخست گشتم. (1)

999/2. نویسنده کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید:

من در مشهد امام رضا علیه الصلاه والسلام در خانه استادم ابا جعفر محمّد بن حسین شوهانی (2) بودم، او از کتابش - که نام راوی را فراموش کرده ام - چنین می خواند:

جوانی از اهل شام در جلسه امام باقر صلوات اللَّه علیه زیاد حاضر می شد، روزی در محفل حضرتش گفت: سوگند به خدا! من به جهت محبّت به شما در جلسه شما حاضر نمی شوم، بلکه فقط به خاطر فصاحت و دانش شماست که در این محفل حاضر می شوم.

امام عليه‌السلام تبسّمی نمود و چیزی نفرمود.

چند روزی گذشت و خبری از جوان نشد، حضرت جویای حال آن جوان شد.

شخصی گفت: او بیمار است.

در این حین شخصی وارد شد و گفت: ای فرزند رسول خدا! جوان شامی که در مجلس شما زیاد حاضر می شد از دنیا رفت. او وصیّت کرده که شما بر جنازه او نماز بخوانید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 226 ح 17، بحار الأنوار: 249/46 ح 42. نظیر این روایت را راوندی در «الخرائج: 274/1 ح5» آورده است.

2- در مصدر چنین آمده است: ابا جعفر محمّد بن حسن شوهانی.

امام باقر عليه‌السلام فرمود:

وقتی او را غسل دادید، بگذارید روی سریر باشد و کفن نکنید تا من بیایم.

آنگاه حضرتش برخاست و وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و دعا نمود، سپس سر به سجده گذاشته و سجده را طول داد، بعد برخاست و ردای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر تن کرد و نعلین بر پا نمود و به سوی او رفت.

وارد خانه شد، آنگاه وارد اتاقی شد که او را غسل می دادند. او را غسل داده روی سریر گذاشته بودند، حضرت با نامش او را صدا زد و فرمود:

ای فلانی!

ناگاه آن جوان پاسخ داده و لبّیک گفت و سر بلند کرد و نشست، حضرت شربت سویقی خواست، و به او خورانید.

آنگاه پرسید: چه شده به تو؟

گفت: تردیدی ندارم که قبض روح شدم، وقتی روح از بدنم خارج شد صدای دلنشینی را شنیدم که تا حال نیکوتر از آن نشنیده ام که گفتند:

ردّوا إلیه روحه، فإنّ محمّد بن علیّ قد سألناه.

روح او را باز گردانید، زیرا محمّد بن علی او را از ما خواسته است. (1)

1000/3. شیخ کلینی رحمه‌الله در «کافی» و همچنین یکی از دانشمندان امامیّه در یک نسخه خطّی کهنی - که شاید پیش از سیصد سال نسخه برداری شده - می نویسند: امام باقر علیه الصلاه والسلام می فرماید:

مادرم کنار دیواری نشسته بود، ناگاه دیوار شکست و ما صدای شدید شکستن آن را شنیدیم.

مادرم با دستش به دیوار اشاره کرد و گفت:

{ لا،} وحقّ المصطفی! ما أذن اللَّه لک فی السقوط.

نه، به حقّ محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خداوند به تو اجازه فرو ریختن نداده است!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 369 ح 2.

در این هنگام دیوار همان طور ]در هوا[ معلّق ماند، تا این که مادرم از آنجا گذشت.

پدر بزرگوارم به جهت سلامتی مادر مهربانم صد دینار صدقه داد.

{ابو صباح گوید:} روزی امام صادق صلوات اللَّه وسلامه علیه یادی از مادرِ پدرش نمود و فرمود:

کانت صدّیقه لم تدرک فی آل الحسن علیه الصلاه والسلام امرأه مثلها.

او بانوی صدّیقه ای بود که همانند او در آل حسن - علیه الصلاه والسلام - زنی دیده نشد. (1)

1001/4. جابر جعفی گوید: به مولایم امام باقر عليه‌السلام عرض کردم:

من شخصی نابینا و سالمند هستم و مسافت میان ما و شما زیاد است، از شما دستوری می خواهم که با آن، دینداری کنم، بر مخالفانم استدلال نموده، در برابر آنها به آن چنگ زده و آن را به بازماندگانم برسانم.

جابر گوید: امام باقر عليه‌السلام از این سخن من در شگفت شد، و راست نشست، آنگاه فرمود:

ای ابا الجارود! چه گفتی؟ سخنت را تکرار کن!

من سخنم را دوباره بازگو نمودم.

امام باقرعليه‌السلام فرمود:

نعم، یا أبا الجارود! شهاده أن لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له، وأنّ محمّداً عبده ورسوله، وإقام الصلاه وإیتاء الزکاه، وصوم شهر رمضان، وحجّ البیت، وولایه ولیّنا، وعداوه عدوّنا، والتسلیم لأمرنا، وانتظار قائمنا عليه‌السلام، والورع والإجتهاد.

آری، ای اباالجارود! گواهی دادن به این که معبودی جز خدا نیست که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 469/1 ح1، بحار الأنوار: 215/46 ح 14. این حدیث را راوندی نیز در «الدعوات: 68 ح 165» نقل کرده است.

یکتاست و شریکی ندارد، و این که حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و پیامبر اوست. اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه ماه مبارک رمضان، حجّ خانه خدا، دوست داشتن ما، دشمنی با دشمنان ما، تسلیم بر امر ما، انتظار قیام و ظهور قائم ماعليه‌السلام، ورع و پاکدامنی و اجتهاد و کوشش نمودن (در دین). (1)

1002/5. در کتاب «بصائر الدرجات» و «عیون المعجزات» آمده است:

روایت شده که:

حبابه والبیّه رحمها اللَّه تا دوران امامت امام باقر عليه‌السلام در حال حیات بود، روزی خدمت حضرتش شرفیاب شد، حضرت به او فرمود:

ای حبابه! چه شده که مدّتی است نزد ما نمی آیی؟

گفت: پیر شده ام و موهای سرم سفید شده و غم و اندوهم زیاد گشته است.

امام عليه‌السلام فرمود: نزدیک بیا.

پس او نزدیک آمد، حضرت دست مبارکش را روی سرش گذاشت و آنگاه دعایی را خواند که ما متوجّه نشدیم چه دعایی بود، فوری موهای سرش سیاه شده و جوان گشت، او از این امر خوشحال شد و امام باقرعليه‌السلام نیز به خاطر خوشحالی او مسرور گشت.

حبابه گفت: شما را سوگند می دهم به حقّ کسی که برای شما از پیامبران عهد و میثاق گرفته است شما در عالم اَشباح چگونه بودید؟

امام عليه‌السلام فرمود:

یا حبابه! نوراً قبل أن خلق اللَّه آدم عليه‌السلام نسبّح اللَّه سبحانه فسبّحت الملائکه بتسبیحنا ولم تکن قبل ذلک، فلمّا خلق اللَّه تعالی آدم عليه‌السلام أجری ذلک النور فیه؛

ای حبابه! پیش از آنکه خداوند حضرت آدم عليه‌السلام، را بیافریند ما نوری بودیم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الدعوات: 135 ح 335، بحار الأنوار: 13/69 ح 14 (با اندکی تفاوت).

که خدای سبحان را تسبیح می گفتیم، از تسبیح ما، فرشتگان تسبیح گفتند، که پیش از ما، چنین نبودند، وقتی خداوند متعال حضرت آدم عليه‌السلام را آفرید آن نور را در (صلب) او قرار داد. (1)

1003/6. در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید رحمه‌الله و همچنین در «بصائر الدرجات» آمده است: جابر گوید:

خدمت مولایم امام باقرعليه‌السلام شرفیاب شده و اظهار نیاز و حاجت کردم.

حضرت فرمود:

ای جابر! حتّی یک درهم نزد ما نیست.

چیزی نگذشت که کمیت شاعر وارد شد، وی به امام عليه‌السلام عرض کرد: قربانت گردم! اجازه می فرمایید قصیده ای که برایتان گفته ام، بخوانم؟

فرمود: بخوان.

کمیت اشعار خود را خواند. امام عليه‌السلام به غلام خود فرمود:

به آن اتاق برو و کیسه پولی را بر کمیت بیاور.

(او آورد و به کمیت داد).

کمیت عرض کرد: قربانت گردم! اجازه می فرمایید قصیده دیگری نیز گفته ام بخوانم؟

حضرت فرمود: بخوان.

کمیت قصیده را خواند. امام عليه‌السلام به غلامش فرمود:

کیسه دیگری نیز برای او بیاور.

او نیز کیسه را آورد و به او داد.

کمیت عرض کرد: فدایت شوم! اگر اجازه می فرمایید قصیده دیگری نیز بخوانم؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 284/46 ح 87، بصائر الدرجات: 270 ح3. بخشی از این حدیث در بحار الأنوار: 237/46 ح 16 نقل شده است.

امام عليه‌السلام فرمود: بخوان.

او (سوّمین) قصیده را خواند و امام عليه‌السلام به غلامش فرمود:

کیسه دیگری بیاور.

غلام نیز اطاعت امر امام کرده و آورد.

کمیت عرض کرد: قربانت گردم؛ سوگند به خدا! مهر و محبّت من و مدحی که از شما می کنم به خاطر دنیا نیست، من از این اشعار نظری جز صله و تقرّب به پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ادای حقّی که خداوند بر من واجب نموده، ندارم.

جابر گوید: امام باقر عليه‌السلام نیز بر او دعا کرد، آنگاه فرمود:

ای غلام! این کیسه ها را ببر و سر جایشان بگذار.

(وقتی این صحنه را دیدم) در دلم گفتم: حضرت به من فرمود: «درهمی نزد من نیست» اینک دستور داد که سی هزار درهم برای کمیت جایزه دهند.

{ در این هنگام کمیت برخاست و رفت، من به امام باقر عليه‌السلام عرض کردم: قربانت گردم! به من فرمودید: «درهمی نزد من نیست» ولی دستور دادید سی هزار درهم برای کمیت جایزه دهند؟! }

امام باقرعليه‌السلام به من فرمود:

جابر! برخیز و وارد اتاق شو.

من برخاستم و وارد اتاق شدم، ولی چیزی از آن درهم ها ندیده و باز گشتم. حضرت فرمود:

یا جابر! ما سترنا عنکم أکثر ممّا أظهرنا لکم.

ای جابر! آنچه ما (از نیروی خدا داد) از شما پنهان می کنیم بیشتر از آن است که برای شما آشکار می نماییم.

آنگاه حضرت برخاست و دست مرا گرفت و وارد اتاق کرد، سپس با پای مبارکش بر زمین زد، ناگاه شمش طلایی چون گردن شتر نمایان شد، آنگاه فرمود:

یا جابر! انظر إلی هذا ولا تخبر به أحداً إلّا من تثق به من إخوانک، إنّ اللَّه أقدرنا علی ما نرید، ولو شئنا أن نسوق الأرض بأزمّتها لسقناها.

ای جابر! به این (شمش) نگاه کن و به کسی نگو، مگر افرادی از برادرانت که به آنان اطمینان داری.

همانا خداوند ما را بر آنچه بخواهیم توانا ساخته، اگر بخواهیم زمام زمین را در اختیار گرفته و به ر جا که بخواهیم ببریم، می توانیم. (1)

1004/7. شیخ قطب الدین راوندی رحمه‌الله در «خرائج» می نویسد: حلبی از امام صادق عليه‌السلام نقل کرده که حضرتش فرمود:

گروهی از مردم خدمت پدرم امام باقرعليه‌السلام رسیده پرسیدند:

ما حدّ الإمام؟ حدّ و امتیاز امام چیست؟

فرمود: حدّ عظیم، إذا دخلتم علیه فوقّروه وعظّموه، وآمنوا بما جاء به من شی ء، وعلیه أن یهدیکم، وفیه خصله إذا دخلتم علیه لم یقدر أحد أن یملأ عینه منه إجلالاً وهیبه، لأنّ رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم کذلک کان، وکذلک یکون الإمام.

شأن امام بسیار والا است، هر وقت خدمت امام رسیدید به او احترام کنید، او را بزرگ بشمارید، و به آنچه می گوید: باور داشته باشید، و بر اوست که شما را هدایت و راهنمایی کند.

یکی از امتیازات او این است که هر کدام از شما که به خدمتش برسید از جلال و هیبت او نمی توانید به او خیره شوید، زیرا که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنین بود، و امام نیز همانند اوست.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإختصاص: 265 و266، بصائر الدرجات: 375 ح5، بحار الأنوار: 239/46 ح 23.

پرسیدند: آیا امام، شیعیان خود را می شناسد؟

فرمود: آری، وقتی آنها را ببیند (می شناسد).

پرسیدند: آیا ما از شیعیان تو هستیم؟

فرمود: آری، همه شما از شیعیان من هستید.

پرسیدند: علامت آن چیست؟

فرمود: آیا می خواهید اسامی خودتان، پدرانتان و قبیله هایتان را بگویم؟

گفتند: آری.

حضرت همه این مشخصات را فرمود، و آنان تصدیق کردند.

حضرت فرمود: اینک می گویم که می خواستید از چه چیزی بپرسید؟ می خواستید در مورد این آیه بپرسید که خداوند متعال می فرماید: (کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِی السَّماءِ) (1)؛

«همانند درخت پاکیزه ای که ریشه آن ثابت (در زمین) و شاخه آن در آسمان است».

{عرض کردند: درست است.

فرمود: ما همان درخت پاکیزه ای هستیم که خداوند متعال فرمود:

(أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِی السَّماءِ) (2) }؛

«ریشه آن ثابت (در زمین) و شاخه آن در آسمان است».

ما به هر کس از شیعیانمان که بخواهیم از دانش خودمان عطا می نماییم.

آنگاه فرمود: آیا قانع شدید؟

گفتند: ما به کمتر از آن نیز قانع بودیم. (3)

نویسنده رحمه‌الله گوید: این حدیث شریف در کتاب «صراط المستقیم» نیز نقل شده است. (4)

1005/8. باز در همان کتاب می نویسد: اسود بن سعید گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره ابراهیم، آیه 24.

2- این قسمت، از مصدر نقل شده است.

3- الخرائج: 596/2 ح 8، بحار الأنوار: 244/46 ح 32.

4- الصراط المستقیم: 184/2 ح 18 (به صورت اختصار).

من در محضر باصفای امام باقرعليه‌السلام حضور داشتم، پیش از آن که من چیزی بپرسم، حضرت لب به سخن گشود و فرمود:

نحن حجّه اللَّه، ونحن باب اللَّه، ونحن لسان اللَّه ونحن وجه اللَّه، ونحن عین اللَّه فی خلقه، ونحن ولاه أمر اللَّه فی عباده.

ما حجّت خدا، باب خدا، زبان خدا و وجه خدا هستیم، ما چشم خدا در میان مردم بوده و فرمانروای امر خدا در میان بندگان او هستیم.

آنگاه فرمود: به راستی که میان ما و هر بخش از زمین نخ اتّصالی همانند نخ بنّاهاست، هرگاه خداوند در مورد سرزمینی به ما مأموریتی دهد، ما آن نخ را می کشیم و آن سرزمین با همه مناطقش - بازارها و محلّات - نزد ما می آید و فرمان خدا را در مورد آن انجام می دهیم.

همان گونه که باد در اختیار حضرت سلیمان عليه‌السلام بود، اینک خداوند آن را برای آل محمّدعليهم‌السلام مسخر گردانیده و در اختیار آنان گذاشته است. (1)

1006/9. عالم جلیل القدر، ابن شهراشوب در کتاب «مناقب» می نویسد: حبابه والبیّه گوید:

در مکّه، در مسجدالحرام بودم، هنگام عصر بود، در آن هنگامی که آفتاب نور طلایی خود را همانند تاجی بر سر مردان، بر فراز کوهها گسترانیده بود، شخصیّتی را در ملتزم - یا میان در کعبه و حجر الاسود - دیدم، او کمر خود را با عمامه ای از خز بسته و بر روی خاک ایستاده بود، دستان مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده و دعا می نمود.

وقتی مردم به سوی او روی آورده و از او از مسایل مشکل و پرسشهای پیچیده می پرسیدند، او پیوسته پاسخ می داد تا این که هزار مسأله را پاسخ داد، آنگاه برخاست و به سوی منزل خود حرکت کرد، در این هنگام فریادگری با صدای بلند فریاد می زد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 287/1 ح 21، بحار الأنوار: 255/46 ح 53.

ألا! إنّ هذا النور الأبلج المسرح والنسیم الأرج، والحقّ المرج.

آگاه باشید! همانا این (آقا )، نوری تابان و درخشان، نسیم عطری خوش بو و شخصیّت حقّی است که مردم او را ترک نمودند.

عدّه ای می گفتند: این شخص کیست؟

یکی از حاضران گفت: او، محمّد بن علی باقر، نشانه دانش و گویای دانا؛ محمّد بن علیّ بن حسین بن علیّ بن ابی طالب عليهم‌السلام است.

در حدیث دیگری آمده است: ابوبصیر گوید: فریادگری با صدای بلند فریاد می زد:

ألا! إنّ هذا باقر علم الرسل، وهذا مبیّن السبل، هذا خیر من رسخ فی أصلاب أصحاب السفینه، هذا ابن فاطمه الغرّاء العذراء الزهراء، هذا بقیّه اللَّه فی أرضه، هذا ناموس الدهر، هذا ابن محمّد وخدیجه وعلیّ وفاطمه عليهم‌السلام هذا منار الدین القائمه.

آگاه باشید! این شخص، شکافنده علوم پیامبران، روشن کننده راه ها (راه خدا)، بهترین فرد از نژاد اصحاب سفینه (نوح عليه‌السلام) است.

این، فرزند فاطمه غرّا، عذرا و زهراست، این بقیّه اللَّه در زمین خداست، این گنجینه اسرار الهی در روزگار است، این فرزند محمّد مصطفی، خدیجه کبری، علی مرتضی و فاطمه زهراعليهم‌السلام است، این شخص استوانه پایدار دین خداست. (1)

1007/10. علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» می نویسد: علیّ بن ابی حمزه و ابوبصیر گویند:

ما وعده داشتیم که خدمت مولایمان امام باقرعليه‌السلام شرفیاب شویم، به

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 183 - 182/4، بحار الأنوار: 259/46 ح 60. مترجم گوید: نویسنده رحمه‌الله در ذیل این حدیث شریف، توضیحی برای بعضی از لغات آن آورده که ما در ترجمه این حدیث از آن استفاده نمودیم.

همین جهت، به همراه ابولیلی خدمت حضرتش شرفیاب شدیم.

حضرت فرمود:

ای سکینه! چراغ را بیاور!

او چراغ را آورد، آنگاه فرمود: صندوقچه ای را که در فلان جاست نیز بیاور.

او صندوقچه هندی - یا سندی - را آورد، حضرت مهر آن را باز کرد، و صحیفه زرد رنگی را از آن بیرون آورد.

علیّ بن ابی حمزه گوید: امام باقرعليه‌السلام آن صحیفه را از بالایش نگاه می کرد و می پیچید و از پایینش باز می کرد و نگاه می فرمود تا این که به یک سوّم یا یک چهارم آن رسید، در این هنگام نگاهی به من کرد، از نگاهش چنان لرزه بر اندام من افتاد که بر خود ترسیدم.

وقتی مرا در این حال دید، دست مبارکش را بر سینه ام گذاشت و فرمود:

خوب شدی؟

عرض کردم: آری، قربانت گردم.

فرمود: چیزی نیست، آنگاه فرمود: نزدیک بیا. من نزدیکتر رفتم.

فرمود: چه می بینی؟

عرض کردم: نام خودم، نام پدرم و نام فرزندانی برای خودم که آنها را نمی شناسم.

فرمود: یا علیّ! لولا أنّ لک عندی ما لیس لغیرک ما اطّلعتک علی هذا، أما إنّهم سیزدادون علی عدد ما هاهنا.

ای علی! اگر نبود که در نزد من مقامی داری! تو را از این اسرار آگاه نمی کردم، آگاه باش که به زودی (فرزندانت) به اندازه عددی که اینجا دیدی اضافه خواهند شد.

علیّ بن ابی حمزه گوید: سوگند به خدا! بیست سال از این ماجرا

گذشت، در این مدّت برای من فرزندانی به تعدادی که با چشمانم در آن صحیفه دیده بودم، متولّد شد... (1)

1008/11. باز در همان کتاب می خوانیم: ابو عیینه گوید:

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

شخص یکتاپرستی خدمت امام باقرعليه‌السلام آمد و از پدرش - که ناصبی و فاسق بود - به حضرتش شکایت کرد که او به هنگام مرگش همه اموالش را پنهان نموده است.

امام باقرعليه‌السلام به او فرمود: آیا دوست داری پدرت را ببینی و از مکان اموالش بپرسی؟

گفت: آری، من نیازمند و فقیرم.

امام باقرعليه‌السلام با دست مبارکش نامه ای در ورق سفیدی نوشت و آن را مهر کرد، آنگاه فرمود: امشب با این نامه به قبرستان بقیع برو، وقتی به وسط آن رسیدی صدا می زنی: یا درجان!

آن مرد نامه را گرفت و رفت و فرمایش امام عليه‌السلام را انجام داد.

در این هنگام شخصی آمد و نامه را به او داد، وقتی خواند گفت: اگر مایلی پدرت را ببینی از جایت حرکت نکن تا او را بیاورم، زیرا که او در «ضجنان» (2) است.

او رفت و دیری نگذشت که به همراه مرد سیاه چهره ای آمد، در گردن او ریسمان سیاهی بود، او زبانش را بیرون آورده نَفَس می زد و شلوار سیاهی بر تن داشت.

آن شخص رو به من کرد و گفت: این پدر توست؛ ولی شعله های آتش، دود دوزخ و جرعه های آب سوزان آن، قیافه او را دگرگون ساخته است.

من از حال پدرم پرسیدم.

وی گفت: من دوستدار بنی اُمیّه بودم تو دوستدار اهل بیت عليهم‌السلام، به همین جهت از تو بدم می آمد و تو را از ثروتم محروم نموده و آنها را از تو پنهان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 193/4، بحار الأنوار: 266/46 ضمن ح 65.

2- ضجنان: نام کوهی در تهامه است.

کردم، من امروز پشیمانم، پس به باغم برو و زیر درخت زیتون را بکَن و آن مال را - که یکصد و پنجاه هزار است - بردار، پنجاه هزار آن را به امام باقرعليه‌السلام بده و بقیّه مال خودت باشد.

راوی گوید: او طبق گفته پدرش انجام داد، امام باقرعليه‌السلام با آن پول قرضی را پرداخت و با باقی مانده آن زمینی خرید و آنگاه فرمود:

أمّا إنّه سینفع المیّت الندم علی ما فرّط من حبّنا وضیّع من حقّنا بما أدخل علینا من الرفق والسرور.

به زودی آن مرده ای که به خاطر کوتاهی کردنش در محبّت ما و ضایع کردن حقّ ما پشیمان گشته به جهت این که ما را خوشحال و مسرور نمود، سود خواهد برد. (1)

1009/12. قطب راوندی رحمه‌الله در «خرائج» می نویسد:

ابو بصیر گوید: در خدمت باسعادت مولایم امام باقرعليه‌السلام وارد مسجد شدم، مردم در رفت و آمد بودند.

امام عليه‌السلام به من فرمود:

از مردم بپرس آیا مرا می بینند؟

به هر کس که برخورد کردم پرسیدم: آیا امام باقر عليه‌السلام را دیدی؟

می گفت: نه، با این که امام باقر عليه‌السلام همانجا ایستاده بود. تا این که ابو هارون نابینا وارد شد.

امام عليه‌السلام فرمود: از او بپرس.

گفتم: آیا امام باقرعليه‌السلام را دیدی؟

گفت: آیا او اینجا ایستاده نیست؟!

گفتم: از کجا فهمیدی؟

گفت: چگونه ندانم، در حالی که آن حضرت نوری درخشان است؟!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 193/4 و 194، بحار الأنوار: 267/46 ضمن ح 65.

ابوبصیر گوید: شنیدم که شخصی از آفریقا آمده بود، حضرت به او فرمود:

حال راشد چطور است؟

گفت: از او جدا شدم در حالی که زنده و سرحال بود و به شما سلام می رساند.

حضرت فرمود: خدا رحمتش کند!

عرض کرد: مگر مرد؟

حضرت فرمود: آری. گفت: کی؟

فرمود: دو روز پس از حرکت تو.

گفت: سوگند به خدا! نه بیماری داشت و نه مبتلا به دردی بود؟!

حضرت فرمود: مگر هر کسی که می میرد به خاطر مرضی است یا علّتی دارد؟

من عرض کردم: آن مرد که بود؟

فرمود: یکی از دوستان و علاقه مندان ما.

آنگاه فرمود: لئن ترون أنّه لیس لنا معکم أعین ناظره وأسماع سامعه، لبئس ما رأیتم، واللَّه لایخفی علینا شی ء من أعمالکم، فاحضرونا جمیعاً، وعوّدوا أنفسکم الخیر، وکونوا من أهله تعرفون به فإنّی بهذا آمر ولدی وشیعتی.

اگر شما خیال می کنید که برای ما با شما چشمانی بینا و گوش های شنوا وجود ندارد، بد خیالی کرده اید، به خدا قسم! هیچ یک از اعمال شما از ما پنهان نیست. پس همه شما، ما را نزد خود حاضر بدانید و خودتان را به کارهای خوب عادت دهید و از اهل خیر باشید و با این امتیاز شناخته شوید، چرا که من فرزندان و شیعیان خودم را به این کار سفارش می نمایم. (1)

1010/13. سیّد بزرگوار، سیّد علیّ بن طاووس قدس‌سره در کتاب «فلاح السائل» می نویسد: روایت شده:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 595/2 ح7، بحار الأنوار: 243/46 ح 31.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

روزی خدمت پدر بزرگوارم شرفیاب شدم، آن حضرت به فقیران مدینه صدقه می داد، آن حضرت هشت هزار دینار در میان آنان تقسیم نمود، و خانواده ای را که یازده نفر بَرده بودند همه را آزاد فرمود.... (1)

1011/14. ابو علی بن شیخ طوسی قدس‌سره در «امالی» خود می نویسد: شفیق بلخی از یکی از اهل علم و دانش نقل می کند و می گوید:

به امام محمد باقرعليه‌السلام گفته شد: چگونه صبح کردی؟ فرمود:

أصبحنا غرقی فی النعمه، موفورین بالذنوب، یتحبّب إلینا إلهنا بالنعم ونتمقّت إلیه بالمعاصی، ونحن نفتقر إلیه، وهو غنیّ عنّا.

صبح کردیم در حالی که غرق در نعمت خدا هستیم، گناهان ما را احاطه کرده است، خداوند با نعمت ها به ما مهربانی می کند، ما با گناه ها و معصیت ها از او دوری و دشمنی، ما نیازمند او هستیم، او از ما بی نیاز. (2)

1012/15. ثقه الإسلام کلینی رحمه‌الله در کتاب شریف «کافی» می نویسد:

حسن بن عبّاس بن حریش از امام جوادعليه‌السلام و آن حضرت از امام صادق عليه‌السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

روزی پدر بزرگوارم مشغول طواف کعبه بود، مردی که صورتش را با گوشه ای از عمامه پوشانده و آماده بود مقابلش ایستاد و طواف آن حضرت را قطع کرد، تا این که پدرم را به اتاقی در کنار صفا برد، و کسی را نیز نزد من فرستاد، ما سه نفر شدیم.

او رو به من کرد و گفت: آفرین ای فرزند رسول خدا!

آنگاه دست بر روی سر من گذاشت و گفت: خداوند به تو خیر دهد ای امین خداوند پس از پدران خویش!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فلاح السائل: 169، بحار الأنوار: 302/46 ح 48.

2- این حدیث در امالی طوسی: 641 ح 17 مجلس 32 (به صورت ارسال) نقل شده است. بحار الأنوار: 303/46 ح 52.

سپس به پدرم گفت: ای ابا جعفر! می خواهی تو برای من توضیح بده، یا مایلی من برای تو شرح دهم. می خواهی شما بپرس، و یا من بپرسم، اگر بخواهی من تو را تصدیق نمایم و یا دوست داری شما تصدیق کن.

پدرم فرمود: همه اینها را می خواهم.

آن مرد گفت: وقتی از تو سؤال می کنم مبادا جوابی بدهی که حقیقت را پنهان کنی!

فرمود: إنّما یفعل ذلک من فی قلبه علمان؛ یخالف أحدهما صاحبه، وإنّ اللَّه عزّوجلّ أبی أن یکون له علم فیه اختلاف.

چنین پاسخی را کسی می گوید که در دلش دو علم باشد که هر یک مخالف دیگری باشد، ولی خداوند امتناع دارد که دارای علمی باشد که مختلف و گوناگون است.

گفت: پرسش من همین بود که اینک قسمتی از آن را توضیح دادی، بگو ببینم این علم و دانشی که در آن هیچ گونه اختلافی نیست، نزد کیست؟

فرمود: أمّا جمله العلم، فعند اللَّه جلّ ذکره، وأمّا ما لابدّ للعباد منه، فعند الأوصیاء.

همه این علم نزد خداوند متعال است. ولی بخشی از آن که مردم بدان نیازمندند، نزد اوصیای الهی است.

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

آن مرد گوشه عمامه اش را از صورتش برداشت و روی پا نشست که از شادی صورتش می درخشید گفت: مقصود من همین بود و به همین جهت نزد شما آمدم، شما عقیده دارید از علمی که در آن اختلاف نیست نزد اوصیای الهی است، آنها از چه راهی بر این علم آگاه می شوند؟!

فرمود: کما کان رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یعلمه، إلّا أنّهم لایرون ما کان رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم یری، لأنّه کان نبیّاً وهم محدّثون، وأنّه کان یفد إلی اللَّه جلّ جلاله فیسمع الوحی وهم لایسمعون.

همان گونه که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن آگاه می شد، با این تفاوت که آنها

نمی دیدند آنچه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می دید (فرشتگان را). زیرا که او پیامبر بود و اینها محدّث (جانشینان پیامبر) هستند، او به عنوان پیامبر وارد محضر ربوبی می شد از خداوند متعال بدون واسطه وحی را می شنید، در صورتی که اوصیای الهی (بدون واسطه) آن را نمی شنوند.

گفت: راست گفتی ای فرزند رسول خدا! اینک سؤال مشکلی دارم: بگو ببینم، چرا این علم آن طوری که برای پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ظاهر شده حالا ظاهر نمی شود؟

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

در این هنگام پدرم لبخندی زد و فرمود:

خداوند هرگز کسی را از علم خودش آگاه نمی سازد مگر کسی که او را به ایمان بیازماید، چنانچه خداوند به پیامبر خود صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دستور داد جز به اجازه او با مشرکان پیکار نکند و بر آزار آنها صبر نماید، او به دستور خدا چقدر پنهانی دعوت نمود تا این که دستور رسید که:

(فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکین) (1)؛

«آنچه مأموریت داری آشکارا بیان کن و از مشرکان روی گردان».

سوگند به خدا! اگر پیش از دستور خدا آشکارا دعوت می کرد در امان بود، ولی او ملاحظه اطاعت خدا را می نمود و می ترسید که با امر خدا مخالفت بنماید، و به همین جهت خودداری می کرد.

فوددت أنّ عینیک تکون مع مهدیّ هذه الاُمّه، والملائکه بسیوف آل داود بین السماء والأرض تعذّب أرواح الکفره من الأموات، ویلحق بهم أرواح أشباههم من الأحیاء.

دوست دارم چشمان تو شاهد مهدی عليه‌السلام این اُمّت باشد، ببینی که چگونه فرشتگان با شمشیرهای آل داود میان آسمان و زمین، روح کفّار مرده را عذاب می کنند و ارواح مشابهان آنان - از زندگان را به آن ها ملحق می نمایند؟!

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره حجر، آیه 94.

آنگاه آن شخص، شمشیری بیرون آورد و گفت: این از همان شمشیرهاست؟!

پدرم فرمود: آری، به آن خدایی که حضرت محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برای بشریّت برانگیخت.

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

در این هنگام آن شخص گوشه عمامه اش را بر صورتش انداخت (و صورت خود را پوشاند) و فرمود: من الیاس هستم، من آنچه از شما سؤال کردم آگاه بودم، جز آن که خواستم این حدیث نیرویی برای اصحابت باشد.

حضرت حدیث را ادامه داده... تا آن جا که فرمود:

آن شخص از جای خود برخاست و رفت و دیگر او را ندیدم. (1)

1013/16. در کتاب «مهج الدعوات» می نویسد:

امام باقرعليه‌السلام حرز دیگری دارد {که در آن برای شیعیان و کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده اند دعا کرده و می فرماید:} (2)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ، یا دان غَیْر مُتَوان، یا أَرْحَمَ الرَّاحِمینَ، إِجْعَل لِشیعَتی مِنَ النَّارِ وقاء، وَلَهُمْ عِنْدَکَ رضاً، وَاغْفِرْ ذُنُوبهم وَیسّر اُمورهم، وَاقْضِ دُیُونَهُمْ، وَاسْتُرْ عَوْراتَهُمْ، وَهَبْ لَهُمُ الْکبائر الّتی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُمْ، یا مَنْ لایَخافُ الضیم، وَلاتَأْخُذُهُ سِنَهٌ وَلا نَوْمٌ، اجعل لی مِنْ کُلِّ غَمٍّ فَرَجاً وَمَخْرَجاً إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیر. (3)

بنام خداوند بخشنده مهربان، ای خدای بزرگوار نزدیکی که هرگز سست نشود، ای مهربان ترین مهربانان، شیعیان مرا از آتش دور و از آنان خشنود باش، گناهان آنها را بیامرز و کارهایشان را آسان کن، قرض آنان را ادا و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الکافی: 242/1 ح1، بحار الأنوار: 397/13 ح74/25 4 ح 64 و 371/52 ح 163.

2- این قسمت، در مصدر و بحار الأنوار نیامده است.

3- مهج الدعوات: 32 - 31، بحار الأنوار: 268/94 ح2. این دعا در بحار الأنوار: 206/36 به نقل از کمال الدین: 266/1 از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است.

عیوب آنها را بپوشان، و گناهان کبیره ای که میان تو و آنان است ببخش، ای خدایی که از ستم نمی ترسد، و چرت و خواب او را نمی گیرد، مرا از همه غم ها آزاد کرده و رها کن که تو بر هر چیز توانا هستی.

1014/17. در کتاب «کنز الفوائد» می نویسد: علیّ بن محمّد بن بشیر گوید: محمّد بن علی عليهما‌السلام به ابن حنفیه (1) فرمود:

إنّما حبّنا أهل البیت شی ء یکتبه اللَّه فی أیمن قلب المؤمن، ومن کتبه اللَّه فی قلبه لایستطیع أحد محوه،

همانا محبّت ما اهل بیت چیزی است که خداوند در قسمت راست قلب مؤمن می نویسد، و کسی که خداوند در قلبش بنویسد هیچ کس نمی تواند آن را از بین ببرد.

مگر نشنیدی که خدای سبحان می فرماید:

(اُولئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الإیمانَ وَأَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ) (2)؛

«آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر دلهای شان نوشته و با روحی از جانب خودش آنها را تأیید فرموده است»؟

بنابراین، محبّت ما خاندان، همان ایمان است. (3)

1015/18. قطب راوندی رحمه‌الله در «خرائج» می نویسد: روایت شده:

گروهی که برای تشرّف به خدمت باسعادت امام باقرعليه‌السلام اجازه ورود خواستند، آنها گویند: وقتی اجازه داده شد و وارد دهلیز خانه شدیم، صدای کسی را شنیدیم که به زبان سریانی با لهجه زیبایی می خواند و گریه می کرد، صدا چنان محزون بود با این که ما معنی آن کلمات را نمی دانستیم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- گفتنی است که ظاهراً در این جا اشتباهی بر مؤلّف محترم رحمه‌الله رخ داده است، چرا که در مصدر و در موردی از بحار الأنوار و تفسیر برهان آمده است: محمّد بن علی - ابن الحنفیّه - گوید، و در مورد دیگری از بحار الأنوار آمده: محمّد بن الحنفیّه گوید، و در هر صورت، نیاز به تحقیق بیشتری دارد. (مترجم)

2- سوره مجادله، آیه 22.

3- تأویل الآیات: 676/2 ح 8، بحار الأنوار: 366/23 ح 17 و 389 ح 10، تفسیر برهان: 446/9 ح 9.

برخی از ما نیز گریه نمود.

ما گمان کردیم که عدّه ای از اهل کتاب در محضر حضرتش حضور دارند و یکی از آنها مشغول خواندن است. وقتی صدا قطع شد ما وارد شدیم، و کسی را در نزد حضرت ندیدیم، گفتیم: {ای فرزند رسول خدا!} ما به لهجه سریانی صدایی را شنیدیم که زیبا می خواند. فرمود:

ذکرت مناجاه إلیا (1) النبیّ فأبکتنی.

من مناجات الیای پیامبر را می خواندم و گریه ام گرفت. (2)

1016/19. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: ابو عمران (3) گوید: امام باقر عليه‌السلام می فرمود:

لقد سأل موسی العالم مسأله لم یکن عنده جوابها، ولقد سأل العالم موسی عليه‌السلام مسأله لم یکن عنده جوابها، ولو کنت بینهما لأخبرت کلّ واحد منهما بجواب مسألته، ولسألتهما عن مسأله لایکون عندهما جوابها.

حضرت موسی عليه‌السلام از حضرت خضرعليه‌السلام (عالم) سؤالی پرسید که پاسخ آن را نمی دانست، و حضرت خضر عليه‌السلام هم از حضرت موسی عليه‌السلام سؤالی پرسید که پاسخ آن را نمی دانست، اگر من در آنجا بودم پاسخ سؤال هر یک از آن دو را می گفتم و از آنان سؤالی می پرسیدم که هیچ کدام جوابش را نمی دانستند. (4)

1017/20. در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید قدس‌سره آمده است:

عبدالرحیم قصیر گوید: پیش از آن که من چیزی بگویم امام باقر عليه‌السلام لب

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در بعضی از نسخ مصدر چنین آمده: إلیاس.

2- الخرائج: 286/1 ح 19، بحار الأنوار: 254/46 ح 50.

3- در بصائر آمده: کثیر بن ابو حمران، و در خرائج آمده: کثیر بن ابو عمران.

4- بصائر الدرجات: 229 ح1، الخرائج: 797/2 ح7 (با اندکی تفاوت در الفاظ)، بحار الأنوار: 195/26 ح4.

به سخن گشود و فرمود:

هان! به راستی برای ذوالقرنین دو ابر را پیشنهاد کردند، او ابر آرام را انتخاب کرد و تند و سخت را برای صاحب شما قرار داد.

عرض کردم: سخت و تندرو چیست؟

فرمود: ما کان من سحاب فیه رعد وصاعقه وبرق، فصاحبکم یرکبه، أما إنّه سیرکب السحاب ویرقی فی الأسباب أسباب السماوات السبع والأرضین السبع خمس عوامر وثنتان خراب.

ابری است که دارای رعد و برق است و صاحب شما بر آن سوار می شود، آگاه باش! که او به زودی سوار آن ابر شده و در اسباب - اسباب و طبقات آسمان هفتگانه و زمین هفتگانه که پنج طبقه آن آباد (و دارای ساکن) است و دو طبقه آباد نیست (و ساکن ندارد) - صعود کرده و اوج خواهد گرفت. (1)

باز در همان کتاب آمده است: امام صادق عليه‌السلام پس از این حدیث فرمود:

اگر ذوالقرنین ابر تندرو و سخت را برمی گزید از آنِ او نبود، چون خداوند آن را برای قائم عليه‌السلام ذخیره فرموده است. (2)

1018/21. موعظه ای رسا از امام باقر عليه‌السلام: روایت شده:

روزی گروهی از شیعیان در خدمت با سعادت امام باقر عليه‌السلام حضور داشتند، حضرت به آنها موعظه می فرمود و (از کارهای ناشایست) بر حذر می داشت، (متأسّفانه) آنان توجّهی نداشته و سرگرم افکار خود بودند.

امام باقرعليه‌السلام از این وضع ناراحت شده، لختی سر به زیر انداخت، آنگاه سر برداشت و متوجّه آنان گشته و فرمود:

إنّ کلامی لو وقع طرف منه فی قلب أحدکم لصار میّتاً؛

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 408 ح 1 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 321/52 ح 27. نظیر این روایت در «بصائر الدرجات: 409 ح 3» و «الإختصاص: 321» نقل شده است.

2- الإختصاص: 321، بحار الأنوار: 321/52 ذیل ح 28.

به راستی که اگر گوشه ای از سخنان من در دل یکی از شما نفوذ می کرد، می مرد.

آگاه باشید! ای اشباح بی جان و فتیله های بی چراغ! گویا شما چوب های خشکیده و بت های واداشته شده اید، آیا شما طلا را از سنگ باز نمی گیرید؟! آیا از نوری درخشان، پرتوی نمی گیرید؟! آیا از دریا مروارید را استخراج نمی کنید؟ سخنان خوب و پاک را از هر کسی که می گوید برگیرید گرچه او بدان عمل نمی کند. چرا که خداوند متعال می فرماید: (الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) (1)؛

«کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند».

(تا آنجا که امام باقرعليه‌السلام فرمود: ) گویا تو (ای انسان) شبهای گرسنگی و ترست را فراموش کرده ای؟ (در آن شبهایی که) او (خدا) را خواندی و تو را پاسخ داده و با همه احسانی که به تو نمود سپاسش را لازم فرمود، ولی تو او را از یاد برده و در فرمانش مخالفت نمودی.

وای بر تو! که تو دزدی از دزدان گناهان هستی، هر گاه با شهوت یا گناهی برخورد کردی بدان شتاب نمودی، و با نادانی خویش به آن مرتکب شدی، چنان مرتکب شدی که گویا تو در برابر دیده خداوند نیستی یا آن که خداوند در کمین تو نیست.

ای آرزومند بهشت! چه قدر خوابت دراز، مرکبت کند و همّتت سست است؟ پس تو را به خدا! چه آرزومندی و چه مطلوبی.

و ای از آتش گریزان! مرکبت را چه تند به سوی آن می رانی، و چقدر فراهم می کنی آنچه تو را در آن می اندازد؟!

به این گورها بنگرید که چگونه همانند سطرها در کنار خانه ها کشیده شده اند.... (تا آنجا که فرمود: )

یابن الأیّام الثلاث! یومک الّذی ولدت فیه، ویومک الّذی تنزل فیه قبرک، ویومک الّذی تخرج فیه إلی ربّک، فیاله من یوم عظیم.

ای فرزند سه روز: روزی که در آن متولّد شدی، روزی که به درون گورت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره زمر، آیه 18.

فرود می آیی و روزی که از آن به سوی پروردگارت بیرون می آیی، وای که چه روز بزرگی است!

ای کسانی که دارای شکل های شگفت آورید! و ای کسانی که همانند اشتران تشنه کنار چشمه ها زانو زده اید! از چیست که می بینم جسم هایتان آباد و دل هایتان ویران است؟

آگاه باشید! سوگند به خدا! اگر آنچه را که باید ملاقات کنید و به سوی آنچه که باید بروید با دیده مشاهده می کردید می گفتید:

(یا لَیْتَنا نُرَدُّ وَلا نُکَذِّبُ بِآیاتِ رَبِّنا وَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ) (1)؛

«ای کاش! بار دیگر (به دنیا) بازگردانده می شدیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می بودیم».

و خداوند - جلّ جلاله - در پاسخ فرماید:

(بَلْ بَدا لَهُمْ ما کانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ) (2)؛

«بلکه اعمال (و نیّاتی که) پیش از آن پنهان می کردند در برابر آنها آشکار شده و اگر باز گردند به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند باز می گردند و آنان دروغگویانند». (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انعام، آیه 27 و 28.

2- سوره انعام، آیه 27 و 28.

3- بحار الأنوار: 170/78 ح 4.

## بخش هشتم: مناقب امام جعفر صادق عليه‌السلام

قطره ای از دریای فضایل و مناقب امام همام،روشنگر حقایق حضرت جعفر بن محمّد، امام صادق صلوات اللَّه علیه

1019/1. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: مفضّل بن عمر گوید:

منصور دوانیقی شخصی را پیش فرماندار خود، حسن بن زید - که فرماندار او در مکّه و مدینه بود - فرستاد و به او دستور داد که: خانه جعفر بن محمّدعليهما‌السلام را آتش بزند.

آنها دستور را اجرا و خانه امام صادق عليه‌السلام را آتش زدند، شعله آتش بر در خانه و اتاقها رسید، امام صادق عليه‌السلام، پا روی آتش می گذاشت و از روی آن می رفت و می فرمود:

أنا ابن أعراق الثری، وأنا ابن إبراهیم خلیل اللَّه.

من فرزند بهترین رگه ها و ریشه های زمین و ارکان آن، یعنی فرزند حضرت اسماعیل هستم، من پسر حضرت ابراهیم خلیل اللَّه هستم. (1)

روایت شده است:

هنگامی که نمرود لعین، حضرت ابراهیم عليه‌السلام را در آتش انداخت، مردم مشاهده کردند که آتش بر آن حضرت صدمه ای نمی زند، نمرود گفت:

این نیست جز این که او از رگه ها و ارکان زمین است و نیست رگ او مگر از رگه های زمین (که آتش در آن اثر نمی کند).

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 236/4، بحار الأنوار: 136/47 ضمن ح 186. نظیر این روایت را ابن حمزه در «الثاقب فی المناقب: 137» نقل نموده است.

نویسنده رحمه‌الله گوید: «أعراق الثری»؛ کنایه از حضرت اسماعیل عليه‌السلام است، و شاید علّت کنایه این باشد که فرزندان او در همه جا پراکنده و منتشر شده اند.

1020/2. در مناقب دیلمی رحمه‌الله آمده است: حمّاد بن عیسی گوید: شخصی از امام صادق عليه‌السلام پرسید: آیا تعداد فرشتگان زیاد است یا مردم؟

حضرت فرمود:

والّذی نفسی بیده! ملائکه اللَّه فی السماوات أکثر من تراب الأرض، وما فی السماء موضع قدم إلّا وفیه ملک ساجد أو راکع، یسبّح اللَّه تعالی ویمجّده ویقدّسه، ولا فی الأرض شجره إلّا وفیها ملک یحفظها، وکلّهم یستغفرون لمحبّینا ویدعون لهم، ویلعنون باغضینا ویسألون اللَّه تعالی أن یرسل علیهم العذاب.

سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست! فرشتگان خدا در آسمانها بیشتر از ذرّات خاک زمین است، در آسمان جای پایی نیست جز آن که در آن، فرشته ای در سجده یا در رکوع است که خدای متعال را تسبیح گفته و تمجید و تقدیس می نماید.

و همچنین در روی زمین، هیچ درختی نیست جز آن که فرشته ای حافظ آن است، همه آنها بر دوستداران ما استغفار نموده و برای آنها دعا می کنند، و دشمنان ما را لعنت کرده، از خداوند درخواست عذاب بر آنها می کنند. (1)

1021/3. در کتاب «قرب الإسناد» می نویسد: علی بن رئاب گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که در سجده، چنین دعا می فرمود:

اللهمّ اغفر لی ولأصحاب أبی، فإنّی أعلم أنّ فیهم من ینتقصنی.

خداوندا! مرا و اصحاب پدرم را بیامرز، زیرا که می دانم در میان آنها برخی هستند که مرا کم و کوچک می شمارند. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در «بحار الأنوار: 176/59 ح 7» نقل شده است.

2- قرب الإسناد: 166 ح 607، بحارالأنوار: 17/47 ح5، در این منبع آمده: برخی هستند که مرا تنقیص می نمایند.

1022/4. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: ابو هارون عبدی گوید:

من در محضر باصفای امام صادق عليه‌السلام حضور داشتم، شخصی وارد شد و گفت: به چه چیزی فرزندان ابی طالب به ما افتخار می کنند؟!

راوی گوید: در برابر امام صادق عليه‌السلام سینی خرمایی بود، حضرت خرمایی برداشته و هسته آن را درآورد، آنگاه در زمین کاشت و از آب دهان مبارکش بر آن ریخت، و همان دم رشد کرد و از زمین بیرون آمد، و فوری رسید و خرما داد، حضرت از آن چند دانه رطب چید و آن را در سینی قرار داد و به آن شخص تعارف فرمود.

او خرمایی برداشته و هسته اش را در آورد و میل کرد، ناگاه دید در هسته خرما نوشته شد:

لا إله إلّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، أهل بیت رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خزّان اللَّه فی أرضه.

معبودی جز خدا نیست، محمّد پیامبر خداست. خاندان پیامبر خدا، گنجینه داران خدا در روی زمین هستند.

آنگاه امام صادق عليه‌السلام رو به آن مرد کرد و فرمود:

آیا شما توانایی انجام چنین کاری را دارید؟!

آن مرد گفت: سوگند به خدا! وقتی خدمت شما آمدم برای من، در روی زمین کسی دشمن تر از شما نبود اینک برای من در روی زمین کسی محبوب تر از شما نیست. (1)

1023/5. در کتاب «الصراط المستقیم» می نویسد:

عبدی، محضر امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شد، آن روز امام صادق عليه‌السلام دو لباس نخی بر تن داشت، همسر عبدی به بیماری سختی مبتلا شده بود، بیماری او چنان شدید بود که دیگر از حیات و زنده ماندن او نااُمید شده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 126 ح 13.

بودند، عبدی جریان همسرش را به محضر امام صادق عليه‌السلام رسانید.

امام صادق عليه‌السلام لختی سر به پایین انداخت، آنگاه سر بلند کرد و فرمود:

من دعا کردم و خدا او را شفا داد، نزد او برگرد، وقتی باز گردی می بینی مشغول خوردن (سکّر طبرزد) (1) است.

عبدی نزد همسرش بازگشت، دید همان گونه است که حضرت فرموده بود، از او جریان را پرسید.

همسرش گفت: آقای بزرگواری که دو لباس نخی بر تن داشت وارد خانه شد، و فرمود:

یا ملک الموت! ألست اُمرت لنا بالسمع والطاعه؟

ای ملک الموت! مگر تو مأمور نیستی که از ما بشنوی و اطاعت کنی؟

پاسخ داد: آری.

فرمود: دستور می دهم که قبض روح او را بیست سال به تأخیر بیانداز!

آن شخص با ملک الموت از خانه خارج شده و همان موقع حال من بهبود یافت. (2)

1024/6. باز در همان کتاب آمده است: عبد الرحمان بن حجّاج گوید:

من در سفری میان مکّه و مدینه در محضر همراه امام صادق عليه‌السلام بودم، حضرت سوار بر قاطر و من سوار بر الاغی بودم، کسی نزد ما نبود، عرض کردم: آقای من! از حق بزرگ امام عليه‌السلام چه چیزی واجب و لازم گردیده؟ فرمود:

یا عبدالرحمان! لو قال لهذا الجبل: سر، لسار.

ای عبدالرحمان! اگر امام به این کوه بگوید: بیا، خواهد آمد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سکّر طبرزد: نوعی شیرینی، نبات و قند سوخته را گویند.

2- الصراط المستقیم: 185/2 ح2، بحار الأنوار: 115/47 ح 52. نظیر این روایت را راوندی در «الخرائج: 294/1 ح 2» آورده است.

عبد الرحمان گوید: سوگند به خدا! ناگاه دیدم که کوه حرکت کرد، امام عليه‌السلام به آن نگاه کرد و فرمود: مقصود من تو نبودی؛ کوه توقّف نمود. (1)

1025/7. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: صالح بن اشعث بزّار کوفی گوید:

در خدمت مفضّل، یار باوفای امام صادق عليه‌السلام بودم، ناگاه نامه ای از جانب مولایمان امام صادق عليه‌السلام برای وی رسید، او نامه را خواند و برخاست و بر من تکیه کرد.

آنگاه به سرعت خود را به خانه امام صادق عليه‌السلام رسانیدیم، در زدیم، عبداللَّه بن وشاح آمد و گفت: ای مفضّل! با رفیقت فوری خدمت امام عليه‌السلام شرفیاب شوید!

ما خدمت مولایمان امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدیم، حضرت بر روی صندلی نشسته بوده و در برابرش زنی بود، رو به ما کرد و فرمود:

ای مفضّل! این زن را به بیابانی در حومه شهر ببر و ببین کارش به کجا منتهی می شود، آنگاه فوری نزد من بیا!

مفضّل گوید: من فرمان مولایم را امتثال نموده و به همراه آن زن، به بیابان بیرون شهر رفتیم، وقتی آن زن در وسط بیابان قرار گرفت، صدای ندادهنده ای را شنیدم که گفت: مفضّل! کنار برو!

من از آن زن، کناره گرفتم، ناگاه ابر سیاهی آسمان را پوشانید و سنگ بر روی آن زن بارید که هیچ اثری از او نماند.

من از این پدیده ترسیده و به سرعت خود را به مولایم رساندم، خواستم جریان را بازگو کنم، حضرتش زودتر از من جریان را توضیح داد و فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 621/2، بحار الأنوار: 101/47 ح 123. این روایت در الصراط المستقیم: 188/2 ح 17 (به صورت ارسال و اختصار) نقل گردیده است.

ای مفضّل! آیا آن زن را می شناختی؟

عرض کردم: نه، مولای من!

فرمود: او زن فضّال بن عامر بود، من فضّال را به سوی فارس برای آموزش دینی به یارانم فرستاده ام، او به هنگام خروج از منزلش به زنش گفت: این مولایم جعفر عليه‌السلام بر تو شاهد است که خیانت نکنی.

او گفت: آری، اگر خیانت کردم خداوند از آسمان عذابی برای من فرود آورد.

ولی او در همان شب خیانت کرده و خداوند آنچه خواسته بود، برایش فرود آورد.

یا مفضّل! إذا هتکت امرأه سترها (1) وکانت عارفه باللَّه، هتکت حجاب اللَّه، وقصمت ظهرها، والعقوبه إلی العارفین والعارفات أسرع.

ای مفضّل! هنگامی که زنی با آگاهی از امر خدا، هتک حرمت در نفس خویش نموده و پرده عفّت خود را بدرد، حرمت الهی را رعایت نکرده و پشت خود را شکسته است، و همواره عقوبت و عذاب، بر آگاهان (از زن و مرد) سریع تر نازل می شود. (2)

1026/8. باز در همان کتاب آمده است: سعد بن ظریف گوید:

ما در محضر امام صادق عليه‌السلام بودیم که مردی از اهالی کوهستان وارد و هدایا و تحفه هایی آورد. در بین هدایا، انبانی بود که در آن مقداری گوشت و نان بود.

حضرت انبان را در مقابل آن مرد باز کرد و فرمود:

این گوشت را ببر و به سگها بده!

آن مرد گفت: چرا؟

حضرت فرمود: این گوشت حلال نیست و (ذبح شرعی) نشده است.

آن مرد گفت: من این گوشت را از مسلمانی خریده ام که گفت: حلال است

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در اصل چنین آمده است: «المرأه سترها».

2- الثاقب فی المناقب: 160 ح 10.

و ذبح شرعی شده است.

حضرت گوشت را داخل آن انبان نمود، آنگاه به آن مرد فرمود:

برخیز و این را در داخل آن اتاق در گوشه ای بگذار!

آن مرد از امر امام عليه‌السلام اطاعت نمود.

حضرت کلماتی را بیان فرمود که من نفهمیدم چه می فرماید و چه (دعایی) بود؟ در این هنگام، آن مرد صدایی از گوشت شنید که می گفت:

ای بنده خدا! نباید گوشتی همانند مرا امام و فرزندان پیامبران بخورند، چون من ذبح شرعی نشده ام.

آن مرد انبان را برداشت و به نزد امام صادق عليه‌السلام آمد و جریان را عرض کرد. حضرت رو به او کرد و فرمود:

أما علمت یا هارون! إنّا نعلم ما لایعلمه الناس؟!

ای هارون! آیا نمی دانی که ما چیزی را می دانیم که مردم نمی دانند؟!

گفت: آری، قربانت گردم.

آنگاه آن مرد خارج شد، من نیز به دنبال او خارج شدم، دیدم در میان راه به سگی برخورد و آن گوشت را به آن داد، سگ همه گوشت را خورد و چیزی از آن باقی نماند. (1)

1027/9. در همان کتاب، حدیث مفصّلی از امام کاظم عليه‌السلام نقل شده که اینک خلاصه ای از آن را نقل می نماییم:

امام کاظم عليه‌السلام می فرماید:

پادشاه هند، کنیز زیبایی را توسّط برخی از معتمدین خود به همراه هدایای زیادی برای پدر بزرگوارم امام صادق عليه‌السلام فرستاد، وی در ضمن نامه ای به حضرتش نوشت:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 415 ح 1. نظیر این روایت را راوندی رحمه‌الله در الخرائج: 606/2 ح1، ابن شهراشوب رحمه‌الله در المناقب: 222/4 و علّامه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 95/47 ح 107 آورده است.

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

من ملک الهند إلی جعفر بن محمّد الطاهر من کلّ نجس.

بنام خداوند بخشنده مهربان

از طرف پادشاه هند به خدمت جعفر بن محمّد؛ آن شخصیّت پاکیزه ای که از هر پلیدی و آلودگی دور است.

امّا بعد، خداوند مرا، توسّط شما هدایت و راهنمایی فرمود، یکی از کارگزاران من، کنیز زیبایی را به من هدیه نمود، من تاکنون کنیزی به زیبایی او ندیده ام، وی دارای جمال، بزرگواری، خرد و کمال است، وی را به من هدیه نمود تا فرزندی برای من بیاورد و پس از من زمام اُمور را بدست بگیرد. من از او و امر او در شگفت شدم، یک شبانه روز نزد من بود و من در او و جلالتش فکر می کردم. جز شما کسی را شایسته او ندیدم، آن کنیز را به همراه مقداری زیورآلات و جواهر و عطر به حضور شما فرستادم. من همه وزیران، کارگزاران و اُمنای خودم را جمع نموده و از میان آنان هزار نفر که شایسته امانت داری بودند، برگزیدم، و از هزار نفر، صد نفر، و از صد نفر، ده نفر و از ده نفر یک نفر بنام «میزاب بن حباب» (1) انتخاب کردم، در کشورم کسی را عاقل تر و شجاع تر از او نیافتم، اینک این هدایا و این کنیز را توسّط او خدمت شما فرستادم.

کاروان هدایا به وسیله میزاب به راه افتاد و وارد شهر مدینه شد، حضرت او را راه نداد، وی مکرّر به پشت در آمده و کسانی را شفیع قرار داد تا اجازه ورود بدهد، امام صادق عليه‌السلام به او فرمود: ای خائن! از آن جایی که آمده ای با هدایایت باز گرد!

او گفت: آیا پس از آن که راه طولانی را با زحمت شدید متحمّل شده و اینک هدایا را کنار درب آورده ام، هدیه پادشاه را نمی پذیرید؟

حضرت فرمود: تو نزد من پاسخی نداری، و من پذیرای هدایای تو نیستم، زیرا که تو در آنچه آوردی و امین شدی، خیانت کردی.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در مصدر آمده: میزاب بن جنان، و در مناقب آمده: میزان الهندی. و آنچه در متن آمده است موافق با خرایج و بحار الأنوار است.

او گفت: سوگند به خدا! من نه به شما و نه به پادشاه، خیانت نکرده ام.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: اگر تکّه ای از لباسهایت بر خیانت تو گواهی بدهد آیا اسلام می آوری؟

گفت: مرا از این کار عفو کنید و هر چه دوست دارید، بپرسید؟

او پوستینی بر تن داشت، امام عليه‌السلام دستور داد تا آن را از تنش در آورده و در گوشه ای از اتاق بگستراند. آنگاه امام عليه‌السلام برخاست و دو رکعت نماز گزارد، رکوع و سجودش را طولانی نمود، و آنچه می خواست دعا فرمود، وقتی سر از سجده بر داشت نور از چهره حضرتش می درخشید، رو به آن پوستین کرد و فرمود:

أیّها الفرو الطائع للَّه تعالی! تکلّم بما تعلم منه، وصف لنا ما جنی.

ای پوستینی که در اطاعت خدا هستی! آنچه از این مرد می دانی بازگو و جنایت او را برای ما توصیف کن!

امام کاظم عليه‌السلام می فرماید: پوستین باز شد آنگاه جمع شد تا آن که همانند یک گوسفند کامل گشت، و (به اذن خدا) لب به سخن گشود - که همه حاضران در مجلس صدای او را شنیدند - و گفت:

ای فرزند رسول خدا! ای راستگو! این مرد را پادشاه هند به عنوان فرد معتمد و امین خود قرار داده و این کنیز را به همراه اموالی بدو سپرد، و در مورد نگهداری آنها خیلی سفارش نمود.

ما به راه افتادیم و بر این حال بودیم تا این که به بیابانی رسیدیم، دچار بارش باران شدیم، و هر چه داشتیم خیس شد، ما در آن بیابان یک ماه کامل توقّف نمودیم تا این که خورشید از پشت ابرها بیرون آمده و باران باز ایستاد، ما هر چه داشتیم بر روی سنگ (پهن کرده و بر) درختان آویزان کردیم تا خشک گردد.

این مرد، غلامی بنام بشیر را که خدمتگزار آن کنیز بود خواست و گفت: بشیر! برو این شهر و مقداری خوراک تهیّه کن تا وسایلمان خشک می گردد، از غذای این شهر بخوریم، آنگاه مقدار زیادی درهم به او داد و او راهی شهر شد.

وقتی او رفت، میزاب به این کنیز دستور داد از خیمه مخصوص خود

خارج شود و در خیمه ای که در برابر آفتاب زده اند، بنشیند، و به او گفت:

از این خیمه به چشم انداز درختان و این شهری که در نزدیکی آن هستیم نگاه کن.

کنیز از خیمه خارج شد، چون زمین گل آلود بود، لباس از ساقهای خود بالا زد و روسری او افتاد، این خائن، به او و زیبایی و جمال او نگریست و او را به سوی خود دعوت کرد و او نیز پذیرفت، پس مرا بر زمین گسترانید، و با او درآمیخت و مرتکب عمل زنا شد و بدین وسیله بر تو - ای فرزند رسول خدا! - خیانت کرد.

این بود قصّه او و آن کنیز، من از تو می خواهم به حقّ آن خدایی که خیر دنیا و آخرت را برای تو جمع کرده، از خداوند بخواهی که مرا به خاطر فرش قرار گرفتنم بر فسق و فجور آنان عذاب ننماید.

امام کاظم عليه‌السلام می فرماید: در این هنگام، امام صادق عليه‌السلام گریست و من، و همه حاضران در مجلس گریه کرده و (از ناراحتی و وحشت) رنگشان زرد شد.

«میزاب» نیز ترسید و وحشت و لرز شدیدی او را فرا گرفت و خود را سجده کنان برای خدا بر زمین انداخت و گفت: می دانستم که جدّ تو بر مؤمنان مهربان بود، بر من رحم کن خدای بر تو رحم نماید، تو از اخلاق جدّت الگو بگیر و پادشاه را از قصّه من آگاه نکن، که من خطا کردم.

امام عليه‌السلام فرمود: من هرگز بر تو رحم نکرده و مهربانی نخواهم کرد، جز آن که به خیانت خودت اعتراف کنی.

آن مرد هندی همان گونه که پوستین خبر داده بود به خیانت خودش اعتراف نمود.

امام کاظم عليه‌السلام می فرماید: وقتی پوستین را پوشید آن جمع شد و گلوی او را فشرد به گونه ای که صورتش سیاه گشت.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: ای پوستین! او را رها کن.

پوستین گفت: به حق خدایی که تو را امام قرار داده! اجازه بده تا او را بکشم!

حضرت به او فرمود: این شخص پلید را رها کن تا به سوی پادشاه خود

باز گردد، او به مجازاتش از ما سزاوارتر است. (1)

صاحب «الثاقب فی المناقب» گوید: این حدیث خیلی مفصّل است، ما به مقدار نیاز در اینجا نقل کردیم، هر که همه حدیث را می خواهد بر منبع آن که مشهور است، مراجعه نماید.

1028/10. نجاشی در رجال خود می نویسد: حسن بن علیّ بن زیاد وشاء از جدّش الیاس نقل کرده و می گوید:

هنگامی که وفات جدّم الیاس فرا رسید، به ما گفت: در این ساعت - که این ساعت، ساعت دروغ نیست - بر من گواه باشید از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

واللَّه لایموت عبد یحبّ اللَّه ورسوله ویتولّی الأئمّه عليهم‌السلام فتمسّه النار.

سوگند به خدا! هر بنده ای که خدا و رسولش را دوست بدارد و از امامان معصومین عليهم‌السلام پیروی نماید وقتی بمیرد وارد آتش نمی شود.

آن بزرگوار این سخن زیبا را دو مرتبه و سه مرتبه بدون این که من بپرسم، تکرار فرمود. (2)

1029/11. قطب راوندی قدس‌سره در «خرائج» می نویسد: نقل شده است:

روزی امام باقر عليه‌السلام به همراه فرزندش امام صادق عليه‌السلام به مکّه مشرّف شده بود، در آنجا شخصی خدمتش رسیده و سلام کرد، و در برابر حضرتش نشست، آنگاه گفت: من می خواهم سؤالی از شما بپرسم.

امام باقرعليه‌السلام فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 398 ح 5. نظیر این روایت را راوندی در الخرائج: 299/1 ح6 به صورت مفصّل، ابن شهراشوب در المناقب: 242/4 با تفاوت و اختصار، و علّامه مجلسی به نقل از آن دو، در بحارالأنوار: 113/47 ح 150 آورده، و در الصراط المستقیم: 186/2 ح 6 بخشی از این روایت به صورت ارسال نقل شده است.

2- رجال نجاشی: 39 رقم 80.

از فرزندم جعفرعليه‌السلام بپرس.

آن شخص خدمت امام صادق عليه‌السلام آمد و عرض کرد: سؤالم را بپرسم؟!

حضرت فرمود: هر چه مایلی بپرس!

گفت: از کسی می پرسم که مرتکب گناه بزرگی شده است؟

فرمود: روزه خود را به طور عمد در ماه مبارک رمضان خورده؟

گفت: از این بزرگتر است.

فرمود: در ماه رمضان زنا کرده.

گفت: از این نیز بزرگتر است.

فرمود: کسی را کشته؟

عرض کرد: از این هم بزرگتر است.

حضرت فرمود: إن کان من شیعه علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام مشی إلی بیت اللَّه الحرام وحلف أن لایعود، وإن لم یکن من شیعته فلا بأس.

چنین گناهکاری اگر از شیعیان علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام است پیاده به سوی بیت اللَّه الحرام برود و در آنجا سوگند یاد کند که هرگز چنین کاری را تکرار نکند (خداوند توبه او را می پذیرد) و اگر از شیعیان او نیست، راهی ندارد.

آن شخص گفت: خداوند تو را رحمت کند ای فرزند فاطمه عليها‌السلام! - و سه بار تکرار نمود - من همین پاسخ را از پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شنیدم.

آنگاه آن شخص برخاست و رفت، امام باقر عليه‌السلام رو به فرزندش امام صادق عليه‌السلام نمود و فرمود:

آیا او را شناختی؟ فرمود: نه.

فرمود: او حضرت خضرعليه‌السلام بود، می خواستم او را به تو معرّفی کنم. (1)

علّامه مجلسی رحمه‌الله در توضیح این حدیث شریف می گوید:

این که امام صادق عليه‌السلام فرمود: «راهی ندارد»، شاید منظورش این است که چنین کسی که مرتکب چنان گناهی شده، کفّاره ای برای گناهش نیست که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 631/2 ح 32، بحار الأنوار: 21/47 ح 20.

توبه کند و این توبه سودی به او داشته باشد، چرا که پذیرش توبه مشروط به ایمان است و او دارای کفری است که از هر گناهی بزرگتر است.

1030/12. علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» می نویسد: پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام فرمود:

إنّ عندی سیف رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، وإنّ عندی لرایه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم المغلبه، وإنّ عندی لخاتم سلیمان بن داود عليهما‌السلام وإنّ عندی الطشت الّذی کان موسی یقرِّب بها القربان.

به راستی که شمشیر پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد من است، پرچم همیشه پیروز آن حضرت نیز نزد من است، همچنین انگشتر سلیمان بن داود عليهما‌السلام و تشتی که (حضرت) موسی عليه‌السلام با آن قربانی را تقدیم می کرد، نزد من است.

همچنین اسم (اعظمی) که پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وقتی میان مسلمانان و مشرکان قرار می داد هیچ تیری از مشرکان به مسلمانان نمی رسید، نزد من است.

به راستی که نزد من است مثل آنچه که فرشتگان آوردند و مَثَل اسلحه در نزد ما، همانند تابوت در نزد بنی اسرائیل است. یعنی: همانند آن، دلیل و بیانگر امامت است. (1)

در راویت اعمش آمده: امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ألواح موسی عليه‌السلام عندنا، وعصا موسی عليه‌السلام عندنا، ونحن ورثه النبیّین.

الواح حضرت موسی و عصای او نزد ماست و ما وارثان پیامبران هستیم. (2)

در حدیث دیگری حضرت فرمود:

علمنا غابر ومزبور، ونکت فی القلوب، ونقر فی الأسماع، وإنّ عندنا الجفر الأحمر، والجفر الأبیض، ومصحف فاطمه عليها‌السلام، وإنّ عندنا الجامعه فیها جمیع ما یحتاج الناس إلیه. (3)

دانش ما، احاطه به گذشته و آینده دارد، گاهی با خطور از دل است و گاهی با

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 276/4، بحار الأنوار: 25/47 ضمن ح 26.

2- المناقب: 276/4، بحار الأنوار: 25/47 ضمن ح 26.

3- المناقب: 276/4، بحار الأنوار: 25/47 ضمن ح 26.

شنیدن به وسیله گوش است. به راستی که جفر سرخ، جفر سفید و مصحف فاطمه عليها‌السلام نزد ماست، نزد ما جامعه ای است که در آن تمام نیازمندیهای مردم، نوشته شده است.

1031/13. شیخ مفید قدس‌سره در «المجالس» می نویسد: سالم بن ابی حفصه گوید:

هنگامی که امام باقرعليه‌السلام به شهادت رسید و از دنیا رفت به یاران خودم گفتم: منتظر من باشید تا خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شده و به آن حضرت تسلیت بگویم.

من خدمتش رسیدم، به حضرتش تسلیت گفتم. سپس عرض کردم: (إنّا للَّه وإنّا إلیه راجعون) سوگند به خدا! شخصیّتی از دنیا رفت که می گفت: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنین می فرمود، و کسی از او نمی پرسید که واسطه میان او و رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه کسی است، به خدا سوگند! هرگز همانند او را نخواهیم دید.

راوی گوید: امام صادق عليه‌السلام مدّتی ساکت بود و چیزی نمی فرمود، سپس لب به سخن گشود و فرمود:

قال اللَّه عزّوجلّ: إنّ من عبادی من یتصدّق بشقّ تمره فاُربّیها له فیها کما یربّی أحدکم فُلُوَّه حتّی أجعلها له مثل اُحد.

خداوند متعال می فرماید: همانا بعضی از بندگانم نصف خرما صدقه می دهد من آن را برای او پرورش داده و بزرگ می نمایم همان گونه که شما کرّه اسبی را پرورش می دهید، آنقدر بزرگ می نمایم تا مانند کوه اُحد شود.

من پیش یارانم رفتم، گفتم: شگفت انگیزتر از این امر ندیده ام، وقتی امام باقرعليه‌السلام بدون واسطه می فرمود: پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چنین فرمود. ما این را بزرگ می شمردیم، امروز امام صادق عليه‌السلام بدون واسطه فرمود: خداوند چنین می فرماید. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی مفید: 354 ح7، بحار الأنوار: 27/47 ح 27.

1032/14. حمیری در کتاب «الدلائل» می نویسد: سلیمان بن خالد گوید:

امام صادق عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (إنَّ الَّذینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ المَلائِکَهُ أَلّا تَخافُوا وَلاتَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ) (1)؛ «به راستی آنان که گفتند: پروردگار ما خداوند است، و استقامت کردند فرشتگان بر آنان فرود آیند که: نترسید و غمگین مباشید و مژده باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است»، می فرمود:

أما واللَّه! لربّما وسدنا لهم الوسائد فی منازلنا.

هان! سوگند به خدا! بارها ما در خانه هایمان برای آنها (فرشتگان) پشتی گذاشتیم. (2)

1033/15. شیخ مفید قدس‌سره در «المجالس» و فرزند شیخ طوسی در «امالی» می نویسند:

کسی که از حنّان بن سدیر شنیده بود گوید: از ابا سدیر صیرفی شنیدم که می گفت: رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در خواب دیدم، در برابر حضرتش طبقی بود که رویش پوشیده بود، نزدیک حضرتش رفته و سلام کردم.

حضرت پاسخ سلام مرا داد، آنگاه روپوش از طبق برداشت، داخل آن خرما بود، حضرت مشغول خوردن از آن خرماها شد، من نزدیک شده عرض کردم: ای رسول خدا! یک خرما به من عنایت فرمایید.

حضرت خرمایی داد و من خوردم.

سپس عرض کردم: ای رسول خدا! خرمای دیگری عنایت فرمایید.

حضرت باز عنایت فرموده و من خوردم. من هر بار می خوردم، تقاضای خرمای دیگری می کردم، تا این که هشت دانه خرما به من عنایت فرمودند، و من خوردم. آنگاه خرمای دیگری خواستم.

حضرت فرمود: بس است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فصّلت، آیه 30.

2- کشف الغمّه: 187/2، بحار الأنوار: 33/47 ضمن ح 30.

من از خواب بیدار شدم، فردا صبح خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدم، دیدم در برابرش طبقی است که روپوش دارد، همان گونه که در خواب در برابر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دیده بودم، سلام کردم، پاسخ سلامم را عنایت فرمود، آنگاه روپوش از طبق برداشت، دیدم داخل آن خرماست.

حضرت مشغول خوردن از آن خرماها شد، من در شگفت شدم، عرض کردم: قربانت گردم، خرمایی به من عنایت کنید.

حضرت خرمایی داد و من خوردم. سپس خرمای دیگری خواستم، حضرت عنایت فرمود، و من خوردم تا این که هشت خرما خوردم، و خرمای دیگری خواستم.

حضرت فرمود:

لو زادک جدّی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لزدناک.

اگر جدّم رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به تو بیشتر می داد من نیز اضافه می نمودم.

آنگاه خوابم را برای حضرتش بازگو کردم.

حضرت لبخندی بر من زد که حاکی از آگاهی آن حضرت، از خواب من بود. (1)

1034/16. شیخ محمّد بن حسن صفّار قمی رحمه‌الله در کتاب گران سنگ «بصائر الدرجات» می نویسد:

ابراهیم بن مهزم گوید:

روزی خدمت امام صادق عليه‌السلام بودم، چون شب فرا رسید از حضرتش اجازه مرخصی خواسته و به خانه ام که در مدینه بود، بازگشتم. مادرم نیز به همراه من بود، میان من او گفت و گویی شد و من بر او درشتی کردم.

بامدادان پس از نماز صبح، خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدم، وقتی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی مفید: 335 ح 6، امالی طوسی: 114 ح 28 مجلس 4، بحار الأنوار: 63/47 ح2. نظیر این روایت در الثاقب فی المناقب: 412 ح 12 نقل شده است.

وارد محضرش شدم حضرت ابتدا شروع به سخن کرد و فرمود:

یا أبا مهزم! ما لک والوالده أغلظت فی کلامها البارحه؟ أما علمت أنّ بطنها منزل قد سکنته، وأنّ حجرها مهد قد غمزته، وثدیها وعاء قد شربته؟

ای ابا مهزم! چه کار با مادرت داشتی که دیشب آنچنان با او درشتی کردی؟ آیا نمی دانی که شکم او محل سکونت تو، دامنش گهواره تو و پستانهایش ظرف غدای تو بود؟

عرض کردم: آری.

فرمود: پس هرگز بر او درشتی نکن. (1)

1035/17. باز در همان کتاب آمده است: ابو بصیر گوید:

یکی از اهالی شام نزد من آمده بود، من امر ولایت و امامت را بر او عرضه نمودم، او نیز پذیرفت (و شیعه شد).

روزی نزد او رفتم، او در حال مرگ بود، رو به من کرد و گفت: ای ابابصیر! من سخن تو را پذیرفتم، اینک بهشت چه می شود؟

عرض کردم: من از جانب مولایم امام صادق عليه‌السلام بهشت را بر تو ضامن هستم. پس از این گفت و گو او از دنیا رفت.

پس از آن، من خدمت مولایم امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدم. حضرت پیش از آن که من سخن بگویم، فرمود:

قد وفی لصاحبک بالجنّه.

بهشتی را که برای دوست خود ضمانت کرده بودی، به او رسید. (2)

1036/18. باز در همان کتاب و همچنین در «اختصاص» منسوب به شیخ مفید رحمه‌الله

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 243 ح 3، بحار الأنوار: 72/47 ح 32. نظیر این روایت در الثاقب فی المناقب: 410 ح 8 نقل شده است.

2- بصائر الدرجات: 251 ح2، بحار الأنوار: 76/47 ح 44.

آمده است: یونس بن ظبیان، مفضّل بن عمر، ابو سلمه سرّاج و حسین بن ثویر گویند: ما در خدمت امام صادق عليه‌السلام شرف حضور داشتیم، حضرت فرمودند:

لنا خزائن الأرض ومفاتیحها، ولو شئت أن أقول بإحدی رجلی أخرجی ما فیک من الذهب لأخرجت.

همه گنجینه های زمین با کلیدهای آن در اختیار ماست، اگر بخواهم با یکی از پاهایم اشاره کرده و بگویم هر چه در درون خود طلا داری، بیرون کن، بیرون خواهد آورد.

راوی گوید: در این هنگام، امام عليه‌السلام با پای مبارکش خطی در زمین کشید و زمین شکافته شد، آنگاه با دست مبارکش اشاره کرد و شمش طلایی به اندازه یک وجب از درون زمین برداشت و فرمود:

به این شمش طلا با دقّت و خوب نگاه کنید تا تردید به خود راه ندهید.

آنگاه فرمود: به درون زمین نگاه کنید!

ما نگاه کردیم، و شمش های زیادی از طلا در درون زمین دیدیم که روی هم انباشه شده و می درخشیدند.

یکی از رفقای ما به حضرتش عرض کرد: قربانت گردم! این همه ثروت در اختیار شما قرار داده شده در عین حال شیعیان شما نیازمند هستند؟!

امام عليه‌السلام فرمود:

إنّ اللَّه سیجمع لنا ولشیعتنا الدنیا والآخره، ویدخلهم جنّات النعیم ویدخل عدوّنا الجحیم.

به راستی که خداوند به زودی برای ما و شیعیان ما، دنیا و آخرت را جمع خواهد فرمود، و آنها را وارد بهشت نعیم و دشمنان ما را وارد جهنّم خواهد نمود. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 374 ح 1، الإختصاص: 263، بحار الأنوار: 87/47 ح 88. نظیر این روایت را ابن شهر اشوب در المناقب: 244/4 (به صورت اختصار) نقل نموده است.

1037/19. در «بصائر الدرجات» می نویسد: ابو بصیر گوید:

در خدمت مولایم امام صادق عليه‌السلام بودم، حضرت با پای مبارکش بر زمین زد و ناگاه دریایی پدیدار شد، که در آن کشتیهایی از نقره بود.

من به همراه مولایم سوار یکی از آن کشتیها شدیم، کشتی حرکت کرد، رسیدیم به جایی که در آن خیمه هایی از نقره بر افراشته بود.

حضرت وارد یکی از خیمه ها شد، آنگاه بیرون آمد و به من فرمود:

نخستین خیمه ای را که داخل شدم، دیدی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: آن خیمه پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است، آن یکی از آنِ امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است، سوّمی خیمه فاطمه زهراعليها‌السلام است، چهارمی خیمه حضرت خدیجه کبری عليها‌السلام، پنجمی خیمه امام حسن مجتبی عليه‌السلام، ششمی خیمه امام حسین عليه‌السلام، هفتمی خیمه امام سجّاد عليه‌السلام هشتمی خیمه پدر بزرگوارم امام باقرعليه‌السلام و نهمین خیمه از آنِ من است.

ولیس أحد منّا یموت إلّا وله خیمه یسکن فیها.

هر کدام از ما بمیرد خیمه ای از این خیمه ها دارد که در آن ساکن می شود. (1)

1038/20. در کتاب «مناقب» و «خرائج» آمده است: داود بن کثیر رقّی گوید:

خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدم، پسرش امام موسی کاظم عليه‌السلام وارد شد، او از شدّت سرما می لرزید.

امام صادق عليه‌السلام به او فرمود:

کیف أصبحت؟ چگونه صبح نمودی؟

عرض کرد: صبح نمودم در حالی که در حرز و پناه خدا و غرق در نعمت های او هستم. اینک آرزوی یک خوشه انگور حرشی و یک انار سبز را دارم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 405 ح5، بحار الأنوار: 91/47 ح 97.

داود گوید: من گفتم: سبحان اللَّه! الآن فصل زمستان است، چگونه امکان دارد؟ حضرت فرمود:

ای داود! خداوند بر هر چیزی توانا است، همینک وارد باغ شو!

من وارد باغ شدم، ناگاه درختی را دیدم که در آن یک خوشه انگور حرشی و انار سبزی بود. گفتم: به امور پنهان و آشکار شما خاندان رسالت ایمان آوردم. آنگاه آنها را چیده و برای امام کاظم عليه‌السلام آوردم.

حضرت نشست و مشغول میل کردن آنها شد، و رو به من کرد و فرمود:

یا داود! واللَّه! لهذا فضل من رزق قدیم، خصّ اللَّه به مریم بنت عمران من الاُفق الأعلی.

ای داود! سوگند به خدا! این فضل و لطف خدا از روزی و نصیب قدیمی اوست، که خداوند از افق اعلا مریم، دختر عمران را به آن اختصاص داده بود. (1)

1039/21. علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الأنوار» می نویسد: از امام صادق عليه‌السلام نقل شده که حضرتش فرمود:

إذا کان یوم القیامه ولّینا أمر شیعتنا؛ فما کان علیهم للَّه فهو لنا، وما کان لنا فهو لهم، وما کان للناس فهو علینا. (2)

هنگامی که روز قیامت فرا رسد ما سرپرستی اُمور شیعیانمان را عهده دار می شویم، هر حقّی از طرف خداوند بر آنها باشد آن در اختیار ماست، و هر حقّی که در اختیار ما باشد آن را به شیعیانمان می بخشیم، و هر حقّی که مردم از آنان داشته باشند آن نیز بر ماست که ادا نماییم.

نویسنده رحمه‌الله گوید: ای دوستان اهل بیت عليهم‌السلام! این حدیث شما را مغرور

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 420 ح3 (با اندکی تفاوت)، الخرائج: 617/2 ح 16، بحار الأنوار: 100/47 ح 119.

2- بحار الأنوار: 313/27 ح 10.

نسازد، چرا که این عنایت و مهربانی شامل شیعیان است نه مطلق محبّان و دوستان.

آری، کسی که هدایت ویژه ای روزی او شده، اگر مرتکب اعمالی شود و نتواند از عهده آنها برآید، شامل این حدیث مبارک است و از ناحیه آن بزرگواران عليهم‌السلام تلافی خواهد شد.

1040/22. در کتاب «صراط المستقیم» و «خرائج» آمده است: علیّ بن ابی حمزه گوید:

سالی در خدمت امام صادق عليه‌السلام برای انجام مراسم حج به سوی مکّه به راه افتادیم، در بین راه زیر درخت خرمای خشکیده ای نشستیم، امام صادق عليه‌السلام لبهای مبارکش را برای خواندن دعایی به حرکت درآورد، من نفهمیدم چه دعایی خواند، آنگاه فرمود:

یا نخله! أطعمینا ممّا جعل اللَّه فیک من رزق عباده.

ای درخت خرما! از آنچه خداوند متعال در نهاد تو برای روزی بندگانش قرار داده، به ما بخوران.

من متوجّه درخت خرما بودم، دیدم درخت به طرف امام صادق عليه‌السلام کج شد در حالی که دارای برگ ها و بر آن رطب تازه ای بود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

نزدیک شو، و «بسم اللَّه» بگو و بخور.

ما مشغول خوردن رطب ها شدیم، به راستی که بهترین و لذیذترین خرمایی بود که می خوردم. در این بین، یکی از اعراب وقتی این پدیده شگفت انگیز را دید گفت: من مثل امروز سحری بزرگتر از این ندیده بودم.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

نحن ورثه الأنبیاء لیس فینا ساحر ولا کاهن، بل ندعو اللَّه فیجیب، فإن أحببت أن أدعو اللَّه فیمسخک کلباً تهتدی إلی منزلک، وتدخل علیهم، وتبصبص لأهلک؟

ما وارث پیامبران هستیم، در میان ما ساحر و کاهن (شعبده باز) نیست، (این از سحر نیست) بلکه ما از خداوند می خواهیم و او اجابت می نماید، اگر مایلی از خدا بخواهم تا تو را به سگی مسخ کند تا به خانه ات رفته و پیش خانواده ات برای آنها دم بجنبانی؟

اعرابی از روی نادانی گفت: آری.

امام صادق عليه‌السلام دعا فرمود و در همان دم به صورت سگی در آمد و رفت.

امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: از پی او برو!

من پشت سر او به راه افتادم، او وارد روستای خود شده و به خانه اش رفت، و برای خانواده و فرزندانش دم می جنباند، آنها چوبی برداشته و او را از خانه بیرون کردند.

من خدمت امام صادق عليه‌السلام برگشتم و داشتم جریان را به حضرتش بازگو می کردم که ناگاه او آمد و در برابر امام عليه‌السلام ایستاد، اشک می ریخت، خود را به خاک می مالید و ناله می کرد.

حضرت به او ترحّم کرد و دعا نمود و به حالت اوّل بازگشت و اعرابی شد. امام صادق عليه‌السلام به او فرمود:

ای اعرابی! آیا حالا ایمان آوردی؟

گفت: آری، هزاران هزار مرتبه. (1)

1041/23. باز در همان منبع آمده است: یونس بن ظیبان گوید:

با گروهی از مردم در حضور امام صادق عليه‌السلام بودیم، از حضرتش پرسیدم: خداوند در قرآن به حضرت ابراهیم عليه‌السلام می فرماید: (فَخُذْ أَرْبَعَهً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ) (2)؛ «پس چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را ذبح کن»، آیا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 296/1 ح3، بحار الأنوار: 110/47 ح 147. این روایت در الصراط المستقیم: 185/2 ح3 (به صورت اختصار) نقل شده است.

2- سوره بقره، آیه 260.

این چهار مرغ از چند جنس گوناگون بودند، یا از یک جنس؟

حضرت فرمود:

أتحبّون إن اُریکم مثله؟

آیا دوست دارید همانند آن را به شما نشان دهم؟

عرض کردیم: آری.

حضرت فرمود: ای طاووس! ناگاه طاووسی پر زد و در برابر آن حضرت آمد.

آنگاه صدا زد: ای کلاغ! ناگاه کلاغی در برابر حضرتش حاضر شد.

حضرت فرمود: ای باز! ناگاه یک باز شکاری در برابر حضرتش آمد.

آنگاه صدا زد: ای کبوتر! ناگاه کبوتری در برابرش ظاهر شد.

حضرت دستور داد هر چهار پرنده را سر بریده و قطعه قطعه کنند، و پرهای آنها را بکنند و همه را با هم مخلوط نمایند. سپس سر طاووس را به دست گرفت و صدا زد: ای طاووس!

ما دیدیم که تمام اعضای طاووس از گوشت و استخوان و پَر از هم جدا می شدند و همه به سر طاووس می چسبیدند، طاووس در برابر حضرت زنده شد.

آنگاه حضرت همان طور کلاغ را صدا زد و زنده شد و باز شکاری را صدا زد و کبوتر را صدا زد و همه در برابر حضرت زنده شدند. (1)

1042/24. باز در همان کتاب می خوانیم: نقل شده است:

روزی ابن ابی العوجاء با سه نفر از دهری مذهبها (2) در مکّه قرار گذاشتند که هر کدام در مقابل قرآن، یک چهارم از خودشان بنویسند، آنان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 297/1 ح4، بحار الأنوار: 111/47 ح 148.

2- دهری ها: گروهی بودند که اعتقاد داشتند، نه خدایی هست نه بهشت و نه دوزخی، آنان می گفتند: ما را جز دهر هلاک نمی کند، و این راه و روش را از روی استحسانات بدون دلیل عقلی محکم و استواری، برای خود آیین قرار داده بودند. (رجوع شود به مجمع البحرین: 64/1).

با هم عهد و پیمان بستند که سال آینده نوشته های خود را در همین محل بیاورند.

وقتی سال آینده در مقام ابراهیم عليه‌السلام گرد هم آمدند، یکی از آنها گفت: من وقتی این آیه را دیدم که می فرماید: (وَقیلَ یا أَرْضُ ابْلَعی ماءَکِ وَیا سَماءَ أَقْلِعی وَغیضَ الْماءُ) (1)، «و گفته شد: ای زمین! آبت را فرو بر! و ای آسمان! خود داری کن و آب فرو نشست»، از مبارزه دست برداشتم.

دیگری گفت: من نیز وقتی به این آیه رسیدم که می فرماید: (فَلَمَّا اسْتَیْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِیّاً) (2)؛ «هنگامی که (برادران یوسف) از او مأیوس شدند به کناری رفته و با هم به نجوا پرداختند»، از مبارزه با قرآن مأیوس شدم.

و این در حالی بود که آنان پنهانی و آهسته با هم حرف می زدند، ناگاه پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام از آنجا رد می شد، رو به آنها کرد و این آیه شریفه را قرائت فرمود:

(قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لایَأْتُونَ بِمِثْلِهِ) (3).

«بگو: اگر انسان ها و پریان گرد هم آیند تا همانند این قرآن را بیاورند هرگز همانند آن را نخواهند آورد».

آنان با شنیدن این آیه شریفه از آن امام همام، مبهوت شدند. (4)

1043/25. در کتاب «مناقب» می نویسد: مأمون رقّی گوید:

من در خدمت مولا و آقایم امام صادق عليه‌السلام بودم، ناگاه سهل بن حسن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره هود، آیه 44.

2- سوره یوسف، آیه 80.

3- سوره اسراء، آیه 88.

4- الخرائج: 710/2 ح5، بحار الأنوار: 117/47 ح 156.

خراسانی وارد شد و سلام کرد و نشست. رو به حضرتش کرد و گفت:

ای فرزند رسول خدا! شما رؤوف و مهربان هستید، شما اهل بیت امامتید، چرا از حق خود دفاع نمی کنید، با این که بیش از صد هزار شیعه دارید همگی که آماده شمشیر زدن در پیشگاه شما هستند؟

امام صادق عليه‌السلام به او فرمود:

ای خراسانی! بنشین، خداوند حق تو را رعایت نماید؟

سپس رو به کنیزی بنام «حنیفه» کرد و فرمود: حنیفه! تنور را روشن کن.

او تنور را افروخت و تنور یک تکّه آتش گردید که قسمت بالای آن (از شعله آتش) سفید شد. آنگاه امام عليه‌السلام رو به آن خراسانی کرد و فرمود:

ای خراسانی! برخیز و وارد تنور شو!

خراسانی گفت: آقای من! ای فرزند رسول خدا! مرا با آتش مسوزان، از جرم من در گذر! خداوند از تو بگذرد.

حضرت فرمود: تو را عفو نمودم.

در همین حال، هارون مکّی - در حالی که کفشهایش را در دست داشت - وارد شد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا!

امام صادق عليه‌السلام به او فرمود:

ألق النعل من یدک، واجلس فی التنّور.

کفشهایت را بینداز و برو داخل تنور بنشین!

او کفشهایش را انداخت و داخل تنور نشست.

امام صادق عليه‌السلام شروع کرد با خراسانی صحبت نمودن، حضرت چنان از جریان های خراسان با او صحبت می کرد؛ گویا این که در خراسان بوده. سپس رو به خراسانی کرد و فرمود:

ای خراسانی! برخیز و ببین در تنور چه خبر است؟!

خراسانی گوید: برخاستم و به طرف تنور رفتم، دیدم آن شخص چهار

زانو در تنور نشسته است. آنگاه از تنور خارج شد و بر ما سلام کرد.

امام صادق عليه‌السلام رو به خراسانی کرد و فرمود:

در خراسان چند نفر همانند او پیدا می شود؟

عرض کرد: به خدا سوگند! حتّی یک نفر هم پیدا نمی شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: نه به خدا! حتّی یک نفر هم نیست.

آنگاه فرمود: أما إنّا لانخرج فی زمان لانجد فیه خمسه معاضدین لنا، نحن أعلم بالوقت.

بدان که ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم، قیام نمی کنیم. ما خودمان وقت مناسب را بهتر می دانیم. (1)

1044/26. عالم جلیل القدر، علیّ بن عیسی اربلی رحمه‌الله در «کشف الغمّه» از کتاب «دلائل» چنین نقل می کند: زید شحّام گوید:

روزی امام صادق عليه‌السلام به من فرمود:

ای زید! چند سال داری؟

عرض کردم: فلان مقدار.

فرمود: ای ابا اسامه! مژده بده که تو با ما و از شیعیان ما هستی، آیا خشنود نیستی که با ما هستی؟

عرض کردم: چرا آقای من! ولی چگونه امکان دارد که من با شما باشم؟

فرمود: یا زید! إنّ الصراط إلینا، وإنّ إلینا، وحساب شیعتنا إلینا، واللَّه، یا زید! إنّی أرحم بکم من أنفسکم، واللَّه، لکأنّالمیزان ی أنظر إلیک وإلی الحارث بن المغیره النضری فی الجنّه فی درجه واحده.

ای زید! به راستی که صراط و میزان در دست ماست، حساب شیعیان ما در اختیار ماست، سوگند به خدا! ای زید! من به شما از خودتان مهربانتر هستم. سوگند به خدا! گویا هم اکنون می بینم که تو و حارث بن مغیره نضری در بهشت در یک درجه و مقام هستید. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 237/4، بحار الأنوار: 123/47 ح 172.

2- کشف الغمّه: 190/2، بحار الأنوار: 143/47 ح 197.

1045/27. در کتاب «مجموعه ورّام قدس‌سره» آمده است: فضل بن ابی قرّه گوید:

امام صادق عليه‌السلام عبای خود را پهن می کرد و در آن کیسه های دینار را می نهاد و به قاصد می فرمود:

این پول ها را ببر به فلانی و فلانی - از خانواده اش - بده و به آنان بگو: این پول را از عراق برای شما فرستاده اند.

راوی می گوید: آن شخص پول را می گرفت و به آنها می داد و همان فرمایش حضرت را می گفت.

آنان پول را می گرفتند و می گفتند: خدا به تو جزای خیر دهد که حق خویشاوندی رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را رعایت نمودی؟ ولی خداوند میان ما و جعفر حکم کند (!!)

راوی می گوید: وقتی امام صادق عليه‌السلام - که رویش نورانی تر گردد - این سخن را می شنید، سر به سجده می گذاشت و می گفت:

اللهمّ أذلّ رقبتی لولد أبی.

خداوندا! مرا پیش فرزندان پدرم فروتن و خاضع قرار بده. (1)

1046/28. در کتاب «مناقب» و «خرائج» آمده است: هشام گوید:

یکی از بزرگانِ اهل جبل هر سالی که به حج مشرّف می شد خدمت امام صادق عليه‌السلام می رسید.

امام عليه‌السلام او را در یکی از خانه های خود، در مدینه جای می داد. حجّ او و ماندنش در مدینه به درازا می کشید. به همین جهت سالی ده هزار درهم به امام عليه‌السلام تقدیم نمود تا برای او خانه ای در مدینه بخرد، آنگاه به حجّ مشرّف شد.

موقع بازگشت به امام عليه‌السلام عرض کرد: قربانت گردم، برای من خانه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 60/47 ح 114.

خریدی؟ فرمود:

آری. آنگاه امام عليه‌السلام سند و نوشته ای را به او داد که در آن نوشته بود:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم، هذا ما اشتری جعفر بن محمّد عليهما‌السلام لفلان بن فلان الجبلی: اشتری له داراً فی الفردوس، حدّها الأوّل رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، والحدّ الثانی أمیرالمؤمنین عليه‌السلام، والحدّ الثالث الحسن بن علیّ عليه‌السلام، والحدّ الرابع الحسین بن علیّ عليهما‌السلام.

به نام خداوند بخشنده مهربان، این سند خانه ای است که جعفر بن محمّد برای فلانی فرزند فلان جبلی خریده است. برای او خانه ای در بهشت خریده که: حدّ اوّل آن خانه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و حدّ دوّم آن، خانه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و حدّ سوّم آن، خانه حسن بن علی عليهما‌السلام و حدّ چهارم آن، خانه حسین بن علی عليهما‌السلام است.

وقتی او نوشته را خواند گفت: من راضیم، خدا مرا فدای شما گرداند.

امام عليه‌السلام فرمود: من آن پول را در میان فرزندان امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام تقسیم کردم، اُمیدوارم خداوند آن را از تو بپذیرد و پاداش تو را بهشت قرار دهد.

راوی گوید: آن شخص، سند را گرفت و به وطن خود بازگشت، پس از لختی بیمار شد، در اثر همان بیماری به بستر مرگ افتاد، او خانواده اش را جمع کرد و آنها را سوگند داد که آن سند را با او دفن کنند، این بگفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خانواده او، طبق سفارش آن بزرگ مرد عمل کردند، وقتی بامدادان سر قبرش رفتند، روی آن، سندی را دیدند که در آن نوشته شده بود:

«به خدا سوگند! که ولیّ خدا، جعفر بن محمّدعليهما‌السلام به آنچه گفته بود، وفا کرد». (1)

1047/29. در کتاب «الخرائج و الجرائح» می نویسد: ولید بن صبیح گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 233/4، الخرائج: 303/1 ح7، با تفاوت در الفاظ، بحار الأنوار: 134/47 ح 183.

شبی با عدّه ای از رفقا خدمت امام صادق عليه‌السلام بودیم، ناگاه شخصی درب منزل را کوبید، امام عليه‌السلام به کنیز فرمود:

ببین کیست؟

کنیز پشت در رفت و برگشت و گفت: عمویت عبد اللَّه بن علی است.

امام عليه‌السلام به او فرمود: بگو بیاید و رو به ما کرد و فرمود:

به اتاق دیگری بروید.

ما وارد اتاق دیگری شدیم، صدای حرکت شخصی را در آنجا احساس کردیم و گمان کردیم که یکی از بانوان امام عليه‌السلام است، به همین جهت، کنار هم نشستیم.

وقتی عبداللَّه بن علی وارد شد هر چه توانست به امام عليه‌السلام ناشایسته گفت، آنگاه بیرون رفت، ما نیز از اتاق بیرون آمدیم، امام عليه‌السلام شروع به ادامه سخن کرد و از همانجایی که موقع ورود او، سخنش را قطع کرده بود، ادامه داد.

یکی از ما گفت: این شخص چنان با شما حرف زد که ما گمان نمی کنیم کسی با شما چنین برخورد نماید، ما می خواستیم بیرون بیاییم و پاسخ او را بدهیم. امام عليه‌السلام فرمود:

آرام باشید! در میان ما دخالت نکنید.

پاسی از شب گذشت، باز شخصی درب خانه را زد، حضرت به کنیز فرمود: ببین کیست؟

کنیز پشت در رفت و باز گشت و گفت: عمویت عبد اللَّه بن علی است.

امام عليه‌السلام به ما فرمود: به همانجایی که بودید، برگردید.

آنگاه به او اجازه ورود دادند. او داخل شد، در حالی که با صدای بلند می گریست، و می گفت: پسر برادر! مرا ببخش، خدا شما را ببخشد، از من در گذر، خدا از تو درگذرد.

امام عليه‌السلام فرمود:

غفر اللَّه لک یا عمّ! ما الّذی أحوجک إلی هذا یا عمّ؟

خدا تو را ببخشد عموجان! چه شده که چنین می گویی؟

گفت: پس از این که از خانه شما رفتم، خوابیدم، همین که خوابیدم، دو نفر مرد سیاه پوست وحشتناک به من حمله کرده و مرا گرفتند و بازوان مرا بستند، یکی از آنها به دیگری گفت: او را به سوی آتش ببر.

او مرا به سوی آتش برد، در این هنگام به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برخوردم، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا نمی بینید با من چه رفتاری می نمایند؟

فرمود: مگر تو نبودی که به فرزندم چنین و چنان گفتی؟

عرض کردم: ای رسول خدا! دیگر نمی گویم.

حضرت دستور داد تا مرا رها کنند، آنان مرا رها کردند، ولی هنوز هم از شدّت ریسمان در بازوانم احساس درد می کنم.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

وصیّت خود را بکن.

عرض کرد: به چه چیزی وصیّت کنم؟ من ثروتی ندارم، از طرفی، دارای عیال زیادی هستم و مقروضم.

امام صادق عليه‌السلام فرمود: دینک علَیّ و عیالک إلی عیالی؛

قرضت را من ادا می کنم، و زن و بچّه ات را جزو خانواده خود قرار می دهم.

او نیز وصیّت کرد، ما هنوز از مدینه خارج نشده بودیم که عبداللَّه بن علی مرد. امام صادق عليه‌السلام اهل و عیال او را جزو خانواده خود قرار داد، قرضش را ادا کرده و دخترش را به ازدواج پسر خود درآورد. (1)

1048/30. در کتاب «امالی» فرزند شیخ طوسی قدس‌سره آمده است: داود بن کثیر رقّی گوید: من در محضر باسعادت پیشوای ششم، امام صادق عليه‌السلام حضور داشتم، حضرت بدون مقدّمه به من فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 619/2 ح 19، بحار الأنوار: 96/47 ح 110.

یا داود! لقد عُرضت علیّ أعمالکم یوم الخمیس، ورأیت فیما عُرض علیّ من عملک صلتک لابن عمّک فلان فسرّنی ذلک، إنّی علمت أنّ صلتک له أسرع لفناء عمره وقطع أجله.

ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما بر من عرضه شد، من در میان اعمال تو، عمل صله رحم تو با پسر عمویت فلانی را دیدم و از این جهت خوشحال شدم، من می دانم که صله رحم تو باعث زود از دنیا رفتن او و قطع اجلش خواهد شد.

داود گوید: من پسرعموی معاند، ناصبی و خبیثی داشتم، خبردار شدم که وضع زندگانیش خیلی بد شده به همین جهت، پیش از آن که عازم مکّه شوم مقداری پول به او فرستادم، وقتی وارد مدینه شدم امام صادق عليه‌السلام این خبر را به من دادند. (1)

1049/31. در کتاب «کنز الفوائد» می نویسد: ابوبصیر گوید: امام صادق عليه‌السلام به من فرمود:

یا أبا محمّد! إنّ للَّه ملائکه تسقط الذنوب عن ظهور شیعتنا کما تسقط الریح الورق من الشجر أوان سقوطه.

ای ابا محمّد! به راستی که خداوند را فرشتگانی است که گناهان را از دوش شیعیان ما می ریزند همانطور که باد در فصل پاییز برگ درختان را می ریزد!

و این است تفسیر فرمایش خدای متعال که می فرماید: (وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا) (2)؛ «و برای مؤمنان استغفار می کنند».

سوگند به خدا! استغفار آنها به شما اختصاص دارد، نه به دیگران، ای ابا محمّد! آیا این سخن موجب سرور و خوشحالی تو شد؟

عرض کردم: آری. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی طوسی: 413 ح 77 مجلس 14.

2- سوره غافر، آیه 7.

3- تأویل الآیات: 528/2 ح 4، بحار الأنوار: 209/24 ح 5 و 49/68 ضمن ح 93. نظیر این روایت را ثقه الإسلام کلینی در الکافی: 35 - 33/8 آورده است.

در حدیث دیگری با همان سلسله سند آمده است: حضرت فرمود:

این همان تفسیر فرمایش خدای متعال است که می فرماید: (وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا... وَاتَّبَعُوا سَبیلَکَ وَقِهِمْ عَذابَ الْجَحیم) (1)؛

«و برای مؤمنان استغفار می کنند (ومی گویند) خداوندا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس کسانی را که توبه کرده اند و از سبیل و راه تو پیروی می کنند بیامرز، و آنان را از عذاب جهنّم حفظ و نگهداری کن».

بنابراین «سبیل اللَّه»؛ «راه خدا» علی عليه‌السلام است و منظور از «الّذین آمنوا»؛ «مؤمنان»، شما هستید و غیر شما اراده نشده است. (2)

1050/32. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: سماعه گوید: من وارد محضر امام صادق عليه‌السلام شدم، با خودم حرف می زدم. وقتی امام عليه‌السلام دید فرمود:

چه شده؟ چرا با خودت حرف می زنی؟ می خواهی امام باقر عليه‌السلام را ببینی؟ عرض کردم: آری.

فرمود: برخیز و وارد آن اتاق شو! من برخاستم و وارد اتاق شدم، ناگاه امام باقر عليه‌السلام را دیدم.

حضرت فرمود: پس از شهادت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام گروهی از شیعیان خدمت امام حسن صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رسیده و از آن حضرت پرسشهایی کردند.

امام حسن عليه‌السلام فرمود: اگر امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را ببینید، می شناسید؟

گفتند: آری.

حضرت فرمود: پس پرده را بالا بزنید؛ آنان پرده را بالا زدند، ناگاه امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را دیده و آن حضرت را شناختند.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

یموت من مات منّا ولیس بمیّت، ویبقی من بقی منّا حجّه علیکم.

کسی که از ما می میرد، ولی در واقع نمرده است، و کسی که از ما باقی می ماند، حجّت برای شماست. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره غافر، آیه 7.

2- تأویل الآیات: 528/2 ح 5، بحار الأنوار: 210/24 ح 6.

3- بصائر الدرجات: 275 ح4، بحار الأنوار: 303/27 ح4.

1051/33. در کتاب سیّد حسن بن کبش آمده است: ابوبصیر گوید:

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

یا أبامحمّد! إنّ عندنا سرّاً من سرّ اللَّه، وعلماً من علم اللَّه لایحتمله ملک مقرّب، ولا نبیّ مرسل، ولا مؤمن امتحن اللَّه قلبه للإیمان.

ای ابا محمّد! همانا نزد ما سرّی از اسرار خدا و دانشی از دانش (بی پایان) اوست که توانایی حمل آن را نه فرشته مقرّب، نه پیامبر مرسل و نه مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده، ندارند.

به خدا سوگند! خداوند جز ما را بر حمل این، مکلّف نفرموده و کسی غیر از ما را بر این امر نگماشته است. به راستی که نزد ما سرّی از اسرار خدا، و علمی از دانش بیکران اوست. خداوند ما مأمور رساندن این علم نمود، ما این دانش را از جانب حق تعالی رساندیم، ولی نه محلّی بر آن یافتیم و نه کسی که اهلیّت آن را داشته و نه کسی را یافتیم که بتواند آن را حمل کند، تا این که خداوند متعال برای این امر، گروه هایی را آفرید، آنان از طینت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزندان او عليهم‌السلام و از نوری که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فرزندانش را آفریده بود، آفریده شدند، خداوند آنان را با باقی مانده رحمتی که حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از آن ساخته و پرداخته، ساخته است.

ما مأموریت الهی را که به ما واگذار شده بود بر این گروه رساندیم، آنان از ما پذیرفته و متحمل آن شدند، و یاد ما به ایشان رسید، پس دل های آنان به سوی معرفت و شناخت و سخن ما متمایل شد.

اگر آنان از چنین طینت و نوری خلق نشده بودند هرگز چنین نبودند و سوگند به خدا! نمی توانستند این امر خطیر را تحمّل کنند.

آنگاه فرمود: همانا خداوند متعال گروهی را نیز برای دوزخ و آتش آفرید، به ما امر شد که این پیغام را - همچنان که به آن گروه رساندیم - به آنان نیز برسانیم.

ما این امر خطیر را به آنان ابلاغ نمودیم، آنان از این امر مشمئز شده و دلهایشان نفرت پیدا کرد، و این امر را رد کردند و حمل نکردند، بلکه تکذیب نموده و گفتند: آنان ساحر و کذّاب هستند.

پس خداوند بر دلهایشان مهر زد و این امر را از یاد آنها برد. آنگاه برخی از حقایق را بر زبان آنان جاری ساخت، آنان ناخودآگاه به آن حقایق گویا هستند؛ ولی دلهایشان منکر آن است. و این به جهت آن است که خدا از اولیای خود و اهل طاعتش بدی را دفع کند.

و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین، او را عبادت نمی کرد. پس به ما امر شد که اسرار را از آنان نگه داشته و پنهان نماییم.

بنابراین، این حقایق را از کسانی که خداوند امر به نگه داری از آنان نموده پنهان دارید و از کسانی که خدا امر بر کتمان از آنان نموده، کتمان کنید.

راوی گوید: آنگاه حضرت دست مبارکش را بالا برد و گریست و فرمود:

اللهمّ إنّ هؤلاء لشرذمه قلیلون فاجعل محیاهم محیانا، ومماتهم مماتنا، ولاتسلّط علیهم أعداءک فتفجعنا بهم، فإنّک إن فجعتنا بهم لم تعبد أبداً فی أرضک.

خداوندا! اینان (شیعیان) عدّه ای اندک هستند، زندگی آنان را همانند زندگی ما و مرگ آنان را همانند مرگ ما قرار ده! دشمنانت را بر آنان چیره و مسلّط نگردان تا بدین وسیله دل ما را به درد آوری، چرا که اگر تو ما را به جهت آنان مصیبت زده کنی هرگز کسی در روی زمین تو را عبادت نخواهد کرد. (1)

1052/34. در کتاب «مناقب» آمده است: بکیر بن اعین گوید: امام صادق عليه‌السلام بازوی مبارک خویش را گرفت و فرمود:

یا بکیر! هذا واللَّه جلد رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، وهذه واللَّه عروق رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وهذا واللَّه عظمه، وهذا واللَّه لحمه، واللَّه إنّی لأعلم ما فی السماوات وأعلم ما فی الأرض، وأعلم ما فی الدنیا، وأعلم ما فی الآخره.

ای بکیر! سوگند به خدا! این پوست رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و این رگهای آن حضرت است و به خدا قسم! این استخوان و این گوشت اوست.

سوگند به خدا! به راستی که من به آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در دنیا و آخرت است، آگاه هستم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- نظیر این روایت در بحار الأنوار: 209/2 ح 105 نقل شده است.

در این هنگام حضرت متوجّه شد که چهره گروهی از این سخنان، دگرگون شد، بنابراین فرمود:

ای بکیر! من این دانش را از کتاب خدای متعال می دانم، آنجا که می فرماید: (وَنَزَّلْنا عَلَیْکَ الکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْ ءٍ) (1)؛

«و ما این کتاب را بر تو فرود آوردیم که بیانگر همه چیز است». (2)

1053/35. باز در همان کتاب آمده است: صفوان بن یحیی از برخی از افراد خودش نقل می کند که امام صادق عليه‌السلام فرمود:

واللَّه! لقد اُعطینا علم الأوّلین والآخرین.

سوگند به خدا! دانش اوّلین و آخرین به ما عطا شده است.

یکی از یارانش عرض کرد: قربانت گردم، آیا شما علم غیب می دانید؟

فرمود: ویحک! إنّی لأعلم ما فی أصلاب الرجال وأرحام النساء، ویحکم! وسعوا صدورکم ولتبصر أعینکم ولتع قلوبکم، فنحن حجّه اللَّه تعالی فی خلقه ولن یسع ذلک إلّا صدر کلّ مؤمن قوی قوّته کقوّه جبال تهامه إلّا بإذن اللَّه.

وای بر تو! ما آنچه را که در صُلب مردان و رحم زنان است خبر داریم.

وای بر شما! سینه هایتان را گسترش دهید، چشمانتان را باز کنید و دلهایتان را پذیرا کنید! ما حجّت خدای متعال در میان بندگانش هستیم، کسی را یارای کشش این سخن نیست جز سینه مومنی که نیروی او همانند نیروی کوه تهامه باشد و با اذن خدا بپذیرد.

سوگند به خدا! اگر بخواهم تعداد همه ریگهای بیابانها را بگویم، شما را از آن آگاه می نمایم، هیچ شب و روزی نیست جز اینکه این ریگ ها همانند این مردم تولید مثل می نمایند. سوگند به خدا! شما پس از من با هم دشمن خواهید شد تا جایی که برخی، بعضی دیگر را از بین خواهید برد. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نحل، آیه 89.

2- المناقب: 250/4 (با اندکی تفاوت).

3- المناقب: 250/4.

1054/36. در «تفسیر فرات» می نویسد: فیضه بن یزید جعفی گوید:

محضر امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدم، نزد آن حضرت، بوس بن ابی درس، ابن ظبیان و قاسم بن عبدالرحمان صیرفی حضور داشتند، سلام کردم و نشستم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برای استفاده از محضرتان خدمتتان رسیدم. فرمود:

بپرس، و مختصر کن.

عرض کردم: پیش از آن که خداوند آسمان برافراشته، زمین گسترده و نور و تاریکی را بیافریند، شما کجا بودید؟

فرمود:

ای فیضه! چرا در همچو زمان و شرایطی چنین سؤالی پرسیدی؟ مگر نمی دانی محبّت ما (از ترس) کتمان می شود، و دشمنی ما آشکار شده و ما را دشمنانی جنّی است که احادیث ما را به دشمنان انسی ما منتقل می کنند، و به راستی که دیوارها مانند انسانها گوش دارند!

عرض کردم: سؤالی است که از خدمتتان پرسیدم.

فرمود:

ای فیضه! پیش از پانزده هزار سال از آفرینش آدم عليه‌السلام، ما اشباح و موجودات نورانی بودیم که پیرامون عرش الهی به تسبیح خدا مشغول بودیم. هنگامی که خداوند حضرت آدم عليه‌السلام را آفرید، انوار ما را در صلب او قرار داد، ما پیوسته از صلب پاکی به رحم پاک و مطهّری منتقل می شدیم، تا این که خداوند متعال حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را برانگیخت.

فنحن عروه اللَّه الوثقی، من استمسک بنا نجا، ومن تخلّف عنّا هوی، لاندخله فی باب ردی ضلاله ولانخرجه من باب هدی، ونحن رعاه دین اللَّه، ونحن عتره رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، ونحن القبّه الّتی طالت أطنابها واتّسع فناؤها، من ضوی إلینا نجا إلی الجنّه، ومن تخلّف عنّا هوی إلی النار.

بنابراین، ما عروه الوثقی و ریسمان محکم خدا هستیم، هر کس به ما چنگ بزند نجات می یابد و هر که از ما تخلّف کند سقوط خواهد کرد، (هر کس از ما پیروی کند) او را به راه ضلالت و گمراهی وارد نمی کنیم. و از راه هدایت

خارج نمی نماییم. ما حافظان دین خدا هستیم، ما عترت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستیم، ما همان خیمه اسلام هستیم که طنابهای آن طولانی و محکم و فضای آن بسیار گسترده است.

هر کس زیر لوای ما بیاید راهش به سوی بهشت است، و هر که از ما تخلّف ورزد به سوی آتش سقوط خواهد کرد.

عرض کردم: ستایش سزاوار ذات پاک پروردگار یکتا است، از معنای فرمایش خدا که می فرماید: (إِنَّ إلَیْنا إیابَهُمْ (25) ثُمَّ إنَّ عَلَیْنا حِسابَهُم) (1)؛ «به راستی که بازگشت آنان به سوی ماست. به راستی آنگاه حسابشان (نیز) با ماست»، می پرسم؟

فرمود: تنزیل این آیه در مورد ماست.

عرض کردم: من از تفسیرش می پرسم؟

فرمود: نعم یا فیضه! إذا کان یوم القیامه جعل اللَّه حساب شیعتنا علینا، فما کان بینهم وبین اللَّه استوهبه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم من اللَّه، وما کان فیما بینهم وبین الناس من المظالم أدّاه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عنهم، وما کان فیما بیننا وبینهم وهبناه لهم حتّی یدخلون الجنّه بغیر حساب.

آری، ای فیضه! هنگامی که روز قیامت برپا می شود، خداوند حساب شیعیانمان را بر عهده ما می گذارد، پس آنچه میان آنها و خداست، حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از خدا طلب بخشش می کند و حقوقی که میان آنها و مردم است حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از طرف آنها ادا می نماید و آنچه میان ما و آنهاست ما برای شیعیانمان می بخشیم تا این که بدون حساب وارد بهشت می شوند. (2)

نویسنده رحمه‌الله گوید: ما در ذیل حدیث 21 همین بخش توضیحی در این مورد دادیم، مراجعه شود. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره غاشیه، آیه 25 و 26.

2- تفسیر فرات: 552 ح 707.

3- رجوع شود به: آخر صفحه 604 از همین مجلّد.

## پایان بخش

اینک به پایان این بخش رسیدیم، در این قسمت به مطالبی که خالی از فایده نیست، می پردازیم:

نخست: در کتاب «مقتضب الأثر» آمده است: عیسی بن داب گوید:

وقتی جنازه شریف امام صادق عليه‌السلام را برای خاکسپاری به سوی بقیع می بردند، ابوهریره عجلی (1) چنین سرود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أقول وقد راحوا به یحملونه |  | علی کاهل من حاملیه وعاتق |
| أتدرون من ذا تحملون إلی الثری؟ |  | ثبیراً ثوی من رأس علیاء شاهق |
| غداه حثّی الحاثّون فوق ضریحه |  | تراباً وأولی کان فوق المفارق |
| أیا صادق ابن الصادقین ألیّه |  | بآبائک الأطهار حلفه صادق |
| لحقّاً بکم ذوالعرش اُقسم فی الوری |  | فقال: تعالی اللَّه ربّ المشارق |
| نجوم هی إثنا عشره کنّ سُبّقاً |  | إلی اللَّه فی علم من اللَّه سابق (2) |

می گویم، در حالی که حاملان، پیکر او را بر شانه هایشان به سوی گورستان می برند:

آیا می دانید چه شخصیتی را به سوی خاک حمل می کنید؟ کوهساری بلند که از اوج به نشیب آمده، در گوری مدفون می شود.

بامدادان، خاک ریزان بر مرقد او خاک خواهند ریخت، در حالی که سزاوار است بر سر خویش خاک بریزیم.

ای صادق فرزند پیشوایان راستگو! سوگند صادقانه به پدران پاک تو؛

به حقیقت، شما صاحب عرش هستید و در میان مردم سوگند یاد می کنم و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ابو هریره عجلی؛ از جمله افرادی است که ابن شهراشوب رحمه‌الله در کتاب «المعالم» او را جزء شعرای اهل بیت عليهم‌السلام شمرده است.

2- مقتضب الأثر: 52، بحار الأنوار: 332/47 ح 24.

می گویم: بلندمرتبه است پروردگار مشارق.

آری، آنان دوازده ستاره بودند که از هر پیشی گیرنده، به سوی خدای متعال پیشی گرفته اند.

دوم: اشعار زیر از امام صادق عليه‌السلام روایت شده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فی الأصل کنّا نجوماً یستضاء بنا |  | وللبریّه نحن الیوم برهان |
| نحن البحور الّتی فیها لغائصکم |  | درّ ثمین ویاقوت ومرجان |
| مساکن القدس والفردوس نملکها |  | ونحن للقدس والفردوس خزّان |
| من شذّ عنّا فبرهوت ساکنه |  | ومن أتانی فجنّات وولدان (1) |

ما در اصل، ستارگانی بودیم که ملکوتیان به وسیله ما طلب روشنایی می کردند و ما امروز هم از برای آفریدگان دلیل و برهان هستیم.

ما همان دریاهایی هستیم که در میان آنان، شناوران شما دُرهای گرانبها و گوهر و یاقوت و مرجان بدست می آورند.

ما جایگاه قدس و بهشت برین را مالک می شویم؛ و خزانه داران آن جایگاه قدسی و بهشت برین ما هستیم.

هر که از ما رو گرداند، برهوت جایگاه اوست و کسی که به سوی ما بیاید بهشت و ولدان (2) برای اوست.

سوّم: در «رجال کبیر» آمده است: ابو منذر، هشام بن محمّد بن سائب - نسب شناس، دانشمند مشهور به فضل و دانش و آشنا به تاریخ از مذهب امامیّه - گوید:

به بیماری سختی مبتلا شدم تا جایی که دانش خود را فراموش نمودم، محضر امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدم، حضرت با کاسه ای مرا سیراب نمود که در آن علم و دانش نهاده بود و دانش من باز گشت.

او کسی بود که در هنگام حضورش در محضر امام صادق عليه‌السلام، حضرت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 277 - 276/4، بحار الأنوار: 26/47.

2- (یَطُوفُ عَلَیْهم وِلْدانٌ مُخَلَّدُون)؛ اطراف ایشان می گردند نوجوانانی که جاودانه اند. (سوره واقعه، آیه 17).

او را در کنار خود جای می داد و مورد احترام حضرتش بود. (1)

سمعانی و دیگران در مورد نیروی حافظه وی می گویند: او قرآن را در مدّت سه روز حفظ نمود.

نویسنده رحمه‌الله گوید: هیچ تازگی ندارد، چرا که، کسی که امام صادق عليه‌السلام او را از کاسه علم سیراب کند او قرآن را در کمتر سه روز نیز حفظ کند.

از دانشمند مزبور حدود صد جلد کتاب به یادگار مانده و او از نسب شناسان و از دانشمندترین مردم نسبت به نسب رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود.

چهارم: موعظه و پندی رسا از امام صادق عليه‌السلام در مورد تحصیل طریق بندگی:

علّامه بزرگوار، مجلسی قدس‌سره در «بحار الأنوار» می نویسد: به نسخه ای دست یافتم که به خطّ شیخ بهایی قدس‌سره بود، در آن نسخه آمده بود:

شیخ شمس الدین محمّد بن مکّی گوید: من از دستخطّ شیخ احمد فراهانی نقل می کنم، وی از عنوان بصری - که پیرمرد بزرگی بود و 94 سال سن داشت - نقل می کند.

عنوان بصری گوید: من چند سال بود که نزد مالک بن انس آمد و شد داشتم، هنگامی که امام جعفر صادق عليه‌السلام به مدینه آمد خدمتش شرفیاب شدم و دوست داشتم همانند مالک، از او نیز بهره ای ببرم.

روزی آن حضرت به من فرمود:

من شخصی هستم که تحت نظر حکومت می باشم در عین حال در هر ساعتی از ساعات شبانه روز، اورادی دارم که بر آن مواظبت می نمایم. بنابراین، مرا از وردم باز مدار، و برو نزد مالک و از او بهره بگیر، همچنان که تا حال نزد او می رفتی.

من از این سخن ناراحت شده و محزون گشتم، از حضورش مرخص

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- تعلیقات علی منهج المقال: 367.

شده و پیش خودم گفت: اگر او در من خیری می دید مرا از پیش خود نمی راند و راهی برای رفت و آمد و کسب فیض می گذاشت.

با این حال وارد مسجد رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شدم، بر حضرتش سلام نمودم، فردای همان روز، باز به روضه رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشرّف شدم و دو رکعت نماز خواندم، و دعا نموده و گفتم: بار خدایا! بار خدایا! از تو می خواهم که دل جعفر عليه‌السلام را با من مهربان کرده و از علومش به من روزی کنی تا به وسیله آن به راه مستقیم تو هدایت گردم.

پس از این دعا با دلی غمگین به خانه خودم باز گشتم و تصمیم گرفتم دیگر به خانه مالک بن انس نروم، چرا که قلبم از مهر امام صادق عليه‌السلام پر شده بود، من جز برای نماز واجب، از خانه بیرون نمی رفتم.

چند روز گذشت، دیگر طاقتم طاق شده و صبرم تمام گشت و دلم تنگ دیدار حضرتش گردید. پس از نماز، آماده شده، کفشم را پوشیده و ردا بر دوش انداخته و به سوی خانه امام صادق عليه‌السلام حرکت کردم. وقتی کنار درب حضرتش رسیدم، در زده و اجازه ورود خواستم.

خادمی خارج شد و گفت: چه می خواهی؟

گفتم: می خواهم بر شریف و بزرگوار سلامی کرده و اظهار ارادت کنم.

گفت: او در مصلّای خود مشغول نماز است.

من در آستانه در نشستم، اندکی نگذشته بود که خادم بیرون آمد و گفت: به برکت خدا وارد شو.

وارد خانه شدم، سلام عرض کردم، حضرت فرمود:

بنشین خدا تو را بیامرزد.

من نشستم، اندکی سر به زیر انداخت، سپس سر مبارک بالا آورد و فرمود: کنیه تو چیست؟

عرض کردم: ابو عبداللَّه.

فرمود: خداوند تو را در مورد کنیه ات ثابت و استوار داشته و موفّقت نماید. ای ابا عبداللَّه! چه سؤال داری؟

با خودم گفتم: اگر از زیارت این آقا و سلام بر حضرتش جز همین دعا بهره ای نداشتم، باز خیلی زیاد بود.

آنگاه سر مبارک بالا گرفت و پرسید: سؤالت چیست؟

عرض کردم: از خداوند خواستم تا دل شما را نسبت به من مهربان قرار داده و از دانش تو روزیم نماید، و امیدوارم خدای متعال این دعای شریف مرا پاسخ دهد. فرمود:

یا أباعبداللَّه! لیس العلم بالتعلّم، إنّما هو نور یقع فی قلب من یرید اللَّه تبارک وتعالی أن یهدیه، فإن أردت العلم فاطلب أوّلاً فی نفسک حقیقه العبودیّه واطلب العلم باستعماله، واستفهم اللَّه یفهمک.

ای ابا عبداللَّه! علم با یادگرفتن و آموختن نیست، بلکه آن نوری است که خداوند متعال در دل هر که می خواهد او را هدایت کند، قرار می دهد. اگر در پی علم و دانش هستی، پس نخست در دلت حقیقت عبودیّت و بندگی را بطلب و علم را با عمل نمودن، دریاب و از خداوند طلب فهم کن تا بفهمی.

عرض کردم: ای آقای بزرگوار!

فرمود: بگو ای ابا عبداللَّه!

عرض کردم: یا أبا عبداللَّه! ما حقیقه العبودیّه؟

ای ابا عبداللَّه! حقیقت بندگی چیست؟

فرمود: ثلاثه أشیاء: أن لا یری العبد لنفسه فیما خوّله اللَّه ملکاً، لأنّ العبید لایکون لهم ملک یرون المال مال اللَّه یضعونه حیث أمرهم اللَّه به، ولا یدبّر العبد لنفسه تدبیراً، وجمله اشتغاله فیما أمره تعالی به ونهاه عنه.

حقیقت بندگی سه چیز است:

1 - بنده در آنچه که خداوند به او از فضلش عطا نموده ملکیّتی احساس نکند. چرا که بندگان هرگز دارای ملک و مال نیستند، آنان مال را از آن خداوند می دانند، و در آنجا که خدا امر فرموده مصرف می نمایند؛

2 - و بنده هرگز برای خویشتن تدبیری نمی اندیشد؛

3 - و همه مشغولیّت او در دستورات خداوند متعال و اجتناب از منهیّات اوست.

وقتی بنده ای خود را در آنچه خداوند به او از فضلش عنایت فرموده مالک نداند، انفاق برای او در مواردی که خداوند به او امر به انفاق نموده، آسان می شود.

وقتی بنده ای تدبیر خود را به مدبّر خودش واگذار کند، مصایب دنیا بر او آسان می گردد.

وقتی بنده ای به اطاعت از دستورات خدا و اجتناب از منهیّات او مشغول شود، فرصتی برای خودنمایی و فخرفروشی و جدال با مردم پیدا نمی کند.

وقتی خداوند با این سه خصلت بنده ای را گرامی داشت، زندگی در دنیا، و رفتار با ابلیس و مردم بر او آسان می گردد، دیگر دنیا را برای تکاتر و زیاده طلبی و تفاخر، و آنچه در نزد مردم است برای عزّت و برتری جویی طلب نمی کند، و روزگارش را با بطالت نمی گذراند.

و این نخستین درجه تقواست که خداوند متعال می فرماید:

(تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لایُریدُونَ عُلُوّاً فِی الْأَرْضِ وَلا فَساداً وَالْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقینَ) (1)؛

«این سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد ندارند و سرانجام، نیک برای پارسایان است».

عرض کردم: ای ابا عبداللَّه! برای من سفارشی بفرمایید!

فرمود: تو را به نه چیز سفارش می نمایم، اینها سفارش من برای کسانی است که در جست و جوی راهی به سوی خدا هستند، و از خداوند می خواهم که تو را برای عمل به این سفارشها موفّق گرداند.

از این نه سفارش؛ سه مورد در ریاضت و تهذیب نفس است، سه مورد در حلم و بردباری و سه مورد در دانش، این سفارشها را حفظ کن، مبادا در آنها سُستی نمایی.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قصص، آیه 83.

عنوان گوید: من، دل در گروش گذاشته و با تمام وجود آماده شنیدن سخنان زیبایش شدم.

آن حضرت فرمود:

أمّا اللواتی فی الریاضه: فإیّاک أن تأکل ما لاتشتهیه، فإنّه یورث الحماقه والبله، ولاتأکل إلّا عند الجوع، وإذا أکلت فکل حلالاً وسمّ اللَّه، واذکر حدیث الرسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : ما ملأ آدمی وعاءاً شرّاً من بطنه، فإن کان ولابدّ فثلث لطعامه وثلث لشرابه وثلث لنفسه.

سه موردی که در ریاضت و تهذیب نفس است این که:

مبادا آنچه را که اشتهایت نمی کشد و نمی خواهی؛ بخوری، چرا که این موجب حماقت و ابلهی است، غذا نخور مگر در هنگام گرسنگی، وقتی می خواهی غذایی را میل کنی، غذای حلال بخور، بسم اللَّه بگو و حدیث رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بیاد آور که می فرماید:

«آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شکمش پر نکند، اگر ناگریزی آن را پر کنی پس یک سوّم آن را از غذا، و یک سوّمش را از آب و یک سوّم آن را از هوا پر کن».

وأمّا اللواتی فی الحلم: فمن قال لک: إن قلت واحده سمعت عشراً فقل: إن قلت عشراً لم تسمع واحده، ومن شتمک فقل له: إن کنت صادقاً فیما تقول فأسأل اللَّه أن یغفر لی، وإن کنت کاذباً فیما تقول فاللَّه أسأل أن یغفر لک، ومن وعدک بالخناء فعده بالنصیحه والرعاء.

و آنچه در مورد حلم و بردباری است این که:

هر گاه کسی به تو گفت: اگر یکی بگویی ده تا خواهی شنید؛ تو در پاسخ او بگو: اگر ده تا بگویی حتّی یکی هم نخواهی شنید.

اگر تو را ناسزا گوید، بگو: اگر در آنچه می گویی راست گو هستی، از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویی از خدا می خواهم که تو را بیامرزد.

و اگر کسی تو را به فحش و دشنام وعده می دهد تو به او وعده نصیحت و خیر خواهی و مراعات بده.

وأمّا اللواتی فی العلم: فاسأل العلماء ما جهلت، وإیّاک أن تسألهم تعنّتاً وتجربه، وإیّاک أن تعمل برأیک شیئاً، وخذ بالإحتیاط فی جمیع ما تجد إلیه سبیلاً واهرب من الفتیا هربک من الأسد، ولاتجعل رقبتک للناس جسراً.

و امّا مواردی که در دانش است این که:

آنچه را که نمی دانی از دانشمندان بپرس، و هرگز به جهت مجادله و امتحان کردن از آنان مپرس.

هرگز به رأی خود عمل نکن. و در همه مواردی که راه را پیدا می کنی، راه احتیاط پیش گیر، و از دادن فتوا همانند فرارت از شیر فرار کن، و گردنت را برای مردم پل قرار نده.

اینک ای عبداللَّه! برخیز، به راستی که تو را پند و اندرز دادم و ورد مرا از بین نبر؛ چرا که من شخصی هستم که بر نفس خویش بخل شدید دارم و سلام بر کسی که در پی هدایت است. (1)

پنجم: از جمله مواعظ امام صادق عليه‌السلام موعظه ای است که شیخ صدوق رحمه‌الله در «امالی» خود نقل کرده که گوید:

مردی خدمت امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شد، عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا! به من پند و اندرزی بیاموز!

حضرت فرمود:

إن کان اللَّه تبارک وتعالی قد تکفّل بالرزق، فاهتمامک لماذا؟

وإن کان الرزق مقسوماً، فالحرص لماذا؟

وإن کان الحساب حقّاً، فالجمع لماذا؟

وإن کان الثواب عن اللَّه حقّاً، فالکسل لماذا؟

وإن کان الخلف من اللَّه عزّوجلّ حقّاً، فالبخل لماذا؟

وإن کانت العقوبه من اللَّه عزّوجلّ النار، فالمعصیه لماذا؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 224/1 ح 17.

وإن کان الموت حقّاً، فالفرح لماذا؟

وإن کان العَرْض علی اللَّه حقّاً، فالمکر لماذا؟

وإن کان الشیطان عدوّاً، فالغفله لماذا؟

وإن کان المَمرّ علی الصراط حقّاً، فالعُجب لماذا؟

وإن کان کلّ شی ء بقضاء وقدَر، فالحزن لماذا؟

وإن کانت الدنیا فانیه، فالطمأنینه إلیها لماذا؟ (1)

اگر به راستی خداوند متعال کفیل روزی است؛ پس اندوه تو برای چیست؟

و اگر روزی تقسیم شده است؛ پس حرص ورزیدن تو برای چیست؟

و اگر حساب حق است؛ پس جمع کردن مال برای چیست؟

و اگر پاداش از ناحیه خداوند متعال حق است؛ پس تنبلی برای چیست؟

و اگر (در مقابل هر انفاقی) عوض از سوی خداوند متعال حقیقت دارد؛ پس بخل برای چیست؟

و اگر کیفر از سوی خداوند متعال آتش دوزخ است؛ پس گناه برای چیست؟

و اگر مرگ حق است؛ پس شادمانی برای چیست؟

و اگر حضور یافتن و ظاهر گشتن در پیشگاه الهی حق است؛ پس نیرنگ و حیله برای چیست؟

و اگر شیطان دشمن است؛ پس غفلت برای چیست؟

و اگر عبور از صراط حقیقت دارد؛ پس عجب و خودبینی برای چیست؟

و اگر هر چیزی با قضا و قدر تحقّق پیدا می کند؛ پس غصّه برای چیست؟

و اگر دنیا فانی و بی اعتبار است؛ پس اعتماد و دل بستن به آن، برای چیست؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- امالی شیخ صدوق: 56 ح 5 مجلس 2، التوحید: 376 ح 21، الخصال: 450 ح 55. بخشی از این روایت در بحار الأنوار: 157/73 ح 160 1 ح 300 1 ح 1 و 284/75 ح 1، و تمام آن در ج: 190/78 ح 1 نقل گردیده است.

## بخش نهم: مناقب حضرت امام کاظم عليه‌السلام

قطره ای از دریای فضایل و مناقب عالم خاندان علم و نبوّت ابو ابراهیم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللَّه علیه

1055/1. در کتاب «قرب الإسناد» می نویسد: عیسی شلقان گوید:

محضر باصفای امام صادق عليه‌السلام شرفیاب شدم، می خواستم در مورد ابوالخطّاب از حضرتش بپرسم.

حضرت پیش از آن که من بنشینم به من فرمود:

ای عیسی! چه مانعی دارد که پسرم را ملاقات کنی و آنچه می خواهی از او بپرسی؟

من خدمت بنده صالح و شایسته خدا، امام کاظم عليه‌السلام رفتم، او در مکتب بود، و در لب های شریفش اثر مرکب بود، پیش از سؤال من فرمود:

یا عیسی! إنّ اللَّه تبارک وتعالی أخذ میثاق النبیّین علی النبوّه فلم یتحوّلوا عنها أبداً، وأخذ میثاق الوصیّین علی الوصیّه فلم یتحوّلوا عنها أبداً، وأعار قوماً الإیمان زماناً ثمّ یسلبهم إیّاه، وأنّ أبا الخطّاب ممّن اُعیر الإیمان وسلبه اللَّه.

ای عیسی! به راستی که خداوند از پیامبران بر پیامبری پیمان گرفته که همواره ثابتند و از آن روگردان نمی باشند، و از اوصیا بر وصایت و امامت پیمان گرفته که همواره ثابتند و از آن روگردان نمی باشند، و به برخی ایمان عاریه ای داده که بعداً از آنها می گیرد و ابوالخطّاب از جمله کسانی بود که ایمان عاریه ای داشت و خداوند از او گرفت.

من (از پاسخ آن آقازاده خوشحال شدم و) آن حضرت را در آغوش گرفته و میان دو چشمانش را بوسیدم، سپس عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! که شما از خاندانی هستید که خداوند می فرماید:

(ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ) (1)؛

«آنان فرزندانی هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته اند و خداوند شنوا و داناست».

آنگاه خدمت امام صادق عليه‌السلام بازگشتم، حضرت فرمود: چه کردی ای عیسی؟

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! خدمت فرزندتان کاظم عليه‌السلام رسیدم، وی پیش از آن که من چیزی بپرسم پاسخم داد و هر چه که می خواستم بپرسم جواب داد، سوگند به خدا! فهمیدم که صاحب این امر اوست و او امام است.

حضرت فرمود:

یا عیسی! إنّ ابنی هذا الّذی رأیت لو سألته عمّا بین دفّتی المصحف لأجابک فیه بعلم.

ای عیسی! این پسرم که او را دیدی اگر از آنچه در قرآن است از او بپرسی با علم و دانش، پاسخ واقعی را به تو خواهد داد.

امام صادق عليه‌السلام همان روز او را از مکتب بیرون آورد، و از آن روز فهمیدم که او صاحب این امر و امام است. (2)

1056/2. در کتاب «الثاقب فی المناقب» و نیز «الصراط المستقیم» آمده است:

مفضّل بن عمر گوید: هنگامی که امام صادق عليه‌السلام به شهادت رسید یکی از فرزندان آن حضرت به نام عبداللَّه بن جعفر ادّعای امامت کرد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 34.

2- قرب الإسناد: 334 ح 1237، بحار الأنوار: 24/48 ح 40 و ص 58 ح 68 (با اندکی تفاوت)، الخرائج: 653/2 ح5 (با تفاوت). بخشی از این روایت را ابن شهراشوب رحمه‌الله در المناقب: 293/4 آورده است.

امام کاظم عليه‌السلام به غلامش دستور داد تا مقداری هیزم در وسط حیاط جمع کنند، آنگاه شخصی را فرستاد تا عبداللَّه را به خانه دعوت کند.

او آمد، امام کاظم عليه‌السلام نیز به همراه گروهی از بزرگان شیعه امامیّه در خانه حضور به هم رسانیدند.

امام عليه‌السلام دستور داد هیزمها را آتش بزنند، تا خوب سرخ شوند. آنگاه برخاست و با لباسهایش در وسط آتش قرار گرفت، و رو کرد به آن گروه و ساعتی با آنان به سخن پرداخت، سپس برخاست و لباسش را تکان داد و به جایگاه خود برگشت، رو کرد به برادرش عبداللَّه و فرمود:

إن أنت تزعم أنّک الإمام بعد أبیک فاجلس فی ذلک المجلس.

اگر تو گمان می کنی که پس از پدرت امام هستی برخیز و در وسط آتش بنشین.

مفضّل می گوید: در این هنگام ما دیدیم که رنگ عبداللَّه دگرگون شد و برخاست و در حالی که ردای خود را بر زمین می کشید از خانه امام کاظم عليه‌السلام بیرون رفت. (1)

1057/3. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: حدیث ابوحنیفه از جمله احادیثی است که میان شیعه و سنّی شهرت یافته است.

روزی ابو حنیفه وارد خانه امام صادق عليه‌السلام شده و فرزندش موسی صلوات اللَّه علیه را در راهرو منزل می بیند، با خودش می گوید: شیعیان چنین می پندارند که دانش در دوران کودکی به اینان عطا می شود، اینک از این کودک سؤالاتی می پرسم تا او را امتحان کنم.

آنگاه رو به امام کاظم عليه‌السلام کرده و می گوید: ای پسر! وقتی آدم غریبی وارد شهری شد کجا باید قضای حاجت کند؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 137 ح 1، بحار الأنوار: 67/48 ح 89. این روایت در الصراط المستقیم: 189/2 ح 2 به صورت اختصار نقل شده و نظیرش در الخرائج: 308/1 ح 2 آمده است.

امام کاظم عليه‌السلام با نگاهی غضبناک به او نگریست و فرمود:

ای شیخ! بی ادبی کردی، سلامت کو؟

ابو حنیفه گوید: من شرمنده شده و عقب عقب برگشتم تا از خانه بیرون رفتم و این در حالی بود که او در نظرم خیلی بزرگوار و شریف آمد، آنگاه بازگشتم، سلام نموده و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! اگر شخص غریبی وارد شهری شد کجا باید قضای حاجت کند؟ فرمود:

از کنار رودخانه های شهر، جویبارهای آب، محل فرود آمدن و تجمّع مردم، زیر درختان میوه دار، اطراف خانه ها، کنار راه ها و کنار چشمه ها و حوضها بپرهیزد؛ هر کجا که بخواهد قضای حاجت کند.

ابو حنیفه گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معصیت از چه کسی سر می زند؟

حضرت نگاهی به من کرد و فرمود:

إمّا أن تکون من اللَّه، أو من العبد، أو منهما معاً، فإن کانت من اللَّه فهو أکرم من أن یؤاخذه بما لم یکتسبه، وإن کانت منهما فهو أعدل من أن یأخذ العبد بما هو شریک فیه، فلم یبق إلّا أن یکون من العبد، فإن عفا فبفضله، وإن عاقب فبعدله.

گناه یا از ناحیه خداوند است، یا از جانب بنده، یا از جانب هر دو، اگر از ناحیه خدا باشد او بزرگوارتر از آن است که بنده اش را به خاطر معصیتی که مرتکب نشده کیفر دهد و اگر از جانب هر دو باشد، خداوند عادل تر از آن است که در معصیتی که خود شرکت نموده، بنده اش را کیفر دهد، پس راهی نمی ماند جز آن که معصیت از جانب بنده باشد. در این صورت، اگر خداوند بنده اش را بخشید پس به فضل و رحمتش بوده و اگر او را کیفر داد پس به عدلش با او رفتار کرده است.

ابو حنیفه گوید: بغض گلویم را گرفت چشمانم از اشک پر شد و این آیه را خواندم که:

(ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بِعْضٍ وَاللَّهُ سَمیعٌ عَلیمٌ) (1)؛

«آنان فرزندانی هستند که برخی از برخی دیگر (فضیلت) گرفته اند و خداوند شنوا و داناست». (2)

1058/4. باز در همان کتاب آمده است: اسحاق بن ابی عبد اللَّه گوید:

سالی که امام کاظم عليه‌السلام از بصره می آمدند؛ من همراه حضرتش بودم، ما از ترس توفان از زمین سیلگاهی که در آن ریگ و سنگریزه بود عبور می کردیم، در این هنگام باگروهی که سوار کشتی بودند برخورد کردیم، از آنان سر و صدایی شنیده می شد. امام عليه‌السلام فرمود:

این سر و صدا برای چیست؟

عرض شد: عروسی را به سوی همسرش می برند.

پس از اندک زمانی ناگاه فریادی شنیدیم.

امام عليه‌السلام فرمود:

این فریاد چه بود؟

عرض کردم: عروس می خواست مشتی آب بردارد که دستبندش در آب افتاد.

امام عليه‌السلام فرمود:

بایستید، و به ناخدای کشتی آنان نیز بگویید: کشتی را نگه دارد.

ما ایستادیم، ناخدای آنان نیز کشتی را نگه داشت، حضرت سینه مبارک خود را به کشتی تکیه داده و آهسته دعایی خواند، آنگاه به ناخدا فرمود:

در آب فرو رو (و دستبند را بیاور).

ناخدا لنگی به خود بسته و در آب فرو رفت، بیش از نیم ساعت جستجو کرد ناگاه دستبند را آورد.

وقتی ناخدا دستبند را آورد، اسحاق، برادر امام عليه‌السلام عرض کرد: قربانت گردم! دعایی که خواندی برای ما نیز بیاموز.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره آل عمران، آیه 34.

2- الثاقب فی المناقب: 171 ح 1، بحار الأنوار: 106/48 ضمن ح 8. نظیر این روایت را ابن شهراشوب در المناقب: 314/4 آورده است.

حضرت فرمود:

به شرطی که به نااهلان نیاموزی جز افرادی که مورد اعتماد هستند.

آنگاه این دعا را خواند:

«یا سابِقَ کُلِّ فَوْتٍ، وَیا سامِعَ کُلِّ صَوْتٍ، وَیا بارِئَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَیا کاسِیَ الْعِظامِ لَحْماً بَعْدَ الْمَوْتِ، یا مَنْ لاتَغْشاهُ الظُّلُماتِ الْحِنْدِسیَّه وَلاتَتَشابَهُ عَلَیْهِ الْأَصْواتُ الْمُخْتَلِفَهُ، وَیا مَنْ لایَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ، یا مَنْ لَهُ عِنْدَ کُلِّ شَیْ ءٍ مِنْ خَلْقِهِ سَمْعٌ حاضِرٌ، وَبَصَرٌ نافِذٌ، لایُغَلِّطُهُ کَثْرَهُ الْمَسائِلِ، وَلایُبْرِمُهُ إِلْحاحُ الْمُلِحّین، یا حَیٌّ حینَ لا حَیَّ فی دَیْمُومِیَّهِ مُلْکِهِ وَبَقائِهِ، یا مَنْ سَکَنَ الْعُلی وَاحْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بِنُورِهِ، یا مَنْ أَشْرَقَ بِنُورِهِ دیاجِی الظُّلَم، أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْواحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الْوِتْرِ الصَّمَدِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الطَّیِّبینَ الْأَخْیار».

ای پیشی گیرنده از هر فوت شده، و ای شنونده هر صدا، و ای آفریننده جان ها پس از مرگ، و ای پوشاننده استخوان ها با گوشت پس از بین رفتن، ای کسی که تاریک های تیره او را نپوشاند و صداهای گوناگون بر او مشتبه نگردد، و ای کسی که هیچ امری او را از امر دیگری باز ندارد، ای کسی که نزد هر آفریده گوش شنوا و دیده نافذ دارد که زیادی پرسشها او را به اشتباه نینداخته و پافشاری اصرارکنندگان خسته اش نکند.

ای زنده در زمانی که در ملک همیشگی و بقایش زنده ای نبود، ای کسی که ساکن در (عرش) والا است و با نورش از آفریدگانش فاصله گرفته، ای کسی که با نورش قعر تاریکی ها را روشن نموده؛ از تو می خواهم به حق آن اسمت که تنها، یکتا، یگانه فرد، وتر و صمد است که بر محمّد و آل محمّد که پاکیزه و برگزیده اند درود فرست. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 459 ح 5، بحار الأنوار: 29/48 ح2. نظیر این روایت را إربلی در کشف الغمّه: 239/2 آورده است.

1059/5. باز در همان کتاب آمده است: اسحاق بن منصور گوید:

از امام کاظم عليه‌السلام شنیدم که تاریخ مرگ یکی از شیعیانش را اطلاع می داد، من با خود گفتم: به راستی این شخص می داند که شیعیانش در چه روزی می میرند؟

همین که این سخن از ذهن من خطور نمود، رو به من کرد و فرمود:

اصنع ما أنت صانع، فإنّ عمرک قد فنی، وقد بقی منه دون سنتین، وکذلک أخوک لایمکث بعدک إلّا شهراً واحداً حتّی یموت، وکذلک عامّه أهل بیتک ویتشتّت کلّهم، ویتفرّق جمعهم، ویشمت بهم أعداؤهم ویصیرون رحمه لإخوانهم، إن کان هذا فی صدرک.

تو نیز هر کاری داری انجام بده که عمر تو هم در حال پایان است و بیش از دو سال زنده نیستی و برادرت نیز یک ماه پس از تو خواهد مرد و همچنین تمام خانواده ات همگی پراکنده و جمعیّت آنها متفرّق خواهند شد و مورد سرزنش دشمنان و ترحّم دوستان قرار خواهند گرفت، آیا این خیال را نمی کردی؟

عرض کردم: از آنچه از ذهنم خطور کرد به سوی خدا استغفار می نمایم.

آری، دو سال تمام نشد که اسحاق بن منصور از دنیا رفت، و پس از یک ماه برادرش نیز وفات یافت، خانواده اش نیز مردند، و بازماندگان آنها فقیر شده و پراکنده شدند به گونه ای که نیازمند به کمک و صدقه شدند. (1)

1060/6. باز در همان کتاب می خوانیم: اسحاق بن عمّار گوید:

محضر باصفای امام کاظم عليه‌السلام شرفیاب شده و برابر حضرتش نشستم، ناگاه شخصی خراسانی اجازه ورود خواست، وارد شده و با لهجه ای سخن گفت که من تا حال نشنیده بودم، گویا صدایی شبیه، صدای پرندگان داشت.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 461 ح 8، الخرائج: 310/1 ح3، بحار الأنوار: 68/48 ح 90.

حضرت پاسخ او را با همان زبان و لهجه خودش داد تا این که صحبت آنها تمام شد و او همه مسایلش را پرسید و بیرون رفت.

عرض کردم: من تاکنون چنین زبان و لهجه ای نشنیده بودم.

حضرت فرمود:

این لهجه گروهی از اهل چین است. البتّه، زبان و لهجه همه مردم چین، چنین نیست. مثل این که از حرف زدن من به لهجه آنان در شگفت شدی؟

عرض کردم: جای شگفتی بود.

فرمود:

أخبرک بما هو أعجب منه، إنّ الإمام یعلم منطق الطیر ومنطق کلّ ذی روح خلقه اللَّه تعالی، وما یخفی علی الإمام شی ء.

اینک از این شگفت تر به تو می گویم؛ به راستی که امام، زبان پرندگان و هر صاحب روحی را که خدا آفریده می داند و چیزی بر امام پوشیده نیست. (1)

1061/7. شیخ مفید قدس‌سره در «الارشاد» و طبرسی رحمه‌الله صاحب تفسیر «مجمع البیان» در «اعلام الوری» می نویسند: حسن بن محمّد از جدّش از افراد زیادی از یاران و اساتیدش نقل می کند که:

یکی از فرزندان عمر بن خطّاب در مدینه امام کاظم عليه‌السلام را مورد آزار قرار می داد، وقتی آن حضرت را می دید ناسزا می گفت و به علی عليه‌السلام دشنام می داد. روزی بعضی از یاران امام کاظم عليه‌السلام به حضرتش عرض کردند: اجازه دهید ما این فاجر را بکشیم.

حضرت به شدّت آنها را از این عمل بازداشته و به خاطر این عمل توبیخ نمود. آنگاه از شغل آن مرد عمری پرسید.

گفتند: او در اطراف مدینه مشغول زراعت است، حضرت سوار بر مرکبش شده و به سوی او حرکت کرد، او را در مزرعه اش پیدا کرد، با

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 462 ح 9، بحار الأنوار: 70/48 ح 94. این روایت را راوندی در الخرائج: 313/1 ح6 (با اندکی تفاوت) آورده است.

الاغش وارد مزرعه وی شد.

عمری فریاد زد: زراعت مرا لگدمال نکن.

حضرت همچنان سوار بر الاغ از روی زراعت او به طرفش می رفت، تا این که نزدیک او رسید، و از مرکب پیاده شد، و در کنارش نشست، و با روی گشاده و خندان به او فرمود:

چقدر هزینه برای این مزرعه کرده ای؟

گفت: صد دینار.

... تا آنجا که گوید: امام کاظم عليه‌السلام کیسه ای در آورد - که در آن سیصد دینار بود - و به او داد و فرمود:

زراعت تو نیز بحال خودش باقی است، خداوند آنچه در آن اُمید داری به تو روزی می کند.

راوی گوید: عمری برخاست و سر امام عليه‌السلام را بوسید و تقاضا کرد که حضرت از خطای گذشته اش بگذرد.

امام کاظم عليه‌السلام لبخندی به او زد و بازگشت.

راوی گوید: آن حضرت به سوی مسجد رفت، دید عمری در مسجد نشسته، نگاهی به آن حضرت کرد و این آیه را خواند: (اللَّهُ أَعْلَمُ حَیث یَجْعَل رِسالَتَه)؛ «خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد».

یاران عمری دور او را گرفتند و گفتند: جریان چیست؟ تو پیش از این چنین عقیده نداشتی و این گونه نمی گفتی؟

عمری گفت: اکنون شنیدید که چه گفتم، و شروع کرد به دعا کردن بر امام کاظم عليه‌السلام. یارانش با او دشمنی کردند او نیز با آنها دشمن شد.

وقتی امام کاظم عليه‌السلام به منزلش برگشت، به اطرافیانش - که تصمیم قتل او را گرفته بودند - فرمود:

أیّما کان خیراً ما أردتم؟ أم ما أردت؟ إنّنی أصلحت أمره

بالمقدار الّذی عرفتم وکفیت به شرّه.

کدام رفتار بهتر بود: آنچه شما تصمیم داشتید یا آنچه من انجام دادم؟! من با همان مبلغی که می دانید او را رو به راه کرده و جلو شرّش را گرفتم. (1)

1062/8. قطب راوندی قدس‌سره در کتاب «خرائج» می نویسد: ابن ابی حمزه گوید:

من در خدمت مولایم امام کاظم عليه‌السلام بودم، ناگاه سی نفر غلام حبشی که برای حضرتش خریده بودند وارد شدند، یکی از غلامان که زیبا بود با زبان مادری خود سخن گفت، امام کاظم عليه‌السلام نیز با همان لهجه پاسخ او را داد.

غلام از این امر در شگفت شد و دیگران نیز در شگفت شدند، چرا که خیال می کردند که امام عليه‌السلام زبان آنها را نمی فهمد.

امام کاظم عليه‌السلام به او فرمود:

من مقداری پول در اختیار تو می گذارم و تو به هر کدام سی درهم بده.

آنها از خدمت حضرتش بیرون آمدند، و به یکدیگر می گفتند: این آقا به لهجه ما، بهتر از خودمان صحبت می نماید، و این نعمتی است که خداوند به ما ارزانی داشته است.

علیّ بن ابو حمزه گوید: وقتی آنها بیرون رفتند، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دیدم که با این حبشیان به زبان خودشان حرف می زدی؟

حضرت فرمود:

آری. عرض کردم: به یکی از غلامان امتیازی قایل شدی؟

فرمود: آری، به او گفتم: به یارانش نصیحتی کند، و هر ماه به هر کدام از آنها سی درهم بدهد، زیرا وقتی او زبان به سخن گشود از آنها داناتر بود، چرا که او از فرزندان پادشاه آنهاست، او را رئیس آنها قرار داده و سفارش کردم هر چه نیاز دارند از او بگیرند. با همه اینها، او غلام درستی است.

آنگاه حضرت فرمود: شاید تو از این که با زبان حبشی با آنان صحبت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإرشاد: 297، إعلام الوری: 26/2 و 27، بحار الأنوار: 102/48 ح 7.

کردم در شگفت شدی؟

عرض کردم: آری، به خدا سوگند!

فرمود: در شگفت مباش که آنچه از امر من بر تو پنهان شده از این خیلی شگفت انگیزتر و شگفت انگیزتر است. آنچه از من شنیدی همانند این است که پرنده ای با منقارش قطره ای از دریایی بردارد، آیا آن یک قطره ای که پرنده با منقارش برداشته از دریا می کاهد؟

والإمام بمنزله البحر لاینفد ما عنده وعجائبه أکثر من عجائب البحر.

و امام نیز به منزله دریاست، آنچه در نزد اوست پایان پذیر نیست و کارهای شگفت انگیز او، از شگفتی های دریا بیشتر است. (1)

1063/9. ابو الفرج در «مقاتل الطالبیّین» می نویسد: یحیی بن حسن گوید:

امام کاظم عليه‌السلام هر گاه از کسی خبری به او می رسید که ناخوش آیند بود، کیسه دیناری برای او می فرستاد. کیسه های آن حضرت بین سیصد تا دویست دینار بود و کیسه های آن حضرت ضرب المثل شده بود. (2)

1064/10. دیلمی در «اعلام الدین» می نویسد: ابو حنیفه گوید:

روزی جهت پرسش از مسائلی خدمت امام صادق عليه‌السلام رفتم، گفتند: آن حضرت خوابیده است.

من منتظر شدم تا از خواب بیدار شود. در این بین پسربچّه ای پنج - یا شش - ساله ای را دیدم، که بسیار زیبا، دارای هیبت والا و نیکو رفتار بود، پرسیدم: این کودک کیست؟

گفتند: موسی بن جعفرعليهما‌السلام است.

بر او سلام کرده و گفتم: ای فرزند رسول خدا! نظر شما در مورد اعمال بندگان چیست؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 312/1 ح5، بحار الأنوار: 70/48 ح 93 و 100 ح 4.

2- مقاتل الطالبیّین: 413، بحار الأنوار: 104/48 ذیل ح 7.

حضرت چهار زانو نشست و آستین راست خود را روی آستین چپ گذاشت و فرمود:

ای نعمان! پرسیدی، اینک پاسخش را گوش کن، وقتی شنیدی بفهم و حفظ کن، وقتی فهمیدی عمل کن.

إنّ أفعال العباد لاتعدو من ثلاث خصال: إمّا من اللَّه علی انفراده، أو من اللَّه والعبد شرکه، أو من العبد بانفراده. فإن کانت من اللَّه علی انفراده فما باله سبحانه یعذّب عبده علی ما لم یفعله مع عدله ورحمته وحکمته، وإن کانت من اللَّه والعبد شرکه فما بال الشریک القویّ یعذّب شریکه علی ما قد شرکه فیه وأعانه علیه.

همانا اعمال بندگان از سه صورت خارج نیست:

1 - یا فقط خداوند این کارها را انجام می دهد. 2 - یا خدا و بنده در انجام این اعمال شریکند. 3 - یا تنها بنده انجام می دهد.

اگر خداوند به تنهایی انجام داده، پس چرا بنده اش را بر آنچه انجام نداده کیفر کند؟ با این که خداوند عادل، رحیم و حکیم است.

و اگر این عمل با شرکت بنده و خدا انجام پذیرفته، چرا شریک توانا و قوی، شریک ناتوان خود را کیفر دهد؟ با این که خودش شریک بوده و او را یاری نموده است؟

آنگاه حضرت فرمود: یا نعمان! این دو صورت که حتماً محال است؟

ابو حنیفه گفت: آری.

حضرت فرمود: فقط صورت سوّم باقی می ماند که بنده به تنهایی انجام بدهد.

آنگاه حضرت این اشعار را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لم تخل أفعالنا الّتی نذمّ بها |  | إحدی ثلاث خصال حین نبدیها |
| إمّا تفرّد بارئنا بصنعتها |  | فیسقط اللوم عنّا حین نأتیها |
| أو کان یشرکنا فیها فیلحقه |  | ما کان یلحقنا من لائم فیها |
| أو لم یکن لإلهی فی جنایتها |  | ذنب فما الذنب إلّا ذنب جانیها |

کارهایی که باعث نکوهش ما می گردند، به هنگام مرتکب شدن از سه حالت بیرون نیستند:

یا پروردگار ما به تنهایی آنها را انجام می دهد؛ در آن صورت با این که از ما ظاهر گشته، مورد ملامت قرار نمی گیریم.

یا این که خداوند در ارتکاب آنها با ما شریک است که در آن صورت او نیز مانند ما مورد سرزنش قرار می گیرد.

یا این که برای خداوند در جنایت بنده گناهی نیست، پس گناه مربوط به کسی است که آن را مرتکب شده است. (1)

1065/11. علّامه بزرگوار محدّث عالی مقدار مجلسی قدس‌سره می گوید: در یکی از کتاب های دانشمندان شیعه دیدم که آمده بود:

وقتی هارون الرشید لعنه اللَّه علیه تصمیم گرفت امام کاظم عليه‌السلام را به شهادت برساند، قتل آن حضرت را به هر یک از مقامات کشوری و لشکری پیشنهاد کرد هیچ کدام نپذیرفتند.

وی ناچار نامه ای به نمایندگان خود در کشورهای فرنگ نوشت که: گروهی را برای من بفرستید که خدا و پیامبر را نشناسند، من می خواهم به وسیله آنان کاری انجام دهم.

آنان یک گروه پنجاه نفری را که آشنایی با اسلام حتّی با لغت عرب نداشتند، فرستادند. وقتی آنان آمدند هارون آنها را گرامی داشت و پرسید: خدای شما کیست؟ پیامبرتان کیست؟

آنان پاسخ دادند: ما نه خدایی را می شناسیم نه پیامبری را.

آنگاه آنها را وارد اتاقی کرد که امام کاظم عليه‌السلام را در آن زندانی کرده بود، تا حضرتش را به قتل برسانند و خود هارون الرشید لعین نیز از پنجره اتاق به آنان تماشا می کرد.

آنان وارد اتاق شدند وقتی چشمشان به امام کاظم عليه‌السلام افتاد اسلحه خود

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اعلام الدین: 318، بحار الأنوار: 175/48 ح 18.

را کنار انداخته و بدنشان به لرزه افتاد، و در پیشگاه حضرتش به سجده افتادند و از ترحّم به امام عليه‌السلام می گریستند.

امام کاظم عليه‌السلام نیز دست رأفت خویش را بر سر آنها می کشید و با زبان و لهجه خودشان با آنان صحبت می کرد و آنان می گریستند.

وقتی هارون چنین دید از ترس این که فتنه و آشوبی برپا شود وزیر خود را صدا زد و به او دستور داد که آنها را بیرون کند.

آنان در حالی که به احترام امام عليه‌السلام عقب عقب می آمدند خارج شدند، آنگاه سوار بر مرکبهای خود شده و بدون اجازه هارون به سوی کشورشان بازگشتند. (1)

1066/12. ثقه الإسلام کلینی رحمه‌الله در کتاب شریف «کافی» می نویسد: یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید:

من در خدمت امام کاظم عليه‌السلام به همراه عدّه ای در یکی از صحراهای مدینه به نام «عریض» بودیم، ناگاه مردی نصرانی وارد شد.

او رو به امام عليه‌السلام کرد و گفت: من طی یک سفری پرزحمت و پرمشقّت از کشوری دور برای دیدن شما آمده ام، مدّت سی سال است از خداوند می خواهم که مرا به بهترین دین و داناترین بندگان راهنمایی فرماید.

در خواب شخصی نزد من آمد و شخصیّتی را به من معرّفی کرد، او مردی بود که در بالای شهر دمشق زندگی می کرد، من نزد او رفتم و با او صحبت کردم.

او گفت: من دانشمندترین اهل دین خود هستم، البتّه از من داناتر نیز وجود دارد.

به او گفتم: مرا به داناتر از خودت راهنمایی کن، چرا که من رنج سفر را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 249/48 ذیل ح 57.

بزرگ نمی شمارم و از مشقّت آن باکی ندارم، من همه انجیل و نیز مزامیر داود عليه‌السلام را خوانده ام، من چهار سفر از تورات و نیز ظاهر قرآن را خوانده و همه آن را در حفظ دارم.

آن دانشمند به من گفت: اگر علم نصرانی را می خواهی، من از عرب و عجم به آن داناترم، و اگر علم یهودی را می خواهی برو نزد «باطی»، پسر شرحبیل سامری که امروزه داناترین مردم به آن علم است. و اگر دنبال کسی هستی که علم اسلام، علم تورات، علم انجیل و زبور، کتاب هود را می داند و از هر چه که بر پیامبران فرود آمده - چه در زمان تو و چه در زمان گذشته - و آنچه که خیر و نیکی از آسمان فرود آمده - چه کسی از آن اطّلاع داشته یا نداشته باشد - آگاه است.

او بیان کننده هر چیزی و بهبود دهنده جهانیان است، او سبب آرامش کسی است که دل در گرو او گذارد و بصیرت و بینش کسی است که خدا بر او خیری اراده فرموده، و مأنوس با حق گشته است. همینک تو را به سوی او راهنمایی می کنم و او را به تو معرّفی می نمایم، پیش او برو، گر چه با پای پیاده باشی اگر نتوانستی با زانوان ادامه بده و اگر عاجز شدی روی زمین بنشین و خود را به سوی او بکش و اگر باز درماندی پس با صورت به جانب او برو.

گفتم: نه، من توانایی بدنی و مالی این مسافرت را دارم.

گفت: پس فوری به سوی شهر «یثرب» حرکت کن.

گفتم: من شهر «یثرب» را نمی شناسم.

گفت: به سوی مدینه پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همان پیامبری که بر عرب مبعوث شد، برو. او پیامبری عربی و هاشمی بود، وقتی وارد شهر مدینه شدی از بنی غنم بن مالک نجّار بپرس، او در کنار مسجد شهر، زندگی می کند، در آن شهر با علامت و زینت نصرانیّت وارد شو، چرا که والی آنجا بر آنها

(شیعیان او) سخت می گیرد، البتّه خلیفه از او سخت گیرتر است. آنگاه از پسران عمرو بن مبذول سؤال کن، او در بقیع زبیر ساکن است.

آنگاه از موسی بن جعفر عليه‌السلام بپرس که خانه اش کجاست؟ خودش کجاست؟ آیا در مسافرت است یا در شهر حضور دارد؟ اگر در مسافرت باشد تو نیز خود را به او برسان که سفرش از مسافرت تو کوتاهتر است.

وقتی خدمتش شرفیاب شدی بگو: مرا «مطران» یکی از نصارای شهر غوطه دمشق نزد شما راهنمایی کرده، و او بسیار سلام خدمت شما رسانده و می گفت: همواره از خداوند متعال می خواهم که اسلام مرا به دست شما قرار دهد.

پس همه این جریان را همان گونه که بر عصای خویش تکیه داده بود، تعریف کرد.

آنگاه گفت: آقای من! اگر اجازه می فرمایید، عرض ادب کرده و به خاک افتم و در محضر شما بنشینم.

امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

اجازه نشستن می دهم، ولی اجازه نمی دهم که به خاک افتی.

او نشست و برای احترام، کلاه از سر خود برداشت. آنگاه گفت: قربانت گردم؛ اجازه می فرمایید حرفی بزنم؟

امام عليه‌السلام فرمود:

آری، برای همین کار آمده ای.

نصرانی گفت: آیا جواب سلام دوستم را می دهید یا نه؟

امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

آرزو می کنم که خدا دوستت را هدایت کند، ولی جواب سلام در صورتی است که به دین ما وارد شود.

نصرانی گفت: خداوند کار شما را اصلاح فرماید! من از شما سؤالاتی دارم که اگر اجازه بفرمایید، می پرسم.

حضرت فرمود: بپرس.

گفت: مرا آگاه نما از کتابی که خداوند متعال بر محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرو فرستاده و زبان به آن گشوده، سپس آن را توصیف نموده و فرمود:

(حم (1) وَالْکِتابِ الْمُبینِ (2) إنَّا أَنْزَلْناهُ فی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إنَّا کُنّا مُنْذِرینَ (3) فیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکیمٍ) (1).

«حم (1) سوگند به این کتاب روشنگر (2) ما آن را در شبی مبارک فرود آوردیم، ما همیشه از بیم دهندگانیم (3) در آن شب هر امری بر اساس حکمت (الهی) تدبیر می شود».

تفسیر این آیات در باطن چیست؟ حضرت فرمود:

(حم) حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و این اسم در کتاب هود نیز آمده است، ولی بعضی از حروفش ناقص است.

و منظور از (الکِتابُ المُبین)؛ حضرت امیر مؤمنان علی عليه‌السلام است.

و منظور از (اللیله)؛ حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام است.

و امّا این که می فرماید: (فیها یُفْرَق کُلّ أمْرٍ حَکیمٍ)؛ منظورش این است که از او (فاطمه عليها‌السلام) خیر زیادی به وجود می آید، مرد حکیم، مرد حکیم و مرد حکیم.

مرد نصرانی گفت: برای من، نخستین و آخرین شخص از این مردان حکیم را توصیف کن.

امام عليه‌السلام فرمود:

توصیف تو را به اشتباه می اندازد، ولی سوّمین شخص را برای تو وصف می نمایم و این که چه کسی از نسل او به وجود می آید، البتّه در کتابهایی که برای شما نازل شده، اسم او آمده است، اگر تغییری در آن نداده باشید یا تحریف کرده و کتمان نکنید که این کار گذشتگان شما بوده است.

نصرانی گفت: من آنچه را که می دانم از شما پنهان نمی نمایم، و شما را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره دخان: آیه 4 - 1.

نیز تکذیب نمی کنم، شما می دانید که من راست می گویم یا دروغ، سوگند به خدا! به راستی که خداوند شما را مورد عنایت و فضل خود قرار داده و چنان نعمت های خویش را به شما عنایت فرموده که کسی تصوّر آن را نمی کند، و آنچنان آشکار است که پنهان گران را یارای پنهان کردن فضایل شما نیست، و کسی نمی تواند آنها را تکذیب کند، پس آنچه من می گویم یک واقعیّتی است، پس آنچه را بگویم همان گونه است که گفته ام.

امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

أعجلک أیضاً خبراً لایعرفه إلّا قلیل ممّن قرأ الکتب، أخبرنی ما اسم اُمّ مریم؟ وأیّ یوم نفخت فیه مریم؟ ولِکَم من ساعه من النهار؟ وأیّ یوم وضعت مریم فیه عیسی عليه‌السلام؟ ولِکَم من ساعه من النهار؟

هم اکنون خبری را برای تو بازگو می کنم که جز عدّه اندکی از آشنایان کتابهای آسمانی آن را نمی داند، بگو ببینم: اسم مادر حضرت مریم چه بود؟ در چه روزی بر او دمیده شد؟ چه ساعت از روز بود؟ در کدام روز حضرت مریم، حضرت عیسی عليه‌السلام را وضع حمل کرد؟ در چه ساعتی از روز بود؟

نصرانی گفت: نمی دانم.

امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

نام مادر حضرت مریم «مرثا» (1) بود، که به زبان عربی «وهیبه» می شود. و روزی که حضرت مریم حامله شد، روز جمعه هنگام ظهر بود، همان روزی که روح الأمین در آن روز فرود آمد، و مسلمانان عیدی شایسته تر از آن روز ندارند، خداوند متعال آن روز را بزرگ داشته و حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز آن روز را بزرگ داشته و دستور فرموده که آن را عید قرار دهند و آن روز جمعه است. و روزی که حضرت مریم عليها‌السلام در آن وضع حمل کرد، روز سه شنبه، چهار ساعت و نیم از روز گذشته بود.

(حضرت ادامه داد و فرمود: ) آیا رودی را که حضرت مریم در کنار آن، حضرت عیسی عليه‌السلام را وضع حمل کرد، می شناسی؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله می گوید: در برخی از روایات آمده: اسم او «حنه» بود، چنان که در «قاموس» نیز آمده است، البتّه احتمال دارد یکی از آنها اسمش بوده و دیگری لقبش، یا این که یکی از آنها در میان اهل کتاب معروف بوده است.

عرض کرد: نه.

فرمود: کنار رود فرات بود که پیرامون آن درختان خرما و انگور وجود دارد، هیچ جا به اندازه آنجا درختان خرما و انگور ندارد.

آنگاه امام کاظم عليه‌السلام سخن خود را چنین ادامه داد:

امّا روزی که در آن، زبان حضرت مریم بسته شد، و «قیدوس» فرزندان و اطرافیان خود را خواند پس او را کمک کردند و آل عمران را خواست تا به مریم نگاه کنند. آنان آمدند و به او سخنانی را نسبت دادند که خداوند در کتاب شما و کتاب ما، قرآن از آنها خبر داده است، آیا آن سخنان را فهمیده ای؟ گفت: آری، همین امروز، آن ها را می خواندم.

حضرت فرمود: پس در این صورت، از جای خود برنمی خیزی جز آن که خداوند تو را هدایت می نماید.

نصرانی گفت: نام مادر من به زبان سریانی و عربی چیست؟

امام عليه‌السلام فرمود: نام مادر تو به زبان سریانی «عنقالیه» و نام مادر بزرگ پدری تو «عنقوره» بوده؛ ولی اسم مادر تو به عربی «میّه» است و نام پدرت «عبد المسیح» که به زبان عربی «عبداللَّه» می شود، چرا که حضرت مسیح بنده نداشت.

نصرانی گفت: راست گفتی و نیکو فرمودی، نام پدر بزرگم چه بود؟

امام عليه‌السلام فرمود: نام پدر بزرگت «جبرئیل» بود که من او را در همین مجلس «عبدالرحمان» می نامم. (1)

نصرانی گفت: آیا او مسلمان بود؟

امام عليه‌السلام فرمود: آری، او را شهید نمودند، عدّه ای از سپاهیان شام با مکر و فریب به خانه او حمله کرده و او را کشتند.

نصرانی گفت: نام من، پیش از کُنیه ام چه بود؟

حضرت فرمود: نام تو «عبدالصلیب» بود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله می گوید: و این نامگذاری به جهت آن است که نامیدن کسی بنام یکی فرشتگان مطلوب و مورد پسند نیست.

عرض کرد: برای من چه نامی انتخاب می نمایید؟

فرمود: تو را «عبداللَّه» می نامم.

نصرانی گفت: من نیز به خدای بزرگ ایمان آوردم، و گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست، او یکتاست و شریکی ندارد، یگانه و بی همتاست، نه آن گونه که نصارا وصف می کنند، نه آن گونه که یهود اعتقاد دارند و نه آن گونه که سایر مشرکان می گویند.

من گواهی می دهم که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و پیامبر اوست، او را به حقّ فرستاده و این مطلب بر اهلش آشکار است و مبطلان و بیهوده گویان از درک آن کور مانده اند. او پیامبر خدا بر همه جهانیان بوده، از سرخ پوست و سیاه پوست همه در دین او مشترکند. پس هر که بینا شد؛ بصیرت یافت و هر که هدایت یافت به سود اوست، و بیهوده گویان و مبطلان در کوری هستند و در آنچه ادّعا می کنند در گمراهی اند.

و گواهی می دهم که ولیّ (1) او زبان به حکمت خدا گشود، همان گونه که پیامبران گذشته زبان به حکمت رسای خدا گشودند و در اطاعت خدا همکاری نموده و از باطل و اهل آن و از پلیدی و اهل آن دوری نمودند. آنان از راه گمراهی کناره گرفتند، خداوند نیز آنان را در راه طاعت خویش یاری نمود و آنان را از معصیت و گناه نگه داشت.

پس آنان اولیای خدا و یاران دین هستند، که بر کارهای نیک تشویق و ترغیب نموده و به آن دستور می دهند. من به کوچک و بزرگ آنان و آنها که نام بردم و آنها که نام نبردم، ایمان آوردم، و به خدای تبارک و تعالی که پروردگار جهانیان است، ایمان آوردم.

آنگاه آن شخص دست برد و زنّار خود را پاره کرد و صلیبی که از طلا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله می گوید: مراد از «ولیّ» یا امام کاظم عليه‌السلام، یا امیر مؤمنان علی عليه‌السلام یا هر کدام از اوصیا و جانشینان آن حضرت است.

بود و بر گردنش آویخته بود شکست، سپس گفت: دستور بفرمایید که صدقه ام (1) را به چه کسی بدهم؟

امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

در اینجا شخصی است که با تو هم عقیده بوده، و خویشاوندان تو، از قبیله قیس بن تغلبه است، به او نیز نعمتی همانند نعمت (2) تو ارزانی شد و مسلمان گشت، اموالت را با او تقسیم کن و با هم همسایه شوید و من نمی گذارم حق شما - از صدقات - در اسلام از بین برود.

عرض کرد: سوگند به خدا! - خداوند کار شما را بهبود نماید! - من ثروت زیادی دارم، من سیصد اسب نر و ماده - که بالغند - و هزار شتر دارم، حقّ شما (3) در آن اموال بیش از حق من است.

حضرت فرمود:

تو آزاد شده خدا و پیامبر هستی، (چرا که به وسیله آنان از آتش آزاد شدی)، مقام و منزلت خانوادگی تو را زیانی نیست.

(آری، او مسلمان شد و) اسلامش نیکو شد، او با یکی از زنان قبیله بنی فهر ازدواج کرد، امام کاظم عليه‌السلام مهریّه او را به مبلغ پنجاه دینار از صدقات امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام پرداخت نمود، حضرت به او خدمتکاری داد و برای او خانه تهیّه کرد، او در کنار امام کاظم عليه‌السلام بود، تا آن که حضرتش را به زندان بردند، وی (در فراق و دوری مولایش امام کاظم عليه‌السلام می سوخت) پس از آن که بیست و هشت شب از زندانی شدن امام عليه‌السلام گذشت، از دنیا رفت. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله می گوید: منظور از صدقه احتمال دارد مقدار طلایی بوده که در صلیب بوده، یا این که صدقه ثروتش را می گفت.

2- علّامه مجلسی رحمه‌الله می گوید: مراد از نعمت، نعمت هدایت به سوی اسلام پس از کفر است.

3- علّامه مجلسی رحمه‌الله می گوید: مراد از «حقّ امام عليه‌السلام» یا به اعتبار خمس است، یا این که امام عليه‌السلام نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

4- الکافی: 478/1 ح4، بحار الأنوار: 85/48 ح 106.

علّامه مجلسی رحمه‌الله پس از نقل این حدیث شریف، به توضیح آن پرداخته و لغات مشکل آن را به زیباترین وجه شرح می دهد، (1) آنگاه می گوید:

این که از حضرت فاطمه زهراعليها‌السلام تعبیر به «لیله» شده، به اعتبار عفّت و پوشیدگی آن بانوی بزرگوار از خلایق از جهت صورت و مرتبه بوده است.

نویسنده رحمه‌الله گوید: چنین تفسیری به جهت باطن آیه است، چرا که با دلالت التزامی، ظاهر آیه بیانگر آن است، زیرا که نزول قرآن در شب قدر بوده و آن فقط برای هدایت مردم و ارشاد آنان به سوی شرایع دین و اقامه حق تا انقضای دنیا بوده است، و این به وجود نمی آید جز به وجود امامی که در هر عصر و زمان بوده و به همه مایحتاج مردم آگاه باشد.

و این امر با نصب امیر مؤمنان عليه‌السلام، و قرار دادن آن حضرت به عنوان گنجینه علم قرآن چه از نظر لفظی و چه از نظر معنوی، چه از جهت ظاهری و چه از جهت باطنی؛ تحقق یافت، تا این که مصداقی برای کتاب مبین گردد.

از طرفی، ازدواج آن حضرت با بانوی بانوان حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام بود تا از آنان، امامان و پیشوایان هدایتگر تا روز رستاخیز به دنیا بیاید. بنابراین، معلوم گردید که ظاهر و باطن قرآن با هم تطابق داشته و با همدیگر متلازمند.

1067/13. شیخ جلیل القدر، محمّد بن حسن صفّار قمی در «بصائر الدرجات» می نویسد: هشام بن سالم گوید:

نزد عبداللَّه بن جعفر رفتم، امام کاظم عليه‌السلام نیز در مجلس حضور داشت، در برابر حضرتش آئینه ای بود، آن حضرت ردایی پوشیده و پیراهنی بر تن داشت، رو کردم به عبداللَّه و پیوسته از او سؤال کردم تا این که صحبت از زکات شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- گفتنی است که ما در ترجمه این حدیث، از بیان و توضیح آن دانشمند توانا، نهایت استفاده را نمودیم. (مترجم)

وی گفت: از زکات می پرسی؟ هر کس چهل درهم داشته باشد یک درهم آن را باید به عنوان زکات بپردازد.

من از این حکم درشگفت شده و با تعجّب به او نگاه کرده و گفتم: خدای کار تو را بهبود نماید! ارادت و محبّت مرا نسبت به پدر بزرگوارت می شناسی، من از آن بزرگوار نوشته هایی دارم، می خواهی برایت بیاورم؟

گفت: آری، فرزند برادرم! بیاور.

من از آن محفل برخاستم و به حرم رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفته و به آن حضرت پناه آورده و گفتم: ای رسول خدا! به سوی چه کسی بروم؟ به سوی قدری ها؟ حروری ها، مرجئه یا زیدیّه؟

در این حال، پسربچّه ای که کمتر از پنج سال داشت نزد من آمد، لباس مرا کشید و گفت: بیا.

گفتم: پیش چه کسی بروم؟

گفت: خدمت آقای من، موسی بن جفعر عليهما‌السلام.

من همراه او آمده و وارد صحن حیاط امام کاظم عليه‌السلام شدم، دیدم آن حضرت در اتاقی نشسته که جلو آن پشه بندی است، رو به من کرد و فرمود:

ای هشام! عرض کردم: بلی.

فرمود: لا إلی المرجئه، ولا إلی القدریّه، ولکن إلینا؛

نه به سوی مرجئه (برو) و نه به سوی قدریه؛ ولی نزد ما بیا.

آنگاه داخل اتاق شده و خدمتش شرفیاب گشتم. (1)

1068/14. در «تفسیر فرات» آمده: حسین بن عبداللَّه بن جندب گوید:

جعفر بن محمّد نامه ای بیرون آورد و گفت: پدرم برای ابو الحسن امام کاظم عليه‌السلام نوشت: قربانت گردم، من پیر و ناتوان شده ام، اینک از انجام

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 250 ح1، بحار الأنوار: 50/48 ح 44.

خیلی از کارهایی که پیش از این توانائی داشتم و انجام می دادم عاجزم، فدایت شوم؛ دوست دارم چیزی به من بیاموزی که مرا به پروردگارم نزدیک کرده و فهم و دانش مرا بیافزاید.

حضرت در پاسخ او نوشت:

قد بعثت إلیک بکتاب فأقرأه وتفهمه، فإنّ فیه شفاء لمن أراد اللَّه شفاه، وهدی لمن أراد اللَّه هداه.

نامه ای به تو نوشتم و فرستادم، آن را بخوان و بفهم، زیرا که آن نامه، شفای هر کسی است که خداوند بخواهد او را شفا بخشد و هدایت هر کسی است که خداوند بخواهد او را هدایت کند.

ذکر «بسم اللَّه الرحمن الرحیم، لا حول و لا قوّه إلّا باللَّه العلی العظیم»؛ را بسیار بگو و این نامه را به صفوان و آدم (1) بخوان.

علیّ بن الحسین عليهما‌السلام می فرماید: همانا حضرت محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم امین خدا در روی زمین بود، وقتی آن حضرت از دنیا رفت، ما اهل بیت، امینان خداوند در روی زمین هستیم، علم بلایا، مرگ و میرها، انساب عرب و زادگاه اسلام نزد ماست. ما هر کس را ببینیم می فهمیم که آیا حقیقتاً ایمان دارد یا در واقع منافق است.

به راستی که شیعیان ما؛ نامشان و نام پدرانشان نوشته شده، خداوند متعال بر ما و بر ایشان عهد و پیمان گرفته است که هر کجا ما وارد شویم آنها وارد شوند، و هر کجا داخل گردیم آنها نیز داخل شوند، بر ملّت و دین حضرت ابراهیم عليه‌السلام - خلیل خدا - جز ما و آنها کسی نیست.

ما در روز رستاخیز بر نور پیامبرمان چنگ می زنیم و پیامبر ما چنگ به نور خدا می زند - که همانا دامن کبریایی، همان نور است - شیعیان ما از نور ما پیروی می نمایند.

من فارقنا هلک ومن تبعنا نجا، والجاحد لولایتنا کافر والمتّبع لولایتنا وتابع أولیائنا مؤمن، لایحبّنا کافر، ولا یبغضنا مؤمن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در «بحار الأنوار» آمده: ابو طاهر گوید: آدم، نام یکی از دوستان صفوان بود.

من مات وهو محبّنا کان حقّاً علی اللَّه أن یبعثه معنا، نحن نور لمن تبعنا، ونور لمن اقتدی بنا، من رغب عنّا لیس منّا، ومن لم یکن معنا فلیس من الإسلام فی شی ء.

هر که از ما جدا شود به هلاکت می رسد، هر که پیرو ما باشد نجات می یابد، منکر ولایت ما کافر است و پیرو ولایت ما و اولیای ما مؤمن. کافر ما را دوست نمی دارد و مؤمن، با ما دشمنی نمی ورزد.

هر که با محبّت ما بمیرد بر خداست که او را با ما محشور فرماید، ما نوریم برای کسی که از ما پیروی کند، و کسی که به ما اقتدا نماید، هر که از ما روی گرداند از ما نیست، و هر که از ما نباشد از اسلام بهره ای نبرده است.

دین به وسیله ما شروع و به وسیله ما پایان می پذیرد، به وسیله ما خداوند شما را از روییدنیهای زمین بهره مند ساخته، و به وسیله ما باران از آسمان می بارد، و به واسطه ما خداوند شما را از غرق در دریا، فرو رفتن در خشکی نگه می دارد.

خداوند به وسیله ما شما را در زندگیتان، در قبر، در محشر، در صراط، کنار میزان و موقع ورودتان بر بهشت سود می رساند. به راستی که مَثَل ما در کتاب خدا مَثَل آن مشکات (و چراغدان) است، که مشکات در قندیل است.

پس ما همان مشکاتی هستیم که (فیها مِصْباحٌ)؛ «در آن چراغ است» و آن چراغ، حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است. (المِصْباحُ فی زُجاجَهٍ)؛ «آن چراغ در شیشه و حبابی قرار دارد».

ما همان حباب هستیم که (الزُجاجَهُ کأنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِن شَجَرهٍ مُبارَکَهٍ زَیْتُونَهٍ لا شَرْقِیَّهٍ وَلا غَرْبِیَّهٍ)؛ «حبابی که همانند ستاره درخشان است که از درخت مبارک زیتونی که نه شرقی است و نه غربی شعله ور است» (یعنی بر همه جا همچون خورشید نورافشانی می کند) نه (جایی را) انکار کرده (و از نورافشانی خودداری می کند) و نه (آن را) از خود خوانده (و بیشتر بر او می تابد).

(یَکادُ زَیْتُها)؛ «روغنش (نورش) نزدیک است»، (یُضی ءُ وَلَوْ لَم تَمْسَسْهُ نارٌ)؛ «روشنی می بخشد بدون این که با آتش تماس بگیرد» که نور قرآن است، (نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ)؛ «نوری است بر فراز

نوری، خدا به نور خود هدایت می کند» یعنی به ولایت ما، (مَن یَشاء وَاللَّهُ بِکُلِّ شَی ءٍ عَلیمٌ) (1)؛ «هر که را بخواهد، و خداوند به هر چیزی داناست»، این که هر کسی را دوست دارد به وسیله ولایت ما هدایت می فرماید.

بر خداست که در روز قیامت دوست ما را با چهره ای درخشان، با برهانی فروزان که دلیلش در پیشگاه خداوند رحمان بزرگ است و دشمن ما را با چهره ای سیاه و با دلیلی باطل و سرافکنده در پیشگاه خدا، محشور نماید. و سزاوار است که خداوند دوست ما را رفیق پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان - که رفقای خوبی هستند - قرار دهد. (2)

و بر خداوند است که دشمن ما را رفیق شیاطین و کافران - که بد رفقایی هستند - قرار دهد. شهیدان ما ده درجه و مرتبه و شهیدان شیعیان ما هفت درجه و مرتبه از سایر شهدا برترند.

فنحن النجباء، ونحن أفراط الأنبیاء، ونحن أبناء الأوصیاء، ونحن خلفاء الأرض، ونحن أولی الناس باللَّه، ونحن المخصوصون فی کتاب اللَّه ونحن أولی الناس بدین اللَّه.

پس ما برگزیدگان، بازماندگان پیامبران، فرزندان اوصیا و خلفای زمین هستیم، ما از همه مردم به خداوند نزدیک تریم، ما همان شخصیّت های برگزیده و ممتاز در کتاب خدا بوده و ما از همه مردم بر دین خدا سزاوارتریم.

ما همان کسانی هستیم که خداوند دینش را برای ما تشریع نموده و فرمود: (شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدّینِ ما وَصّی بِهِ نُوحاً وَالَّذی أَوْحَیْنا إلَیْکَ وَما وَصَّیْنا بِهِ إبْراهیمَ وَمُوسی وَعیسی)؛

«آیینی را برای شما تشریع نمود که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را که بر تو وحی نمودیم - ای محمّد! - و آنچه به ابراهیم، موسی و عیسی سفارش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نور، آیه 35.

2- اشاره به آیه شریفه ای است که خداوند می فرماید: (وَمَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسولَ فَاُولئِکَ مَعَ الَّذینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّینَ والصِدّیقینَ وَالشُّهَداءِ وَالصَّالِحینَ وَحَسُنَ اُولئِکَ رَفیقاً)؛ «کسانی که از خدا و پیامبر فرمان برند آنان با کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته که با پیامبران، راستگویان، شهیدان و شایستگان هستند که چه نیکو رفیقانند». سوره نساء، آیه 69.

نمودیم» به راستی که ما دانستیم و آنچه را که دانستیم ابلاغ نمودیم، و علم همه انبیاء در ما به ودیعه نهاده شده است.

ما وارثان پیامبران، و فرزندان پیامبران اولی العزم هستیم که (أَنْ أَقیمُوا الدّینَ)؛ «این که دین را برپا دارید» به وسیله آل محمد عليهم‌السلام (وَلاتَتَفَرَّقُوا فیهِ)؛ «و در آن، تفرقه ایجاد نکنید» و بر جماعت خود متّحد باشید، (کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکینَ)؛ «گران است بر مشرکان» - کسی که به ولایت علیّ بن ابی طالب عليهما‌السلام شرک ورزید -.

(ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ)؛ «آنچه شما آنان را به سوی آن می خوانید» که ولایت علی عليه‌السلام می باشد، و به راستی «اللَّه»؛ «خداوند» ای محمّد! (یَجْتَبی إِلَیْهَ مَنْ یَشاءُ وَیَهْدی إِلَیْهِ مَنْ یُنیبُ) (1)؛ «هر کس را بخواهد برمی گزیند و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می کند».

{حضرت فرمود:} (یعنی) برمی گزیند و هدایت می کند کسی را که دعوت تو را در مورد ولایت علی بن ابی طالب عليهما‌السلام بپذیرد. (2)

1069/15. در کتاب سیّد حسن بن کبش آمده است: سماعه گوید:

امام کاظم عليه‌السلام به من فرمود:

ای سماعه! هرگاه به سوی خداوند متعال حاجتی داشتی بگو:

أَللَّهُمَّ إِنّی أَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ عليهما‌السلام فَإِنَّ لَهُما عِنْدَکَ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ وَقَدْراً مِنَ الْقَدْرِ، فَبِحَقِّ ذلِکَ الشَّأْنِ، وَبِحَقِّ ذلِکَ الْقَدْرِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بی کَذا وَکَذا.

«بار خدایا! از تو می خواهم به حق محمّد مصطفی و علی مرتضی - که درود بر آن دو بزرگوار باد - چرا که آنان در پیشگاه تو دارای مقام و منزلتی والا و مرتبت و ارزش بالایی هستند، پس به حق این مقام و منزلت و حق این قدر و مرتبت می خواهم که بر محمّد و خاندان محمّد درود فرستی و حاجتم را - که چنین و چنان است - روا کنی».

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شوری، آیه 13.

2- تفسیر فرات: 283 ح 384، بحار الأنوار: 312/23 ح 20.

زیرا در هنگام رستاخیز هیچ فرشته مقرّب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده، نمی ماند جز آن که در آن روز، نیازمند آن دو بزرگوار هستند. (1)

1070/16. در «بصائر الدرجات» آمده: سماعه بن مهران گوید:

من در محضر باصفای پیشوای هفتم، امام کاظم عليه‌السلام بودم، جلوس در محضرش به درازا کشید، حضرت فرمود:

أتحبّ أن تری أبا عبداللَّه عليه‌السلام؟

آیا میل داری امام صادق عليه‌السلام را ببینی؟

عرض کردم: سوگند به خدا! دوست دارم (حضرتش را ببینم).

فرمود: برخیز و وارد آن اتاق شو.

برخاستم و وارد اتاق شدم، ناگاه دیدم امام صادق عليه‌السلام در آنجا نشسته اند. (2)

1071/17. شیخ جلیل القدر، علیّ بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق، در کتاب «صفات الشیعه» می نویسد: ابن ابو نجران گوید:

از امام کاظم عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

من عادی شیعتنا فقد عادانا، ومن والاهم فقد والانا، لأنّهم منّا، خلقوا من طینتنا، من أحبّهم فهو منّا، ومن أبغضهم فلیس منّا.

شیعتنا ینظرون بنور اللَّه، ویتقلّبون فی رحمه اللَّه، ویفوزون بکرامه اللَّه. ما من أحد من شیعتنا یمرض إلّا مرضنا لمرضه، ولا اغتمّ إلّا اغتممنا لغمّه، ولایفرح إلّا فرحنا لفرحه، ولایغیب عنّا أحد من شیعتنا أین کان فی الأرض شرقها أو غربها، ومن ترک من شیعتنا دیْناً فهو علینا، ومن ترک منهم مالاً فهو لورثته.

هر که با شیعیان ما دشمنی نماید، با ما دشمنی نموده است، و هر که به آنان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دعوات راوندی: 127/51 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 59/8 ح 81، الصحیفه الکاظمیّه الجامعه: 36.

2- بصائر الدرجات: 276 ح 8.

مهر ورزد به ما مهر ورزیده، چرا که آنان از ما هستند و از خمیره (طینت) ما آفریده شده اند، کسی که آنان را دوست داشته باشد، از ماست، و کسی که آنان را دشمن بدارد، از ما نیست.

شیعیان ما با نور خدا می نگرند و در رحمت او غوطه ور می شوند، و به کرامت خدا رستگار می گردند. هیچ یک از شیعیان ما بیمار نمی شود جز آن که ما نیز به بیماری او، بیمار می شویم، و چون اندوهناک گردد ما نیز به غم او، اندوهناک می شویم و اگر خوشحال گردد ما نیز به خوشحالی او، مسرور می شویم.

هیچ کدام از شیعیان ما از دیدگاه ما پنهان نیستند، چه در شرق زمین باشند یا در غرب آن، اگر یکی از آنان قرضی از خود بجای گذارد ما آن را ادا می کنیم و اگر ثروتی از او باقی بماند، مال ورثه اوست.

شیعیان ما کسانی هستند که نماز را برپا می دارند، زکات را می پردازند، حج بیت خدا را انجام می دهند، ماه رمضان را روزه می گیرند، و ولایت اهل بیت عليهم‌السلام را پذیرفته و از دشمنان آنان بیزاری می جویند.

(آری،) آنان اهل ایمان و پرهیز، اهل ورع و تقوا هستند، هر که آنان را رد نماید در واقع خدا را رد کرده است و هر که بر آنان طعنه زده و ایراد بگیرد در واقع بر خدا طعنه زده است، چرا که آنان بندگان حقیقی خداوند و دوستداران درستکار او هستند.

سوگند به خدا! یکی از آنان در روز قیامت قادر است به اندازه نفرات دو قبیله ای همانند ربیعه و مضر را شفاعت نماید، و خداوند بجهت کرامتی که بر آنان قائل است، شفاعت آنان را می پذیرد. (1)

1072/18. در کتاب «اختصاص» منسوب به دانشمند جلیل القدر شیخ مفید قدس‌سره آمده است: ابو المعزا گوید: امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

من کانت له إلی اللَّه حاجه وأراد أن یرانا وأن یعرف موضعه من اللَّه فلیغتسل ثلاث لیال یناجی بنا فإنّه یرانا ویغفر له بنا ولایخفی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صفات الشیعه: 82 ح5، بحار الأنوار: 167/68 ح 25.

علیه موضعه.

هر کس به سوی خداوند نیازی داشته باشد و بخواهد ما را ببیند و با موقعیّت خویش در نزد خداوند آشنا شود، بایستی سه شب غسل نموده و با ما مناجات و گفتگو کند، در این صورت ما را خواهد دید و به وسیله ما آمرزیده شده و موقعیّتش بر او مخفی نخواهد ماند.

عرض کردم: آقای من! آیا امکان دارد کسی که شراب خوار است شما را در خواب ببیند؟ فرمود:

لیس النبیذ یفسد علیه دینه، إنّما یفسد علیه ترکنا وتخلّفه عنّا، إنّ أشقی أشقیاءکم من یکذّبنا فی الباطن بما یخبر عنّا، یصدّقنا فی الظاهر ویکذّبنا فی الباطن.

شراب، دین او را از بین نمی برد، آنچه باعث از بین رفتن دین می شود ترک ما و فاصله گرفتن از ماست، به راستی که بدبخت ترین بدبخت از شما، کسی است که به آنچه از ما خبر می دهد، در باطنِ خود، تکذیب نماید، (یعنی:) ما را در صورت ظاهر تصدیق می نماید، ولی در باطن خودش ما را تکذیب می نماید.

ما فرزندان پیامبر و رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و دوستان پروردگار جهانیان هستیم.

ما سرآغاز کتاب خداییم، دانشمندان به وسیله ما لب به سخن گشودند، اگر غیر این بود همگی گنگ می شدند.

ما مناره ها را بر افراشتیم، و قبله را به مردم شناساندیم. ما همان حجر بیت در آسمان و زمین هستیم (1).

بنا غفر لآدم، وبنا ابتلی أیّوب، وبنا افتقد یعقوب، وبنا حبس یوسف، وبنا دفع البلاء، وبنا أضاءَت الشمس.

آدم عليه‌السلام به سبب ما بخشیده شد، ایّوب (پیامبر) به سبب ما مبتلا گشت،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله در توضیح این فراز از سخن امام کاظم عليه‌السلام می گوید: یعنی اختصاص ما به بیت، همانند اختصاص حجر اسماعیل عليه‌السلام به آن است، که ساکنان زمین و آسمان آن را می شناسند.(مترجم)

یعقوب به سبب ما یوسفش را گم کرد، و یوسف به سبب ما به زندان افتاد (1)، بلا به سبب ما دفع می شود و آفتاب به سبب ما نورافشانی می نماید.

اسامی ما در عرش پروردگارمان نوشته شده است، در آنجا نوشته:

محمّد خیر النبیّین، وعلیّ سیّد الوصیّین، وفاطمه سیّده نساء العالمین؛

محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بهترین پیامبران، علی عليه‌السلام سرور جانشینان، فاطمه عليها‌السلام بانوی بانوان جهانیان است.

من خاتم اوصیا و طالب باب هستم، من صاحب صفّین هستم، من انتقام گیرنده از اهل بصره هستم، من صاحب کربلا هستم.

من أحبّنا وتبرّأ من عدوّنا کان معنا، وممّن فی الظلّ الممدود والماء المسکوب.

هر کس ما را دوست بدارد و از دشمنان ما بیزاری جوید، با ما خواهد بود، و جزو کسانی است که در بهشت در سایه بلند درختان و در کنار نهر آب های زلال و روان خواهد بود.

نویسنده رحمه‌الله گوید: این حدیث شریف طولانی است، در آخر آن آمده:

به راستی که خداوند میان پیامبران و اوصیاء در علم و طاعت اشتراک قرار داده است. (2)

1073/19. باز در همان کتاب می خوانیم: حمّاد بن عیسی گوید:

محضر باصفای امام کاظم عليه‌السلام شرفیاب شدم، عرض کردم: قربانت

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله در توضیح این فراز از حدیث شریف می فرماید: منظور از ابتلای حضرت ایّوب، فراق حضرت یعقوب و زندانی شدن حضرت یوسف عليهم‌السلام دو جهت است:

2- الإختصاص: 88 - 87، بحار الأنوار: 256/26 ح 32. گفتنی است که در «بحار الأنوار»، فراز «من خاتم اوصیا هستم»... نیامده است.

گردم؛ از خداوند بخواه که برای من خانه، زن، فرزند، خادم مرحمت فرماید و زیارت خانه خدا را در هر سال عنایت فرماید.

امام کاظم عليه‌السلام دعا کرد و فرمود:

أللهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد، وارزقه داراً وزوجه وولداً وخادماً والحجّ خمسین سنه؛

خداوندا! بر محمّد و خاندان محمّد عليهم‌السلام درود فرست و بر حمّاد، خانه، زن، فرزند، خادم و پنجاه سال توفیق زیارت بیت اللَّه الحرام عنایت کن!

حمّاد گوید: وقتی حضرت پنجاه سال حج را شرط نمود؛ فهمیدم که بیش از پنجاه سال موفّق به زیارت خانه خدا نخواهم شد.

حمّاد می افزاید: (پس از آن دعا) من تاکنون چهل و هشت سال به سفر حج رفته ام، و این خانه من است که خداوند روزی نمود، و آن همسر من است که پشت پرده هم اکنون سخن مرا می شنود، و این فرزندم و این هم خدمتکارم که همه اینها را خداوند به برکت دعای امام کاظم عليه‌السلام به من ارزانی داشته است.

او پس از نقل این جریان، دو مرتبه دیگر به حجّ مشرّف شد و پنجاه مرتبه کامل شد، آنگاه برای سفر دیگری آماده شد و به سوی حج حرکت کرد، او در این سفر با ابو العبّاس نوفلی قصیر همسفر شد، وقتی به محل احرام رسیدند، حمّاد وارد رودخانه شد تا غسل کند، آب رودخانه زیاد شد و او را غرق نمود و پیش از انجام پنجاه و یکمین مراسم حج از دنیا رفت، خداوند او و پدرش را رحمت کند.

وی از اهل جهینه بود و تا زمان امام رضا عليه‌السلام زندگی کرد و در سال دویست و نه هجری از دنیا رفت. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإختصاص: 201 و 202، بحار الأنوار: 180/48 ح 23.

## پایان بخش

در پایان این بخش به اشعاری غرّا و برخی از سفارش های امام کاظم عليه‌السلام می پردازیم:

ادیب عالی قدر عبد الباقی عَمری در مدح امام کاظم عليه‌السلام می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خلعنا نفوساً قبل خلع نعالنا |  | غداه حللنا مرقداً منک مأنوسا |
| ولیس علینا من جناح نجعلها |  | لأنّک بالوادی المقدّس یا موسی |

آنگاه که بامدادان به سوی حرم باصفای تو رو آوریم؛ پیش از آن که کفشهایمان را بکنیم جانهایمان از قالب تهی می کنیم.

و برای ما بالی نیست که آن را (از باب تواضع) فرود آوریم؛ چرا که وجود تو ای موسی! در وادی مقدّس است.

باز در مدیحه دیگری گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لذو استجر متوسّلاً |  | إن ضاق أمرک أو تعسر |
| بأبی الرضا جدّاً لجوا |  | د محمّد موسی بن جعفر عليهم‌السلام |

آنگاه که در کارت گره افتاد و امر به تو سخت شد؛

به پدر بزرگوار امام رضا عليه‌السلام و جدّ امام جواد عليه‌السلام یعنی حضرت موسی بن جعفر عليهما‌السلام پناهنده و به آن بزرگوار متوسّل شو!

باز در سروده دیگری گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أیا ابن النبیّ المصطفی وابن صنوه |  | علیّ ویابن الطهر سیّده النسا |
| لئن کان موسی قد تقدّس فی طوی |  | فأنت الّذی وادیه فیه تقدّسا |

ای فرزند محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و برادرش علی مرتضی عليه‌السلام! و ای فرزند پاک بانوی بانوان حضرت زهراعليها‌السلام!

اگر موسی پیامبر عليه‌السلام در وادی «طوی» پاک و مقدّس گردید، تو کسی هستی که وادی تو از وجود تو پاک و مقدّس گشت.

وی در حضور ندیم بک افندی چنین می سراید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سمیّ الکلیم أتاک الندیم |  | بصدق الصمیم وقلب سلیم |
| تقبّل دعاه وابلغ مناه |  | واحسن قراه فأنت الکریم |
| بحقّ النبیّ وحقّ الوصیّ |  | أبیک ولیّ العلیّ العظیم |

ای همنام موسی کلیم؛ ندیم با نیّتی خالص و دلی سالم به محضرت آمده است.

دعای او را پذیرفته و به آروزیش برسان، و خوب از او مهمان نوازی کن که تو بزرگواری.

به حقّ پیامبر و به حقّ جانشین او که پدر بزرگوار تو و ولیّ خدای والا و بزرگ است.

از جمله معجزات امام کاظم عليه‌السلام آن است که ابن الغار بغدادی سروده است که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وله معجز القلیب فسل عنه |  | رواه الحدیث بالنقل تخبر |
| ولدی السجن حین أبدی إلی السجن |  | قولاً فی السجن والأمر مشهر |
| ثمّ یوم الفصاد حتّی أتی الآسی |  | إلیه فردّه وهو یذعر |
| ثمّ نادی آمنت باللَّه لا غیر |  | وأنّ الإمام موسی بن جعفر عليهما‌السلام |
| واذکر الطائر الّذی جاء بالصک |  | إلیه من الإمام وبشّر |
| ولقد قدّموا إلیه طعاماً |  | فیه مستلمح أباه وأنکر |
| وتجافی عنه وقال حرام |  | أکل هذا فکیف تعرف منکر |
| واذکر الفتیان أیضاً ففیهما |  | فضله أذهل العقول وأبهر |
| عند ذاک استقال من مذهب |  | کان یوالی أصحابه وتغیّر (1) |

او دارای شگفتی هایی است؛ از جمله معجزه ای در مورد آن چاه کهن دارد که قصّه آن را از راویان حدیث بپرس تا تو را آگاه نمایند.

او در زندان نیز شگفتی دارد که آنگاه که آن سخن را در میان زندانیان آشکار

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 304/4 و 305، بحار الأنوار: 79/48 ح 101.

نمود و این اعجاز نیز مشهور است.

آنگاه که روز فَصد و رگ زنی بود، وقتی طبیب نزد او در حالی که می ترسید عقب نشست.

سپس فریاد زد: من فقط به خدای منّان ایمان آوردم و همانا تو امام و پیشوا هستی ای موسی بن جعفر!

و یاد آور آن پرنده ای را که با نام ه ای از سوی امام عليه‌السلام آمد و به او مژده داد.

در اعجاز دیگری طعامی به آن حضرت آوردند که نگاهی به آن نموده و آن را رد کرد.

و از آن دور شد و گفت: خوردن این حرام است، پس چگونه منکر شناخته می شود؟

و به یاد آور معجزه ای که در مورد آن دو جوان بود، که چنان فضیلتی است عقل ها را پریشان و مبهوت می سازد.

در این هنگام بود که از مذهب خویش - که یارانش را دوست می داشت - دست برداشت و از نظر اعتقادی دگرگون شد.

اینک ابیاتی را که در نزد خاصّان از ارادتمندان امام کاظم عليه‌السلام مشهور و مجرّب است که هرگاه کسی را حاجتی باشد، این اشعار را بنویسد و به سوی بارگاه باصفای آن حضرت برود و برای استشفاع و قضای حوائج این اشعار را داخل ضریح مطهّر بیاندازد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لم تزل للأنام تحسن صنعا |  | وتجیر الّذی أتاک وترعی |
| وإذا ضاقت الفضاء بی ذرعی |  | یا سمیّ الکلیم جئتک اسمعی |

والهوی مرکبی وحبّک زادی

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أنت غیث للمجد بین ولولا |  | فیض جدویکم الوجود اضمحلا |
| قسماً بالّذی تعالی وجلا |  | لیس تقضی لنا الحوائج إلّا |

عند باب الرجا جدّ الجواد عليهما‌السلام

تو همواره برای مردم، نیکی و احسان می نمایی؛ و هر کس به تو رو آورد تو پناهش می دهی.

و آنگاه که از هر سو عرصه بر من تنگ شود، ای همنام موسی کلیم! به سوی تو می شتابم.

در حالی که سوار بر مرکب عشق بود و دوستی ره توشه من است.

تو باران رحمت برای دل های تفدیده هستی که اگر فیض بی انتهای شما نبود عالم وجود از هم می پاشید.

سوگند سوگند به خدایی که تعالی و بزرگ است! هیچ جا حاجات من برآورده نمی شود؛

جز در خانه امید جدّ بزرگوار امام جواد عليه‌السلام.

سفارش امام کاظم عليه‌السلام به فرزندانش: در کتاب «کشف الغمّه» آمده: روایت شده است:

روزی امام کاظم عليه‌السلام فرزندانش را خواست و به آنها فرمود:

یا بنیّ! إنّی موصیکم بوصیّه فمن حفظها لم یضع معها، إن أتاکم آت فأسمعکم فی الاُذن الیمنی مکروهاً، ثمّ تحوّل إلی الاُذن الیسری فاعتذر وقال: لم أقل شیئاً فاقبل عذره.

ای فرزندانم! من شما را به وصیّتی سفارش می کنم که اگر کسی آن را حفظ کرده و بدان عمل نماید ضایع نخواهد شد و آن این که: هرگاه کسی آمد و بر گوش راست شما سخنان ناپسندی گفت، آنگاه برگشت و در گوش چپ شما عذرخواهی نمود، و گفت: من چیزی نگفتم، عذر او را بپذیرید. (1)

پندی سودمند از امام کاظم عليه‌السلام

روایت شده است: روزی هارون الرشید لعنه اللَّه به امام کاظم عليه‌السلام نوشت: مرا با پندی مختصر موعظه کن! حضرت در پاسخ وی نوشت:

ما من شی ء تراه عینک إلّا وفیه موعظه.

هیچ چیز نیست که چشمانت آن را می بیند جز آن که در آن پند و اندرزی است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کشف الغمّه: 218/2.

2- امالی شیخ صدوق: 599 ح 8 مجلس 76، بحار الأنوار: 319/78 ح 2.

## بخش دهم: مناقب حضرت علیّ بن موسی الرضا عليه‌السلام

قطره ای از دریای مناقب امام ضامن مرتجی، ثامن ائمّه هدی مولا و سرور ما حضرت علیّ بن موسی الرضا صلوات اللَّه علیه

1074/1. در «مناقب دیلمی قدس‌سره» آمده است: محمّد بن فرج گوید:

(طیّ نامه ای) به مولایم امام رضا عليه‌السلام نوشتم: قربانت گردم، منظور از صالحان و شایستگانی که حضرت ابراهیم عليه‌السلام در آیه شریفه (رَبِّ هَبْ لی حُکْماً وَأَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ) (1)؛ «پروردگارا! به من حکم و دانش ببخش و مرا به شایستگان ملحق کن» می فرماید، چه کسانی هستند؟

پاسخ آمد:

یا عاجز! من تراهم، نحن هم.

ای ناتوان! تو چه کسانی را می پنداری؟ آن صالحان و شایستگان، ما هستیم.

1075/2. عماد الدین طبری در «بشارة المصطفی» می نویسد: هشام بن احمد گوید: امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

هل علمت أحداً من أهل المغرب قدم؟

آیا خبر داری که کسی از اهل مغرب آمده؟

عرض کردم: نه.

فرمود: چرا، یک نفر آمده، برخیز و به سوی او برویم.

هر دو بر مرکب سوار شدیم و به نزد او رفتیم، دیدم مردی از اهل

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره شعراء، آیه 83.

مغرب است که چند برده با خود دارد، امام کاظم عليه‌السلام به او فرمود:

کنیزهای خود را نشان بده.

وی نه کنیز برای ما نشان داد، که هر کدام از آنها را نشان می داد امام کاظم عليه‌السلام می فرمود: این را نمی خواهم.

در این موقع امام کاظم عليه‌السلام به او فرمود: کنیز دیگری نشان بده.

وی گفت: دیگر کنیزی ندارم.

حضرت فرمود: چرا، کنیز دیگری نشان بده.

گفت: سوگند به خدا! فقط یک کنیز دارم که آن هم بیمار است.

حضرت فرمود: اگر اشکالی ندارد او را نشان بده؟

او از نشان دادن آن کنیز امتناع ورزید و امام عليه‌السلام بازگشت.

فردا صبح امام عليه‌السلام مرا نزد او فرستاد و فرمود:

به او بگو: نهایت قیمت آن کنیز چقدر است؟ وقتی گفت: فلان مبلغ، تو بگو: خریدم.

فردا صبح نزد او رفتم و گفتم: آن کنیز را چند می فروشی؟

گفت: کمتر از فلان مبلغ نمی فروشم.

گفتم: به همان مبلغ خریدم.

گفت: (من هم پذیرفتم) کنیز مال تو، ولی به من بگو: آن شخصی که دیروز با تو بود، کیست؟

گفتم: شخصی از بنی هاشم بود.

گفت: از کدام بنی هاشم؟

گفتم: بیش از این در مورد او نمی دانم.

او گفت: من همینک داستان این کنیز را برایت تعریف می کنم: من او را از دورترین منطقه مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب مرا دید و گفت: این چه کنیزی است که نزد توست؟

گفتم: او را برای خودم خریده ام.

گفت: سزاوار نیست که چنین کنیزی نزد چون تو باشد، این کنیز شایسته است نزد بهترین فرد روی زمین باشد، اندکی پیش او نمی ماند جز این که از او فرزندی متولّد خواهد شد که شرق و غرب عالم تابع او می شوند.

هشام بن احمد گوید: من آن کنیز را خدمت مولایم امام کاظم عليه‌السلام آوردم و چیزی نگذشت که امام رضا عليه‌السلام از او متولّد شد. (1)

1076/3. طبری در «دلایل الإمامه» می نویسد: محمّد بن صدقه گوید: روزی محضر امام رضا عليه‌السلام شرفیاب شدم، حضرت فرمود:

شب گذشته، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم علی مرتضی، فاطمه زهرا، حسن مجتبی، حسین سیّد الشهدا، علی بن الحسین، محمّد بن علی، جعفر بن محمّد و پدرم امام کاظم عليهم‌السلام را ملاقات نمودم، آن بزرگواران با خدای متعال گفت و گو می کردند.

عرض کردم: با خدای متعال؟!

فرمود: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مرا نزد خود خواند و میان خود و امیر مؤمنان علی عليه‌السلام نشاند، و به من خطاب نمود و فرمود:

کأنّی بالذرّیّه من أزل قد أصاب لأهل السماء ولأهل الأرض، بخٍّ بخٍّ لمن عرفوه حقّ معرفته، والّذی فلق الحبّه وبرأ النسمه، العارف به خیر من کلّ ملک مقرّب وکلّ نبیّ مرسل، وهم واللَّه، یشارکون الرسل فی درجاتهم.

گویی به سبب ذریّه ام که از روز نخست بر اهل آسمان و زمین برکاتی رسیده است، آفرین آفرین! بر کسی که شناخت کامل بر او داشته باشد. سوگند به خدایی شکافنده دانه و پدید آورنده موجودات است! آشنایان به آنان بهتر از هر فرشته مقرّب و هر پیامبر مرسل هستند، سوگند به خدا! آنان در درجات پیامبران شرکت می جویند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بشاره المصطفی: 215، الخرائج: 653/2 ح 6 (با اندکی اختلاف)، بحار الأنوار: 7/49 ح 11.

سپس امام رضا عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

یا محمّد! بخٍّ بخٍّ، لمن عرف محمّداً وعلیّاً عليهما‌السلام، والویل لمن ضلّ عنهم وکفی بجهنّم سعیراً.

ای محمّد! آفرین، آفرین! بر کسی که محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علی مرتضی عليه‌السلام را بشناسد، وای بر کسی که از راه آنان گمراه شود و برای او شعله دوزخ کافی است. (1)

1077/4. عمادالدین طبری رحمه‌الله در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد:

علیّ بن اسباط گوید: در روز عرفه خدمت مولایم امام رضا عليه‌السلام شرفیاب شدم، حضرت به من فرمود:

الاغ مرا زین کن.

من الاغ را زین کردم، حضرت سوار شده و از مدینه به سوی بقیع برای زیارت مادرشان فاطمه عليها‌السلام خارج شدند، من نیز در خدمت حضرتش بودم.

عرض کردم: آقای من! به چه کسانی سلام نمایم؟ فرمود:

سلّم علی فاطمه الزهراء البتول، وعلی الحسن والحسین، وعلی علیّ بن الحسین، وعلی محمّد بن علیّ، وعلی جعفر بن محمّد، وعلی موسی بن جعفر علیهم أفضل الصلوات وأکمل التحیّات.

سلام کن بر فاطمه زهرای بتول، امام حسن، امام حسین، امام سجّاد، امام محمّد باقر، امام جعفر صادق و امام موسی کاظم، که بر آنان بهترین درودها و کامل ترین سلام ها باد.

من طبق فرمایش مولایم بر آقایان خودم سلام نمودم، وقتی بازگشتیم، در بین راه عرض کردم: سرورم! من فردی فقیر و محتاجم، چیزی ندارم که در این عید (برای خانواده ام) انفاق نمایم.

در این هنگام امام رضا عليه‌السلام با تازیانه ای که داشت خراشی در زمین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 376 ح 37.

ایجاد کرد، آنگاه دست مبارکش را بر زمین زد و شمش طلایی که در آن صد دینار بود، بیرون آورد و به من داد و فرمود:

بگیر این شمش طلا را.

من آن را گرفته و در اموراتم مصرف نمودم. (1)

1078/5. باز در همان کتاب آمده است:

احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی گوید: من در امامت امام رضا عليه‌السلام تردید داشتم، نامه ای به محضرش نوشته و از حضرتش اجازه خواستم که خدمتش برسم. در دلم تصمیم داشتم وقتی خدمتش شرفیاب شدم در مورد سه آیه ای که فهم آنها برای من مشکل بود، بپرسم.

پاسخ نامه آن حضرت چنین رسید:

کفانا اللَّه وإیّاک، أمّا ما طلبت من الإذن علیّ؛ فإنّ الدخول علیّ صعب، وهؤلاء قد ضیّقوا علیّ فی ذلک فلست تقدر علیه الآن، وسیکون إن شاء اللَّه تعالی.

خداوند ما و تو را کفایت نماید! آنچه تقاضا کرده بودی که اجازه حضور دهم، هم اکنون ملاقات ما مشکل و امکان پذیر نیست، چرا که اینان (حکومت عبّاسی) برای من بسیار سخت گرفته اند و الآن نمی توانی نزد من بیایی، ولی به زودی در آینده - ان شاء اللَّه تعالی - خواهی آمد.

حضرت در این نامه پاسخ سه پرسشی که درباره سه آیه قرآن بود، برای من نوشته بود. در صورتی که - سوگند به خدا! - هیچ کدام را در نامه ننوشته بودم، من از این امر خیلی در شگفت شده و حتّی نمی دانستم که این نامه، پاسخ نامه من است، تا این که آن را خواندم آنگاه متوجّه شدم من در مورد این سه آیه مشکل داشتم و اینک پاسخ داده شده است، و من بر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 473 ح 1.

معنای آنچه که حضرت نوشته بود واقف شدم. (1)

1079/6. باز در همان کتاب آمده است: ابن ابی یحیی گوید:

وقتی امام کاظم عليه‌السلام به شهادت رسید مردم در امامت حضرتش توقّف کردند، من همان سال به حجّ خانه خدا مشرّف شدم، در مکّه امام رضا عليه‌السلام را دیدم، در دلم نیّتی کرده و این آیه را خواندم:

(أَبَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُهُ) (2).

«آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟».

آن حضرت برق آسا از کنار من عبور نمود و فرمود:

أنا البشر الّذی یجب علیک أن تتّبعنی.

منم همان بشری که بر تو واجب است از او پیروی کنی.

عرض کردم: مولای من! از خدای متعال و از حضرت شما پوزش می طلبم.

فرمود: عذر تو پذیرفته است، ان شاء اللَّه تعالی. (3)

1080/7. باز در همان کتاب آمده است: ابو محمّد غفاری گوید:

گرفتار قرض سنگینی شدم، با خودم گفتم: برای پرداخت قرضم کسی جز آقا و مولایم امام رضا عليه‌السلام نیست، به همین جهت، بامدادان به منزل آن حضرت رفتم، اجازه ورود خواستم.

آقا برایم اجازه داد، وقتی شرفیاب محضرش شدم پیش از این که من چیزی بگویم فرمود:

یا أبا محمّد! قد عرفنا حاجتک وعلینا قضاء دینک.

ای ابا محمّد! از حاجت تو آگاه شدیم و پرداخت قرضت به عهده ماست.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 477 ح4، عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 213/2 ح 18، بحار الأنوار: 36/49 ح 17.

2- سوره قمر: آیه 24.

3- الثاقب فی المناقب: 477 ح 5.

وقتی شب فرا رسید، برای افطار غذا آورد، با هم خوردیم، پس از خوردن غذا حضرت فرمود:

ای ابا محمّد! امشب اینجا می مانی یا می روی؟

عرض کردم: آقای من! اگر حاجت مرا روا سازی، برگشتن برای من بهتر است.

حضرت دست مبارکش را زیر فرش برد و مشتی دینار به من عنایت نمود. من دینارها را گرفته و بیرون آمدم، نزدیک چراغ رفته دیدم دینارهای سرخ و زردی است. نخستین دیناری را که برداشتم دیدم روی آن نوشته شده:

ای ابا محمّد! پنجاه دینار (برای تو عطا نمودیم) که بیست و شش دینار آن را برای قرض تو و بیست و چهار دینار دیگر را برای هزینه خانواده ات مصرف کن.

بامدادان هر چه دینارها را جست و جو کردم آن دینار را نیافتم و این در حالی بود که چیزی از آن پنجاه دینار کم نشده بود. (1)

(صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: ) در این روایت نیز سه امر شگفت انگیز وجود دارد.

1081/8. باز در همان منبع آمده است: ابو احمد عبداللَّه بن عبد الرحمان معروف به «صفوانی» گوید:

(در آن ایّامی که امام رضا عليه‌السلام را از مدینه به سوی مرو حرکت می دادند) کاروانی از سمت خراسان به سوی کرمان در حرکت بود، دزدها راه را بر آنان گرفته و یکی از آنان را که گمان می کردند ثروت زیادی دارد دستگیر نمودند، دزدان او را آزار داده و مدّتی در میان برف نگه داشته و دهانش را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 477 ح 6، عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 219/2 ح 29، بحار الأنوار: 38/49 ح 22.

از برف پر کردند، به همین جهت، دهانش زخمی گشته و زبانش از کار افتاد و دیگر قادر به سخن گفتن نبود.

(یکی از زنان دزدان به او ترحّم نموده او را آزاد کرد و او فرار نمود) و به طرف خراسان به راه افتاد. در این میان، خبردار شد که امام رضا عليه‌السلام در نیشابور است، تصمیم گرفت به طرف خراسان برود، شبی در خواب دید، گویا هاتفی به او می گوید: فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خراسان است، نزد او برو و درد خود را به او بگو تا دوایی به تو بیاموزد و بهبود یابی.

گوید: من در عالم خواب به طرف خراسان رفته و به خدمت با سعادت امام رضا عليه‌السلام رسیدم و از گرفتاری خود به حضرتش شکوه کرده و بیماری خود را مطرح نمودم. حضرت به من فرمود:

خذ من الکمّون والشعیر والملح ودقّه، وخذ منه فی فمک مرّتین أو ثلاثاً تعافی.

مقداری زیره را با مقداری جو و نمک مخلوط کن و بکوب و مقداری از آن را دو یا سه مرتبه در دهان بگیر، خوب خواهی شد.

من از خواب بیدار شدم، به آن چه در خواب دیده بودم توجّهی نکردم و به راه خود ادامه دادم تا این که به دروازه نیشابور رسیدم، سراغ حضرت را گرفتم.

گفتند: امام رضا عليه‌السلام از نیشابور خارج شده و همینک در «رباط سعد» است. به دلم افتاد که در آنجا به خدمت حضرتش رسیده و مطلب خود را عرض نمایم، به همین جهت، به طرف «رباط سعد» به راه افتاده و وارد آنجا شدم.

وقتی خدمت آقا شرفیاب شدم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! قصّه من چنین و چنان است، اینک دهانم زخم شده و زبانم از کار افتاده و مشکل حرف می زنم، تقاضا دارم دوایی به من بیاموزید تا بهبود یابم.

حضرت فرمود:

مگر به تو دوا را نیاموختم، برو هر چه در خواب گفتم انجام بده.

من گفتم: ای فرزند رسول خدا! اگر امکان دارد لطفاً دو مرتبه برای من تکرار بفرمایید.

حضرت فرمود: مقداری زیره را با مقداری جو و نمک مخلوط کن و بکوب و دو یا سه مرتبه در دهانت بگیر، خوب خواهی شد.

می گوید: طبق فرمایش امام رضا عليه‌السلام عمل نمودم و خداوند مرا شفا داد. (1)

1082/9. باز در همان منبع آمده است: ابو صلت هروی گوید: روزی در خدمت امام رضا عليه‌السلام بودم، ناگاه حضرتش رو به من کرد و فرمود:

ای ابا صلت! برو و از این قبّه که قبر هارون است از چهار جانب آن مشتی خاک بیاور.

من رفتم و طبق فرمایش مولایم از چهار جانب آن مشتی خاک آوردم، وقتی در برابر حضرت قرار دادم، حضرت فرمود: آن قسمت از خاک را که از کنار قبرش بود به من بده.

من خاک را به حضرتش دادم، حضرت گرفت و بو کرد و بر زمین ریخت و فرمود: سیحفر لی فی هذا الموضع، فتظهر صخره لو جمع لها کلّ معول بخراسان لم یتهیأ قلعها.

به زودی برای من در این قسمت قبر حفر خواهند کرد؛ ولی سنگی پدیدار خواهد شد که اگر همه کلنگ های خراسان را جمع نمایند نخواهند توانست آن سنگ را بشکنند.

آنگاه حضرت در مورد خاک قبر خود فرمود:

در این مکان برای من قبر حفر می کنند، به آنان بگو: هفت پله پایین روند و ضریحی بگشایند، اگر امتناع کردند، دستور بده به اندازه دو ذراع و یک

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 484 ح 2، عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 211/2 ح 16، بحار الأنوار: 124/49 ح 6 و 159/62 ح 1.

وجب لحد قرار دهند، چرا که خداوند آن را آنچه می خواهد گسترش می دهد.

وقتی قبر را بدین کیفیت کنده و آماده کردند تو در قسمت بالای سر رطوبتی خواهی دید، در آن موقع دعایی که به تو یاد می دهم، بخوان، آبی خواهد جوشید و لحد پر از آب می شود، در آن آب ماهیان کوچکی را خواهی دید، از آن نانی که به تو خواهم داد بر آنها خورد می کنی و آنها می خورند، وقتی همه نانها را خوردند ماهی بزرگی پدیدار خواهد شد که ماهیان کوچک را خواهد بلعید به گونه ای که هیچ ماهی کوچکی نخواهد ماند، آنگاه ماهی بزرگ نیز ناپدید خواهد شد.

در این موقع دست بر روی آب بگذار و دعایی را که به تو یاد می دهم بخوان و آب فرو می رود و چیزی باقی نمی ماند و همه این کارها را در حضور مأمون انجام بده.

آنگاه امام رضا عليه‌السلام سخنان خویش را چنین ادامه داد و فرمود:

یا أبا الصلت! غداً أدخل إلی هذا الفاسق الفاجر، فإن أنا خرجت مکشوف الرأس فتکلّم، اُکلّمک، وإن خرجت وأنا مغطّی الرأس فلا تکلّمنی.

ای ابا صلت! فردا من، پیش این فاسق فاجر می روم، موقعی که از نزد او خارج شدم اگر دیدی سرم باز و مکشوف است با من هر چه می خواهی سخن بگو. و اگر دیدی سرم را پوشانیده ام با من سخنی نگو (چرا که در اثر زهر ستم توانایی صحبت ندارم).

ابا صلت گوید: چون فردا شد امام رضا عليه‌السلام لباس خود را پوشید، و در محراب منتظر نشست، در این هنگام غلام مأمون وارد شد و گفت: امیر المؤمنین (!!) شما را احضار نموده است.

امام رضا عليه‌السلام کفش پوشیده و عبا بر دوش انداخت و حرکت نمود و به من هم امر فرمود که پشت سر آن حضرت بروم.

حضرت وارد خانه مأمون شد، در برابر آن لعین ظرفی از انگور و ظرفهایی از میوه های گوناگون بود، در دست آن ملعون خوشه انگوری

بود که مقداری از آن را خورده بود، وقتی چشمش به امام رضا عليه‌السلام افتاد از جایش برخاست و با آن حضرت معانقه کرد (!!) و میان دو چشم حضرتش را بوسید (!!) و در کنار خود جای داد (!!) آنگاه خوشه انگوری به حضرت تعارف کرد و گفت: ای فرزند دختر رسول خدا! آیا انگوری بهتر از این دیده ای؟ حضرت فرمود:

انگور بهشتی از این بهتر است.

مأمون گفت: از این انگور بخور.

امام رضا عليه‌السلام فرمود: مرا از این امر معاف دار.

مأمون گفت: باید بخوری، چرا نمی خوری؟ نکند به من اطمینان نداری و مرا متّهم می نمایی.

مأمون مقداری از آن خوشه خورد و بقیّه را به امام رضا عليه‌السلام تعارف کرد.

امام رضا عليه‌السلام سه دانه انگور خورد و آن را رها کرد و از جای خود برخاست. مأمون گفت: کجا می روی؟ فرمود:

به آنجایی که مرا فرستادی؟

ابوصلت گوید: امام رضا عليه‌السلام عبایش را بر سر مبارکش کشید و از منزل مأمون خارج شد، من چیزی نگفتم تا این که وارد خانه شد،... تا آنجا که گوید: وقتی به شهادت رسید (مأمون دستور داد در همان موضعی که امام عليه‌السلام فرموده بود قبری حفر کنند) در این موقع همه آنچه که امام رضا عليه‌السلام فرموده بود آشکار گشت و من آنچه را که حضرت رضا عليه‌السلام امر فرموده بود انجام دادم. وقتی مأمون آب و ماهیان را با آن کیفیّت مشاهده کرد، گفت: همواره حضرت رضا عليه‌السلام در دوران زندگی خویش شگفتی هایی را برای ما نشان می داد، اینک پس از مرگش نیز نشان داد.

وزیر مأمون نیز حاضر بود رو به مأمون کرد و گفت: می دانی حضرت رضا عليه‌السلام از این کارها می خواست چه چیزی به تو بفهماند؟ مأمون گفت: نه.

وزیر گفت: می خواست به تو بفهماند که قدرت شما بنی العبّاس با زیادی حاکمانتان و مدّت طولانی حکومتتان همانند این ماهیان کوچک است، وقتی مدّت شما به سر آید، آثار شما دگرگون گردد و دولت شما پایان پذیرد، خداوند متعال شخصی از ما را بر شما مسلّط خواهد کرد و او سلسله شما را منقرض و نابود خواهد نمود.

مأمون گفت: راست می گویی.

(صاحب «الثاقب فی المناقب» گوید: ) این حدیث، مفصّل است. (1)

البتّه نظیر این را «هرثمه بن اعین» نیز نقل کرده است (2) و این بیشتر نقل شده، و از طریق عامّه نیز این روایت نقل شده است. (3)

1083/10. باز در همان کتاب آمده است:

روزی امام رضا عليه‌السلام وارد بازار شده و یک سگ، یک خروس و یک قوچ خرید، جاسوسان این خبر را به هارون گزارش دادند.

هارون گفت: از ناحیه او ایمن شدیم.

چندی بعد، زبیری نوشت: علیّ بن موسی الرضا (عليه‌السلام) درب خانه اش را به سوی مردم گشوده و آنها را به سوی خویشتن دعوت می کند.

هارون الرشید گفت: شگفتا! می نویسد: علیّ بن موسی (عليه‌السلام) یک سگ، یک قوچ و یک خروس خرید، آنگاه چنین و چنان می نویسد؟! (4)

عماد الدین طبری رحمه‌الله صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: این امر شگفت انگیزی است، چرا که حضرتش می دانست با این کار، راهی برای کشتن حضرتش و بهانه ای بر آن نخواهند یافت. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 489 ح 4، عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 244/2 ح1، بحار الأنوار: 300/49 ح 10.

2- کشف الغمّه: 266 - 265/2، عیون اخبار الرضا عليه‌السلام: 248/2 ح1، بحار الأنوار: 293/49 ح 8.

3- الثاقب فی المناقب: 491 ح 5.

4- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 205/2 ح4 ( با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 114/49 ح 4.

5- الثاقب فی المناقب: 492 ح 8.

1084/11. محدّث عالی مقام، عمادالدین طبری رحمه‌الله باز در همان منبع می نویسد:

ابراهیم بن ابی البلاد گوید: همسایه ای داشتم که شراب خوار بود، و خدا می داند که چه هتک حرمتی انجام می داد، در عین حال امام رضا عليه‌السلام را نیز دوست می داشت. روزی قصّه او را به محضر امام رضا عليه‌السلام رساندم.

حضرت فرمود:

یا أبا إسحاق! أما علمت أنّ ولیّ علیّ عليه‌السلام لم تزلّ له قدم إلّا ویثبت له اُخری؟

ای ابا اسحاق! آیا نمی دانی که دوست علی عليه‌السلام اگر گامی از او بلغزد گام دیگرش ثابت و استوار می ماند؟!

ابراهیم گوید: من از خدمت حضرتش مرخص شدم، ناگاه نامه ای از جانب امام رضا عليه‌السلام دریافت نمودم که در آن نامه حضرتش برخی اشیا را خواسته و دستور فرموده بود که آنها را به مبلغ شصت دینار خریداری نمایم.

من با خودم گفتم: سوگند به خدا! چنین چیزی سابقه نداشته که برای من چیزی بنویسد، زیرا من چیزی ندارم و فکر نمی کنم که او چیزی (از خمس و غیره) نزد من داشته باشد.

شب شد، ناگاه درب خانه ام را زدند، متوجّه شدم که شخص مستی مرا صدا می زند، پشت درب آمدم. گفت: بیرون بیا.

گفتم: در این موقع از شب چه کار با من داری؟ برای چه آمده ای؟

او که از مستی نمی توانست خوب حرف بزند، گفت: دست خودت را بیرون آور و این کیسه را بگیر و به مولایم بفرست تا در موارد نیاز مصرف نماید.

من کیسه را گرفتم و او رفت، نگاه کردم دیدم به اندازه شصت دینار است. گفتم: سوگند به خدا! این مصداق همان فرمایش مولایم امام رضا عليه‌السلام است که در مورد دوست علی عليه‌السلام فرمود و در نامه اش حاجت خویش را نوشت.

من همه آنچه را که حضرت خواسته بود خریدم، و طی نامه ای رفتار آن همسایه را نیز نوشته و به حضرتش فرستادم.

حضرت نوشت:

این از همان موارد است. (1)

1085/12. باز در همان منبع آمده است: ابو واسع، محمّد بن احمد نیشابوری گوید: از مادر بزرگم، خدیجه بنت حمدان شنیدم که می گفت:

وقتی امام رضا عليه‌السلام وارد نیشابور شد در محلّه «قرفی» که ناحیه ای بود معروف به «بلاد سناباد» در خانه مادر بزرگم - که هم اکنون معروف به «پسنده» است - فرود آمد، علّت این که معروف به «پسنده» شد این بود که امام رضا عليه‌السلام از میان خانه ها، آن خانه را پسندید، و «پسنده» کلمه فارسی به معنای «مورد رضایت و پسند» است.

وی می گوید: وقتی آن حضرت وارد خانه ما شد، دانه بادامی را در گوشه ای از حیاط کاشت، آن دانه رویید و درختی شد و در همان سال به میوه نشست. مردم متوجّه این معجزه شدند، و از هر ناحیه از بادام آن درخت شفا می جستند، هر کسی که بیمار می شد از بادام آن درخت به عنوان استشفاء می خورد بهبود می یافت، و هر که مبتلا به بیماری چشم درد می شد از آن بادام روی چشمش می گذاشت، بهبود پیدا می کرد.

همچنین اگر زایمان زنی سخت می شد از بادام آن درخت می خورد زایمان او آسان می گشت و همان ساعت می زایید.

و نیز اگر حیوانی گرفتار قولنج می شد، از شاخه های باریک آن درخت می چیدند و به شکمش می کشیدند و بهبود می یافت، و به برکت حضرت رضا عليه‌السلام، بادقولنج از آن برداشته می شد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 493 ح 9.

مدّتی گذشت و آن درخت خشکید، جدّم حمدان شاخه های آن را برید و کور شد.

(صاحب «الثاقب فی المناقب» گوید: ) از آن درخت، شگفتی های زیادی روایت شده که حافظ ابوعبداللَّه در نوشته خود بنام «مفاخر الرضا عليه‌السلام» آنها را گرد آورده، ما در اینجا به همین اندازه از شگفتی های آن بسنده کردیم. (1)

1086/13. باز در همان کتاب آمده است: علی بن موسی عمّانی گوید:

روزی امام رضا عليه‌السلام نزد مأمون رفت، دید مأمون در غصّه و اندوهی فرو رفته است؛ حضرت فرمود:

می بینم که در غم و غصّه فرو رفته ای.

گفت: آری، عرب بیابانی آمده و هفت تار مو آورده و مدّعی است که از موهای محاسن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می باشد، از من جایزه می خواهد، اگر در ادّعایش راست گو باشد و من جایزه ندهم، شرفم پایین خواهد آمد، اگر دروغ بگوید، و جایزه بدهم مورد مسخره قرار می گیرم، نمی دانم چکنم؟

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

موها را بیاورید.

وقتی موها را آوردند، حضرت آن ها را بو کرد و فرمود:

هذه أربعه من لحیه رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم والباقی لیس من لحیته.

این چهار تار مو از محاسن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و بقیّه از محاسن آن حضرت نیست.

مأمون گفت: از کجا می گویی؟

حضرت فرمود: آتش بیاورید.

وقتی آوردند حضرت موها را روی آتش انداخت سه تار مو در آتش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 496 ح 4، عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 131/2 ح 1 (با تفاوت در الفاظ(، بحار الأنوار: 121/49 ح 2.

سوخت ولی آتش در بقیّه موها اثری نکرد و حضرت آنها را بیرون آورد.

مأمون گفت: عرب بیابانی را بیاورید.

وقتی آوردند، و در برابر مأمون قرار گرفت، دستور داد گردنش را بزنند.

عرب بیابانی گفت: گناه من چیست؟

مأمون گفت: راستش را بگو، قصّه موها چیست؟

عرب بیابانی گفت: چهار تار آنها از موهای محاسن رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود و سه تار از موهای محاسن خودم.

(وقتی مأمون چنین شگفتی هایی را از امام رضا عليه‌السلام دید، ) حسادت آن حضرت در دلش جای گرفت. (1)

1087/14. شیخ صدوق در «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» می نویسد:

ابو حبیب نباجی گوید: شبی در خواب رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را دیدم که به «نباج» آمده و در مسجدی که حاجیان هر سال در آن مسجد فرود می آیند، وارد شده است. من در خواب خدمت حضرتش رفته و سلام نموده و در برابرش ایستادم، در حضور حضرتش طبقی که از برگ های خرمای مدینه ساخته شده بود گذاشته و در آن خرمای صیحانی مدینه بود.

حضرت مشتی از خرماها را به من عنایت فرمود، من شمردم دیدم هیجده دانه خرماست.

وقتی بیدار شدم خواب خودم را چنین تعبیر کردم که به تعداد هر دانه خرما یک سال زندگی خواهم کرد.

بیست روز از این خواب گذشت، در زمینی بودم که آن را برای زراعت آماده می کردم، شخصی آمد و به من خبر داد که حضرت رضا عليه‌السلام از مدینه آمده اند و به همان مسجد نزول اجلال فرموده اند و مردم را دیدم که با تلاش خود را به حضرت می رساندند، من هم روانه مسجد شدم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 497 ح 3.

دیدم حضرت در همان جایی نشسته که در خواب دیدم پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نشسته بود، زیر آن حضرت نیز همانند پیامبر حصیری فرش شده بود، و در برابرش طبقی از جنس برگهای خرما گذاشته بودند که در آن خرمای صیحانی بود.

من سلام کردم، حضرت پاسخ عنایت فرموده و مرا نزد خود خواند، و مشتی خرما به من عنایت نمود.

من خرماها را شمردم، دیدم همان تعداد خرمایی است که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خواب به من عنایت فرموده بود.

به امام رضا عليه‌السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بیشتر عنایت فرمایید!

فرمود:

لو زادک رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لزدناک.

اگر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیشتر عنایت می نمود من نیز بیشتر عنایت می نمودم. (1)

1088/15. باز در همان کتاب می خوانیم: بزنطی گوید:

مولایم امام رضا عليه‌السلام الاغی را برای من فرستاد، سوار شده خدمتش رسیدم، شب فرا رسید من همچنان در محضرش بودم تا آن که پاسی از آن گذشت. وقتی خواست به اندرون تشریف ببرد فرمود:

فکر نمی کنم که بتوانی به شهر برگردی؟

عرض کردم: آری، قربانت گردم.

فرمود: امشب را نزد ما بمان، فردا صبح در امان خدا حرکت کن.

عرض کردم: قربانت گردم، همین کار را انجام می دهم.

حضرت رو به کنیز کرد و فرمود:

یا جاریه! أفرشی له فراشی واطرحی علیه ملحفتی الّتی أنام فیها، وضعی تحت رأسه مخادّی.

ای کنیز! رختخوابی که من در آن می خوابم برای او بینداز و ملافه مرا روی او بکش و بالش مرا نیز زیر سر او بگذار.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 210/2 ح 15، بحار الأنوار: 35/49 ح 15.

بزنطی گوید: من در دلم گفتم: چه کسی به مقامی که امشب به من عنایت شده، می رسد، به راستی که خداوند در نزد امام عليه‌السلام برای من مقام و منزلتی قرار داده و به من لطفی فرموده که به کسی از دوستان من ننموده که امام عليه‌السلام مرکب خود را برای من فرستاد و سوار شدم، رختخواب خود را برای من گسترانید و در ملافه حضرتش خوابیدم و بالش خود را برای من قرار داد، کسی از اصحاب به چنین مقامی نرسیده است.

من در این فکر بودم و آن حضرت نیز در کنار من نشسته بود. ناگاه رو به من کرد و فرمود:

ای احمد! روزی امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به عیادت زید بن صوحان رفت، زید به جهت این عنایت بر مردم افتخار می کرد.

حضرت رو به او کرد و فرمود:

فلاتذهبنّ نفسک إلی الفخر، وتذلّل للَّه عزّوجلّ.

هرگز نفس خود را در معرض فخر و مباهات قرار نده، برای خدا خود را فروتن کن.

امام رضا عليه‌السلام این بفرمود و بر دست مبارکش تکیه کرده و برخاست. (1)

1089/16. باز در همان کتاب آمده است: ابن ابی کثیر گوید:

وقتی امام کاظم عليه‌السلام به شهادت رسید، مردم در امامت حضرتش توقّف کردند، من همان سال به حج خانه خدا مشرّف شدم، در مکّه امام رضا عليه‌السلام را دیدم، در دلم نیّتی کرده و این آیه را خواندم:

(أَبَشَراً مِنَّا واحِداً نَتَّبِعُهُ...) (2).

«آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم؟».

آن حضرت برق آسا از کنار من عبور نمود و فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 213/2 ح 19، بحار الأنوار: 36/49 ح 18.

2- سوره قمر، آیه 24.

به خدا قسم! منم همان بشری که بر تو واجب است از او پیروی کنی.

من عرض کردم: مولای من! از خدای متعال و از حضرت شما پوزش می طلبم.

فرمود: مغفور لک؛ عذر تو پذیرفته است. (1)

1090/17. برسی رحمه‌الله در کتاب «مشارق انوار الیقین» می نویسد:

مردی از واقفی ها مسائل مشکلی را جمع آوری کرده و در طوماری نوشت و با خودش گفت: اگر حضرت رضا عليه‌السلام پاسخ این مسایل را بداند، او امام و ولیّ امر است.

وقتی کنار درب امام رضا عليه‌السلام رسید، منتظر شد تا مجلس کمی خلوت شود، در این حال خادم حضرت بیرون آمد در دستش نامه ای بود که پاسخ همه سؤال های او به خطّ مبارک امام رضا عليه‌السلام نوشته شده بود.

خادم به او گفت: آن طوماری که نوشتی کجاست؟

او طومار را بیرون آورد.

خادم به آن مرد گفت: ولیّ خدا به تو می فرماید:

هذا جواب ما فیه.

در این نامه، پاسخ مسایلی است که در طومار نوشته ای.

آن مرد نامه را گرفت و رفت. (2)

1091/18. باز در همان کتاب آمده است: نقل شده: روزی امام رضا عليه‌السلام در مجلس خود فرمود:

«لا اله الا اللَّه» فلانی مرد، حضرت اندکی صبر کرد و باز فرمود: «لا اله الا اللَّه» او را غسل داده و کفن کرده و به سوی قبرش بردند.

آنگاه لختی دیگر صبر کرد و فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 219/2 ح27، بحار الأنوار: 38/49 ح21. نظیر این روایت در ص 676 ح 6 گذشت.

2- مشارق انوار الیقین: 96، بحار الأنوار: 71/49 ح 95.

«لا إله إلّا اللَّه» وضع فی قبره وسئل عن ربّه فأجاب، ثمّ سئل عن نبیّه فأقرّ، ثمّ سئل عن إمامه فعدّهم حتّی وقف عندی فما باله وقف؟

«لا اله الا اللَّه» او را در قبرش نهادند و از پروردگارش پرسیدند. جواب داد، از پیامبرش پرسیدند، اقرار نمود، سپس از امامش پرسیدند، یک یک آنها را شمرد، وقتی به من رسید توقّف نمود، چرا توقّف کرد؟

(گفتنی است که: ) آن مرد واقفی مذهب بود. (1)

1092/19. برسی رحمه‌الله باز در همان کتاب می گوید: وقتی امام رضا عليه‌السلام وارد خراسان شد شیعیان از اطراف متوجّه حضرتش شدند، علیّ بن اسباط نیز با هدایا و تحفه هایی به سوی حضرتش به راه افتاد.

در میان راه، دزدان به قافله حمله کرده و اموال و هدایای او را به سرقت برده و او را مورد ضرب قرار دادند، ضربه ای بر دهان او زدند که دندانهای پیشین او افتاد، او ناگزیر به یکی از روستاهای نزدیک برگشت. خوابید، در خواب امام رضا عليه‌السلام را دید، حضرت به او فرمود:

لاتحزن إنّ هدایاک ومالک وصلت إلینا، وأمّا فمک بثنایاک؛ فخذ من السعد المسحوق، واحش به فاک.

غمگین مباش! هدایا و اموال تو به ما رسید، ولی در مورد دهان و دندانهایت مقداری سعد (2) کوبیده شده بگیر و دهانت را از آن پر کن.

راوی گوید: علیّ بن اسباط با خوشحالی از خواب بیدار شد، مقداری سعد کوبیده شده را گرفته و دهانش را از آن پر کرد، خداوند دندانهای او را برگردانید. وقتی خدمت امام رضا عليه‌السلام شرفیاب شد، حضرت فرمود:

آنچه در مورد سعد به تو گفته بودیم محقّق شد، اینک وارد این انبار شو و ببین.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مشارق انوار الیقین: 96، بحار الأنوار: 71/49 ح 95.

2- سعد؛ دوای خوشبویی است.

علیّ بن اسباط وارد شد و دید همه اموال و هدایایش بی کم و کاست در آنجاست. (1)

1093/20. شیخ صدوق رحمه‌الله در «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» می نویسد: اباصلت هروی گوید:

به مأمون گزارش دادند که امام رضا عليه‌السلام مجالس اعتقادی تشکیل داده (و به پاسخ های مردم پاسخ می دهد) و مردم شیفته علم و دانش او شده اند.

مأمون، به حاجب خود، محمّد بن عمرو طوسی دستور داد که مردم را از محفل حضرتش متفرّق کرده و امام رضا عليه‌السلام را احضار نماید.

(محمّد بن عمرو طوسی طبق دستور مأمون، مردم را از مجلس متفرّق کرده و امام رضا عليه‌السلام را به حضور مأمون آورد، مأمون که از این امر خشمگین بود، ) وقتی امام رضا عليه‌السلام را دید با خشم به آن حضرت نگریست و بی احترامی نمود و او را سبک شمرد.

امام رضا عليه‌السلام با خشم از مجلس او بیرون آمد، حضرت زیر لب می فرمود:

سوگند به حقّ محمّد مصطفی، علیّ مرتضی، و سیّده النساء فاطمه الزهراء عليهم‌السلام! به یاری خداوند چنان او را نفرین می کنم که بر او نازل گردد آنچه که باعث شود اراذل و سگ های اهل این سرزمین او را بیرون رانده و خواص و عوام او را سبک شمارند.

آنگاه امام عليه‌السلام به اقامتگاه خود تشریف برده و آب حاضر ساختند، حضرت وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و در قنوت رکعت دوّم نماز چنین دعا نمود:

أللهمّ یا ذا القدره الجامعه، والرحمه الواسعه، والمنن المتتابعه، والآلاء المتوالیه، والأیادی الجمیله، والمواهب الجزیله. یا من

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مشارق أنوار الیقین: 96، بحار الأنوار: 72/49 ضمن ح 95.

لایوصف بتمثیل، ولایمثّل بنظیر، ولایغلب بظهیر. یا من خلق فرزق، وألهم فأنطق، وابتدع فشرع، وعلا فارتفع، وقدر فأحسن وصوّر فأتقن، واحتجّ فأبلغ، وأنعم فأسبغ، وأعطی فأجزل.

یا من سما فی العزّ ففات خواطر الأبصار، ودنی فی اللطف فجاز هواجس الأفکار، یا من تفرّد بالملک فلا ندّ له فی ملکوت سلطانه، وتوحّد بالکبریاء فلا ضدّ له فی جبروت شأنه.

یا من حارت فی کبریاء هیبته دقائق لطائف الأوهام، وحسرت دون إدراک عظمته خطائف أبصار الأنام، یا عالم خطرات قلوب العالمین، ویا شاهد لحظات أبصار الناظرین.

یا من عنت الوجوه لهیبته، وخضعت الرقاب لجلالته، ووجلت القلوب من خیفته، وارتعدت الفرائص من فرقه.

یا بدی ء یا بدیع یا قویّ، یا منیع یا علیّ یا رفیع، صلّ علی من شرّفت الصلاه بالصلاه علیه، وانتقم لی ممّن ظلمنی، واستخفّ بی وطرد الشیعه عن بابی، وأذقه مراره الذلّ والهوان کما أذاقنیها، واجعله طرید الأرجاس وشرید الأنجاس.

ای خدایی که دارای قدرت کامل و فراگیر، رحمت بی کران و گسترده، نعمت های پیاپی، نیکویی های پیوسته و زیبا و کرامت های بی شمار هستی.

ای کسی که با تمثیل وصف نمی گردی و با مانند و نظیر، تشبیه نشوی، و نیروهایی که پشتیبان همند نیز توانایی پیروزی بر تو را ندارند.

ای آن که آفریده و روزی داده، الهام نموده و گویا ساخته، پدید آورده و راه نموده، برتری و والایی گزیده و نظام بخشیده، نیکو نموده و نقش داده، محکم و استوار نموده و استدلال کرده و کامل و رسا نموده و نعمت بخشیده و به نهایت رسانده و عطای فراوان داده.

ای آن که در عزّت و کبریایی چنان اوج گرفته که از توان دیدگان گذشته و در لطافت چنان نزدیک شده که از درک اندیشه ها فراتر رفته است.

ای آن که در سلطنت چنان یگانگی گرفته که در ملکوت سلطنتش همتا و

مانندی نیست و در کبریایی یکتایی گزیده که حریف و ضدّی در برابر قدرت جبروتیش نیست.

ای آن که در بزرگی هیبتش اندیشه دقیق بینان حیران و سرگردان گشته و دیده بینندگان از ادراک عظمتش بینایی خود را از دست داده است.

ای دانای بر خاطره های دلهای جهانیان! و ای بینای لحظه های بینندگان! ای آن که از هیبتش صورتها به خاک افتاده و سرها در برابر شکوه و جلالش به زیر افتاده و دلها از بیم قدرتش ترسیده و رگها از وحشتش به لرزه افتاده.

ای پدید آورنده، ای نو آورنده، ای توانا، ای والا مقام، ای بلند مرتبه! درود فرست بر کسی که نماز را با درود بر او شرف بخشیدی، و انتقام بگیر از کسی که بر من ستم نمود و مرا سبک شمرد و شیعیان مرا از در خانه من راند، تلخی، خواری و خفّت را به او بچشان آن چنان که او به من چشانیده است، و او را رانده شده پلیدان و آلودگان قرار بده.

ابا صلت، عبدالسلام بن صالح هروی گوید: هنوز دعای مولایم امام رضا عليه‌السلام تمام نشده بود که یک دفعه زلزله شدیدی در شهر رخ داد، شهر لرزید و صدای داد و فریاد بلند شد، هوا تیره و تار گشت و شهر شلوغ شد، من از جای خود تکان نخوردم تا این که مولایم سلام نماز را داد، آنگاه رو به من کرد و فرمود:

ای ابا صلت! برو بالای پشت بام، در آنجا پیرزن بدکاره، تبه کار و احمقی را خواهی دید، که اشرار را تحریک می کند و لباس چرکینی بر تن دارد و مردم این شهر او را به جهت بی حیایی و هتک حرمتش «سمانه» می نامند او به جای نیزه، به شاخه ای از نی توسّل جسته و چادر قرمز خود را بر آن بسته و آن را پرچم قرار داده و این آشوب را رهبری می کند و سپاهیان ستمگر را به سوی قصر مأمون و منازل سپهداران وی سوق می دهد.

من بر بالای پشت بام رفتم، جمعیّتی را دیدم که با چوب حمله می کرده و سرها را با سنگها می شکستند، در این بین مأمون را دیدم که زره پوشیده و از قصر «شاهجان» بیرون شده و رو به فرار گذاشت، من دیگر نفهمیدم

چه شد، یک وقت دیدم یک شاگرد حجامت گیر از بالای یکی از بامها پاره آجر سنگینی را به سوی مأمون پرتاب کرد، و به سر مأمون خورد، کلاه خُود از سر وی افتاد و فرق سرش شکست و پوست سرش شکافته شد.

شخصی که مأمون را شناخته بود به آن که آجر پرتاب کرده بود، گفت: وای بر تو! این امیرمؤمنان (!!) مأمون بود.

من شنیدم وقتی سمانه این سخن را شنید به او گفت: خاموش باش! بی مادر! امروز روز فرق گذاشتن و طرفداری از کسی نیست، امروز روز احترام به درجه بندی نیست که با هر کس طبق مقام خودش رفتار شود، اگر او واقعاً امیر مؤمنان بود هرگز مردان بدکاره را بر دختران باکره مسلّط نمی کرد.

و پس از آن بود که مأمون و لشکریانش را سخت خوار نموده و با ذلّت و خواری به بدترین وجه از شهر راندند. (1)

1094/21. باز در همان کتاب آمده است: ابراهیم بن عبّاس (در توصیف ویژگی های والای اخلاقی امام رضا عليه‌السلام) گوید:

هرگز ندیدم که امام رضا عليه‌السلام با سخنش کسی را ناراحت نموده و برنجاند.

هرگز ندیدم که سخن کسی را قطع نماید، بلکه صبر می کرد تا صحبت خود را تمام می کرد.

هرگز ندیدم نیازمندی را رد کند؛ بلکه به اندازه ای که توان داشت او را یاری می کرد.

هرگز پاهای خود را در برابر همنشین خود دراز نمی کرد و هرگز در برابر همنشین خود، تکیه نمی داد.

هرگز ندیدم کسی از غلامان و کنیزان خود را دشنام دهد.

هرگز ندیدم (در برابر کسی) آب دهان بیندازد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 170/2 ح 1، بحار الأنوار: 82/49 ح 2.

هرگز ندیدم در موقع خنده، قهقهه نماید، بلکه خنده آن حضرت تبسّم و لبخند بود.

وقتی محفل خلوت می شد و سفره غذا را می گستردند، همه غلامان خود - حتّی دربانان و چارواداران خود - را بر سر سفره خویش می خواند.

امام رضا عليه‌السلام شبها کم می خوابید و بسیار بیداری می کشید، بیشتر شبها از اوّل شب تا بامداد، شب زنده داری می کرد.

آن حضرت زیاد روزه می گرفت و هیچ وقت روزه سه روز از هر ماه را ترک نمی کرد و می فرمود:

ذلک صوم الدهر.

روزه این سه روز، مانند روزه تمام عمر است.

آن حضرت زیاد کارهای خیر انجام می داد، پنهانی صدقه می داد، و بیشتر این کارهای خیر را در شب های تاریک انجام می داد. بنابراین، اگر کسی گمان می کند که در مقام و فضلیت و شخصیّت همانند او را دیده، از او باور نکنید. (1)

در کتاب «مقتضب الأثر» می نویسد: یکی از یاران امام رضا عليه‌السلام بنام علیّ بن عبداللَّه خوانی (2) در رثای آن حضرت مرثیه ای سروده که در آن، اسامی امامان معصوم عليهم‌السلام را نام می برد.

البتّه او امامان پس از امام رضا عليه‌السلام را درک نکرده است این اشعار را علیّ بن هارون بن یحیی منجم از او نقل کرده که:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا أرض طوس! سقاک اللَّه رحمته |  | ماذا ضمنت من الخیرات یا طوس |
| طابت بقاعک فی الدنیا وطاب بها |  | شخص ثوی بسناباد مرموس |
| شخص عزیز علی الإسلام مصرعه |  | فی رحمه اللَّه مغمور ومغموس |

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 182/2 ح7، بحار الأنوار: 90/49 ح4.

2- در نسخه بدل همین کتاب آمده: خوافی و همین موافق با منبع روایت، عیون اخبارالرضاعليه‌السلام و بحارالأنوار است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یا قبره أنت قبر قد تضمّنه |  | علم وحلم وتطهیر وتقدیس |
| فافخر بأنّک مغبوط بجثّته |  | وبالملائکه الأبرار محروس (1) |
| فی کلّ عصر لنا منکم إمام هدی |  | فربعه آهل منکم ومأنوس |
| أمست نجوم سماء الدین آفله |  | وظلّ أسد الثری قد ضمّها الخیس |
| غابت ثمانیه منکم وأربعه |  | یرجی مطالعها ما حنّت العیس |
| حتّی متی یزهر الحقّ المنیر بکم |  | فالحقّ فی غیرکم داج ومطموس (2) |

ای سرزمین طوس! خداوند تو را از رحمت خود سیراب کند؛ که چه خیرات و خوبی هایی را تو ای طوس! در برداری.

در دنیا سرزمین های تو پاکیزه باد که سرزمین طوس را شخصیّتی که در سناباد آرمیده پاکیزه نموده است.

او شخصیّتی است که شهادتش بر اسلام گران و سنگین است؛ و در رحمت خدا فرو رفته و غوطه ور است.

ای آرامگاه او! تو آرامگاهی هستی که دانش، بردباری، پاکی و قداست را در خود جای داده ای.

اینک فخر و مباهات کن که تو به سبب جسد شریف او مورد غبطه بوده و به وسیله فرشتگانِ نیک در حفظ و حراستی.

در هر عصر و زمانی برای ما امام هدایتگری از شما خاندان است که محفل او از پیروان شما مملوّ و محفل انس است.

ستارگان آسمان دین غروب کردند، و شیر بیشه را بیشه دربرگرفته )و دست و پای او را گرفتند).

هشت ستاره فروزان از شما خاندان غروب کرد و چهار ستاره دیگر امید است تا مادامی که شتر (به فرزند خود) مهربانی می کند طلوع نماید.

تا آن موقعی که حقّ درخشان شما نورافشانی می کند پس حقّ در غیر شما تاریک و نابود است.

1095/22. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: عبداللَّه بن ابان گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 254/2 ضمن ح1، بحار الأنوار: 317/49 ضمن ح2.

2- مقتضب الأثر: 47 و 48، بحار الأنوار: 318/49 ذ ح2.

به امام رضا عليه‌السلام عرض کردم: گروهی از دوستان از من خواستند که شما در پیشگاه خدا برای آنان دعا بفرمایید.

حضرت فرمود:

واللَّه! إنّی لتعرض علیَّ فی کلّ یوم أعمالهم.

سوگند به خدا! به راستی که هر روز اعمال و رفتار آنان بر من عرضه می شود. (1)

1096/23. شیخ صدوق رحمه‌الله در «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» در یک حدیث مفصّلی نقل می کند که: ابا صلت گوید:

از امام رضا عليه‌السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! معنای این روایت - که نقل می کنند: - «همانا پاداش گفتن «لا إله إلّا اللَّه» نگاه کردن به صورت خدای متعال است»، چیست؟

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

یا أباالصلت! من وصف اللَّه بوجه کالوجوه فقد کفر، ولکن وجه اللَّه أنبیاؤه ورسله وحججه عليهم‌السلام هم الّذین بهم یتوجّه إلی اللَّه عزّوجلّ وإلی دینه ومعرفته.

ای اباصلت! هر کس خدای را دارای وجه و صورتی همانند وجوه آفریدگان بداند و بدین گونه توصیف نماید کفر ورزیده؛ ولی مراد از «وجه خدا» پیامبران، فرستادگان و حجّت های او هستند، آنان کسانی هستند که به وسیله آنان، مردم به سوی خدا و دین و معرفت او رو می آورند.

خداوند متعال می فرماید: (کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ (26) وَیَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذوُالجَلالِ وَالْإکْرامِ) (2)؛ «همه کسانی که روی آن (زمین) هستند فانی می شوند. و تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند».

و در جای دیگر می فرماید: (کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ إلّا وَجْهَهُ) (3)؛ «همه چیز

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 430 ح 11.

2- سوره الرحمان، آیه 26 و 27.

3- سوره قصص، آیه 88.

جز ذات او هلاک و نابود می شود».

پس نگاه کردن به پیامبران خدا و فرستادگان و حجّت های او در مقامات و درجاتشان در روز قیامت، پاداش بزرگی برای مؤمنان است.

و به راستی پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید:

من أبغض أهل بیتی وعترتی لم یرنی ولم أره یوم القیامه.

کسی که اهل بیت و عترت مرا دشمن بدارد، در روز قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. (1)

1097/24. در کتاب «بصائر الدرجات» می نویسد: عمر بن یزید گوید:

به امام رضا عليه‌السلام عرض کردم: من از پدر بزرگوار شما از مسأله ای پرسیدم که اینک می خواهم همان مسأله را از شما نیز بپرسم. فرمود:

از چه چیزی می خواهی بپرسی؟

عرض کردم: آیا دانش رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و کتابهای او و همچنین دانش اوصیای او و کتاب هایشان نزد شما است؟

فرمود: آری، و بیشتر از این، از آنچه می خواهی بپرس. (2)

1098/25. در کتاب «إختصاص» منسوب به شیخ مفید قدس‌سره آمده است: مأمون طیّ نامه ای به امام رضا عليه‌السلام نوشت: مرا پند و اندرز بده.

امام رضا عليه‌السلام در پاسخ وی، این اشعار را نوشت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إنّک فی دنیا لها مدّه |  | یقبل فیها عمل العامل |
| أما تری الموت محیطاً بها |  | یسلب منها أمل الآمل |
| تعجّل الذنب بما تشتهی |  | وتأمل التوبه من قابل |
| والموت یأتی أهله بغته |  | ماذاک فعل الحازم العاقل |

به راستی که تو در دنیا و سرایی هستی که مدّت ماندنت در آن محدود است، و در همین مدّت عمل هر عمل کننده مورد پذیرش است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 94/1 ضمن ح 3.

2- بصائر الدرجات: 511 ح 19، بحار الأنوار: 176/26 ح 54.

آیا نمی بینی که مرگ از هر سو این دنیا را فرا گرفته و آرزوهای آرزومندان را پیوسته سلب می نماید؟

در این دنیا برای رسیدن به امیال نفسانی و شهوات شتاب می نمایی، در حالی که توبه و بازگشت به سوی خدا را به تأخیر می اندازی.

و مرگ ناگهانی به سوی اهل آن فرا می رسد، اینگونه نیست عمل شخصی که دوراندیش و عامل می باشد. (1)

1099/26. پند و اندرزی سودمند از امام رضا عليه‌السلام: در کتاب «الدرّ» می نویسد:

امام رضا عليه‌السلام فرمود:

إتّقوا اللَّه أیّها الناس! فی نعم اللَّه علیکم، فلاتنفروها عنکم بمعاصیه، بل استدیموها بطاعته وشکره علی نعمه وأیادیه.

ای مردم! در مورد نعمت های خدا تقوا پیشه کنید، آنها را با گناهانتان از خود دور نکنید، بلکه آنها را با اطاعت و شکرگزاری از نعمت ها و الطاف او، همیشگی نمایید.

واعلموا! أنّکم لاتشکرون بشی ء بعد الإیمان باللَّه ورسوله وبعد الاعتراف بحقوق أولیاء اللَّه من آل محمّد عليهم‌السلام أحبّ إلیکم من معاونتکم لإخوانکم المؤمنین علی دنیاهم الّتی هی معبر لهم إلی جنّات ربّهم، فإنّ من فعل ذلک کان من خاصّه اللَّه.

بدانید! شما پس از ایمان به خدا و پیامبر او و پس از اعتراف به حقوق اولیای او از آل محمّد عليهم‌السلام به چیزی سپاس نمی گویید که محبوبتر از یاری شما برای برادران مؤمنتان باشد که آنها را در اُمور دنیوی آنها - که محل عبور آنان به سوی بهشت پروردگارشان است - یاری می کنید، چرا که هر کس چنین عملی را انجام دهد از بندگان برگزیده خداوند خواهد بود.

من حاسب نفسه ربح، ومن غفل عنها خسر، ومن خاف أمن، ومن اعتبر أبصر، ومن أبصر فهم، ومن فهم عقل.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإختصاص: 94 و 95.

هر که (اعمال و کردار) خود را محاسبه کرده و بسنجد، سود می برد و هر که از محاسبه خویش غفلت ورزد، زیانکار است، و هر که بترسد در امان خواهد بود، و هر که عبرت بگیرد دارای بینش و بصیرت می گردد. و کسی که دارای بینش باشد می فهمد و هر که بفهمد می اندیشد.

وصدیق الجاهل فی تعب، وأفضل المال ما وقی به العرض، وأفضل العقل معرفه الإنسان نفسه.

دوست نادان در رنج و زحمت است. بهترین مال آن است که به وسیله آن آبرو حفظ شود. بهترین عقل، خود شناسی است.

والمؤمن إذا غضب لم یخرجه غضبه عن حقّ، وإذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل، وإذا قدر لم یأخذ أکثر من حقّه.

هنگامی که مؤمن خشمگین شود، خشمش او را از حق بیرون نمی سازد، و وقتی خشنود گردد، خشنودیش او را وارد باطل نمی نماید، و هنگامی که قدرت پیدا کند، بیش از حقّش نمی گیرد.

کشندگان پیامبران مردمان پست و بدکاره بودند، عامّه اسمی است که از عما (کوری) گرفته شده است، خداوند از آنان راضی نگشته، تا این که آنان را به چهارپایان تشبیه نموده و فرموده: (بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلاً) (1)؛ «بلکه آنان گمراه ترند».

صدیق کلّ امرء عقله، وعدوّه جهله، العقل حباء من اللَّه عزّوجلّ، والأدب کلفه فمن تکلّف الأدب قدر علیه، ومن تکلّف العقل لم یزده إلّا جهلاً.

دوست هر انسانی خرد او و دشمنش نادانی اوست. عقل هدیه ای از سوی خداوند است. ادب زحمت است، هر که زحمت ادب را تحمّل کند بر آن توانائی پیدا می کند. و هر که عقل خود را به زحمت اندازد جز نادانی چیزی اضافه عایدش نمی شود.

التواضع درجات، منها أن یعرف المرء قدر نفسه فینزلها منزلتها بقلب سلیم لایحبّ أن یأتی إلی أحد إلّا مثل ما یؤتی إلیه، إن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره فرقان: آیه 44.

أتی إلیه سیّئه واراها بالحسنه. کاظم الغیظ، عاف عن الناس، واللَّه یحبّ المحسنین.

تواضع دارای درجاتی است، یکی از درجات آن: این که انسان ارزش خویش را بداند، و آن را با قلب سلیم در جایگاه خود قرار دهد، دوست ندارد با کسی رفتاری کند جز همان رفتاری که نسبت به خودش می پسندد، اگر گناهی انجام دهد آن را با حسنه ای می پوشاند. خشم خود را فرو بر، از مردم بگذر، خداوند نیکوکاران را دوست می دارد. (1)

## پایان بخش

چهار بیت در مدح امام رضا صلوات اللَّه علیه وآله سروده شده است که به (شاعر معروف) ابی نواس منسوب است، عبد الباقی عمری این ابیات را چنین تخمیس نموده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من معانی البیان أظهرت سرّاً |  | شاع ما بین شیعه الآل جهراً |
| وغداه استحال شعری سحراً |  | قیل لی أنت أشعر الناس طرّاً |

فی المعانی وفی الکلام النبیه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فهو الدن وهی فیه مدام |  | بید الفکر فضّ عنها ختام |
| وبسلک لایعتریه انفصام |  | لک من جوهر القریض نظام |

یثمر الدرّ فی یدی مجتنیه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بنفیس منه اشترین النفوسا |  | وعلی المشتری أدرت الشموسا |
| ومن الشعر قد ملأت الطروسا |  | فلماذا ترکت مدح ابن موسی؟ |

والخصال الّتی تجمعن فیه

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وهو القائد العلا بزمام |  | لمقام ما فوقه من مقام |
| فالتزم مدحه أشدّ التزام |  | قلت: لا أستطیع مدح إمام |

کان جبرئیل خادماً لأبیه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 355/78 ضمن ح 9، و 352 ح 9 (بخشی از روایت).

از معانی بیان، رازی آشکار گشته و در میان شیعیان خاندان رسالت به صورت آشکار منتشر شد.

و بامدادان شعر من تبدیل به سحر شد، به من گفته شد: تو از همه مردم در درک معانی و فن سخن وری ممتازتر هستی.

آن همانند جامی لبریز از شراب است، که دست اندیشه می خواهد مُهر نوآوری آن را بگشاید.

و چنان باهم پیوسته و به نظم کشیده شده، که هرگز از هم جدا نمی شود؛

برای تو از گوهر، شعر بانظم و مرتّبی است.

چنان نظمی است که همانند درّی که بدست آورده است.

با اشعار گرانبهای آن، می شود جانها را خرید و بر مشتری، آفتابها ریزش می کند.

و از آن شعر صحیفه ها پر گردد؛ بس برای چه مدح علی بن موسی عليه‌السلام را ترک کرده ای؟!

و از صفات ممتازی که در او گرد هم آمده، چیزی نمی گویی؟!

او رهبر والایی است که زمام اُمور را بدست دارد، او دارای مقامی است که فوق آن قابل تصوّر نیست.

بنابراین، محکم و استوار بر مدح او ملتزم شو. من در پاسخ آنان گفتم: من توانایی مدح و ثنای امامی را که جبرئیل خادم جدّ بزرگوارش بود، ندارم.

او همچنین در سروده دیگری می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إن کنت تخشی نکبه |  | من جائر أو غادر |
| لذ بالرضا بن الکاظم ب |  | ن الصادق بن الباقر عليهم‌السلام |

اگر از سختی و مصیبت ستمگر یا حیله گری بیمناکی؛

به آستان امام رضا فرزند امام کاظم فرزند امام صادق فرزند امام باقر عليهم‌السلام پناهنده شو!

## بخش یازدهم: مناقب حضرت امام جواد عليه‌السلام

قطره ای از دریای مناقب ابی جعفر حضرت محمّد بن علی، جواد الأئمّه صلوات اللَّه علیه

1100/1. ابو جعفر محمّد بن جعفر طبری در «دلائل الإمامه» می نویسد: ابو محمّد، حسن بن علی عليهما‌السلام می فرماید:

امام جواد عليه‌السلام کودکی دو سال و یک ماهه بود که چهره زیبایش گندمگون بود، عدّه ای ناباوران و تشکیک ورزان - که خدا لعنتشان کند - می گفتند: - العیاذ باللَّه - آن حضرت از امام رضا عليه‌السلام نیست؛ بلکه از غلام او، بنام سفیف سیاه است. و می گفتند: از لؤلؤ است.

این در حالی بود که امام رضا عليه‌السلام در خراسان و در نزد مأمون بود، آنان امام جواد عليه‌السلام را به مکّه نزد قیافه شناسان بردند تا نسب او را شناسایی نمایند، آنان در اجتماع مردم در مسجد الحرام آن کودک زیبا را به قیافه شناسان نشان دادند.

وقتی قیافه شناسان به آن حضرت با دیده دقیق و تیزبین خود نگاه کردند محو جمال آن حضرت شدند، با رو به سجده افتادند. آنگاه برخاسته و رو به آن ناانصافان کرده و گفتند: وای بر شما! آیا کودکی را که همانند ستاره درخشان و نور فروزان است به امثال ما نشان می دهید؟

سوگند به خدا! او دارای حسبی نیکو، نژادی پاک و خالص است، سوگند به خدا! نطفه او بجز در صلب های نیکو و رحم های پاک، پرورش نیافته است، سوگند به خدا! او جز از فرزندان امیر مؤمنان علی عليه‌السلام و رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیست، برگردید و از خداوند پوزش طلبیده و استغفار نمایید و در

مورد همچو فرزندی شکّ و تردید ننمایید.

در این هنگام وجود نازنین امام جواد عليه‌السلام - که کودکی دو ساله و یک ماهه بود - لب به سخن گشود و با زبانی که از شمشیر برّان تر بود با فصیح ترین بیان فرمود:

الحمدللَّه الّذی خلقنا من نوره بیده، واصطفانا من بریّته، وجعلنا أمناءه علی خلقه ووحیه. معاشر الناس، أنا محمّد بن علیّ الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علیّ سیّد العابدین بن الحسین الشهید بن أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب عليهم‌السلام وابن فاطمه الزهراء عليها‌السلام وابن محمّد المصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ففی مثلی یشکّ؟ وعلیَّ وعلی أبویَّ یفتری واُعرض علی القافه؟

سپاس خدایی را که ما را با دست قدرت خویش از نور خود آفرید و از میان مخلوقاتش برگزید و ما را امین بر وحی خود و بر مردم قرار داد.

ای مردم! من محمّد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علی سیّد العابدین بن الحسین الشهید بن امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب عليهم‌السلام هستم، من فرزند فاطمه زهرا عليها‌السلام و فرزند محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم هستم. آیا در نسب همچو من (که دارای چنین نسب والایی هستم) شکّ و تردید راه دارد؟ آیا بر من و پدر و مادر من افترا بسته و به قیافه شناسان ارائه می شود؟

حضرت فرمود:

واللَّه! إنّنی لأعلم بأنسابهم من آبائهم، إنّی واللَّه، لأعلم بواطنهم وظواهرهم، وإنّی لأعلم بهم أجمعین، وما هم إلیه صائرون، أقوله حقّاً، واُظهره صدقاً وعدلاً، علماً ورّثناه اللَّه قبل الخلق أجمعین، وبعد بناء السماوات والأرضین. وأیم اللَّه، لولا تظاهر الباطل علینا، وغلبه دوله الکفر، وتوثّب أهل الشکوک والشرک والشقاق علینا، لقلت قولاً یتعجّب منه الأوّلون والآخرون.

سوگند به خدا! من به نژاد و نسب شما از پدرانتان آگاه تر هستم، سوگند به

خدا! من به باطن و ظاهر شما آگاهم، و از همه آنها و از تمام افکارتان و آنچه در پیش دارید آگاهم، این مطلب را با حقّ و واقعیّت می گویم و با راستی و عدل آن را آشکار می نمایم، که این دانشی است که خداوند متعال آن را پیش از آفرینش همه مخلوقات و پس از بنای آسمان ها و زمین ها به ما ارزانی داشته است.

سوگند به خدا! اگر نبود که اینک باطل بر ما چیره گشته و غلبه با دولت کفر است و حرکت ناباوران، مشرکان و سرکشان بر علیه ماست سخنی را ابراز می کردم که پیشینیان و آیندگان در شگفت می شدند.

آنگاه آن حجّت خدا دست مبارک خود را بر دهان خویش گذاشته، سپس به خویشتن خطاب فرمود: ای محمّد! آرام و خاموش باش و سکوت اختیار کن! آنسان که پدران تو سکوت اختیار کردند، و این آیه شریفه را تلاوت فرمود: (فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِن الرُّسُلِ وَلاتَسْتَعْجِلْ لَهُمْ...) (1)؛

«پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن...».

در این هنگام مردی که در کنار حضرتش بود آمد و دست مبارکش را گرفت و او را از میان جمعیّت عبور می داد و مردم برای او کوچه باز می کردند.

راوی گوید: دیدم که بزرگانی از اطرافیانش به آن حضرت نگاه می کنند و این آیه را می خوانند: (اَللَّهُ أعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَه) (2)؛ «خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد؟!»

پرسیدم: اینان چه کسانی هستند؟

گفتند: گروهی از طایفه بنی هاشم از فرزندان عبدالمطلب هستند.

راوی گوید: این خبر به محضر مبارک امام رضا عليه‌السلام رسید و آن حضرت از رفتاری که آن ناباوران با فرزند عزیزش داشتند، آگاه شد.

در این حال حضرت، خدای را سپاس فرمود، آنگاه روی مبارک به برخی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره احقاف، آیه 35.

2- سوره انعام، آیه 124.

از حاضرین از شیعیان خویش نموده و فرمود:

آیا می دانید به همسر حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، ماریه قبطیّه چه تهمتی زدند؟ و به هنگام ولادت فرزندش ابراهیم بن رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم چه افترایی به او بستند؟

آنگاه این قصّه را با همه تفصیلش بیان فرمود. (1)

1101/2. در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: علی بن عبیده گوید: حکیمه، دختر امام کاظم عليه‌السلام فرمود:

نزدیک زایمان خیزران، همسر امام رضا عليه‌السلام بود، من و قابله ای در اتاق خیزران حضور داشتیم، امام رضا عليه‌السلام درب آن را بر روی ما بست. شب هنگام، درد زایمان خیزران شدید شد، از طرفی چراغ اتاق هم خاموش شد، ما از این امر ناراحت شدیم، ولی دیری نپایید که چهره ماه امام جواد عليه‌السلام طلوع نمود و اتاق را غرق در نور نمود.

به مادرش گفتم: خداوند تو را از نور چراغ بی نیاز نمود.

آن نوزاد مبارک در تشتی نشست و جسم نازنینش را پرده نازکی همچون تور پوشانده بود.

بامدادان امام رضا عليه‌السلام تشریف فرما شد، او را در گهواره ای گذاشت و به من فرمود:

مواظب او باش و از کنار گهواره دور نشو!.

حکیمه گوید: من به پرستاری آن حضرت مشغول بودم، وقتی سه روزه شد، چشمانش را به سوی آسمان نمود و نگاهی به طرف چپ و راست خود افکند و فرمود:

أشهد أن لا إله إلّا اللَّه وحده لاشریک له، وأنّ محمّداً عبده ورسوله.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 384 ح 2، بحار الأنوار: 8 /50 ضمن ح 9. نظیر این روایت را ابن شهراشوب در «المناقب: 387/4» آورده است.

گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریکی ندارد و به راستی حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بنده و فرستاده اوست.

من از این امر در شگفت شده و از ترس بدنم لرزید، برخاستم و به خدمت امام رضا عليه‌السلام آمده و عرض کردم: امر شگفتی از این مولود دیدم.

فرمود:

چه دیدی؟ عرض کردم: این کودک همین الآن چنین و چنان نمود.

امام رضا عليه‌السلام تبسّمی نمود و فرمود: از این پس شگفتیهای زیادی از او خواهی دید. (1)

1102/3. باز در همان کتاب می خوانیم: محمّد بن [ابو] علاء گوید:

از قاضی القضاه، یحیی بن اکثم شنیدم، پس از آن که تلاش زیادی نموده و با او مناظره کرده و به گفت وگو پرداختم و به او مهربانی نموده و هدایایی برای او فرستادم؛ از او در مورد علوم آل محمّد عليهم‌السلام پرسیدم.

او گفت: می گویم به شرط آن که تا من زنده هستم آن را کتمان نمایی، پس از مرگ من، هر طور که دلت می خواهد، انجام بده.

روزی در شهر مدینه، وارد مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شدم تا به طواف قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشغول شوم، در این حال، محمّد بن علیّ الجواد عليه‌السلام را دیدم که به طواف قبر پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم مشغول است. من با آن حضرت در مورد مسایلی که داشتم مناظره کردم و حضرت همه را پاسخ داد.

عرض کردم: سوگند به خدا! می خواهم از مسأله ای بپرسم، ولی به خدا! از شما خجالت می کشم.

فرمود:

إنّی اُخبرک بها قبل أن تخبرنی وتسألنی عنها، ترید أن تسألنی عن الإمام.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 504 ح 1.

اینک من، پیش از آن که تو بپرسی، تو را از آن پرسش آگاه می نمایم، می خواهی در مورد امام بپرسی.

عرض کردم: سوگند به خدا! پرسش من همین بود.

فرمود: امام من هستم.

عرض کردم: نشانه و علامت آن چیست؟

در این هنگام، عصایی که در دست آن حضرت بود به سخن درآمد و گفت:

إنّ مولای إمام هذا الزمان، وهو حجه اللَّه.

به راستی که مولای من، امام این زمان و حجّت خداوند است. (1)

1103/4. باز در همان منبع و نیز در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید قدس‌سره آمده است: علی بن خالد (که دارای مذهب زیدی بود)، گوید:

من در سامرّاء در محلّه عسکر بودم، شنیدم که شخصی را از ناحیه شام دستگیر کرده، به زنجیر بسته و در آنجا زندانی نموده اند. می گفتند: (از حق خبر می دهد) و ادّعایی دارد.

من خودم را به زندان رساندم و از دربانان اجازه گرفته و وارد اتاق او شدم، متوجّه شدم که او دارای فهم و عقل است.

گفتم: فلانی! قصّه تو چیست؟

گفت: من یکی از ساکنین شام هستم، همواره در مکانی که سر مطهّر امام حسین عليه‌السلام را نصب کرده بودند، به عبادت خدای متعال مشغول بودم، شبی رو به محراب مشغول ذکر بودم، ناگاه شخص بزرگواری را در برابر خود دیدم، نگاهش کردم. او به من فرمود:

برخیز! من برخاستم، او اندکی با من راه رفت، ناگاه دیدم در مسجد کوفه هستم، به من فرمود: آیا این مسجد را می شناسی؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 508 ح 1 (در این منبع آمده: او حجّت خدا بر مردم است)، بحار الأنوار: 68/50 ح 46. نظیر این روایت را ابن شهراشوب در «المناقب: 393/4 و 394» آورده است.

عرض کردم: آری، این مسجد کوفه است.

او در آن مسجد مشغول نماز شد، من نیز به همراه او نماز خواندم، آنگاه از آنجا بیرون رفت، من نیز به همراه او بیرون رفتم و اندکی باهم راه رفتیم، ناگاه دیدم در مکّه هستیم، او کعبه را طواف می نمود، من نیز مشغول طواف شدم.

آنگاه بیرون آمد و اندکی راه رفتیم، ناگاه دیدم من در شام، در همان جایی که مشغول عبادت بودم، هستم و آن شخص از دیدگانم غایب شد و من از آنچه دیده بودم در شگفت و ترس بودم.

سال دیگر فرا رسید، باز آن شخص بزرگوار را همان جا دیدم، خوشحال شدم، مرا خواست و من پاسخ دادم و همانند سال پیش مرا به آن مکان های مقدّس سیر داد و سرانجام به شام بازگرداند.

هنگام جدایی فرا رسید، به او عرض کردم: سوگند به حق کسی که این توانایی را به تو ارزانی نموده، تو کیستی؟

وی لختی سر مبارک خویش را به پایین انداخت، آنگاه نگاهی به من کرده و فرمود:

أنا محمّد بن علیّ بن موسی عليهم‌السلام.

من محمّد بن علیّ بن موسی هستم.

این خبر شایع شد و به گوش محمّد بن عبدالملک زیات، وزیر معتصم رسید، وی عدّه ای از مأموران خود را برای دستگیری من فرستاد، آنان مرا با زنجیرهای آهنین بسته، و به سوی عراق روانه کردند، و همان گونه که می بینی مرا زندانی کرده و به ادّعای محال متّهم ساخته اند.

به او گفتم: آیا می خواهی این جریان را به محمّد بن عبدالملک برسانم؟

گفت: آری، برسان.

من قصّه او را نوشته و جریان را توضیح داده و طیّ نامه ای به محمّد بن

عبدالملک دادم.

وزیر، در پشت ورقه نوشت: به او بگو: کسی که تو را در یک شب از شام به سوی کوفه و از کوفه به مدینه و از آنجا به مکّه و از آنجا به شام سیر داده از این زندان خلاص نماید.

من از این پاسخ ناراحت شده و غمگین گشتم، و دلم به حال آن بنده خدا سوخت و با حزن و اندوه بازگشتم. فردا صبح به طرف زندان رفتم تا او را به صبر و رضا وادارم، جمعیّت زیادی از مردم، به همراه عدّه ای از لشکریان، زندانبانان و پاسبانان را دیدم که ترس و وحشت بر وجود آنان حاکم بود، از حال آنان پرسیدم.

گفتند: آن زندانی را که از شام آورده بودند، شب گذشته مفقود شده و معلوم نیست به زمین رفته یا پرنده ای او را ربوده است.

وقتی علیّ بن خالد این صحنه را می بیند، به امامت امام جواد عليه‌السلام معتقد می شود و اعتقاد نیکویی پیدا می کند. (1)

1104/5. باز در همان کتاب آمده است: علیّ بن اسباط گوید:

همراه امام جواد عليه‌السلام از کوفه خارج شدم، حضرت سوار بر الاغی بود، در بین راه، گلّه گوسفند عبور می کرد، گوسفندی از گلّه جدا شده و به سوی حضرت آمد، آن گوسفند نزدیک حضرت رسید و صدایی کرد.

امام جواد عليه‌السلام آن را نگه داشت و به من دستور داد تا چوپان را احضار نمایم.

من فرمان مولایم را انجام دادم، وقتی چوپان آمد، امام جواد عليه‌السلام به او فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 510 ح 2. این روایت به صورت اختصار در «صراط المستقیم: 200/2 ح6» نقل شده است، و همچنین در کشف الغمّه: 359/2، المناقب: 498/3 و بحار الأنوار: 38/50 ح3 (با اندکی تفاوت) نقل گردیده است.

ای چوپان! این گوسفند از تو شکایت می نماید و گمان می کند که در دوشیدن شیر به آن ستم می نمایی، شب هنگام وقتی نزد صاحبش باز می گردد شیر ندارد، از ستم بر او دست بردار و گر نه دعا می کنم تا خداوند عمرت را کوتاه کند.

چوپان گفت: «گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و به راستی که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیامبر خدا است و تو وصیّ و جانشین پیامبری»، از شما می خواهم بفرمایید از کجا متوجّه این امر شدید؟

امام جواد عليه‌السلام فرمود:

نحن خزّان اللَّه علی علمه، وغیبه وحکمته، وأوصیاء أنبیائه، وعباد مکرمون. (1)

ما خزانه داران دانش، غیب و حکمت خدا هستیم، ما اوصیای پیامبران او و بندگان ارجمند هستیم.

1105/6. باز در همان کتاب آمده است: حسن بن علی از پدرش علی نقل می کند که گوید:

شخصی نزد امام جواد عليه‌السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من از دوستان شما هستم، پدرم در اثر مرگ ناگهانی از دنیا رفت، او دارای هزار دینار بود، من از محل اموال او اطّلاعی ندارم و اهل و عیال زیادی دارم، اینک مرا بی نیاز نمایید.

امام جواد عليه‌السلام فرمود:

إذا صلّیت العشاء الآخره فصلّ علی محمّد وآل محمّد مائه مرّه، فإنّ أباک یأتیک ویخبرک بأمر المال؛

وقتی نماز عشا را خواندی صد مرتبه بر محمّد و آل محمّد عليهم‌السلام صلوات فرست، پدرت (به خواب تو) می آید و محل اموالش را به تو می گوید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 522 ح 3.

آن شخص دستور امام عليه‌السلام را انجام داد، شب در عالم خواب پدرش را دید، او گفت: فرزندم! اموالم در فلان مکان است، بردار.

او در عالم خواب به آن مکان رفت و هزار دینار را برداشت و پدرش ایستاده بود، گفت: فرزندم! اینک نزد فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برو و به او خبر بده که تو این اموال را برداشتی و من تو را راهنمایی کردم، چرا که آن حضرت به من امر فرمود.

آن مرد آمد و جریان را خدمت امام جواد عليه‌السلام رساند و عرض کرد: حمد و سپاس خدایی را که تو را گرامی داشته و برگزید. (1)

1106/7. باز در همان منبع آمده است: ابوصلت هروی گوید:

در مجلس امام جواد عليه‌السلام حضور پیدا نمودم، در این محفل، گروهی از شیعیان و دیگران نیز حضور داشتند، شخصی برخاست و عرض کرد: آقای من! قربانت گردم.

پیش از آن که سخنش را ادامه دهد امام جواد عليه‌السلام فرمود:

نمازت را شکسته نخوان، و بنشین.

آنگاه شخص دیگری برخاست و گفت: مولای من! قربانت گردم.

باز پیش از آن که سخنش را ادامه دهد امام جواد عليه‌السلام فرمود:

اگر کسی را پیدا نکردی، آن را به آب بیانداز که به اهلش می رسد.

او نیز نشست، وقتی مجلس تمام شد و همه رفتند عرض کردم: قربانت گردم، آقای من! چیز شگفت انگیزی دیدم؟! فرمود:

آری، در مورد آن دو مرد می پرسی؟

عرض کردم: آری، ای سرور من!

امام جواد عليه‌السلام فرمود: شخص اوّل برخاست تا در مورد کشتیبان بپرسد که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 522 ح 5.

آیا می تواند در کشتی نمازش را شکسته بخواند.

عرض کردم: لا یقصّر، لأنّ السفینه بمنزله بیته لیس بخارج منها.

نه، شکسته نخواند، زیرا کشتی به منزله خانه اوست و از آن خارج نمی شود.

و آن دیگری برخاست تا بپرسد در صورتی که مستحقّی از شیعیان ما پیدا نکند، زکات مالش را به چه کسی بدهد؟

عرض کردم: إن لم تجد أحداً من الشیعه فارم بها فی الماء، فإنّها تصل إلی أهلها.

اگر نتوانستی کسی از شیعیان ما را پیدا کنی، زکات مالت را به آب بینداز که به اهلش می رسد. (1)

1107/8. باز در همان منبع آمده است: اسماعیل بن عباس هاشمی گوید:

روزی خدمت امام جواد عليه‌السلام شرفیاب شده و از تنگی زندگی خود شکوه نمودم.

حضرت، سجّاده خویش را بلند نمود و از میان خاک شمش طلایی برداشت و به من داد. من شمش طلا را به بازار برده و به صرّاف دادم که شانزده مثقال طلای خالص داشت. (2)

1108/9. در «تفسیر عیّاشی» می نویسد: علیّ بن عباس (3) گوید:

من عازم مصر بودم، پیش از سفرم به مدینه رفته و خدمت امام جواد عليه‌السلام شرفیاب شدم، در آن موقع آن حضرت پنج ساله بود، من با دقّت به حضرت می نگریستم تا وقتی به مصر رفتم قد و قامت حضرتش را به یارانم توصیف نمایم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 523 ح 6.

2- الثاقب فی المناقب: 526 ح 12. این روایت در الخرائج: 383/1 ح 12، کشف الغمّه: 368/2 و بحار الأنوار: 49/50 ح 26 نیز نقل شده است.

3- به نظر می رسد که اشتباهی رخ داده، چرا که راوی این حدیث «علیّ بن اسباط» است، چنانچه در منابع دیگر نیز چنین آمده است.

در این هنگام امام جواد عليه‌السلام نگاهی به من کرد و فرمود:

یا علیّ! إنّ اللَّه أخذ فی الإمامه، کما أخذ فی النبوّه.

ای علی! خداوند متعال، امامت را انتخاب نموده؛ همچنان که پیامبری را برگزیده.

(و این آیه را قرائت فرمود: ) (وَلَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَعِلْماً) (1)؛

«و هنگامی که به بلوغ و قوّت رسید ما حکم (نبّوت) و دانش را به او دادیم».

و (آیه دیگری را قرائت) فرمود: (وَآتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّاً) (2)؛

«و ما فرمان (نبوّت) را در کودکی به او دادیم».

فقد یجوز أن یعطی الحکم ابن أربعین سنه، ویجوز أن یعطیه الصبیّ؛

پس به راستی جایز است که خداوند حکم نبوّت و امامت را به انسان چهل ساله عطا کند، همچنان که رواست آن را به کودکی نیز عطا فرماید. (3)

1109/10. در مناقب ابن شهراشوب آمده است:

حکیمه، دختر امام کاظم عليه‌السلام گوید: نزدیک زایمان خیرزان، مادر امام جواد عليه‌السلام بود، امام رضا عليه‌السلام مرا خواست و فرمود:

یا حکیمه! إحضری ولادتها.

ای حکیمه! هنگام زایمان خیزران است نزد او بمان.

آنگاه مرا به همراه قابله به اتاق راهنمایی کرد، و چراغی برای ما روشن نمود و در را به روی ما بست.

شب هنگام، وقتی درد زایمانش شدید شد، در برابرش تشتی بود، در همان حال چراغ اتاق خاموش شد، ما از این امر ناراحت شدیم، ولی دیری نپایید که چهره ماه امام جواد عليه‌السلام طلوع نمود و وجود نازنین آن حضرت در تشت قرار گرفت، پرده نازکی به شکل لباس بر تن داشت که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره یوسف، آیه 22.

2- سوره مریم، آیه 12.

3- بحار الأنوار: 20/50 ح6 و 37 ح 1. نظیر این روایت در الخرائج: 384/1 ح 14 نقل شده است.

از آن نور می درخشید و اتاق را روشن نمود من او را برداشته و در بغلم نشاندم و این پرده نازک را از او برداشتم.

امام رضا عليه‌السلام تشریف فرما شد و درب را گشود، ما او را آماده کرده بودیم، آن حضرت او را گرفت و در گهواره ای گذاشت و به من فرمود:

یا حکیمه! إلزمی مهده.

ای حکیمه! مواظب او باش و از کنار گهواره اش دور نشو.

حکیمه گوید: من به پرستاری آن حضرت مشغول بودم، وقتی سه روزه شد، چشمانش را به سوی آسمان نمود و نگاهی به طرف چپ و راست افکند و فرمود:

أشهد أن لا إله إلّا اللَّه، وأشهد أنّ محمّداً رسول اللَّه؛

گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و به راستی که حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیامبر خداست

من از این امر در شگفت شده و با ترس برخاستم و به خدمت امام رضا عليه‌السلام آمده و عرض کردم: امر شگفتی از این مولود شنیدم. فرمود:

چه شنیدی؟ من جریان را تعریف کردم.

حضرت فرمود: یا حکیمه! ما ترون من عجائبه أکثر.

ای حکیمه! از این پس، شگفتیهای زیادی از او خواهی دید. (1)

1110/11. در دو کتاب ارزشمند «اعلام الوری» و «ارشاد» آمده است:

معمّر بن خلاّد گوید: در محضر امام رضا عليه‌السلام بودم که مواردی چند از علامات امام را بیان نمود، آنگاه فرمود:

چه نیازی به این علامات دارید؟ این فرزندم ابو جعفر عليه‌السلام است که جانشین خودم نموده و در مکانم قرار دادم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المناقب: 394/4، بحار الأنوار: 10/50 ح 10. نظیر این روایت در ص 708 ح 2 همین مجلّد گذشت.

حضرت سخن خود را ادامه داد و فرمود:

إنّا أهل بیت یتوارث أصاغرنا أکابرنا القُذّه بالقُذّه.

ما خاندانی هستیم که کوچکترهایمان از بزرگترهایمان به طور مساوی بی کم و کاست، ارث می برند. (1)

1111/12. در «عیون المعجزات» می نویسد: کلیم بن عمران گوید:

به امام رضا عليه‌السلام عرض کردم: دعا کنید تا خداوند فرزندی برای شما عنایت فرماید. حضرت فرمود:

تنها یک فرزند برای من روزی می شود و او از من ارث می برد.

وقتی امام جواد عليه‌السلام متولّد شد، امام رضا عليه‌السلام به یارانش فرمود:

قد ولد لی شبیه موسی بن عمران، فالق البحار، وشبیه عیسی بن مریم قدّست اُمّ ولدته، قد خلقت طاهره مطهّره.

فرزندی برای من متولّد شد که همانند موسی بن عمران است که دریاها را می شکافد و همانند عیسی بن مریم است که مادر پاکیزه ای دارد، به راستی که پاک و پاکیزه آفریده شده است.

آنگاه امام رضا عليه‌السلام فرمود:

یقتل غصباً فیبکی له وعلیه أهل السماء، ویغضب اللَّه تعالی علی عدوّه وظالمه، فلایلبث إلّا یسیراً حتّی یعجّل اللَّه به إلی عذابه الألیم وعقابه الشدید.

این فرزندم از روی ستم و خشم کشته می شود، اهل آسمان بر او می گریند، و خداوند متعال بر دشمن ستمگرش غضب می نماید و اندکی نمی گذرد که خداوند او را به عذاب دردناک و کیفر شدید خود گرفتار می نماید.

امام رضا عليه‌السلام تمام شب را در کنار گهواره فرزندش می نشست و بر او لالایی می خواند. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- إعلام الوری: 93/2، الإرشاد: 318، بحار الأنوار: 21/50 ح9.

2- بحار الأنوار: 15/50 ح 19.

1112/13. علیّ بن مهزیار - یار باوفای امام جواد عليه‌السلام - گوید:

از شهر اهواز نامه ای به خدمت مولایم امام جواد عليه‌السلام نوشته و از کثرت زلزله در آن شهر به خدمتش شکوه نموده، عرض کردم: آیا اجازه می فرمایید از آن شهر خارج شویم؟

حضرت در پاسخ مرقوم فرمودند:

لاتتحوّلوا عنها، وصوموا الأربعاء والخمیس والجمعه واغتسلوا وطهّروا ثیابکم وأبرزوا یوم الجمعه، وادعوا اللَّه، فإنّه یدفع عنکم.

از شهر خارج نشوید، بلکه سه روز چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و روز جمعه غسل کنید و پاکیزه ترین لباسهای خود را بپوشید و بیرون روید و به سوی خداوند دعا کنید که خداوند زلزله را از شما دفع می نماید.

می گوید: ما طبق دستور مولایمان عمل نمودیم و زمین آرام گرفت. (1)

1113/14. در کتاب «عیون اخبار الرضا عليه‌السلام» می نویسد: بزنطی گوید:

نامه ای از سوی امام رضا عليه‌السلام به فرزندش امام جواد عليه‌السلام ابلاغ شده بود که بر فرزندش خواندم، در آن نامه آمده بود:

یا أبا جعفر! بلغنی أنّ الموالی إذا رکبت أخرجوک من الباب الصغیر، وإنّما ذلک من بخل بهم لئلاّ ینال منک أحد خیراً، فأسألک بحقّی علیک لایکن مدخلک ومخرجک إلّا من الباب الکبیر، وإذا رکبت فلیکن معک ذهب وفضّه، ثمّ لایسألک أحد إلّا أعطیته.

ای ابا جعفر! باخبر شدم که غلامان به هنگام بیرون رفتنت، تو را از درب کوچک بیرون می برند و این به جهت بخلی است که آنان دارند و دوست دارند از دست تو خیری به کسی نرسد. به خاطر حقّی که بر تو دارم! می خواهم ورود و خروج تو جز از درب عمومی نباشد، وقتی خواستی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علل الشرائع: 555/2 ح 6 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 150/91 ضمن ح 8 و 101/50 ح 14.

بیرون روی به همراهت طلا و نقره بردار، و هر که از تو درخواست کمک نمود، به او احسان کن.

اگر از عموهایت خواستند که به آنان کمک نمایی کمتر از پنجاه دینار نده، و زیاد هم بخشیدی اختیار با توست و اگر از عمّه هایت کمک خواستند کمتر از بیست و پنج دینار نده و زیاد هم بخشیدی اختیار با توست، و این بدین جهت است که می خواهم خداوند مقام تو را بلند فرماید. در راه خدا انفاق کن و نترس که از ناحیه صاحب عرش گرفتار فقر و تنگدستی شوی. (1)

1114/15. علّامه مجلسی رحمه‌الله در «بحار الانوار» می نویسد: حسن بن شمّون گوید: نامه ای را که امام جواد عليه‌السلام به دستخطّ مبارک خود برای علیّ بن مهزیار نوشته بود، خواندم. در آن نامه آمده بود:

[بسم اللَّه الرحمن الرحیم ]، یا علیّ! أحسن اللَّه جزاک، وأسکنک جنّته، ومنعک من الخزی فی الدنیا والآخره، وحشرک اللَّه معنا.

یا علیّ! قد بلوتک وخیّرتک فی النصیحه والطاعه والخدمه والتوقیر والقیام بما یجب علیک، فلو قلت: إنّی لم أر مثلک لرجوت أن أکون صادقاً، فجزاک اللَّه جنّات الفردوس نزلاً.

فما خفی علیّ مقامک ولاخدمتک فی الحرّ والبرد فی اللیل والنهار، فأسأل اللَّه إذا جمع الخلائق للقیامه أن یحبوک برحمه تغتبط بها، إنّه سمیع الدعاء. (2)

[بنام خداوند بخشنده مهربان]، ای علی! خداوند به تو جزای نیکو دهد، و تو را در بهشت خود جای داده و از رسوایی دنیا و آخرت حفظ کرده و با ما محشور نماید.

ای علی! به راستی که تو را آزمودم و تو را برای نصیحت، اطاعت، خدمت، بردباری و انجام وظایفی که به عهده داری، برگزیدم، اگر بگویم: من همانند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام: 7/2 ح 20، بحار الأنوار: 102/50 ح 16 و 121/96 ح 24.

2- بحار الأنوار: 105/50 ذیل ح 22.

تو را سراغ ندارم، امیدوارم که در این گفته راست گو باشم، خداوند پاداش تو را سکونت در بهشت برین قرار دهد.

مقام تو در نزد من و نیز خدمت تو برای من در گرما و سرما و شب و روز، بر من پنهان نیست، از خداوند متعال می خواهم در روز قیامت که همه خلایق را جمع می نماید، تو را عنایتی از رحمتش دهد که همه خلایق برای مقام والای تو غبطه بخورند، که او شنونده دعاست.

1115/16. در کتاب «مقتضب الأثر» می نویسد: مغیره بن محمّد مهلبی گوید:

یکی از شعرای نامی، بنام عبداللَّه بن ایّوب خریبی، اخلاص تامّی نسبت به امام رضا عليه‌السلام داشت.

وی اشعاری را پس از شهادت امام رضا عليه‌السلام سروده - البتّه ما همه اشعار را نقل نمی کنیم، بلکه آنچه اینجا مورد نیاز است، می آوریم - او در آن اشعار امام جواد عليه‌السلام را مورد خطاب قرار داده و می گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یابن الذبیح ویابن عراق الثری |  | طابت أرومته وطاب عروقا |
| یابن الوصیّ وصیّ أفضل مرسل |  | أعنی النبیّ الصادق المصدوقا |
| ما لفّ فی خرق القوابل مثله |  | أسد یلفّ مع الخریق خریقا |
| یا أیّها الحبل المتین متی أعذ |  | یوماً بعقوله أجده وثیقا |
| أنا عائذ بک فی القیامه لائذ |  | أبغی لدیک من النجاه طریقا |
| لایسبقنی فی شفاعتکم غداً |  | أحد فلست بحبّکم مسبوقا |
| یابن الثمانیه الأئمّه غرّبوا |  | وأبا الثلاثه شرّقوا تشریقا |
| إنّ المشارق والمغارب أنتم |  | جاء الکتاب بذالکم تصدیقا |

ای فرزند اسماعیل ذبیح! و ای فرزند رگه ها و ریشه های زمین! که اصل و ذات و رگ های تو پاک گردید.

ای فرزند جانشین بهترین پیامبران؛ یعنی حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که راستگو و تصدیق شده است.

تاکنون قابله ها مانند او را در خرقه نپیچیده اند، شیری که از شجاعت، طعمه

خویش را به طعمه دیگری می پیچید.

ای ریسمان محکم و استوار! هر زمان که به آستانه خانه ات فرود آمده و به ریسمان محکمت چنگ زنم آن را محکم و قابل اطمینان می یابم.

من در روز رستاخیز به تو پناه می آورم و در پناه تو هستم؛ و راه نجات را از طریق تو می جویم.

فردای قیامت، برای شفاعت شما از من، کسی پیشی نخواهد گرفت؛ چرا که از من در محبّت شما سبقت گرفته نشده است.

ای فرزند پیشوایان هشتگانه ای که غروب کردند! و ای پدر بزرگوار سه امام همامی که ظاهر خواهند شد! (1)

به راستی که شرق و غرب جهان شما هستید، و کتاب خداوند نیز این را برای شما تصدیق نموده است. (2)

موعظه و اندرزی از امام جواد عليه‌السلام: (امام جواد عليه‌السلام در یک سخن زیبایی می فرماید: )

کیف یضیّع من اللَّه کافله؟ وکیف ینجو من اللَّه طالبه؟ ومن انقطع إلی غیر اللَّه وکّله اللَّه إلیه، ومن عمل علی غیر علم [ما] أفسد أکثر ممّا یصلح. (3)

چگونه ضایع می شود، کسی که خداوند کفیل اوست؟

و چگونه نجات پیدا می کند کسی که خداوند در جست و جو و تعقیب اوست! هر کس به غیر خدا دل ببندد، خداوند او را به آن واگذارد.

هر کس بدون دانش کاری را انجام دهد، خرابکاری او از اصلاحش بیشتر می شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله می فرماید: منظور از غروب «هشتگانه» شاید کنایه از وفات و شهادتشان می باشد، همان گونه که منظور از «تشریق سه گانه» کنایه از ظهور آن بزرگواران است. یا این که در معرض ظهور هستند. و «تغریب» کنایه از سکونت غالب آنان یا ولادتشان در شهرهای حجاز و یثرب است، که این شهرها نسبت به عراق در بخش غربی واقع هستند.

2- مقتضب الأثر: 50 و51، بحار الأنوار: 325/49 ح 7.

3- بحار الأنوار: 364/78 ح 5.

## بخش دوازدهم: مناقب حضرت امام هادی عليه‌السلام

قطره ای از دریای فضایل و مناقب پیشوای دهم، نور درخشان، ماه تابان صاحب شرف، کرامت، شکوه و بزرگواری حضرت علیّ بن محمّد، امام هادی صلوات اللَّه علیه

1116/1. طبری در کتاب «الثاقب فی المناقب» در بخش معجزات امام هادی عليه‌السلام در مورد زنده کردن مردگان، می نویسد:

ابراهیم بن بلطون از پدرش نقل می کند که گفت: من یکی از دربانان متوکّل بودم، روزی پنجاه غلام از ناحیه خزر به او هدیه شد، او به من دستور داد تا آنها را تحویل گرفته و با آنان به نیکویی رفتار نمایم.

یکسال از این ماجرا گذشت، روزی من در دربار متوکّل بودم که ناگاه امام هادی عليه‌السلام وارد شد، وقتی حضرت در جایگاه خود نشست، متوکّل به من دستور داد که غلامان را وارد مجلس نمایم.

من دستور او را اجرا نمودم، وقتی آنان وارد شده و چشمشان به امام هادی عليه‌السلام افتاد، همگی به سجده افتادند.

چون متوکّل این صحنه را دید، نتوانست خود را کنترل کند و (از ناراحتی) خود را کشان کشان حرکت داد و پشت پرده پنهان شد، آنگاه امام هادی عليه‌السلام برخاست و از دربار خارج شد.

وقتی متوکّل متوجّه شد که امام عليه‌السلام مجلس را ترک فرمود، از پشت پرده بیرون آمد و گفت: وای بر تو ای بلطون! این چه رفتاری بود که غلامان انجام دادند؟

گفتم: سوگند به خدا! من نمی دانم؟

گفت: از آنان بپرس.

من از غلامان پرسیدم: این چه کاری بود که کردید؟

گفتند: این آقایی که در اینجا حضور داشت، هر سال نزد ما می آید و ده روز کنار ما می ماند و دین را برای ما عرضه می کند، او جانشین پیامبر مسلمانان است.

وقتی متوکّل از این جریان با خبر شد، دستور داد همه غلامان را از دم تیغ گذرانده و به قتل برسانم.

من نیز فرمان او را اطاعت کرده و همه آنها را کشتم (!!)

شامگاهان خدمت امام هادی عليه‌السلام شرفیاب شدم، دیدم خادمش کنار درب ایستاده و به من نگاه می کند، وقتی مرا شناخت گفت: وارد شو!

من وارد شدم، دیدم امام هادی عليه‌السلام نشسته، رو به من کرد و فرمود:

ای بلطون! با آن غلامان چه کردند؟

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! سوگند به خدا! همه آنها را کشتند.

حضرت فرمود: همه آنها را کشتند؟

عرض کردم: آری، سوگند به خدا!

حضرت فرمود: أتحبّ أن تراهم؟ آیا دوست داری آنها را ببینی؟

عرض کردم: آری، ای فرزند رسول خدا!

امام هادی عليه‌السلام با دست مبارکش اشاره فرمود که: پشت پرده وارد شو!

من وارد شدم، ناگاه دیدم همه آن غلامان نشسته اند، در برابر آنان میوه هایی است که مشغول خوردن آنها هستند. (1)

1117/2. باز نویسنده مزبور در بخش معجزات امام هادی عليه‌السلام در مورد ریگها و سنگها، می نویسد: ابو هاشم جعفری گوید:

همراه مولایم امام هادی عليه‌السلام در سامرّا برای استقبال عدّه ای از واردین،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 529 ح 1.

به بیرون شهر رفتیم، ورود آنان تأخیر افتاد، به همین جهت، زیر انداز زین اسب را کناری فرش کردند تا حضرتش روی آن بنشیند، من نیز از مرکبم پایین آمده و در برابر حضرتش نشستم.

امام عليه‌السلام برای من سخن می فرمود، من از تنگدستی گله کردم.

حضرت با دست مبارکش به ریگهایی که در آنجا بود، اشاره کرد و مشتی از آن را به من عنایت نموده و فرمود:

إتّسع بهذا یا أباهاشم! واکتم ما رأیت.

ای ابا هاشم! با اینها زندگی خود را وسعت بده، و آنچه دیدی پنهان کن.

وقتی برگشتیم آن را با خود آوردم، چون دقّت کردم دیدم طلای سرخی که همانند آتش فروزان است.

زرگری را به خانه ام دعوت کردم و گفتم: این شمش را برای من ذوب کن. او ذوب کرد و گفت: طلایی بهتر از این ندیده ام، این طلا به شکل ریگ است، از کجا آورده ای؟ از این باشگفت تر ندیده ام.

(به جهت کتمان این امر به او) گفتم: این چیزی است که از روزگار دیرین پیرزنان ما، برای ما ذخیره کرده اند. (1)

1118/3. باز در همان منبع آمده است: ابو هاشم جعفری گوید:

سالی که «بغا» - یکی از فرماندهان متوکّل - به مکّه سفر کرده بود، من نیز به حجّ مشرّف شدم، وقتی به مدینه رسیدم، به منزل امام هادی عليه‌السلام رفتم، دیدم حضرتش سوار بر مرکب شده و به استقبال «بغا» می رود، سلام کردم، فرمود:

اگر می خواهی با ما بیا.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 532 ح 1، بحار الأنوار: 138/50 ح 22. نظیر این روایت را راوندی در «الخرائج: 673/2 ح 3» آورده است.

من به همراه حضرتش به راه افتادم و از مدینه خارج شدیم، وقتی به بیرون شهر رسیدیم حضرت متوجّه غلامش شد و فرمود:

برو ببین اوایل لشکر می رسد یا نه؟

آنگاه رو به من کرد و فرمود:

أنزل بنا یا أباهاشم؛ ای اباهاشم! با ما فرود آی.

من فرود آمدم، می خواستم چیزی از حضرتش بپرسم، ولی خجالت می کشیدم و از خجالت پایی جلو و پایی عقب می گذاشتم.

حضرت با تازیانه اش در روی زمین نقش انگشتر سلیمان را کشید، دیدم در آخرین حروفش نوشته شده: «بگیر»، و در دیگری نوشته شده: «کتمان کن»، و در سوّمی نوشته شده: «ببخش». آنگاه با تازیانه اش آن را کند و به من داد

وقتی نگاه کردم دیدم شمس نقره خالصی است که معادل چهارصد مثقال نقره دارد.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! به راستی که سخت نیازمند بودم، می خواستم از حضرتت درخواست کنم، ولی خجالت می کشیدم و جلو و عقب می انداختم، خدا می داند که رسالات خویش را کجا قرار دهد.

آنگاه سوار شده (و حرکت کردیم). (1)

1119/4. باز در همان منبع آمده است: حسن بن محمّد بن جمهور عمی گوید: از یکی از دربانان متوکّل، بنام «سعید صغیر» شنیدم که می گفت:

روزی نزد سعید بن صالح دربان - که شیعه بود - رفتم، به او گفتم: ای ابا عثمان! من نیز از یاران تو گشتم، و هم عقیده و هم مرام تو شدم.

گفت: هیهات! (دور است که تو هم عقیده با ما شوی).

گفتم: چرا، به خدا سوگند! من از یاران شما هستم. گفت: چگونه؟

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 532 ح 2.

گفتم: از طرف متوکّل مأموریّت پیدا کردم که امام هادی عليه‌السلام را تحت نظر گرفته و کنترل کنم.

من طبق مأموریّت خود به خانه آن حضرت رفتم، دیدم او در حال نماز است، ایستادم تا نمازش به پایان رسید.

وقتی نمازش را تمام کرد رو به من نموده و با دست شریفش اشاره کرد و فرمود:

یا سعید! لایکفّ عنّی جعفر [ - أی المتوکّل الملعون - ] حتّی یقطع إرباً إرباً، إذهب واعزب؛

ای سعید! این جعفر [- یعنی متوکّل ملعون - ] دست از من برنمی دارد تا این که قطعه قطعه شود، برو از او دوری گزین!

من با ترس و وحشت از خانه آن حضرت بیرون آمدم، چنان رعب و وحشت وجود مرا فرا گرفت که قابل توصیف نیست، وقتی به دربار متوکّل رسیدم، صدای شیون و ناله و خبر مرگ (کسی را) شنیدم، پرسیدم چه خبر است؟

گفتند: متوکّل کشته شده است.

(وقتی این معجزه را از حضرتش دیدم) از عقیده خود برگشته و به امامت آن حضرت معتقد شدم. (1)

1120/5. باز در همان منبع آمده است: حسن بن محمّد بن علی گوید:

در یکی از روزها شخصی گریه کنان به حضور امام هادی عليه‌السلام شرفیاب شد، در حالی که اعضای بدنش از ترس می لرزید به امام عليه‌السلام عرض کرد:

ای فرزند رسول خدا! حاکم فرزند مرا متّهم به پیروی از شما کرده و دستگیر نموده است، اینک او را به یکی از پاسبانان خود سپرده و دستور

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 539 ح 3.

داده که او را از بالای فلان کوه پرتاپ کرده و در زیر همان کوه دفنش کنند.

امام هادی عليه‌السلام فرمود:

تو چه می خواهی؟!

عرض کرد: آقا! آنچه یک پدر مهربان نسبت به فرزندش می خواهد.

فرمود: إذهب، فإنّ إبنک یأتیک غداً إذا أمسیت ویخبرک بالعجب من إفتراقه.

برو، فردا، به هنگام شب فرزندت می آید و در مورد جدایی خویش خبر شگفت انگیزی را به تو خواهد رساند.

آن شخص با خوشحالی از حضور امام هادی عليه‌السلام مرخص شد، فردا در واپسین لحظات روز، فرزندش در بهترین حال و زیباترین قیافه آمد، وی از دیدن فرزندش خوشحال شد و گفت: فرزندم! بگو ببینم چه شده است؟

گفت: پدرجان! فلان پاسبان مرا دستگیر نموده و به پای فلان کوه برد، ما از دیشب تا حال آنجا بودیم، او مأموریّت داشت که امشب را در آنجا بمانیم و فردا صبح مرا به بالای کوه برده و از آنجا به قبری که در پایین کوه کنده شده بود، پرت نماید.

برای این مأموریّت، چند نفر مأمور به جهت حفظ من گماشته بودند، من شروع به گریه کردم. ناگاه یک گروه ده نفره با چهره های زیبا سر رسیدند، آنان لباسهای پاک و تمیز بر تن کرده و با عطرهای خوشبو خود را خوشبو نموده بودند، که من تا حال همانند آنان را ندیده بودم. من آنها را می دیدم، ولی مأموران حکومت آنها را نمی دیدند، آنها رو به من کرده و گفتند: (چرا گریه می کنی؟) این همه گریه و بی صبری [و بیهوده گویی و التماس] برای چیست؟

گفتم: مگر این قبرِ آماده و این کوه بلند را نمی بینید؟ مگر نمی بینید که این مأموران بی رحم می خواهند مرا از بالای این کوه به آن قبر پرتاب

نموده و در آنجا دفنم کنند؟

آنها گفتند: چرا، (می بینیم.) اگر ما آن فردی را که می خواهد تو را از بالای کوه پرت کند، به جای تو، از آن کوه پرت نماییم، می توانی خادم حرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شوی؟

گفتم: آری، سوگند به خدا! در این حال آنان برخاسته و به سوی پاسبان رفتند و او را گرفته و به سوی کوه کشیدند، او فریاد می زد؛ ولی مأموران از همکارانش صدای او را نمی شنیدند و متوجّه نبودند، آنان او را به بالای کوه برده و از آنجا پرتاب نمودند، تمام مفصلهایش قطعه قطعه شد و به پای کوه رسید، یارانش متوجّه شده و به سویش دویدند، شروع به گریه و ضجّه نمودند و دست از من برداشتند.

من برخاستم، و آن ده نفر مرا از دست آنان نجات داده و همین الآن نزد تو آوردند، همینک آنان بیرون ایستاده و منتظر من هستند تا به کنار قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفته و به خدمتگزاری آن حرم باصفا مشغول شوم.

(پدرش اجازه داده و) او (به سوی حرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) حرکت کرد.

پدرش برخاست و به نزد امام هادی عليه‌السلام آمد، و جریان را گزارش داد، چندی نگذشت که خبر رسید که گروهی، آن پاسبان را گرفته و از بالای کوه پرتاب کرده و یارانش او را در همان قبر دفن کرده اند و آن جوانی که می خواستند در آن قبر دفن کنند، فرار کرده است.

در این هنگام امام هادی عليه‌السلام لبخندی زد و به آن شخص فرمود:

إنّهم لایعلمون ما نعلم؛

آنچه را که ما می دانیم، آنان نمی دانند. (1)

1121/6. باز در همان منبع می خوانیم: یکی از دربانان متوکّل به نام زرّافه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 543 ح 3 (با اندکی اختلاف).

می گوید: روزی مردی شعبده باز، از هندوستان نزد متوکّل آمد، او در شعبده بازی مهارت تامّی داشت که تا آن موقع نظیر او دیده نشده بود، خود متوکّل نیز شعبده بازی را دوست داشت، تصمیم گرفت توسّط آن شعبده باز امام هادی عليه‌السلام را شرمنده سازد. به همین جهت، به آن مرد گفت: اگر بتوانی او را شرمنده سازی، هزار دینار به تو جایزه می دهم.

روی این تصمیم مجلسی ترتیب داده و امام هادی عليه‌السلام نیز دعوت شد، مجلس آماده شد، سفره غذا را گستردند و متوکّل نشست، من نیز کنار او نشستم، و حضّار همه نشستند، امام هادی عليه‌السلام نیز تشریف فرما شد، سمت چپ حضرت یک پشتی بود که روی آن تصویر شیری نقش شده بود، شعبده باز کنار همان پشتی نشست.

در سفره نان های نازکی بود که از قبل آماده کرده بودند، وقتی حضرت دستش را دراز کرد تا نانی بردارد، شعبده باز کاری کرد که نان در هوا پرید، حضرت خواست نان دیگری بردارد باز آن مرد، همان کار را کرد، دست به نان سوّمی گذاشت باز هم نان را به هوا پراند، حاضرین خندیدند.

در این موقع، امام هادی عليه‌السلام دست مبارکش را به تصویر شیری که در پشتی بود، زد و فرمود:

خذیه؛ این مرد را بگیر!

ناگاه شیر نمایان شده و شعبده باز را بلعید و به همان جای سابق خود برگشت و در پشتی قرار گرفت.

همه حاضرین از این کار در حیرت فرو رفتند، امام هادی عليه‌السلام برخاست برود، متوکّل گفت: از شما درخواست می کنم که بنشین و این مرد را برگردان.

امام هادی عليه‌السلام فرمود:

واللَّه! لاتراه بعدها، [أ] تسلّط أعداء اللَّه علی أولیاء اللَّه؟!

به خدا قسم! دیگر او را نخواهی دید (آنگاه رو به متوکّل کرد و فرمود: ) آیا دشمنان خدا را بر دوستان او مسلّط می کنی؟

حضرت این بفرمود و از مجلس بیرون رفت، و آن مرد نیز پس از آن دیده نشد. (1)

1122/7. مسعودی در «مروج الذهب» می نویسد: ابو دعامه گوید:

در ایّامی که امام هادی عليه‌السلام در اثر زهر ستم مسموم و بیمار شده بود که عاقبت در اثر همان بیماری به شهادت رسید، به عیادت حضرتش شرفیاب شدم. وقتی پس از عیادت تصمیم گرفتم مرخص شوم، حضرت فرمود:

ای ابا دعامه! به سبب این عیادت، حقّی بر من پیدا کردی، نمی خواهی با حدیثی تو را شاد و مسرور نمایم؟

عرض کردم: چرا، ای فرزند رسول خدا! به راستی که من چه قدر شایق و نیازمند این لطف شما هستم.

فرمود: پدرم امام جواد عليه‌السلام از پدرش امام رضا عليه‌السلام، آن حضرت از پدرش امام کاظم عليه‌السلام، آن حضرت از پدرش امام صادق عليه‌السلام، آن حضرت از پدرش امام باقر عليه‌السلام، آن حضرت از پدرش امام سجّاد عليه‌السلام، آن حضرت از پدرش امام حسین عليه‌السلام، آن حضرت از پدرش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب عليهما‌السلام نقل کرده که رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود: یا علی! بنویس.

عرض کردم: چه بنویسم؟

فرمود: بنویس:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم، الإیمان ما وقّر فی القلوب، وصدّقته الأعمال، والإسلام ما جری علی اللسان، وحلّت به المناکحه.

بنام خداوند بخشنده مهربان، ایمان چیزی است که در دلها استوار گردد و اعمال و رفتار شخص آن را تصدیق نماید. و اسلام آن است که فقط بر زبان جاری گشته و به سبب آن ازدواج حلال شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 555 ح 15. این روایت به صورت اختصار در «الصراط المستقیم: 203/2 ح 7» نقل شده است.

ابو دعامه گوید: من عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! سوگند به خدا! نمی دانم کدامیک از این دو نیکوترند؟ حدیث یا سلسله سند آن؟

فرمود:

إنّها لصحیفه بخطّ علیّ بن أبی طالب عليه‌السلام وإملاء رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نتوارثها صاغراً عن کابر.

همانا این صحیفه ای است به خط مبارک علیّ بن ابی طالب عليه‌السلام و املای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که برای خاندان ما از بزرگ به کوچک به یادگار مانده است. (1)

1123/8. قطب راوندی در کتاب «الخرائج» می نویسد:

محمّد بن حسن بن اشتر علوی گوید: دوران کودکی را می گذراندم، به همراه پدرم با عدّه ای از افراد لشکری و کشوری و گروهی از آل ابوطالب و بنی عبّاس کنار درب متوکّل بودیم، مرسوم بود وقتی امام هادی عليه‌السلام وارد می شد همه مردم به احترام آن حضرت از اسب پیاده می شدند.

یکی از افراد به این امر اعتراض کرد و گفت: چرا ما به خاطر این جوان از مرکب پیاده می شویم؟ در حالی که او نه شرافتش از ما بیشتر است و نه از نطر سنّی از ما بزرگ تر است و نه از ما دانشمندتر است؟

همگی گفتند: آری، سوگند به خدا! دیگر به احترام او از مرکب پیاده نخواهیم شد.

ابو هاشم جعفری رو به آنان کرده و در ردّ سخن آنها گفت: سوگند به خدا! وقتی او را دیدید با کوچکی و خواری پیاده خواهید گشت.

دیری نگذشت که امام هادی عليه‌السلام تشریف آورد، وقتی چشمشان به حضرت افتاد همگی به احترام او از مرکب پیاده شدند.

ابو هاشم رو به آنان کرد و گفت: مگر شما نبودید که تصمیم داشتید که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 208/50 ضمن ح 22.

دیگر به احترام او پیاده نشوید؟ چه شد که پیاده شدید؟

آنان گفتند: به خدا قسم! ما بر خودمان تسلّط نداشتیم، و بی اختیار از مرکبها پیاده شدیم. (1)

1124/9. باز در همان منبع آمده است: احمد بن عیسی کاتب گوید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را در عالم خواب دیدم که گویی در خانه ما خوابیده است، دیدم که مشتی خرما به من عنایت فرمود که بیست و پنج دانه بود.

چندی نگذشت که دیدم امام هادی عليه‌السلام با یک راهنما به روستای ما آمد، راهنما آن حضرت را در خانه ما اسکان داد و هر روز شخصی را می فرستاد و از من علوفه می گرفت، روزی از من پرسید: چقدر از ما طلب کاری؟

گفتم: من از شما پول نمی خواهم.

او گفت: میل داری نزد این علوی بروی و بر او سلام کنی؟

گفتم: بدم نمی آید.

من به خدمت حضرتش شرفیاب شده عرض کردم: در این روستا افراد زیادی از یاران و دوستداران شما زندگی می کنند، اگر دستور بفرمایید می توانم به حضورتان احضارشان کنم. فرمود:

(لازم نیست) این کار را انجام ندهید.

عرض کردم: ما انواع خرماهای خوب و عالی داریم، اگر اجازه بفرمایید، مقداری به حضورتان بیاورم.

فرمود: إن حملت شیئاً [لم] یصل إلیّ، ولکن احمله إلی القائد، فإنّه سیبعث إلیّ منه.

اگر خودت بیاوری به من نمی رسد، ولی به این راهنما بده، او مقداری از آن را برای ما می آورد.

من از انواع خرماها برای راهنما دادم، ولی خودم نیز از نوع بهترش را

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 675/2 ح 7، بحار الأنوار: 137/50 ح 20.

در جیبم گذاشته و یک ظرف کوچک نیز کره برداشتم و به خدمتش بردم، راهنما به من گفت: آیا دوست داری نزد صاحبت بروی؟

گفتم: آری. من به حضورش مشرّف شدم، دیدم از خرمایی که به راهنما داده بودم، مقداری در برابر حضرت قرار دارد، من هم خرما و کره ای که با خود آورده بودم بیرون آودم و در برابرش گذاشتم.

حضرت مشتی از آن خرماها را برداشت و به من داد و فرمود:

لو زادک رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم لزدناک.

اگر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بیشتر مرحمت کرده بود، ما هم بیشتر می دادیم.

وقتی خرماها را شمردم دیدم همچنان که در خواب دیده بودم بیست و پنج دانه است نه کم و نه زیاد. (1)

1125/10. باز در همان کتاب آمده است: ابو محمّد بصری از ابو العبّاس، دایی فرزند کاتب ابراهیم بن محمد نقل می کند و می گوید:

ما در مورد امامت امام هادی عليه‌السلام سخن می گفتیم که ابو العبّاس رو به من کرد و گفت: ای ابو محمّد! من در این مورد به چیزی اعتقاد نداشتم، و همواره به برادرم و همچنین کسانی که قایل به امامت او بودند شدیداً خورده می گرفتم و آن ها را مذمّت نموده و به آنان دشنام می دادم، تا این که روزی در میان گروهی قرار گرفتم که از طرف متوکّل مأموریّت پیدا کردیم تا امام هادی عليه‌السلام را احضار نماییم.

ما به سوی مدینه حرکت کرده و وارد شهر مدینه شدیم. وقتی به حضورش رسیدیم طبق مأموریّت قرار بر حرکت شد، به راه افتادیم، و منزلها را پشت سر گذاشته و سیر نمودیم، تا این که به منزلی رسیدیم، روزی تابستانی و هوا خیلی گرم بود، از حضرتش خواستیم که در آن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 411/1 ح 16، بحار الأنوار: 153/50 ح 39.

منزل فرود آییم.

فرمود: نه.

ما از آن منزل رد شدیم، و هنوز چیزی نخورده و ننوشیده بودیم، گرما افزایش یافت و گرسنگی و تشنگی بر ما چیره شد، در این حال ما به منطقه ای رسیدیم که صحرای کویری بود، چیزی دیده نمی شد، نه آبی داشت و نه سایه ای که استراحت کنیم، ما همگی به آن حضرت چشم دوخته و به او نگاه می کردیم.

در این حال حضرت رو به ما کرد و فرمود:

چه شده؟ گمان می کنم که گرسنه و تشنه هستید؟

گفتیم: آری، سوگند به خدا! ای آقای ما! به راستی که خسته شده ایم.

فرمود: در اینجا فرود آیید و بخورید و بیاشامید.

من از این سخن آن حضرت در شگفت شدم، چرا که ما در صحرای کویری بودیم که عاری از آب و علف بود، و نه سایه درختی که ما در زیر سایه آن استراحت کنیم، نه چشمه آبی.

وقتی کمی تأمّل کردیم، حضرت فرمود:

شما را چه شده؟ فرود آیید.

من به سرعت گروه را نگه داشتم تا مرکبها را بخوابانند، ناگاه متوجّه شدم، دو تا درخت بزرگی است که گروه زیادی می توانند در زیر سایه آنها استراحت کنند - و این در صورتی بود که من آن منطقه را می شناختم که منطقه ای وسیع و کویری بود - و متوجّه چشمه آبی شدم که بر روی زمین جاری است و آب گوارا و خنکی داشت.

ما از مرکبها فرود آمده و در آنجا اطراق کردیم، غذا میل نموده و آب خوردیم و استراحت نمودیم.

البتّه در میان ما کسانی بودند که بارها از آنجا عبور کرده بودند، در آن

موقع شگفتی هایی از دلم خطور کرد، من با دقّت به آن حضرت می نگریستم و مدّتی در مورد حضرتش به فکر فرو می رفتم، وقتی متوجّه شدم، دیدم حضرت تبسّم نمود و روی مبارک از من برگرداند.

با خودم گفتم: به خدا قسم! قطعاً تحقیق خواهم کرد که او چگونه شخصیتی است؟

نزدیکی هایی که می خواستیم حرکت کنیم برخاستم پشت درخت رفته و شمشیرم را در زیر خاک پنهان کردم و دو سنگ به عنوان علامت روی آن گذاشتم، آنگاه خود را تطهیر نموده و برای نماز وضو گرفتم.

امام هادی عليه‌السلام رو به ما کرد و فرمود:

استراحت کردید؟ گفتیم: آری.

فرمود: بسم اللَّه، کوچ کنید!

ما از آن منطقه بار بسته و کوچ کردیم، وقتی ساعتی راه رفتیم، من برگشتم آن علامتی که در آن مکان گذاشته بودم، پیدا کردم؛ ولی خبری از آن درختان و چشمه آب نبود، گویی خداوند متعال در آن منطقه اصلاً چیزی نیافریده بود، نه درختی، نه آبی، نه سایه ای و نه رطوبتی!

من از این مسأله در شگفت شده و دستانم را به سوی آسمان بلند نموده و از خداوند خواستم که مرا بر محبّت آن حضرت و نیز در ایمان به او و شناختش ثابت قدم و استوار نماید، آنگاه به دنبال قافله حرکت نموده و خودم را به آنان رساندم.

وقتی خدمت حضرتش رسیدم، امام هادی عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

ای ابو العباس! بررسی کردی؟

عرض کردم: آری، ای آقای من! به راستی که من در این امر تردید داشتم؛ ولی اینک من در پیش خودم به واسطه شما بی نیازترین مردم در دنیا و آخرت هستم.

فرمود: هو کذلک، هم معدودون (1) معلومون لایزید رجل ولا ینقص.

آری، چنین است، شیعیان ما افراد شمرده شده و شناخته شده هستند که نه شخصی از آنها کم می شود و نه زیاد. (2)

1126/11. شیخ صدوق قدس‌سره در «کمال الدین» می نویسد: فاطمه، دختر محمّد بن هیثم گوید:

من در خانه امام هادی عليه‌السلام بودم، موقع تولّد جعفر، فرزند امام هادی عليه‌السلام بود، دیدم همه اهل خانه از تولّد او خوشحال و مسرور هستند، ولی امام هادی عليه‌السلام از این امر خوشحال و مسرور نبود.

عرض کردم: آقای من! چرا شما به خاطر این مولود خوشحال و مسرور نیستید؟ فرمود:

یهوّن علیک أمره، فإنّه سیضلّ خلقاً کثیراً.

امر او بر تو آسان خواهد شد، چرا که توسّط او عدّه زیادی از مردم گمراه خواهند شد (3). (4)

1127/12. علیّ بن محمّد نوفلی گوید: از امام هادی عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

إسم اللَّه الأعظم ثلاثه وسبعون حرفاً، وإنّما کان عند آصف منه حرف واحد، فتکلّم به فانخرقت له الأرض فیما بینه وبین سبا، فتناول عرش بلقیس حتّی صیّره إلی سلیمان، ثمّ بسطت له الأرض فی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله می گوید: منظور از این که «آنان افراد شمرده شده اند» یعنی: شیعیان ما افراد شمرده شده اند و تو نیز از آنان هستی.

2- الخرائج: 415/1 ح 20، بحار الأنوار: 156/50 ح 45.

3- گفتنی است که او همان جعفر کذّاب است که پس از برادرش امام حسن عسکری عليه‌السلام ادّعای امامت نمود، در حالی که می دانست فرزند آن حضرت، امام مهدی (ارواحنا فداه)، امام می باشدو بدین وسیله گروهی از مردم گمراه شدند. (مترجم)

4- کمال الدین: 321/1 ذیل ح 2، بحار الأنوار: 231/50 ح 5 و 176 ضمن ح 55. این روایت را اربلی در کشف الغمّه: 385/2 (با اندکی تفاوت) نقل کرده است.

أقلّ من طرفه عین، وعندنا منه إثنان وسبعون حرفاً، وحرف واحد عند اللَّه عزّوجلّ استأثر به فی علم الغیب.

اسم اعظم خداوند متعال هفتاد و سه حرف است که نزد آصف بن برخیا فقط یک حرف بود که با خواندن آن، زمین میان او و ملکه سبا درنوردیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان پیامبر عليه‌السلام آورد، آنگاه زمین گسترده گردید، و این در کمتر از یک چشم برهم نهادن صورت گرفت. ولی از آن اسم اعظم در نزد ما هفتاد و دو حرف است و یک حرف آن نزد خداوند متعال است که آن را در علم غیب خویش برگزیده است. (1)

1128/13. در کتاب «مناقب» آمده است: سلیمه کاتب گوید:

یکی از خطبای متوکّل ملقّب به «هریسه»، به متوکّل گفت: کسی با تو آن گونه که تو در مورد علیّ بن محمّد عليهما‌السلام رفتار می نمایی، رفتار نمی کند، وقتی او وارد خانه تو می شود همه به او خدمت می نمایند، و همواره برای ورود او پرده را کنار می زنند.

متوکّل به همه درباریان دستور داد که دیگر برای آن حضرت خدمتی نکرده و پرده را کنار نزنند، کسی خبر داد که علیّ بن محمّد عليهما‌السلام وارد خانه می شود، پس کسی بر آن حضرت خدمت نکرد و پرده را در برابرش کنار نزد، وقتی که امام هادی عليه‌السلام وارد شد، بادی وزیده و پرده را کنار زد و حضرت وارد شد و موقع خروج هم، چنین شد.

متوکّل گفت: پس از این برای او پرده را کنار بزنید، دیگر نمی خواهم باد برای او پرده را کنار بزند. (2)

1129/14. مسعودی در «مروج الذهب» می نویسد: به متوکّل گزارش دادند که امام هادی عليه‌السلام در منزلش نامه ها و اسلحه هایی است که شیعیان قم برایش

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کشف الغمّه: 385/2، بحار الأنوار: 176/50 ضمن ح 55.

2- المناقب: 406/4، بحار الأنوار: 203/50 ح 12.

فرستاده اند و او تصمیم دارد بر علیه دولت و حکومت متوکّل قیام نماید.

متوکّل عدّه ای از مأموران ترک را به خانه حضرت اعزام کرد، آنان شبانه به خانه حضرتش هجوم آورده و همه جای خانه را تفتیش کرده و چیزی نیافتند، آنها امام عليه‌السلام را تنها در اتاقی دیدند که در به روی خود بسته و لباس پشمینه ای بر تن دارد و بر روی ریگها و سنگریزه ها نشسته و به عبادت خداوند متعال و قرائت آیاتی از قرآن مشغول است.

امام هادی عليه‌السلام را با همان حال به نزد متوکّل بردند و به او گفتند: در خانه وی چیزی نیافتیم، جز آن که دیدیم رو به قبله نشسته و مشغول قرائت قرآن بود.

متوکّل که مجلس شرابی تشکیل داده و نشسته بود، و جام شرابی در دستش بود، وقتی حضرت را دید هیبت و جلالت حضرتش او را فراگرفت و بی اختیار او را بزرگ شمرده و تعظیم نمود و در کنار خودش جای داد، آن لعین جامی که در دستش بود به آن حضرت تعارف کرد.

امام هادی عليه‌السلام فرمود:

واللَّه! ما یخامر لحمی ودمی قطّ، فاعفنی.

سوگند به خدا! هرگز گوشت و خونم با چنین چیزی آمیخته نشده، عذر مرا بپذیر.

متوکّل عذر حضرت را پذیرفت و دست از او برداشت، آنگاه گفت: شعری بخوان! حضرت فرمود:

من کم شعر می خوانم.

گفت: باید بخوانی.

امام هادی این اشعار را خواند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| باتوا علی قلل الأجبال تحرسهم |  | غُلب الرجال فلم تنفعهم القلل |

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| واستنزلوا بعد عزّ من معاقلهم |  | وأسکنوا حفراً یا بئسما نزلوا |
| ناداهم صارخ من بعد دفنهم |  | أین الأساور والتیجان والحُلل |
| أین الوجوه الّتی کان منعّمه |  | من دونها تضرب الأستار والکلل؟ |
| فأفصح القبر عنهم حین سائله |  | تلک الوجوه علیها الدود تنتقل |
| قد طال ما أکلوا دهراً وقد شربوا |  | وأصبحوا الیوم بعد الأکل قد اُکلوا |

بر قلّه های کوهها، شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می کردند؛ ولی قلّه ها نتوانستند آنها را از خطر مرگ نجات دهند.

آنان پس از عزّت از جایگاه های امن خویش به پایین کشیده شدند و در گودیهای گور جایشان دادند، به چه جایگاه ناپسندی فرود آمدند!

آنگاه که آنان در گورها دفن شدند فریادگری، فریاد برآورد: کجاست آن دستبندها، تاج ها و لباس های فاخر؟

کجاست آن چهره هایی که به ناز و نعمت پروریده شدند و به خاطر آنها پرده ها می آویختند؟

گور به جای آنان با زبان فصیح پاسخ می دهد: اکنون بر آن چهره ها، کرمها راه می روند.

آنان روزگاری به خوردن و آشامیدن مشغول بودند، ولی اینک خودشان خورده می شوند.

راوی می گوید: وقتی متوکّل این اشعار را شنید، منقلب شد و گریست به گونه ای که ریشش از اشک چشمش تر شد، حاضران در مجلس نیز گریستند، آنگاه متوکّل چهار هزار دینار به امام هادی عليه‌السلام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزلش باز گرداند.

کراجکی رحمه‌الله در کتاب «کنز» در ادامه این روایت، چنین می نویسد:

وقتی متوکّل این اشعار را شنید دگرگون شد و جام شراب بر زمین زد و مجلس عیش و نوشش در این روز بهم ریخت. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 211/50 ذیل ح 24.

1130/15. در کتاب «الصراط المستقیم» می نویسد: (احمد بن هارون گوید:

من خدمت امام هادی عليه‌السلام بودم،) حضرت از اسب فرود آمد تا چیزی بنویسد، در این هنگام اسب سه بار شیهه کشید.

امام هادی عليه‌السلام به زبان فارسی به او فرمود:

برو فلان جا، بول و غایط نموده و برگرد.

اسب چنین نمود.

من شاهد این صحنه بودم، شیطان در دلم وسوسه نمود و این امر را بزرگ شمردم، در این حال امام هادی عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

لایعظّم علیک إنّما أعطی اللَّه آل محمّد عليهم‌السلام أکبر ممّا أعطی داود وسلیمان.

این امر را بزرگ نشمار، چرا که خداوند برای آل محمّد عليهم‌السلام بزرگتر از آنچه به حضرت داوود و سلیمان عليهما‌السلام داده، عنایت فرموده است. (1)

1131/16. دانشمند عالی مقام، علیّ بن عیسی اربلی در کتاب «کشف الغمّه» می نویسد: فتح بن یزید گرگانی گوید:

هنگامی که از مکّه به سوی خراسان می رفتم، در راه با امام هادی عليه‌السلام همسفر شدم، آن حضرت نیز عازم عراق بود، شنیدم که حضرت می فرمود:

من اتّقی اللَّه یتّقی، ومن أطاع اللَّه یطاع.

هر کس از خدا بترسد، دیگران از او خواهند ترسید، و هر که از خداوند اطاعت نماید، دیگران از او اطاعت خواهند کرد.

از این کلام حضرت خوشم آمد و میل داشتم که خدمتش شرفیاب شوم، به حضورش شتافته و سلام عرض کردم، آن حضرت پاسخ سلام مرا داد و اجازه فرمود که در محضرش بنشینم، وقتی نشستم نخستین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الصراط المستقیم: 204/2 ح 12.

سخنی که ایراد نمود این که فرمود:

یا فتح! من أطاع الخالق لم یبال بسخط المخلوق، ومن أسخط الخالق فأیقن أن یحلّ به الخالق سخط المخلوق.

وإنّ الخالق لایوصف إلّا بما وصف به نفسه، وأنّی یوصف الخالق الّذی یعجز الحواسّ أن تدرکه، والأوهام أن تناله، والخطرات أن تحدّه، والأبصار عن الإحاطه به.

ای فتح! هر کس فرمانبر آفریدگار باشد از خشم بندگان مخلوق نمی هراسد، و هر کس خداوند آفریدگار را به خشم آورد پس به یقین بداند که روزی گرفتار خشم بندگان مخلوق خواهد شد.

به راستی که آفریدگار جز بدانچه خویشتن را وصف نموده نمی توان توصیف کرد، چگونه توصیف می شود آفریدگاری که حواس از درک او، اوهام از رسیدن به او، اندیشه ها از حد و وصف او و دیدگان از احاطه به او ناتوان هستند.

او از وصف، توصیف کنندگان فراتر، از ستایش ستایش گران والاتر است، در عین نزدیکی دور، و در عین دور بودن نزدیک است، پس او در نزدیک بودنش دور و در دوری اش نزدیک است، او چگونگی را به وجود آورده و نمی توان گفت: چگونه است؟ مکان را آفریده و ایجاد نموده و نمی توان گفت: کجاست؟ چرا که او منزّه است از این که دارای چگونگی و مکان باشد.

او یگانه، یکتا، بی نیاز از همه چیز است، نه فرزندی دارد و نه زاییده شده و نه همتایی دارد، پس جلال و عظمت او والاست.

آری، خدا را نمی توان وصف کرد، بلکه به کنه و حقیقت حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نیز نمی توان راه یافت و وصف کرد، چرا که خداوند جلیل، نام آن حضرت را با نام مبارک خویش قرین کرده، و او را در عطاء و بخشندگی خود شریک نموده و پاداش کسی را که از او فرمان برد همانند پاداش مطیع خود قرار داده، آنجا که می فرماید:

(وَما نَقَمُوا إِلّا أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ) (1).

«و آنان انتقام نگیرند جز آن هنگام که خداوند و رسول او آنان را از فضل خودش بی نیاز ساختند».

و در جای دیگر به نقل از سخن اشخاصی را که از فرمان او سر باز زدند و در میان طبقات آتش و پوششهای قطران مورد شکنجه و عذابند، می گویند: (یالَیْتَنا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولا) (2)؛

«ای کاش! خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم».

یا چگونه می توان کسانی را که خداوند بزرگ، اطاعت آنان را مقرون اطاعت پیامبرش کرده، وصف نمود؟ آنجا که می فرماید:

(أَطیعُوا اللَّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَأُولی الْأَمْرِ مِنْکُمْ) (3)؛

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را و صاحبان امر را».

و در جای دیگر می فرماید: (وَلَوْ رُدُّوهُ إِلَی الرَسُولِ وَإِلی اُولی الْأَمْرِ مِنْهُمْ) (4)؛ «اگر آن را به پیامبر و پیشوایان بازگردانند».

و در مورد دیگر می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها) (5)؛ «خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید».

و می فرماید: (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ) (6)؛ «اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید».

یا فتح! کما لایوصف الجلیل جلّ جلاله، والرسول [و] الخلیل، وولد البتول؛ فکذلک لایوصف المؤمن المسلّم لأمرنا.

ای فتح! همان گونه که خداوند بزرگ، پیامبر [و] خلیل و فرزندان حضرت زهرای بتول عليها‌السلام را نمی توان وصف نمود؛ همان گونه مؤمنی را که تسلیم امر ماست نمی توان وصف نمود.

بنابراین، پیامبر ما صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برترین پیامبران و خلیل ما، برترین خلیلان، و

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره توبه، آیه 74.

2- سوره احزاب، آیه 66.

3- سوره نساء، آیه 58 83 59.

4- سوره نساء، آیه 58 83 59.

5- سوره نساء، آیه 58 83 59.

6- سوره نحل، آیه 43.

جانشین و وصی آن حضرت، گرامی ترین اوصیا است، نامهای مبارک آنان برترین نامها، و کنیه آنان بهترین و شیرین ترین کنیه هاست.

اگر قرار بر این بود که جز افراد همگون، با ما همنشینی نکنند، کسی را توان همنشینی با ما نبود و اگر جز همگون بر ازدواج ما نبود، کسی را یارای ازدواج با ما نبود.

(آری،) آنان متواضع ترین مردم از جهت تواضع و فروتنی، بزرگترین آنان از جهت حلم و بردباری، بخشنده ترین آنان از جهت بخشش و سخاوتمندی، و محکم ترین آنان از جهت پناهگاه هستند. جانشینان آن دو بزرگوار، دانش آنها را به ارث برده اند. پس امر را بر آنان برگردان و تسلیم آنان شو، خداوند تو را به مرگ آنان بمیراند و به زندگی آنان زنده نماید.

آنگاه فرمود: اگر می خواهی مرخصی، خدایت رحمت کند.

فتح گوید: من از محضرش مرخص شدم، فردای آن روز خدمتش شرفیاب گشته، سلام کردم، جواب عنایتم فرمود.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! اجازه می فرمایید پرسشی که از دیشب مرا به خود مشغول نموده، بپرسم؟ فرمود:

بپرس، اگر خواستم توضیح می دهم و اگر خواستم، پاسخ نمی گویم، پس نظریه ات را تصحیح کن و در پرسشت استوار باش و با دقّت تمام، به پاسخ گوش کن و پرسش را مشکل و مشتبه مکن که خود و پاسخگو را در زحمت اندازی، چرا که یاد دهنده و یاد گیرنده در رشد و هدایت شریکند و هر دو مأمور به نصیحت هستند، و از غش و فریب باز داشته شده اند.

وأمّا الّذی اختلج فی صدرک لیلتک فإن شاء العالم أنبأک، إنّ اللَّه لم یظهر علی غیبه أحداً إلّا من ارتضی من رسول.

فکلّ ما کان عند الرسول کان عند العالم، وکلّ ما اطّلع علیه الرسول فقد اطّلع أوصیاءَه علیه لئلّا تخلو أرضه من حجّه یکون معه علم یدلّ علی صدق مقالته، وجواز عدالته.

ولی آنچه که دیشب به فکر تو رسیده اگر امام بخواهد، تو را از آن آگاه می سازد، چرا که خداوند کسی را از علم غیب خویش آگاه نفرموده جز فرستادگانی را که برگزیده است (1).

پس هر چه نزد پیامبر هست، نزد امام نیز هست و از هر چیزی که پیامبر آگاه است اوصیا و جانشینان او نیز آگاه هستند، تا آنکه زمین او، از حجّت و راهنما خالی نماند، حجّتی که دارای دانشی است که بیانگر صدق گفتار او و جواز عدالت اوست.

ای فتح! شاید شیطان بخواهد تو را گرفتار اشتباه نماید و در آنچه به تو گفتم وسوسه کند و در مورد موضوعاتی که به تو خبر دادم به شک و تردید بیندازد، تا از راه خدا و صراط مستقیم منحرف نماید و بگویی: اگر یقین کنم آنان دارای چنین مقاماتی هستند پس آنان خدایان هستند.

معاذ اللَّه! آنان آفریده، پرورش یافته و فرمان بردار خداوند متعال هستند، در برابر او متواضع و فروتن و به او رغبت دارند، وقتی شیطان با این گونه وسوسه ها تو را وسوسه نمود او را با آنچه یاد دادم، ریشه کن ساز.

فتح گوید: عرض کردم: قربانت گردم، مشکلم را حل نمودی و وسوسه شیطان ملعون را با این توضیحات از بین بردی، او در دل من وسوسه نموده بود که شما خدایان هستید.

فتح گوید: وقتی امام هادی عليه‌السلام این سخن را از من شنید، سر به سجده گذاشت و در سجده می فرمود:

راغماً لک یا خالقی! داخراً خاضعاً؛

آفریدگارا! من برای تو به خاک افتادم و با فروتنی سر به خاک گذاشتم.

حضرت پیوسته در این حال بود تا این که شب به پایان رسید.

آنگاه فرمود: ای فتح! نزدیک بود که هلاک شده و دیگران را به هلاکت بیندازی، به حضرت عیسی عليه‌السلام ضرری نرسید در آن موقع که افرادی از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- اشاره به فرمایش خداوند متعال است که می فرماید: (عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً (26) إلّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ)؛ «دانای غیب اوست، پس هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد؛ جز فرستادگانش که آنان را برگزیده است». سوره جنّ، آیه 26 و 27

نصارا به جهت عقاید باطلشان (در مورد آن حضرت) به هلاکت رسیدند، اگر می خواهی می توانی مرخص شوی، خدای رحمتت کند.

فتح گوید: من با خوشحالی از محضرش مرخص شدم، چرا که خداوند وسوسه های شیطان را از من دفع نموده بود و نسبت به آن بزرگواران شناخت خوبی پیدا کرده بودم، و به خاطر این امر، خدای را حمد و سپاس می نمودم.

من در این مسافرت، در منزل دیگری به حضور آن حضرت شرفیاب شدم، آن حضرت تکیه داده بود، در برابرش مقداری گندم برشته بود، که آن حضرت آنها را مخلوط می نمود، این بار شیطان مرا وسوسه نمود که امام نباید چیزی بخورد و بیاشامد! چرا که این آفت است و امام آفت پذیر نیست. همین که این امر از ذهنم خطور کرد، حضرت فرمود:

ای فتح! بنشین. ما از پیامبران اسوه و الگو گرفته ایم، آنان می خوردند و می آشامیدند، و در بازارها راه می رفتند، هر جسمی نیازمند غذاست جز آفریدگار رازق؛ چرا که او پدید آورنده اجسام است، او پدید نیامده، محدود نیست و هرگز قابل فزونی و کاستی نیست، ذات او از آنچه ذات اجسام ترکیب یافته پاک و منزّه است. او یگانه، یکتا و بی نیازی است که نه زاده و نه زاییده شده و نه همتایی دارد.

او پدید آورنده چیزها و به وجود آورنده اجسام است، او شنوا، دانا، نکته دان، آگاه، رؤوف و مهربان است و از آنچه ستمگران می گویند بی نهایت پاک و منزّه و بزرگ است.

اگر خداوند، آنچنان که وصف می شود، بود، هرگز پروردگار از پرورش یافته و آفریدگار از آفریده شده و پدیدآورنده از پدیدآمده، شناخته نمی شد، ولی (خداوند) میان او و جسمی که پدید آورده فرق گذاشته و اشیاء را به وجود آورده، چرا که چیزی مشابه او نیست که دیده شود و او شبیه هیچ موجودی نیست. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کشف الغمّه: 388 - 386/2، بحار الأنوار: 177/50 ح 56.

## پایان بخش

اینک این بخش را با دو مطلب به پایان می برم:

مطلب نخست: محمّد بن اسماعیل بن صالح صیمری، قصیده ای در رثا و سوگواری مولایمان امام هادی عليه‌السلام سروده که در ضمن آن، امام حسن عسکری عليه‌السلام را تسلیت و تعزیت گفته است، این قصیده در کتاب «المقتضب» آمده، نخستین بیت این قصیده چنین است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الأرض حزناً زلزلت زلزالها |  | وأخرجت من جزع أثقالها |

به راستی که از چنین مصیبت بزرگی، زمین از شدّت حزن و اندوه به شدّت لرزید و از فریاد این مصیبت، بارهای سنگینش را بیرون آورد.

آنگاه شاعر یک یک امامان معصوم عليهم‌السلام را شمرده و با آخرین آنان - امام مهدی عليه‌السلام - به پایان می برد و این پیش از ولادت آن حضرت بوده که گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عشر نجوم أفلت فی فلکها |  | ویطلع اللَّه لنا أمثالها |
| بالحسن الهادی أبی محمّد |  | تدرک أشیاع الهدی آمالها |
| وبعده من یرتجی طلوعه |  | یظلّ جوّاب الفلا جوالها |
| ذو الغیبتین المطوّل الحقّ الّتی |  | لایقبل اللَّه من استطالها |
| یا حجج الرحمان إحدی عشره |  | آلت بثانی عشرها مآلها (1) |

ده ستاره ای که در آسمان امامت غروب کرد؛ و خداوند همانند آنها را برای ما آشکار می کند.

(یازدهمین آنان) امام هدایتگر، حضرت ابی محمّد عسکری عليه‌السلام که به وسیله او، پیروانِ هدایت به آرزوهایشان می رسند.

پس از او، امید طلوع ستاره دیگری می رود که در نقاط متفاوت زمین زندگی می نماید.

او دارای دو غیبت طولانی حق است، که اگر کسی در این امر او کوتاهی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- المقتضب: 52 و 53، بحار الأنوار: 214/50 ضمن ح 26.

کند، خداوند از او نمی پذیرد.

ای حجّت های یازده گانه خداوند رحمان! که به دوازدهمین حجج به آرزوها خواهید رسید.

دوّم: سیّد جلیل القدر، سیّد بن طاووس رحمه‌الله در کتاب «مهج الدعوات» می نویسد: یسع بن حمزه القمی می گوید:

عمرو بن مسعده، وزیر معتصم عبّاسی به من گفت: پرونده سختی در مورد توست.

آنگاه آنان مرا دستگیر و زندانی کرده و با غل و زنجیر بستند، من بر جان خود بیمناک شده و ترسیدم کشته شده و اموالم را مصادره نمایند و فرزندان و بازماندگانم پس از من فقیر شوند. به همین جهت، طی نامه ای این جریان را به آقایم امام هادی عليه‌السلام نوشته و به آن حضرت شکوه کردم. و از حضرتش خواستم که مشکل مرا حل نمایند.

مولایم امام هادی عليه‌السلام در پاسخ نامه مرقوم فرمود:

ترسی برای تو نیست و چیز مهمّی نیست، این دعایی را که برای تو می نویسم بخوان و خداوند متعال را با این کلمات نیایش کن تا به زودی از آنچه مبتلا شدی تو را نجات داده و در کار تو گشایشی قرار دهد، چرا که این دعایی است که آل محمّد عليهم‌السلام به هنگام فرود آمدن بلا و آشکار شدن دشمنان و هنگام فقر و دلتنگی می خوانند.

یسع بن حمزه گوید: ابتدای روز بود که من شروع به خواندن دعایی که مولایم برای من نوشته بود، کردم، سوگند به خدا! هنوز خیلی از روز نگذشته بود که مأمور آمد و گفت: وزیر تو را می خواهد.

من برخاستم و نزد وزیر رفتم، وقتی چشمش به من افتاد لبخندی زد و دستور داد غل و زنجیر از من باز کردند، آنگاه دستور داد لباس فاخری برای من آوردند، مرا در کنار خود نشاند و شروع کرد با من صحبت کردن و عذر خواهی نمودن.

او همه اموالی که از من گرفته بود پس داد و با بهترین وجه از من پذیرایی کرد. آنگاه مرا به همان منطقه ای که تحت نظر من بود فرستاد و بخش دیگری را نیز به آن افزود.

دعایی که مولایم امام هادی عليه‌السلام نوشته بود، چنین است:

«یا من تحلّ بأسمائه عقد المکاره، ویا من یُفلّ بذکره حدّ الشدائد، ویا من یُدعی بأسمائه العظام من ضیق المخرج إلی محلّ الفرج، ذلّت بقدرتک الصعاب، وتسبّبت بلطفک الأسباب، وجری بطاعتک القضاء، ومضت علی ذکرک الأشیاء، فهی بمشیّتک دون قولک مؤتمره، وبإرادتک دون وحیک منزجره.

وأنت المرجوّ للمهمّات، وأنت المفزع للملمّات، لایندفع منها إلّا ما دفعت ولاینکشف منها إلّا ما کشفت، وقد نزل بی من الأمر ما قد فدحنی ثقله، وحلّ بی منه ما بهضنی حمله، وبقدرتک أوردت علیّ ذلک، وبسلطانک وجّهته إلیّ، فلا مُصدر لما أوردت، ولا میسّر لما عسّرت، ولا صارف لما وجّهت، ولا فاتح لما أغلقت، ولا مغلق لما فتحت، ولا ناصر لمن خذلت إلّا أنت، صلّ علی محمّد وآل محمّد. وافتح لی باب الفرج بطَوْلک.

واصرف عنّی سلطان الهمّ بحولک، وأنلنی حسن النظر فیما شکوت، وارزقنی حلاوه الصنع فیما سألتک، وهب لی من لدنک فرجاً وَحِیّاً، واجعل لی من عندک مخرجاً هنیئاً، ولا تشغلنی بالإهتمام عن تعاهد فرائضک، واستعمال سنّتک، فقد ضقت بما نزل بی ذرعاً، وامتلأت بحمل ما حدث علیّ جزعاً، وأنت القادر علی کشف ما بُلیت به، ودفع ما وقعت فیه، فافعل ذلک بی، وإن کنت غیر مستوجبه منک، یا ذاالعرش العظیم، وذا المنّ الکریم، فأنت قادر یا أرحم الراحمین، آمین یا ربّ العالمین. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مهج الدعوات: 326 - 324، بحار الأنوار: 224/50 ح 12 (بخشی از حدیث) و 229/95 ح 27.

ای خدایی که گره ناگواریها با نامهای او گشایش می یابد، و ای آن که با یاد او سختیها از بین می رود، ای آن که نامهای بزرگش برای خروج از شدّت به سوی گشایش خوانده می شود. سختیها به نیروی تو رام و اسباب به لطف تو سبب ساز می گردند، و قضا به قدرت تو جاری گردد، و چیزها به یاد تو امضا می گردد، پس هر چه بخواهی به مجرّد خواست تو بدون فرمانت انجام پذیرد و به مجرّد اراده ات بدون وحی تو باز ایستد.

تو اُمید برای مهمّات جهان و پناهگاه برای پریشانیها هستی، هیچ درد و رنجی از بین نمی رود جز آن که تو دفع کنی و هیچ مصیبتی بر طرف نمی شود جز آن که تو برطرف نمایی، به راستی که برای من حادثه ای رخ داده که سنگینی آن قابل تحمّل نیست و چنان بر من پیش آمد نموده که حملش بر من سنگین آمده و این را تو به قدرت خودت بر من وارد آورده ای و با سلطان تو بر من رو آورده، پس آنچه تو وارد آورده باشی کسی نمی تواند آن را از میان بردارد، و آنچه را که تو مشکل کنی کسی نمی تواند آن را آسان نماید، و آنچه را تو گسیل داری برگرداننده ای نیست و آنچه را که تو ببندی، گشاینده ای برای آن نیست و آنچه را تو باز کنی، کسی را یارای بستن آن نیست و کسی را که تو خوار نمایی یاوری جز تو نیست، بر محمّد و آل محمّد درود فرست، و از فضلت درِ گشایش را برای من بگشا، و با نیروی خود تسلّط اندوه را از من برگردان، و برای من در آنچه به سوی تو شکوه نمودم خوش بینی مرحمت فرما، و شیرینی عمل در آنچه از درگاه تو خواستم برای من روزی کن و از پیشگاه خود برای من گشایشی فوری عنایت کن و از پیشگاه خود برای من چاره ای گوارا قرار بده، و مرا با گرفتاری، از انجام واجبات تو و بکارگیری مستحبّات تو مشغولم مکن، چرا که از آنچه به من رسیده - پروردگارم - در تنگنا هستم و دلم از اندوه بار سنگینی که برای من پیش آمده، پر شده و تنها تو قادری آنچه را که باعث گرفتاری من شده برطرف کنی، و آنچه مرا در خود فرو برده از بین ببری.

این کار را برای من انجام بده، گرچه سزاوار چنین امری از جانب تو نیستم. ای دارای عرش بزرگ و عطای کریم، پس تو توانایی ای مهربانترین مهربانان، اجابت فرما ای پروردگار جهانیان.

## بخش سیزدهم: در مناقب امام حسن عسکری عليه‌السلام

قطره ای از دریای فضایل و مناقب پیشوای یازدهم، سبط سرور بشر پدر گرام مهدی منتظر عليه‌السلام و شافع روز محشر، امام پسندیده و پاکیزه ابو محمّد حضرت حسن بن علی، امام عسکری صلوات اللَّه علیه

1132/1. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد:

ابوهاشم جعفری می گوید: روزی مولایم امام حسن عسکری عليه‌السلام سوار بر مرکب شده و به سوی صحرا حرکت کرد، من نیز به همراه حضرتش سوار بر مرکبم شده و حرکت کردم، حضرت جلوتر حرکت می نمود من نیز پشت سرش در حرکت بودم، ناگاه به یاد بدهی خود افتادم، در فکر بودم که چگونه پرداخت خواهم نمود.

ناگاه امام عليه‌السلام متوجّه من شد و فرمود:

اللَّه یقضیه؛ خداوند آن را پرداخت می نماید.

آنگاه از زین مرکبش خم شد و با تازیانه اش خطی در زمین کشید و فرمود: یا أبا هاشم! إنزل فخذ واکتم.

ای اباهاشم! فرود آی، بردار و کتمان کن!

من از مرکبم فرود آمدم، دیدم شمش طلایی است، برداشتم و در خورجینم گذاشتم و باز به راه خود ادامه دادیم، باز به فکر فرو رفتم، و با خودم گفتم: اگر قیمت این طلا به اندازه بدهی من باشد بهتر است، و گرنه باید طلبکارم را با آن راضی کنم، الآن باید به فکر خرجی فصل زمستان - از قبیل، لباس و چیزهای دیگر - باشم.

همین که این امور از ذهنم خطور کرد دیدم امام عليه‌السلام برای دوّمین بار از روی مرکبش خم شد و با تازیانه اش همانند خطّ نخستین، خطّی دیگر کشید و فرمود:

إنزل فخذ واکتم؛

فرود آی، بردار و کتمان کن.

من بار دیگر از مرکبم فرود آمده و شمش نقره ای برداشته و در خورجین دیگرم گذاشتم، بعد حضرتش اندکی به راه خود ادامه داده و به منزلش باز گشت.

من نیز به خانه ام آمدم، وقتی به خانه رسیدم، مقدار بدهی خود را محاسبه کرده و مبلغ آن را بدست آوردم، سپس آن شمش طلا را وزن کرده و قیمتش را بدست آوردم، دیدم بی کم و زیاد به اندازه بدهی من است.

(نویسنده کتاب «الثاقب فی المناقب» پس از نقل این حدیث شریف گوید: ) آری، اگر کسی در این حدیث بیندیشد می فهمد که این معجزه از معجزه حضرت عیسی عليه‌السلام که از آنچه می خوردند و در خانه هایشان ذخیره می کردند، خبر می داد، بالاتر است، و توفیق از خداوند متعال است. (1)

1133/2. شیخ صدوق رحمه‌الله نقل می کند: احمد بن اسحاق رضی الله عنه، وکیل قمی گوید:

به محضر مولایم امام حسن عسکری علیه الصلاه والسلام شرفیاب شده، عرض کردم: قربانت گردم، مطلبی در دلم هست که به خاطر آن غمگین هستم، می خواستم این آن را از پدر بزرگوارت بپرسم، ولی ممکن نشد.

فرمود:

آن مطلب چیست؟

عرض کردم: آقای من! از پدران بزرگوارتان - علیهم الصلاه والسلام - چنین روایت شده:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 217 ح 20.

أنّ نوم الأنبیاء علی أقفیتهم، ونوم المؤمنین علی أیمانهم، ونوم المنافقین علی شمائلهم، ونوم الشیاطین علی وجوههم.

خوابیدن پیامبران بر پشتشان، خوابیدن مؤمنان به طرف راستشان، خوابیدن منافقان به طرف چپشان و خوابیدن شیاطین بر رویشان است.

(آیا چنین است؟) فرمود: آری.

عرض کردم: آقای من! من هر چه سعی می کنم به طرف راستم بخوابم، نمی توانم، و خوابم نمی برد.

امام عليه‌السلام لحظاتی سکوت نمود، آنگاه فرمود: ای احمد! نزدیک من بیا.

من نزدیک حضرتش رفتم، فرمود:

یا أحمد! أدخل یدک تحت ثیابک؛

ای احمد! دستت را زیر لباست ببر.

من چنین کردم، حضرت دست خود را از زیر لباسش بیرون آورد و زیر لباس من وارد نمود، و دست راست خود را به طرف چپ من و دست چپش را به طرف راست من کشید و این کار را سه مرتبه تکرار کرد.

از آن به بعد دیگر من نمی توانم به طرف چپم بخوابم. (1)

در نسخه «کافی» آمده: از آن پس، هرگز بر آن پهلو خوابم نمی برد. (2)

1134/3. شیخ طوسی قدس‌سره در کتاب «الغیبه» می نویسد:

محمّد بن احمد انصاری گوید: گروهی از مفوّضه و مقصّره کامل بن ابراهیم مدنی را به سوی امام حسن عسکری عليه‌السلام فرستادند.

کامل گوید: من با خودم گفتم: وقتی به محضرش شرفیاب شدم از او می پرسم؛ تنها کسی وارد بهشت می شود که شناخت و گفتارش همانند شناخت و گفتار من باشد.

وقتی وارد محضر آقایم ابو محمّد عليه‌السلام شدم؛ دیدم که لباس فاخری بر تن

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الدعوات راوندی: 70 ح 169، بحار الأنوار: 190/76 ح 21.

2- الکافی: 513/1 ح 27 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 286/50 ح 61.

دارد، با خود گفتم: ولیّ خدا و حجّت او لباس فاخر می پوشد و به ما دستور می دهد که با برادران دینی مواسات و یاری نماییم و ما را از چنین لباسهایی نهی می کند؟!

چون این سخن از ذهنم خطور کرد، حضرت لبخندی زد و آستین های خود را بالا زد، دیدم لباس پشمی سیاه زبر و خشنی به تن داشت، آنگاه فرمود:

هذا للَّه وهذا لکم....

این لباس به خاطر خداوند متعال و این یکی به خاطر شماست... (1)

1135/4. قطب الدین راوندی قدس‌سره در کتاب «خرائج» می نویسد: ابو هاشم جعفری گوید:

من با خودم می گفتم: دوست دارم بدانم امام حسن عسکری عليه‌السلام در مورد قرآن چه می فرماید؟ آیا به نظر آن حضرت قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق؟ [در حالی که قرآن سوای خداوند متعال است].

در این فکر بودم که مولایم رو به من کرد و فرمود:

مگر روایتی که امام صادق عليه‌السلام فرموده به تو نرسیده؟ آنجا که امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

لمّا نزلت (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ) (2) خلق لها أربعه ألف جناح، فما کانت تمرّ بملاءٍ من الملائکه إلّا خشعوا لها؟! وقال: هذه نسبه الربّ تبارک وتعالی.

وقتی (سوره) (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)؛ نازل شد، خداوند برای آن چهار هزار بال آفرید، او از مقابل هر گروهی از فرشتگان می گذشت، آنان برای او تواضع می نمودند، و می گفتند: این نسبت پروردگار متعال است. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الغیبه طوسی: 148، بحار الأنوار: 253/50 ح 7.

2- سوره توحید، آیه 1.

3- الخرائج: 686/2 ح 6، بحار الأنوار: 254/50 ح 9.

1136/5. باز در همان منبع و همچنین در «مناقب» آمده است: علیّ بن حسن بن سابور گوید:

سالی در امرّاء در زمان امام حسن عسکری عليه‌السلام خشکسالی شد، خلیفه به حاجب و اهل کشور دستور داد تا برای نماز استسقا؛ (طلب باران) به بیرون شهر بروند.

مردم سه روز پشت سرهم برای نماز استسقا رفتند و دعا کردند؛ ولی باران نبارید.

روز چهارم جاثلیق به همراه مسیحیان و عدّه ای از راهبان به سوی صحرا رفتند، در میان آنان راهبی بود، همین که او دست بر دعا برداشت بارش باران از آسمان شروع شد، وی روز دیگر نیز برای دعا به صحرا رفت، باز هم باران بارید، وقتی مردم این صحنه را دیدند، به شکّ و تردید افتادند، و از این امر در شگفت شده و به دین مسیحیّت متمایل شدند.

(این قضیّه به خلیفه رسید،) وی ناگزیر از امام حسن عسکری عليه‌السلام که در آن موقع در زندان بود(!!) یاری طلبید، او مأموری به نزد حضرتش فرستاد و آن حضرت را از زندان آزاد کرده و گفت: امّت جدّت را دریاب که هلاک شدند.

امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود:

من فردا بیرون می روم و ان شاء اللَّه شکّ و تردید را از بین می برم.

روز سوّم جاثلیق به همراه راهبان به سوی صحرا رفتند، امام حسن عسکری عليه‌السلام نیز به همراه عدّه ای از یارانش به صحرا رفتند، وقتی حضرت چشمش به راهب افتاد و دید که دستش را برای دعا بلند نموده به یکی از غلامانش دستور داد تا دست راست او را نگهدارد و آنچه میان انگشتانش است، بگیرد.

غلام، طبق فرمایش امام عليه‌السلام دست او را نگهداشت و از میان دو انگشت

سبابّه اش استخوان سیاهی گرفت.

امام عليه‌السلام آن را گرفت آنگاه به راهب فرمود:

اکنون دعا کن و طلب باران نما!

راهب شروع به دعا کرد، آسمان ابری بود، ولی ابرها پراکنده شده و آفتاب درخشان آشکار گشت.

خلیفه، از امام حسن عسکری عليه‌السلام پرسید: ای ابا محمّد! این استخوان چیست؟ حضرت فرمود:

هذا رجل مرّ بقبر نبیّ من الأنبیاء فوقع إلی یده هذا العظم، وما کشف من عظم نبیّ إلّا وهطلت السماء بالمطر.

این شخص از کنار قبر یکی از پیامبران عبور نموده و این استخوان را از قبر آن پیامبر بدست آورده و استخوان هیچ پیامبری در پیشگاه خدا ظاهر نمی شود مگر آن که به زودی از آسمان باران می بارد. (1)

1137/6. در رجال کشی قدس‌سره آمده است: محمّد بن حسن گوید:

بیماری سختی در چشمم پدید آمد، نامه ای به محضر مولایم امام حسن عسکری عليه‌السلام نوشته و از آن حضرت خواستم که برای من دعا بفرماید.

وقتی نامه را فرستادم با خودم گفتم: کاش از حضرتش می پرسیدم که سرمه ای برای چشمم بیان می کرد.

پاسخ نامه که با خطّ مبارک آن حضرت نوشته بود، آمد، در آن برای سلامت چشم بیمارم دعا فرموده بود، چرا که یکی از چشمانم نابینا بود، و پس از آن مرقوم فرموده بود:

أردت أن أصف لک کحلاً، علیک بصبر مع الإثمد کافوراً وتوتیا، فإنّه یجلو ما فیها من الغشاء وییبس الرطوبه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 441/1 ح 23، بحار الأنوار: 270/50 ح 37. نظیر این روایت در المناقب: 425/4 نقل شده است.

خواسته بودی که برای تو سرمه ای را بیان کنم، بر تو باد که: صبر (1) را با اثمد (2)، کافور و توتیا مخلوط کن و از آن سرمه ای تهیه کرده و به چشمت بکش که این سرمه تاری چشم را از بین برده و چشم را جلا می دهد و رطوبت آن را نیز از بین می برد.

محمّد بن حسن گوید: من طبق دستور مولایم این سرمه را درست کردم و چشمم بهبود یافت و خدا را سپاس می گویم. (3)

1138/7. باز در همان کتاب آمده است: فضل بن حارث گوید:

من در سامرّاء بودم، هنگامی که جنازه امام هادی عليه‌السلام را برای تشییع بیرون آوردند امام حسن عسکری عليه‌السلام را دیدیم که در سوگ پدر بزرگوارش گریبان چاک کرده و در حرکت بود.

من از جلالت و بزرگی او - که سزاوار چنین بزرگی بود - در شگفت بودم، و نیز از چهره زیبا و گندمگونی که رنگ باخته بود در تعجّب بودم و از رنج ناراحتی که داشت دلم برای حضرتش می سوخت. همان شب به خواب رفتم و آن حضرت را در خواب دیدم، فرمود:

اللون الّذی تعجّبت منه إختیار من اللَّه لخلقه یختبر به کیف یشاء، وأنّها هی لعبره لاُولی الأبصار، لایقع فیه علی المختبر ذمّ، ولسنا کالناس فنتعب ممّا یتعبون، نسأل اللَّه الثبات ونتفکّر فی خلق اللَّه، فإن فیه متّسعاً، واعلم إنّ کلامنا فی النوم مثل کلامنا فی الیقظه.

از رنگ چهره ام که در شگفت شدی آن امتحانی است از خداوند نسبت به بندگان خویش که آن گونه که می خواهد می آزماید. و آن عبرتی است برای صاحبان بینش و بصیرت و برای آزمایش شونده مذمّتی نیست، ما همانند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صَبِر: عصاره درختی تلخ را گویند که مصرف داروئی دارد.

2- اثْمِد: سنگی است که آن را نرم کرده و به عنوان سرمه به چشم می کشند، معادن این سنگ در شرق زمین واقع است.

3- رجال کشّی: 815/2 ضمن رقم 1018، بحار الأنوار: 299/50 ح 73.

مردم نیستیم که چون آنان دچار رنج شویم، از خداوند متعال ثبات قدم و تفکّر در آفریدهای او را خواستاریم، چرا که در آن وسعتی است، و بدان که سخن ما در خواب مانند سخن ما در بیداری است. (1)

1139/8. در کتاب «اعلام الوری» تألیف شیخ جلیل القدر، ابوعلی طبرسی، صاحب «مجمع البیان» و نیز در «الثاقب فی المناقب» و «الصراط المستقیم» آمده است:

ابو هاشم جعفری گوید: من در محضر باصفای مولایم امام حسن عسکری عليه‌السلام بودم، برای ورود، شخصی از مردم یمن از حضرتش اجازه خواستند، (حضرت اجازه دادند) مردی زیبا، بلند قامت و تنومند وارد شد و بر امام عليه‌السلام با اظهار ولایت سلام نمود.

حضرت با پذیرش ولایتش به او پاسخ داد و دستور جلوس فرمود.

او در کنار من نشست، من با خودم گفتم: ای کاش! می دانستم این شخص کیست؟

در این هنگام امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود:

هذا من ولد الأعرابیّه صاحبه الحصاه الّتی طبع آبائی فیها بخواتیمهم فانطبعت، فقد جاء بها معه یرید أن نطبع فیها.

او از فرزندان همان زن عربی است که دارای سنگریزه ای بود که پدران من به آن مهر می زدند، و آن مهر نقش می بست، اینک آن را آورده می خواهد من مهر کنم.

آنگاه امام عليه‌السلام رو به آن مرد یمنی نمود و فرمود: سنگریزه را بده.

او سنگریزه ای را بیرون آورد، یک طرف آن صاف بود، امام عليه‌السلام آن را گرفت و مهرش را بیرون آورده و بر آن زد، در همان حال نام حضرتش در آن نقش بست، گویی همینک می بینم که در آن نوشته بود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- رجال کشّی: 843/2 رقم 1087، بحار الأنوار: 300/50 ح 75. گفتنی است که این حدیث طبق نسخه «بحار الأنوار» ترجمه شده است.

«الحسن بن علی عليهما‌السلام».

من رو به مرد یمنی کرده و گفتم: آیا تا به حال امام حسن عسکری عليه‌السلام را دیده بودی؟

گفت: نه، به خدا سوگند! من مدّتی بود که دوست داشتم و عاشق بودم که او را ببینم، تا این که ساعتی پیش جوانی آمد - که او را نیز نمی شناختم - و به من گفت: برخیز و حضور آن حضرت شرفیاب شو. من برخاستم و خدمتش شرفیاب شدم.

آنگاه مرد یمنی برخاست، در حالی که او می گفت: رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت باد، که فرزندانی که برخی از برخی دیگرند، گواهی می دهم که حق تو همانند حق امیر مؤمنان علی و امامان پس از او صلوات اللَّه علیهم أجمعین واجب و لازم است، و حکمت و امامت به سوی تو منتهی می شود و تو همان ولیّ خدایی هستی که در نشناختن تو، عذر احدی پذیرفته نیست.

من پرسیدم: اسمت چیست؟

گفت: نام من، «مهج بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم بن اُمّ غانم» است و او همان بانوی یمنی و دارای سنگریزه ای بود که امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به آن مهر زده بود.

ابو هاشم جعفری گوید: من اشعاری را در این زمینه سرودم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| بدرب الحصا مولی لنا یختم الحصی |  | له اللَّه أصفی بالدلیل وأخلصا |
| وأعطاه آیات الإمامه کلّها |  | کموسی وفلق البحر والید والعصا |
| وما قمّص اللَّه النبیّین حجّهً |  | ومعجزهً إلّا الوصیّین قمّصا |
| فمن کان مرتاباً بذاک فقصره |  | من الأمر أن تتلو الدلیل وتفحصا |

مولای ما از طریق سنگریزه، که بر آن مهر می زند که خداوند او را برگزیده و این را بهترین دلیل برای او قرار داده است.

و به او همه نشانه های امامت را همانند موسی عليه‌السلام - که شکافتن دریا و ید بیضا و عصا را داده بود - عطا فرموده است.

خداوند هر حجّت و معجزه ای که بر پیامبران خود عطا نموده بر اوصیا نیز عطا فرموده است.

آری، هر که در این امر تردید نماید در واقع کوتاهی از خود اوست؛ باید در این رابطه دلیل را بنگرد و آن را جست و جو کند. (1)

1140/9. در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: ابو هاشم جعفری گوید:

از مولایم امام حسن عسگری عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

إنّ فی الجنّه باباً یقال له: المعروف، ولا یدخله إلّا أهل المعروف.

همانا برای بهشت دری است که آن را «معروف» گویند، از آن در، تنها «اهل معروف»؛ (نیکوکاران) وارد می شوند.

من در دلم خدا را سپاس گفتم و از این که در بر آوردن حوایج مردم متحمّل زحماتی می شوم، مسرور شدم.

در این حال امام عليه‌السلام متوجّه من شد و نگاهی به من کرد و فرمود:

نعم، دُم علی ما أنت علیه، فإنّ أهل المعروف فی دنیاهم هم أهل المعروف فی الآخره، جعلک [اللَّه] منهم یا أباهاشم ورحمک.

آری، به این کار خودت ادامه بده، زیرا که اهل معروف در دنیا همان اهل معروف در آخرت هستند. ای ابو هاشم! خداوند تو را از آنان قرار داده و به تو رحمت نموده است. (2)

1141/10. باز در همان منبع آمده است: ابو هاشم جعفری گوید:

من در حضور امام حسن عسکری عليه‌السلام بودم، محمّد بن صالح ارمنی از

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 561 ح 1، إعلام الوری: 138/2، بحار الأنوار: 302/50 ح 78. این حدیث به صورت اختصار در «الصراط المستقیم: 206/2 ح 5» نقل شده است.

2- الثاقب فی المناقب: 564 ح 1، إعلام الوری: 143/2، الخرائج: 689/2 ح 12 المناقب: 432/4 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 258/50 ح 16.

تفسیر آیه شریفه (وَإذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ... ) (1)؛ «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم برگرفت...»، پرسید. امام عليه‌السلام فرمود:

آنان با این کار در شناخت پروردگار استوار مانده و این امر محقّق شد؛ ولی آن موقف و حادثه را فراموش کردند و به زودی بیاد خواهند آورد، اگر جز این بود کسی نمی توانست بفهمد که آفریدگار و رازق او کیست.

ابوهاشم جعفری گوید: من در دلم از بزرگی نعمتی که خداوند به ولیّ خود داده و از فزونی علم و دانش او در شگفت شده و در اندیشه فرو رفتم که امام عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

الأمر أعجب ممّا عجبت منه یا أباهاشم! وأعظم، ما ظنّک بقوم مَن عرفهم عرف اللَّه، ومَن أنکرهم أنکر اللَّه، ولایکون مؤمناً حتّی یکون لولایتهم مصدّقاً، وبمعرفتهم موقناً.

ای ابوهاشم! مطلب شگفت انگیزتر و بزرگتر از آن است که تو تعجّب می کنی، تو چه می پنداری در مورد گروهی که هر کس آنان را شناخت در واقع خدا را شناخته و هر که منکر آنان شد در واقع خدا را انکار کرده است، و هرگز کسی مؤمن نمی شود تا آن که ولایت آنها را تصدیق و به معرفت آنان یقین داشته باشد. (2)

1142/11. باز در همان منبع و همچنین در «کافی» آمده است: اقرع گوید:

در نامه ای خدمت امام حسن عسکری عليه‌السلام نوشتم: آیا امام محتلم می شود؟

وقتی نامه را فرستادم با خود گفتم: (احتلام از شیطان است) و خداوند اولیای خود را از شرّ شیطان حفظ فرموده است.

پاسخ نامه چنین آمد:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف، آیه 172.

2- الثاقب فی المناقب: 567 ح 8، کشف الغمّه: 419/2 (با اندکی تفاوت).

حال الأئمّه عليهم‌السلام فی المنام حالهم فی الیقظه، لایغیّر النوم منهم شیئاً، وقد أعاذ اللَّه عزّوجلّ أولیاءه من الشیطان، کما حدّثتک نفسک.

حال امامان عليهم‌السلام در خواب و بیداری یکسان است، خواب تغییری در حال آنان نمی دهد، و همان گونه که در دل تو خطور نموده بود خداوند اولیای خود را از شرّ شیطان حفظ فرموده است. (1)

1143/12. مسعودی قدس‌سره در «اثبات الوصیّه» می نویسد: جعفر بن محمّد بن موسی گوید:

من در سامرّاء کنار خیابانی نشسته بودم، امام حسن عسکری عليه‌السلام در حالی که سوار بر مرکبی بود از آنجا عبور فرمود، من علاقه زیادی داشتم که دارای فرزندی باشم، با خود گفتم: آیا می شود من هم دارای فرزندی باشم؟!

در این حال که امام عليه‌السلام از کنار من عبور می کرد با سر مبارکش اشاره فرمود: آری.

با خود گفتم: آیا پسر می شود؟

امام عليه‌السلام با سر مبارکش اشاره نمود: نه.

پس از آن همسرم حامله شد و برای من دختری به دنیا آورد. (2)

1144/13. در «الثاقب فی المناقب» آمده است:

علیّ بن زید، یکی از احفاد امام سجّاد عليه‌السلام گوید: من با امام حسن عسکری عليه‌السلام از دار الخلافه تا منزلش همراه شدم، حضرت به منزلش تشریف برد، وقتی خواستم از حضورش مرخص شوم، فرمود:

عجله نکن و قدری صبر کن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 570 ح 15، الخرائج: 446/1 ح 31، بحار الأنوار: 290/50 ح 64. نظیر این روایت را ثقه الإسلام کلینی رحمه‌الله در الکافی: 509/1 ح 12 و علّامه اربلی رحمه‌الله در کشف الغمّه: 423/2 نقل نموده اند.

2- إثبات الوصیّه: 247، نظیر این روایت را راوندی در الخرائج: 438/1 ح 16 نقل نموده است، بحار الأنوار: 268/50 ح 30.

آنگاه وارد منزل شد و به من اجازه ورود داد، وارد شدم، حضرت دویست دینار به من داد و فرمود:

صیّرها فی ثمن جاریه، فإنّ جاریتک فلانه قد ماتت.

با این مبلغ کنیزی بخر، چرا که فلان کنیزت از دنیا رفت.

من از حضورش مرخص شده و از منزل خارج شدم در حالی که فرمایش امام عليه‌السلام در ذهنم بود، وقتی به خانه ام رسیدم غلامم گفت: هم اکنون فلان کنیز مرد.

گفتم: چگونه؟

گفت: داشت آب می خورد ناگهان آب راه تنفّس او را گرفت و مُرد. (1)

1145/14. ابوهاشم جعفری گوید: روزی در خدمت امام حسن عسکری عليه‌السلام بودم که فهفکی از حضرتش پرسید: چرا زن بیچاره و ناتوان یک سهم، ولی مرد قوی دو سهم ارث می برد؟

حضرت فرمود:

لأنّ المرأه لیس علیها جهاد ولانفقه ولامعقله إنّما ذلک علی الرجال.

چون زن نه تکلیف جهاد دارد و نه بار هزینه زندگی بر دوش اوست و نه دیه کسی را می پردازد، ولی همه اینها بر عهده مردان است.

ابوهاشم گوید: من با خودم گفتم: شنیده بودم که همین پرسش را ابن ابی العوجاء از امام صادق عليه‌السلام پرسید و آن حضرت همین پاسخ را دادند.

در این فکر بودم که امام عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

آری، این، پرسش ابن ابی العوجاء بود، و اگر معنای پرسش یکی باشد پاسخ ما نیز یکی است.

جری لآخرنا ما جری لأوّلنا، وأوّلنا وآخرنا فی العلم والأمر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 216 ح 19، الخرائج: 426/1 ح5 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 264/50 ح 23. این روایت در المناقب: 431/3 (به صورت اختصار) نقل گردیده است.

سواء، ولرسول اللَّه وأمیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیهما وآلهما فضلهما.

آنچه برای نخستین ما جاری شده در حق آخر ما هم جاری است، نخستین فرد از ما، با آخرین فرد از نظر دانش و ولایت برابر است، و البتّه رسول خدا و امیر مؤمنان - صلوات اللَّه علیهما وآلهما - فضایل خودشان را دارند. (1)

1146/15. در کتاب «الأنوار البهیّه» آمده است: روایت شده:

امام حسن عسکری عليه‌السلام در دوران کودکی در چاه آب افتاد، این در حالی بود که امام هادی عليه‌السلام مشغول نماز بود، زنها فریاد می زدند.

وقتی امام عليه‌السلام سلام نمازش را داد فرمود: باکی نیست.

در آن حال دیدند که آب تا لب چاه بالا آمده و حضرت حسن عسکری عليه‌السلام روی آب است و با آب بازی می کند. (2)

1147/16. محدّث عالی مقام، محمّد بن یعقوب کلینی رحمه‌الله در کتاب شریف «کافی» می نویسد: حسن بن ظریف گوید:

دو پرسش در ذهنم بود که می خواستم نامه ای به حضور امام حسن عسکری عليه‌السلام بنویسم و آنها را بپرسم، نامه ای آماده کرده و نوشتم:

هنگامی که حضرت قائم ارواحنا فداه قیام کند چگونه داوری می نماید؟ و مبنای قضاوت و داوری او در میان مردم چگونه است؟

وقتی نامه را ارسال کردم متوجّه شدم که می خواستم معالجه تب ربع (3) را نیز بپرسم، ولی فراموش کردم.

پاسخی که آمد چنین بود:

سألت عن القائم عليه‌السلام، فإذا قام یقضی بین الناس بعلمه کقضاء داود عليه‌السلام لا یسأل البیّنه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الخرائج: 685/2 ح5، المناقب: 437/3، بحار الأنوار: 255/50 ح 11.

2- الأنوار البهیّه: 311، الخرائج 451/1 ضمن ح36، بحار الأنوار: 274/50 ح 45.

3- تب ربع یا تب نوبه: تبی را گویند که یک روز می گیرد و دو روز نمی گیرد، باز روز چهارم شروع می شود. (مؤلّف رحمه‌الله)

درباره قضاوت و داوری حضرت قائم عليه‌السلام پرسیده بودی که چگونه است؟ هنگامی که او قیام کند همانند حضرت داوود عليه‌السلام با علم و یقین خود، داوری می کند و از مردم گواه نمی خواهد.

در ضمن می خواستی در مورد تب ربع بپرسی، ولی فراموش کردی، برای معالجه آن، آیه شریفه (یا نارُ کُونی بَرْداً وَسَلاماً عَلی إبْراهیمَ) (1)، را در ورقه ای بنویس و در گردن شخص بیمار (تب دار) بیاویز که ان شاء اللَّه به اذن خداوند بهبود می یابد.

حسن بن ظریف گوید: ما طبق فرمایش امام عليه‌السلام این آیه را نوشته و به گردن بیمارمان آویختیم و او بهبود یافت. (2)

1148/17. شهید اوّل قدس‌سره در کتاب «دروس» می نویسد: ابو هاشم جعفری گوید:

روزی امام حسن عسکری عليه‌السلام به من فرمود:

قبری ب «سرّ من رأی» أمان لأهل الجانبین.

قبر من در سامرّاء برای دو گروه - یعنی دوست و دشمن - امان است. (3)

1149/18. حسن بن سلیمان در کتاب «محتضر» می نویسد: نقل شده که دست خطّی از مولایمان امام حسن عسکری عليه‌السلام یافت شده که در آن حضرتش مرقوم فرموده:

أعوذ باللَّه من قوم حذفوا محکمات الکتاب، ونسوا اللَّه ربّ الأرباب، والنبیّ وساقی الکوثر فی مواقف الحساب، ولظی والطامّه الکبری ونعیم دارالثواب، فنحن السنام الأعظم، وفینا النبوّه والولایه والکرم، ونحن منار الهدی والعروه الوثقی، والأنبیاء کانوا یقتبسون من أنوارنا، ویقتفون آثارنا، وسیظهر حجّه اللَّه علی الخلق بالسیف المسلول لإظهار الحقّ.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره انبیاء، آیه 69؛ «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش».

2- الکافی: 509/1 ح 13، الخرائج: 431/1 ح 10 (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: 264/50 ح 24.

3- الأنوار البهیّه: 330، بحار الأنوار: 59/102 ح 1.

پناه می برم به خدا از گروهی که محکمات کتاب خدا را حذف کرده و خداوند ربّ الأرباب و پیامبر و ساقی کوثر را در مواقف حساب و آتش جهنّم و بلای هنگامه بزرگ (روز قیامت) و پاداش آخرت را فراموش نمودند. ما همان رکن اعظم (الهی) هستیم.

نبوّت، ولایت و کرامت در میان ماست، ما منار و گلدسته هدایت و دستگیره محکم (عروه الوثقی) هستیم، و پیامبران از پرتو نور ما بهره می گرفتند، و از آثار ما پیروی می کردند، به زودی حجّت خدا بر مردم با شمشیری آخته و کشیده شده از نیام، برای آشکار نمودن حق، ظاهر خواهد شد.

این دست خطّ حسن بن علی بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی امیرالمؤمنین عليهم‌السلام است. (1)

1150/19. در کتاب «الثاقب فی المناقب» آمده است: ابو هاشم جعفری گوید:

از مولایم امام حسن عسکری عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

من الذنوب الّتی لاتغفر قول الرجل: یا لیتنی لا اُواخذ إلاّ بهذا.

یکی از گناهانی که آمرزیده نخواهد شد، این است که انسان گوید: ای کاش! من جز با این گناه مؤاخذه نمی شدم.

من با خودم گفتم: به راستی که این سخن خیلی دقیق است، سزاوار است که انسان هر چیزی را از خودش و کارش جستجو کند که همه چیزها در خود اوست. در این فکر بودم، دیدم امام عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

صدقت یا أباهاشم! إلزم ما حدّثتک به نفسک، فإنّ الإشراک فی الناس أخفی من دبیب الذرّ علی الصفا فی اللیله الظلماء، أو من دبیب الذرّ علی المسح الأسود.

ای ابا هاشم! راست گفتی، به آنچه با خود گفتی پای بند باش، چرا که شرک در میان مردم از حرکت مورچه در شب تاریک بر روی سنگ صاف - یا بر لباس سیاه - پنهان تر است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 264/26 ح 49.

2- الثاقب فی المناقب: 567 ح 9، المناقب: 439/4، بحار الأنوار: 250/50 ح 4.

## پایان بخش سیزدهم:

در پایان این بخش به گوشه ای از پندهای شیوا و رسای امام حسن عسکری عليه‌السلام اشاره می نماییم:

1 - یکی از شیعیان نامه ای به امام حسن عسکری عليه‌السلام نوشته و در ضمن آن، اختلاف شیعیان را بازگو نمود.

امام عليه‌السلام در پاسخ وی نوشت:

إنّما خاطب اللَّه العاقل، والناس فیّ علی طبقات: المستبصر علی سبیل نجاه، متمسّک بالحقّ، متعلّق بفرع الأصل، غیر شاکّ ولا مرتاب، لا یجد عنّی ملجأ. وطبقه لم تأخذ الحقّ من أهله، فهم کراکب البحر یموج عند موجه ویسکن عند سکونه. وطبقه استحوذ علیهم الشیطان، شأنهم الردّ علی أهل الحقّ، ودفع الحقّ بالباطل حسداً من عند أنفسهم.

فدع من ذهب یمیناً وشمالاً، فإنّ الراعی إذا أراد أن یجمع غنمه جمعها بأهون سعی، وإیّاک والإذاعه وطلب الرئاسه، فإنّهما یدعوان إلی الهلکه. (1)

خداوند تنها مردمان عاقل را مورد خطاب قرار داده است، مردم در مورد من، چند دسته هستند:

الف) کسی که بر راه نجات و رستگاری بصیرت و بینش دارد، او چنگ به حق و حقیقت زده و شاخه های آن را گرفته و دستاویز نموده، هیچ گونه شکّ و تردیدی نسبت به من نداشته و پناهگاهی غیر از من نمی جوید.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 371/78 ح4.

ب) گروهی که حق و حقیقت را از اهلش نگرفته اند، ایشان همانند دریانوردانی هستند که با امواج دریا، نگران و مضطرب می شوند و با آرامش دریا آرام می گیرند.

ج) گروهی که شیطان بر آنان غلبه پیدا کرده، اینان کارشان رد کردن اهل حق است و به خاطر حسادتی که در دل دارند حق را به وسیله باطل دفع می کنند.

بنابراین، کسانی را که به راست و چپ می روند رها کن، چرا که چوپان وقتی بخواهد گوسفندان خود را جمع کند با کمترین تلاش و کوشش آنها را جمع می نماید.

از افشاگری و ریاست طلبی بپرهیز که این دو انسان را به ورطه هلاکت و نابودی می اندازند.

2 - امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود:

من الفواقر الّتی تقصم الظهر: جار إن رأی حسنه أخفاها، وإن رأی سیّئه أفشاها. (1)

از مصیبت هایی که کمر انسان را می شکند: همسایه ای است که اگر خوبی ببیند می پوشاند و اگر بدی ببیند آن را آشکار می نماید.

3 - امام حسن عسکری عليه‌السلام در ضمن سخنانی به شیعیان خود می فرماید:

أوصیکم بتقوی اللَّه، والورع فی دینکم، والإجتهاد للَّه، وصدق الحدیث، وأداء الأمانه إلی من ائتمنکم من برّ أو فاجر، وطول السجود وحسن الجوار، فبهذا جاء محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم .

صلّوا فی عشائرهم، وأشهدوا جنائزهم، وعودوا مرضاهم، وأدّوا حقوقهم، فإنّ الرجل منکم إذا ورع فی دینه، وصدق فی حدیثه، وأدّی الأمانه، وحسن خلقه مع الناس قیل: هذا شیعیٌّ فیسرّنی ذلک.

اتّقوا اللَّه وکونوا زیناً ولاتکونوا شیناً، جرّوا إلینا کلّ مودّه،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 372/78 ح 11.

وادفعوا عنّا کلّ قبیح، فإنّه ما قیل فینا من حسن فنحن أهله، وما قیل فینا من سوء فما نحن کذلک، لنا حقّ فی کتاب اللَّه، وقرابه من رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، وتطهیر من اللَّه، لایدّعیه أحد غیرنا إلّا کذّاب.

أکثرو ذکر اللَّه، وذکر الموت، وتلاوه القرآن، والصلاه علی النبیّ صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، فإنّ الصلاه علی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم عشر حسنات، احفظوا ما وصّیتکم به، واستودعکم اللَّه وأقرء علیکم السلام. (1)

شما را به تقوای خدا، پرهیزکاری در دینتان، کوشش برای خدا، راستگویی، ادای امانت - هر که شما را امین قرار داده چه خوب چه بد - طول سجده و حسن همجواری سفارش می نمایم؛ چرا که برای همین دستورات حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم آمده است.

با (مخالفان) در محلّه هایشان نماز بخوانید، در تشییع جنازه آنها شرکت نمایید، از بیمارانشان عیادت کنید و حقوق آنها را ادا نمایید، زیرا اگر یکی از شما در دینش پرهیزکار و در سخنش راستگو باشد و امانت را بپردازد و با آنان با خوش اخلاقی برخورد نماید می گویند: این شیعه است، و همین سبب شادی و سرور من می شود.

تقوای خدا پیشه کنید و برای ما زینت باشید، و موجب ننگ و عار ما نشوید، همه مودّت ها، محبّت ها را به سوی ما بکشانید و هر ناپسندی را از ما دور کنید، زیرا که هر خوبی که در حقّ ما گفته شود، ما اهل آن بوده و شایسته آن هستیم، و هر بدی که به ما نسبت دهند، ما چنین نیستیم، برای ما در کتاب خدا حقّی است و قرابت و خویشاوندی ما با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است و تطهیر و پاکی ما از جانب خداوند متعال است که هر کس جز از ما چنین ادّعایی کند، دروغگو است.

خداوند را زیاد یاد کنید و به یاد مرگ نیز باشید، قرآن بخوانید، و بر پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم صلوات و درود بفرستید، چرا که صلوات بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ده حسنه دارد. آنچه به شما سفارش کردم، حفظ کنید. شما را به خدا سپرده و به همه شما سلام می رسانم.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 372/78 ح 12.

4 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

لیست العباده کثره الصیام والصلاه، وإنّما العباده کثره التفکّر فی أمر اللَّه. (1)

عبادت و پرستش خداوند با زیادی نماز و روزه نیست؛ بلکه عبادت همان تفکّر زیاد در امر خداوند است.

5 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

الغضب، مفتاح کلّ شرّ. (2)

خشم و غضب کلید هر بدی است.

6 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

أقلّ الناس راحه الحقود. (3)

کم آسایش ترین مردم؛ کینه ورزان هستند.

7 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

إنّکم فی آجال منقوصه، وأیّام معدوده، والموت یأتی بغته، من یزرع خیراً یحصد غبطه، ومن یزرع شرّاً یحصد ندامه، لکلّ زارع ما زرع، لا یسبق بطی ء بحظّه، ولایدرک حریص ما لم یقدّر له، من اُعطی خیراً فاللَّه أعطاه، ومن وقی شرّاً فاللَّه وقاه. (4)

زندگی شما مدّتی محدود و روزهای معیّن است، و مرگ ناگهانی می رسد. هر کسی که خیری بکارد محصول آن غبطه دیگران است و هر کسی که شرّ و بدی بکارد محصول آن ندامت و پشیمانی است.

(آری،) هر زارعی، کشت خود را درو می کند، کسی که برای روزی کُند

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 373/78 ح 13.

2- بحار الأنوار: 373/78 ح 15.

3- بحار الأنوار: 373/78 ح 17.

4- بحار الأنوار: 373/78 ح 19.

حرکت می کند، کسی برای گرفتن بهره او، از او سبقت نمی گیرد و آن که برای بدست آوردن آن، حرص می ورزد آنچه بر او مقدّر نشده بدست نمی آورد.

هر که به او خیری عطا شود در واقع خداوند عطا فرموده، و هر که از شرّ و بدی نگاه داشته شود، در واقع خداوند او را حفظ کرده است.

8 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

ما ترک الحقّ عزیز إلّا ذلّ، ولا أخذ به ذلیل إلّا عزّ. (1)

هیچ عزیزی حق را ترک ننمود جز آن که ذلیل و خوار گشت و هیچ ذلیلی به حق چنگ نزد جز آن که عزیز شد.

9 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

خصلتان لیس فوقهما شی ء: الإیمان باللَّه، ونفع الإخوان. (2)

دو خصلت است که بالاتر از آن دو، چیزی نیست: ایمان به خدا و نفع رساندن برای برادران.

10 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

التواضع نعمه لاتحسد علیها. (3)

تواضع و فروتنی نعمتی است که هرگز مورد حسادت واقع نمی شود.

11 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

من وعظ أخاه سرّاً فقد زانه، ومن وعظه علانیه فقد شانه. (4)

هر که در پنهانی برادر خویش را پند دهد او را آراسته و هر که در آشکار او را موعظه نماید در واقع، او را زشت نموده است.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 374/78 ح 24.

2- بحار الأنوار: 374/78 ح 26.

3- بحار الأنوار: 374/78 ح 31.

4- بحار الأنوار: 374/78 ح 33.

12 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

ما من بلیّه إلّا وللَّه فیها نعمه تحبط بها. (1)

هیچ بلایی نیست جز آن که خداوند متعال در کنار آن نعمتی قرار داده که آن را از بین می برد.

13 - امام حسن عسکری عليه‌السلام می فرماید:

ما أقبح بالمؤمن أن تکون له رغبه تذلّه. (2)

چقدر زشت است که مؤمن میل و علاقه به چیزی داشته باشد که او را ذلیل و خوار سازد.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 374/78 ح 34.

2- بحار الأنوار: 374/78 ح 35.

## بخش چهاردهم: مناقب حضرت حجّه بن الحسن المهدی عليهم‌السلام

قطره ای از دریای فضایل و مناقب پیشوای دوازدهم، بقیه اللَّه در جهان،حجّت خدا بر بندگان، زداینده احزان، خلیفه خدای رحمان، صاحب عصر و زمان مهدی آل محمّد عليهم‌السلام حضرت حجّت بن الحسن، امام زمان صلوات اللَّه علیه

1151/1. شیخ جلیل القدر، علیّ بن الحسین بن بابویه، صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین» می نویسد: حکیمه، عمّه امام حسن عسکری عليه‌السلام در حدیث مفصّلی که مشتمل بر ولادت حضرت حجّت ارواحنا فداه است، می گوید:

(پس از آن که امام حسن عسکری عليه‌السلام مژده تولّد فرزندش امام زمان عليه‌السلام رابه من داد و فرمود: «امشب را نزد ما بمان» و من نیز امتثال امر نموده و در خدمت نرجس خاتون عليها‌السلام بودم)، من آن شب پیوسته تا طلوع فجر مراقب آن بانوی بزرگوار بودم، او کنار من آرام خوابیده بود و از پهلویی به پهلویی نمی گشت، نزدیکی های طلوع فجر بود که ناگاه با ترس و لرز ازخواب پرید، من به سوی او رفته و او را به سینه چسبانیدم و بر او نام خدا را خواندم.

امام حسن عسکری عليه‌السلام با صدای بلند فرمود:

(عمّه!) سوره (إنَّا أنْزَلْناهُ فی لَیْلَهِ الْقَدْرِ) (1) را بر او بخوان.

شروع به خواندن سوره کردم، پرسیدم: حالت چطور است؟

گفت: آنچه مولایم به تو خبر داده بود ظاهر گشت.

من همچنان که آقا فرموده بود، سوره را بر او می خواندم، متوجّه شدم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قدر، آیه 1؛ «ما آن را در شب قدر فرو فرستادیم».

که ان جنین نیز از شکم مادرش به همراه من می خواند و بر من سلام کرد. وقتی صدای او را شنیدم، ترسیدم و شگفت زده شدم.

امام حسن عسکری عليه‌السلام صدا زد:

لاتعجبی من أمر اللَّه عزّوجلّ، إنّ اللَّه تبارک وتعالی ینطقنا بالحکمه صغاراً،ویجعلنا حجّه فی أرضه کباراً.

(عمّه!) از کار خدا در شگفت مباش! به راستی که خداوند متعال ما را از دوران کودکی باحکمت گویا ساخته و در دوران بزرگی حجّت خود در روی زمین قرار می دهد.

هنوز کلام امام عليه‌السلام به پایان نرسیده بود که نرجس عليها‌السلام از دیده ام ناپدید شد ودیگر او را ندیدم، گویی میان من و او پرده ای زده شد. به همین جهت، فریاد زنان به سوی امام حسن عسکری عليه‌السلام دویدم.

امام عليه‌السلام فرمود:

عمّه! برگرد که به زودی او را در جای خودش خواهی دید.

من به همان اتاق آمدم، دیری نگذشت که پرده کنار رفت و نرجس عليها‌السلام را دیدم، نوری از وی می درخشید که چشمانم را خیره کرد، در این هنگام کودکی دیدم که سر به سجده گذاشته، وقتی سر از سجده برداشت، روی دو زانو نشست و انگشتان سبّابه خود را به سوی آسمان گرفت و گفت:

أشهد أن لا إله إلّا اللَّه وحده لا شریک له، وأنّ جدّی [محمّداً] رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، وأنّ أبی أمیرالمؤمنین عليه‌السلام.

گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریکی ندارد و به راستی که جدّم حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پیامبر خداست وپدرم امیرمؤمنان است.

تا آنجا که همه امامان و پیشوایان معصوم عليهم‌السلام را نام برد، وقتی به اسم مبارک خود رسید، فرمود:

اللهمّ انجز لی وعدی، وأتمم لی أمری، وثبّت وطأتی، واملأ

الأرض بی عدلاًوقسطاً.

خداوندا! آنچه به من وعده فرموده ای وفا کن و امر مرا به پایان رسان، قدمهای مرا ثابت و استوار بدار وبه وسیله من زمین را از عدل و قسط پرکن.

در این هنگام، امام حسن عسکری عليه‌السلام با صدای بلند فرمود:

عمّه جان! او را بگیر و پیش من بیاور.

من آن کودک زیبا را بغل گرفته و خدمت امام عليه‌السلام آوردم، وقتی در برابر پدر بزرگوارش قرار گرفتم، آن کودک در دستان من بود، به پدر بزرگوار خود سلام کرد.

امام عليه‌السلام نیز او را گرفت، و این در حالی بود که مرغانی چند بالای سر آن حضرت در پرواز بودند، امام عليه‌السلام زبان مبارک در دهان فرزندش گذاشت، و او می نوشید. آنگاه رو به من کرد و فرمود:

(عمّه!) او را نزد مادرش ببر تا شیرش دهد، بعد نزد من بیاور.

من طبق امر آقایم آن کودک زیبا را نزد مادرش بردم، او نیز شیرش داد، باز به نزد امام حسن عسکری عليه‌السلام باز گرداندم، هنوز پرندگان بالای سرحضرتش در پرواز بودند، حضرت یکی از پرندگان را صدا زد و فرمود:

إحمله واحفظه وردّه إلینا فی کلّ أربعین یوماً.

این کودک را ببر و نگهداری کن و هر چهل روز نزد ما برگردان.

در این هنگام من شنیدم که امام حسن عسکری عليه‌السلام پشت سر فرزندش می فرمود: تو را به خدایی می سپارم که مادر حضرت موسی عليه‌السلام فرزندش را به او سپرد.

وقتی حضرت نرجس عليها‌السلام این صحنه را دید گریست.

امام عليه‌السلام به او فرمود:

اسکتی! فإنّ الرضاع علیه محرّم إلّا من ثدیک وسیعاد إلیک کما ردّ موسی إلی اُمّه؛

آرام باش! او جز از تو شیر نمی خورد که شیر از دیگران برای او حرام است و به زودی به سوی تو باز گردانده می شود؛ همان گونه که موسی عليه‌السلام به مادرش برگردانده شد.

و آن فرمایش خداوند متعال است که می فرماید:

(فَرَدَدْناهُ إِلی اُمِّهِ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَلاتَحْزَنَ) (1)؛

«ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد»

حکیمه گوید: من از امام عليه‌السلام پرسیدم: آن چه پرنده ای بود؟

فرمود: هذا روح القدس الموکّل بالأئمّه عليهم‌السلام یوفّقهم ویسدّدهم ویربّیهم بالعلم؛

او، روح القدس بود که مراقب امامان عليهم‌السلام است، که آنها را موفّق و استوار می دارد و با علم ودانش پرورش می دهد.

چهل روز سپری شد، آن کودک زیبا را نزد برادرزاده ام بازگرداندند، امام عليه‌السلام کسی را نزد من فرستاد و مرا خواست.

وقتی به خدمتش شرفیاب شدم، کودکی را دیدم که در برابر آن حضرت راه می رود (در شگفت شده و) عرض کردم: آقای من! این کودک که دوساله است؟

امام عليه‌السلام لبخندی زد و فرمود:

إنّ أولادالأنبیاءوالأوصیاء إذا کانوا أئمّه ینشؤون بخلاف ما ینشؤ غیرهم، وإنّ الصبیّ منّا إذا أتی علیه شهر کان کمن یأتی علیه سنه، وإنّ الصبیّ منّا لیتکلّم فی بطن اُمّه ویقرأ القرآن ویعبد ربّه عزّوجلّ وعند الرضاع تطیعه الملائکه وتنزل علیه صباحاً ومساءً.

همانا فرزندان پیامبران و جانشینان آنان که دارای مقام امامت و پیشوایی هستند رشد و نموّ آنان با دیگر کودکان فرق دارد. کودکان یک ماهه ما، همانند کودکان یک ساله دیگران است.

کودکان ما در شکم مادرشان حرف می زنند، قرآن می خوانند و خدا را پرستش می نمایند، و در دوران شیر خوارگی فرشتگان در تحت فرمان آنان هستند و هر صبح و شام برای اجرای فرمان آنها، نزد آنان فرود می آیند. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره قصص، آیه 13.

2- کمال الدین: 426/2 ح2، بحار الأنوار: 11/51 ح 14.

1152/2. در کتاب «الثاقب فی المناقب» می نویسد: سیاری گوید: نسیم وماریه برای من نقل کردند:

وقتی امام زمان صلوات اللَّه علیه متولّد شد، روی دو زانو نشست و انگشت سبّابه اش را به سوی آسمان بالا برد، سپس عطسه ای کرد و فرمود:

الحمدللَّه ربّ العالمین، وصلّی اللَّه علی محمّد وآله عبداً ذاکراً للَّه غیر مستنکف ولا مستکبر.

حمد و سپاس بر پروردگار جهانیان، درود خدا بر محمّد و آل آن حضرت که بنده ذاکرخداوند بود، نه استنکاف می کرد و نه استکبار می ورزید.

آنگاه فرمود: زعمت الظلمه أنّ حجّه اللَّه داحضه، ولو اُذن لنا فی الکلام لزال الشکّ. (1)

ستمگران چنین می پندارند که حجّت خدا باطل و از میان رفته، اگر به ما اجازه سخن داده شود هر گونه شک و تردیدی از بین خواهد رفت.

نویسنده رحمه‌الله گوید: این روایت را شیخ صدوق قدس‌سره نیز در کتاب «کمال الدین» نقل نموده است. (2)

1153/3. در کتاب «مصباح الأنوار» آمده است: جابر بن عبد اللَّه انصاری، صحابی بزرگوار گوید: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

إنّ اللَّه اختار من الأیّام الجمعه، ومن اللیالی القدر، ومن الشهور رمضان، واختارنی نبیّاً، واختار علیّاً لی وصیّاً وولیّاً، واختار من علیّ الحسن والحسین عليهم‌السلام حجّه اللَّه علی العالمین تاسعهم أعلمهم وأحکمهم. (3)

خداوند متعال از روزها، روز جمعه و از شبها، شب قدر و از ماهها، ماه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 584 ح1، الصحیفه المبارکه المهدیّه: 289.

2- کمال الدین: 430/2 ح 5، بحار الأنوار: 4/51 ح 6.

3- مصباح الأنوار (مخطوط)، مقتضب الأثر: 9، بحار الأنوار: 372/36 و 256 ح 273/89 74 ذیل ح 18 و8/97 ذیل ح9، کمال الدین: 281 ح 32، الغیبه نعمانی رحمه‌الله: 67 ح 7.

رمضان را برگزید. ومرا نیز پیامبر برگزید و علی عليه‌السلام را برای من جانشین و ولی برگزید و از علی عليه‌السلام نیز امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام را حجّت برای جهانیان برگزید که نهمین فرزند امام حسین عليه‌السلام دانشمندترین و حکیم ترین آنان است.

1154/4. در کتاب «منتخب البصائر» می نویسد: کتابی را دیدم که در آن خطبه های مولایمان امیر مؤمنان علی عليه‌السلام را گرد آورده بودند، در پایان یکی ازخطبه ها، علی عليه‌السلام اشاره ای به زمان ظهور حضرت مهدی عليه‌السلام نموده و می فرماید:

ثمّ یسیر إلی مصر فیصعد منبره فیخطب الناس، فتستبشر الأرض بالعدل، وتعطی السماء قطرها، والشجر ثمرها، والأرض نباتها، وتتزیّن لأهلها، وتأمن الوحوش حتّی ترتعی فی طرق الأرض کأنعامهم، ویقذف فی قلوب المؤمنین العلم، فلا یحتاج مؤمن إلی ما عند أخیه من علم.

(آنگاه که حضرتش ظهور کرد...) به سوی مصر می رود، (وارد مسجد جامع آن شهر شده) بالای منبرش قرار می گیرد و برای مردم خطبه می خواند، پس به زودی زمین با مژده عدل بشارت داده می شود و آسمان باران خویش را می بخشد.

درختان میوه می دهند و زمین گیاهانش را برای مردم عرضه می کند، زمین برای اهل آن زینت داده می شود، مردم از درندگان در امان می شوند تا جایی که در میان راه همانند چهارپایان می چرند، علم و دانش در دل های مؤمنان قرار می گیرد، تا جایی که مؤمنی نیازمند دانش برادرش نمی شود.

در آن روز، تأویل این آیه شریفه محقّق می شود که می فرماید:

(یُغْنِ اللَّهُ کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ) (1)؛

«خداوند هر کدام از آنها را با فضل و کرم خود بی نیاز می کند».

زمین گنج های خود را آشکار می سازد و حضرت مهدی عليه‌السلام می فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره نساء، آیه 130.

کلوا هنیئاً بما أسلفتم فی الأیّام الخالیه؛

بخورید گوارای وجودتان باشد به سبب اعمالی که در روزگاران گذشته انجام دادید. (1)

1155/5. قطب راوندی رحمه‌الله در «الخرائج» می نویسد: ابان گوید:

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

العلم سبعه وعشرون حرفاً فجمیع ما جاءَت به الرسل حرفان، فلم یعرف الناس حتّی الیوم غیر الحرفین، فإذا قام قائمنا عليه‌السلام أخرج الخمسه والعشرین حرفاً فبثّها فی الناس، وضمّ إلیها الحرفین حتّی یبثّها سبعه وعشرین حرفاً. (2)

علم و دانش بیست و هفت حرف است، آنچه تاکنون همه پیامبران آورده اند، دو جزء بیشتر نبوده، مردم تا امروز، جز دو حرف از علم آگاهی ندارند، وقتی قائم عليه‌السلام قیام نماید بیست وپنج حرف دیگر را آشکار می نماید و در میان مردم پخش می کند و آن دو حرف را نیز به آن ضمیمه نموده و بیست و هفت حرف در میان مردم پخش و نشر می گردد.

1156/6. ابو جعفر، محمّد بن جریر طبری در کتاب «دلائل الإمامه» با سندهای مفصّلی از امام صادق عليه‌السلام نقل می کند که حضرتش می فرماید:

کأنّی بالقائم عليه‌السلام علی ظهر النجف، لبس درع رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تتقلّص علیه، ثمّ ینتفض بها فتستدیر علیه، ثمّ یغشّی بثوب استبرق، ثمّ یرکب فرساً له أبلق بین عینیه شمراخ ینتفض به حتّی لا یبقی أهل له إلّا أتاهم بین ذلک الشمراخ حتّی تکون آیه له.

گویی من حضرت قائم عليه‌السلام را در بلندی نجف می بینم که زره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را پوشیده وآن را بر تن خود حرکت می دهد، آنگاه با لباس

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 85/53 و 86 ضمن ح 86.

2- الخرائج: 841/2 ح 59، بحار الأنوار: 336/52 ح 73.

حریری خود را می پوشاند، و بر اسبی ابلق و خاکستری - که میان دو چشمانش سفید است و نوری از آن می درخشد - سوار می شود وخود را حرکت می دهد و همه مردم دنیا این نور را می بینند و برای آنان نشانه و علامتی می شود.

آنگاه پرچم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را - پرچمی که همیشه پیروز است و دسته اش از پایه های عرش الهی است و سیرش از یاری خداست - به اهتزاز در می آورد، آن پرچم بر چیزی فرود نمی آید، جز آن که آن را نابود می کند.

عرض کردم: آیا این پرچم در جایی پنهان شده بود، یا برای حضرت می آورند؟ فرمود:

بل یأتی بها جبرئیل عليه‌السلام، وإذا نشرها أضاء لها ما بین المشرق والمغرب ووضع اللَّه یده علی رؤوس العباد، فلایبقی مؤمن إلّا صار قلبه أشدّ من زبر الحدید، واُعطی قوّه أربعین رجلاً، فلایبقی میّت یومئذ إلّا دخلت علیه تلک الفرحه فی قبره، حتّی یتزاورون فی قبورهم، ویتباشرون بخروج القائم عليه‌السلام، فیهبط مع الرایه إلیه ثلاثه عشر ألف ملک وثلاثمائه وثلاثه عشر ملکاً.

بلکه، جبرئیل این پرچم را می آورد، وقتی آن را به اهتزاز در می آورد نورش شرق و غرب جهان را روشن می کند، خداوند دست رحمتش را بر سر بندگان می گذارد، مؤمنی نمی ماند مگر آن که قلبش سخت تر از آهن می گردد و به هر مؤمنی نیروی چهل مرد داده می شود.

هیچ مرده ای نمی ماند جز آن که سرور و شادی آن روز، در قبرش داخل می شود، تا جایی که مردگان همدیگر را در قبورشان زیارت می کنند و قیام حضرت قائم عليه‌السلام را به همدیگر مژده می دهند. به همراه آن پرچم، سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته (به یاری آن حضرت) فرود می آیند.

عرض کردم: آیا همه اینها فرشته اند؟ فرمود:

آری، همه اینان منتظر قیام حضرت قائم عليه‌السلام هستند، آنان فرشتگانی هستند که به همراه حضرت نوح عليه‌السلام در کشتی بودند، فرشتگانی که با

حضرت ابراهیم عليه‌السلام بودند در آن هنگام که آن حضرت را در آتش انداختند، فرشتگانی که با حضرت موسی عليه‌السلام بودند، هنگامی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت، فرشتگانی که باحضرت عیسی عليه‌السلام بودند، هنگامی که خداوند او را به سوی آسمانها برد.

و هزار فرشته ای در رکاب پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه آنها نشانه هایی داشتند و هزار فرشته ای که پشت سر هم در یک نظم بودند و سیصد و سیزده فرشته ای که در جنگ بدر در رکاب پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودند و چهار هزار فرشته ای که در روز عاشورا فرود آمدند تا به همراه امام حسین عليه‌السلام جنگ کنند ولی اجازه داده نشد، و آنان باز گشتند تا اجازه بگیرند، وقتی فرود آمدند، امام حسین عليه‌السلام کشته شده بود، آنان با هیئتی ژولیده در کنار قبر آن حضرت هستند و تا روز قیامت گریه می کنند، و ما بین قبر آن حضرت تا آسمان، محلّ آمد و شد فرشتگان است. (1)

1157/7. باز در همان کتاب آمده است: محمّد بن فضیل گوید:

امام رضا عليه‌السلام می فرماید:

وقتی قائم عليه‌السلام قیام نماید (و دوران ظهور شکوهمند آن سرور فرا رسد) خداوند امر می فرماید که فرشتگان بر مؤمنان سلام نموده و در مجالس آنان شرکت نمایند، وقتی مؤمنی نیازی داشته باشد فرشته ای را نزد حضرت مهدی عليه‌السلام می فرستد، و او اطاعت نموده و به حضور حضرتش شرفیاب شده وحاجت و مشکل آن مؤمن را بازگو می نماید وباز می گردد.

ومن المؤمنین مَن یسیر فی السحاب، ومنهم مَن یطیر مع الملائکه، ومنهم مَن یمشی مع الملائکه مشیاً، ومنهم مَن یسبق الملائکه، ومنهم مَن یتحاکم الملائکه إلیه، والمؤمنون أکرم علی اللَّه مَن الملائکه، ومنهم مَن یصیّره القائم عليه‌السلام قاضیاً بین مائه ألف من الملائکه. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- دلائل الإمامه: 457 ح 41، بحار الأنوار: 328/52 ح 48. نظیر این روایت در «کامل الزیارات: 233 ح5» نقل شده است.

2- دلائل الإمامه: 454 ح 38.

در آن دوران، برخی از مؤمنان بالای ابرها حرکت می کنند، برخی دیگر با فرشتگان به پرواز در می آیند و برخی با فرشتگان راه می روند و برخی، از فرشتگان سبقت می گیرند، و برخی از آنان، کسانی هستند که فرشتگان برای داوری نزد آنها می آیند.

آری، مؤمنان در پیشگاه خداوند گرامی تر از فرشتگان هستند، در آن زمان، برخی از مؤمنان را حضرت مهدی عليه‌السلام در میان صد هزار فرشته به عنوان داور قرار می دهد.

1158/8. شیخ صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین» می نویسد: احمد بن اسحاق بن سعد اشعری گوید: محضر با صفای مولایم امام حسن عسکری عليه‌السلام شرفیاب شدم، خواستم در مورد جانشین آن حضرت بپرسم.

امام حسن عسکری عليه‌السلام پیش از من لب به سخن گشود و فرمود:

یا أحمد بن إسحاق! إنّ اللَّه تبارک وتعالی لم یخل الأرض منذ خلق آدم ولایخلّیها إلی أن تقوم الساعه من حجّه للَّه علی خلقه، به یدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ینزّل الغیث، وبه یخرج نبات الأرض (1).

ای احمد بن اسحاق! به راستی که خداوند متعال از روزی که حضرت آدم عليه‌السلام را آفرید تا روز رستاخیز زمین را از وجود حجّت خود خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت، حجّتی که به برکت وجود او، بلاها و گرفتاریها از ساکنان زمین دفع می شود و به وسیله او، باران می بارد و برکات و گیاهان زمین بیرون می آید.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! امام و خلیفه و جانشین بعد از شما کیست؟

حضرت برخاست و فوری به درون خانه رفت، سپس در حالی که کودک سه ساله ای را بر دوش داشت، برگشت، چهره آن کودک همانند ماه شب چهارده می درخشید، رو به من کرد و فرمود:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- در مصدر و بحار الأنوار چنین آمده است: «برکات الأرض».

ای احمد بن اسحاق! اگر قرب و منزلتی در پیشگاه خداوند متعال و حجّتهای او نداشتی، این فرزندم را به تو نشان نمی دادم، این فرزندم، همنام و هم کنیه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است که زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

یا أحمد بن إسحاق! مثله فی هذه الاُمّه مثل الخضر عليه‌السلام ومثله مثل ذی القرنین، واللَّه لیغیبنّ غیبهً لاینجو من الهلکه فیها إلّا من ثبّته اللَّه تعالی علی القول بإمامته، ووفّقه فیها للدعاء بتعجیل فرجه.

ای احمد بن اسحاق! مَثَل این کودک در این اُمّت همانند مثَل حضرت خضر عليه‌السلام و ذوالقرنین است، سوگند به خدا! او غیبتی خواهد کرد که در آن، کسی از هلاکت رهایی نخواهد یافت مگر آن که خداوند او را در عقیده به امامت او ثابت قدم و استوار گردانیده و توفیق بدهد تا برای تعجیل در فرج او دعا کند.

احمد بن اسحاق گوید: عرض کردم: آقای من! آیا علامت و نشانه ای دراین کودک هست تا دلم به سبب آن آرامش یابد؟

تا من این سخن را گفتم؛ آن کودک زیبا، لب به سخن گشود و با زبان فصیح عربی فرمود:

أنا بقیّه اللَّه فی أرضه، والمنتقم من أعدائه، فلاتطلب أثراً بعد عین یا أحمد بن إسحاق!

منم بقیّه اللَّه در روی زمین، منم انتقام گیرنده از دشمنان خدا، ای احمد بن اسحاق! بعد از آن که با چشم خود مشاهده کردی، دلیل دیگری مخواه!

احمد بن اسحاق گوید: من شاد گشته و مسرور شدم؛ و با خوشحالی ازحضور امام عليه‌السلام مرخص شدم، فردای آن روز خدمت مولایم شرفیاب شده و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! از لطف و مرحمتی که دیروز در حق من نمودید (و فرزند خود را به من نشان دادید) خیلی خوشحال شدم، اینک می پرسم: سنّتی که از حضرت خضر و ذوالقرنین عليهما‌السلام در او جاری

است، چیست؟

امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود:

ای احمد! (منظور از این سنّت) غیبت طولانی اوست.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به راستی غیبت او طولانی خواهد شد؟

امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود:

إی وربّی! حتّی یرجع عن هذا الأمر أکثر القائلین به، ولایبقی إلّا من أخذ اللَّه عزّوجلّ عهده لولایتنا، وکتب فی قلبه الإیمان وأیّده بروح منه.

آری، قسم به خدا! آنقدر غیبتش به درازا می کشد که بیشتر معتقدین به امامت آن حضرت، از او بر می گردند، و کسی باقی نمی ماند جز آن که خداوند برای ولایت ما از او پیمان گرفته و در دلش ایمان را نوشته و با روح خود، او را تأیید نموده باشد.

ای احمد بن اسحاق! غیبت او امری از امر خدا، سرّی از اسرار او و غیبی از غیب های اوست، پس آنچه به تو گفتم بپذیر، و آن را پنهان بدار و (بر این لطف، مرحمت و نعمت) سپاس گزار باش تا فردای رستاخیز به همراه ما در درجات عالی قرار بگیری. (1)

1159/9. باز در همان منبع آمده است: یعقوب بن منقوش (2) می گوید:

روزی خدمت امام حسن عسکری عليه‌السلام شرفیاب شدم، آن حضرت بر سکّوئی در خانه نشسته بود، در طرف راست آن حضرت، اطاقی بود که پرده ای بر آن آویخته شده بود، عرض کردم: آقای من! صاحب این امرکیست؟

حضرت فرمود:

إرفع الستر؛ پرده اطاق را بالا بزن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کمال الدین: 384/2 ح 1، بحار الأنوار: 23/52 ح 16.

2- در «بحار الأنوار» چنین آمده است: «یعقوب بن منفوس».

وقتی پرده را بالا زدم دیدم کودک زیبایی که پنج سال داشت، بیرون آمد، قد رعنای او حدوداً ده - یا هشت - وجب بود، پیشانی او روشن، چهره اش سفید و درخشان، دیدگانش می درخشید.

او بازوانی نیرومند و زانوهایی توانا داشت، در گونه راستش خال زیبایی بود و جلو سرش را موهای زیبایی زینت داده بود، او آمد و در روی زانوی مهر و محبّت امام حسن عسکری عليه‌السلام نشست.

امام عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

هذا هو صاحبکم؛ این صاحب شماست.

وقتی آن کودک زیبا برخاست برود، امام حسن عسکری عليه‌السلام به او فرمود:

یا بنیّ! اُدخل إلی الوقت المعلوم؛

ای فرزندم! برو، و وارد خانه شو تا وقتی که معلوم است.

آن کودک زیبا به سوی خانه می رفت و من نیز به او نگاه می کردم.

امام حسن عسکری عليه‌السلام به من فرمود:

ای یعقوب! وارد خانه شو و ببین چه کسی است؟

من وارد خانه شدم و کسی را ندیدم. (1)

1160/10. باز در همان منبع آمده است: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

طوبی لمن أدرک قائم أهل بیتی وهو مقتد به قبل قیامه، یأتمّ به وبأئمّه الهدی من قبله، ویبرء إلی اللَّه عزّوجلّ من عدوّهم، اُولئک رفقائی وأکرم اُمّتی علیّ.

خوشا به حال کسی که قائم اهل بیت مرا در می یابد، در حالی که پیش از قیامش پیرو او بوده واز او و از امامان و پیشوایان پیش از او پیروی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کمال الدین: 436/2 ح 5، بحار الأنوار: 25/52 ح 17، الخرائج: 958/2 و 959.

می نماید، و به سوی خداوند متعال از دشمنان آنان بیزاری می جوید. آری، اینان رفقای من و گرامی ترین اُمّتم در نزد من هستند. (1)

1161/11. باز در همان منبع آمده است: امام سجّاد عليه‌السلام می فرمایند:

آیه شریفه ای که می فرماید: (وَاُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ) (2)؛

«و برخی از خویشاوندان نسبت به برخی دیگر در کتاب خداوند سزاوارتر هستند»، در مورد ما فرود آمده است؛

همچنین آیه شریفه دیگر که می فرماید: (وَجَعَلَها کَلِمَهً باقِیَهً فی عَقِبِهِ) (3)، «و او کلمه توحید را کلمه پاینده ای در نسلهای بعد از خود قرار دهد»، نیز در مورد ما نازل شده است. و امامت تا روز قیامت از نسل امام حسین عليه‌السلام است.

وأنّ للقائم عليه‌السلام منّا غیبتین: إحداهما أطول من الاُخری، أمّا الاُولی فستّه أیّام أو ستّه أشهر أو ستّه سنین، وأمّا الاُخری فیطول أمدها حتّی یرجع عن هذا الأمرأکثر من یقول به فلایثبت علیه إلّا من قوی یقینه وصحّت معرفته ولم یجد فی نفسه حرجاً ممّا قضینا، وسلّم لنا أهل البیت عليهم‌السلام.

همانا برای قائم ما عليه‌السلام دو غیبت است که یکی از دیگری طولانی تر است، غیبت اوّل، شش روز و شش ماه و یا شش سال است. غیبت دیگر، آن چنان طولانی می شود که بیشتر قائلین به امامت وی، از او بر می گردند وکسی ثابت نمی ماند جز افرادی که یقین قوی و شناخت صحیح داشته باشند و در مورد آنچه ما دستور داده ایم برای خود حرجی نبینند، و تسلیم ما اهل بیت عليهم‌السلام باشند. (4)

علاّمه مجلسی رحمه‌الله در توضیح این حدیث شریف می گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کمال الدین: 286/1 ح 3.

2- سوره احزاب، آیه 6.

3- سوره زخرف، آیه 28.

4- کمال الدین: 323/1 ح 8، بحار الأنوار: 134/51 ح1.

منظور از «شش روز» شاید اشاره به دگرگونی احوال آن حضرت در طول دوران غیبتش است که شش روز، جز افراد خاصّی از بستگانش از ولادتش مطلع نشدند، آنگاه پس از شش ماه، سایر خواصّ آگاه شدند وپس از شش سال به هنگام شهادت پدر بزرگوارش، امر آن حضرت آشکار گردید و بسیاری از مردم از وجود نازنین آن حضرت مطّلع شدند.

1162/12. در کتاب «صراط المستقیم» آمده است: حذیفه (در مورد علایم ظهورحضرتش) می گوید:

در قسمت مشرق، شهری بنا می شود، در آن شهر حادثه ای رخ می دهدکه مردم آن زمان، چنین حادثه ای را در تاریخ زندگی خویش ندیده اند، آنگاه آن حادثه پایان می پذیرد. البتّه پیش از این، واقعه و حادثه ای در شام پدید می آید که چهارصد هزار کشته بر جای می گذارد.

آنگاه پشت سر این، حضرت مهدی عليه‌السلام با سیصد سوار قیام می نماید، آنان در همه جنگها پیروز می شوند وهمواره با پرچم سرافراز به پیش می روند. (1)

1163/13. باز در همان منبع آمده است: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

زجر الناس قبل قیام القائم عن معاصیهم، وتظهر فی السماء حمره، وخسف ببغداد والبصره، ودماء تسفک بها، وخراب دورها، وفناء یقع فی أهلها، وشمول أهل العراق خوف لایکون لهم معه قرار.

پیش قیام حضرت قائم (مهدی) عليه‌السلام مردم در اثر گناهان خویش در تنگنا قرار می گیرند، درآسمان سرخی پدید می آید، در بغداد و بصره زمین فرو می رود و خسف می شود، در آن دو شهر خون هایی ریخته می شود، خانه ها ویران می گردد و مردمان آنها نابود می شوند، از این جهت ترس و وحشتی عراق را فرا می گیرد که آرامش از آنها سلب می گردد.(2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الصراط المستقیم: 257/2 و 250.

2- الصراط المستقیم: 257/2 و 250.

1164/14. در کتاب «اختصاص» منسوب به شیخ مفید رحمه‌الله آمده است: ابو بصیر گوید:

در محضر باصفای مولایم امام صادق عليه‌السلام حضور داشتم، نزد آن حضرت مردی از اهل خراسان بود، حضرت با او با لهجه ای سخن می گفت که من نمی فهمیدم، سپس حضرت با لهجه ای که من می فهمیدم سخن گفت وشنیدم که می فرمود:

ارکض برجلک الأرض؛ پای خود را بر زمین بزن.

(وقتی زدم دیدم) دریایی آشکار شد، که کنارش سوارانی هستند که گردن های خود را بر زین اسبهایشان گذاشته اند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

هؤلاء من أصحاب القائم عليه‌السلام؛

اینان از یاران حضرت قائم عليه‌السلام هستند. (1)

1165/15. در کتاب «الصراط المستقیم» می نویسد:

هنگامی که امام حسن عسکری عليه‌السلام به شهادت رسید، معتضد عبّاسی سه نفر از مزدوران خود را برای جست و جوی خانه امام عليه‌السلام فرستاد و دستورداد: هر کسی را یافتند سرش را بیاورند.

آن سه نفر، طبق دستور، وارد خانه امام عليه‌السلام شدند، ناگاه سردابی را دیدند که در آن حوض آبی بود و شخصی روی آب، بر حصیری نماز می خواند و توجّهی به آنان نداشت.

یکی از آنان بنام «احمد بن عبداللَّه» پا روی آب گذاشت تا نزد او برود، درآب فرو رفت نزدیک بود که غرق شود، ولی رفقایش نجاتش دادند. دیگری پا جلو گذاشت تا نزد او برود، در آب فرو رفت نزدیک بود که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإختصاص: 320 319.

غرق شود نجاتش دادند، دیدند نمی توانند کاری کنند پا به فرار گذاشته و نزد معتضد باز گشته و قضیّه را گزارش دادند.

معتضد دستور داد که قصّه را کتمان کنند. (1)

1166/16. باز در همان منبع آمده است: یوسف بن احمد جعفری گوید:

پس از پایان مراسم حج، به سوی شام باز می گشتم، از مرکب فرود آمدم تا نمازم را بخوانم، ناگاه چهار شخص را در محملی دیدم و از دیدن آنها در شگفت شدم، یکی از آنان گفت: نمازت را ترک نمودی؟

گفتم: تو از کجا می دانی؟

گفت: آیا دوست داری امام زمانت را ببینی؟

گفتم: او دارای نشانه هایی است.

راوی گوید در این حال، دیدم که محمل با کسانی که در داخل آن هستند به سوی آسمان بلند می شود. (2)

1167/17. باز در همان منبع آمده است: امام صادق عليه‌السلام در توصیف دوران باشکوه ظهور امام زمان ارواحنا فداه می فرمایند:

یمدّ اللَّه لشیعتنا فی أسماعهم وأبصارهم حتّی لایکون بینهم وبین قائمهم عليه‌السلام حجاب، یرید یکلّمهم فیسمعونه وینظرون إلیه فی مکانه.

در آن دوران، خداوند در گوش و چشم شیعیان ما چنان نیرویی قرار می دهد که میان آنها وحضرت مهدی عليه‌السلام حجاب و پرده ای نمی شود، اگر امام عليه‌السلام بخواهد در همان مکان خود با آنان سخن می گوید و آنان جمال دلربای او را می بینند و صدای دلنشینش را می شنوند. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الصراط المستقیم: 210/2 ح 5.

2- الصراط المستقیم: 211/2 ح 10.

3- الصراط المستقیم: 262/2.

1168/18. در «الثاقب فی المناقب» (1) آمده است: سعد بن عبد اللَّه قمی گوید:

به همراه احمد بن اسحاق برای زیارت امام حسن عسکری عليه‌السلام به سامرّاء رفتم، البتّه پرسشهای مشکلی نیز داشتم که می خواستم از آن حضرت بپرسم. وارد سامرّاء شدیم، به سوی خانه امام حسن عسکری عليه‌السلام رفتیم، اجازه ورود خواستیم.

اجازه ورود عنایت شد، احمد بن اسحاق، انبانی را بر دوش گذاشته بود، در آن انبان - که با پارچه طبری پوشیده شده بود - یکصد و شصت کیسه درهم و دینار بود که هر کیسه ای با مهر صاحب آن بسته شده بود.

وارد محضر آن امام همام شدیم، من آن لحظه ای را که نور جمالش ما را احاطه کرد چنین تشبیه می نمایم:

او همانند ماه درخشان شب چهاردهم بود، روی زانوی راست آن حضرت، کودکی قرار داشت که خلقت و منظرش بسان ستاره مشتری بود، موهای زیبای آن کودک، از دو سوی سرش روی گوشش ریخته بود،و میان آن باز بود، گویی الفی است که میان دو و او قرار گرفته است.

در برابر امام عليه‌السلام انار زرّینی بود که نقشهای بدیع و نوآور آن می درخشید ودر میان آن، نگین های شگفت انگیز و گوناگونی به کار رفته بود، که آن را یکی از رؤسای اهل بصره به حضرتش اهدا نموده بود؛

در دست مبارک امام حسن عسکری عليه‌السلام قلمی بود، وقتی می خواست چیزی در ورق سفیدی بنویسد، آن کودک انگشتان حضرتش را می گرفت، مولایمان امام حسن عسکری عليه‌السلام آن انار زرّین را در برابر آن کودک می غلطاند و آن کودک زیبا را به گرفتن و آوردن آن مشغول می نمود تا مانع از نوشتن آن حضرت نشود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: این حدیث شریف طولانی است و ما به اقتضای سخن، بخشی از آن را نقل می کنیم.

ما به حضورش سلام نمودیم، امام عليه‌السلام با ملاطفت و مهربانی پاسخ داد و اشاره نمود که بنشینیم، وقتی آن حضرت از نوشتن آن اوراق فارغ شد، احمد بن اسحاق انبان را از میان پارچه بیرون آورده و در برابر حضرتش نهاد.

در این هنگام، مولایمان امام حسن عسکری عليه‌السلام نگاهی به آن کودک زیبا نمود، و فرمود:

فرزندم! مهر از هدایای شیعیانت که برای تو فرستاده اند، بردار!

آن کودک زیبا لب به سخن گشود و فرمود:

یا مولای! یجوز لی أن أمدّ یدی الطاهره إلی هدایا نجسه، وأموال رجسه، قد خلط حلّها بحرامها.

مولای من! آیا شایسته است که من، دست پاکم را به سوی این هدایای آلوده و اموال پلید - که حلال و حرامش باهم مخلوط شده - دراز کنم؟!

امام عليه‌السلام رو به احمد بن اسحاق کرد و فرمود: ای پسر اسحاق! آنچه در انبان است بیرون آور تا فرزندم حلال آن را از حرامش جدا کند.

احمد، طبق فرمایش مولا، کیسه ها را از انبان بیرون آورد، وقتی نخستین کیسه را بیرون آورد آن کودک زیبا فرمود:

این کیسه مال فلانی پسر فلانی از فلان محلّه است، در این کیسه، شصت و دو دینار است، بخشی از آن، پول حجره ای است که فروخته - و آن ارثی بود که از پدرش به او رسیده بود - که چهل و پنج دینار ارزش داشت و از پول نه طاقه پارچه، چهارده دینار بدست آورده و سه دینار آن نیز از اجاره دکّان ها است.

مولایمان امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود: فرزندم! اینک به این مرد، حرام آن را مشخص کن.

آن کودک زیبا، رو به احمد کرد و فرمود: یک دیناری که سکّه ری است و در فلان تاریخ زده شده و نصف نقش یک روی آن پاک شده با قطعه طلایی آملی که وزن آن ربع دیناراست، بیرون آور و ببین!

علّت این که آنها حرامند این است که صاحب آن، در فلان ماه از سال فلان مقدار پنبه ریسیده شده ای را وزن کرد و یک من و ربع شد و آن را به پنبه زنی - که همسایه اش بود - داد، مدّتی گذشت، دزدی آمد و آن را از او دزدید، او به صاحبش جریان را گفت، ولی صاحبش او را تکذیب کرد و عوض آن پنبه ها را خواست و به جای آنها، یک من و نیم پنبه بهتر از آن گرفت، و با پول آن پارچه ای خرید و آن را فروخت که این دینار و آن قطعه طلای آملی، از فروش آن پارچه است.

وقتی احمد بن اسحاق آن کیسه را باز کرد، نامه ای در میان سکّه های دیناریافت که در آن، نام صاحب کیسه و مقدار سکّه ها، همان گونه که آن کودک زیبا فرموده بود، نوشته شده بود، و آن دینار سکّه ری و قطعه طلایی آملی نیز با همان علامت ها بودند.

آنگاه کیسه دیگری را بیرون آورد و در برابر آن کودک زیبا نهاد.

آن کودک زیبا فرمود:

این کیسه نیز متعلّق به فلان، فرزند فلانی از فلان محلّه است، که حاوی پنجاه دینار است. که تصرّف در آن برای ما جایز نیست.

احمد بن اسحاق گفت: چرا؟

فرمود: چون از پول گندمی است که صاحبش در هنگام تقسیم محصول، نسبت به کارگران ظلم کرده است، پیمانه خود را پر می کرد، ولی پیمانه آنها را پر نمی نمود، بلکه کمی از سر آن را خالی می نمود.

امام حسن عسکری عليه‌السلام فرمود: راست گفتی فرزندم.

آنگاه رو به احمد بن اسحاق کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق! این اموال را جمع کن و به صاحبانش برگردان، یا حواله کن تا به صاحبانش برگردانند که ما نیازی به آنها نداریم، ولی آن پارچه ای را که آن پیرزن برای ما فرستاده، بیاور!

احمد بن اسحاق گوید: من آن پارچه را در میان صندوقچه ای گذاشته بودم و فراموش کرده بودم که خدمت آقایم بیاورم.

سعد گوید: وقتی احمد بن اسحاق برای آوردن آن پارچه رفت، مولایمان امام حسن عسکری عليه‌السلام رو به من کرد و فرمود:

ای سعد! برای چه آمده ای؟

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا به ملاقات مولایمان تشویق نموده است.

فرمود: پرسشهایی را که می خواستی بپرسی، چه کرده ای؟

عرض کردم: همان گونه هستند و اکنون به همراه دارم.

حضرت اشاره به فرزند عزیزش کرد و فرمود: آنچه می خواهی از نور چشمم بپرس!

من شروع به سؤال نمودم و آن کودک زیبا همه را پاسخ داد (1)، وقتی پاسخ پرسش ها تمام شد، امام حسن عسکری عليه‌السلام با آن کودک زیبا برخاست، من نیز از محضرشان مرخص شده و به دنبال احمد بن اسحاق رفتم، در راه او دیدم که می آمد و گریه می کرد، گفتم: چرا گریه می کنی؟ چرا دیر کردی؟

گفت: پارچه ای که مولایم فرمود حاضر کنم، گم کرده ام.

گفتم: طوری نیست، به خودشان بگو!

او خدمت امام عليه‌السلام شرفیاب شد، لحظاتی بعد با لبخند در حالی که بر محمّد و آل محمّد عليهم‌السلام درود می فرستاد، بازگشت.

گفتم: چه شد؟

گفت: آن پارچه زیر پای مولایم پهن شده بود، آن حضرت روی آن نماز می خواند.

سعد گوید: من خدای را به این نعمت سپاس نموده و بر او ثنا گفتم، و ما چند روزی که در آنجا بودیم به منزل امام عليه‌السلام رفت و آمد می کردیم؛ ولی دیگر آن کودک زیبا را در کنار امام عليه‌السلام نمی دیدیم.

روزی که می خواستیم به وطن برگردیم من به همراه احمد بن اسحاق

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: من پرسش و پاسخها را به جهت طولانی شدن، ذکر ننمودم.

و دو نفر از بزرگان شهرمان به خدمتش مشرّف شدیم، احمد بن اسحاق در برابر حضرتش ایستاد و عرض کرد:

ای فرزند رسول خدا! هنگام کوچ کردن و وداع نمودن فرا رسیده و محنت جدایی سخت شده، ما از خداوند متعال می خواهیم که بر جدّ بزرگوارتان محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و پدرتان علی مرتضی عليه‌السلام و مادرتان، سرور زنان عالم فاطمه زهرا عليها‌السلام و عمویتان امام حسن مجتبی عليه‌السلام و پدر عزیزتان امام حسین عليه‌السلام - که آقای جوانان بهشتند - و پدران معصومتان پس از آنها که امامان و پیشوایان پاک و طاهرین هستند و بر شما و فرزند گرامیتان درود فرستد، امیدواریم خداوند مقام شما را همواره بالا برده و دشمنانتان را نابود سازد و این دیدار را آخرین دیدار ما قرار ندهد.

وقتی احمد بن اسحاق این آخرین جمله را گفت، چشمان امام عليه‌السلام از اشک پر شد و قطرات اشک بر چهره زیبایش جاری گشت، آنگاه فرمود:

ای فرزند اسحاق! در این دعا اصرار نورز! که در همین سفر به ملاقات خداوند خواهی رسید.

وقتی احمد بن اسحاق این سخن را شنید، بیهوش شد و بر زمین افتاد، وقتی حالش خوب شد و به هوش آمد گفت: مولایم! شما را به خدا و به حرمت جدّت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سوگند می دهم که به من افتخار دهید و پارچه ای به عنوان کفن برای من عنایت نمایید.

امام عليه‌السلام دست به زیر فرش برد و سیزده درهم بیرون آورد، و فرمود:

خذها، ولاتنفق علی نفسک غیرها، فإنّک لن تعدم ما سألت، وإنّ اللَّه تعالی لایضیع أجر من أحسن عملاً.

این پول را بگیر و جز این پول استفاده نکن و آنچه را که خواستی بدست خواهی آورد که خداوند پاداش کسی را که عمل نیک انجام داده، ضایع نمی گرداند.

سعد گوید: (آنگاه همگی از محضرش مرخص شده و به راه افتادیم،) سه فرسخ راه پیمودیم، وقتی نزدیک محلّی بنام «حلوان» رسیدیم، احمد بن اسحاق تب کرد، و وضع عمومی بدنش دگرگون شد، تا جایی که از زندگی او مأیوش شدیم، وقتی وارد «حلوان» شدیم در یکی ازکاروانسراها اتراق کردیم.

احمد بن اسحاق، یکی از همشهریان خودش را که مقیم «حلوان» بود خواست، آنگاه رو به ما کرد و گفت: امشب از اطراف من پراکنده شوید و مرا تنها بگذارید.

ما همگی از اتاق او بیرون آمده و هر کدام به اتاق خود باز گشتیم.

سعد گوید: شب سپری شد، نزدیکی های صبح، چیزی به ذهنم رسید، و از خواب پریدم.

وقتی چشمانم را باز کردم، کافور، خادم مولایمان امام عسکری عليه‌السلام را دیدم که به من می گوید: خداوند پاداش نیکو در عزایتان به شما مرحمت کند و مصیبت شما را در دوستتان جبران نماید! ما دوستتان احمد بن اسحاق را غسل داده و کفن نمودیم، برخیزید و او را دفن کنید، چرا که جایگاه او در پیشگاه آقایتان از جایگاه همه شما والاتر بود.

او این سخن بگفت و از دیدگان ما پنهان شد. (1)

1169/19. باز در همان منبع آمده است: احمد بن ابی روح می گوید:

روزی بانویی فاطمی از مردم «دینور» نزد من آمد و گفت: ای پسر ابی روح! تو در شهر ما از جهت پرهیزگاری مطمئن ترین افراد هستی، می خواهم امانتی را به تو بسپارم و آن را به عهده تو می گذارم تا به اهلش برسانی و بپذیری و انجام دهی.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 585 ح1، بحارالأنوار: 78/52 ح1. این روایت را شیخ صدوق رحمه‌الله در کمال الدین: 454/2ح21 (باتفاوت در الفاظ) نقل نموده است. گفتنی است که در ترجمه این روایت از منابع دیگر آن نیز بهره بردیم.

گفتم: ان شاء اللَّه انجام می دهم.

گفت: در این کیسه سر بسته، چند درهم است، آن را باز نکن و در آن نگاه مکن تا آن را به کسی که تو را از محتوای آن آگاه سازد، برسانی. در ضمن، این هم گوشواره من است - که ده دینار ارزش دارد - این گوشواره دارای سه دانه مروارید است که ده دینار می ارزد، علاوه بر اینها، من از حضرت صاحب الامر عليه‌السلام پرسشی دارم که می خواهم پاسخ آن را پیش از آن که از او بپرسم، پاسخ گوید.

گفتم: پرسشت چیست؟

گفت: موقع عروسی من، مادرم ده دینار از کسی قرض گرفت، من نمی دانم از چه کسی قرض گرفته به همین جهت، نمی دانم آن ده دینار را به چه کسی بدهم، اگر حضرت آن شخص را به تو بفرمایند من پول او راپرداخت می نمایم.

احمد بن ابی روح گوید: من معتقد به امامت جعفر بن علی - برادر امام حسن عسکری عليه‌السلام - بودم، گفتم: (خوب شد) این سؤالات امتحان میان من و جعفر می شود. امانت را تحویل گرفته و به سوی بغداد به راه افتادم، وارد بغداد شدم، در آنجا نزد حاجز بن یزید وشّاء رفتم، سلام کردم ونشستم.

گفت: حاجتی داری؟

گفتم: امانتی نزد من هست که قرار است به شما بدهم، امّا به شرط آن که ازمقدار آن و کیفیّت آن خبر دهید.

او گفت: من مأمور به گرفتن آن نیستم، این نامه ای است که در مورد امانت تو، به من رسیده، در آن نوشته:

از احمد بن ابی روح آن اموال را نپذیر و او را به سامرّاء، نزد ما بفرست.

من در شگفت شده و گفتم: لا إله الّا اللَّه! این بزرگترین چیزی است که اراده کردم.

از بغداد حرکت کرده به سامرّاء رفتم، وقتی وارد شهر شدم گفتم: اوّل نزد جعفر می روم. بعد فکری کرده و گفتم: نه، نخست منزل امام حسن عسکری عليه‌السلام می روم، اگر پاسخ مرا دادند که هیچ، وگرنه، نزد جعفر می روم.

به طرف خانه امام حسن عسکری عليه‌السلام به راه افتادم، وقتی کنار درب حضرتش رسیدم، خادمی بیرون آمد و گفت: تو احمد بن ابی روح هستی؟

عرض کردم: آری.

گفت: این نامه مال توست، آن را بخوان. من نامه را خواندم، در آن نوشته بود:

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

ای پسر ابی روح! حایل، دختر دیرانی کیسه ای که - به گمان تو - هزار درهم در آن است به تو سپرده، در حالی که گمان تو درست نیست، تو ادای امانت کرده و کیسه را باز نکردی و از داخل آن خبر نداری.

در آن کیسه، هزار درهم و پنجاه دینار سالم است، و نزد تو دو عدد گوشواره است که آن زن گمان می کرد آنها ده دینار می ارزند، راست گفته، با دو نگینی که دارند و در آنها سه دانه مروارید است که آنها ده دینار ارزش دارند و یا بیشتر، آن دو گوشواره را به فلان کنیز ما بده. که ما آنها را به او بخشیدیم، آنگاه به بغداد برو و آن اموال را به حاجز بده و آنچه راکه او، به عنوان هزینه سفر به تو می دهد، بگیر.

در مورد آن ده دیناری که آن زن گمان می کند مادرش در موقع عروسی او قرض کرده و نمی داند صاحبش کیست؟ او کلثوم، دختر احمد است که ناصبی و از دشمنان ماست، آن زن دوست ندارد به او بدهد، اگر نمی خواهد آن را میان خواهران خود تقسیم نماید، ما نیز به او اجازه داده ایم که میان خواهران نیازمند خود، تقسیم کند.

سخن دیگر این که: ای پسر ابی روح! برای امتحان نزد جعفر نرو و به شهر خود باز گرد که دشمنت فوت کرده و خداوند اهل و مال او را به تو ارث گذاشته است.

ابن ابی روح گوید: پس از خواندن نامه به سوی بغداد به راه افتادم، در بغداد کیسه را به حاجز دادم، وی دینارها و درهم های آن را شمرد، در آن،هزار درهم سالم و پنجاه دینار بود، آنگاه سی دینار به من داد و گفت: دستور دارم که این مبلغ را به عنوان هزینه به تو بدهم.

من آن مبلغ را گرفته و به اقامتگاه خود در بغداد رفتم، ناگهان نامه رسان آمد و نامه ای سربسته به من داد که در آن نوشته شده: پدرزنت مرده است و خانواده ام از من خواسته بودند که به وطنم باز گردم.

به راه خود ادامه داده و وارد شهر و دیار خود شدم، دیدم که او فوت کرده و بدین وسیله سه هزار دینار و صد هزار درهم به من ارث رسید.

صاحب کتاب «الثاقب فی المناقب» گوید: این روایت نیز دارای چندین آیه و نشانه است. (1)

1170/20. باز در همان منبع آمده است: محمّد بن حسن صوفی (2) می گوید:

عازم سفر حج بودم، همشهریانم وجوهی را به من داده بودند تا به حسین بن روح، نایب امام زمان ارواحنا فداه تحویل دهم، این وجوه طلا و نقره بودند، من اینها را به صورت شمش طلا و نقره در آوردم.

وقتی به «سرخس» رسیدم در ریگزاری خیمه زده و اتراق نمودم، طلاها ونقره ها را بررسی می کردم، بدون این که متوجّه شوم یکی از شمش ها از دستم افتاده و در ریگ فرو رفت، از آنجا حرکت کرده و به راه افتادم.

وقتی به همدان رسیدم برای حفظ اموال مردم، باز آنها را بررسی کردم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 594 ح1. علاّمه مجلسی رحمه‌الله این روایت را با اندکی تفاوت در بحار الانوار: 51 ح295/11از الخرائج شیخ راوندی رحمه‌الله نقل نموده است و از آنجایی که متن حدیث دارای نارسایی ها بود ما در ترجمه ازآن منبع نیز بهره بردیم. (مترجم)

2- در بحار الأنوار چنین آمده است: «محمّد بن حسن صیرفی، مقیم شهر بلخ».

متوجّه شدم که شمشی به وزن صد و سه - یا نود و سه - مثقال گم شده است، برای ادای امانت، به همان وزن از طلاهای خودم به آنها اضافه کردم.

وارد مدینه السلام؛ (بغداد) شدم، خدمت شیخ ابا القاسم حسین بن روح قدس‌سره شرفیاب گشته و آن امانت ها را به او تحویل دادم.

وقتی آنها را تحویل گرفت، دستش را داخل کیسه کرد و شمشی که من از اموال خودم به آنها اضافه کردم بودم، برداشت و به من داد و فرمود:

این شمش مال ما نیست، شمش ما را در «سرخس» گم کردی، وقتی آنجا خیمه زدی آن شمش در ریگ فرو رفت، اگر به آنجا برگردی و در آنجایی که فرود آمده بودی، فرود آیی آن را از زیر ریگ ها پیدا خواهی کرد وقتی بخواهی برگردی و آن را به ما تحویل دهی، مرا نخواهی دید.

من به سوی سرخس حرکت کردم، و در همانجایی که خیمه زده بودم، فرود آمدم، آن شمش را در میان ریگ ها که بر رویش گیاهی روییده بود، پیدا کرده، و به سوی شهر خود به راه افتادم.

سال بعد شمش را برداشته و به سوی شهر بغداد حرکت کردم، وارد شهر شدم، دیدم شیخ ابوالقاسم حسین بن روح قدس‌سره وفات نموده، به ملاقات ابوالحسن علیّ بن محمّد سمری قدس‌سره شرفیاب شده و آن شمش را تحویل دادم.

صاحب «الثاقب فی المناقب» گوید: این روایت نیز دارای نشانه هایی است. (1)

1171/21. باز در همان منبع آمده است: احمد بن فارس ادیب می گوید:

حکایتی در همدان شنیدم، وقتی آن را برای برخی از برادران دینی ام تعریف کردم از من در خواست نمودند که آن را با دستخطّ خودم بنویسم،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 600 ح 12. علاّمه مجلسی رحمه‌الله نیز این حدیث را در «بحار الأنوار: 340/51 و 341 ح68» نقل کرده که در ترجمه آن از نسخه ایشان بهره بردیم. (مترجم)

چاره ای جز امتثال خواسته آنها نداشتم، به همین جهت، حکایت را نوشتم و عهده آن بر کسی است که حکایت نموده است.

داستان از این قرار است: در شهر همدان، طایفه ای معروف به بنی راشد زندگی می کنند، همه آنان شیعه بوده و پیرو مذهب امامیّه هستند.

از این امر کنجکاو شده و از یکی از آنها پرسیدم: چطور از میان مردم همدان فقط شما شیعه هستید!

پیرمردی که شایسته و نیکوکار بود، در پاسخ من گفت: جدّ ما - که طایفه ما منسوب به اوست - سالی به حج مشرّف شد، وی پس از باز گشت از سفر، قصّه ای چنین نقل کرد:

وقتی اعمال حجّ را تمام کردم، به همراه قافله ای، منازلی چند در بیابان پیمودیم، از قافله جلو زدم از شتر فرود آمده و کمی پیاده روی کردم، مسیر زیادی را پیاده حرکت کردم، تا این که خسته شدم، با خودم گفتم: خوب است اینجا توقّف کرده و کمی بخوابم و اندکی استراحت نمایم، وقتی قافله رسید، بر می خیزم.

خوابیدم، از فرط خستگی بیدار نشدم، وقتی گرمای آفتاب آزارم داد بیدار شدم، دیدم هیچ کس نیست، ترس و وحشت وجود مرا فرا گرفت، نه راهی می دیدم و نه جای پایی، توکّل به خدا کرده و گفتم: به هر طرف که او بخواهد، حرکت می کنم.

اندکی راه رفتم، ناگاه به منطقه ای سبز و خرّم رسیدم، گویی به تازگی باران باریده بود، خاک معطّری داشت، وقتی دقّت کردم در انتهای این منطقه قصری دیدم که همانند شمشیر می درخشید، من تا حال چنان قصری را ندیده و از کسی وصف آن را نشنیده بودم، با خود گفتم: کاش می توانستم این قصر را از نزدیک ببینم.

به همین جهت، به سوی قصر رفتم، وقتی کنار درب آن رسیدم، دو نفر

خادم سفیدپوست دیدم، به آنها سلام کردم.

آنها با لهجه زیبایی پاسخ داده و گفتند: بنشین که خداوند برای تو خیر خواسته است.

یکی از آنها برخاست و وارد قصر شد، لحظاتی بعد آمد و گفت: برخیز وارد شو!

برخاستم، وارد قصر شدم، ساختمانی را دیدم که تاکنون ساختمانی نیکوتر و نورانی تر از آن ندیده بودم، خادم جلوتر از من رفت و پرده اتاقی را کنار زد و به من گفت: وارد شو!

وارد اتاق شدم، جوان زیبایی را وسط اتاق دیدم، چهره او همچون ماه در تاریکی شب می درخشید، بالای سرش شمشیر بلندی از سقف اتاق آویزان بود، که فاصله کمی با سر مبارک او داشت و گویی نزدیک سرش بود. سلام کردم. او با مهربانی و بهترین لحن پاسخ داد، سپس پرسید:

آیا مرا می شناسی؟

عرض کردم: نه، سوگند به خدا!

آن بزرگوار خودش را چنین معرفی فرمود:

أنا القائم من آل محمّد عليهم‌السلام، أنا الّذی أخرج آخر الزمان بهذا السیف - وأشار إلیه - فأملأ الأرض عدلاً کما ملئت جوراً.

من، قائم از آل محمّد عليهم‌السلام هستم، همان کسی که در آخر زمان با همین شمشیر - اشاره ای به شمشیر نمود - قیام می کنم و زمین را که انباشته از ستم و جور است از عدل و داد پر می نمایم.

وقتی این سخن زیبا را شنیدم و او را شناختم خود را به پاهای مبارکش انداخته و صورت به خاک پای مبارکش ساییدم. فرمود:

این کار را مکن، سرت را بالا بگیر! تو فلانی از شهری که در ارتفاعات بلندی واقع شده به نام همدان، نیستی؟!

عرض کردم: آری، ای مولای من!

فرمود: آیا دوست داری به شهرت باز گردی؟

عرض کردم: آری، ای مولای من! وقتی به شهرم رسیدم مژده آنچه را که خداوند به من عنایت و ارزانی داشته به آنها می رسانم.

در این هنگام، حضرت به آن خادم اشاره کرد، او دست مرا گرفت و کیسه پولی به من داد و با هم از خدمت حضرتش مرخص شدیم، چند قدمی با من راه رفت، وقتی نگاه کردم دیدم سایه بانها، درختان و مناره مسجدی پیداست، او گفت: آیا این شهر را می شناسی؟

گفتم: نزدیک شهر ما همدان، شهری است که «اسد آباد» نام دارد، اینجا شبیه آنجاست.

گفت: اینجا اسدآباد است، برو که راه یافتی.

وقتی برگشتم، کسی را ندیدم. وارد اسدآباد شدم، به کیسه نگاه کردم، دیدم چهل - یا پنجاه - دینار است، حرکت کرده وارد همدان شدم، وقتی به خانه ام رسیدم همه خانواده ام را جمع کرده و آنچه را که خداوند به من عنایت فرموده بود به آنان مژده دادم، و تا زمانی که آن سکّه ها را داشتم خیر به ما روی می آورد و ما همواره در خیر و نیکی بودیم. (1)

1172/22. باز در همان منبع آمده است: ازدی گوید:

سالی به مکّه مشرّف شدم، روزی مشغول طواف کعبه بودم، شوط ششم را به پایان رسانده و می خواستم شوط هفتم را آغاز نمایم؛ ناگاه چشمم به حلقه ای از حاجیان افتاد که در سمت راست کعبه بودند، آنان دور جوانی زیبا، خوش چهره و باهیبت حلقه زده بودند، او با آن که دارای هیبت بود امّا نزدیک مردم بود، او داشت سخن می گفت، در عین این که زیبا نشسته بود؛ چنان زیبا و شیرین سخن می گفت من زیباتر و شیرین تر

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 605 ح1. این روایت را شیخ صدوق رحمه‌الله در کمال الدین: 453/2 ح 20 و علاّمه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 40/52 ح 30 (با اندکی تفاوت) نقل کرده اند.

از آن ندیده بودم.

خواستم جلو بروم تا با او سخن بگویم؛ ولی ازدحام جمعیّت مرا نگذاشت، از یکی پرسیدم: او کیست؟

گفت: فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد، او هر سال، برای خواصّ شیعیان خود ظاهر گشته و به آن ها سخن می گوید.

من رو به آن آقا کرده و گفتم: سرور و مولایم! من برای هدایت خدمت شما آمده ام، مرا هدایت فرمایید که خداوند راهنمای شماست.

او مشتی سنگ ریزه به من عنایت فرمود.

من آنها را گرفته و از آن جمع بیرون آمدم، یکی از کسانی که آنجا نشسته بود، به من گفت: چه چیزی به تو عنایت فرمود؟

گفتم: مشتی سنگ ریزه! ولی وقتی دستم را باز کردم دیدم همه آنها شمش طلا هستند. سراسیمه به سوی حضرتش آمدم، وقتی خدمتش شرفیاب شدم به من فرمود:

حجّت و برهان را بر تو بیان نمودم، حق بر تو آشکار شد و کوری و گمراهی از تو برطرف شد، آیا مرا شناختی؟

عرض کردم: نه. فرمود:

أنا المهدی، أنا القائم بأمر اللَّه، أنا قائم الزمان، أنا الّذی أملأها عدلاً کما ملئت ظلماً وجوراً، إنّ الأرض لاتخلو من حجّه، ولاتبقی الناس فی فتره، وهذه أمانه تحدّث بها إخوانک من أهل الحقّ.

من مهدی هستم، من قائم به امر خدایم، من قائم زمانم، من همان کسی هستم که زمین را که از ستم و جور انباشته شده از عدل و داد پر خواهم کرد. زمین هیچ گاه از حجّت خدا خالی نمی ماند، و مردم هرگز در فترت غیبت نخواهند ماند، این سخن امانتی است بر عهده تو و آن را به برادران اهل حق خود بازگو کن. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الثاقب فی المناقب: 613 ح7. این روایت را شیخ راوندی رحمه‌الله در الخرائج: 784/2 ح 110 و علاّمه مجلسی رحمه‌الله در بحار الأنوار: 1/52 ح 1 (با اندکی تفاوت) نقل نموده اند.

1173/23. مسعودی قدس‌سره در «اثبات الوصیّه» می نویسد: ضریر خادم گوید: خدمت مولایم امام زمان عليه‌السلام شرفیاب شدم. حضرت به من فرمود:

صندلی سرخ را برای من بیاور!

من صندلی سرخ را خدمت حضرتش آوردم.

فرمود: آیا مرا می شناسی؟

عرض کردم: آری.

فرمود: من کیستم؟

عرض کردم: شما، آقا و سرور من! و فرزند آقا و سرور من هستید.

فرمود: منظور من این نبود.

عرض کرد: قربانت گردم، لطفاً منظور خودتان را برای من توضیح دهید.

فرمود: أنا خاتم الأوصیاء، و بی رفع اللَّه البلاء عن أهلی وشیعتی.

من خاتم اوصیا هستم، خداوند متعال به جهت من بلا و گرفتاریها را از خاندان و شیعیانم دفع می کند. (1)

1174/24. باز در همان منبع آمده است: ابو بصیر می گوید:

مولایم امام باقر عليه‌السلام فرمود:

یکون منّا بعد الحسین عليه‌السلام تسعه؛ تاسعهم قائمهم وهو أفضلهم. (2)

پس از امام حسین عليه‌السلام نه نفر امام از ما خاندان هستند که نهمین آنها قائم آنها بوده و او برترین آنان خواهد بود.

1175/25. شیخ صدوق رحمه‌الله در «ثواب الأعمال» می نویسد: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- إثبات الوصیّه: 252، بحار الأنوار: 30/52 ح 25. نظیر این روایت را شیخ صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین:441/2 ح 12» آورده است. گفتنی است که در این منابع، راوی این حدیث «طریف ابونصر خادم» آمده و بیانی را که نویسنده محترم رحمه‌الله نوشته مناسب مقام نیست به همین جهت ترجمه نشده است. (مترجم)

2- إثبات الوصیّه: 258.

سیأتی علی اُمّتی زمان لایبقی من القرآن إلّا رسمه، ولا من الإسلام إلّا إسمه، لیسمّون به وهم أبعد الناس منه، مساجدهم عامره، وهی خراب من الهدی، فقهاء ذلک الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء، منهم خرجت الفتنه وإلیهم تعود.

به زودی زمانی بر اُمّت من فرا خواهد رسید که از قرآن جز رسمش و از اسلام جز نامش نخواهد ماند، آنها خودشان را مسلمان می نامند در صورتی که دورترین افراد نسبت به آن هستند. مساجد آنان از جهت بناء آباد، ولی از جهت هدایت، ویران است، فقها و دانشمندان آن دوران، بدترین فقیهان و دانشمندانی هستند که در زیر آسمان زندگی می کنند، فتنه وآشوب از آنان سر زده و به سوی آنان باز خواهد گشت. (1)

1176/26. عرز می گوید: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

سیأتی علی الناس زمان لا ینال الملک فیه إلّا بالقتل والتجبّر، ولا الغنی إلّا بالغصب والبخل، ولا المحبّه إلّا باستخراج الدین واتّباع الهوی. فمن أدرک ذلک الزمان فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنی، وصبر علی البغضه وهو یقدرعلی المحبّه، وصبر علی الذلّ وهو یقدر علی العزّ، آتاه اللَّه ثواب خمسین صدّیقاً ممّن صدّق بی. (2)

به زودی برای مردم، زمانی خواهد رسید که حکومت و سلطنت جز به وسیله کشتار وستمگری، ثروت وتوانگری جز با غصب وخسّت ومحبّت و دوستی جز با خارج شدن از دین و پیروی از هوا و هوس بدست نمی آید.

پس هر کسی که آن زمان را درک نماید و بر فقر آن صبر کند با آن که می توانست ثروتمند شود و بر دشمنی مردم صبر نماید با آن که می توانست محبّت کند، و بر ذلّت و خواری آن دوران شکیبا باشد با آن که

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ثواب الأعمال: 253، بحار الأنوار: 190/52 ح 21.

2- الکافی: 91/2 ح 12، بحار الأنوار: 146/18 ح 8 و 75/71 ح9.

می توانست عزیز باشد؛ خداوند بر چنین شخصی پاداش پنجاه صدّیق از تصدیق کنندگان مرا عطا خواهد کرد.

1177/27. شیخ صدوق قدس‌سره در «علل الشرائع» می نویسد: علیّ بن جعفر عليهما‌السلام، برادر امام کاظم عليه‌السلام می گوید: برادرم امام کاظم عليه‌السلام به من فرمودند:

إذا فقد الخامس من ولد السابع فاللَّه اللَّه فی أدیانکم لا یزیلکم أحد عنها.

یا بنیّ، أنّه لابدّ لصاحب هذا الأمر من غیبه حتّی یرجع عن هذا الأمر من کان یقول به، إنّما هی محنه من اللَّه عزّوجلّ امتحن بها خلقه، ولو علم آباؤکم وأجدادکم دیناً أصحّ من هذا لاتّبعوه.

هنگامی که پنجمین امام از فرزندان هفتمین امام، پنهان گردد به خدا پناه برید! به خدا پناه برید! در حفظ دینتان، مبادا کسی دینتان را بگیرد.

ای فرزندم! (1) برای صاحب این امر ناگزیر غیبتی است، غیبتی که برخی از معتقدین او، از اعتقاد خود باز گردند، قطعاً غیبت او آزمایشی است که خداوند به وسیله آن، بندگان خود را می آزماید، اگر پدران و نیاکان شما از این صحیحتر دین داشتند از آن پیروی می نمودند.

عرض کردم: آقای من! پنجمین امام از فرزندان هفتمین امام کیست؟

فرمود: ای فرزندم! عقلهای شما از درک چنین امری کوچک و سینه هایتان از حمل آن تنگ است، ولی اگر زنده بمانید او را درک خواهید کرد. (2)

1178/28. شیخ صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین» می نویسد: عبدالعظیم حسنی رضوان اللَّه علیه گوید:

مولایم امام جواد عليه‌السلام حدیثی در وصف حضرت قائم ارواحنا فداه بیان

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- علّامه مجلسی رحمه‌الله می گوید: امام کاظم عليه‌السلام در اینجا از روی شفقت و مهربانی به برادر کوچک خود، فرزندم خطاب می نماید. (مترجم)

2- علل الشرائع: 244 ح 4، بحار الأنوار: 150/51 ح 1.

فرمود، در آخر آن می فرمود:

أفضل أعمال شیعتنا إنتظار الفرج. (1)

برترین اعمال شیعیان ما، انتظار فرج است.

شیخ صدوق رحمه‌الله در کتاب «خصال» می نویسد: علی عليه‌السلام می فرماید:

انتظروا الفرج ولاتیأسوا من روح اللَّه، فإنّ أحبّ الأعمال إلی اللَّه عزّوجلّ انتظارالفرج. (2)

در انتظار فرج و گشایش باشید و از روح و مهر خدا نااُمید نشوید؛ زیرا که بهترین اعمال به سوی خداوند، انتظار فرج است.

1179/29. شیخ طوسی رحمه‌الله در «الغیبه» می نویسد: جابر جعفی گوید:

از مولایم امام باقر عليه‌السلام پرسیدم: فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود:

هیهات هیهات، لا یکون فرجنا حتّی تغربلوا ثمّ تغربلوا ثمّ تغربلوا - یقولها ثلاثاً- حتّی یذهب اللَّه تعالی الکدر ویبقی الصفو. (3)

هیهات! هیهات! فرج ما محقّق نخواهد شد تا این که شما امتحان شوید، امتحان شوید، بازهم امتحان شوید - سه بار تکرار فرمود - تا آنجا که خداوند کدری و آلودگی را از بین برده وپاکان بمانند.

و در کتاب «غیبه نعمانی» آمده است: امام رضا عليه‌السلام می فرماید:

واللَّه، ما یکون ما تمدّون أعینکم إلیه حتّی تمحّصوا وتمیّزوا، وحتّی لایبقی إلّا الأندر فالأندر. (4)

سوگند به خدا! آنچه که به آن چشم دوخته اید نخواهد شد مگر این که آزمایش شده و از هم امتیاز پیدا کنید تا آن که از شما جز اندکی و اندک تری

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کمال الدین: 377/2 ضمن ح 1.

2- الخصال: 616/2 ضمن ح 10، بحار الأنوار: 123/52 ح 7.

3- الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 339 ح 287، بحار الأنوار: 113/52 ح 28.

4- الغیبه نعمانی رحمه‌الله: 208 ح 15، بحار الأنوار: 114/52 ح 30.

باقی نماند.

و در روایت دیگری آمده:

حتّی یشقی من شقی، ویسعد من سعد. (1)

تا آن که شقی به شقاوت خود پرداخته و سعادتمند به سعادت برسد.

در روایت دیگری آمده است: حضرت حسن بن علی عليهما‌السلام فرمود:

لایکون الأمر الّذی ینتظرون حتّی یبرأ بعضکم من بعض، ویتفل بعضکم فی وجوه بعض، وحتّی یلعن بعضکم بعضاً، وحتّی یسمّی بعضکم بعضاً کذّابین. (2)

این امری که منتظر آن هستید واقع نمی گردد تا آن که برخی از شما از برخی دیگر بیزاری جسته، برخی آب دهان بر روی برخی دیگر بیندازند و تا آن که برخی از شما بعضی دیگر را لعن کنند و برخی از شما برخی دیگر را دروغگو بنامند.

1180/30. در کتاب «إحتجاج» آمده است: ابو خالد کابلی می گوید:

امام سجّاد عليه‌السلام می فرماید:

تمتدّ الغیبه بولیّ اللَّه الثانی عشر من أوصیاء رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم والأئمّه بعده.

یا أباخالد! إنّ أهل زمان غیبته، القائلون بإمامته، المنتظرون لظهوره أفضل أهل کلّ زمان، لأنّ اللَّه تعالی ذکره أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفه ما صارت به الغیبه عندهم بمنزله المشاهده، وجعلهم فی ذلک الزمان بمنزله المجاهدین بین یدی رسول اللَّه صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بالسیف. اُولئک المخلصون حقّاً، وشیعتنا صدقاً والدعاه إلی دین اللَّه سرّاً وجهراً.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 335 ح 281، بحار الأنوار: 112/52 ح 23.

2- بحار الأنوار: 114/52 ح 33.

غیبت ولیّ خدا، دوازدهمین جانشین رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و امامان بعد از او، طولانی می شود.

ای ابو خالد! به راستی که اهل زمان غیبت او، که به امامت او معتقدند و منتظر ظهور او هستند؛ برترین مردمان هر زمان هستند، زیرا که خدای متعال آن قدر به آنان عقل، فهم وشناخت عنایت نموده که دوران غیبت در پیش آنها همچون زمان حضور شده و به منزله مشاهده است.

خداوند آنان را همانند مجاهدانی قرار داده که در محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شمشیر زده اند.

آنان مخلصان حقیقی، شیعیان واقعی و راستین ما و دعوت کنندگان به دین خدا در آشکار ونهان هستند.

حضرتش در سخن دیگری فرمود:

انتظار الفرج من أعظم الفرج.

انتظار فرج، از بزرگترین فرج است. (1)

1181/31. در کتاب «بصائر الدرجات» آمده است: ابوبصیر گوید:

امام باقر عليه‌السلام می فرماید:

روزی گروهی از یاران رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در گرداگرد شمع وجودش حلقه زده بودند، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دو بار فرمود:

«أللهمّ لقّنی إخوانی»؛ خداوندا! برادران مرا به من نشان بده.

اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! مگر ما برادران شما نیستیم؟

فرمود: لا، إنّکم أصحابی، وإخوانی قوم فی آخر الزمان آمنوا بی ولم یرونی، لقد عرّفنیهم اللَّه بأسمائهم وأسماء آبائهم من قبل أن یخرجهم من أصلاب آبائهم وأرحام اُمّهاتهم، لأحدهم أشدّ بقیّه علی دینه من خرط القتاد فی اللیله الظلما، أو کالقابض علی جمر الغضاء، اُولئک مصابیح الدجی، ینجیهم اللَّه من کلّ فتنه غبراء مظلمه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإحتجاج: 50/2، بحار الأنوار: 122/52 ح 4.

نه، شما اصحاب من هستید، برادران من گروهی در آخر زمان هستند، آنان در حالی که مرا ندیده اند به من ایمان می آورند.

خداوند متعال آنها را پیش از آن که از صلب پدرانشان و رحم مادرانشان بیرون بیایند، با نام ونام پدرانشان، به من شناسانده است. باقی ماندن یکی از آنها بر دین خود، از صاف کردن درخت قتاد؛ (خاردار) در شب تاریک و یا مانند نگاه داشتن آتش چوب درخت غضاء (1) سخت تر است.

آنان چراغهای نورانی شب تاریک هستند، خداوند آنها را از هر گونه فتنه تیره و تاریک نجات می دهد. (2)

1182/32. شیخ صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین» می نویسد:

امام سجّاد عليه‌السلام می فرمایند:

من ثبت علی ولایتنا فی غیبه قائمنا عليه‌السلام أعطاه اللَّه أجر ألف شهید مثل شهداء بدر واُحد. (3)

هر کس در دوران غیبت قائم ما عليه‌السلام بر ولایت ما ثابت و استوار بماند خداوند پاداش هزار شهید؛ همانند شهدای بدر و اُحد را به او عطا می فرماید.

همانند این روایت را قطب راوندی رحمه‌الله نیز در «دعوات» آورده و در آن منبع آمده: هر کس بر دوستی ما بمیرد... (4)

1183/33. شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب «الغیبه» خود می نویسد:

امام صادق عليه‌السلام می فرمایند:

من عرف هذا الأمر ثمّ مات قبل أن یقوم القائم عليه‌السلام کان له مثل أجر من قتل معه. (5)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- غضاء: درختی است که هنگام سوزاندن کنده اش بیشتر می سوزد و زود خاموش نمی گردد.

2- بصائرالدرجات: 84 ح 4، بحار الأنوار: 123/52 ح 8.

3- کمال الدین: 323/1 ح 7، بحار الأنوار: 125/52 ح 13.

4- الدعوات راوندی: 274 ح 787، بحار الأنوار: 125/52 ذیل ح 13.

5- الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 460 ح 474، بحار الأنوار: 131/52 ح 31.

هر کس معتقد بر این امر باشد؛ آنگاه پیش از قیام قائم عليه‌السلام بمیرد پاداش او همانند کسی است که در رکاب آن حضرت کشته شود.

1184/34. شیخ صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین» می نویسد: جابر می گوید:

امام صادق عليه‌السلام (1) می فرمود:

یأتی علی الناس زمان یغیب عنهم إمامهم، فیا طوبی للثابتین علی أمرنا فی ذلک الزمان.

إنّ أدنی ما یکون لهم من الثواب أن ینادیهم الباری عزّوجلّ: عبادی، آمنتم بسرّی، وصدّقتم بغیبی، فأبشروا بحسن الثواب منّی، فأنتم عبادی وإمائی حقّاً، منکم أتقبّل وعنکم أعفو ولکم أغفر، وبکم أسقی عبادی الغیث، وأدفع عنهم البلاء، ولولاکم لأنزلت علیهم عذابی.

زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که امامشان از آنها غیبت خواهد نمود، خوشا به حال کسانی که در آن زمان بر امر ما ثابت و استوار باشند.

کمترین پاداشی که برای آنهاست این که خداوند متعال با این سخن آنها را صدا می زند: ای بندگان من که به نهان من ایمان آورده و غیب مرا تصدیق نمودید! مژده باد بر شما پاداش نیکوی خودم. شما بندگان و کنیزان حقیقی و واقعی من هستید، اعمال شما را می پذیرم وکوتاهی های شما را می بخشم و شما را می آمرزم.

به وسیله شما بندگانم را از باران سیراب می کنم و بلا و گرفتاری را از آنها برطرف می سازم، اگر شما نبودید عذاب خود را بر آنان فرو می فرستادم.

جابر می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بهترین عملی که یک فرد مؤمن می تواند در آن زمان انجام دهد، چیست؟ فرمود:

حفظ اللسان، ولزوم البیت. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ظاهراً روایت از امام باقر عليه‌السلام است، چنانچه در منبع این روایت، از آن حضرت نقل شده است.

2- کمال الدین: 330/1 ح 15، بحار الأنوار: 145/52 ح 66.

حفظ و کنترل زبان و ماندن در خانه.

1185/35. شیخ صدوق رحمه‌الله در «ثواب الأعمال» می نویسد: سکونی می گوید:

امام صادق عليه‌السلام می فرمایند:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند:

سیأتی علی اُمّتی زمان تخبث فیه سرائرهم، وتحسن فیه علانیتهم طمعاً فی الدنیا، لایریدون به ما عند اللَّه عزّوجلّ، یکون أمرهم ریاء لایخالطه خوف، یعمّهم اللَّه منه بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلایستجاب لهم. (1)

به زودی زمانی بر اُمّت من فرا خواهد رسید که درونشان پلید و برونشان به جهت طمع به دنیا نیکو خواهد بود، آنان آنچه را که در پیشگاه خداوند متعال است نمی خواهند، کارهای آنها از روی ریا است نه از ترس خدا، خداوند آن ها را گرفتار عذابی می کند که آنان همانند غرق شدگان او را می خوانند؛ ولی دعایشان مستجاب نمی شود.

1186/36. در «کمال الدین» آمده است: صالح، مولا بنی العذراء می گوید: از امام صادق عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

لیس بین قیام قائم آل محمّد عليهم‌السلام وبین قتل النفس الزکیّه إلّا خمسه عشر لیله.

میان قیام قائم آل محمّد عليهم‌السلام و کشته شدن نفس زکیّه بیش از پانزده شب فاصله نیست. (2)

نظیر این روایت را شیخ طوسی رحمه‌الله در «الغیبه» و شیخ مفید رحمه‌الله در «إرشاد» نیز نقل کرده اند. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- ثواب الأعمال: 253، بحار الأنوار: 190/52 ح 20.

2- کمال الدین: 649/2 ح 2، بحار الأنوار: 203/52 ح 30.

3- الغیبه: 445 ح 440، الإرشاد: 360.

1187/37. شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب «الغیبه» می نویسد: بکر بن محمّد ازدی می گوید: امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

خروج الثلاثه: الخراسانی والسفیانی والیمانی فی سنه واحده فی شهر واحد فی یوم واحد، ولیس فیها رایه بأهدی من رایه الیمانی یهدی إلی الحقّ.

خروج این سه نفر: خراسانی، سفیانی و یمانی در یک سال و یک ماه و در یک روز خواهد بود، در میان آنها پرچمی هدایتگرتر از پرچم یمانی نیست، او مردم را به سوی حق هدایت می کند. (1)

1188/38. باز در همان منبع می نویسد: روایت شده که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

یخرج بقزوین رجل إسمه إسم نبیّ یسرع الناس إلی طاعته، المشرک والمؤمن، یملأ الجبال خوفاً.

مردی از قزوین که نامش؛ نام پیامبری است خروج می کند، مردم - چه مشرک و چه مؤمن - به سرعت از او فرمان می برند، او کوه ها را از وحشت و ترس پر می کند. (2)

1189/39. باز در همان منبع می نویسد: بدر بن خلیل می گوید:

امام باقر عليه‌السلام می فرماید:

آیتان تکونان قبل القائم عليه‌السلام لم تکونا منذ هبط آدم عليه‌السلام إلی الأرض: تنکسف الشمس فی النصف من شهر رمضان والقمر فی آخره.

پیش از قیام قائم عليه‌السلام دو علامت خواهد بود که از زمان هبوط حضرت آدم عليه‌السلام واقع نشده: آفتاب در نیمه ماه مبارک رمضان و مهتاب در آخر آن گرفته می شود.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 446 ح 443، بحار الأنوار: 210/52 ح 52.

2- الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 444 ح 438، بحار الأنوار: 213/52 ح 66.

راوی گفت: ای فرزند رسول خدا! همیشه آفتاب در آخر ماه و مهتاب در نیمه ماه گرفته می شود.

امام باقر عليه‌السلام فرمود: می دانم چه می گویی، ولی این ها از علایمی هستند که از زمان هبوط آدم عليه‌السلام تا آن زمان رخ نداده است. (1)

1190/40. شیخ مفید رحمه‌الله در «إرشاد» می نویسد: علی بن حمزه گوید:

از امام کاظم عليه‌السلام در مورد معنای این آیه شریفه که می فرماید: (سَنُریهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ وَفِی أَنْفُسِهِمْ) (2)؛ «به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم»، پرسیدم. فرمود:

الفتن فی آفاق الأرض، والمسخ فی أعداء الحقّ.

(منظور از نشانه های آفاقی) فتنه هایی که در اطراف زمین واقع می شود (ومنظور از نشانه های انفسی؛) مسخی است که در دشمنان حق واقع می گردد. (3)

1191/41. عالم جلیل القدر، طبرسی رحمه‌الله صاحب کتاب ارزشمند «مکارم الأخلاق» در «جامع الأخبار» خود می نویسد: جابر بن عبد اللَّه انصاری می گوید:

سالی که پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم حجّه الوداع انجام دادند، من نیز با آن حضرت همسفر بودم، پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم اعمال حج را به پایان رسانید، آنگاه کنارکعبه آمد تا با خانه خدا وداع کند، در این هنگام حلقه در کعبه را گرفت و باصدای رسا فریاد زد:

ای مردم! همه مردمی که در مسجدالحرام و در بازار بودند با شنیدن صدا گرد هم آمدند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

گوش کنید! آنچه را که پس از من واقع خواهد شد به شما می گویم، حاضران شما به غایبان برسانند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 444 ح 439، بحار الأنوار: 213/52 ح 67.

2- سوره فصّلت، آیه 53.

3- الإرشاد: 359، بحار الأنوار: 221/52 ح 83.

آنگاه پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گریست به گونه ای که از گریه آن حضرت، همه حاضران گریستند. وقتی گریه حضرت آرام گرفت؛ فرمود:

خدا شما را رحمت کند! بدانید که مَثَل شما از امروز تا صد و چهل سال دیگر، همانند برگی است که خار نداشته باشد، آنگاه تا دویست سال، برگی است که خار خواهد داشت.

پس از آن، دورانی فرا خواهد رسید که خار بی برگ خواهد شد؛ در آن دوران جز سلطان ستمگر، یا ثروتمند خسیس یا دانشمند مال دوست، یا فقیر دروغگو، یا پیرمرد زناکار، یابچّه بدکار و یا زن احمقی دیده نمی شود.

آنگاه پیامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم گریست، سلمان فارسی رحمه‌الله برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! در چه زمانی چنین خواهد شد؟ فرمود:

یا سلمان! إذا قلّت علماؤکم، وذهبت قرّاؤکم، وقطعتم زکاتکم وأظهرتم منکراتکم، وعلت أصواتکم فی مساجدکم، وجعلتم الدنیا فوق رؤوسکم، والعلم تحت أقدامکم، والکذب حدیثکم، والغیبه فاکهتکم، والحرام غنیمتکم، ولایرحم کبیرکم صغیرکم، ولایوقّر صغیرکم کبیرکم، فعند ذلک تنزل اللعنه علیکم، ویجعل بأسکم بینکم، وبقی الدین بینکم لفظاً بألسنتکم.

ای سلمان! در دورانی که علمای شما اندک شوند، قاریان شما از بین بروند، مردم زکات خویش را نپردازند، کارهای زشت آشکار گردد، صدای شما در مساجد بلند شود، دنیا راروی سر خود قرار دهید، دانش را زیر پا بگذارید، سخنان شما دروغ و شیرینی سخنانتان غیبت باشد، اموالی که بدست می آورید از حرام باشد، بزرگان شما به کوچکترانتان رحم نکنند، و کوچکترانتان احترام بزرگانتان را نگه ندارند.

در این هنگام است که لعنت بر شما فرود می آید، و سختی شما در میان خودتان قرار می گیرد و دین در میان شما لفظی می شود که بر زبان می آورید.

وقتی این خصلتها را دیدید منتظر باد سرخ یا مسخ شدن یا بارش سنگ باشید، گواه این امر در آیه ای از قرآن ترسیم شده، آنجا که می فرماید:

(قُلْ هُوَ الْقادِرُ عَلی أنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذاباً مِنْ فَوْقِکُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً وَیُذیقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ) (1)؛

«بگو: او تواناست که از بالا یا از زیر پای شما عذابی بر شما بفرستد، یا به صورت دسته های پراکنده شما را متفرّق سازد، و طعم جنگ را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند، ببین چگونه آیات (گوناگون) را برای آنان بازگو می کنیم، شاید بفهمند».

در این هنگام، گروهی از اصحاب برخاسته و عرض کردند: ای رسول خدا! این ها کی واقع خواهد شد؟

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود:

هنگامی که مردم نمازها را به تأخیر انداخته و از شهوات پیروی کنند، و مشغول میخوارگی گردند، پدران و مادران مورد شتم قرار گیرند، تا جایی که اموال حرام را غنیمت و پرداخت زکات را ضرر و زیان می شمارند.

در آن دوران، مردان از زنان خویش اطاعت نموده و به همسایگان آزار رسانده و قطع رحم می نمایند.

مهر و عاطفه بزرگان از میان رفته و حیای کوچکتران اندک گردد، ساختمانها برافراشته گردد، به غلامان و کنیزان ستم می نمایند، از روی هوا و هوس گواهی می دهند، به جور و ستم داوری می کنند، مرد پدرش را ناسزا می گوید و حسودی برادرش را می نماید، شرکا در معاملات خیانت می ورزند، وفا کم شده و زنا شیوع پیدا می کند، مردان خود را با لباس زنان زینت دهند و مقنعه حیا از سر زنها برداشته می شود.

کبر و خودخواهی در دلها نفوذ می کند؛ همان گونه که زهر در بدنها نفوذ می نماید، کارهای خوب اندک شود، جرایم و گناهان آشکار گردد، واجبات خدا کم ارزش می شود.

در آن زمان، همدیگر را با ثروت مدح کرده و اموال را در راه خوانندگی

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره أنعام، آیه 65.

مصرف می کنند، مردم سرگرم دنیا گشته و از آخرت می مانند، ورع و پرهیزکاری کم گشته و طمع و هرج ومرج افزایش یابد.

در آن دوران، مؤمن خوار و منافق عزیز گردد، مساجد آنها با اذان آباد و دلهایشان از ایمان خالی است، قرآن را سبک می شمارند، هر گونه خواری و ذلّت از مردم به مؤمن می رسد.

در آن زمان است که می بینی چهره آنان چهره آدمیان و دل هایشان، دل های شیاطین است، سخنان آنان از عسل شیرین تر ولی دل هایشان از حنظل تلخ تر است، آنان گرگانی در لباس آدمیان هستند.

در این هنگام هر روز خداوند متعال به آنان خطاب نموده و می فرماید: آیا به من غرور می ورزید؟ یا بر من تکبّر می نمایید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَأَنَّکُمْ إِلَیْنا لاتُرْجَعُونَ) (1)؛

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟»

به عزّت و جلالم سوگند! اگر نبودند کسانی که مخلصانه به پرستش من مشغولند، به آنان که نافرمانی من کنند به اندازه یک چشم به هم زدن امان نمی دادم، اگر نبودند پرهیزکاران از بندگانم، قطره ای باران از آسمان فرو نمی فرستادم و برگ سبزی نمی رویانیدم.

فواعجباه! لقوم آلهتهم أموالهم، وطالت آمالهم، وقصرت آجالهم، وهم یطمعون فی مجاوره مولاهم، ولایصلون إلی ذلک إلّا بالعمل، ولا یتمّ العمل إلّا بالعقل.

شگفتا! از مردمی که خدای آنها اموالشان می باشد، آنان دارای آرزوهای بلند و عمرهای کوتاهند. با این حال، طمع دارند که در مجاورت مولایشان باشند، در حالی که جز با عمل به چنین مقامی نخواهند رسید و عمل نیز بدون عقل کامل نگشته و پایان نمی پذیرد. (2)

1192/42. شیخ طوسی قدس‌سره در «الغیبه» می نویسد: ابو الجارود می گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره مؤمنون، آیه 115.

2- جامع الأخبار: 395 ح 1100، بحار الأنوار: 262/52 ح 148.

امام باقر عليه‌السلام می فرمود:

إنّ القائم عليه‌السلام یملک ثلاثمائه وتسع سنین کما لبث أهل الکهف فی کهفهم، یملأ الأرض عدلاً وقسطاً کما ملئت ظلماً وجوراً، ویفتح اللَّه له شرق الأرض وغربها، ویقتل الناس حتّی لایبقی إلّا دین محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، یسیر بسیره سلیمان بن داود عليهما‌السلام،الخبر.

همانا قائم عليه‌السلام سیصد و نه سال حکومت می نماید، همان گونه که اصحاب کهف آن مدّت را در غار ماندند.

آن حضرت زمین را از عدل و داد پر می کند همچنان که از ستم و جور انباشته شده است و خداوند شرق و غرب زمین را برای او فتح می کند و آن قدر از مردمان (کفّار) به قتل می رساند که جز دین محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باقی نمی ماند، آن حضرت به روش حضرت سلیمان بن داوود عليهما‌السلام حکومت می نماید.... (1)

باز در همان منبع آمده است: از امام صادق عليه‌السلام پرسیدند: حکومت حضرت قائم عليه‌السلام چند سال است؟ فرمود:

سبع سنین یکون سبعین سنه من سنینکم هذه.

هفت سال که معادل هفتاد سال شماست. (2)

و در کتاب «غیبت نعمانی» آمده است: از امام باقر عليه‌السلام پرسیدند: حضرت قائم عليه‌السلام در زمان حکومت خویش چند سال عمر می کند؟ فرمود:

از روز قیامش تا روز وفاتش نوزده سال طول می کشد. (3)

در روایت دیگری آمده:

نوزده سال و چند ماه طول می کشد. (4)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 474 ح 496، بحار الأنوار: 291/52 ح 34.

2- الغیبه شیخ طوسی رحمه‌الله: 474 ح 497، بحار الأنوار: 291/52 ح 35.

3- الغیبه نعمانی رحمه‌الله: 331 ح 3، بحار الأنوار: 298/52 ح 61.

4- الغیبه نعمانی رحمه‌الله: 332 ح 4، بحار الأنوار: 299/52 ح 62.

نویسنده رحمه‌الله گوید: در مورد این چند حدیث باید بگویم که: منظور از حدیث نخست، زمان استقرار و تسلّط آن حضرت بر تمام زمین است و حدیث چهل و دوّم منظورش اعم از زمان ظهور وبقای آن حضرت در دوران رجعت است و حدیث دوّم و سوّم هر کدام محمول بر دو دوران هستند: یا فقط دوران ظهور و یا مدّت بقای آن حضرت در دوران رجعت.

1193/43. در کتاب شریف «کفایه الأثر فی النصوص علی الأئمّه الإثنی عشر عليهم‌السلام» آمده است:

علقمه بن محمّد حضرمی گوید: امام صادق عليه‌السلام از پدران گرامیش عليهم‌السلام از علی عليه‌السلام نقل فرموده که حضرت فرمود:

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به من فرمود:

یا علیّ! إنّ قائمنا عليه‌السلام إذا خرج یجتمع إلیه ثلاثمائه وثلاثه عشر رجلاً عدد رجال بدر، فإذا حان وقت خروجه یکون له سیف مغمود ناداه السیف: قم یا ولیّ اللَّه، فاقتل أعداء اللَّه. (1)

ای علی! هنگامی که قائم ما عليه‌السلام آماده قیام می شود یاران وی - که به تعداد سیصد و سیزده تن مردان جنگ بدر هستند - گرد حضرتش اجتماع می نمایند. وقتی هنگام قیامش فرا رسد شمشیر غلاف شده اش گوید: برخیز ای ولیّ خدا! و دشمنان خدا را بکش.

1194/44. در کتاب «بصائر الدرجات» آمده است: سعد می گوید:

امام باقر عليه‌السلام می فرمایند:

حدیثنا صعب مستصعب، لایحتمله إلّا ملک مقرّب، أو نبیّ مرسل، أو مؤمن ممتحن، أو مدینه حصینه.

فإذا وقع أمرنا وجاء مهدیّنا کان الرجل من شیعتنا أجری من لیث،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- کفایه الأثر: 263، بحار الأنوار: 303/52 ح 72.

وأمضی من سنان، یطأ عدوّنا برجلیه، ویضربه بکفّیه، وذلک عند نزول رحمه اللَّه وفرجه علی العباد. (1)

حدیث ما صعب (دشوار) و مستعصب (دشوار یافته) است، آن را جز فرشته مقرّب، یا پیامبرمرسل، یا مؤمنی که آزمایش شده، یا شهری که دژ داشته باشد تحمّل نمی کند.

وقتی امر ما محقّق شود و مهدی ما عليه‌السلام بیاید، جرئت و شجاعت هر شیعه ما از شیر بیشتر و از نیزه نفوذ کننده تر خواهد شد، دشمنان ما را با پاهایشان کوبیده و با دستانشان خواهند زد و این در هنگامی است که رحمت و فرج خداوند بر بندگان فرود آید.

1195/45. شیخ صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین» می نویسد: ابو بصیر می گوید:

امام صادق عليه‌السلام می فرمود:

إنّه إذا تناهت الاُمور إلی صاحب هذا الأمر رفع اللَّه تبارک وتعالی له کلّ منخفض من الأرض، وخفّض له کلّ مرتفع حتّی تکون الدنیا عنده بمنزله راحته، فأیّکم لو کانت فی راحته شعره لم یبصرها. (2)

وقتی کارها به دست با کفایت صاحب الامر عليه‌السلام برسد، خداوند متعال همه پستی های زمین را بالا آورده و تمام بلندیهای آن را صاف می نماید تا جایی که دنیا در نزد آن حضرت به منزله کف دست مبارکش می گردد، پس کدامیک از شما اگر مویی در کف دستش باشد، نمی بیند؟

1196/46. شیخ مفید رحمه‌الله در کتاب «إرشاد» می نویسد: ابو بصیر می گوید:

امام صادق عليه‌السلام می فرمود:

إذا قام القائم عليه‌السلام هدم المسجد الحرام حتّی یردّه إلی أساسه، وحوّل المقام إلی الموضع الّذی کان فیه، وقطع أیدی بنی شیبه، وعلّقها علی باب الکعبه، وکتب علیها: هؤلاء سرّاق الکعبه.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 24 ح 17، بحار الأنوار: 318/52 ح 17.

2- کمال الدین: 674/2 ح 29، بحار الأنوار: 328/52 ح 46.

وقتی حضرت قائم عليه‌السلام قیام نماید مسجد الحرام را خراب نموده و از نو مانند ساخت نخستش می سازد، و مقام (ابراهیم عليه‌السلام) را به موضع اصلی آن بر می گرداند، و دست فرزندان شیبه را - که خود را متولّی حرم می دانند - قطع نموده و از درب کعبه آویزان می کند و بر آن می نویسد: اینان دزدان کعبه بودند. (1)

1197/47. باز در همان منبع آمده است: ابوالجارود گوید: امام باقر عليه‌السلام در یک حدیث طولانی فرمود:

إذا قام القائم عليه‌السلام سار إلی الکوفه، فیخرج منها بضعه عشر آلاف أنفس یدعون «البتریّه» علیهم السلاح فیقولون له: ارجع من حیث جئت فلا حاجه لنا فی بنی فاطمه، فیضع فیهم السیف حتّی یأتی علی آخرهم. ثمّ یدخل الکوفه، فیقتل بها کلّ منافق مرتاب، ویهدم قصورها، ویقتل مقاتلیها حتّی یرضی اللَّه عزّ وعلا.

وقتی حضرت قائم عليه‌السلام قیام نماید به سوی کوفه حرکت می کند، از آن شهر گروهی به نام«بُتْریّه» (2) به تعداد ده هزار و اندی مسلحانه با آن حضرت رو در رو شده و می گویند: از هرکجا که آمده ای برگرد! ما نیازی به فرزندان فاطمه نداریم(!!)

حضرت با آنان برخورد نموده و شمشیر می کشند و همه آنها را نابود می کنند، آنگاه وارد شهر کوفه شده و همه منافقان شکّاک را از بین برده و خانه هایشان را ویران می سازند، و آنان که برای جنگ حضرت خارج می شوند همه را کشته و بدین وسیله، خشنودی خداوند را فراهم می سازد. (3)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإرشاد: 364، بحار الأنوار: 338/52 ح 80 و 317 ح 14. نظیر این روایت را شیخ صدوق رحمه‌الله در علل الشرائع: 410/2 ذیل ح5 آورده است.

2- بُتْریه: گروهی از زیدیّه هستند. گفته شده: اینان به «مغیره بن سعد» نسبت داده شده اند و لقب او نیز «ابتر» بوده است.

3- الإرشاد: 364، بحار الأنوار: 338/52 ح 81.

1198/48. در کتاب «غیبت نعمانی» آمده است: ابن نباته می گوید: از مولایم امیرمؤمنان علی عليه‌السلام شنیدم که می فرمود:

کأنّی بالعجم فساطیطهم فی مسجد الکوفه یعلّمون الناس القرآن کما اُنزل.

گویی مردمان عجم را می بینم که در مسجد کوفه خیمه ها بر پا کرده و قرآن را آن گونه که فرود آمده، یاد می گیرند.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان! مگر قرآن همان گونه نیست که فرود آمده؟

فرمود: نه، نام هفتاد نفر از قریش که با اسامی پدرانشان آمده بود، از بین برده شده و نام ابولهب فقط برای تنقیص رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باقی مانده، چرا که وی عموی پیامبر بود. (1)

1199/49. باز در همان منبع آمده است: ابوالجارود گوید:

امام باقر عليه‌السلام می فرماید:

أصحاب القائم عليه‌السلام ثلاثمائه وثلاثه عشر رجلاً أولاد العجم، بعضهم یحمل فی السحاب نهاراً، یعرف باسمه واسم أبیه ونسبه وحلیته، وبعضهم نائم علی فراشه فیری فی مکّه علی غیر میعاد.

یاران قائم عليه‌السلام سیصد و سیزده تن از فرزندان عجم هستند، آنان با نام و نام پدر و نژاد وخصوصیّاتشان شناخته می شوند. در هنگام ظهور حضرتش برخی از آنها به هنگام روز روی ابرها به سوی حضرت برده می شوند. و برخی دیگر در رختخواب خود در حال استراحت بودند که بدون اطّلاع قبلی و وعده، خود را در مکّه خواهند دید. (2)

1200/50. شیخ طوسی رحمه‌الله در کتاب «تهذیب الأحکام» می نویسد: حبّه عرنی می گوید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الغیبه نعمانی رحمه‌الله: 318 ح 5، بحار الأنوار: 364/52 ح 141.

2- الغیبه نعمانی رحمه‌الله: 315 ح 8، بحار الأنوار: 369/52 ح 157.

روزی امیر مؤمنان علی عليه‌السلام به «حیره» رفتند، وقتی به آنجا رسیدند با دست مبارکش اشاره به کوفه نموده و فرمودند:

لیتّصلنّ هذه بهذه - وأومأ بیده إلی الکوفه والحیره - حتّی یباع الذراع فیما بینهما بدنانیر، ولیبنینّ بالحیره مسجداً له خمسمائه باب یصلّی فیه خلیفه القائم عليه‌السلام، لأنّ مسجد الکوفه لیضیق علیهم، ولیصلّینّ فیه إثنا عشر إماماً عدلاً.

روزی کوفه به حیره متّصل خواهد شد. این شهر چنان ارزش پیدا می کند که یک ذراع زمین ما بین آن دو به چند درهم فروخته می شود، در حیره مسجدی بنا خواهد شد که پانصد درب دارد، در آن مسجد، نماینده حضرت قائم عليه‌السلام نماز خواهد خواند، زیرا که مسجد کوفه گنجایش جمعیّت آنها را نخواهد داشت، در آن مسجد دوازده پیشنماز عادل نماز خواهند خواند.

عرض کردم: ای امیر مؤمنان! آیا مسجد کوفه گنجایش جمعیّت آنها را که توصیف فرمودید، دارد؟

فرمود: برای آن حضرت چهار مسجد بنا می شود که کوچکترین آنها مسجد کوفه است وآن چهار مسجد عبارتند از: مسجد کوفه، این مسجد و دو مسجدی که در دو طرف کوفه ساخته می شود و با دست مبارکش اشاره به سوی رود شهر بصره و نجف نمود. (1)

1201/51. باز در همان منبع آمده است: کاهلی می گوید:

امام صادق عليه‌السلام می فرمود:

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام در توصیف مسجد کوفه فرمودند:

فی وسطه عین من دهن، وعین من لبن، وعین من ماء شراب للمؤمنین، وعین من ماء طهور للمؤمنین.

در میان آن، چشمه ای از روغن، چشمه ای از شیر و چشمه ای از آب برای نوشیدن مؤمنان وچشمه آب دیگری برای تطهیر مؤمنان وجود دارد. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بحار الأنوار: 374/52 ح 173.

2- بحار الأنوار: 374/52 ح 172.

1202/52. شیخ رضی الدین علی بن یوسف حلّی، برادر علّامه حلّی در کتاب «العدد القویّه» می نویسد: امام صادق عليه‌السلام می فرمایند:

گویی قائم عليه‌السلام را در پشت شهر کوفه می بینم، وی زره رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را بر تن دارد، آن لباس جمع شده، آن را بر تن خود تکان می دهد تا خوب به اندامش جا بیفتد، آنگاه آن را با پارچه ای از استبرق (دیبای حریر) می پوشاند، سپس بر اسب سیاه و سفیدی که میان دو چشمش سفید است، سوار می شود.

آن اسب را به گونه ای جولان می دهد که نور پیشانی آن را مردم همه شهرها می بینند واین نشانه ای از ظهور حضرتش می شود.

آنگاه پرچم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به اهتزاز در می آورد، در آن هنگام نوری از آن می درخشد وما بین شرق و غرب زمین را روشن می نماید.

امیر مؤمنان علی عليه‌السلام فرمود:

گویی آن حضرت را می بینم که بر اسبی که پاهایش سفید است و سفیدی درخشانی که در پیشانیش دارد و می درخشد، سوار شده و از وادی السلام به سوی گذرگاه سیل مسجد سهله در حرکت است، و در آن هنگام دعایی خوانده و در دعایش می گوید:

«لا إله إلّا اللَّه حقّاً حقّاً، لا إله إلّا اللَّه إیماناً وصدقاً، لا إله إلّا اللَّه تعبّداً ورقّاً، اللهمّ معزّ کلّ مؤمن وحید، ومذلّ کلّ جبّار عنید، أنت کنفی حین تعیینی المذاهب، وتضیق علیّ الأرض بما رحبت.

اللهمّ خلقتنی وکنت غنیّاً عن خلقی، ولولا نصرک إیّای لکنت من المغلوبین، یا منشر الرحمه من مواضعها، ومخرج البرکات من معادنها، ویا من خصّ نفسه بشموخ الرفعه، فأولیاؤه بعزّه یتعزّزون، یا من وضعت له الملوک نیر المذلّه علی أعناقهم، فهم من سطوته خائفون.

أسألک باسمک الّذی فطرت به خلقک، فکلّ لک مذعنون، أسألک أن تصلّی علی محمّد وآل محمّد، وأن تنجز لی أمری، وتعجّل

لی فی الفرج، وتکفینی وتعافینی وتقضی حوائجی، الساعه الساعه، اللیله اللیله، إنّک علی کلّ شی ء قدیر».

حقیقتاً و واقعاً معبودی جز خدا نیست، معبودی جز خدا نیست به او ایمان داریم و او را تصدیق نمودیم، معبودی جز خدا نیست به عبادت و پرستش او مشغولیم.

بار خدایا! ای عزّت بخش هر مؤمن تنها و غریب و ای خوار کننده هر ستمگر عنود، هنگامی که راه ها به رویم بسته باشد و زمین با این همه گستردگیش برایم تنگ باشد، تو پناه منی.

خداوندا! تو مرا آفریدی در حالی که از آفرینش من بی نیاز بودی، اگر یاری تو نباشد از شکست خوردگان خواهم بود.

ای پخش کننده رحمت از محلّهای آن، و ای بیرون آورنده برکتها از معدنهای آن و ای خداوندی که قلّه عظمت و بزرگی را به خود مخصوص نموده ای و دوستانت به عزّت تو عزیز هستند

ای خدایی که پادشاهان در برابر عظمت تو سرفرود آورده اند و تو داغ ذلّت و خواری برگردن آنها نهاده ای و آنان از سطوت و شکوه تو هراسنا کند؛ از تو می خواهم به آن نامت که جهان آفرینش را با آن آفریده ای و همه در برابر تو به عجز خود معترفند.

از تو می خواهم که بر محمّد و آل محمّد درود فرستی و امر خود را در حق من محقّق سازی و در فرج و گشایش امر من تعجیل نمایی و مرا کفایت کرده و عافیت بخشی و حاجتهای مرا برآوری، همین الآن، همین الآن، همین امشب، همین امشب، چرا که تو به هر چیز توانا هستی. (1)

1203/53. سیّد بن طاووس قدس‌سره در کتاب «مهج الدعوات» می نویسد:

در عالم خواب شخصی را دیدم که به من دعایی می آموزد که شایسته است این دعا در دوران غیبت خوانده شود، آن دعا چنین است:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- العدد القویّه: 74 ح 124 و 125، بحار الأنوار: 391/52 ح 214. این روایت شریف با این دعای زیبا در کتاب ارزشمند «صحیفه مهدیّه: 334» نیز نقل گردیده است.

یا من فضّل آل إبراهیم وآل إسرائیل علی العالمین باختیاره، وأظهر فی ملکوت السماوات والأرض عزّه اقتداره، وأودع محمّداً صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وأهل بیته غرائب أسراره، صلّ علی محمّد وآله واجعلنی من أعوان حجّتک علی عبادک وأنصاره.

ای خدایی که خاندان ابراهیم و خاندان یعقوب (اسرائیل) را به اختیار خود بر جهانیان برتری دادی و در ملکوت آسمانها و زمین عزّت و اقتدار خود را آشکار ساختی و به محمّد - که درود خدا بر او و آل او باد - و خاندانش رازهای شگفت انگیزت را سپردی؛ بر محمّد و آل او درود فرست و مرا از یاران و یاوران حجّت خود بر بندگانت قرار ده. (1)

1204/54. شیخ صدوق قدس‌سره در «کمال الدین» می نویسد: نسیم، خدمتگزار امام حسن عسکری عليه‌السلام می گوید:

یک شب از تولّد حضرت صاحب الامر عليه‌السلام سپری شده بود، خدمت حضرتش شرفیاب شدم، من در حضور حضرتش عطسه نمودم، آن کودک والا به عطسه من تحیّت گفت و فرمود:

یرحمک اللَّه؛ خداوند تو را رحمت کند.

من از این امر خوشحال شدم.

آن کودک زیبا فرمود:

ألا اُبشّرک فی العطاس؟

آیا می خواهی در مورد عطسه مژده ای به تو بدهم؟

عرض کردم: آری، ای مولای من!

فرمود: هو أمان من الموت ثلاثه أیّام.

عطسه تا سه روز موجب امان از مرگ است. (2)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مهج الدعوات: 396 و 397، صحیفه مهدیّه: 302.

2- کمال الدین: 430/2 ذیل ح5، بحار الأنوار: 5/51 ح7، الصحیفه المبارکه المهدیّه: 257.

## پایان بخش

این بخش را با دعایی در توسّل و طلب شفاء از اهل بیت عليهم‌السلام، دو توقیع شریفی که از ناحیه مقدّسه عليه‌السلام صادر گردیده و با فایده ای لطیف، به پایان می بریم:

توسّل: سیّد جلیل القدر، سیّد بن طاووس رحمه‌الله در کتاب «مهج الدعوات» در ذیل دعای عبرات، دعای توسّلی ذکر نموده که دوست دارم این کتاب گرانقدر را با آن دعای شریف به پایان ببرم، تا به سبب اسامی آن بزرگواران - همان اسامی نیکویی است که در قرآن کریم وارد شده، آنجاکه خداوند متعال می فرماید: «وَللَّهِِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها» (1)؛ «و برای خداوند، نامهای نیکی است، خداوند را به آن نامها بخوانید»، همان گونه که در روایتی (2) وارد شده است - پایان آن با بوی خوش مشک عطرآگین شده و در این راستا بایستی رقابت کنندگان به رقابت پرداخته و از همدیگر پیشی گیرند.

اینک متن دعا چنین است: (3)

إلهی وإذا قام ذو حاجه فی حاجته شفیعاً فوجدته ممتنع النجاح مطیعاً، فإنّی أستشفع إلیک بکرامتک والصفوه من أنبیائک (4) الّذین لهم أنشأت ما یقلّ ویظلّ ونزَّلت (5) ما یدقّ ویجلّ، أتقرّب إلیک بأوّل من توَّجته تاج الجلاله، وأحللته من الفطره محلّ السلاله، حجّتک فی خلقک، وأمینک علی عبادک، محمّد رسولک صلّی اللَّه

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- سوره اعراف، آیه 180.

2- تفسیر برهان: 52/2.

3- گفتنی است آنچه نویسنده محترم (اعلی اللَّه مقامه) آورده، بخش پایانی دعای عبرات است، خوانندگان گرامی که خواهان تمام دعا با اضافات مهمّ آن هستند به کتاب شریف «صحیفه مهدیّه: 425» مراجعه نمایند.

4- أنامک، خ.

5- برأت، خ.

علیه وآله، وبمن جعلته لنوره مغرباً، وعن مکنون سرّه مُعْرِباً، سیّدالأوصیاء، وإمام الأتقیاء، یعسوب الدین، وقائد الغرّ المحجّلین، أبی الأئمّه الراشدین علیّ أمیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیه.

وأتقرّب إلیک بخیره الأخیار، واُمّ الأنوار، والإنسیّه الحوراء البتول العذراء فاطمه الزهراء سلام اللَّه علیها، وبقرّه عین الرسول، وثمرتَی فؤاد البتول، السیّدین الإمامین أبی محمّد الحسن وأبی عبداللَّه الحسین، وبالسجّاد زین العبّاد، ذی الثفنات، راهب العرب علیّ بن الحسین، وبالإمام العالم، والسیّد الحاکم، والنجم الزاهر، والقمر الباهر مولای محمّد بن علیّ الباقر.

وبالإمام الصادق مبیّن المشکلات، مظهر الحقائق، والمفحم بحجّته کلّ ناطق، مخرس ألسنه أهل الجدال، مسکّن الشقاشق مولای جعفر بن محمّد الصادق، وبالإمام التقیّ، والمخلص الصفیّ، والنور الأحمدی، والنور الأنور، والضیاء الأزهر مولای موسی بن جعفر.

وبالإمام المرتضی، والسیف المنتضی مولای علیّ بن موسی الرضا، وبالإمام الأمجد، والباب الأقصد، والطریق الأرشد، والعالم المؤیّد، ینبوع الحکم، ومصباح الظلم، سیّد العرب والعجم، الهادی إلی [الحقّ] والرشاد، والموفّق بالتأیید والسداد مولانا محمّد بن علیّ الجواد.

وبالإمام منحه الجبّار، ووالد الأئمّه الأطهار علیّ بن محمّد، المولود بالعسکرالّذی حذّر بمواعظه وأنذر، وبالإمام المنزّه عن المآثم، المطهّر عن المظالم، الحبر العالم، بدر الظلام، ربیع الأنام، التقیّ النقیّ الطاهر الزکیّ مولای أبی محمّد الحسن بن علیّ العسکری.

وأتقرّب إلیک بالحفیظ العلیم، الّذی جعلته علی خزائن الأرض، والأب الرحیم الّذی ملّکته أزمّه البسط والقبض، صاحب النقیبه المیمونه، وقاصف الشجره الملعونه، مکلّم الناس فی المهد، والدالّ علی منهاج الرشد، الغائب عن الأبصار، الحاضر فی الأمصار، الغائب عن العیون، الحاضر فی الأفکار، بقیّه الأخیار، الوارث لذی الفقار، الّذی یظهر فی بیت اللَّه ذی الأستار، العالم المطهّر محمّد بن الحسن علیهم أفضل التحیّات وأعظم البرکات وأتمّ الصلوات.

أللهمّ فهؤلاء معاقلی إلیک فی طلباتی ووسائلی، فصلّ علیهم صلاه لایعرف سواک مقادیرها، ولایبلغ کثیر الخلائق صغیرها، وکن لی بهم عند أحسن ظنّی وحقّق لی بمقادیرک تهیئه التمنّی.

إلهی لا رکن لی أشدّ منک فآوی إلی رکن شدید، ولا قول لی أسدّ من دعائک فاستظهرک بقول سدید، ولا شفیع لی إلیک أوجه من هؤلاء فآتیک بشفیع ودید فهل بقی یا ربّ غیر أن تجیب وترحم منّی البکاء والنحیب؟

یا من لا إله سواه، یا من یجیب المضطرّ إذا دعاه، یا راحم عبره یعقوب، یاکاشف ضرّ أیّوب، إغفر لی وارحمنی وانصرنی علی القوم الکافرین، وافتح لی وأنت خیر الفاتحین، یاذا القوّه المتین، یا أرحم الراحمین. (1)

خداوندا! آنگاه که حاجتمندی در برابر تو ایستاده و تو را برای حاجتش شفیع قرار دهد، ولی تو او را شخصی بیابی که برآورده شدن حاجتش ممتنع است، امّا مطیع تو باشد؛ من از تو طلب شفاعت می کنم به بزرگواریت و به حق پیامبران برگزیده ات که به خاطر آنان موجودات را آفریده ای و از آسمان آنچه را که - دقیق است و بزرگ - فرو فرستاده ای.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- مهج الدعوات: 411 - 409.

به تو نزدیکی می جویم به سبب نخستین فردی که تاج جلالت و شکوه بر سرش نهادی وجایگاه نیکویی از فطرت و خلقت به او بخشیدی، همان حجّت تو در میان آفریدگانت و امین تو بر بندگانت، حضرت محمّدصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرستاده؛

و (تقرّب می جویم) به آن بزرگواری که او را خاستگاه نور او (پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ) و بیانگر راز او قرار دادی، او سرور اوصیا و جانشینان و پیشوای پرهیزکاران، رهبر دین و پیشوای سفیدرویان و پدر بزرگوار امامان هدایتگران؛ حضرت علی امیرمؤمنان - درودهای خداوند بر او باد - است؛

و به تو نزدیکی می جویم به برگزیده برگزیدگان، مادر نورها و انسیّه حوراء، بتول عذرا، حضرت فاطمه زهرا، سلام خداوند بر او باد؛

و (به تو نزدیکی می جویم) به دو نور دیده پیامبر خدا و دو میوه دل فاطمه زهرا عليها‌السلام، دو سیّدو دو امام، ابی محمّد حسن مجتبی و ابی عبداللَّه الحسین سیّد الشهداء؛ و به امام سجّاد، زینت بندگان (کسی که از کثرت عبادت) دارای پینه هایی در اعضای سجده اش داشت، راهب عرب، علیّ بن الحسین؛ و به امام دانشمند و سیّد حاکم، ستاره پر فروغ و ماه تابان، مولایم محمّد بن علیّ الباقر؛ و به امام صادق، بیانگر مشکلها، نمایانگر حقیقت ها، ساکت کننده با دلیل هر گوینده را وگنگ کننده زبان جدال کنندگان را، ساکن کننده بانگ های (بیهودگان)، مولایم امام جعفر بن محمّد صادق؛ و به امام پرهیزکار، خالص برگزیده، نور احمدی، نور درخشان، و پرتو تابان، مولایم امام موسی بن جعفر؛ و به امام برگزیده و شمشیر از نیام برکشیده، مولایم امام علیّ بن موسی الرضا؛ و به امام گرامی تر، درگاه امیدواران، راه رشد یافته و دانشمند تأیید شده، سرچشمه حکمتها وچراغ تاریکها، سرور عرب و عجم، هدایتگر به راه حق و راست و موفّق شده به تأیید و راستی مولایمان امام محمّد بن علیّ الجواد؛ و به امامی که عطای خداوند جبّار و پدر پیشوایان پاک و اطهار است، علیّ بن محمّد که در پادگان (دشمنان) متولّد شد، آن که با پندها اندرز و بیم داد؛

و به امام منزّه از گناهان، و پاکیزه از مظالم و دادخواهی ها، دانشمند و نیکوکار، ماه تاریکی ها، بهار مردمان، پرهیزکار، پاک، پاکیزه و نکوکار مولایم امام ابا محمّد حسن بن علی عسکری؛ و به تو نزدیکی می جویم به نگهبان دانایی که او را بر خزینه های زمین قرار دادی و به پدر مهربانی که زمام بسط و قبض اُمور را به او واگذار نمودی، همان بزرگواری که دارای مناقب مبارک و درهم کوبنده درخت ملعون است، سخن گوی با مردم در گاهواره و هدایتگر به سوی راه راست، پوشیده از دیدگان، حاضر در شهرها، پنهان ازچشمها و حاضر در فکرها، باقی مانده برگزیدگان، وارث شمشیر ذوالفقار، کسی که در خانه خداوندی که دارای پرده هاست، ظاهر می شود، دانای پاکیزه، امام محمّد بن الحسن که بهترین تحیّت ها و بزرگ ترین برکت ها و کامل ترین درودها بر آنان باد.

خداوندا! اینان پناهگاه های من درخواسته ها و وسیله های من به سوی تو هستند، پس برآنان درودی فرست که جز تو کسی اندازه اش را نداند و انبوه آفریدگان بر اندک آن راه نیابند و بهترین گمانم را در مورد آنان انجام ده و برترین آرزویم را با تقدیراتت محقّق ساز.

خداوندا! تکیه گاهی محکمتر از تو ندارم که بدان پناه آورده و تکیه زنم و گفتاری استوارتر از خواندن تو را ندارم تا با آن پشت گرم شوم و شفیعانی آبرومندتر از اینان ندارم تا به عنوان شفیع نزد تو آورم.

ای پروردگار من! آیا راهی جز اجابت دعایم و ترحّم نمودن بر اشکها و ناله هایم باقی مانده است؟! ای کسی که جز او خدایی نیست، ای اجابت کننده دعای بیچاره ای که او را بخواند، ای رحم کننده بر اشک حضرت یعقوب، ای برطرف کننده ناراحتی حضرت ایّوب، مرابیامرز و بر من رحم کن و مرا بر گروه کافران یاری نما و برای من راه گشایشی عطا کن که تو بهترین راه گشایان هستی، ای دارای نیروی قوی، ای مهربانترین مهربانان.

دو توقیع شریف: این دو توقیع شریف از ناحیه مقدّسه به سوی رئیس فرقه حقه، دانشمند متبحّر شیخ مفید قدّس سرّه صادر شده است.

توقیع اوّل: عالم بزرگوار، شیخ طبرسی رحمه‌الله در کتاب «إحتجاج» می نویسد:

در اواخر ماه صفر سال 410 هجری، نامه ای از ناحیه مقدّسه عليه‌السلام به سوی شیخ ابی عبد اللَّه محمّد بن محمّد بن نعمان قدس‌سره رسید، که نامه رسان گفته: این نامه را از ناحیه ای که متّصل به حجاز است، آورده است.

اینک متن نامه:

للأخ السدید، والولیّ الرشید،

الشیخ المفید أبی عبداللَّه محمّد بن محمّد بن النعمان أدام اللَّه إعزازه

من مستودع العهد المأخوذ علی العباد

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

أمّا بعد، سلام علیک أیّها الولیّ المولی المخلص فی الدین، المخصوص فینا بالیقین، فإنّا نحمد إلیک اللَّه الّذی لا إله إلّا هو، ونسأله الصلاه علی سیّدنا ومولانا ونبیّنا محمّد وآله الطاهرین.

ونعلمک - أدام اللَّه توفیقک لنصره الحقّ، وأجزل مثوبتک علی نطقک عنّا بالصدق-: أنّه قد اُذن لنا فی تشریفک بالمکاتبه، وتکلیفک ما تؤدّیه عنّا إلی موالینا قبلک، أعزّهم اللَّه بطاعته، وکفاهم المهمّ برعایته لهم وحراسته.

فقف أیّدک (1) اللَّه بعونه علی أعدائه المارقین من دینه علی ما نذکره (2) واعمل فی تأدیته إلی من تسکن إلیه بما نرسمه إن شاء اللَّه تعالی.

نحن وإن کنّا ثاوین بمکاننا النائی عن مساکن الظالمین، حسب الّذی أراناه اللَّه تعالی لنا من الصلاح، ولشیعتنا المؤمنین فی ذلک، ما دامت دوله الدنیا للفاسقین، فإنّا یحیط علمنا (3) بأنبائکم، ولایعزب منّا شی ء من أخبارکم، ومعرفتنا بالزلل (4) الّذی أصابکم مذ جنح کثیر منکم إلی ما کان السلف الصالح عنه شاسعاً تائهین

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- أمدّک، خ.

2- أذکره، خ.

3- نحیط علماً، خ.

4- بالذلّ، خ.

ونبذوا العهد المأخوذ منهم وراء ظهورهم کأنّهم لایعلمون.

إنّا غیر مهملین لمراعاتکم (1) ولا ناسین لذکرکم، ولولا ذلک لنزل بکم اللأواء (2) و (3) اصطلمکم الأعداء، فاتّقوا اللَّه جلّ جلاله، وظاهرونا علی (4) انتیاشکم من فتنه قد أنافت (5) علیکم یهلک فیها من حمّ أجله ویحمی علیه (6) من أدرک أمله، وهی أماره لأزوف حرکتنا ومبائنتکم (7) بأمرنا ونهینا واللَّه متمّ نوره ولو کره المشرکون.

اعتصموا بالتقیّه من شبّ نار الجاهلیّه، یحششها عصب اُمویّه، تهول بها فرقه مهدیّه، أنا زعیم بنجاه من لم یرم منها (8) المواطن الخفیّه، وسلک فی الطعن (9) منها السبل المرضیّه، إذا حلّ جمادی الأولی من سنتکم هذه فاعتبروا بما یحدث فیه واستیقظوا من رقدتکم لما یکون فی الّذی یلیه.

ستظهر لکم من السماء آیه جلیّه، ومن الأرض مثلها بالسویّه، ویحدث فی أرض المشرق ما یحزن ویقلق، ویغلب من بعد علی العراق طوائف عن الإسلام مرّاق، یضیق (10) بسوء فعالهم علی أهله الأرزاق.

ثمّ تتفرّج (11) الغمّه من بعده ببوار طاغوت من الأشرار، ثمّ یسرّ بهلاکه المتّقون الأخیار، ویتّفق لمریدی (12) الحجّ من الآفاق ما یأملونه منه علی توفیر غلبه (13) منهم وإتّفاق، ولنا فی تیسیر حجّهم علی الإختیار منهم والوفاق شأن یظهر علی نظام واتّساق.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- لإعانتکم، خ.

2- البلواء، خ.

3- أو، خ.

4- وظاهروا بأعلی، خ.

5- أطافت، خ.

6- عنها، خ.

7- مباثّتکم، خ.

8- منکم فیها، لم یرم فیها، خ.

9- الظعن، خ.

10- فراق، فضیق، خ.

11- تنفرج، خ.

12- لمن یرید، خ.

13- علیه، خ.

فلیعمل (1) کلّ امرئ منکم ما یقرب به من محبّتنا، ولیتجنّب (2) ما یدنیه من کراهیّتنا (3) وسخطنا، فإنّ أمرنا بغته فجأه حین لاتنفعه توبه ولاینجیه من عقابنا ندم علی حوبه، واللَّه یلهمک (4) الرشد ویلطف لکم بالتوفیق برحمته. (5)

نامه ای است برای برادر استوار و سدید، دوست هدایت یافته و رشید، ابوعبداللَّه محمّد بن محمّد بن نعمان شیخ مفید - که خداوند عزّتش را پایدار بدارد - از سوی کسی که پیمان او به ودیعت گذاشته شده و از بندگان گرفته شده است.

به نام خداوند بخشنده مهربان

امّا بعد، سلام بر تو ای دوست مولا، که در دین مخلص و در اعتقاد به ما از روی یقین ممتاز هستی. ما به خاطر تو، خدایی را که جز او معبودی نیست حمد و سپاس گفته و از او درود برآقا و مولا و پیامبرمان حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان پاک او را خواهانیم.

و بر تو - که خداوند توفیق تو را برای یاری حق دوام بخشیده و پاداش سخنانی که با راستی از جانب ما می گویی بیافزاید - اعلام می نماییم که: به ما اجازه داده شده که تو را به شرافت مکاتبه و نامه نگاری افتخار داده و تو را موظّف سازیم که آنچه از ناحیه ما به تو می رسد به دوستان ما - که خداوند آنها را با اطاعت خویش عزّت داده و با رعایت و حراست آنان، اُمور مهمّ آنها را کفایت نماید - که در کنار تو هستند، برسانی.

بنابراین، تو - که خداوند با یاریش در برابر دشمنانی که از دین حق خارجند، توفیقت دهد -به آنچه که یاد آوری می کنیم متوجّه باش و طبق آنچه که - ان شاء اللَّه - بر تو ترسیم می نماییم، عمل نموده و به کسانی که به آنان اطمینان داری، برسان.

ما گرچه هم اکنون در مکانی دور از مساکن ستمگران به سر می بریم که این نیز بر حسب مصلحتی که خداوند متعال به جهت ما و شیعیان ما اندیشیده

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فیعمل، خ.

2- ولیجتنب، ویتجنّب، خ.

3- کراهتنا، خ.

4- یلهمکم، خ.

5- الإحتجاج: 324 - 318/2، بحار الأنوار: 174/53 ح7.

که مادامی که دولت دنیا در دست فاسقان است، چنین باشیم؛ با وجود این، ما از اخبار شما به طور کامل آگاهیم، هیچ چیزی از اخبار شما از ما پنهان نیست، ما از لغزشهایی که دچار شده اید آگاهیم، از آن موقعی که بسیاری از شما به کارهایی روی آورده و متمایل شده اند که پیشینیانِ شایسته و صالح شما از آنها دور بودند، افرادی از شما با گمراهی و تحیّر زندگی کرده و وعده و پیمانی که از آنان گرفته شده چنان پشت سر انداخته اند که گویی از آن خبر ندارند.

ما در رسیدگی و مراعات شما کوتاهی نکرده و یاد شما را فراموش نکرده ایم، و اگر جز این بود، شداید و دشواریها بر شما فرود آمده و دشمنان شما را مستأصل و نابود می کردند.

بنابراین، تقوای خداوند متعال پیشه کنید، و از ما پشتیبانی نموده و ما را برای رهایی شما از فتنه ای که به شما روی آورده، یاری کنید، فتنه ای که هر کس مرگش فرا رسیده در آن نابودگشته و هر که به آرزویش رسیده از آن دور می گردد. و همان فتنه، نشانه نزدیکی حرکت ما وامتیاز دهنده شما در برابر فرمانبرداری و نافرمانی شما از ماست. و این در حالی است که خداوند نور خود را به اتمام می رساند، گرچه مشرکان کراهت داشته باشند.

به وسیله چنگ زدن به تقیّه، از دامن زدن به آتش جاهلیّت بپرهیزید که گروهای اُموی آن را برافروخته اند تا گروه هدایت شده را بترسانند.

من ضامن نجات کسی هستم که خود را در این فتنه به مکانهای پنهانی آن گرفتار نسازد، و در طعن و دوری از آن، در راه های پسندیده گام بردارد.

هنگامی که ماه جمادی الاُولی سال جاری فرا رسد حادثه ای رخ خواهد داد، از آن حادثه، عبرت بگیرید و از خوابی که شما را فرا گرفته، بیدار شوید، چرا که حوادثی پشت سر آن رخ خواهد داد.

به زودی برای شما نشانه آشکاری از آسمان و نظیر آن از زمین آشکار خواهد شد. و در شرق زمین حادثه ای رخ خواهد داد که مردم از آن وحشت نموده و نگران خواهند شد.گروه هایی که از اسلام خارج شده اند بر عراق چیره شده و مسلّط خواهند گشت، که در اثر سوء اعمال آنان، زندگی اهل آن، در تنگنا قرار خواهد گرفت.

آنگاه با مرگ طاغوتی از اشرار، گشایشی از این غم و اندوه خواهد شد، و به

هلاک و نابودی او، پرهیزگاران اخیار خشنود خواهند گشت و کسانی که از گوشه و کنار دنیا، خواهان سفرحج هستند آنچه که آرزو دارند با فراوانی به آن خواهند رسید، ما نیز در آسان نمودن حج آنها بر طبق میل و موافقت آنان کارهایی را با نظم و هماهنگی خاصّی انجام خواهیم داد.

بنابراین، هر کدام از شما باید کاری انجام بدهد که او را به محبّت و مهر ما نزدیک نموده و از کارهایی که خوش آیند ما نیست و موجب خشم ما می گردد، پرهیز نماید. زیرا که امر ما به یکبار و به طور ناگهانی رخ خواهد نمود و آن موقع، توبه سودی بر حال او نداشته وپشیمانی او از گناه، او را از کیفر ما نجات نخواهد داد.

خداوند تو را به راه رشد ملهم نموده و با رحمت خویش به شما توفیق عنایت فرماید.

توقیع دوّم: باز در همان منبع آمده است: نامه دیگری از ناحیه مقدّسه صلوات اللَّه علیه در روز پنجشنبه 23 ذی حجّه سال 412 هجری صادر شد.

اینک متن نامه:

[من عبداللَّه المرابط فی سبیله إلی ملهم الحقّ ودلیله]

بسم اللَّه الرحمن الرحیم

سلام علیک أیّها الناصر للحقّ، الداعی إلی کلمه الصدق، فإنّا نحمد اللَّه إلیک الّذی لا إله إلّا هو إلهنا وإله آبائنا الأوّلین، ونسأله الصلاه علی [نبیّنا و] سیّدنا ومولانا محمّد خاتم النبیین وعلی أهل بیته الطیّبین الطاهرین.

وبعد فإنّا (1) کنّا نظرنا مناجاتک عصمک اللَّه بالسبب الّذی وهبه لک من أولیائه وحرسک [به] من کید أعدائه، وشفّعنا ذلک الآن من مستقرّ لنا، ینصب فی شمراخ من بهماء (2) صرنا إلیه آنفا من غمالیل ألجأ إلیه السباریت من الإیمان ویوشک أن یکون هبوطنا

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- فقد، خ.

2- یهماء، خ.

منه إلی صحصح من غیر بعد من الدهر، ولاتطاول من الزمان ویأتیک نبأ منّا بما یتجدّد لنا من حال، فتعرف بذلک ما نعتمده من الزلفه إلینا بالأعمال، واللَّه موفّقک لذلک برحمته.

فلتکن حرسک اللَّه بعینه الّتی لاتنام أن تقابل لذلک فتنه تسبّل نفوس قوم حرست (1) باطلاً لاسترهاب المبطلین، [و] تبتهج لذمارها (2) المؤمنون ویحزن لذلک المجرمون.

وآیه حرکتنا من هذه اللوثه (3) حادثه بالحرم (4) المعظّم من رجس منافق مذمّم مستحلّ للدم المحرّم، یعمد (5) بکیده أهل الإیمان، ولا یبلغ بذلک غرضه من الظلم لهم والعدوان، لأنّنا من وراء حفظهم بالدعاء الّذی لایحجب عن ملک الأرض والسماء، فلیطمئنّ بذلک من أولیائنا القلوب، ولیثقوا بالکفایه منه، وإن راعتهم بهم الخطوب، والعاقبه لجمیل (6) صنع اللَّه سبحانه تکون حمیده لهم ما اجتنبوا المنهیّ عنه من الذنوب.

ونحن نعهد إلیک أیّها الولیّ المخلص المجاهد فینا الظالمین، أیّدک اللَّه بنصره الّذی أیّد به السلف من أولیائنا الصالحین، أنّه من اتّقی ربّه من إخوانک فی الدین وأخرج ممّا علیه إلی مستحقّیه کان آمناً من الفتنه المضلّه (7) ومحنها المضلّه (8) ومن بخل منهم بما أعاره اللَّه من نعمته، علی من أمره بصلته فإنّه یکون خاسراً بذلک لاُولاه وآخرته.

ولو أنّ أشیاعنا - وفّقهم اللَّه لطاعته - علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخّر عنهم الیمن بلقائنا، ولتعجّلت لهم

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- حرثت، خ.

2- لدمارها، خ.

3- اللزبه، خ.

4- بالخصم، خ.

5- یغمد، خ.

6- بجمیع، بجمیل، خ.

7- المبطله، المظلّه، خ.

8- المظلمه المظلّه، المظلمه المضلّه، خ.

السعاده بمشاهدتنا علی حقّ المعرفه وصدقها منهم بنا، فما یحبسنا عنهم إلّا ما یتّصل بنا ممّا نکرهه،ولانؤثره منهم، واللَّه المستعان وهو حسبنا ونعم الوکیل، وصلواته علی سیّدنا البشیر النذیر محمّد وآله الطاهرین وسلّم. (1)

[نامه ای از سوی بنده حافظ و نگهبان راه او به سوی الهام شده به حق و دلیل آن]

به نام خداوند بخشنده مهربان

سلام بر تو ای یاور حق، کسی که با سخنی راستین به سوی حق دعوت می نمایی، ما خداوند را به خاطر تو سپاس می گوییم، خدایی که جز او معبودی نیست، و خدای ما و نیاکان نخستین ماست و از او برای پیامبرمان و آقا و مولایمان حضرت محمّد خاتم پیامبران و برخاندان پاک و پاکیزه اش درود و سلام می خواهیم.

و بعد؛ ما در مناجات تو - که خداوند با آن سببی که از اولیای خود به تو عنایت نموده و از مکر و حیله دشمنان حفظ کرده؛ تو را محفوظ و مصون بدارد - نظر نمودیم و بر این امر از جایگاه خودمان شفاعت کردیم، جایگاهی که بر فراز قلّه کوهی که دست هر کسی به آن نمی رسد، که مدّت کمی است به جهت افرادی تهی از ایمان، ناگزیر از منطقه ای انباشته از درخت (شهرها و آبادیها) بدینجا فرود آمدیم.

و امید است در اندک زمانی از این منطقه به دشتی هموار و وسیع، فرود آییم، در آن موقع اخبار ما و تجدّد احوال ما به تو خواهد رسید، تا به سبب این، از رفتار و اعمالی که موجب نزدیکی به ما می شود باخبر شوی و خداوند از رحمت خود تو را بر این امر موفّق می نماید.

بنابراین، تو - که خداوند با دیده لطف خود که هرگز به خواب نرود، حفظت کند - باید در برابر این فتنه، فتنه ای که باطل را در دل گروهی کاشته است، بایستی، تا باطل اندیشان رابترسانی که بدین وسیله مؤمنان بخاطر سرکوبی آنان، خوشحال شده و مجرمان و تبه کاران در غم و اندوه فرو روند.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- الإحتجاج: 325 - 324/2، بحار الأنوار: 176/53 ح 8.

نشانه حرکت ما از این فتنه، حادثه ای است که در مکّه معظّمه توسّط منافقی پلید و نکوهیده رخ خواهد داد، منافقی که ریختن خون حرام را مباح شمرده و با حیله و نیرنگ خود، قصدجان مؤمنان کرده، البتّه به هدف ظالمانه و ستمگرانه خود نخواهد رسید، چرا که ما برای حفظ جان مؤمنان دعا می کنیم، دعایی که از سوی پادشاه زمین و آسمان پنهان نمانده ومستجاب می شود.

بنابراین، دلهای دوستان ما مطمئن گردد و اطمینان داشته باشند که آسیبی از او، به آنان نخواهد رسید، گرچه در این میان اُمور خطرناکی آنان را به وحشت و ترس خواهد انداخت،و عاقبت و فرجام نیکو به جهت تدبیر نیکوی خدای سبحان، بر آنان پسندیده است؛ مادامی که آنان از گناهانی که نهی شده اند، اجتناب ورزند.

و ما برای تو - ای دوست مخلص که در راه ما با ستمگران مبارزه می کنی، و خداوند تو را با یاری خود تأیید فرماید؛ همان گونه که پیشینیان از دوستان شایسته ما را با یاری خود تأیید فرمود - پیمان می بندیم که هر کس از برادران تو در دینش تقوای آفریدگار خویش را در نظر بگیرد و آنچه که بر عهده دارد به مستحقان آن برساند، از این فتنه گمراه کننده و محنتهای تاریک آن، در امان خواهد ماند. و هر کس از پرداخت نعمتهایی که خداوند به او عاریه داده، از مستحقانش بخل ورزد، او در دنیا و آخرت از زیانکاران خواهد بود.

و اگر شیعیان ما - که خداوند آنان را بر طاعتش موفقّشان کند - در وفای به آن عهد و پیمانی که داشتند با دلهای خود گردهم می آمدند، مبارکی دیدار ما از آنان به تأخیر نمی افتاد وسعادت ملاقات ما هر چه زودتر نصیب و روزی آنان می شد؛ ملاقاتی که بر اساس شناختی راستین و تصدیق از آنان نسبت به ما بود.

پس چیزی آنان را از ما دور نمی دارد، جز آن که کارهایی که ما آنها را ناپسند می دانیم، به ما می رسد، و خداوند یاری رساننده و او برای ما کافی و بهترین وکیل است و درود و سلام او بر آقای ما که مژده دهنده و بیم دهنده؛ یعنی حضرت محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان پاک او باد.

فایده: در بخش هفتم در فضایل و مناقب امام باقر عليه‌السلام (روایاتی را بیان کردیم)، در روایت نوزدهم آمده بود:

امام باقر عليه‌السلام می فرماید:

حضرت موسی عليه‌السلام از حضرت خضر عليه‌السلام پرسشی نمود که پاسخ آن را ندانست. و همچنین حضرت خضر عليه‌السلام از حضرت موسی عليه‌السلام سؤالی کرد که پاسخش را ندانست، اگر من درمیان آنان بودم پاسخِ پرسش آنها را می دادم و از آنان سؤالی می نمودم که هیچ کدام پاسخ آن را نداشتند. (1)

از طرفی، شیخ صدوق رحمه‌الله در «کمال الدین» می نویسد:

امام رضا عليه‌السلام می فرماید:

أنّه - أی الخضر عليه‌السلام- لیحضر حیث ذکر، فمن ذکره منکم فلیسلّم علیه، وأنّه لیحضر المواسم فیقضی جمیع المناسک، ویقف بعرفه فیؤمّن علی دعاء المؤمنین، وسیونس اللَّه به وحشه قائمنا عليه‌السلام فی غیبته ویصل به وحدته. (2)

هر کجا نام حضرت خضر عليه‌السلام برده شود آن حضرت در آنجا حاضر می شود، هر کسی از شما او را یاد کند بر حضرتش سلام نماید.

حضرت خضر عليه‌السلام همه ساله در موسم حجّ حاضر گشته و همه اعمال حجّ را انجام می دهد، وی در صحرای عرفه می ایستد و به دعای مؤمنان آمین می گوید، و به زودی خداوند او را با قائم ما عليه‌السلام مأنوس نموده و به وسیله او از تنهایی بیرون خواهد نمود.

از سوی دیگر، شیخ کلینی رحمه‌الله در کتاب شریف «کافی» می نویسد:

امام صادق عليه‌السلام می فرماید:

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- به صفحه 579 ح 1016 همین مجلّد مراجعه شود.

2- کمال الدین: 390/2 ح 4.

لو کنت بین موسی عليه‌السلام والخضر عليه‌السلام لأخبرتهما أنّی أعلم منهما ولأنبأتهما بما لیس فی أیدیهما. (1)

اگر من در میان حضرت موسی و حضرت خضر عليهما‌السلام بودم به آنان می گفتم که: من از آن ها داناترم، و به آنها خبر می دادم که چندان علم و دانشی ندارند.

نویسنده رحمه‌الله می گوید: آری، این مقام و منزلت حضرت خضر عليه‌السلام نسبت به امام باقر و امام صادق صلوات اللَّه علیهما است، با این که وی دارای آن چنان دانش و مقامی بوده و به هنگام ذکرش حاضر می شده، در عین حال، او از پیروان و رعایای امام منتظر؛ حضرت مهدی ارواحنا فداه است.

(اینک این پرسش مطرح است) که ای دوستداران اهل بیت عليهم‌السلام! وقتی پیروآن حضرت، از چنین دانش و مقامی برخوردار است پس پیشوا و امام او، چه مقام و منزلتی دارد؟

آیا معقول است که آن حضرت به هنگام یاد و ذکر شو حاضر نشود؟ با وجود این که در کتاب شریف «کافی» آمده است:

علی عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ) (2)؛ «و بگو: عمل کنید! خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند»، فرمودند:

منظور از مؤمنان، ما امامان هستیم. (3)

بنابراین، چرا ما همواره نبایستی به نام زیبای آن حضرت متوسّل نشویم، تا بدین وسیله خداوند متعال دیدار و پیروی او را نصیب ما گرداند؟

چرا نباید در پیشگاه خداوند متعال و آن بزرگوار مراقب و مواظب اعمال و رفتار ناپسندمان نشویم با این که ما در محل دید و شنود امام و پیشوای

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- بصائر الدرجات: 230 ح 3 و4، بحار الأنوار: 196/26 ح 6 و7.

2- سوره توبه، آیه 105.

3- تفسیر برهان: 158/2.

خود هستیم چه رسد به خالق و آفریدگاری که نامهایش مقدّس و نعمتهای ظاهری و باطنیش فراوان است.

آنچه بیان شد، آخرین مطالبی بود که در جلد دوّم این کتاب آوردیم، گرچه اندکی از زیاد و نمی از یم بود. در عین حال، همین مقدار برای جست و جوگر هدایت کافی است، اگر چنانچه این کتاب دارای اشتباهاتی باشد از خداوند متعال برای آنها و همه گناهانمان پوزش می طلبم.

از خوانندگان برادران ایمانی اُمید دارم که ما را با خیر و نیکی یاد نموده و به هنگام استفاده از مطالب این مجلّد نیز از دعای خیر فراموش نفرمایند.

این مجموعه ارزشمند به یاری خداوند متعال در مشهد آقا و مولایم امیرمؤمنان علی بن ابی طالب - که بر آن بزرگوار و دوستانش بهترین درودها و سلام باد - به دست نویسنده آن؛ بنده نیازمندِ خدای بی نیاز، احمد بن رضی الدین موسوی مستنبط تبریزی غروی در تاریخ 25 ذی قعده سال 1373 از هجرت نبوی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پایان یافت. (1)

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

1- آری، آنچه گذشت قطره ای از دریای ژرف و بی کران مناقب و فضایل حضرت محمّد مصطفی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و خاندان پاک و پاکیزه اش عليهم‌السلام بود که در اثر تلاش و اخلاص دانشمندی وارسته و عاشق اهل بیت عليهم‌السلام به رشته تحریر درآمده است، اینک توفیق الهی و عنایات خاندان عصمت و طهارت به ویژه مولایمان امام زمان (ارواحنا فداه) شامل حال این بنده ناچیز گردیده و با کمی سرمایه دانش، با همه توان به ترجمه این اثر ارزشمند - که امید است لغزش ها و کاستی های آن مورد عفو دانش پژوهان قرار گیرد - پرداخته و در شوّال المکرّم سال 1423 ه در جوار کریمه اهل بیت عليهم‌السلام حضرت فاطمه معصومه (سلام اللَّه علیها) پایان یافت.

قم؛ محمّدحسین رحیمیان

## فهرست موضوعی کتاب

این فهرست توسّط جناب آقای ظریف بر اساس شماره حدیث ها (از 1 تا 672 در جلد اوّل و 673 تا 1204 در جلد دوّم) تنظیم شده است.

فضائل پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم

|  |  |
| --- | --- |
| نور آن حضرت:  نخستین چیزی که خدا آفرید نور پیامبر بود: 677، 720، 783.  نور آن حضرت از نور خدا جدا گردیده: 18، 44، 169، 667.  نور آن حضرت هزار سال در پیشگاه احدیت تسبیح می گفت: 783.  نور آن حضرت در حجابهای دوازده گانه تسبیح می گفت: 783.  آفرینش نوری انبیاء از ذرات نور آن حضرت بود: 783.  از نور آن حضرت اهل بیتش را آفرید: 44.  از نور آن حضرت عرش را آفرید: 907.  ولادت آن حضرت:  خواب عباس پیش از تولد آن حضرت در مورد ولادتش: 719.  کیفیت انعقاد نطفه آن حضرت: 744.  هنگام ولادت نورش عالم را فراگرفت: 718، 785.  نوری از طرف حجاز پخش شد و همه مشرق را فراگرفت: 39.  فرشتگان گرداگرد او گرد آمدند: 718.  فرشتگان در آسمان یکدیگر را بشارت دادند: 718.  آنچه در زمین و آسمان بود تسبیح خدا نمود: 46. | دستها را بر زمین گذاشت و سر بسوی آسمان برداشت: 39.  ندائی را آمنه شنید که سرور همه خلایق را به دنیا آوردی: 39.  شیطان در هم شکسته شد: 46.  ابلیس از ورود به آسمانها منع گردید: 39.  صدایی از آسمان برخاست که حق ظاهر و باطل نابود گردید: 46.  همه بتها به رو بر زمین افتادند: 46.  ایوان کسری به لرزه در آمد و چهارده کنگره آن درهم ریخت: 39.  طاق کسری شکست و آب دجله در قصر آن جاری شد: 39.  تخت هر پادشاهی سرنگون و خودش لال گردید: 39.  علم کاهنان از ایشان گرفته شد و سحر ساحران باطل گردید: 39.  آتشکده فارس خاموش شد: 39.  دریاچه ساوه خشکید: 39.  مشاهدات حلیمه:  همیشه لباسش قبل از آنکه بشوید شسته می شد: 751.  درختی خشکیده به برکت آن حضرت سبز شد: 751.  هر جا آن حضرت نشست حاصلخیز گردید: 751. |

|  |  |
| --- | --- |
| سرما و گرما او را آزار نمی داد: 751.  در آفتاب ابری بر او سایه می افکند: 751.  شیرخوردن و غذا خوردنش را با نام خدا شروع و با حمد خدا پایان می داد: 751.  آنچه از او خارج می شد زمین می بلعید: 753.  بچّه بزی را گرگی ربوده بود و به دعای آن حضرت بازگردانید: 751.  وقتی یک ساله شد کلامی زیبا در تقدیس پروردگار گفت: 47.  هرگز صدقه نمی خورد: 47.  مرا از گرفتن صدقه نهی فرمود: 47.  سرپرستی و رفتار محبت آمیز ابوطالب با آن حضرت: 750.  فضائل آن حضرت:  او علّت غائی و نهائی آفرینش است: 720.  اگر او نبود خداوند افلاک را نمی آفرید: 783.  آسمان و زمین را خدا از نور آن حضرت آفرید: 164.  گرامی ترین و برترین بنده نزد خدا است: 2،722.  بهترین مخلوق الهی است: 49 46.  سرور همه مخلوقات است: 62.  نام او از نام خداوند مشتق گردیده: 3.  خدا نام او را همه جا با نام خود قرین ساخته: 783.  تعظیم و احترام در برابر نام رسول خدا: 58،57، 43.  نام آن حضرت در کتب آسمانی: 8. | نام آن حضرت در امتهای پیشین: 885.  نام آن حضرت در قرآن: 885.  نامهای آن حضرت: 57.  برتری او بر همه مخلوقات: 48.  برتری او بر انبیاء و تمام پیامبران: 2،885.  حضرت موسی درخواست می کند از امت او باشد: 774.  نود و نه جزء از عقل به او عطا شده: 40.  هفتادو دو حرف از اسم اعظم به او عنایت شده: 50،748.  دانش تمام پیامبران و آنچه بوده و خواهد بود به او آموخته شده: 51، 745، 787.  علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نسبت به علم او مانند قطره است: 42.  آنچه به همه پیامبران عطا شده به او عطا گردیده: 748.  پنج نعمت به آن حضرت عطا شده که به پیامبران دیگر عطا نشده است: 747.  «مثانی» جز به آن حضرت در میان پیامبران عنایت نشده: 716.  سرچشمه همه کرامتها است: 885.  در معراج به جایی رسید که جبرئیل قدم نگذاشته بود: 768.  در معراج به حدّی بالا رفت که جبرئیل توان آن را نداشت: 724.  در سدره المنتهی با پروردگار مناجات نمود: 885.  خدا از مردم برای تصدیق رسالتش پیمان |

|  |  |
| --- | --- |
| گرفته: 885.  خدا دستور اطاعت او را برای همگان صادر فرموده: 885.  اعمال مردمان بر او عرضه می شود: 740.  بی رغبتی رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به دنیا: 734.  هرگز نان گندم نخورد و از نان جو سیر نشد: 754.  کرم آن حضرت به مشرکی که اراده کشتن او را داشت: 63.  وفا کردن به وعده اش: 752.  زلیخا بر اثر محبّت پیامبر مورد لطف الهی قرار گرفت: 60.  از سواده در بیماریش خواست که از او قصاص کند: 64.  معجزات آن حضرت:  مهم ترین و قوی ترین معجزه آن حضرت قرآن است: 52.  معجزه هر عضوی از اعضاء وجود آن حضرت: 756.  ران گوسفندی را برای چهل نفر پخت و همگی سیر شدند: 747.  سفره و مائده آسمانی با انارهای بهشتی: 728.  اطاعت درختان از فرمان آن حضرت: 755.  دانه ای را که با آب دهان می مکید و می کاشت فوراً می روئید: 760.  گیاه خشکیده ای به برکت آب دهان آن حضرت سبز شد: 733.  اطاعت جمادات از آن حضرت: 755. | سنگریزه ها را با دست آرد کرد و خمیر نمود و بر آن مهر زد: 739.  چسبیدن سنگی که ابوجهل می خواست بر سر آن حضرت بزند به دست او: 762.  شکستن پای ابوجهل با سنگی که می خواست سر پیامبر را با آن بشکند: 732.  تکلّم درخت و کلوخ و زمین و پاسخ گفتن به سلام آن حضرت: 729.  گفتگوی آن حضرت با سوسمار: 54.  اژدهایی که سر راه را بر لشکریان آن حضرت در جنگ احد گرفت: 764.  گوساله ای که آل ذریح را از آمدن پیامبر باخبر کرد: 736.  خبر دادن از سؤال دو نفر از اصحاب: 766.  خبر دادن از سؤالات جمعی که خدمت آن حضرت رسیدند: 765.  سؤال کردن پس از رحلت آن حضرت از او: 746.  بدن آن حضرت پس از قبض روح بیش از سه روز در زمین نمی ماند: 703.  بوی مشک خوشبو از مرقد آن حضرت: 771.  تسلیت به خاندان رسالت از طرف پروردگار در رحلت آن حضرت: 788.  جبرئیل و فرشتگان و روح در مراسم غسل و دفن آن حضرت: 775.  فضائل آن حضرت در روز قیامت:  نخستین کسی است که هنگام دمیدن صور از قبر خوانده می شود: 885. |

|  |  |
| --- | --- |
| نخستین شفاعت کننده است: 885.  خدا شفاعتش را مژده داده است: 885.  دعای خود را برای شفاعت امّتش در قیامت ذخیره کرده: 780.  دعای خود را برای شفاعت اهل کبائر از امّتش ذخیره کرده: 781.  چهار طایفه را شفاعت می کند: 10، 16.  صاحب کوثر و لوای الهی است: 885.  بر فراز منبری از نور قرار می گیرد: 885.  نخستین کسی است که درِ بهشت را می کوبد: 885.  گشاینده درهای بهشت است: 885.  گفتار آن حضرت:  خطبه شیوا و طولانی آن حضرت در معرّفی خود و حضرت علی عليه‌السلام: 885.  فرمایش آن حضرت به مرد تهیدست: 721.  فرمایش آن حضرت در مورد دوستی: 773.  فرمایش آن حضرت در مورد معاشرت: 763.  فرمایش آن حضرت در مورد هدیه: 725.  فضیلت صلوات:  رسیدن به مقام خلّت: 90.  بهترین و برترین عمل: 78.  سنگین ترین چیز در میزان عمل: 70.  باعث عنایت پروردگار و آمرزش او: 81.  باعث نابودی گناهان: 72.  باعث برآمدن حاجات: 73،79.  باعث تخفیف عذاب از طایفه بنی | اسرائیل: 84.  باعث حفظ فرزندان بنی اسرائیل: 84.  باعث فتح و پیروزی یهود بر دشمنان: 86.  باعث عبور از دریا: 84.  تبدیل عذاب اهل گورستان به حور و قصور: 88.  باعث دوری شیطان انس: 74.  عوض اعمال صالح و شایسته: 82.  بوسیدن پیامبر صورت صلوات فرستنده را در خواب: 89.  صلوات فرستنده نزدیکترین مردم به پیامبر است در قیامت: 77.  خدا و همه مخلوقات بر صلوات فرستنده درود فرستند: 67.  فرشتگان برای او دعا می کنند: 65.  ابلاغ صلوات به پیامبر توسّط فرشتگان: 723، 743، 778، 779.  فرشتگانی غذا و نوشیدنی آنها صلوات است: 776.  فرشتگانی تا قیامت بر آن حضرت صلوات می فرستند: 783.  فضیلت یک مرتبه صلوات: 75،76.  فضیلت سه مرتبه صلوات از روی شوق: 73.  فضیلت ده مرتبه صلوات فرستادن: 69.  ده مرتبه صلوات، مهریّه حضوت حوّا: 66، 742.  فضیلت صد مرتبه صلوات: 69، 79.  فضیلت اجتماع جمعی که صلوات |

|  |  |
| --- | --- |
| می فرستند: 80.  مذمّت ترک صلوات: 65، 67.  مذمت ترک صلوات بدون ذکر آل: 68.  آداب صلوات:  فضیلت بالا بردن صدا در هنگام صلوات: 71.  مکان های ذکر صلوات:  هنگام دیدن یکی از سادات: 89.  در رکوع و سجود و قیام: 91.  در طواف: 92.  در نوشتار: 93.  فضائل مشترک پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علی عليهما‌السلام:  خدا، پیامبر و حضرت علی عليهما‌السلام را از نور خود آفریده و آن دو با هم بوده اند: 748.  آن دو حجاب پروردگار جهانیانند: 18.  آن دو مقام پروردگار عالمیانند: 18.  باطن این دو بزرگوار لاهوتی است: 18.  آغاز آفرینش به سبب این دو بزرگوار بوده: 18.  پایان هستی و تقدیرات به سبب این دو بزرگوار است: 18.  حضرت آدم نام آن دو را در عرش دید: 741.  انبیا بر ولایت این دو بزرگوار مبعوث شده اند: 19.  آمرزش گناه بنی اسرائیل به واسطه اعتقاد آنها به ولایت این دو بوده: 786.  در روز جمعه مردم را برای گرفتن میثاق نسبت به ولایت آن دو بزرگوار گرد | آورده: 735.  هر که ولایت آن دو بزرگوار را داشته باشد خدا به او رحم کند: 741.  هر که با آن دو بزرگوار دشمنی کند خدا او را عذاب نماید: 741.  آن دو پدر این امّت هستند: 674.  حقّ آن دو از حقّ پدر و مادر بیشتر است: 674.  نیکی و احسان آن دو بزرگوار به ما بیش از پدر و مادر است: 674.  این دو بزرگوار به شکر و سپاس سزاوارتر از پدر و مادرند: 674.  کسی که اطاعت این دو بزرگوار را بر پدر و مادر ترجیح دهد خدا او را مقدّم دارد: 674.  کسی که این دو بزرگوار نزد او گرامی تر از پدر و مادر نباشند نزد خدا بی ارزش است: 674.  احترام هر کسی نزد خدا بستگی دارد به احترامی که نسبت به این دو بزرگوار می گذارد: 674.  مقدار ثواب نماز هر کسی بستگی دارد به تعظیمی که نسبت به این دو بزرگوار می گذارد: 674.  رعایت حقّ این دو بزرگوار باعث می شود که ضایع کردن حق دیگران ضرری به او نزند: 674.  عدّه ای از فرشتگان غذا و نوشیدنی آنها صلوات بر این دو بزرگوار است: 776.  روح این دو بزرگوار را خدا به مشیّت خود قبض کند: 15. |

|  |  |
| --- | --- |
| فضائل حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام  مذمّت پنهان کردن فضائل آن حضرت: 142.  فضائل او را جز منکر بدبخت کسی رد نمی کند: 885.  فضائل آن حضرت غیر قابل شمارش است: 824.  سه هزار منقبت در یک شب: 129.  مباهله برترین فضیلت آن حضرت: 847.  از گذشتگان کسی بر او پیشی نگرفته: 855.  از آیندگان کسی به مقام او نخواهد رسید: 855.  هیچکس از آفریدگان با او مقایسه نشود: 882.  جانشین خدا بر بندگان: 112، 241،857،859.  حجّت خدا بر آفریدگان: 102،106، 152، 226،240 241، 310،844،857.  نور خدا در زمین: 102.  نور خدا که خاموشی ندارد: 202.  چشم بینای خدا بر مخلوقات: 106، 202، 226، 849، 586.  گوش شنوای الهی: 849.  زبان گویای پروردگار در میان خلق: 20،226،310،849.  دست توانای خداوند: 226،310.  دست گسترده رحمت الهی: 849.  قلب خدا که در بردارنده اسرار است: 226.  وجه خدا در آسمانها و زمین: 310، 849.  کلمه بزرگ الهی: 96.  جنب اللَّه: 226، 310،849،856.  سبیل اللَّه یعنی راه خدا است: 1049. | درِ رحمت الهی: 106،126،202،239،310،849.  رحمت الهی بر دوستان خدا: 241.  ریسمان محکم پروردگار: 106، 251،310،849.  دست آویز مورد اطمینان الهی: 106،310،849.  برگزیده الهی: 310.  حجاب پروردگار: 106، 139.  مدافع حریم الهی: 106.  یاری کننده دین خدا: 106.  کتاب ناطق پروردگار: 874.  مجموعه صحیفه های آسمانی: 251.  برپادارنده عدالت: 106.  منادی عدل و توحید: 846.  پرچم برافراشته: 124.  پرچم هدایت: 106 ،154، 724.  راه روشن حق: 849.  راه راست هدایت: 126، 239.  چراغ فروزنده در تاریکی ها: 240، 844.  پیشوای هدایتگر: 240،844،846.  پیشوای اولیاء الهی: 106، 126.  پیشوای مؤمنان: 310.  پیشوای روسفیدان: 126.  پیشوای پرهیزکاران: 130، 222،228.  نشانه پرهیزکاری: 106.  فرمانروای هر مرد و زن با ایمان: 112،241،310. |

|  |  |
| --- | --- |
| سرور اوصیاء: 130،220،222،238،251.  سرور راستگویان: 238.  صدّیق اکبر: 30، 240،844،856.  أنزع بطین (دور شده از شرک و سرشار از علم): 214،826.  نقطه زیر باء: 94.  فاروق اعظم: 240،844،845،856.  نبأ عظیم: 251، 310.  حاکم و مدبّر امّت: 849.  گواه بر امّت: 849.  نور آفرینش: 251.  نور اطاعت کنندگان: 106،126،724.  پدر امامان نیکو چهره و پربرکت: 130،310.  پدر یتیمان: 310.  یاور اهل ایمان: 310.  کشتی نجات: 106،251.  بر طرف کننده گرفتاری ها: 841.  نگاه کردن به چهره آن حضرت عبادت است: 250،797.  اگر او نبود خدا عبادت نمی گردید: 106.  اگر او نبود حق از باطل تشخیص داده نمی شد: 106، 240.  اگر او نبود مؤمن از کافر تشخیص داده نمی شد: 106.  اگر او نبود پاداش و کیفری نبود: 106.  او به روح عظمت تأیید شده: 112.  حزب او حزب خدا است: 859.  حق با او، و او با حق است: 859، 885. | هرگز از حق تجاوز نمی کند: 885.  همیشه در حال فکر و اندیشه است: 885.  دنیا او را از یاد خدا مشغول نمی کند: 885.  غذایی را که مایل بود به سائل عطا کرد: 828.  خاتم خود را به فقیری بخشید: 251، 310.  خدا به سبب او دین را کامل نموده: 310، 845.  خدا به سبب او دین را عزیز گردانیده: 141.  خدا به سبب او اهل ایمان را گرامی داشته: 141.  خدا به سبب او به خوبان عزت و آبرو بخشیده: 141.  خدا به سبب او لشکریان را یاری نموده: 141.  خدا به سبب او از مردم عهد وپیمان گرفته:117.  خدا به سبب او بر خلق احتجاج می کند: 206.  خدا به سبب او رحمت خود را نازل می کند: 849.  خدا به سبب او باران را بر بندگانش نازل گرداند: 206.  خدا به سبب او بدی را از مردم دور گرداند: 206.  خدا به سبب او گناهان را محو نابود کند: 849.  خدا به سبب او محافل را زینت بخشیده: 141.  خدا به سبب او مردم را هدایت نموده است: 34، 310.  از نور آن حضرت آسمان ها را آفرید: 907.  امر ملأ اعلی به عهده او است: 152.  حضرت علی عليه‌السلام در آسمان هفتم مانند خورشید برای اهل آنجا می درخشد: 141.  در آسمان دنیا مانند ماه در شب تاریک |

|  |  |
| --- | --- |
| برای اهل زمین نور می دهد: 141.  مَثَل او مثل خورشید است: 141.  مَثَل او مَثَل ماه است که هرگاه طلوع کند تاریکی ها را روشن می کند: 141.  مَثَل او مثل بیت اللَّه الحرام است: 141.  مقصود از بیت اللَّه او است که هر که وارد آن شود ایمن است: 310.  مقصود از طور سینین او است: 303.  مقصود از «حیّ علی الصلاه» و «حیّ علی الفلاح» او است: 310.  روح نماز مؤمن است: 310.  کسی که راه او را بپیماید به حق ملحق می شود: 154.  او مبتلا است و مردم به او مبتلا می شوند: 724.  او وسیله آزمایش امّت است: 885.  هرگز بر بتی سر فرود نیاورده: 885.  بر شانه پیامبر بالا رفت و بتها را بر زمین کوبید: 124، 310.  دو بت لات و عزی را بر زمین کوبید: 310.  هبل اعلی و مناه ثالثه را ویران کرد: 310.  خوشبخت به سبب او خوشبخت می شود:885.  اطاعت از حضرت علی عليه‌السلام باعث خوشبختی است: 398.  مخالفت با حضرت علی عليه‌السلام باعث بدبختی است: 398.  مؤمنان با یاد او شادند: 885.  منافقان با یاد او اندوهگین می باشند: 885.  فرشتگان و حضرت علی عليه‌السلام | خداوند از نور چهره حضرت علی عليه‌السلام فرشتگان را آفرید: 210، 218.  حضرت علی عليه‌السلام در عالم انوار معلّم جبرئیل بود: 175.  جبرئیل خادم و خدمتگزار آن حضرت بوده است:251.  حضرت علی عليه‌السلام ستاره ای بود که از عرش طلوع می کرد و جبرئیل می دید: 175.  فرشتگان تسبیح و تهلیل و تکبیر پروردگار را از او آموختند: 224.  فرشتگان او را می شناسند: 27.  اسرافیل اول کسی است از اهل آسمان که حضرت علی عليه‌السلام را برادر گرفت: 195.  حاملان عرش اول کسانی هستند از اهل آسمان که به دوستی حضرت علی عليه‌السلام مفتخرند: 195.  فرشتگان به دیدار حضرت علی عليه‌السلام اشتیاق فراوان دارند: 106، 889.  فرشتگان آسمان او را زیارت می کنند: 310.  خداوند فرشته ای را به صورت حضرت علی عليه‌السلام برای آنها آفریده است: 106،842.  فرشتگان سدره المنتهی برای مثال حضرت علی عليه‌السلام تواضع می کنند: 30.  تسبیح و عبادت آنها دعا برای حضرت علی عليه‌السلام و شیعیان آن حضرت است: 106.  ثواب تسبیح و تقدیس خود را هدیه به دوستان حضرت علی عليه‌السلام می کنند: 106،210،842.  فضائل آن حضرت را گفتگو می کنند: 241.  بعضی از فرشتگان خوراکی و آشامیدنی |

|  |  |
| --- | --- |
| آنها صلوات بر حضرت علی عليه‌السلام است: 227.  برای آن حضرت و شیعیان و دوستانش طلب مغفرت می کنند: 143.  خدا هر روز به حضرت علی عليه‌السلام بر فرشتگان مقرّب مباهات می کند: 823، 852.  فرشتگان به ولایت آن حضرت به خدا تقرّب می جویند: 19، 874.  فرشتگانی که محبت آنها به آن حضرت شدیدتر باشد نزد خدا شریفترند: 889.  فرشتگان آن حضرت بر فرشتگان دیگر افتخار می کنند: 846.  به جانشینی حضرت علی عليه‌السلام برای پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خشنود شدند: 159.  برای گرفتن آبی که از دست آن حضرت می ریخت سبقت می گرفتند: 176.  شفاعت آن حضرت درباره فرشته ای که خدا بر او غضب کرده بود: 876.  هیچ فرشته ای در آسمان قدم از قدم بر نمی دارد مگر با اجازه او: 152.  در جنگها جبرئیل از طرف راست، میکائیل از چپ و عزرائیل پیشاپیش او بود: 822.  محبّت او بر اهل آسمانها واجب گردیده: 220.  پیامبران و حضرت علی عليه‌السلام  انبیا و حضرت علی عليه‌السلام:  خدا او را چهل هزار سال پیش از آدم عليه‌السلام آفریده است: 224.  او امین خدا بر پیامبران و رسولان بود: 856.  او سفیر سفراء بوده است: 117. | در غیب و نهان با همه انبیا و در ظاهر و آشکار با رسول خدا بود: 874.  خدا در پنهانی انبیا را به سبب او تأیید نموده است:96.  او هر پغمبری را هنگام گرفتاری نجات داده است: 174.  همه امّتها به اطاعت آن حضرت فرا خوانده شده اند: 117.  پیامبران برانگیخته شدند تا اقرار به امامت او کنند: 860.  هیچ پیامبری به پیامبری نرسید مگر با اقرار به ولایت آن حضرت: 849.  آدم سزاوار نشد که خدا به دست خود او را بیافریند جز با ولایت حضرت علی عليه‌السلام: 701.  حضرت آدم توبه اش به سبب او پذیرفته شد: 117، 251.  نوح را او در کشتی آرامش بخشید و به ساحل رسانید: 112.  ابراهیم را او از آتش خارج نمود: 112.  خدا آهن را برای داود به واسطه اسم آن حضرت نرم کرد: 147.  او معلم سلیمان بن داود بود: 112.  او عرش بلقیس را نزد سلیمان حاضر نمود: 173.  موسی به مقام تکلّم با خدا نرسید جز با ولایت حضرت علی عليه‌السلام: 701.  او موسی را از دریا عبور داد: 112.  او با موسی از میان درخت صحبت کرد: 152. |

|  |  |
| --- | --- |
| او خضری است که موسی را تعلیم نمود:112.  خضر از شیعیان حضرت علی عليه‌السلام است:110.  زن نابینایی که به دوستی حضرت علی عليه‌السلام خضر برایش دعا کرد و شفا گرفت: 831.  او یونس را از شکم ماهی خارج نمود: 112.  او یوسف را از میان چاه نجات داد: 117.  در پذیرفته شدن دعایش همانند نوح بود:874.  در داوری شبیه ترین مردم به نوح بود: 885.  در حلم و بردباری شبیه هود بود: 885.  در صبر و شکیبایی مانند ایّوب بود: 874.  در عزم و اراده شبیه صالح بود: 885.  در علم و دانش شبیه ابراهیم بود: 885.  در سخاوت همانند ابراهیم بود: 874.  در تسلیم و راستی همانند حضرت اسماعیل بود:874.  در شکیبایی شبیه اسماعیل بود: 885.  در تعاون و یاری شبیه اسحاق بود 885.  در مصائب شبیه یعقوب بود: 885.  در تکذیب شدن شبیه یوسف بود: 885.  در توانایی و زیبایی صدا مانند داود بود:874.  در شکوه و سلطنت مانند سلیمان بود: 874.  در زهد شبیه موسی بود: 885.  در رشد شبیه عیسی بود: 885.  در آیت و نشانه بودن همانند عیسی بود: 874.  در خُلق و خوی شبیه محمّد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود: 885.  خاتم الأنبیاء و حضرت علی عليه‌السلام  حضرت علی و پیامبر عليهما‌السلام از یک نور آفریده شده اند: 874. | خداوند حضرت علی عليه‌السلام را از نور پیامبر آفریده است: 885.  حضرت علی و پیامبر عليهما‌السلام از یک طینت سرشته شده اند: 885.  حضرت علی و پیامبر عليهما‌السلام از طینت زیر عرشی آفریده شده اند: 882.  حضرت علی عليه‌السلام، نفس پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و جان آن حضرت است: 178، 251، 847.  جان او جان پیامبر، و جان پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جان او بود:918.  حضرت علی از پیامبر و پیامبر از حضرت علی عليهما‌السلام است: 112، 141، 166.  نزدیک ترین شخص از نظر خویشاوندی با پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود: 885.  بین او و پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم برادری برقرار گردید: 857،885.  سِرّ و ضمیر حضرت علی عليه‌السلام همگون با سِرّ و ضمیر پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود: 885.  حضرت علی عليه‌السلام ظاهر و باطن، پنهان و آشکار پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود: 141.  حضرت علی عليه‌السلام ملازم، رفیق، همدم و روح پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود: 141.  حضرت علی عليه‌السلام به منزله چشم و گوش پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود: 918.  حضرت علی عليه‌السلام نسبت به پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منزله روح بود نسبت به جسد: 130.  حضرت علی عليه‌السلام نسبت به پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منزله سر بود نسبت به بدن: 130. |

|  |  |
| --- | --- |
| حضرت علی عليه‌السلام نسبت به پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به منزله ذراع بود نسبت به بدن: 154.  حضرت علی عليه‌السلام دست پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود که با او به خواسته هایش می رسید: 154.  حضرت علی عليه‌السلام شمشیر پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود که با او دشمنان را نابود می کرد: 154.  حضرت علی عليه‌السلام معاون و مددکار پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود: 310.  حسب او حسب پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است: 885.  نسب او نسب پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است: 885.  شناخت آن حضرت شناخت پیامبر است:130.  اطاعت او اطاعت پیامبر است: 130،859.  معصیت و نافرمانی او معصیت پیامبر است: 859.  جدائی از او جدائی از پیامبر است: 859.  مصافحه کردن با او مصافحه کردن با پیامبر است:229.  معانقه کردن با او معانقه کردن با پیامبراست: 229.  فصاحت او فصاحت پیامبر است: 166.  درایت او درایت پیامبر است: 166.  دوستی او دوستی پیامبر است: 100،130.  دوست او دوست پیامبر است: 885.  دشمنی او دشمنی پیامبر است: 130.  دشمن او دشمن پیامبر است: 885.  برگزیده او برگزیده پیامبر است: 885.  پذیرفتن ولایت او پذیرفتن ولایت پیامبر است: 141. | او نسبت به پیامبر بمنزله هارون بود نسبت به موسی: 180،857،859.  جانشین پیامبر است بر مردمان: 129،130،241.  محبوب ترین مردان نزد پیامبر بود: 918.  محبّت کسی نسبت به پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم شدیدتر از حضرت علی عليه‌السلام نیست: 724.  کسی فرمانبردارتر از حضرت علی عليه‌السلام برای پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نبوده است: 724.  از طرف رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم منصب قضاوت داشت: 310.  پرچمدار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود: 310.  جز حضرت علی عليه‌السلام کسی از طرف پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ادا نمی کند: 112.  اگر پیامبر پایان بخش انبیا نبود حضرت علی عليه‌السلام با آن حضرت در نبوّت شرکت داشت: 222.  وصیّ رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است: 125.  سزاوارترین شخص به مقام رسول خدا است: 124.  بهترین شخص امت است بعد از پیامبر: 129، 251.  هر که مولایش پیامبر است علی مولای اوست: 126،859،310.  راه و روش او راه و روش پیامبر است: 885.  نام او به همراه نام پیامبر در آسمانها نوشته شده: 885.  پیامبر را جز خدا و حضرت علی عليه‌السلام کسی نشناخته است: 246. |

|  |  |
| --- | --- |
| حضرت علی عليه‌السلام را جز پیامبر و خدا کسی نشناخته است: 246.  جز حضرت علی، پیامبرعليهما‌السلام را بر آن حقیقتی که خدا آفریده ندیده است: 245.  برای پیامبر حقّی است که جز خدا و حضرت علی عليه‌السلام آن را نمی داند: 880.  برای حضرت علی عليه‌السلام حقّی است که جز خدا و پیامبر آن را نمی داند: 880.  هر که او را به غیر پیامبر قیاس کند جفا نموده است: 166.  به غم و اندوه پیامبر اندوهگین می گشت: 918.  پیامبر به غم و اندوه او غمگین می شد: 918.  او غبار غم و اندوه از چهره پیامبر می زدود: 870،874،885.  صاحب حوض و پرچم رسول خدا در قیامت است:129.  شستشو دهنده پیامبر است بعد از وفات او: 885.  پرداخت کننده بدهی و وام رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود:310.  حضرت علی و پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در یک قصر خواهند بود: 220.  دعای پیامبر برای حضرت علی عليهما‌السلام:856،885.  دوستی حضرت علی عليه‌السلام  برترین اعمال است: 198.  سرور همه اعمال است: 709.  ایمان است: 859.  علامت و نشانه است بین ایمان و نفاق: 126. | حسنه ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی زند: 234، 836.  نعمت است: 141.  در دنیا آفات و بلاها را دور می کند: 831.  در آخرت آدمی را از آتش جهنم پناه می دهد: 831.  برگه عبور از آتش است: 232.  حلقه ای است که بر در بهشت آویزان است: 837.  درختی است که ریشه اش در بهشت است: 220، 198.  و لو به اندازه خردلی باشد باعث داخل شدن در بهشت است: 197.  بدون آن با عمل هفتاد پیامبر هم نمی توان داخل بهشت شد: 880.  بدون آن از صراط به قعر جهنم سرنگون می شود: 244.  کسی که با دوست حضرت علی عليه‌السلام مصافحه کند خدا گناهانش را بیامرزد: 229.  هر کس حضرت علی عليه‌السلام را دوست بدارد:  از طینت زیر عرش آفریده شده: 882.  از پاکی ولادت برخوردار است: 104.  مؤمن است: 154.  ایمانی نیکو دارد: 104، 106، 126.  اگر فقط زبانی باشد ثلث ایمان را داراست: 128.  اگر به قلب و زبان باشد دو ثلث ایمان را داراست: 128. |

|  |  |
| --- | --- |
| اگر به قلب و دست و زبان باشد تمام ایمان را داراست: 128.  جز مؤمن حضرت علی عليه‌السلام را دوست نمی دارد: 708.  خدا او را دوست دارد: 104،143، 220،859،724.  خدا و رسول را دوست دارد: 143.  خدا بر فرشتگان و حاملین عرش به او مباهات کند: 103.  خداوند خوبیهای او را قبول کند: 104.  خدا بدیهایش را ببخشد: 103.  فرشتگان برای او استغفار کند: 103.  گناهانش فرو ریزد: 104.  امین خدا در زمین نامیده شود: 130.  اسیر خدا در زمین نامیده شود: 103.  خدا دل او را بی نیازی بخشد: 104.  خدا حکمت را در دل او ثابت گرداند: 103.  دوری از نفاق برایش بنویسد: 103.  درهای رحمت را به روی او بگشاید: 103.  ایمنی از عذاب برایش بنویسد: 103.  دوری از آتش برایش بنویسد: 103.  گذشتن از صراط برایش بنویسد: 103.  به تمام معنا سعادتمند و خوشبخت است:127.  از بیماری برص و جذام ایمن است: 104.  باید با او دوستی کنی گرچه قاتل پدرت باشد: 170.  از دنیا خارج نمی شود تا از کوثر بیاشامد: 103،130.  از دنیا خارج نمی شود تا از درخت طوبی | بخورد: 103،130.  از دنیا خارج نمی شود تا جایگاه خود را در بهشت ببیند: 103، 130.  حضرت علی عليه‌السلام را هنگام مرگ آنگونه که دوست دارد ببیند: 123.  ملک الموت همانگونه که نزد انبیاء می رود نزد او برود: 103.  جان کندن او به راحتی صورت می گیرد: 103، 130.  قبر او روشن و بسیار وسیع باشد: 103، 104.  قبر او باغی از باغهای بهشت باشد: 103،130.  ترس و وحشت از نکیر و منکر ندارد: 103،130.  با چهره ای مانند ماه شب چهارده وارد قیامت شود: 103.  با روی سفید وارد قیامت شود: 103.  از وحشت و ترس فراوان قیامت ایمن باشد: 103.  خدا بر سر او تاج کرامت قرار دهد: 130، 103.  خدا بر او زیور عزّت بپوشاند: 103.  قدم او بر صراط نلغزد: 120.  مانند برق زودگذر از صراط بگذرد: 103.  پرونده عملش را به دست راست او دهند:103.  پرونده اش را باز نکنند: 103،130.  میزانی برایش نصب نکنند: 103،130.  به حساب او مانند انبیاء رسیدگی کنند: 103.  شفاعت او را در مورد هشتاد نفر از اهل بیتش بپذیرند: 103.  هزار نفر از آتش دوزخ نجات دهد: 143. |

|  |  |
| --- | --- |
| هزار هزار نفر را شفاعت کند: 190.  خدا او را در سایه عرش با صالحین ساکن گرداند: 103،130.  درهای بهشت برای او باز باشد: 103،120،130.  بسوی بهشت پر گشاید همانگونه که عروس بسوی شوهرش می شتابد: 130.  با پیامبران خواهد بود: 158.  ارواح انبیاء او را زیارت کنند: 130.  فرشتگان با او مصافحه کنند: 130.  خدا در بهشت به عدد رگهای بدنش به او حوریه دهد: 103.  خدا به عدد رگهای بدنش به او شهری در بهشت دهد: 130.  خدا به عدد موهای بدنش به او باغی در بهشت دهد: 103.  روی تختی از نور در ساحل تسنیم می نشیند: 247.  در رفیق اعلی قرار گیرد: 888.  از نهری که خنک تر از برف و شیرین تر از عسل است می آشامد: 888.  دشمنی حضرت علی عليه‌السلام  علامت نفاق است: 122.  منافق به دشمنی آن حضرت شناخته شود: 122،126،813.  جز منافق با آن حضرت دشمنی نکند: 652، 718، 885.  دشمنی حضرت علی عليه‌السلام کفر است: 859. | کسی که با آن حضرت دشمنی کند کافر است: 106.  کسی که با آن حضرت دشمنی کند با خدا دشمنی کرده: 724.  کسی که خدا بر او غضب کند اهل دشمنی با حضرت علی عليه‌السلام است: 227.  کسی که خدا دشمن او باشد دشمنی آن حضرت را به او الهام کند: 220.  کسی که با آن حضرت دشمنی کند شقی و بدبخت است: 127.  جز کسی که اصل و ولادتش ناپاک است با او دشمنی نکند: 126.  دشمنی حضرت علی عليه‌السلام گناهی است که هیچ حسنه ای با او سود نمی بخشد: 224،836.  درختی است که ریشه اش در آتش است: 220.  کسی که در حال دشمنی با آن حضرت بمیرد یهودی یا نصرانی مرده: 101،159.  دشمن حضرت علی عليه‌السلام  از گل چرکین دوزخ آفریده شده: 882.  ابلیس با او در اموال و اولاد شرکت دارد: 111، 122.  نطفه ابلیس به رحم مادرش پیش از نطفه پدرش سبقت گرفته: 122، 825.  دشمن خدا است و باید با او دشمنی کرد: 170.  دشمن خدا و رسول است: 143.  حزب او حزب شیطان است: 859.  خدا به او رحم نکند: 128.  خدا از او کینه و نفرت دارد: 104. |

|  |  |
| --- | --- |
| هیچ عملی از او پذیرفته نشود: 130.  با زیانکاران محشور شود: 130.  در آتش سرنگون شود: 130.  خدا جنهم و طبقات آن را از وجود آنان پر کند: 240،844.  منکر حضرت علی عليه‌السلام گرچه اهل طاعت پروردگار باشد وارد بهشت نشود: 102.  ناصبی بدترین خلق خداوند است: 357.  شفاعت کسی در مورد ناصبی پذیرفته نمی شود: 357.  حال یکی از دوستداران بنی امیه پس از مرگ: 1008.  شقی تر از ابلیس: 216.  شجاعت حضرت علی عليه‌السلام  نیزه بلند پروردگار: 106.  تیر نافذ خداوند: 822.  شمشیر انتقام الهی از دشمنان: 241.  عذاب سخت الهی بر ستمکاران: 839.  شمشیر خشم و کیفر رسول خدا: 839.  رکن اساسی نصرت رسول خدا: 839.  پیامبر را در لیله المبیت با جان خود یاری نمود: 885.  هرگز ترس در قلب حضرت علی عليه‌السلام راه نداشت: 885.  ترس با خرد و اندیشه او نمی آمیخت: 885.  در کودکی بندهای قنداقه را پاره کرد: 108.  در گهواره ماری را کشت: 109.  در شانزده سالگی در رکاب پیامبر شمشیر | می زد: 870.  هرگز از جنگ بر نمی گشت مگر با فتح و پیروزی: 885.  اگر شرق و غرب به مبارزه اش آیند با آنها نبرد می کند: 853.  شکست دهنده قدرتمندان عرب: 841.  شیر ژیان: 841.  شیر شجاع جنگها: 251.  شجاعان را به هلاکت افکنده است: 251.  جنگجو و مبارزی است که هرگز سست و ناتوان نگردد: 885.  کشنده کافران و فاجران و نابود کننده آنها: 846، 839، 310.  کشنده کافران در بدر و حنین: 310.  کشنده عمرو بن عبدود در روز احزاب: 310.  کشنده شجاعان در جنگ احد: 310.  کننده درب قلعه خیبر: 135، 878.  در بیست و دو سالگی درب خیبر را از جایش کند: 870.  درب خیبر را همانند سپری برای خود قرار داد: 878.  فتح کننده قلعه ای که مسلمانان از فتح آن ناامید بودند: 865.  کشنده مرحب در روز خیبر: 310.  پراکنده شدن لشکر دشمن با رسیدن حضرت علی عليه‌السلام در غزوه تبوک: 180.  کشنده جنگجویان جمل و صفین: 310.  کشنده چهل هزار عفریت: 154. |

|  |  |
| --- | --- |
| کشنده جنّیان سرکش: 251.  کشنده فرمانده لشکر 12هزار نفری جنّیان: 841.  جنّیان از خشم و غضب او هراسناکند: 310.  بلند کردن شامی را با نیزه و نگهداشتن او را در هوا: 821.  پرتاب نمودن ذی کلاع حمیری را در هوا و کشتن او: 877.  حضرت علی عليه‌السلام و بهشت و دوزخ  کلیدهای بهشت و دوزخ در دست او است: 160، 150.  رضوان کلیدهای بهشت را از طرف پیامبر به حضرت علی عليه‌السلام می دهد: 404.  درهای بهشت ودوزخ در اختیار او است: 191.  مالک کلیدهای دوزخ را از طرف پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حضرت علی عليه‌السلام می دهد: 404.  قسمت کننده بهشت و دوزخ است: 105،106،251،310،845،885.  جهنّم بیش از هر کس نسبت به آن حضرت فرمانبردار است: 160.  به جهنّم می گوید: این برای تو، و آن برای من: 193.  حلقه درب بهشت با کوبیده شدن طنین «یا علی» دارد: 874.  اهل بهشت را در بهشت او تزویج می کند: 191.  پیشینیان را او بطرف بهشت راهنمائی می کند: 310.  اوّل کسی است که از سلسبیل و زنجبیل | می آشامد: 123.  از نهر کوثر به دوستانش آب می دهد: 30.  حضرت علی عليه‌السلام و قیامت  بر شتری از شتران بهشتی سوار است: 238.  برای او تخت کرامت قرار داده می شود: 150، 220.  بر روی سرش تاجی است که با یاقوت آراسته شده: 238.  بر روی سرش تاجی است که نورش چشم را خیره می کند: 150.  بر روی سرش تاجی است که نورش مشرق و مغرب را روشن می کند: 882.  لواء حمد را بدوش دارد: 123، 251.  پرچمی از نور به دوش آن حضرت است و پیشاپیش همه حرکت می کند: 704.  از ورود بعضی از اشخاص به کنار حوض ممانعت می کند: 123.  او اختیار دار حوض کوثر است: 129.  پاداش دهنده مردم در رستاخیز: 845.  میزان و وسیله سنجش اعمال در قیامت: 310.  مؤمنان را بسوی حوض می خواند: 310.  حضرت علی عليه‌السلام و معراج  نمایش عظمت حضرت علی عليه‌السلام در معراج: 724، 884.  پرسش از محبوب ترین خلق نسبت به پیامبر: 113.  خدا به لغت حضرت علی عليه‌السلام با پیامبر گفتگو کرد: 169. |

|  |  |
| --- | --- |
| پیامبر حضرت علی عليه‌السلام را مانند شیری ایستاده دید: 174.  ولایت حضرت علی عليه‌السلام  توحید بدون اعتراف به آن محقق نمی شود: 243.  مقامات انبیاء بستگی به آن دارد: 382.  در عالم ذر هنگام اقرار جز اندکی همه از آن سرباز زدند: 702.  بر ساکنان زمین و آسمان فرض و لازم گردیده: 885.  اقرار به آن با اقرار به نبوت مقرون است: 112.  اسلام با آن کامل گردیده است: 26.  نزد امام صادق عليه‌السلام محبوبتر از ولادتش از حضرت علی عليه‌السلام است: 178.  حصار محکم الهی است: 0230.  در معراج سفارش فراوان نسبت به آن شده است: 854.  بر نقاط مختلف زمین عرضه شده: 874.  فضیلت عقیق برای کسی که اهل ولایت است: 242.  بر گیاهان عرضه شده است: 874.  فردای قیامت از آن پرسش شود: 239، 310.  در اولین پلی که بر صراط است از آن سؤال شود:244.  باعث رهایی از وحشت های قیامت است: 126.  اگر همه به آن معتقد بودند خدا دوزخ را نمی آفرید: 231.  کسی که ولایت حضرت علی عليه‌السلام را دارد | تمام خیر و خوبی را خدا برای او فراهم کرده: 118،236، 707.  از راحتی و آسودگی و رضا و رضوان و... برخوردار است: 710.  خدا اعمال او را بپذیرد: 159.  خدا هدایت او را خواسته است: 106.  خدا خواسته قلب او را پاک گرداند: 849.  مانند باد از صراط بگذرد: 239.  مانند برق از صراط عبور کند: 126.  خدا او را به جهنّم وارد نکند: 240.  خدا او را عذاب نکند: 128.  گرچه گنهکار باشد در برزخ پاک گردد: 248.  بدون حساب وارد بهشت می شود: 126، 239.  در جوار رحمت حق جای می گیرد: 235.  کسی که ولایت حضرت علی عليه‌السلام را رها کند  دچار گمراهی می شود: 106.  خدا او را وارد بهشت نکند: 240، 844.  کسی که ولایت حضرت علی عليه‌السلام را انکار کند  مشرک است: 106.  در داخل قبر او را به طرف آتش رها کنند: 106.  در گردنش طوقی از آتش بیفکنند: 106.  کر و کور و لال و نگونسار محشور گردد: 106.  علم حضرت علی عليه‌السلام  مظهر علم خداوند: 226.  امین خدا بر علم او: 102.  خزانه دار علم خداوند: 310.  دارای علم تمام پیامبران: 251.  دروازه شهر علم پیامبر: 839. |

|  |  |
| --- | --- |
| خزانه دار علم رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : 839، 885.  گنجینه علم و دانش رسول خدا: 874.  جوامع علم به او عنایت شده: 159.  دانش هزار کتاب نزد او است: 155، 694.  خدا لباس دانش و بزرگواری بر او پوشانده: 141.  خدا حکمت را بر او نازل فرموده: 141.  تجسّم عینی حکمت بود: 166.  خدا علم هر چیز را در وجود او گرد آورده: 127.  او احتیاج به بیان ندارد: 166.  چیزی از ملک و ملکوت از نظرش پنهان نیست: 845.  به زمین و آسمان احاطه علمی دارد: 886.  آنچه در زمین و آسمان است می داند: 112.  آنچه در دلها و خاطره ها باشد می داند: 112.  به آنچه در رحم ها است دانا می باشد: 818.  به انساب و نژاد انسانها دانا است: 845.  علم مرگ و میرها نزد او است: 112،845.  علم قرآن نزد او ودیعه نهاده شده: 112.  علم تمامی کتاب نزد او است: 107،857.  نسبت علم آن حضرت با آصف بن برخیا: 107،694.  در یک لحظه از مشرق به مغرب سیر کند: 112.  هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را می دانست:851.  علم آن حضرت به تفسیر: 850.  70 بار شتر در تفسیر فاتحه: 157.  او از همه مردم بی نیاز و تمام مردم نیازمند | دانش او بودند: 874.  هر پرسشی از او شود جواب می دهد: 829.  پاسخ آن حضرت به پرسش جبرئیل: 886.  پاسخ آن حضرت به پرسشهای دانشمند یهود: 840.  پاسخ آن حضرت به پرسشهای مردی یهودی: 829.  حکم آن حضرت در مورد زنی که ادعا داشت بچّه اش پسر است: 249.  قضاوت آن حضرت در مورد دختری که متّهم به حاملگی بود: 818.  داوری آن حضرت در مورد دو سنگی که استغاثه می نمودند: 883.  فرمایش آن حضرت به علاء بن زیاد: ج2 ص382.  فرمایش آن حضرت به یکی از کارگزارانش: ج 2 ص 382.  فرمایش آن حضرت به یکی دیگر از کارگزارانش: ج 2 ص 383.  فرمایش آن حضرت بعد از شهادت محمّد بن ابی بکر: ج 2 ص 383.  فرمایش آن حضرت در واپسین لحظات زندگی: ج 2 ص 402.  آخرین گفتار آن حضرت به اصبغ: ج2 ص 402.  پیام آن حضرت به شیعیانش: ج2 ص401.  گفتار آن حضرت در وصف مؤمن: ج2 ص384.  گفتار آن حضرت در مورد برتری عدل بر جود: ج 2 ص 384.  پیشگویی آن حضرت در مورد وضع |

|  |  |
| --- | --- |
| مردم: ج 2 ص 384.  خطبه بدون الف: ج 2 ص 385.  خطبه خالی از نقطه: ج 2 ص 393.  معجزات و کرامات آن حضرت  ناتوانی مردم از مشاهده کرامات و عجائب آن حضرت: 835.  اجتناب و دوری از بتها در شکم مادر: 211.  سجده کردن خدا در هنگام ولادت: 134.  خواندن کتابهای آسمانی در هنگام ولادت: 134.  پاره کردن بندهای قنداقه: 108.  کشتن مار در گهواره: 109.  شکستن بتها در سنین کودکی: 211.  حفظ برادر رضاعی خود از افتادن در چاه: 853.  فرمانبرداری کوه از فرمان آن حضرت: 204.  تصرّف حضرت علی عليه‌السلام در کوه و تبدیل آن به نقره و طلا: ج 2 ص 399.  اطاعت ابرها از فرمان او: 202.  تصرّف حضرت علی عليه‌السلام در درختان و تبدیل آن ها به مردان مسلح: ج 2 ص 399.  انجماد آب با اشاره او وعبور از آن: ج2 ص146.  تصرّف حضرت علی عليه‌السلام در سنگ ها و تبدیل آن به شیر و پلنگ واقعی: ج 2 ص 399.  ظاهر کردن سنگی که نام شش پیامبر بر آن نوشته شده بود: 820.  برگردانیدن سنگی که هزار نفر توانایی آن را نداشتند: 820.  نگهداری دیوار از فرو ریختن بر سر | یارانش: 853.  نخل صیحانی و اقرار به فضائل آن حضرت: 862.  حاضر نمودن یخی را از شهری به فاصله دویست و پنجاه فرسخ: 818.  شنیدن فریاد پیامبر از راه دور و جواب گفتن به آن حضرت: 180.  آمدن از مدینه به تبوک در هفده قدم: 180.  سرنگون کردن معاویه از تخت در حالیکه در شام بود: 872 868.  شنیدن کلام پیامبر در معراج آن حضرت: 159.  گفتگوی آن حضرت با خورشید: 217.  گفتگوی آن حضرت با شیر و اطاعت او از آن حضرت: 151.  گفتگوی آن حضرت با حیوان درنده و اجازه خواستن او برای کشتن سنان: 835.  فتگوی آن حضرت با درّاج (کبک): 192.  گفتگوی آن حضرت با ابلیس: 216.  حکومت و داوری آن حضرت در میان طایفه جنّ: 221.  بالا رفتن در آسمان: 152.  بالا رفتن در هوا: 153.  به سخن درآوردن جمجمه انوشیروان: 136.  نشان دادن بهشت به بزرگان شیعه: 156.  نشان دادن سلیمان بن داود به بعضی از اصحاب: 202.  نشان دادن یأجوج و مأجوج: 202.  نشان دادن صالح پیامبر: 203. |

|  |  |
| --- | --- |
| شفا دادن مریضی که مبتلا به جحری (بیماری پوستی) بود: 830.  شفای نوجوانی بیمار که جن زده بود: 841.  زنده کردن و میراندن به اذن پروردگار: 112، 818 و 856.  زنده کردن جوان مرده ای که عمویش او را کشته بود: 819، 881.  جوانی که چیزی در گوش او خواند و حافظ کلّ قرآن گردید: 864.  حضور در نزد هر کس که در حال مرگ باشد: 209.  حضور در هنگام حمل جنازه اش: 209.  خواب ابن عبّاس در شب شهادت حضرت علی عليه‌السلام: ج 2 ص 406.  در قبر حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ، آدم و ابراهیم عليهما‌السلام به دیدار او آمدند: ج2 ص405.  در قبر حضرت زهراعليها‌السلام، حوا و مریم در پایین پا بر آن حضرت نوحه می کردند: ج2 ص 406.  گفتار دیگران  گفتار ابن عباس درباره فضائل آن حضرت: 838.  گفتار ابن عباس درباره فراوانی و کثرت فضائل آن حضرت: 863.  گفتار ابن عباس درباره علم آن حضرت: 850.  گفتار عایشه بعد از شهادت آن حضرت درباره فضائل آن بزرگوار: 833.  گفتار اروی دختر حارث بن عبد المطلب | درباره فضائل آن حضرت در حضور معاویه: 832.  گفتار اشجع ثقفی یکی از شجاعان درباره شجاعت آن حضرت: 853.  گفتار صفدی شافعی درباره شجاعت آن حضرت: 853 838.  گفتار جاحظ در مورد فصاحت و بلاغت آن حضرت: ج 2 ص 367.  منتسب بودن دانش همه دانشمندان الهی به حضرت علی عليه‌السلام: ج 2 ص 366.  گفتار عبدالحمید - کاتب بنی امیّه - در مورد حضرت علی عليه‌السلام: ج 2 ص 366  گفتار شبلی شمیل: ج 2 ص 379.  گفتار جورج جرداق: ج 2 379.  حکایات  قصّه سلمان و آنچه در دشت ارژن دید: 174.  قصّه عباس و مطالبه ارث پیامبر: 866.  قصه مردی که از سوی عایشه برای کشتن آن حضرت رفت و از یاوران آن حضرت گردید: 879.  قصه مردی که می خواست خدمت حضرت برسد و بر اهل و عیال و اموالش هراسان بود: 867.  قصّه رباح و مرتبه ای که به خاطر دوستی حضرت علی عليه‌السلام یافت: 168.  قصّه حمیری و عنایتی که به او در حال احتضار شد: 171.  قصه چوپان و گرگ و تواضع آن حیوان |

|  |  |
| --- | --- |
| برای آن حضرت: 30.  قصّه آن دو شتر و اخلاص حضرت علی عليه‌السلام در نماز: 165.  قصّه درّاج و خوردنی و آشامیدنی او: 192.  فضائل حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها  از نور عظمت الهی آفریده شده: 890، 261.  او علّت غائی خلقت است: 275.  آسمانها و زمین های هفتگانه به نور آن حضرت روشن گشتند: 907، 890.  آدم قبّه ای را در بهشت دید که فاطمه عليها‌السلام در آن بود: 270.  آدم آن حضرت را برای پذیرش توبه اش واسطه قرار داد: 251.  نام آن حضرت از نام خدا برگرفته شده: 251.  علّت نام گذاری آن حضرت به فاطمه: 259، 260،261،269،890،894،912.  علّت نام گذاری آن حضرت به زهرا: 907.  در آسمان منصوره نامیده شده: 279، 912.  صدیقه کبری: 258.  نطفه آن حضرت از میوه درخت طوبی بود: 908.  نور فاطمه عليها‌السلام از میوه بهشتی به صلب پدرش منتقل شد: 253.  کیفیت انعقاد فاطمه عليها‌السلام و کناره گیری پیامبر از خدیجه: 281.  فاطمه حوریه ای به شکل آدمیان آفریده شده: 270، 280،912. | زنان بهشتی خدیجه را در زایمان کودکش یاری نمودند: 902.  هنگام ولادت نور وجودش همه جا را روشن کرد: 164،902.  نور آن حضرت اهل مکّه را مدهوش ساخت: 902.  در هنگام ولادت، شهادت به یکتائی خدا و رسالت پدرش داد: 902.  در ولادت آن حضرت اهل آسمان یکدیگر را مژده و بشارت دارند: 902.  شناخت آن حضرت محور فکر گذشتگان بود: 266.  هر که حقیقت او را بشناسد لیله القدر را درک کرده: 269.  مردم از شناخت آن حضرت عاجزند: 269.  از نظر گفتار شبیه ترین مردم به پیامبر بود: 282.  پیامبر بوی درخت طوبی را از فاطمه عليها‌السلام استشمام می نمود: 908.  کفو و همتای حضرت علی عليه‌السلام بود: 280.  خداوند فاطمه عليها‌السلام را به حضرت علی عليه‌السلام تزویج نمود: 268، 634.  خطبه عقد آن حضرت را در آسمان راحیل خواند: 251.  مهریه فاطمه را خداوند تمام زمین قرار داد: 268.  مهریه آن حضرت نصف دنیا است: 891.  مهریه آن حضرت یک چهارم دنیا و اختیار بهشت و جهنّم است: 266. |

|  |  |
| --- | --- |
| در روز سه مرتبه برای حضرت علی عليه‌السلام درخشش نورانی داشت: 259.  نور آن حضرت بر هلال ماه رمضان چیره می گشت: 265.  مجموعه حُسن و کمالات و خوبی ها بود: 166، 251.  مجموعه شرافت و بزرگواری بود: 251.  بهترین اهل زمین از نظر عنصر و شرف و کرامت بود: 166.  بهترین زنان در میان آفریدگان بود: 882.  سرور بانوان بهشتی است: 882.  اطاعت آن حضرت بر جمیع مخلوقات واجب بود: 901.  بر اثر عبادت پاهای مبارکش ورم کرد: 274.  برای مؤمنان و همسایگان دعا می کرد: 273.  علم آن حضرت بر گذشته و آینده احاطه دارد: 253.  علم باطن قرآن را دارا بود: 251.  خصوصیّات مصحف حضرت فاطمه: 901.  در مصحف حضرت فاطمه عليها‌السلام حوادث گذشته و آینده بیان شده: 254.  مصحف حضرت فاطمه عليها‌السلام به امامان عليهم‌السلام یکی پس از دیگری منتقل گشته: 901.  خداوند فاطمه عليها‌السلام را به فرشتگان بزرگوار خود یاری رسانده: 262.  گروهی از فرشتگان برای حفظ آن حضرت گماشته شده بودند: 899.  قصه زنان بهشتی و بازگو نمودن آن برای | سلمان: 903.  عنایت کردن رطب های بهشتی به سلمان: 903.  برطرف شدن گرسنگی آن حضرت به دعای پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : 905.  مقصود از «دین القیّمه» فاطمه عليها‌السلام است: 278.  مقصود از لیله در «لیله القدر» فاطمه عليها‌السلام است: 269.  مقصوداز «إحدی الکبر» فاطمه عليها‌السلام است:257.  مقصود از حبّه در «کمثل حبّه» فاطمه عليها‌السلام است: 255.  او بیت المعمور یعنی کعبه اهل آسمان است: 251.  مقصود از بحرین در «مرج البحرین» حضرت علی و حضرت فاطمه عليهما‌السلام است: 277.  حضرت علی و حضرت فاطمه عليهما‌السلام دو دریایی عمیق و بیکران از علم هستند: 277.  بهترین عمل نیکی و احسان به حضرت فاطمه عليها‌السلام است: 284.  هر کس سه روز بر پیامبر و فاطمه عليهما‌السلام سلام کند بهشت بر او واجب است: 892.  هر که فاطمه عليها‌السلام را زیارت کند پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را زیارت کرده است: 899.  کسی که بر آن حضرت درود فرستد خدا او را بیامرزد: 895.  فضیلت طواف نمودن از طرف حضرت زهرا عليها‌السلام: 285.  امام باقرعليه‌السلام در حال تب نام آن حضرت را با صدای بلند می فرمود: 272. |

|  |  |
| --- | --- |
| قصّه امّ ایمن و فرود آمدن آب بهشتی برای او: 271.  قصّه شهره نوه حضرت فضّه در مسیر حجّ: 264.  اسلام آوردن هشتاد یهودی به برکت چادر نورانی آن حضرت: 904.  دوستی فاطمه عليها‌السلام در صد موضع که آسان ترین آنها مرگ است سود می دهد: 909.  خدا قسم یاد کرده که دوستان آن حضرت را عذاب نکند: 276.  کسی که فاطمه عليها‌السلام و ذریّه آن حضرت را دوست بدارد گرفتار آتش نمی شود: 801.  هر که فاطمه عليها‌السلام از او خشنود باشد خدا و رسول از او خشنودند: 909.  هر که فاطمه عليها‌السلام بر او خشمگین باشد خدا و رسول بر او خشمناکند: 909.  استشمام بوی عطر فرشتگان هنگام احتضار آن حضرت: 898.  در حال احتضار به جبرئیل و رسول خدا سلام کرد: 897، 898.  در حالی که لباس های خون آلود امام حسین عليه‌السلام را در دست دارد محشور می شود: 906.  تسلیت پروردگار نسبت به شهادت امام حسین عليه‌السلام به حضرت زهرا: 910.  کیفیت ورود آن حضرت به محشر و صحنه قیامت: 270، 276.  آشکار شدن مقام آن حضرت برای اهل محشر: 801. | کیفیّت عبور فاطمه عليها‌السلام به سوی بهشت: 911.  تنها زنی است که در قیامت سواره عبور می کند: 276.  تقاضای فاطمه عليها‌السلام از پروردگار نزد درب بهشت: 911.  خدا بخاطر آن حضرت گناه بندگان را می آمرزد: 251.  شیعیان و دوستان خود را از میان اهل محشر جدا می کند: 911.  ذریه و شیعیان آن حضرت از آتش جدا و برکنارند: 260.  فرزندان و شیعیان و هر که را خدمتی به آن حضرت کرده به بهشت وارد می کند: 910.  شفاعت آن حضرت: 801.  در مورد دوستانش و دوستان ذریه اش شفاعت می کند: 893.  دوستان فاطمه عليها‌السلام نسبت به دوستان خود شفاعت می کنند: 911.  فاطمه عليها‌السلام اول شخصی است که وارد بهشت می شود: 896.  بر اثر لبخند حضرت علی و حضرت فاطمه عليهما‌السلام تابش و درخششی در بهشت مشاهده می شود: 252.  حضرت فاطمه عليها‌السلام سرچشمه نهرهای آب و شیر و عسل در بهشت است: 251.  کلام آن حضرت در مورد زن بهتر: 274.  دعائی را که آن حضرت به سلمان تعلیم نمود: 903. |

|  |  |
| --- | --- |
| فضائل مشترک حسنین عليهما‌السلام  به شکرانه ولادت آن دو بزرگوار هفت رکعت به نمازهای واجب افزودند: 913.  دو گوشوار عرش پروردگارند: 117.  زینت عرش الهی هستند: 914.  دو گل خوشبوی پیامبر بودند: 918.  بوی دلنشین دو درخت بهشتی را داشتند: 918.  امام حسن عليه‌السلام هیبت و سیادت، و امام حسین عليه‌السلام بخشش و شجاعت را از پیامبر به ارث بردند: 942.  آغوش جبرئیل و رسول خدا برای آن دو بزرگوار: 944.  قصّه سیب، به و انار که جبرئیل به آن دو بزرگوار داد: 921.  قصّه جام بلورین که جبرئیل برای حضرت علی و دو فرزندش نزد پیامبر آورد: 922.  بِهِ بهشتی به دعای پیامبر برای آن دو بزرگوار: 917.  پیامبر دوست داشت زندگی خود را بین آنان تقسیم کند: 918.  پیامبر گرسنگی خود را با نظر کردن به آن دو بزرگوار برطرف می کرد: 924.  رفتار آن دو بزرگوار نسبت به پیرمردی که وضو گرفتن را خوب نمی دانست: 919.  عطا و بخشش فراوان به پیرزنی که از آنها در بین راه حج پذیرائی کرد: 920.  هر که آن دو بزرگوار و فرزندان ایشان را دوست بدارد آتش جهنّم چهره او را | نمی سوزاند: 916.  بهشت به وجود آن دو بزرگوار درخشندگی دارد: 117.  مقصود از کفلین در آیه شریفه حسنین عليهما‌السلام هستند: 302.  مقصود از تین و زیتون در آیه شریفه حسنین عليهما‌السلام هستند: 303.  قصّه خط نوشتن آن دو بزرگوار و داوری حضرت زهرا عليها‌السلام: 305.  خبر دادن جبرئیل از شهادت آن دو بزرگوار: 923.  فضائل حضرت امام حسن عليه‌السلام  از نور آن حضرت حور العین و فرشته آفریده شد: 164.  از نور آن حضرت ماه را آفرید: 907.  علّت نامگذاری آن حضرت به حسن: 925.  نام مبارک او را جبرئیل به رسول خدا هدیه کرد: 296.  شبیه ترین فرد به پیامبر: 926  پیامبر او و دوستانش را دوست دارد: 926.  او و دوستانش و دوستان دوستانش در بهشت خواهند بود: 286.  زینت بخش بهشت: 289.  در حال سجده بر پشت پیامبر می نشست و آن حضرت سجده اش را طولانی می کرد: 926.  امام حسین عليه‌السلام به احترام آن حضرت در برابر او سخن نمی گفت: 927. |

|  |  |
| --- | --- |
| پیکره عقل و خرد: 166.  به هنگام یاد مرگ و قبر و قیامت گریه می کرد: 298.  به هنگام یاد بهشت و دوزخ چون مار گزیده بخود می پیچید: 298.  هرگاه وضو می گرفت بندهای بدنش می لرزید: 297.  به نماز که می ایستاد لرزه بر اندامش می افتاد: 298.  دعای آن حضرت هنگام ورود به مسجد: 297.  قصه ای شبیه جریان حضرت یوسف: 930  رفتار امام حسن عليه‌السلام با مرد شامی که ناسزا به آن حضرت گفت: 932.  آزادکردن کنیزی که شاخه گلی هدیه کرد: 931.  بخشش جرم غلامی که سزاوار مجازات بود و آزاد کردن او: 936.  عطا و بخشش فراوان و عذرخواهی از سائل: 933.  نجات دادن شخصی از گرفتاری فقر: 934.  در دوران کودکی پرنده را می خواند و او جواب می داد: 940.  صدا زدن آهوها و جواب گفتن آنها: 292.  صدا زدن درخت خرما و آمدن آن نزد امام عليه‌السلام: 299.  درخت خشکیده ای که فوراً به دعای آن حضرت سبز شد و خرما بار داد: 939.  بالا بردن خانه کعبه: 288، 293.  بالا رفتن در هوا و ناپدید شدن آن | حضرت: 290.  رفتن به درون زمین و ناپدید شدن آن حضرت: 291.  منتقل کردن مسجد کوفه به محلّ برخورد دو نهر و برگرداندن آن: 293.  نشان دادن پیامبر را به جابر: 945.  نشان دادن امیرالمؤمنین عليه‌السلام به گروهی از شیعیان: 1050.  آگاه کردن عربی را از جریان سفرش به دستور پیامبر: 946.  هلاک شدن مردی که به دروغ ادّعا می کرد هزار دینار از آن حضرت طلبکار است: 929.  مردی از بنی امیه که به دعای آن حضرت به شکل زن در آمد: 938.  خوردن هفتاد نفر از سفره آن حضرت و کم نشدن آن: 300.  آوردن ماهی از دریاهای هفتگانه: 291.  فرود آمدن نوری از آسمان به نگاه آن حضرت: 292.  فرود آمدن فرشتگان و آوردن ظرفهای غذا و میوه: 300.  کلام آن حضرت به ابوسفیان در چهارده ماهگی: 928.  بازگو کردن کلمات وحی برای حضرت زهراعليها‌السلام: 295.  خطبه امام حسن عليه‌السلام در حضور امیرالمؤمنین عليه‌السلام: 935.  سخنرانی آن حضرت در مسجد به دستور |

|  |  |
| --- | --- |
| حضرت علی عليه‌السلام: 941.  خطبه مختصر و بلیغی که برای مردم کوفه ایراد فرمود: 949.  حکم آن حضرت در مورد زنی که با دختر باکره ای مساحقه کرد: 937.  حکم آن حضرت در مورد کسی که در حال احرام چند تخم شتر مرغ را خورد: 948.  خبر دادن از سؤالات شخصی که مخفیانه از طرف معاویه آمده بود: 947.  پاسخ آن حضرت به شخصی که از حضرت علی عليه‌السلام در مورد ناس و اشباه ناس پرسش نمود: 950.  پاسخ آن حضرت به سؤالات خضر که ناشناس در میان مردم بود: 301.  فضائل حضرت امام حسین عليه‌السلام  هنگام ولادت:  فرشتگان به پیامبر تبریک و تهنیت گفتند: 961، 967.  دردائیل به صف فرشتگان بازگشت: 967.  صلصائیل دوباره مقام خود را بازیافت: 968.  فطرس بال شکسته به برکت گهواره آن حضرت پر و بال یافت: 961.  آتش بر دوزخیان خاموش و بهشت زینت داده شد: 967.  جبرئیل بهمراه تهنیت خبر از شهادت آن حضرت داد و او را تسلیت گفت: 967.  جبرئیل برای آن حضرت گهواره جنبانی | می کرد: 324،310.  خداوند او را حسین نامیده است: 967.  از نور آن حضرت آفتاب را آفرید: 907.  زینت بخش آسمانها و زمین است: 314.  در آسمان جلوه بیشتر و عظمت والاتری دارد: 314.  لوح و قلم از نور آن حضرت آفریده شد: 164.  چراغ هدایت و کشتی نجات است: 314.  خدا دوست دارد هر که حسین عليه‌السلام را دوست بدارد: 327.  پیامبر آن حضرت را از خود، و خودش را از آن حضرت معرفی نمود: 327.  گوشت آن حضرت از گوشت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم روئیده شده: 315.  رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم ابراهیم را فدای آن حضرت نمود: 326.  اظهار محبّت پیامبر به کودکی که امام حسین عليه‌السلام را دوست داشت: 952.  هیبتی مانند هیبت امیرالمؤمنین عليه‌السلام داشت: 321.  مفاخره آن حضرت با پدرش امیرالمؤمنین عليه‌السلام: 310.  توصیف امام زمان عليه‌السلام درباره جدّش امام حسین عليه‌السلام: ج 1 ص 482.  سرور شهیدان از اولین و آخرین است: 953.  سرور جوانان بهشت: 953.  دری از درهای بهشت است: 34، 322. |

|  |  |
| --- | --- |
| کسی که با او دشمنی کند بوی بهشت بر او حرام است: 34، 322.  قصّه بچه آهو و درخواست امام حسین عليه‌السلام: 969.  مظهر سخاوت است: 166.  انبان هایی بر پشت به خانه یتیمان و تهیدستان می برد: 320.  بخشش هزار دینار به کسی که پانصد دینار بدهی داشت: 319.  عطا کردن هزار دینار به سائل پس از پرسیدن چند سؤال: 965.  دستور نوشتن حاجت برای حفظ آبرو: 319.  پاسخ دادن به نیاز سائل قبل از قرائت نامه اش: 970.  آزاد کردن کنیر با هدیه دادن دسته گلی به آن حضرت: 330.  رفتار بزرگوارانه آن حضرت با کسی که ناسزا گفت: 316.  در نهان مردم با ایمان معرفتی نسبت به امام حسین عليه‌السلام نهفته است: 313.  سفید شدن موهای سر و صورت شخصی که برایش حدیثی در فضائل فرمود: 306.  پریدن عقل از سر کسی که برایش حدیثی در فضائل فرمود: 307.  علم آن حضرت علم پیامبر بود: 955.  پیش از حدوث حادثه از آن آگاه است: 955. | خبر دادن از تجمّع سرکشان بنی امیه به فرماندهی عمر بن سعد برای کشتن آن حضرت 955.  بیان حکم مسأله کسی که در احرام چند تخم شتر مرغ پخته و خورده: 966.  نشان دادن مکالمه پیامبر و ابوبکر را به اصبغ در مسجد قبا: 329.  نشان دادن پیامبر و حضرت علی و امام حسن عليهم‌السلام را به جابر: 957.  نشان دادن پدرش را به آنها که معجزه از آن حضرت خواستند: 317.  جدا شدن دست چسبیده مرد و زن به دعای آن حضرت: 963.  قطع شدن تب بیمار با ورود آن حضرت: 962.  بیرون آوردن انگور و موز از ستون مسجد: 954.  نفرین آن حضرت درباره ابن جویره و هلاکت او: 964.  جوشیدن چشمه ای آب با کشیدن خطی با انگشت: 958.  آشامیدن آب از انگشت ابهام آن حضرت:956.  گفتگو کردن امام حسین عليه‌السلام با امام باقر عليه‌السلام در بین راه بعد از شهادت: 318.  سخن گفتن سر مطهر امام حسین عليه‌السلام در شهر دمشق: 971.  خدا از طریق وحی ابراهیم را از کشته شدن آن حضرت آگاه نمود: 328. |

|  |  |
| --- | --- |
| اندوه و غم و ناله ابراهیم برای مصیبت امام حسین عليه‌السلام: 328.  عوض گرفتن سوز و آه ابراهیم در مصیبت آن حضرت با ذبح اسماعیل: 328.  خبردادن جبرئیل از شهادت آن حضرت: 953.  لعن و نفرین جبرئیل بر قاتل آن حضرت:953.  فرشتگان پیامبر را در مصیبت آن حضرت عليه‌السلام دلداری می دادند: 323.  پیامبر زیاد پیشانی و گلوی آن حضرت عليه‌السلام را می بوسید: 324.  نفرین رسول خدا بر قاتل آن حضرت: 323.  قاتل امام حسین عليه‌السلام جرمش از همه بزرگتر است: 967.  گریستن حضرت زهرا عليها‌السلام هنگام شنیدن خبر شهادت آن حضرت: 967.  مخیّر شدن بین دنیا و دفع دشمن یا رفتن به سوی پروردگار: 959.  فضیلت داشتن زمین کربلا بر مکّه: ج2 ص514.  24 هزار سال پیش از آفرینش کعبه به عنوان حرم امن برگزیده شده: ج 2 ص 513.  از بهترین مسکن های بهشت است: ج2 ص513.  در میان باغهای بهشتی می درخشد: ج2 ص513.  فضیلت زیارت امام حسین عليه‌السلام  هنگام تهیّه اثاث و آماده شدن برای سفر اهل آسمان به او مژده می دهند: ج2 ص 516.  از درب خانه که بیرون رود خدا فرشتگان فراوانی بر او موکّل فرماید که بر او درود | فرستند: ج 2 ص516.  هر گامی که بر می دارد پاداش جهاد در راه خدا دارد: ج 2 ص 517.  هر رکعت نماز در حرم آن حضرت پاداش هزار حجّ و عمره و جهاد دارد: ج 2 ص 517.  حاجتی درخواست نمی کند مگر آن که برآورده شود: ج 2 ص 309.  خدا گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد:309.  خدا به او نظر رحمت می کند: ج2 ص 519.  رسول خدا و امیرالمومنین و فاطمه عليهم‌السلام برای او دعا کنند: 325  امام صادق عليه‌السلام برای زیارت کنندگان آن حضرت دعا نموده است: 325  آن حضرت در طرف راست عرش به زائرین خود نظر می کند:  دعا کنندگان برای زوّار آن حضرت در آسمان بیشتر از زمین هستند: 325.  فرشتگان به استقبال زائر امام حسین عليه‌السلام می آیند: 599.  فرشتگان با آنها مصافحه می کنند: 325.  زیارت آن حضرت زیارت رسول خداست: 519.  پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مورد ثواب زیارت آن حضرت یک حجّ خود تا نود حجّ برشمرده است: ج 2 ص 515.  هنگام وداع فرشتگان او را بدرقه کنند: 599.  فرشتگان با او همراه شده و برای او استغفار کنند: ج 2 ص 517. |

|  |  |
| --- | --- |
| منادی ندا دهد: خوشا بحال تو، گناهانت آمرزیده شد: ج 2 ص 517.  وقتی به منزلش وارد شود فرشتگان درب خانه اش بمانند و تسبیح و تقدیس نمایند و ثوابش را برای او بنویسند: ج2 ص517.  روزهای زیارت از عمر زائر حساب نمی شود: 951.  وقتی از دنیا رود فرشتگان کنار قبرش تا قیامت بمانند: ج 2 ص 518.  سکرات مرگ و مواقف روز قیامت بر او آسان شود: ج 2 ص 520.  فردای قیامت رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم با او مصافحه کند: 325.  رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم او را در قیامت زیارت کند و از سختی ها نجات دهد و وارد بهشت کند: ج 2 ص 512.  بدون گناه وارد محشر شود: 325.  شفاعت او را در مورد هفتاد گنهکار بپذیرند: 309.  بخشش و آمرزش ویژه الهی شامل حال او و خانواده اش شود: ج 2 ص ص 518.  زیارت آن حضرت را به خاطر وجود ترس نباید رها کرد: 325.  عوض شهادتش  خدا امامت را در ذریّه آن حضرت: 951.  شفا را در تربت آن حضرت: 951.  اجابت دعا را نزد قبر آن حضرت قرار داد: 951. | درّ سرخ رنگی که در کربلا پیدا شد و بر آن دو بیت نوشته شده بود: 308.  سنگی که کلمات سرخ رنگ بر آن بطور طبیعی نگاشته شده بود: 308.  فضائل امام سجّاد عليه‌السلام  قصّه ازدواج شهر بانو مادر آن حضرت: 982.  نصّ امام حسین عليه‌السلام بر امامت آن حضرت: 983.  سبب ملقب شدن آن حضرت به «زین العابدین»: 337.  علّت نامگذاری آن حضرت به سجّاد: 981.  در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند: 331، 350.  به نماز که می ایستاد رنگش دگرگون و اعضاء بدنش می لرزید: 350، 989.  بی توجّهی به افتادن رداء از شانه مبارکش در حال نماز: 350.  بی اعتنایی به آتش گرفتن خانه در حال سجده: 347.  بی اعتنائی به افتادن فرزند در چاه و رها نکردن نماز: 336.  بی توجّهی به آزار ابلیس که بصورت اژدها ظاهر شده بود در حال نماز: 337.  با تسبیح آن حضرت درخت و کلوخ اطراف تسبیح می گفتند: 985.  راز و نیاز نیمه شب آن حضرت در بیابان: 991.  اظهار عجز آن حضرت از ادای شکر نعمتهای پروردگار: 976. |

|  |  |
| --- | --- |
| هیچگاه بر خدا پیشنهادی نداشت و تسلیم خواسته های او بود: 979،990.  شبانه روز صد مرتبه برای گنه کاران شیعه دعا می کرد: 994.  توصیف امام باقرعليه‌السلام از پدرش امام سجّاد عليه‌السلام: 981.  توصیف امام صادق عليه‌السلام نسبت به جدّش علیّ بن الحسین عليهما‌السلام: 335.  توصیف کنیز آن حضرت درباره حالات آن حضرت: 350.  گفتار زهری درباره آن حضرت: 997.  صد خانواده از تهیدستان مدینه را سرپرستی می کرد: 331.  بر سر سفره اش فقرا و اشخاص زمین گیر حضور داشتند: 331.  پیش از آنکه غذا میل کند به فقرا مرحمت می کرد: 350.  علّت هم غذا نشدن آن حضرت با زنی که او را مادر می نامید: 334.  شبهای تاریک طعام و درهم و دینار برای فقرا به دوش می گرفت: 331،350.  بطور ناشناس درب خانه فقرا می رفت و به آنها کمک می کرد: 350.  با افراد ناشناس مسافرت می کرد تا به آنها خدمت کند: 988.  با دست مبارکش پاره سنگی را که بین راه بود کنار می زد: 332. | پاسخ بزرگوارانه آن حضرت به حسن بن الحسن که به ایشان ناسزا گفت: 973.  غلامی که امام عليه‌السلام او را دو بار صدا زد و جواب نداد: 987.  تقاضای قصاص از غلامی که او را شلاقی زده بود: 349.  درخواست قصاص از غلام متخلّفی که او را تنبیه کرده بود: 974.  بخشیدن و آزاد کردن کنیزی که صورت آن حضرت را مجروح نمود: 346.  بخشیدن و آزاد کردن غلامی که باعث قتل یکی از فرزندان آن حضرت شد: 993.  کیفیت رفتار آن حضرت با غلامانش در ماه رمضان و آزاد کردن آنها در شب آخر ماه: 992.  آمدن باران به دعای آن حضرت: 345.  جوان شدن حبابه والبیّه به دعای آن حضرت: 984.  آزاد شدن فرزدق از زندان به دعای آن حضرت: 996.  پر شدن رداء از دُرّ به دعای آن حضرت و نشان دادن آن به عبدالملک: 995.  نصب حجر الأسود: 338.  جدا کردن دو دستی که بر روی حجر به هم چسبیده بود: 339.  قصّه مرد بلخی که هدایایی برای امام عليه‌السلام می آورد: 340. |

|  |  |
| --- | --- |
| دستور برگرداندن روح به زن بلخی: 340.  نشان دادن یونس پیامبر را به عبد اللَّه بن عمر: 344.  نشان دادن مخالفین را به صورت خرس و میمون به یکی از دوستانش: 341.  دریدن شیر راهزنی را که سر راه آن حضرت را در بیابان گرفت: 986.  پرواز کردن آن حضرت به فضا: 342.  خبر دادن آن حضرت از خوابی که زهری دیده بود: 975.  ترجمه کلمات گنجشکها برای دوستانش:343.  گفتار آن حضرت به زهری در مورد معاشرت با مردم: 555.  کلام امام عليه‌السلام درباره فقیری که به او صدقه می داد: 334.  کلام آن حضرت در فضیلت جویندگان علم و دانش: 350.  کلام آن حضرت به کسی که گفت شما را بخاطر خدا دوست دارم: 350.  کلام آن حضرت در مذمّت خواب بین الطلوعین: 343.  کلام آن حضرت در مورد هشت طلبکاری که از انسان مطالبه می کنند: 977.  پاسخ آن حضرت به پرسشهایی درباره نماز: 348.  پاسخ آن حضرت به کسی که درخواست کم کردن گریه را می نمود: 350.  گریه طولانی امام عليه‌السلام در مصائب پدر | بزرگوارش: 350.  فضائل امام محمّد باقر عليه‌السلام  سقوط نکردن دیوار شکسته با اشاره مادر آن حضرت: 1000.  بانوی صدیقه ای که در خاندان امام حسن عليه‌السلام نظیری برایش نبود: 1000.  گفتار امام سجاد عليه‌السلام درباه اوصاف آن حضرت: 353.  گفتار قتاده، فقیه اهل بصره درباره آن حضرت: 354.  گفتار یکی از دشمنان امام عليه‌السلام از اهل شام درباره اخلاق آن حضرت: 352.  جوان شامی که بخاطر فصاحت و دانش امام عليه‌السلام در جلسه آن حضرت حاضر می شد: 999.  پاسخ مردی نصرانی که به آن حضرت اهانت نمود: 352.  آزاد کردن بردگان و تقسیم هشت هزار دینار بین فقرا: 1010.  پیرمردی که با بیان عقایدش اظهار محبّت به امام عليه‌السلام کرد: 358.  مردی که از خراسان با پیاده آمدنش اظهار محبت به امام عليه‌السلام کرد: 356.  جز ابوهارون نابینا امام عليه‌السلام را نمی دید: 1009.  نشان دادن ملکوت زمین و عوالم دیگر به |

|  |  |
| --- | --- |
| جابر: 361.  بینا شدن چشمان نابینای ابو بصیر با کشیدن دست بر آن: 998.  دستور برگرداندن روح به جوانی که قبض روح گردیده بود: 999.  حاضر کردن پدری ناصبی پس از مرگ، که فرزندش را از اموال خود محروم کرده بود: 1008.  تغییر شکل دادن امام باقر عليه‌السلام به صورت امام سجاد عليه‌السلام و بالعکس: 355.  جوان شدن حبابه والبیه به دعای آن حضرت: 1002.  خبر دادن از مرگ یکی از دوستانش: 1009.  هفتاد هزار حدیث به جابر تعلیم نمود: 360.  ظاهر شدن الیاس نزد آن حضرت و پرسشهای او در مورد علم ایشان: 1012.  پاسخ پرسش هر یک از موسی و خضر را امام عليه‌السلام می داند: 1016.  نشر توحید و اسلام و دین از کلمه صمد: 354.  پاسخ به سی هزار پرسش: 351.  پاسخ هزار مسأله از مسائل مشکل مردم: 1006.  پاسخ امام عليه‌السلام به پرسش کسی که عرض کرد چگونه صبح کردید؟: 1011.  کلام امام عليه‌السلام در معنای معرفت و مراحل هفتگانه آن: 355.  کلام امام عليه‌السلام در عقاید و دستور العمل دینداری: 1001. | کلام امام عليه‌السلام در مورد دوستی و دشمنی: 362.  در صحیفه ای که نزد امام عليه‌السلام بود نام خود و پدر و فرزندانی که هنوز متولد نشده بودند دید: 1007.  مناجات امام عليه‌السلام به لهجه سریانی: 1015.  دعای امام عليه‌السلام برای شیعیان خود: 1013.  موعظه از امام عليه‌السلام: 1018.  فضائل امام جعفر صادق عليه‌السلام  حالات آن حضرت در نماز و تکرار بعضی از آیات: 374.  رفتار امام عليه‌السلام نسبت به کسی که به آن حضرت دشنام داده بود: 415.  رفتار ناشایسته عبد اللَّه بن علی عموی آن حضرت و بازگشت او برای عذرخواهی: 1047.  بخشش امام عليه‌السلام مخفیانه و با واسطه به فرزندان پدرش و نفرین آنها: 1045.  طلب آمرزش براس اصحاب پدرش که امام عليه‌السلام را کم بحساب می آوردند: 1021.  رفتار امام عليه‌السلام با غلامی که وقت کار خوابیده بود: 411.  نپذیرفتن خلوت کردن حمّام را برای آن حضرت: 372.  نپذیرفتن هزار دیناری که به اتهام دروغین پرداخته بود: 371.  آنچه دوست می داشت به فقرا می بخشید: 373.  قصه یکی از اهل جبل که پولی را به |

|  |  |
| --- | --- |
| امام عليه‌السلام برای خریدن خانه در مدینه داده بود: 1046.  آمرزش گناه پیرمردی که امام عليه‌السلام را شفیع خود قرار داد: 412.  نجات یافتن رفید بواسطه پیغام امام عليه‌السلام: 408.  دست و پا زدن در آب و شناخت امام عليه‌السلام: 392.  چگونگی علم امام عليه‌السلام: 1029.  به آنچه در آسمانها و زمین است و آنچه در دنیا و آخرت است آگاه می باشد: 1052.  از آنچه در صلب مردان و رحم زنان است باخبر می باشد: 1053.  از تعداد همه ریگهای بیابان آگاه است: 1053.  پاسخ به پرسشی که خضر به دستور امام باقرعليه‌السلام از آن حضرت نمود: 1029.  پاسخ به شانزده هزار حدیث: 375.  تفسیر کلمه اللَّه: 377.  خبر دادن از حرمت گوشت بخاطر ذبح شرعی نشدن آن: 1026.  خبر دادن از تندخویی و درشتی ابراهیم ابن مهزم نسبت به مادرش و نهی نمودن از آن: 1034.  خبر دادن از وعده بهشت که ابوبصیر به مرد شامی داده بود و وفای به آن: 1035.  خبر دادن از خوابی که سدیر دیده بود، و عنایت کردن هشت عدد خرما به تعدادی که رسول خداصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در خواب به او مرحمت کرده بود: 1033. | اظهار خشنودی امام عليه‌السلام از احسانی که داود ابن کثیر به پسر عموی خود کرده بود: 1048.  قرائت کردن آیه ای که حکایت از ناتوانی مردم از آوردن مثل قرآن دارد برای کسانی که پنهانی درباره عجز و ناتوانی خود گفتگو می کردند: 1042.  نقل کلامی از خداوند برای کسی که نقل کلام رسول خدا را از امام باقر عجیب می شمرد: 1031.  راه رفتن امام عليه‌السلام در آتش بعد از آتش زدن خانه: 1019.  زنده کردن چهار پرنده که بدستور امام عليه‌السلام سر بریده شدند و باهم مخلوط گردیدند: 1041.  اگر بخواهد زمین را بر اهل آن وارونه می سازد: 407.  وزیدن بادی سیاه بر اثر خشم امام عليه‌السلام: 407.  بارش سنگ بر زن خیانتکار: 1025.  تکلم کردن پوستین و خبر دادن از خیانت صاحبش که مورد اعتماد پادشاه هند برای فرستادن کنیزی قرار گرفته بود: 1027.  دانه خرمایی را که امام عليه‌السلام کاشت و آب دهان بر آن ریخت فوراً سر سبز شد و خرما داد: 1023.  درخت خشکیده خرما که به دعای امام عليه‌السلام برگ و رطب تازه پیدا کرد: 1040.  درختی که در آن یک خوشه انگور و انار سبزی در غیر فصل آن بود: 1038. |

|  |  |
| --- | --- |
| حرکت کوه به اشاره امام عليه‌السلام: 1024.  خارج شدن شمش طلا از زمین با اشاره پای آن حضرت: 1036.  شکافتن قعر دریا و نشان دادن آبی که از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر بود: 398.  پدیدار شدن دریا که در آن کشتی هایی از نقره بود به اشاره پای آن حضرت: 1037.  تغییر شکل دادن اعرابی که امام عليه‌السلام را ساحر خواند به صورت سگ: 1040.  بازگشت علم و دانش کسی که دچار فراموشی شده بود: ص623.  بیست سال تأخیر انداختن در قبض روح همسر عبدی: 1023.  نشان دادن امام باقرعليه‌السلام را به سماعه: 1050.  بالا بردن مناره مسجد پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : 395.  تصرف در خورشید: 396.  بالا رفتن و ملاقات با پدرانش و آوردن خوشه ای خرما: 397.  ماجرای سفر داود رقّی و عنایت امام عليه‌السلام: 409.  نسوختن هارون مکّی در آتش تنور: 1043.  اشعار امام صادق عليه‌السلام در معرفی ائمّه اطهارعليهم‌السلام: ج 2 ص 623.  موعظه و پند امام عليه‌السلام به عنوان بصری در مورد تحصیل طریق بندگی: ج 2 ص 624.  سفارشات نُه گانه امام عليه‌السلام به عنوان بصری برای جویندگان راه حق: ج 2 ص 627.  نصیحت امام عليه‌السلام به غلامی که می خواست جای خود را با ثروتمندی عوض کند: 410. | دعا برای شیعیان خود: 1051.  کلام امام عليه‌السلام در محبّت: 383.  کلام امام عليه‌السلام در مورد میراث انبیاء: 1030.  پند و اندرز امام عليه‌السلام: ج 2 ص 629.  سفارش آن حضرت نسبت به سبک نشمردن نماز در لحظات واپسین: 376.  سروده ابو هریره عجلی در رثای آن حضرت: ج 2 ص 622.  فضائل امام موسی کاظم عليه‌السلام  توصیف امام صادق عليه‌السلام درباره فرزندش موسی بن جعفرعليهما‌السلام: 1055.  شدت محبت و دوستی امام صادق عليه‌السلام به فرزندش موسی بن جعفرعليهما‌السلام: 417.  رفتار امام کاظم عليه‌السلام با عُمَری که به آن حضرت ناسزا می گفت: 1061.  از کسی که خبری ناخوش آیند به او می رسید یک کیسه دینار هدیه می فرستاد: 1063.  عنایت امام عليه‌السلام به شطیطه مؤمنه: 427.  قصه ابراهیم جمّال و رفتار علی بن یقطین با او: 422.  سجده های طولانی و مناجات فراوان آن حضرت: 430.  حالات امام عليه‌السلام و عبادتهای او در خلوت زندان: 431.  به اختیار خویش و برای نجات شیعیانش زندان را برگزید: 432. |

|  |  |
| --- | --- |
| خبر دادن از نام دختر یعقوب سرّاج در گهواره: 416.  پاسخ به پرسش ابوحنیفه در کودکی: 1057،1064.  پاسخ به پرسش عیسی شلقان پیش از آنکه بپرسد در کودکی: 1055.  خبردادن از زمان مرگ افراد یک خانواده: 1059.  تکلّم کردن آن حضرت با کسی که به زبان و لهجه چینی صحبت می کرد: 1060.  تکلم کردن آن حضرت با غلامان حبشی به لهجه ایشان: 1062.  آگاه بودن از تحیّر هشام بن سالم و هدایت او: 1067.  باطل کردن ادعای عبد اللَّه بن جعفر با نشستن در آتش: 1056.  برگرداندن صورت زنی که به پشت برگشته بود: 418.  زنده کردن صورت شیر برای دریدن مرد افسونگر: 419.  فروتنی شیر برای امام عليه‌السلام و درخواست دعا از آن حضرت: 420.  بر خاک افتادن عدّه ای فرنگی که برای کشتن امام عليه‌السلام بر آن حضرت وارد شدند:1065.  بالا رفتن در آسمان و بازگشتن با حربه ای از نور: 425.  تصرف امام عليه‌السلام در شب و روز و اطاعت آن از امر امام عليه‌السلام: 426.  نشان دادن امام صادق عليه‌السلام را پس از وفات | به سماعه: 1070.  جریان علیّ بن صالح طالقانی و سوار شدن بر ابر به عنایت امام عليه‌السلام: 421.  سیر کردن احمد تبّان به زیارتگاه های مختلف با اعجاز امام عليه‌السلام: 426.  قصه شقیق بلخی و دیدن کرامات فراوان از امام عليه‌السلام: 428.  درخواست پنجاه سفر حج برای حمّاد و ناتوانی او از بیشتر از آن: 1073.  گفتگوی امام عليه‌السلام با یک نصرانی و اسلام آوردن او: 1066.  نامه امام عليه‌السلام برای ازدیاد فهم و معرفت یکی از دوستانش: 1068.  دعای امام کاظم عليه‌السلام که تعلیم یکی از دوستان نمود: 1058.  دعای آن حضرت برای حفظ نعمت ولایت: 429.  دعای آن حضرت برای طلب حاجت از درگاه الهی: 1069.  اشعاری که در برآمدن حاجت مجرّب است: ج 2 ص 667.  سفارش امام کاظم عليه‌السلام به فرزندانش: 668.  پند و اندرز مختصر آن حضرت به هارون الرشید (لعنه اللَّه): ج 2 ص 668.  اشعار عبدالباقی در مدح امام کاظم عليه‌السلام: ج 2 ص 665. |

|  |  |
| --- | --- |
| فضائل حضرت امام رضا عليه‌السلام  کنیزی که شایستگی داشت حضرت رضا عليه‌السلام از او متولّد شود: 1075.  نصّ امام کاظم عليه‌السلام بر امامت آن حضرت: 433، 435.  از روز ازل برکات وجود آن حضرت بر اهل آسمان و زمین رسیده: 1076.  ادب و احترام فرشتگان نسبت به آن حضرت: 439.  عارف به آن حضرت از هر فرشته مقرب و پیامبر مرسل برتر است: 1076.  ویژگی های اخلاقی آن حضرت: 1094.  از القاب آن حضرت رؤوف است: 445.  فتوت و جوانمردی آن حضرت: 448.  تقسیم کردن تمام اموال خود را برای مردم: 449.  بخشش امام عليه‌السلام وپنهان کردن چهره خود: 436.  بخشش پیراهن خود به دعبل: 434.  با غلامان سیاه و نوکران بر سر یک سفره می نشست: 450.  کمک کردن و کیسه کردن شخصی در حمّام: 447.  حضور امام عليه‌السلام در مراسم تشییع یکی از دوستانش: 442.  پاسخ امام عليه‌السلام به منافقی که از شیعه بدگویی می کرد: 444. | دانش رسول خدا و همه اوصیای او نزد آن حضرت بود: 1097.  پاسخ هیجده هزار مسأله: 446.  پاسخ پرسش های مردی واقفی پیش از عرضه نمودن پرسشها: 1090.  پاسخ مسائل مردی از واقفیّه پیش از اظهار آن: 438.  پاسخ امام عليه‌السلام به شخصی که در دل گذرانده بود که آیا از شخصی که مثل ما بشری است باید اطات کرد: 1079، 1089.  پاسخ سه پرسش درباره سه آیه از قرآن که نیت کرده بود بپرسد: 1078.  فرمایش آن حضرت در توحید و تفسیر وجه اللَّه: 1096.  خبر دادن از آنچه در خواب برای مداوای او تعلیم فرموده بود: 1081.  خبر دادن از آنچه به علی بن أسباط در مورد دوا تعلیم فرموده بود: 1092.  خبر دادن از مردن شخصی و جریانهایی که پس از آن برایش رخ داد: 1091.  خبر دادن از فکری که بزنطی را به غرور وامی داشت: 1088.  خبر دادن از مصائبی که به قبر شریفش وارد خواهد شد: 453.  وعده پرداخت بدهی، پیش از آنکه از گرفتاری اش بگوید: 1080.  عنایت کردن هیجده دانه خرما به تعداد خرماهایی که رسول خدا در خواب به او |

|  |  |
| --- | --- |
| مرحمت کرده بودند: 1087.  اموال و هدایای سرقت رفته را در میان انبار خانه اش به او نشان داد: 1092.  درخت بادامی که امام عليه‌السلام کاشت و از بادام آن هر مریضی خورد شفا گرفت: 1085.  شفا پیدا کردن چشم کنیز به برکت قطعه ای از جبّه آن حضرت: 453.  تبدیل کردن به طلا آبهایی را که بر دست مبارکش ریخته می شد: 437.  بیرون آمدن شمش طلا از زمین با اشاره آن حضرت: 1077.  نور افشانی با بالا بردن دست: 452.  جدا کردن موهای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از میان موهای دیگر: 1086.  خشم امام عليه‌السلام نسبت به مأمون و دعای آن حضرت برای ذلّت او: 1093.  آنچه آن حضرت به اباصلت فرموده بود، هنگام حفر قبر آشکار شد: 1082.  کیفیّت مسموم شدن آن حضرت توسّط مأمون: 1082.  فضیلت مجاورت با حضرت رضا عليه‌السلام: 451.  فضیلت زیارت آن حضرت: 453.  برطرف شدن غم و اندوه از زائر آن حضرت: 451.  قصیده دعبل و برکاتی که از آن مشاهده کرد: 453. | اشعار ابونواس در مدح آن حضرت: 455، 456.  تخمیس اشعار ابی نواس: ج 2 ص 701.  اشعار صاحب بن عبّاد در مدح آن حضرت: ج 1 ص 638.  اشعار فارسی ناصرالدّین شاه: ج 1 ص 640.  گفتار علیّ بن ماهان در مدح آن حضرت: 455.  اشعاری در رثای حضرت رضا عليه‌السلام: 1094.  اشعار آن حضرت در پند و اندرز: 1018.  پند و اندرزی سودمند از آن حضرت: 1099.  سفارشات حضرت رضا عليه‌السلام در مورد معاشرت: 458.  فضائل حضرت جواد الأئمّه عليه‌السلام  گواهی دادن مولود به یگانگی پروردگار و رسالت پیامبر: 1101، 1109.  در اسلام مولودی با برکت تر از آن حضرت تولد نیافته است: 468.  شدّت محبّت حضرت رضا عليه‌السلام به فرزندش و گهواره جنبانی او: 1111.  نص حضرت رضا عليه‌السلام بر امامت امام جواد عليه‌السلام: 470، 1110.  تشبیه حضرت رضا فرزندش را به موسی بن عمران و عیسی بن مریم: 1111.  نامه حضرت رضا عليه‌السلام به فرزندش و سفارش به احسان در مورد خویشاوندان: 1113 461.  تواضع و فروتنی قیافه شناسان در برابر |

|  |  |
| --- | --- |
| آن حضرت و گفتار آنها در توصیف ایشان: 1100،467.  خطبه شیوا و فصیح امام عليه‌السلام در دو سالگی برای معرّفی خویش: 1100،467.  فکر و اندیشه امام عليه‌السلام و آرزوی انتقام گیری از دشمنان حضرت زهرا عليها‌السلام در چهار سالگی:463.  علم آن حضرت به انساب مردمان و به ظاهر و باطن و آینده ایشان: 462.  پاسخ مستدل امام عليه‌السلام به کسی که باور نداشت آن حضرت مقدار آب دجله را بداند: 471.  پاسخ قاطع آن حضرت به مأمون در هنگام عبور او: 459.  خبر دادن از آنچه مأمون در دستش پنهان کرده بود: 459.  پاسخ سی هزار مسأله: 464.  پاسخ به دو پرسشی که در نیت داشتند، پیش از آنکه اظهار کنند: 1106.  پاسخ به سؤال یحیی بن اکثم پیش از آنکه بپرسد: 1102.  پاسسخ به سؤال یحیی بن اکثم و فروعی که برای مسأله او تشکیل داد: 472.  استدلال امام عليه‌السلام بر تحقق امامت در کودکی: 1108.  گواهی دادن عصا در دست امام عليه‌السلام بر امامت آن حضرت: 465،1102.  تصرّف امام عليه‌السلام در وجود خویش از جهت | اندازه و رنگ: 469.  تأثیر نداشتن شمشیرها بر وجود نازنین آن حضرت: 460.  عبور از دجله با پیوستن دو طرف آن به یکدیگر: 475.  سیر دادن مرد شامی را به مسجد کوفه و مکه مکرمه: 1103.  رهایی دادن مرد شامی را از زندان: 1103.  شکایت گوسفندی از چوپان خود نزد آن حضرت: 1104.  بیرون آوردن شمش طلا از میان خاک و بخشش آن به تهیدست: 1107.  تبدیل کردن برگهای زیتون به نقره: 474.  شفا یافتن چشمان نابینا به برکت دست آن حضرت: 466.  دستور العمل امام عليه‌السلام به شخصی برای آن که پدر فوت شده اش را ملاقات کند: 1105.  دستور العمل امام عليه‌السلام برای دفع زلزله و آرام گرفتن زمین: 1112.  خبر دادن حضرت رضا عليه‌السلام از شهادت فرزندش: 1111.  آشامیدن شربت زهر آلود به اجبار معتصم: 467.  نامه امام عليه‌السلام به علیّ بن مهزیار: 1114.  موعظه و اندرزی مختصر و زیبا: 722. |

|  |  |
| --- | --- |
| فضائل حضرت امام هادی عليه‌السلام  احساس تواضع بیشتر برای خدا هنگام انتقال امامت: 495.  اعتراف یک مسیحی در مورد شأن و مقام آن حضرت: 483.  تبرک جویی یک مسیحی به دعای امام عليه‌السلام: 490.  اعتراف یک مسیحی به علم غیب امام عليه‌السلام:490.  علّت شیعه شدن اصفهانی و اعتراف او به علم غیب امام عليه‌السلام: 494.  خبر دادن امام عليه‌السلام از شهادت پدرش: 495 486.  خبر دادن امام عليه‌السلام به یک نصرانی که دارای فرزندی مسلمان خواهد شد: 482.  خبر دادن امام عليه‌السلام از مردن یکی از فرزندان أنوش و اسلام آوردن دیگری: 483.  خبردادن امام عليه‌السلام از کشته شدن متوکّل: 1119.  خشنود نبودن امام عليه‌السلام هنگام ولادت جعفر و خبر دادن از آینده او: 1126.  پاسخ امام عليه‌السلام به پرسشی که همگان از آن عاجز بودند: 493.  پاسخ امام عليه‌السلام در پایین نوشته با قرار دادن آن زیر مصلّا: 488.  آموختن هفتاد و سه لغت با مکیدن سنگریزه ای که امام عليه‌السلام در دهان مبارک خود گذاشتند: 478.  نشان دادن باغی سرسبز و زیبا به صالح بن سعید در خان صعالیک: 477. | تصویر شیری که به دستور امام عليه‌السلام به صورت شیری ظاهر شد و شعبده باز را درید: 1121.  مشتی ریگ که امام عليه‌السلام به ابوهاشم عنایت کرد و همه طلای سرخ شدند: 1117.  جدا کردن شمش نقره از زمین و عنایت کردن آن به ابوهاشم: 1118.  بالا رفتن امام عليه‌السلام در هوا و آوردن پرنده ای طلائی: 481.  پیدا شدن درخت و چشمه آب در کویری بی آب و علف: 1125.  پیاده شدن از مرکبها بی اختیار و ناخواسته برای احترام آن حضرت: 1123.  وزیدن باد و کنار زدن پرده برای ورود امام عليه‌السلام: 1128.  ساکت شدن پرنده ها با ورود امام عليه‌السلام: 487.  آرام گرفتن کبکهای جنگی با ورود آن حضرت: 487.  به خاک افتادن غلامان متوکل در مقابل امام عليه‌السلام: 1116.  مشاهده غلامان پس از کشته شدن آنها توسّط متوکّل: 1116.  نجات کسی که می خواستند او را از بالای کوه پرتاب کنند: 1120.  عنایت کردن بیست و پنج دانه خرما به عددی که رسول خدا در خواب به او عنایت کرده بود:1124.  پیدا کردن یک نصرانی خانه امام عليه‌السلام را و |

|  |  |
| --- | --- |
| مشاهده معجزات: 482.  تکلّم کردن امام عليه‌السلام با اسب: 1130.  فرمایش امام عليه‌السلام به کسی که عیادت آن حضرت رفته بود: 1121.  گفتار امام عليه‌السلام به فتح که دچار وسوسه خدا پنداشتن آن حضرت شده بود: 1131.  گفتار امام عليه‌السلام به فتح که می پنداشت امام عليه‌السلام نباید چیزی بخورد: 1131.  فرمایش امام عليه‌السلام در توصیف پروردگار: 1131.  دعا برای ایمنی از هر گونه ترس و وحشت: 484.  دعای مخصوص امام عليه‌السلام که هر کس بخواند ناامید نشود: 496.  دعای آن حضرت برای قوی شدن مرکب ابوهاشم: 479.  دعای «یا من تُحلد» از امام عليه‌السلام برای نجات کسی که به زندان افتاده بود: ج2 ص751.  فائده دعا کردن برای امام عليه‌السلام: 494.  برای دعا فقط لبهای خود را حرکت بده جواب به تو می رسد: 489.  اشعار امام عليه‌السلام در مجلس متوکّل لعین و دگرگون کردن مجلس: 1129.  اشعار صیمری در رثای امام هادی عليه‌السلام و درباره اهل بیت عليهم‌السلام وحضرت مهدی عليه‌السلام: ج2ص749.  فضائل حضرت امام حسن عسکری عليه‌السلام  اوصاف آن حضرت از نظر چهره و اندام: 512.  همواره بالای سر آن حضرت را نوری | فراگرفته بود: 509.  برای آن حضرت سایه ای نبود: 510.  بی اعتنائی امام عسکری عليه‌السلام به احمد بن اسحاق بخاطر راندن حسین: 502.  نشان دادن لباسهای زبر زیرین به کسی که گمان دیگری به آن حضرت داشت: 1134.  پاسخ امام عليه‌السلام در مورد ارث زن و مرد و علّت آن: 1145.  پاسخ امام عليه‌السلام در مورد کیفیت قضاوت امام عصر عليه‌السلام در هنگام ظهور: 1147.  پاسخ امام عليه‌السلام در مورد قرآن به کسی که می خواست بپرسد: 1135.  مرقوم فرمودن امام عليه‌السلام پاسخ پرسشی را که فراموش کرده بود ذکر کند: 1137، 1147.  دستور ساختن سرمه ای برای چشم: 1137.  دستور معالجه تب ربع: 147.  بیرون آوردن مردم را از شک و تردید با افشای کار راهب در قضیه دعای باران: 1136.  خبر دادن امام عليه‌السلام از آنچه در ذهن ابوهاشم خطور کرد: 1132، 1145.  خبر دادن امام عليه‌السلام از ضمیر ابوهاشم و تشویق او به کارهای خیر: 1140.  خبر دادن امام عليه‌السلام از خطور قلبی شخصی بنام اقرع: 1142.  خبر دادن از باطن شخصی با پاسخگویی او به اشاره: 1143.  خبر دادن از شرک یکی از مشرکین و هدایت او: 507. |

|  |  |
| --- | --- |
| خبردادن از غلوّ یکی از غلاه وهدایت او: 508.  خبر دادن از وفات احمد بن اسحاق: 1168.  خبر دادن از وفات کنیز علیّ بن زید: 1144.  مهر زدن امام عليه‌السلام بر سنگریزه که یکی از دلائل امامت بود: 1139.  افتادن در چاه آب در کودکی و بالا آمدن آب: 1146.  بالا رفتن امام عليه‌السلام بسوی آسمان: 506.  پائین رفتن امام عليه‌السلام در زمین و ناپدید شدن آن حضرت: 511.  تغییر دادن وضع کسی که نمی توانست بطرف راست بخوابد: 1133.  خارج شدن شمش طلا از زمین با اشاره امام عليه‌السلام: 1132.  خارج شدن شمش نقره از زمین با اشاره امام عليه‌السلام: 1132.  بینا شدن علیّ بن عاصم نابینا به عنایت امام عليه‌السلام: 503.  فرمایش امام عليه‌السلام در تفسیر آیه شریفه (و اذ أخذ ربک من بنی آدم...): 1141.  فرمایش امام عليه‌السلام درباره معروف و نیکوکاری: 1140.  فرمایش امام عليه‌السلام درباره اوصاف حزب اللَّه: 504.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد گناهانی که بخشیده نمی شود: 1150.  فرمایش امام عليه‌السلام درباره عقیده طبقات مردم راجع به آن حضرت: ج 2 ص 771. | فرمایش امام عليه‌السلام در مورد افشاگری و ریاست طلبی: ج 2 ص 772.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد مصیبت کمرشکن یعنی همسایه نااهل: ج 2 ص 772.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد غضب و کینه توزی: ج 2 ص 774.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد اندیشیدن در امر خداوند: ج 2 ص 774.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد ناگهانی بودن مرگ و نتیجه اعمال: ج 2 ص 774.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد ملازم بودن با حق: ج 2 ص 774.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد دو خصلتی که فوق آن چیزی نیست: ج 2 ص 775.  فرمایش امام عليه‌السلام درمورد تواضع: ج2ص775.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد کیفیّت موعظه نمودن: ج 2 ص 775.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد خودداری از ذلّت: ج 2 ص 776.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد قبر شریف خودش در سامرّاء: 1148.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد قیام حجّت حق برای آشکار نمودن حق: 1149.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد حزن شیعه تا ظهور امام زمان: 513.  فرمایش امام عليه‌السلام در مورد فضیلت انتظار فرج: 513.  سفارشات امام عليه‌السلام در مورد مطالب |

|  |  |
| --- | --- |
| اخلاقی: 513.  نامه آن حضرت به ابن بابویه قمی: 513.  دعای امام عسکری عليه‌السلام: 504.  فضائل حضرت امام زمان  ولادت آن حضرت  کیفیّت ولادت آن حضرت:1151، ج2 ص779.  همراه حکیمه عليها‌السلام قبل از ولادت سوره قدر را تلاوت نمود: 1151.  ولادت آن حضرت مانند حضرت موسی مخفی بود: 587.  علّت خفاء ولادت: 587، 589.  کیفیّت ولادت: 514.  هنگام ولادت نوری از چهره اش نمایان شد: 614.  شهادت و اقرار به توحید و رسالت و امامت: 1151 514.  سپاس و ستایش پروردگار: 1152.  دعا برای ظهور: 1151.  به پدر بزرگوارش سلام کرد: 1151.  در مورد باطل نشدن حجت الهی تکلم فرمود: 1152.  فرشتگان برای تبرک جستن به او فرود آمدند: 614.  دو فرشته او را با خود بسوی عرش بالا بردند: 615.  روح القدس آن حضرت را بالا برد: 1151.  اشعار فارسی درباره ولادت آن حضرت: 726. | دوران کودکی  در میان گهواره خود را معرّفی می کند: 631.  کودک یک روزه به عطسه نسیم تحیّت گفت: 1204.  کودک یک روزه در مورد عطسه حدیثی فرمود: 1204.  در سه سالگی خود را برای احمد بن اسحاق معرفی نمود: 1158.  میان اموال ارسالی حرام را از حلال جدا نمود: 1168.  صاحبان کسیه های درهم و دینار را معرفی فرمود: 1168.  به سؤالات سعد بن عبد اللَّه پاسخ گفت: 1168.  روی آب بر حصیری نماز می خواند: 1165  نام و لقب  همنام و هم کنیه پیامبر است: 581، 1158.  صاحب الأمر: 583.  قائم، منتظر: 584.  علّت نامگذاری آن حضرت به منتظر: 578.  علّت نامگذاری آن حضرت به مهدی: 586، 585.  او را با نام اصلی نباید یاد کرد: 605.  برخاستن هنگامی که او را با لقب قائم یاد کنند: 596.  نسب آن حضرت  از فرزندان پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم : 581، 594.  از نسل حضرت علی بن ابی طالب عليه‌السلام: 576، 575. |

|  |  |
| --- | --- |
| یازدهمین فرزند حضرت علی عليه‌السلام: 577.  پنجمین امام از اولاد امام هفتم عليه‌السلام: 600، 603، 1177.  چهارمین فرزند حضرت رضا عليه‌السلام: 583.  شمایل آن حضرت  از نظر صورت و سیرت و هیبت شبیه حضرت عیسی است: 575.  از نظر صورت و سیرت شبیه ترین مردم به پیامبر است: 581.  قدّ مبارکش رسا مانند شاخه سرو: 591.  اندامش متناسب، نه خیلی کوتاه و نه خیلی بلند: 591.  معتدل و چهار شانه: 591.  قوی جثّه: 595.  بازوانش نیرومند: 1159.  بر بازوی راستش «جاءالحق» نوشته شده: 514.  چهره اش نورانی و درخشان و سفید مانند ماه شب چهارده: 1171،1159،1158،629،579.  چهره اش چون ستاره درخشان و گندمگون است: 595.  چهره اش سفید آمیخته به سرخی است: 576.  پیشانی نورانی و روشن: 591.  ابروها کشیده و کمانی: 591.  بینی باریک و برآمده: 591.  دو گونه اش نرم و هموار: 591.  بر گونه راستش خالی زیباست: 1159،591. | شانه هایش قوی: 576.  غیبت آن حضرت  برای قائم عليه‌السلام قبل از قیامش غیبتی است: 581، 611، 1171.  رای آن حضرت غیبتی است که مدّتش طولانی است: 589.  پس از غیبتی طولانی ظهور خواهد کرد: 580.  غیبتش به درازا می کشد: 587.  خدا او را در حجاب خود آنقدر که بخواهد پنهان کند: 583.  او مردم را می شناسد و آنها او را نمی شناسند: 601.  فرشتگان و مؤمنان طایفه جن با آن حضرت سخن می گویند: 628.  دو غیبت دارد، یکی کوتاه و دیگری طولانی: 628، 1161.  علّت غیبت ترسی است که بر جان خود دارد: 603، 611.  تا مؤمنان را در بوته آزمایش و امتحان قرار دهد: 584، 1177.  تا حقیقت آشکار و خالص از ناخالص جدا گردد: 587.  گریستن به یاد غیبت آن حضرت  اهل زمین و آسمان در فقدان و دوری او غمناکند: 600.  چه بسیار زن و مرد مؤمن که در فراق او اندوهگین اند: 600.  در دست امام سجاد عليه‌السلام ورقی دیدم که به |

|  |  |
| --- | --- |
| آن نگاه می کرد و می گریست: 580.  امام صادق عليه‌السلام مانند مادر جوان مرده گریه می کرد: 585.  وقتی از حضرت جواد عليه‌السلام سؤال شد، آن حضرت به شدّت گریست: 578.  مناجات آن حضرت و دعا برای شیعیانش: 597.  نوّاب امام زمان عليه‌السلام  حسین بن روح از شمش طلای گم شده خبر می دهد: 1170.  حسین بن روح از وفات خودش خبر می دهد: 1170.  توقیعات و نامه ها  توقیع آن حضرت به شیخ مفید: ج 2 ص 838.  نامه امام عليه‌السلام به احمد بن أبی روح: 1169.  تشرّف یافتگان  احمد بن اسحاق: 1158.  یعقوب بن منقوش: 1166.  یوسف بن احمد جعفری: 1166.  سعد بن عبد اللَّه قمی: 1168.  راشد: 1171.  ازدی: 1172.  ضریر خادم: 1173.  نسیم: 1204.  وظائف شیعه در غیبت آن حضرت  حفظ دین: 606، 1177.  ثبات و استقامت در دین: 589.  در دین تقوای الهی را در نظر گرفتن: ص 845. | عرفت و شناخت امام عليه‌السلام: 608.  ثابت بودن در امامت آن حضرت: 584.  رابطه داشتن با آن حضرت: 533.  اقتدا کردن به آن حضرت: 582.  پیروی کردن از آن حضرت و امامان پیشین: 1160.  تسلیم اهل بیت عليهم‌السلام بودن: 587، 1161.  سرسپردگی به آستان اهل بیت عليهم‌السلام: 607.  پذیرش ولایت اهل بیت عليهم‌السلام: 607.  ثابت ماندن بر ولایت اهل بیت عليهم‌السلام: 603.  بیزاری از دشمنان اهل بیت عليهم‌السلام: 603، 607.  دوست داشتن دوستان آن حضرت: 582.  دشمن داشتن دشمنان آن حضرت: 582.  چشم به راه بودن و انتظار کشیدن: 590، 607، 611، 613.  فضیلت انتظار: 623، 630، 1178، 1180.  صبر کردن بر انجام واجبات: 533.  تقوا و ورع پیشه کردن: 606، 607.  بر بلا شکیبا بودن: 609.  پایداری در برابر فقر و دشمنی ها: 1176.  پایداری در برابر دشمنان: 533.  اسرار اهل بیت را فاش نکردن: 590.  با کسی بیعت نکردن: 628.  شتاب نکردن در آنچه خدا زود مقدر نفرموده: 609.  خوش خویی و خوش رفتاری: 607.  در جای خود آرام گرفتن: 609، 1184.  گمنام بودن: 601. |

|  |  |
| --- | --- |
| ترک کارهای ناپسندی که باعث دوری از امام عليه‌السلام است: ج 2 ص 845.  اجتناب از کارهایی که خوش آیند امام عليه‌السلام نیست: ج 2 ص 842.  بکار نبردن قدرت خود را در راه هوای نفس: 609.  نگهداری زبان: 1184.  آنچه بر عهده دارد به مستحقان برساند: ج2 ص 845.  کمک کردن اشخاص قوی به اشخاص ضعیف: 590.  همدلی کردن در وفای به عهد و پیمان: ج 2 ص 845.  خواندن دعای معرفت: 611.  خواندن دعای غریق: 612.  وضع اجتماعی و اخلاقی مردم در عصر غیبت  قرآن کهنه گردد: 630.  از قرآن جز خط ونشان نماند: 619، 1175  آیات قرآن مطابق میل مردم توجیه گردد: 630.  قرآن را سبک شمارند: 1191.  از اسلام جز اسم آن اثری نماند: 619، 1175.  مسلمانان از اسلام بسیار دور باشند: 619، 1175.  دین وارونه گردد: 630.  دین مطابق آراء شخصی تفسیر شود: 630.  دین لفظی باشد که تنها بر زبان جاری شود: 1191.  حفظ دین سخت تر از نگهداشتن آتش در | کف دست باشد: 1181.  حفظ دین سخت تر از صاف کردن شاخه خار با دست باشد: 606، 1181.  دلها خالی از ایمان باشد: 1191.  بیشتر مؤمنان از دین خود مرتد شوند: 587.  بدعت ها ظاهر گردد: 630.  شک و تردید فراوان در دل مؤمنان راه پیدا کند: 587.  بسیاری از مردمان دچار گمراهی شوند: 602 581 577.  دچار شبهه می شوند و راهنمایی ندارند: 611.  بیشتر معتقدان به امامت مرتد شوند: 578.  بیشتر معتقدان به امامتش از او برگردند: 1158، 1161 1177.  جز افرادی که یقین قوی و شناخت صحیح دارند ثابت نمانند: 1161.  جز افراد خالص باقی نمانند: 1179.  شقی و سعید از یکدیگر جدا شوند: 616.  شقی به شقاوت و سعید به سعادت رسد:1179.  کدر وآلوده از صاف وخالص جدا شود:1179.  حکومت جز با کشتار و ستم بدست نیاید: 1176.  زمامداران کافران را بخود نزدیک و افراد صالح را از خود دور کنند: 630.  حق و اهل آن از بین برود: 630.  اهل باطل بر اهل حق برتری یابند: 630.  ظلم و ستم فراگیر شود: 630.  در داوری رشوه گیرند: 630.  پست و منصب به کسی داده شود که پول |

|  |  |
| --- | --- |
| بیشتری دهد: 630.  پولدار عزیزتر از مؤمن باشد: 630.  مؤمن خوار و منافق عزیز گردد: 1191.  از روی هوا و هوس گواهی دهند: 1191.  به جور و ستم داوری کنند: 1191.  سخن مؤمنان را نپذیرند: 630.  حرف باطل فاسق را رد نکنند: 630.  کسی که به خوبی ها دستور دهد خوار و ذلیل است: 630.  سوگندهای دروغ زیاد شود: 630.  عالمان اندک باشند: 1191.  فقیهان در آن زمان بدترین فقیهان باشند: 619، 1175.  فتنه از فقیهان خارج و بسوی آنها بازگردد: 619، 1175.  حرام الهی را حلال و حلال او را حرام شمارند: 630.  به آنچه می گویند عمل نمی کنند: 630.  ورع و پرهیزگاری کم شود: 1191.  واجبات الهی کم ارزش شود: 1191.  راه خیر و خوبی بسته باشد: 630.  راه فساد باز و پر رفت و آمد گردد: 630.  بدی و فساد و زشتی آشکار گردد: 1191 630.  روز روشن و علنی هر گناهی مرتکب شوند: 630.  مردان خود را با لباس زنان زینت دهند: 1191.  مردها خود را برای مردها آراسته کنند: 630.  پسران نوجوان خود را مانند زن ها در اختیار مشتری قرار دهند: 630. | مرد از راه خودفروشی امرار معاش کند: 630.  مرد را در مورد آمیزش با زنان سرزنش کنند: 630.  مردان به مردان اکتفا کنند: 630.  مرد زن خود را برای استفاده دیگران اجاره دهد: 630.  مرد از درآمد نامشروع زنش استفاده کند: 630.  مرد از ارتکاب خلاف زنش ناراحت نشود و به این عار تن دهد: 630.  مردان از زنان خویش اطاعت نمایند: 630.  زنان با زنان آمیزش کنند: 630.  زنان به زنان اکتفا کنند: 630.  زنان را بر عمل نامشروع تشویق کنند: 630.  زن خرجی زندگی خود را از راه خودفروشی بدست آورد: 630.  زن به شوهرش رشوه دهد تا با مردان دیگر آمیزش کند: 630.  زن بر شوهر خود چیره شود و به شوهرش خرجی دهد: 630.  زنان خود را در اختیار کافران قرار دهند: 630.  مقنعه حیا از سر زنان برداشته شود: 630.  عمل نامشروع زنا شایع شود: 630.  مال و ثروت را در مسیر باطل مصرف کنند: 630.  اموال فراوان در راه خشم و غضب الهی مصرف شود: 630.  ثروت جز با غصب و خسّت حاصل نشود: 1176. |

|  |  |
| --- | --- |
| رباخواری آشکار و هیچگونه سرزنشی نداشته باشد: 630.  حرام را غنیمت و بهره بدانند: 1191.  زکات خود را ندهند: 1191.  پرداخت زکات را خسارت و زیان به حساب آورند: 1191.  قمار بطور آشکار انجام شود: 630.  شراب فروشی علنی گردد: 630.  نوشیدن انواع شراب بطور علنی صورت گیرد: 630.  برای نوشیدن شراب گرد هم آیند: 630.  ساز و آواز بر سر کوچه ها و علنی گردد: 630.  اموال را در راه ساز و آواز مصرف کنند: 1191.  کسی از ساز و آواز جلوگیری نکند یا نتواند: 1191.  بزرگان به کوچکترها رحم نکنند: 1191.  کوچکترها احترام بزرگان را رعایت نکنند: 1191.  کم سن و سالها بزرگان را به دیده حقارت بنگرند: 630.  همسایگان یکدیگر را اذیت و آزار کنند: 630، 1191.  همسایه از ترس، همسایه اش را احترام کند: 630.  برخی از مؤمنین برخی دیگر را لعنت کنند: 1179.  برخی از برخی دیگر بیزاری جویند: 1179.  پدران و مادران مورد شَتم قرار گیرند: 1191. | قطع رحم نمایند: 1191.  شریکان در معامله خیانت کنند: 1191.  تکبّر و خودخواهی در دلها نفوذ کند: 1191.  شیرینی سخنان مردم، غیبت است: 1191.  علم و دانش را زیرپا گذارند: 1191.  دنیا را بالای سر خویش قرار دهند: 1191.  سرگرم دنیا گشته و از آخرت بمانند: 1191.  صدا در مساجد بلند شود: 1191.  مسجدها از نظر ساختمانی آباد و هدایت در آن نیست: 618، 1175.  کارها را بخاطر تظاهر و خودنمایی انجام دهند: 618، 1185.  با باطن های خبیث خود را نیکو جلوه دهند 618، 1185.  چهره آنان چهره آدمیان و دلهایشان دلهای شیاطین است: 1191.  گرگ هایی در لباس آدمیان می باشند: 1191.  حوادث قبل از ظهور  هر طایفه ای قبل از ظهور به دولت برسد: 532.  نشانه های آفاقی که فتنه های اطراف زمین است ظاهر گردد: 1190.  نشانه های أنفسی که مسخی است در دشمنان حق پدید آید: 1190.  گروهی بدعت گزار مسخ شوند: 617.  اختلاف میان بنی عباس: 617.  پرچمهای سیاه از خراسان: 617.  دو صف از عجم با هم اختلاف کنند و خونریزی زیاد شود: 617. |

|  |  |
| --- | --- |
| خروج مردی از قزوین: 620، 1188.  ویرانی ری: 575.  خسف بیداء: 617، 620.  خسف بغداد: 575، 1163.  خسف بصره: 1163.  در شهر بغداد و بصره خونها ریخته شود: 1163.  پلی در بغداد بر روی کرخ بسازند: 617.  رود فرات پر آب و آب در کوچه ها روان گردد: 617.  دیوار مسجد کوفه خراب شود: 617.  مردی هاشمی در پشت کوفه کشته شود: 617.  لشکری از سمت مغرب در حوالی حیره فرود آید: 617.  مردی از بزرگان بنی عباس را بین جولاء و خانقین بسوزانند: 617.  گروهی خارج از اسلام بر عراق مسلّط گردند: ج 2 ص 841.  خوف و وحشت اهل عراق را فراگیرد: 1163 617.  عرب عنان گسیخته شود و شهرها را تصرف کند: 617.  اهل مصر حاکم و فرمانروای خود را بکشند: 617.  مغربی بر مصر چیره شود و بر شامات سیطره پیدا کند: 617.  شهر شام ویران گردد و سه پرچم در آنجا بلند شود: 617.  حادثه ای در شام پدید آید که چهارصد | هزار کشته دهد: 1162.  لشکر ترک در جزیره و لشکر روم در رمله فرود آید: 617.  جنگی بین اولاد عباس و سپاهیان ارمنستان: 575.  خراسانی و سفیانی و یمانی همزمان خروج کنند: 1187.  خروج سفیانی: 617، 620، 1163.  خروج سید یمانی: 617، 620.  پرچم یمانی بیش از دیگران بسوی هدایت است: 1187.  نفس زکیه بین رکن و مقام کشته شود: 620 617.  کشته شدن او با قیام حضرت پانزده روز فاصله دارد: 620.  جوانی را که دعوت بحق می کند در مدینه مظلومانه بکشند: 611.  شصت نفر با ادّعای نبوّت خروج کنند: 617.  دوازده نفر از خاندان ابوطالب با ادّعای امامت خروج کنند: 617.  صورت و سینه ای در مقابل خورشید ظاهر گردد: 617.  سرخی در آسمان پدید آید: 617.  تاره ای سرخ طلوع کند: 575.  ستاره ای در مشرق مانند ماه نورانی و دو سر آن بهم نزدیک ظاهر شود: 617.  خورشید از هنگام ظهر تا عصر بی حرکت ماند: 617. |

|  |  |
| --- | --- |
| خورشید از سمت مغرب طلوع کند: 617.  خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر آن گرفتگی پیدا کند: 617، 1189.  24 شبانه روز بطور پیوسته باران آید: 617.  کمبود در مال و جان و محصول مردم پیدا شود: 617.  مرگ های سریع: 617.  ملخ هایی کشت و زراعت را از بین ببرد: 617.  یأس و ناامیدی برای مردم: 612.  هرج و مرج افزایش یابد: 1191.  ندائی از آسمان برخیزد که همه مردم بشنوند: 617، 620.  ندا از دور و نزدیک به طور یکنواخت شنیده شود: 600.  ندا برای مؤمنین رحمت و برای منافقین عذاب است: 600.  سه ندا در ماه رجب برخیزد: 600.  ندایی هنگام طلوع آفتاب از فراز مشرق برخیزد و آن حضرت را معرّفی کند: ج1 ص 803.  ندایی هنگام غروب از مغرب بانگ برآورد که از سفیانی پیروی کنید: ج1 ص 804.  شمشیر آن حضرت ندا کند: برخیز ای ولیّ خدا: 617، 620.  وقت ظهور  حاشا که خداوند وقتی را برای ظهور معین کند: 628.  تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می گویند: 578. | مانند شهاب ناگهان ظاهر می شود: 578، 628.  ظهور ناگهانی رخ خواهد داد: ج 2 ص 842.  زمان ظهور به کنایه و رمز: 499.  محلّ ظهور  در مکّه ظاهر می شود: ج 1 ص 801.  وقایع هنگام ظهور  در چهره جوان ظاهر می شود: 628.  در سنین پیری ولی به شکل جوانی ظاهر می شود: 583.  آیه ای را که هنگام ظهور تلاوت می کند: 517.  اوّل کسی که با آن حضرت بیعت می کند جبرئیل است: ج 1 ص 803.  اوّل گروهی که ندای آن حضرت را پاسخ دهند فرشتگان هستند: ج 1 ص 803.  بین رکن و مقام بایستد و اصحابش را بخواند: 628.  تکیه بر حجر الأسود دهد و با مردم اجتماع کند: 622.  کتابی را قرائت کند و اطرافیانش فرار کنند: 572.  به همراه خود عصای موسی و خاتم سلیمان دارد: 583.  سنگ حضرت موسی به همراه او است: 598.  زره رسول خدا را می پوشد: 599، 1156.  جامه رسول خدا، نعلین و عصای پیامبر را دارد: 628.  آثار و برکات ظهور  زنی بین عراق و شام را می پیماید و جز بر |

|  |  |
| --- | --- |
| زمین سرسبز قدم نگذارد: 623.  زینت و جواهرات خود را بالای سرش گذارد و کسی متعرض او نشود: 623.  اهالی هر شهری آن حضرت را می بینند که با آنها و در شهر آن ها است: 599.  مردمان عجم در مسجد کوفه خیمه زنند و قرآن تعلیم مردمان دهند: 1198.  ظلم و ستم برطرف شود: 532.  هر حقی به صاحبش برگردد: 532.  راهها امنیت پیدا کند: 532.  مردم از درندگان ایمن باشند: 1154.  زمین برکاتش را خارج کند: 532.  زمین گنج های پنهان خود را ظاهر کند: 532، 1154.  زمین گیاهانش را برویاند: 1154.  آسمان باران خویش را ببارد: 1154.  بی نیازی همه مؤمنین را فراگیرد: 532.  نور خدا به طور کامل ظاهر گردد: 526.  مردم به نور آن حضرت از نور خورشید بی نیاز باشند: 529، 595.  روز و شب از نظر روشنی یکسان باشد: 595.  عمر اشخاص به هزار سال برسد: 595.  هزار فرزند پسر پیدا کنند: 595.  اختلاف را در میان ملت ها و دین آنها برطرف کند: 628.  اهل هر دینی به اسلام گرایش یابد: 532.  جز یک دین باقی نماند: 628.  جز دین محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم دینی نماند: 1192. | خدا دست رحمتش را بر سر بندگان گذارد: 1156.  امام عليه‌السلام دست لطفش را بر سر بندگان گذارد: 576، 625.  قلوب مؤمنین محکم گردد: 576.  عقول مردمان را متمرکز و فکر و اندیشه آنها را کامل کند: 625.  علم و دانش در دلهای مؤمنان افکنده شود:1154.  تمام بیست و هفت حرف از علم را در میان مردم منتشر کند: 1155.  مؤمن در مشرق برادر خود را در مغرب مشاهده کند: 627.  مؤمن هر کجا باشد امام عليه‌السلام را می بیند و صدای او را می شنود: 1167.  به هر مؤمن نیروی چهل مرد داده شود: 1156.  برخی از مؤمنان در ابرها سیر کنند: 1157.  برخی از مؤمنان بافرشتگان پرواز کنند: 1157.  سیره حکومتی آن حضرت  اهل آسمان به ظهور آن حضرت شادمان شوند: 574.  اهل آسمان و پرندگان به حکومت او شادمان شوند: 595.  همه مؤمنانی را که از دنیا رفته اند شادی ظهور فراگیرد: 599.  مؤمنان در عالم برزخ ظهور را به یکدیگر بشارت دهند: 599.  ظهور آن حضرت برای مشرکین و کفّار ناخوش آیند است: 538. |

|  |  |
| --- | --- |
| زمین را پر از عدل و داد کند: 577، 580، 581، 583، 584، 1158، 1171، 1172، 1192.  عدالت را جایگزین ظلم و ستم کند: 603.  در میان امّت به عدل رفتار کند: 573.  به حکم داود در میان مردم داوری کند: 532.  به سیره و روش سلیمان رفتار کند: 1192.  مال را به طور مساوی بین مردم تقسیم کند: 573.  مردم را به اسلام نو فراخواند: 585.  مردم را به امری که کهنه گشته هدایت کند:585.  خدا شرق و غرب عالم را برای او فتح کند: 1192.  بیعت هیچ کس بر گردن او نباشد: 589.  جذیه از کسی نمی پذیرد: 573.  زمین را از وجود دشمنان خدا پاک کند: 603.  از بنی امیه و ناصبی ها انتقام گیرد: 557.  تا چهل سال بنی امیه را لعنت کند: 573.  دشمنان اهل بیت را به هلاکت برساند: 573.  صلیب و بتها را می شکند: 573.  مسجدالحرام را خراب و دوباره بنا کند: 1196.  مقام را به جای اصلی خودش برگرداند: 1196.  دست فرزندان شیبه که خود را متولی حرم می دانند قطع کند: 1196.  از مکّه به مدینه جدّش می رود: 628.  در مدینه دو غاصب خلافت را از قبر بیرون آورد: 628.  به طرف کوفه می رود و در بین کوفه و نجف فرود آید: ص806. | کوفه را به حیره متصل کند: 1200.  در حیره مسجدی بنا کند که پانصد درب داشته باشد: 1200.  چهار مسجد برای آن حضرت بنا شود که کوچکترین آنها مسجد کوفه است: 1200.  در کوفه همه منافقان را از بین برده و خانه هایشان را ویران کند: 1197.  گروهی بنام بتریه را با شمشیر نابود کند:1197.  در بذل مال بسیار بخشنده است: 633.  نسبت به فقرا و بیچارگان مهربان است: 633.  نسبت به کارگزاران سخت گیر است: 633.  پرچم آن حضرت  پرچم رسول خدا را باز کند: 559، 624.  پرچم همیشه پیروز رسول خدا را به اهتزاز درآورد: 1156.  وقتی به اهتزاز در آید نورش شرق و غرب را روشن کند: 1156، 1202.  هنگامی که آن را به اهتزاز درآورد قلوب مؤمنین محکم گردد: 599.  همواره با پرچم سرافراز به پیش می رود:1162.  با آن پرچم به هر کس و هر چیزی هجوم آورد نابود گردد: 599، 624، 1156.  پرچم را جبرئیل برای آن حضرت می آورد: 1156 624.  اوصاف اصحاب آن حضرت  سیصد و سیزده تن به تعداد اهل بدر: 1193 628.  سیصد و سیزده تن از فرزندان عجم: 1199. |

|  |  |
| --- | --- |
| رفقای پیامبروگرامی ترین امت هستند:1160.  اعتقادشان به خدا با هیچ شکی آمیخته نیست: 513.  از هیبت الهی ترسناکند: 593.  با شنیدن صدای امام عليه‌السلام فوراً حاضر شوند: 628.  امام عليه‌السلام را در جنگها با جان خود محافظت کنند: 513.  از شیر با جرأت تر و از نیزه نفوذ کننده ترند: 1194.  دلهای آن ها چون پاره های آهن محکم است: 593.  اگر به کوه ها هجوم آورند آنها را از جا می کنند: 513.  راهبان شب و شیران روزند: 513.  آرزوی شهادت در راه خدا را دارند: 593.  رعب پیشاپیش آنها در حرکت است: 593.  دشمنان اهل بیت را با پای خود لگدمال کنند: 1194.  فضائل آن حضرت  برترین امامان از فرزندان امام حسین عليه‌السلام است: 1174.  دانشمندترین امامان از فرزندان امام حسین عليه‌السلام است: 1174.  پیامبر اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم درباره اش فرمود: «بأبی و أمّی» پدر و مادرم به فدایت: 600.  به واسطه او خدا عنایت می کند و عفو می کند و دشمنانش را عذاب می کند: 615. | به وجود آن حضرت بلا از شیعیانش دفع می گردد: 631، 1173.  از اخبار مردمان به طور کامل آگاه است: ج2 ص 841.  هیچ چیز از اخبار مردمان از او پنهان نیست: ج 2 ص 841.  دنیا نزد او به منزله کف دست مبارکش می باشد: 1195.  خبر دادن امام عليه‌السلام از مقدار اموالی که گروه قمی بهمراه داشتند: 629.  احمد بن أبی روح خبرهای غیبی از آن حضرت می شنود: 1169.  محلّ زندگی راشد را امام عليه‌السلام می فرماید و او را به شهرش روانه می سازد: 1171.  مشتی سنگ ریزه به عنایت امام عليه‌السلام طلا می شود: 1172.  آیات مؤوّله به آن حضرت  مقصود از «غیب» امام غایب است: 521.  مقصود از «بئر معطّله» امام غایب است: 518.  «نعمت باطنه» امام غایب است: 516.  مقصود از «ماء معین» آن حضرت است: 527.  مقصود از «دین القیّمه» دین آن حضرت است: 528.  مقصود از خنّس یعنی ستاره پنهان امام عصر است: 602 519.  مقصود از «یهدی اللَّه لنوره» در آیه نور امام عصر عليه‌السلام است: 530.  مقصود از مضطر در آیه «امن یجیب |

|  |  |
| --- | --- |
| المضطر..» است: 523، 622.  مقصود از «قد قامت» قیام حضرت قائم عليه‌السلام است.: 604، 632.  مقصود از فجر صبحگاه ظهور است: 567.  مقصود از «نهار» یعنی روز و «ضحها» یعنی تابش خورشید روز ظهور است: 522، 525.  مراد از عصر دوران ظهور است: 569.  «مفقودون عن فرشهم» اصحاب امام زمان هستند: 622 531.  مدّت حکومت آن حضرت  309 سال مقدار توقّف اصحاب کهف در غار: 1192.  7 سال معادل 70 سال از سال های قبل از ظهور: 1192.  رجعت  رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همراه با مهاجرین و انصار و شهدای در رکابش رجعت کنند: 628.  تکذیب کنندگان و جنگ کنندگان با پیامبر رجعت کنند: 628.  امام حسین عليه‌السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو یاورش رجعت کنند: ج1 ص 806.  فضائل اهل بیت عليهم‌السلام  اول چیزی که خدا آفریده ارواح ایشان است: 2.  آنها را از نور ذات خویش آفریده: 355، 676.  آنها را از نور عظمت خویش آفریده: 35، 138. | آنها را از نور قدس خویش آفریده: 164.  آنها را از نور و رحمت خود برای رحمتش آفریده: 696.  آنها را اشباح نور آفریده: 106.  پیش از آفرینش انوار آفریده شده اند: 605.  همگی از نور واحدند: 355.  پیش از آفرینش آدم آنها را آفریده: 31.  چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم آفریده شده اند: 369.  پیش از آفرینش آدم وجود نوری داشتند و خدا را تسبیح می گفتند: 1002.  پانزده هزار سال پیش از آفرینش آدم در اطراف عرش الهی تسبیح پروردگار می نمودند:1054.  اوّل و آخر ایشان می باشند: 699 292.  به وجود آنها خدا هستی را آغاز کرده: 699 623 365.  به وجود آنها خدا به هستی پایان می بخشد: 365، 623، 699.  علّت آفرینش می باشند: 302، 699.  آسمان و زمین و بهشت و جهنّم بخاطر آنها آفریده شده: 141.  پیش از آفرینش مخلوقات خدا را بندگی می کردند: 35، 676.  در سراپرده عرش الهی بوده اند: 31.  نام ایشان در سراپرده عرش نوشته شده بود: 31.  ابلیس نام ایشان را در سراپرده عرش دید: 5. |

|  |  |
| --- | --- |
| فرشتگان بواسطه ایشان هدایت یافتند:2، 106.  در عالم انوار فرشتگان تسبیح گفتن را از ایشان آموختند: 1002.  اهل آسمانها از تسبیح آنها تسبیح را آموختند: 673.  بر فرشتگان برتری دارند: 2.  بر جبرئیل و اسرافیل فضلیت و برتری دارند: 17.  جبرئیل خدمتگزار ایشان است: 17.  سجود فرشتگان بخاطر نور ایشان بود که در صلب آدم قرار داشت: 2.  فرشتگان به یاری ایشان گماشته شده اند: 263.  بر انبیا برتری دارند: 22.  پیامبران از پرتو نور ایشان بهره می گرفتند: 1149.  خدا بزرگتر از آنچه به داود و سلیمان بخشیده به ایشان عنایت کرده: 1130.  هفتاد و دو حرف از اسم اعظم که نزد آصف یکی از آنها بود نزد ایشان است: 1127.  بهترین آفریده خداوند می باشند: 17.  گرامی ترین آفریده نزد خداوندند: 5.  نور ایشان از صلبهای پاک به رحم های پاکیزه منتقل گشته است: 18.  سرّ پنهان الهی هستند: 138.  اسرار الهی هستند که در کالبدهای بشری به ودیعه نهاده شده اند: 133.  موصع سرّ خداوندند: 673.  گنجینه اسرار الهی هستند: 369. | مظهر جلال و بزرگواری خداوند می باشند: 359.  آینه تمام نمای خداوندند: 112.  مظهر قدرت پروردگارند: 18.  مظاهر توحیدند: 355.  جانشینان خداوند بر خلایق می باشند: 122 18.  برگزیدگان الهی از میان مخلوقاتند: 106، 355، 677.  خالص و برگزیده خداوندند: 365، 699.  وجه خدا در روی زمین اند: 369، 677، 697، 716.  جنب خداوندند: 365، 699، 1005.  دیدگان بینای پروردگارند: 18، 122، 369، 696 1005.  زبان گویای پروردگارند: 18، 122، 369، 696 1005  گوش شنوای پروردگارند: 696.  دست گسترده پروردگار به رأفتند: 369.  دلهای ایشان ظرف مشیت پروردگار است: 189.  اراده ایشان همان اراده پروردگار است: 355.  آنچه را بخواند خدا خواسته است: 112، 355.  جایگاه نور و تجلّی گاه آثار الهی هستند: 292، 605.  اسماء نیکوی پروردگارند: 369، 717.  نشانه های خدا و دلائل محکم او هستند: 112.  خزانه دار علم خداوند هستند: 106، |

|  |  |
| --- | --- |
| 369، 605، 695، 698.  حجّت بزرگ الهی می باشند: 106، 355، 686، 697، 699، 1005.  امانتدار الهی و امین او هستند: 112، 365، 369، 367، 677، 696، 699، 1068.  پرده داران و حاجبان غیب الهی اند: 677.  کلمه اعلای حق تعالی هستند: 673، 677.  دری هستند برای رسیدن به ساحت قدس ربوبی: 31، 106، 686، 697، 1005.  ریسمان محکم پروردگارند: 106، 1054.  بهترین وسیله اند بسوی خدا: 677، 722.  وسیله ارتباط خدا با مخلوقات می باشند: 365.  دعوت کنندگان بسوی خداوندند: 673.  تلاوت کنندگان کتاب خداوندند: 121.  مجریان دستورات پروردگارند: 673.  به فرمان او عمل می کنند: 112.  بندگان گرامی خداوندند: 112.  سرپرستی امور مملکت را به آنها واگذار نموده: 138، 355، 637، 686، 1005.  زمین به فرمان آنها است: 1005.  باد مسخر ایشان است: 1005.  والیان امر خدا در میان بندگانند: 697.  بواسطه ایشان خدا خود را به بندگانش شناسانده: 18.  اگر نبودند خداوند شناخته نمی شد: 18، 698.  بواسطه ایشان یا به وجود ایشان خدا پرستش می شود: 698.  اگر نبودند خدا پرستش نمی شد: 369. | بواسطه آنها حکم و قضای الهی در میان مردم اجرا می شود: 696.  بواسطه آنها مرده زنده، و زنده می میرد: 696.  بواسطه آنها محو و اثبات می شود: 623.  بواسطه آنها از سقوط آسمان بر زمین جلوگیری می شود: 38.  بواسطه ایشان عذاب از اهل زمین دفع می گردد: 38، 699.  بواسطه ایشان کشتی نوح از غرق شدن نجات یافت: 33.  بواسطه ایشان رحمت الهی نازل می گردد: 696، 699.  بواسطه ایشان باران از آسمان می بارد: 38، 369، 699، 1068.  بواسطه ایشان روئیدنی ها از زمین می رویند: 38، 369.  بواسطه ایشان درختان میوه می دهند: 369.  بواسطه ایشان به بندگان پاداش داده می شود: 112.  بواسطه ایشان خدا گناهان را می بخشد: 696.  بواسطه ایشان خدا بندگان را عذاب می کند: 112.  به وسیله ایشان مردم آزمایش می شوند: 696.  بواسطه بندگی آنها مردم شایسته نظر لطف الهی می شوند: 701.  بواسطه آنها دعا مستجاب می شود: 5، 732.  بواسطه ایشان توبه آدم پذیرفته شد: 369.  فرشتگان بسوی آنها فرود می آیند: 673. |

|  |  |
| --- | --- |
| روح الأمین بر آن ها نازل می شود: 673.  خانه ایشان محلّ فرود آمدن جبرئیل است: 695.  خانه های ایشان محلّ عروج فرشتگان است: 212.  سقف خانه های ایشان عرش الهی است: 212.  محلّ رفت و آمد فرشتگانند: 106، 365، 369، 673، 699.  جایگاه رسالتند: 106، 369، 673، 673، 699.  میراث انبیاء نزد آنها ودیعه نهاده شده: 699 365.  معدن نبوتند: 699.  درخت پربار نبوّتند: 106.  درختی هستند که ریشه اش رسول خدا است: 673.  احیاگر سنّت و روش پیامبرند: 121.  برپادارندگان دین پیامبرند: 121.  جنگ با ایشان جنگ با پیامبر است: 4.  اطاعت ایشان اطاعت پیامبر است: 121.  نافرمانی ایشان نافرمانی پیامبر است: 121.  اصل و اساس دینند: 365.  پیشوایان دینند: 699.  پیشوایان هدایتند: 673.  راه هدایتند برای طالبان هدایت: 699.  چراغ نورانی هستند برای جویندگان نور: 505، 699.  چراغ های روشن در تاریکی ها هستند: 365، 673. | پرچمهای برافراشته برای اهل دنیا هستند: 365، 699.  رهبر مردمان روسفیدند: 365، 699.  دستاویز محکم برای اهل هدایتند: 369.  راهنمایان بسوی بهشتند: 365، 699.  بهشت به وجود ایشان زینت داده شده: 26، 605.  نور خدا در دلهای مؤمنانند: 673.  دریای گوارا برای تشنگان می باشند: 673.  کلمه تقوا و داعیان بسوی تقوا هستند: 673.  شیران بیشه شجاعت و ابرهای رحمت و سخاوتند: 499.  رحمت پروردگارند که بر بندگان نازل شده اند: 365.  پناه کسانی هستندکه به انها پناهنده شوند:505.  صندوق وحی اند: 697.  معادن وحی اند: 695.  خزانه داران وحی اند: 677.  ترجمان وحی اند: 699.  معدن علم و دانش اند: 673.  کانون حکمتند: 369.  گنجینه حکمتند: 605.  معدن حکمتند: 677.  چراغهای حکمتند: 677.  صاحبان تقوا و عقل و خرد و نور و روشنائی اند: 673.  گواهان بر مردمند: 18، 673.  ساخته و پرداخته پروردگارند: 714. |

|  |  |
| --- | --- |
| مردم ساخته و پرداخته ایشان می باشند: 714.  کسی که به ایشان ایمان آورد به خدا ایمان آورده: 677.  کسی که ایشان را رد کند خدا را رد کرده است: 677.  کسی که در مورد آنها تردید کند به خدا تردید نموده: 677.  کسی که از آنها اطاعت کند از خدا اطاعت کرده: 677.  کسی که از آنها روی گرداند از خدا روی گردان شده: 677.  کسی که منکر حق ایشان باشد منکر حق خداوند است: 673.  کسی که به پیمان آنها وفا کند به پیمان خدا وفا نموده: 673.  کسی که از آنها پیروی کند به هدف می رسد: 673.  کسی که از آنها پیروی کند نجات می یابد: 695، 699، 1068.  کسی که از ایشان جدا شود هلاک و نابود می گردد: 1068.  کسی که از آنها تخلّف و سرپیچی کند به هلاکت می رسد: 695.  کسی که از ایشان تخلف ورزد گمراه می گردد: 699.  کسی که از ایشان تخلّف نماید به سوی آتش رهسپار می گردد: 1054.  کسی که از آنها روی گرداند گمراه است: 673. | کسی که از ایشان فاصله بگیرد از دین فاصله گرفته: 1072.  کسی که در حق ایشان کوتاهی کند بدبخت است: 673.  کسی که ایشان را در باطن تکذیب و در ظاهر تصدیق کند بدبخت ترین اشخاص است: 1072.  کسی که زیر لوای ایشان وارد شود راهش به سوی بهشت است: 1054.  کسی که به دامن ایشان چنگ بزند به آنها ملحق می شود: 673.  کسی که به دامن ایشان چنگ بزند اهل نجات است: 365.  کسی که به آنها پناه ببرد ایمن است: 673.  کسی که بشناسد و راه را از ایشان بگیرد از آنها است: 138.  کسی که غیر راه ایشان را بپیماید غرق می شود: 708.  کسی که معرفت به ایشان و حقوق ایشان داشته باشد و فرمانبرداری کند با آنها است: 365.  کسی که آنها را انکار کند خدا را انکار کرده: 1141.  کسی که منکر ایشان یا ولایت ایشان باشد فاسق و فاجر است: 163.  فقر و ناداری با آنها از ثروت با غیر آنها بهتر است: 505.  کشته شدن با آنها از زندگی با دشمنان آنها |

|  |  |
| --- | --- |
| بهتر است: 505.  حقیقت و روح نماز و روزه و حج و کعبه و قبله آنها می باشند: 413.  یاد ایشان عبادت است: 38.  یاد ایشان شفای دردها و مرض ها است: 116، 219.  با هر مرد و زن با ایمان می باشند: 114.  بخاطر حزن و اندوه اهل ایمان محزون می گردند: 114.  بخاطر بیماری اهل ایمان بیمار می شوند: 114.  حسابرسی شیعیان در قیامت بعهده ایشان است: 782.  به حساب مردم آنها رسیدگی می کنند: 191.  اهل بهشت را آنها وارد بهشت می کنند: 191.  اهل دوزخ را آنها وارد دوزخ می کنند: 191.  شناخت اهل بیت عليهم‌السلام  کسی که آنها را بشناسد خدا را شناخته است: 667، 1141.  هیچ عملی جز با معرفت آنها پذیرفته نمی شود: 369،690، 717.  کسی که آنها را شناخت گرچه در بستر بمیرد شهید از دنیا رفته است: 609.  کسی که آنها را شناخت بسوی بهشت در حرکت است: 716.  شناخت ایشان باعث رهائی از آتش است:666.  دوستی اهل بیت عليهم‌السلام  اساس اسلام است: 37، 710.  صراط مستقیم است: 32. | باعث حیات جاویدان است: 410.  برترین عبادت است: 709.  باعث خشنودی پروردگار است: 116، 219.  شرط توحید و اخلاص است: 1.  باعث آمرزش است: 668.  خوبی ها را چند برابر و گناهان را می پوشاند: 670.  گناهان را مانند برگ درختان می ریزد: 406.  نظم و سامان به امور می دهد: 368.  در هفت موضع هولناک نافع و سودمند است: 13.  باعث ثابت ماندن و نلغزیدن بر صراط است: 12، 23.  گذرنامه عبور از صراط است: 666.  کمترین مرتبه آن باعث وارد شدن در بهشت است: 708.  در قلب هر کس باشد جایگاه او بهشت است: 653.  کسی که اهل بیت عليهم‌السلام را دوست بدارد  از نور ایشان آفریده شده: 44.  از محلّی پاک بدنیا آمده: 31  خدا را دوست داشته است: 900.  خدا او را دوست دارد: 31.  پیامبر او را دوست دارد: 121.  فرشتگان برای او استغفار می کنند: 400.  آنچه بدهی به بندگان دارد خدا از دوش او بردارد: 670.  باید او را دوست داشت گرچه آلوده و |

|  |  |
| --- | --- |
| گنهکار باشد: 404، 441.  باید او را دوست داشته باشی گرچه خود فاسق باشی: 441.  مصافحه کردن با او باعث آمرزش گناهان است: 672.  هرگز خوار و ذلیل نمی شود: 831.  منتظر رحمت پروردگار است: 119.  برای او فوج هایی از رحمت الهی است: 708.  با اهل بیت عليهم‌السلام است: 393.  در مراتب عالی بهشت با آنها است: 505.  در بهشت با ایشان ساکن گردد: 704.  لایت اهل بیت عليهم‌السلام  ولایت پروردگار است: 384.  هیچ پیامبری جز با اقرار به آن برانگیخته نشد: 384.  بعضی از انبیا به خاطر کوتاهی در آن دچار گرفتاری شدند: 344.  فرشتگان بوسیله آن به خدا تقرّب می جویند: 400.  خدا در کتابش آن را واجب شمرده: 115، 673.  کسی مؤمن نیست مگر آن را تصدیق نموده باشد: 1141.  با دنیا و آنچه در دنیا است مقایسه نگردد: 401.  برای شیعیان حافظ و نگهبان و باعث ایمنی آن ها است: 484.  باعث ایمنی از عذاب است: 666.  باعث قبولی نماز و اعمال است: 348.  مراد از هدایت در «ثم اهتدی» است: 364.  مقصود از خیرات در «فاستبقوا | الخیرات» است: 622.  تجدید عهد با ولایت باعث رام شدن اسب چموش گردید: 442.  تجدید عهد با ولایت باعث راحتی از سختی های مرگ است: 439.  کسی که ولایت اهل بیت عليهم‌السلام را دارد  ولایت خدا را دارا است: 669.  خداوند به او نظر می کند و او به خدا نظر دارد: 705.  خدا او را از تاریکی گناه به روشنائی توبه خارج می کند: 403.  خدا دل او را پاک گردانیده است: 701.  کسی که ولایت امام جائر را بپذیرد دین ندارد: 403.  کسی که با اهل بیت عليهم‌السلام دشمنی کند  فرشتگان او را لعنت کنند: 400.  با خدا دشمنی کرده است: 900.  خدا بر او خشمگین است: 119.  منافق و بدبخت است: 36.  باید با او دشمنی کرد اگر چه اهل نماز و روزه باشد: 404.  کسی که دشمنان اهل بیت عليهم‌السلام را لعنت نکند فرشتگان او را لعنت کنند: 503.  بر لبه پرتگاه هلاکت و آتش است: 119.  خدا او را با عذابی سخت بسوزاند: 679.  شفاعت هیچکس در مورد ناصبی پذیرفته نمی شود: 404. |

|  |  |
| --- | --- |
| ویژگی های امامان عليهم‌السلام  کیفیت آفرینش امام و انعقاد نطفه او: 678.  امام در رحم مادر صدا می شنود: 678، 680.  امام در رحم مادر حرف می زند و قرآن می خواند: 1151.  پاک و ختنه شده به دنیا می آید: 682.  هنگام ولادت دستها را بر زمین می نهد و سر بسوی آسمان بلند می کند: 679.  دو کف دست بر زمین می گذارد و شهادتین می گوید: 682.  هنگام ولادت در استوانه از نور اعمال بندگان را می بیند: 678.  هنگام ولادت حکمت به او عطا می شود: 680.  هنگام ولادت لباس هیبت بر اندامش پوشیده می شود: 680.  رشد ایشان بیش از سایرین است: 1151.  در شیرخوارگی فرشتگان تحت فرمان آنها هستند: 1151.  کمی سن ضرری به امامت امام نمی زند: 681.  سایه ندارد: 682.  محتلم نمی شود: 682.  همگی پاک و معصومند: 112.  از پشت سر می بیند همانطور که از پیش رو مشاهده می کند: 682.  چشمش بخواب می رود ولی قلبش بیدار است: 682.  حال امام عليه‌السلام در خواب و بیداری یکسان است: 1142. | ادرار و مدفوعش را زمین فوراً می بلعد و دیده نمی شود: 682.  بوی بدن امام از مشک خوشبوتر است: 682.  زره رسول خدا به اندازه اندام مبارک اوست: 682.  نزد او اسلحه رسول خدا است: 682.  گنجینه های زمین و کلیدهای آن در اختیار امام است: 1036.  نزد او صحیفه ای است که اسامی شیعیانش در آن است: 682.  نزد او صحیفه ای است که اسامی دشمنانش در آن ثبت است: 682.  جفر احمر و جفر ابیض نزد امام است: 689.  جفر اکبر و جفر اصغر که در آن تمام علوم است نزد او است: 682.  نزد او کتاب جفر است که در آن تمام رویدادها است: 587، 689.  نزد او جامعه است که در آن تمام نیازمندیهای مردم است: 682، 689.  مصحف فاطمه عليها‌السلام نزد او است: 682، 689.  هفتاد و دوحرف از اسم اعظم نزد اوست:485.  چگونگی علم و دانش ایشان: 688، 689، 691.  علم و دانشی که در آن هیچگونه اختلافی نیست نزد امام است: 1012.  علم امام بخشش الهی و موهبت پروردگار است: 426.  علم یکی از کمترین مقامات ایشان نزد پروردگار است: 379، 684، 687. |

|  |  |
| --- | --- |
| امام زبان پرندگان و هر صاحب روحی را می داند: 1060.  چون حجّت خدا بر مردم است امور مردم از او پنهان نمی ماند: 691.  کسی نزد او حاضر باشد یا غایب برایش فرق نمی کند: 693.  امام بین مشرق و مغرب را پر کرده است: 392.  بر همه اطراف دنیا احاطه دارد و می تواند در آن تصرف کند: 380.  دنیا برای امام مانند قطعه گردویی ظاهر و نمایان است: 424.  چیزی بر امام پوشیده نیست: 1060.  آنچه بین مشرق و مغرب باشد امام می بیند: 685 381.  امام عليه‌السلام می بیند آنچه را که مردم نمی بینند:685.  می شنوند آنچه را که مردم نمی شنوند: 685.  صدای فرشتگان را می شنود: 682.  برای امام با مردم گوش شنوا و چشمان بینا است: 1009.  هیچ یک از اعمال مردم از امام پنهان نیست: 1009.  اعمال مردم هر روز بر امام عرضه می شود: 1095.  اعمال شیعه صبح و شام بر امام عرضه می شود: 443.  فرشتگان به منازل ایشان فرود می آیند: 685.  از اخباری که اتّفاق نیفتاده فرشتگان آنها را آگاه می سازند: 685.  می تواند در یک صبحگاهان مسیر یک | سال خورشید را طی کند: 683.  سافت یک سال خورشید را در یک ساعت می پیماید: 386.  آشیانه برای اراده پروردگار است: 687.  قلب امام جایگاه اراده پروردگار است: 480.  امام جز آنچه را که خداوند بخواهد نمی خواهد: 379، 480، 687.  آنچه بخواهد به اذن الهی انجام می دهد: 355.  امام در امور مهم خود جز به خدا پناهنده نمی شود: 496.  هرگاه از خدا درخواستی کند اجابت می گردد: 496.  دعای او مستجاب است و رد نمی شود: 682.  داناترین، حکیمترین، پرهیزگارترین، بردبارترین، شجاعترین، سخاوتمندترین و عابدترین مردم است: 682.  در مقابل پروردگار از همه متواضع تر است: 682.  از همه مردم به آنچه امر می کند عمل کننده تر است: 682.  از همه مردم به آنچه نهی می کند اجتناب کننده تر است: 682.  نسبت به مردم از پدر و مادر دلسوزتر و مهربان تر است: 682.  امام شیعیان خود را می شناسد: 1004.  با شادی شیعیانش شاد و با حزن ایشان محزون است: 693.  به دعای شیعیانش آمین می گوید: 693.  در مراسم دفن شیعه شرکت می کند: 427. |

|  |  |
| --- | --- |
| بر جان مردم از خودشان سزاوارتر است: 682.  زمین هیچگاه از وجود ایشان خالی نیست: 1158.  همگی از نسل امام حسین عليه‌السلام هستند: 1161.  عدد ایشان عدد نقبای بنی اسرائیل است: 36.  عدد ایشان به عدد ماه ها است: 38.  غائب ایشان در حقیقت غائب نیست: 112.  مرده ایشان در حقیقت نمرده است: 112.  خداوند بین هر پیامبری و جانشین او پس از مرگ اجتماع حاصل می کند: 703.  جز کافر منکر کسی ادعای منصب امام را ندارد: 714.  فضیلت سادات  خویشاوندی با پیامبر افتخار است و سود می بخشد: 644.  حضرت زهرا عليها‌السلام در ضمن وصیّت به فرزندانش تا قیامت سلام رسانده است: 634.  خدا آتش را بر ذریّه فاطمه عليها‌السلام حرام نموده است: 639.  هیچ کدام از فرزندان فاطمه عليها‌السلام از دنیا نمی رود تا به امامت ائمه عليهم‌السلام اقرار کند: 640.  هیچ کدام از فرزندان ائمه عليهم‌السلام نمی میرد مگر اینکه سعادت او را دریابد: 648.  ذریّه پیامبر وقتی وارد محشر شوند صحنه قیامت را روشن سازند: 638.  ذریّه پیامبر همگی وارد بهشت خواهند شد: 639. | خداوند شفاعت ذریّه پیامبر را در قیامت بپذیرد: 638.  حضرت حمزه و جعفر دو شاهدند برای تبلیغ و ارشاد انبیاء: 137.  رحمت و برکات خداوند، پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و ذریّه آن حضرت اند: 798.  صلوات بر ذریّه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: 795.  آل محمد عليهم‌السلام ذریه و فرزندان ایشان می باشند: 635.  سادات را بخاطر انتساب ایشان باید گرامی داشت: 502، 790.  فرزندان شایسته پیامبر را بخاطر خدا، و فرزندان ناشایسته را بخاطر پیامبر باید گرامی داشت:809.  گرامی داشتن فرزندان پیامبر گرامی داشتن پیامبر است: 793.  خوش رفتاری با فرزندان پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باعث خشنودی پیامبر است: 649.  خدمت کردن به ذریه پیامبر باعث پیدا کردن حقی بر آن حضرت می شود: 807.  هر کس می خواهد خدا حوائج او را برآورد باید به آل محمد عليهم‌السلام احسان کند: 642.  کسی که احسانی به یکی از سادات کند پیامبر اکرم در قیامت به او پاداش دهد: 641، 646، 800.  کسی که پیامبر یا یکی از ذریّه او را زیارت کند آن حضرت او را در قیامت از وحشت ها نجات دهد: 806. |

|  |  |
| --- | --- |
| کسی که یکی از فرزندان پیامبر را زیارت کند گویا آن حضرت را زیارت کرده و آمرزیده است:806.  کسی که ذریه امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام را زیارت کند گویا ایشان را زیارت کرده: 804، 899.  دوستی فرزندان پیامبر سرانجامش بهشت است: 815.  دوستی ذریّه حضرت علی و حضرت فاطمه عليهما‌السلام سرانجامش بهشت است: 811.  هر که امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام و فرزندان ایشان را دوست بدارد آتش جهنم او را نسوزاند: 916.  خداوند حضرت علی عليه‌السلام و ذریّه آن حضرت را آمرزیده است: 802.  نگاه کردن به ذریه پیامبر عبادت است: 636.  نگاه کردن به ذریه پیامبر مادامی که از مسیر آن حضرت جدا نشده اند عبادت است: 896.  نظر کردن به یکی از فرزندان امام حسن و امام حسین عليهما‌السلام صد حسنه دارد: 797.  کسی که با فرزندان شایسته پیامبر طعام بخورد بدنش بر آتش نسوزد: 808.  عیادت از بنی هاشم واجب و زیارت آنها سنّت است: 805.  از جا برنخاستن برای فرزندان پیامبر جفا به پیامبر است: 791.  کسی که به احترام فرزندان پیامبر بطور کامل بپا نخیزد به بلائی که دوا ندارد گرفتار شود: 791. | تنها به احترام فرزندان پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم باید به پا خاست: 790.  فرزندان پیامبر برای کسی سزاوار نیست بپاخیزند: 792.  صاحب منزل سزاواتر به صدر مجلس است مگر یکی از بنی هاشم وارد شود: 799.  قصّه مردی که به سادات و علویّون جنس می داد و به حساب حضرت علی عليه‌السلام می نوشت:651، 834.  قصه کسی که نسبت به خاندان حضرت رسول ایثار کرد و آنها را بر خاندان خود مقدّم داشت:187.  قصه عبد اللَّه بن مبارک که حج نرفت و به علویّه ای ثروت خود را بخشید: 647.  قصه آهنگری که آهن را با دست از کوره آتش بیرون می آورد: 803.  قصه زن علویه و مرد مجوسی که او و دخترش را پناه داد: 650.  در آنچه مربوط به خاندان رسالت و بین آنها است نباید دخالت کرد: 648، 810.  بغض و کینه بنی هاشم علامت نفاق است: 814.  بغض و کینه فرزندان پیامبر سرانجامش آتش است: 815.  اهانت به فرزندان پیامبر اهانت به پیامبر بحساب می آید: 793.  کسی که ذریه پیامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را آزار دهد آن حضرت او را شفاعت نمی کند: 643، 817. |

|  |  |
| --- | --- |
| اوصاف و فضائل شیعیان  اوصاف شیعیان  به خدا ایمان دارند و او را به صفاتی که خودش فرموده توصیف می کنند: 498.  ایمانی همراه با یقین دارند: 659.  باور آنها به بهشت و دوزخ مانند کسی است که آن را لمس می کند: 659.  در برابر عظمت الهی خضوع و فروتنی دارند: 659.  خداشناس هستند و به دستورات او عمل می کنند: 659.  خدا در نظر ایشان بزرگ و غیر او همه ناچیزند: 659.  عظمت الهی و سلطنت او آنها را واله و حیران نموده است: 659.  محبت الهی دلهایشان را آشفته و پریشان ساخته است: 659.  خوف الهی در چهره های آنها آشکار است:658.  به مقدّرات الهی راضی هستند: 659.  جائی که خدا امر فرموده خالی از وجود ایشان نیست: 498.  در جائی که خدا نهی فرموده دیده نمی شوند: 498.  بندگان حقیقی خداوند و دوستداران او هستند: 1071.  راهبان شب و شیران روزند: 658، 659.  شب به عبادت خدا و تلاوت قرآن و تدبّر مشغولند: 659. | همواره ملازم قرآن می باشند: 658.  دردهای خود را با دواهای قرآن درمان می کنند: 659.  ذکر خدا فراوان می گویند: 659.  همواره به یاد پروردگارند: 659.  مرگ را از یاد نمی برند: 659.  باکی ندارند مرگ سراغ آنها آید یا آنها سراغ مرگ روند: 659.  دوست دارند زودتر به دیار محبوب بشتابند: 659.  میل و رغبت آنها در چیزی است که جاودان است: 659.  نسبت به چیزی که زودگذر است بی اعتنا هستند: 659.  در مقابل جلوه های فریبنده دنیا روی خوش نشان نمی دهند: 659.  خواسته های دنیوی آنها کم واندک است:659.  پر طمع نیستند: 659.  مانند کلاغ طمع نمی ورزند: 658.  در تحصیل معاش معتدل رفتار می کنند: 659.  در هنگام ثروت میانه روی را از دست نمی دهند: 659.  لباس اقتصاد و میانه روی به تن نموده اند: 659.  نفس خود را به قناعت واداشته اند: 659.  به مقدرات الهی قانع هستند: 659.  از کسی چیزی درخواست نمی کنند: 658.  در هنگام رفاه شکرگزارند: 659.  در مشکلات وقار و آرامش دارند: 659. |

|  |  |
| --- | --- |
| در بلاها صبور و شکیبایند: 659.  حال آنها در هنگام بلا مانند وقتی است که در رفاه باشند: 659.  همچون سگان زوزه نمی کشند: 658.  عفت نفس دارند: 659.  عفیف و پاکدامنند: 658.  در هنگام فقر خود را بی نیاز نشان می دهند: 659.  در تحصیل علم حریصند: 659.  از جهل و نادانی دوری می کنند: 659.  علم خود را با بردباری زینت می دهند: 659.  عمل خود را بر مبنای علم انجام می دهند: 659.  کاری از روی ریا انجام نمی دهند: 659.  هرگز به کارهای نیک اندک راضی نمی شوند: 659.  کارهای زیاد خود را بسیار نمی شمارند: 659.  در هر حال خود را در پیشگاه الهی مقصّر می دانند: 659.  از کسالت و تنبلی دوری می کنند: 659.  از فرصت ها برای کارهای شایسته استفاده می کنند: 659.  در امور دینی بسیار قوی و توانا هستند: 659.  در طریق هدایت پرشور و بانشاطند: 659.  در انجام خوبی ها تأخیر نمی اندازند: 659.  در فرمانبرداری از دستورات الهی کوشا هستند: 659.  به خوبی ها دستور می دهند و خود عمل می کنند: 659. | از بدی ها نهی می کنند و خود اجتناب می نمایند: 659.  خواسته های نفسانی را برآورده نمی سازند: 659.  تمایلات نفسانی را کنترل می کنند: 659.  خواهشهای نفسانی بر آنها چیره نگشته اند: 659.  به ناپاکی ها رغبتی نشان نمی دهند: 659.  از حرام چشم پوشیده اند: 659.  گوش خود را وقف شنیدن علوم دینی و مطالب مفید نموده اند: 659.  نفس خود را به عیب و نقصان متّهم می سازند: 659.  در مقابل مدح دیگران ترسناکند: 659.  در جمعی که حضور داشته باشند ناشناخته اند: 658.  اگر در جمع نباشند کسی سراغ آنها را نمی گیرد: 658.  با مردم از روی بصیرت و آگاهی معاشرت می کنند: 659.  مؤمنان را احترام می کنند: 658.  از فاسقان دوری می گزینند: 658.  پیمان بسته اند با دشمنان خدا و رسول دشمنی کنند: 310.  برادران خود را بر خویشتن ترجیح می دهند: 498.  حقوق برادران دینی را رعایت می کنند: 498.  در راه حق از عطا و بخشش خودداری |

|  |  |
| --- | --- |
| نمی کنند: 659.  مردم به خیر ایشان امیدوارند: 659.  خود را در زحمت می اندازند و مردم را زحمت نمی دهدند: 659.  مردم از شرّ آنها در امان هستند: 658، 659.  همسایه را آزار نمی دهند: 659.  گفتار آنها راست و درست است: 659.  فریب و نیرنگ در کار آنها نیست: 659.  با رنجدیدگان مهربان هستند: 659.  مصیبت دیده را سرزنش نمی کنند: 659.  تجاوز به حقوق دیگران نمی کنند: 659.  به دشمن خود ستم نمی کنند: 659.  دیگران را با القاب زشت صدا نمی زنند: 659.  حسد نمی ورزند: 659.  خشم خود را فرو می نشانند: 659.  تکبّر در وجود آنها نیست: 659.  بافروتنی راه می روند و برخورد می کنند:659.  امانت را به صاحبش رد می کنند: 659.  همه یکدل و متّحدند: 658.  الگوی خوبی برای خیرخواهان آینده اند:659.  اقتدا کننده به نیکوکاران گذشته اند: 659.  فضائل شیعیان  شیعیان خوش طینت می باشند: 385.  از طینت اهل بیت عليهم‌السلام آفریده شده اند: 1071.  طینت شیعه با طینت اهل بیت آمیخته شده است: 675. | شوق و اشتیاق آنها به اهل بیت بخاطر طینت آنها است: 675.  از فشرده شدن نور اهل بیت عليهم‌السلام آفریده شده اند: 661، 712.  شیعه از اهل بیت و آل محمد بحساب می آید: 405، 655، 675.  در حقیقت شیعه خدا و پیرو دستورات او هستند: 385.  در عالم انوار با تسبیح اهل بیت تسبیح گفته اند: 661.  فرشتگان پس از تسبیح آنها تسبیح گفته اند: 712،661.  برگزیده الهی هستند: 661.  خدا آنها را پیش از آنکه در قالب جسم باشند برگزیده: 712.  در عالم ذر دعوت پروردگار را اجابت کردند:712.  حلال زاده و پاکیزه و از پدر و مادر و پاک بدنیا می آیند: 213، 224.  چراغ روشن در تاریکی ها هستند: 155.  در ظلمت و تاریکی آنها از روشنائی برخوردارند: 667.  شیعه با نور خدا می نگرد و در رحمت او غوطه ور است: 1071.  کروبین گروهی از شیعیان از پیشینیان هستند: 391.  دوستی و پیوند با شیعیان دوستی و پیوند با اهل بیت عليهم‌السلام است: 1071.  دشمنی با شیعیان دشمنی با اهل بیت عليهم‌السلام است: 1071. |

|  |  |
| --- | --- |
| اهل بیت عليهم‌السلام به بیماری شیعیان بیمار می گردند: 1071.  با غم شیعیان دچار غم و با خشنودی آنها خشنود می گردند: 1071.  جز عقیده و مذهب شیعه نزد خدا پذیرفته نمی گردد: 663.  فقط اعمال شیعیان پذیرفته می شود: 399.  فقط خدا شیعیان را می آمرزد: 399.  پیش از آنکه مرتکب معصیت شوند خدا آنها را آمرزیده: 660.  پیش از آنکه طلب آمرزش کنند خدا آنها را آمرزیده: 661،712.  با ابتلاء به بیماری یا آزار دیگران پاک و آمرزیده می شوند: 378.  خدا شیعیان و دوستان شیعیان و دوستان آنها را می آمرزد: 826.  فرشتگان برای آنها استغفار می کنند: 1049.  خدا گناهان آنها را به ثواب و حسنات تبدیل می کند: 364، 669.  از توبه محروم نمی گردند: 162.  از دنیا خارج نمی شوند تا از گناه پاک گردند: 163.  در فتنه ها ایمنند و از عافیت الهی برخوردارند: 167.  هنگام مرگ نعمتها و رحمتها و الطاف الهی را مشاهده می کنند: 665.  هنگام مرگ پیامبر و امیرالمؤمنین را مشاهده می کنند: 663. | عزرائیل به سفارش امام عليه‌السلام با آن ها مدارا می کند: 399، 667.  قبض روح آنان آسان و راحت است: 399.  شهید هستند گرچه در بستر بمیرند: 610.  کفن و حنوط آنها را از بهشت می آورند: 399.  قبر آنها وسعت داده می شود: 399.  دری از درهای بهشت در قبر به روی آنها گشوده می شود: 399.  پس ازمرگ با اهل بیت عليهم‌السلام دیدار می کنند:399.  با چهره های روشن و باطراوت از قبر خارج می شوند: 368، 389.  جز شیعیان همگی با پای برهنه و بدنهای عریان محشور می شوند: 213.  همه را به نام مادرانشان بخوانند جز شیعیان حضرت علی عليه‌السلام: 213.  از ترس و وحشت قیامت ایمن می باشند: 389.  همه غمناکند وایشان هیچ غصّه ای ندارند:368.  هنگام وحشت دیگران آنها آرامش دارند:667.  در حال هراس و خوف دیگران آنها ایمن می باشند: 667.  آرامش و اطمینان دارند و هیچگونه ترسی ندارند: 368.  دست ایشان به دامن اهل بیت است: 410، 658، 835.  پیامبر و اهل بیت عليهم‌السلام باعث انس و آرامش آنها هستند: 665.  بر ناقه هایی از نور سوار شوند: 664.  به راحتی از صراط عبور کنند: 667. |

|  |  |
| --- | --- |
| آنها هستند که رستگارند: 859.  ائمه عليهم‌السلام به حساب ایشان رسیدگی می کنند: 394، 423، 1039، 1044، 1054.  پیامبر و بقیه خمسه طیّبه هر یک نیمی از حسنات خود را به آنها می بخشند: 172.  چگونگی خلاص شدن از حقوق دیگران که شیعیان به عهده دارند: 378.  حقی که از مردم به عهده آنها است اهل بیت عليهم‌السلام آن را ادا کنند: 1039، 1054.  بدهی و قرضی که از خود بجا گذارند اهل بیت عليهم‌السلام آن را ادا کنند: 1071.  رحمت واسعه الهی یا شفاعت پیامبر را در پیش رو دارند: 163.  شفاعت امامان عليهم‌السلام در مورد شیعیان پذیرفته است: 394.  شیعیان با شفاعت امامان بدون حساب وارد بهشت می شوند: 131، 223، 310، 394.  ائمه عليهم‌السلام با پای خود برای شفاعت آنها به درگاه الهی می روند: 414.  حتّی یک نفر از شیعیان به جهنّم نخواهند رفت: 414، 440.  شیعه برای بهشت آفریده شده و به سوی آن رهسپار است: 387.  آنها با داشتن ولایت آزادشده از آتشند: 390.  خدا سوگند یاد کرده حضرت علی عليه‌السلام و شیعیانش را عذاب نکند: 846.  خدا بهشت عدن را جز برای حضرت علی عليه‌السلام و شیعیانش نیافریده: 228. | ائمّه عليهم‌السلام بهشت را برای شیعیان ضمانت کرده اند: 385.  جایگاه تمام شیعیان بهشت است: 402.  فرمانبردار و معصیت کار ایشان به بهشت می روند: 172.  حضرت علی عليه‌السلام شیعیانش را به سوی بهشت رهبری می کند: 241، 858.  هشتاد سال پیش از دیگران به بهشت وارد می شوند: 667.  علیین جایگاه پیامبر و اهل بیت و شیعیان آنها است: 167.  قصرهای آنها در ردیف قصور اهل بیت است: 167.  شیعیان به دوزخیان نظر می کنند: 887.  دوزخیان از بهشتیان شیعه درخواست می کنند: 887.  مؤمنی که کمتر از همه شفاعت کند در مورد سی نفر است: 357.  یکی از آنان می تواند به اندازده دو قبیله شفاعت کند: 1071.  گروهی به دوستی شیعیان وارد بهشت می شوند: 388.  گروهی به دشمنی شیعیان وارد دوزخ می شوند: 388. |

منابع و مصادر کتاب

1 - إثبات الوصیّه:

ابوالحسن علیّ بن حسین مسعودی، منشورات کتابفروشی بصیرتی - قم

2 - إثبات الهداه:

مرحوم شیخ حرّ عاملی، منشورات مطبعه علمیّه - قم

3 - الإثنا عشریّه:

سیّد محمّد حسینی عاملی، منشورات کتابفروشی مصطفوی - قم

4 - الإحتجاج:

ابومنصور احمد بن علیّ بن ابی طالب طبرسی، منشورات نعمان - نجف

5 - الإحقاق:

قاضی سیّد نوراللَّه حسینی مرعشی، منشورات کتابخانه آقای مرعشی - قم

6 - الإختصاص:

مرحوم شیخ مفید، مطبعه حیدریّه - نجف

7 - الأربعین:

ابو الفوارس، (مخطوط)

8 - الأربعین:

شیخ منتجب الدین علیّ بن عبیداللَّه رازی، تحقیق مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

9 - الإرشاد:

مرحوم شیخ مفید، منشورات کتابفروشی بصیرتی - قم

10 - إرشاد القلوب:

شیخ حسن بن علیّ بن محمّد دیلمی، منشورات دار الاُسوه - تهران

11 - أسنی المطالب:

محمّد بن سیّد بیروتی، منشورات کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین عليه‌السلام - اصفهان

12 - أعلام الدین:

شیخ حسن بن علیّ بن محمّد دیلمی، منشورات مؤسّسه آل البیت عليهم‌السلام - قم

13 - إعلام الوری بأعلام الهدی:

شیخ فضل بن حسن طبرسی، تحقیق مؤسّسه آل البیت عليهم‌السلام - قم

14 - الإقبال:

مرحوم سیّد بن طاووس، منشورات مؤسّسه اعلمی - بیروت

15 - الأمالی:

سیّد مرتضی علم الهدی، منشورات دار احیاء الکتب العربیّه - بیروت

16 - الأمالی:

مرحوم شیخ صدوق، تحقیق مؤسّسه بعثت - قم

17 - الأمالی:

مرحوم شیخ طوسی، تحقیق مؤسّسه بعثت - قم

18 - الأمالی:

مرحوم شیخ مفید، منشورات مؤسّسه نشر اسلامی - قم

19 - الأنوار البهیّه:

مرحوم شیخ عبّاس قمی، منشورات مؤسّسه نشر اسلامی - قم

20 - الأنوار النعمانیّه:

سیّد نعمه اللَّه جزائری، منشورات کتابفروشی بنی هاشمی - تبریز

21 - الأیقاظ من الهجعه:

مرحوم شیخ حرّ عاملی، منشورات مطبعه علمیّه - قم

22 - بحار الأنوار:

علّامه مجلسی، منشورات کتابفروشی اسلامیّه - تهران

23 - البرهان فی تفسیر القرآن:

سیّد هاشم حسینی بحرانی، منشورات دارالکتب علمیّه - قم

24 - بشاره الإسلام:

سیّد مصطفی آل سیّد حیدر کاظمی، منشورات مکتبه حیدریّه - نجف

25 - بشاره المصطفی:

شیخ ابوجعفر محمّد بن علی طبری، منشورات مکتبه حیدریّه - نجف

26 - بصائر الدرجات:

شیخ ابو جعفر محمّد بن حسن صفّار، منشورات کتابخانه آقای مرعشی - قم

27 - البلد الأمین:

مرحوم شیخ کفعمی - تهران

28 - البیان والتبیین:

جاحظ، منشورات اُرومیّه - قم

29 - تاریخ ابن عساکر:

حافظ علیّ بن حسن معروف به ابن عساکر، منشورات دار التعارف - بیروت

30 - تاریخ بغداد:

احمد بن علی بغدادی، منشورات دارالفکر - بیروت

31 - تأویل الآیات الظاهره:

سیّد شرف الدین علی حسینی، تحقیق مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

32 - تبصره الولی:

مرحوم سیّد هاشم بحرانی، تحقیق مؤسّسه معارف إسلامیّه - قم

33 - تحف العقول:

شیخ حسن بن علی حرّانی، منشورات دارالکتب الإسلامیّه - تهران

34 - تذکره الخواصّ:

سبط ابن جوزی، - نجف

35 - التفسیر:

منسوب به امام حسن عسکری عليه‌السلام، تحقیق مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

36 - تفسیر الصافی:

مرحوم فیض کاشانی، منشورات مطبعه سعید - مشهد

37 - تفسیر العیّاشی:

محمّد بن مسعود معروف به عیّاشی، کتابفروشی علمیّه - تهران

38 - تفسیر فرات:

شیخ ابوالقاسم فرات بن ابراهیم کوفی، منشورات مؤسّسه طبع و نشر - تهران

39 - تفسیر القمی:

شیخ علیّ بن ابراهیم بن هاشم قمی، منشورات مکتبه الهُدی - النجف

40 - التمحیص:

شیخ محمّد بن همام اسکافی، تحقیق مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

41 - تنبیه الخواطر:

ورّام بن ابی فراس، منشورات مکتبه فقیه - قم

42 - التوحید:

مرحوم شیخ صدوق، مؤسّسه نشر اسلامی - قم

43 - تهذیب الأحکام:

مرحوم شیخ طوسی، منشورات دار الکتب اسلامیّه

44 - الثاقب فی المناقب:

محمّد بن علی طوسی معروف به ابن حمزه، منشورات دارالزهراء - بیروت

45 - ثواب الأعمال:

مرحوم شیخ صدوق، مطبعه حیدریّه - نجف

46 - جامع الأحادیث:

شیخ جعفر بن احمد قمی، منشورات مجمع البحوث الإسلامیّه - مشهد

47 - جامع الأخبار:

شیخ محمّد بن محمّد سبزواری، تحقیق مؤسّسه آل البیت عليهم‌السلام - قم

48 - الجعفریات:

ابو عبداللَّه محمّد بن علیّ بن محمّد، منشورات مطبعه اسلامیّه - تهران

49 - الجواهر السنیّه:

مرحوم شیخ حرّ عاملی، نشر یس - قم

50 - حلیه الأبرار:

مرحوم سیّد هاشم بحرانی، تحقیق مؤسّسه المعارف الإسلامیّه - قم

51 - حلیه الأولیاء:

ابونعیم احمد بن عبداللَّه اصفهانی، منشورات دارالکتب علمیّه - بیروت

52 - حیاه الحیوان:

کمال الدین محمّد دمیری، منشورات رضی - قم

53 - الخرائج والجرائح:

قطب الدین راوندی، تحقیق مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

54 - الخصائص الحسینیّه:

مرحوم شیخ جعفر شوشتری، منشورات مطبعه حیدریّه - نجف

55 - الخصال:

مرحوم شیخ صدوق، مؤسّسه نشر اسلامی - قم

56 - الدرّ المنثور:

عبدالرحمان سیوطی، منشورات کتابفروشی اسلامیّه - تهران

57 - الدعوات:

قطب الدین راوندی، تحقیق مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

58 - دلائل الإمامه:

شیخ ابو جعفر محمّد بن جریر طبری، تحقیق مؤسّسه بعثت - قم

59 - ربیع الأبرار:

ابوالقاسم جاراللَّه زمخشری

60 - الرجال:

شیخ احمد بن علی نجاشی کوفی، نشر اسلامی - قم

61 - الرجال (رجال الکشّی):

مرحوم شیخ طوسی، منشورات مؤسّسه آل البیت عليهم‌السلام - قم

62 - روضات الجنّات:

میرزا محمّد باقر موسوی خوانساری، منشورات مکتبه اسماعیلیان - قم

63 - الروضه فی الفضائل:

شاذان بن جبرئیل بن ابی طالب قمی، (مخطوط)

64 - الروضه من الکافی:

مرحوم شیخ کلینی، منشورات دارالکتب اسلامیّه - تهران

65 - روضه الواعظین:

محمّد بن فتّال نیسابوری، منشورات رضی - قم

66 - ریاض العلماء:

عبداللَّه افندی اصفهانی، منشورات مطبعه خیّام - قم

67 - سعد السعود:

مرحوم سیّد بن طاووس، منشورات مطبعه حیدریّه - نجف

68 - سنن الترمذی:

محمّد بن عیسی بن سوره ترمذی

69 - شرح الأخبار:

قاضی نعمان بن محمّد تمیمی مغری، مؤسّسه نشر اسلامی - قم

70 - شرح نهج البلاغه:

عبدالحمید بن محمّد بن ابی الحدید، دار احیاء کتب العربیّه - مصر

71 - صحیفه الرضا عليه‌السلام:

منشورات مدرسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

72 - الصحیفه المبارکه المهدیّه:

سیّد مرتضی مجتهدی، نشر حاذق - قم

73 - الصراط المستقیم:

شیخ علیّ بن یونس عاملی، منشورات مکتبه مرتضویّه

74 - صفات الشیعه:

مرحوم شیخ صدوق، مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

75 - صفوه الأخبار: (مخطوط)

76- الصواعق المحرقه:

احمد بن حجر هیثمی، منشورات نجف

77- الطرائف:

مرحوم سیّد بن طاووس، منشورات مطبعه خیّام - قم

78- عدّه الداعی:

شیخ احمد بن فهد حلّی، منشورات مکتبه وجدانی - قم

79- العدد القویّه:

علیّ بن یوسف حلّی، منشورات کتابخانه آقای مرعشی - قم

80- علل الشرائع:

مرحوم شیخ صدوق، مکتبه حیدریّه - نجف

81- العمده:

یحیی بن حسن معروف به ابن بطریق، مؤسّسه نشر اسلامی - قم

82- عیون أخبار الرضا عليه‌السلام:

مرحوم شیخ صدوق، مکتبه حیدریّه - نجف

83- عیون المعجزات:

شیخ حسین بن عبدالوهّاب، منشورات داوری - قم

84- غایه المرام:

مرحوم سیّد هاشم بحرانی، منشورات دارالقاموس الحدیث - بیروت

85- الغدیر:

علّامه امینی، منشورات مکتبه امام امیرالمؤمنین عليه‌السلام - تهران

86- الغیبه:

مرحوم شیخ طوسی، منشورات کتابفروشی بصیرتی - قم

87- غیبه النعمانی:

شیخ محمّد بن ابراهیم نعمانی، منشورات مکتبه صدوق - تهران

88- فتح الأبواب:

مرحوم سیّد بن طاووس، تحقیق مؤسّسه آل البیت عليهم‌السلام - قم

89- فرائد السمطین:

ابراهیم بن محمّد جوینی، منشورات مؤسّسه محمودی - بیروت

90- فرحه الغری:

سیّد عبدالکریم بن طاووس، مکتبه حیدریّه - نجف

91- فردوس الأخبار:

ابوشجاع شیرویه دیلمی، منشورات دارالکتب علمیّه - بیروت

92- فصول المهمّه:

علیّ بن محمّد مالکی معروف به ابن صبّاغ، منشورات مطبعه عدل - نجف

93- الفضائل:

شاذان بن جبرئیل قمی، منشورات مطبعه حیدریّه - نجف

94- فضائل الخمسه:

سیّد مرتضی حسینی فیروزآبادی، منشورات دارالکتب اسلامیّه - تهران

95- فضائل الشیعه:

مرحوم شیخ صدوق، مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

96- فلاح السائل:

مرحوم سیّد بن طاووس، منشورات دار الإسلامیّه - بیروت

97- قرب الإسناد:

شیخ عبداللَّه بن جعفر حمیری، تحقیق مؤسّسه آل البیت عليهم‌السلام - قم

98- قصص الأنبیاء:

قطب الدین راوندی، طبع و نشر آستان قدس - مشهد

99- الکافی:

مرحوم شیخ کلینی، منشورات دارالکتب اسلامیّه - تهران

100- کامل الزیارات:

شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولویه قمی، تحقیق نشر الفقاهه - قم

101- کتاب سلیم بن قیس:

سلیم بن قیس کوفی، دارالکتب اسلامیّه - قم

102- الکشّاف:

جاراللَّه زمخشری، منشورات قاهره

103- کشف الغمّه:

ابوالحسن علیّ بن عیسی إربلی، منشورات کتابفروشی بنی هاشمی - تبریز

104- کشف المحجّه:

مرحوم سیّد بن طاووس، منشورات مطبعه حیدریّه - نجف

105- کشف الیقین:

علّامه حلّی، منشورات مؤسّسه طبع و نشر - تهران

106- کفایه الأثر:

ابوالقاسم علیّ بن محمّد بن علی خزّاز قمی، منشورات بیدار - قم

107- کمال الدین:

مرحوم شیخ صدوق، دارالکتب اسلامیّه - تهران

108- کنز العمّال:

علیّ بن حسام الدین هندی، منشورات مؤسّسه رسالت

109- کنز الفوائد:

ابوالفتح محمّد بن عثمان کراجکی، منشورات مکتبه مصطفوی - قم

110- اللآلی:

عبدالرحمان سیوطی

111- لسان العرب:

محمّد بن مکرم بن منظور مصری، منشورات مکتبه صادر - بیروت

112- اللهوف:

مرحوم سیّد بن طاووس، منشورات دار الکتاب - قم

113- مائه منقبه:

شیخ محمّد بن احمد قمی معروف به ابن شاذان، مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

114- المؤمن:

تحقیق مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

115- مجمع البحرین:

شیخ فخرالدین طریحی نجفی، تحقیق مؤسّسه بعثت - قم

116- مجمع البیان:

فضل بن حسن طبرسی، منشورات شرکت معارف اسلامیّه - تهران

117- المجموع الرائق:

سیّد هبه اللَّه بن حسن موسوی، منشورات مؤسّسه دائره المعارف اسلامیّه - قم

118- المحاسن:

احمد بن محمّد برقی، منشورات مطبعه حیدریه - نجف

119- المحتضر:

حسن بن سلیمان حلّی، منشورات مطبعه حیدریّه - نجف

120- مختصر البصائر:

حسن بن سلیمان حلّی، منشورات مکتبه حیدریّه - نجف

121- مدینه المعاجز:

مرحوم سیّد هاشم بحرانی، مؤسّسه معارف اسلامیّه - قم

122- مروج الذهب:

ابوالحسن علیّ بن حسین مسعودی، منشورات دار الهجره - قم

123- مستدرک الحاکم:

محمّد بن عبداللَّه معروف به حاکم نیشابوری، مطبوعات إسلامیّه - حلب

124- مستدرک الوسائل:

مرحوم محدّث نوری، تحقیق مؤسّسه آل البیت عليهم‌السلام - قم

125- مشارق أنوار الیقین:

حافظ رجب برسی، منشورات مؤسّسه اعلمی - بیروت

126- مشکاه الأنوار:

ابوالفضل علی طبرسی، منشورات مکتبه حیدریّه - نجف

127- المصباح:

مرحوم کفعمی، منشورات مؤسّسه اعلمی - بیروت

128- مصباح الأنوار: (مخطوط)

129 - مصباح البلاغه:

سیّد حسن میرجهانی طباطبائی

130 - مصباح الزائر:

مرحوم سیّد بن طاووس، تحقیق مؤسسه آل البیت عليهم‌السلام - قم

131 - معانی الأخبار:

مرحوم شیخ صدوق، مکتبه حیدریّه - نجف

132 - معجم رجال الحدیث:

سیّد ابوالقاسم خوئی، - نجف

133 - مقاتل الطالبین:

ابو فرج اصفهانی، منشورات رضی - قم

134 - مقتضب الأثر:

شیخ ابو عبداللَّه احمد بن محمّد جوهری، منشورات مکتبه طباطبائی - قم

135 - مقتل الحسین عليه‌السلام:

احمد بن محمّد مکّی خوارزمی، منشورات مکتبه مفید - قم

136 - مکارم الأخلاق:

شیخ حسن بن فضل طبرسی، مؤسّسه نشر اسلامی - قم

137 - مکیال المکارم:

میرزا محمّد تقی موسوی اصفهانی، تحقیق مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

138 - المناقب:

موفّق بن احمد مکّی خوارزمی، مؤسّسه نشر اسلامی - قم

139 - مناقب آل أبی طالب:

محمّد بن علی بن شهراشوب مازندرانی، منشورات علّامه - قم

140 - المنتخب:

شیخ فخرالدین طریحی نجفی، منشورات رضی - قم

141 - منتخب الأنوار المضیئه:

شیخ علیّ بن عبدالکریم نیلی نجفی

142 - منهج المقال:

شیخ میرزا محمّد استرآبادی، چاپ سنگی

143 - مهج الدعوات:

مرحوم سیّد بن طاووس، منشورات مؤسّسه اعلمی - بیروت

144 - نوادر المعجزات:

ابو جعفر محمّد بن جریر طبری، مؤسّسه الإمام المهدی عليه‌السلام - قم

145 - النهایه:

مبارک بن محمّد جزری، کتابفروشی اسلامیّه - بیروت

146 - الوافی:

مرحوم فیض کاشانی، کتابخانه امام امیرالمؤمنین عليه‌السلام - اصفهان

147 - الوسائل:

مرحوم شیخ حرّ عاملی، کتابفروشی اسلامیّه - تهران

148 - الهدایه الکبری:

حسین بن حمدان خصیبی، منشورات مؤسّسه بلاغ - بیروت

149 - الیقین:

مرحوم سیّد بن طاووس، منشورات مؤسّسه دارالکتاب - قم

150 - ینابیع المودّه:

سلیمان بن ابراهیم قندوزی، منشورات دارالکتب عراقیّه - کاظمیّن